# فرهنگ توصیفی تاریخ ایران

۲۲۲

جلد سوم

از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی



عباس قدیانی

انتشارات فرهنگ مکتوب

# فرهنگ توصیفی
# تاریخ ایران

## از دورهٔ اساطیری تا پایان عصر پهلوی

## جلد سوم

عباس قدیانی

انتشارات فرهنگ مکتوب

قدیانی، عباس، ۱۳٤۲-
فرهنگ توصیفی تاریخ ایران: از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی / عباس قدیانی. – تهـران
: انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸٤.
ج.: مصور، نقشه، جدول.

(دوره) ISBN 964-8839-05-0
(ج.۱) ISBN 964-8839-00-X
(ج.۲) ISBN 964-8839-01-8
(ج.۳) ISBN 964-8839-02-6
(ج.٤) ISBN 964-8839-03-4
(ج.٥) ISBN 964-8839-04-2

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. ایران ــ تاریخ. الف. عنوان.
٤ ف ٤ ق / ۱۰۹ DSR ۹۵۵
کتابخانه ملی ایران ۸۳-٤۱۶۰۲م




**انتشارات فرهنگ مکتوب**

**تهران – صندوق پستی ۳۴۳۳-۱۹۳۹۵**

---

## فرهنگ توصیفی تاریخ ایران (جلد ۳)

## از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی

**تألیف:** عباس قدیانی
**ناشر:** انتشارات فرهنگ مکتوب
**حروفچینی:** آرون
**چاپ اول:** بهار ۱۳۸٤
**چاپ دوم:** زمستان ۱۳۸٤
**چاپ سوم:** زمستان ۱۳۸۵
**چاپ چهارم:** بهار ۱۳۸٦
**لیتوگرافی:** اسپادانا
**چاپ:** نگاران
**شمارگان:** ۱۵۰۰ نسخه

# خ

### خاتام‌تی = خاپیرتی

نام دیگر عیلام. عیلام نامی سامی است و بومیهای عیلام مملکت خود را در کتیبه‌ها «خام‌تام‌تی» یا «خاپیرتی» می‌نامند. و نیز ← عیلام

### خاتون

شاهزاده‌خانم، عنوان ترکی و مغولی دربارهٔ زنان و دختران خان و خاقان. اصل لفظ در جغتایی به معنای «بانوی عالی‌نسب» بوده است و به‌تدریج تقریباً با لفظ خانم مترادف شده است. لفظ خاتون در معنی «ملکه» و «زوجهٔ خاقان» در ترکی سابقهٔ استعمال بالنسبهٔ قدیم دارد، و حتی در عهد ساسانیان هم این عنوان دربارهٔ خاقان به‌کار رفته است. مقارن خلافت معاویه و در هنگام شروع فتح ماوراءالنهر به‌دست مسلمین، ملکهٔ بخارا عنوان خاتون داشته است. و مغول هم ظاهراً به‌سبب آنکه بردن اسم آنها در آن ادوار دور از ادب شناخته می‌شده است ــ فقط به همین عنوان خاتون مشهور شده‌اند.

## خاراسن

در محل تلاقی رود دجله و کارون، در کنار خلیج فارس، اسکندر در نظر داشت که شهری به نام اسکندریه بنا کند، اما با مرگ او مدتی این طرح به دست فراموشی سپرده شد تا در زمان آنتیوکوس سوم ملقب به اپی‌فانوس (نامدار) پادشاه سلوکی شهری به‌نام انتاکیه در این ناحیه ساخته شد که از لحاظ اقتصادی و نظامی دارای اهمیتی خاص بود و پلی بین نواحی مهم فارس و سیستان با بابل و بین‌النهرین محسوب می‌گردید. همچنین تسلط و نظارت بر این ناحیه از فعالیت دزدان دریایی جلوگیری نموده، امنیت آبهای آن ناحیه را تضمین می‌نمود. یکی از اولین شهربانان این ناحیه در زمان سلوکیان، نومینوس نام داشت. پس از اینکه قدرت از سلوکیان به پارتیان انتقال یافت، این شهر و نواحی اطراف آن موقعیت خود را حفظ نموده، فرمانروایان آن قدرت بیشتری یافتند. اگرچه هنوز اطلاعات تاریخی در مورد این سلسله که عمدتاً براساس بررسی سکه‌های مکشوفه است، در حدّی نیست که به‌طور قطعی در مورد فرمانروایان این ناحیه اظهارنظر کنیم، امّا براساس مدارک موجود می‌توان در طول دوران حکومت اشکانیان، این حکومت محلی دیرپا را به‌طور نسبی به سه دوره مجزا تقسیم نمود. این دوره‌ها عبارتند از ۱) دودمان هوسپائوسین، ۲) آتامبلوس ۳) مگا.

نام ایرانی و بومی این ناحیه خاراکس یا خاراسن بود و فرمانروایان آن در زمان پارتیان بر ناحیه «میشان» نیز تسلط یافتند و مرکز آن به اسپاسینو تغییر نام یافت. هوسپائوسین فرمانروای مقتدر این ناحیه (۱۲۵-۱۲۱ ق.م.) از دشواریهایی که پارتیان با آن دست به گریبان بودند، استفاده نمود و برای مدتی ناحیه بابل و شهر سلوکیه را تصرف کرد و در این شهر سکه سیمین چهار درهمی ضرب نموده بر پشت

سکـه بـه خـط یـونانی عـبارت: «شـاه هوسپائوسین» و تاریخهای سلوکی برابر با ۱۲۵-۱۲۰ ق.م. نقش گردید.

مهرداد دوم (۱۲۳-۸۸ ق.م.)، شـاه اشکانی، هوسپائوسین را شکست داد و از بابل بیرون راند، اما به علت اهمیتی که ایـــن نـــاحیه داشت، اجـــازه داد تاهوسپائوسین در مقام خود باقی بماند. در ۱۱۰-۱۰۹ ق.م. پـیش از سـرآمـدن دوران پـادشاهی مـهرداد دوم، پـادشاه بعدی خاراسن، اپـوداکـوس، بـر تـخت نشست. وی نـیز بـه ضـرب سکـه‌های چهار درهمی و بـرنز پـرداخت. هـرج و مرجی که پس از حدود سال ۸۰ ق.م. در سوریه و پارت به وجود آمد به تیرایوس فرمانروای خاراسن و شـاهان سـوداگـر بعدی خاراسـن فـرصت داد تـا نـظارت خود رابرآمد و شد کالاهایی که از هـند می‌رسید، بیفزایند. از طرفی در این زمان تـماسهای کـاروانـی مسـتقیمی مـیان اسپاسینو و پترا و پالمیرا برقرار گشت، به نظر می‌رسد که فرمانروایان خاراسن در رابطه با پارتیان و روم سعی بر آن داشتند که نقش موازنه مـنفی را حـفظ نـمایند؛ زیرا یکی از اهداف هر دو دولت، کاستن نـقش واسـطه در بـازرگانی بـود کـه فـرمانروایـان و مـردم خـاراسـن در ایـن ناحیه از آن بهره می‌بردند. آخرین فرد از دودمان اوّل خاراسن احتمالاً ابیزگلوس نام داشت که در حـدود سـالهای ۱۰ م. می‌زیسته است.

دودمان دوم خاراسن که برای وجه افـتراق از گـروه اول آنـها را دودمـان آتامبلوس می‌نامیم از ۱۰-۱۵۰م. بر این خطه حکمروایی می‌کردند، در زمان این دودمـان بـا تـهاجم تـراجـانوس بـر بین‌النهرین، پای او به سرزمین خاراسن نیز کشیده شد و این ناحیه را خراجگزار روم نمود، امّا با ناکامیهای بعدی رومیان در نبرد با دولت پارت، رومیان از اشغال زودگذر وناپایدار خاراسن که از زمستان سال ۱۱۶م. فراتر نرفت، بهره‌ای نبردند. آخـرین فـرمانروای ایـن گـروه بـنابر سکه‌های موجود مهرداد، پسر فوبا، نام

داشت که حدود ۱۴۲م. می‌زیسته است. دودمان سوم به تقریب در سالهای ۱۵۰-۲۲۴م. بر این ناحیه حکومَت می‌کردند و براساس مدارک موجود آخرین فرمانروای این گروه مگا نام داشت. حدود ۲۲۴م. این منطقه به تصرف اردشیر پاپکان درآمد و سلسله شاهان خاراسن را او منقرض کرد. او نام اسپاسینو و توابع آن را تغییر داد، اما چون از اهمیت اقتصادی آن ناحیه آگاه بود در آبادانی و رونق آنجا کوشید و یکی از شاهزادگان ساسانی را به حکومت آن ناحیه و میشان، منسوب نمود. بر طبق نوشته محمد بن جریر طبری، آخرین فرمانروای میشان بَندوی نام داشت که در مصاف با اردشیر کشته شد و به دستور او شهر کرخ میشان در آن جا بنا گردید.

از خصوصیات مهم سکه‌های این سلسله کثرت سکه‌های چهار درهمی سیمین و سکه‌های برنزی هموزن چهاردرهمی (۱۴ گرم) و کمی درهمهای سیمین و سکه‌های بُرنزی هموزن آن است. این مسأله دلیل دیگری بر رونق تجارت و بازرگانی در این ناحیه است. سکه‌های خاراسن از جنس نقره و برنز بوده، اغلب دارای ویژگیها و خصوصیات سکه‌های سلوکی هستند. بر روی سکه تصویر فرمانروا در حالی که به سمت راست می‌نگرد نقش گردیده، در پشت سکه تصویر الهه‌های یونانی دیده می‌شود که اغلب بر روی صندلی نشسته، به سمت چپ می‌نگرند. بر چهار درهمهای نقره هوسپائوسین تصویر فرمانروا بدون ریش نقش گردیده و کلاه او مزین به روبانی است که در پشت سر گره خورده و در پشت سکه هرکول در حالی که گرزی در دست دارد بر تخت نشسته و عبارت: «شاه هوسپائوسین» جلب نظر می‌کند. در زیر پای هرکول تاریخ ضرب سکه به سال سلوکی نقر گردیده است. فرمانروای بعدی، آپوداکوس، به ضرب چهار درهمهای سیمین و سکه‌های

برنزی اقدام نمود. او همزمان مهرداد دوم، فرمانروای اشکانی، بود. بر پشت سکه‌های او نیز نقش هرکول دیده می‌شود. در پشت سکه‌های فرمانروای بعدی تیرایوس (۹۵-۸۸ق.م)، تغییراتی به چشم می‌خورد و به جای تصویر هرکول، نقش آپولون حک شده است. نوشته پشت سکه نیز بدین مضمون است: «شاه تیرایوس، رهایی بخش و نیکوکار». از فرمانروای بعدی، ارته بازوس، چهار درهمهایی به دست آمده که دارای القاب مفصلی است و نشان دهنده قدرت گرفتن شاهان این سلسله است. نام و لقب پادشاه در پشت سکه با این عبارت آمده است: «شاه ارته بازوس، خداتبار، اصالتاً پادشاه، رهایی‌بخش، دوستدار پدر و یونان» سبک نوشته چهارگوشه بر پشت سکه، گواه آن است که سکه‌ها تا حدودی از روی نمونه‌های اشکانی تقلید شده است. چهار درهمهای شاه بعدی آتامبلوس اوّل از حیث سبک به سکه‌های تیرایوس شبیه بوده، همان القاب نیز بر آنها نقش شده است. همچنین تعداد اندکی سکه‌های برنزی نیز از این فرمانروا به دست آمده است. از سال ۱۰ الی ۱۴۲م، تعدادی از شاهان با نام آتامبلوس در پی یکدیگر بر تخت شاهی نشسته‌اند که به‌طور قراردادی آنها را دودمان آتامبلوس نامیده‌ایم. در این زمان آثار و نشانه‌های هنر و سنتهای یونانی و سلوکی در سکه‌ها کمتر شده، سکه‌سازان محلّی تا حدود بسیاری از هُنر پارتی اقتباس و پیروی نموده‌اند. تصاویر این فرمانروایان تا حدود بسیاری شبیه به هم بوده و اختلاف آنها فقط در بلندی و کوتاهی ریش یا نداشتن ریش است. گروه سوم از فرمانروایان خاراسن حدود ۱۵۰-۲۲۴م. می‌زیسته‌اند و از آنها به نام دودمان اورابزس یاد می‌کنیم. در این دوَره اغلب سکه شاهان خاراسن بی‌نام هستند یا نامها به اختصار بر سکه منقور است. خط آرامی در سکه‌ها جانشین خط یونانی شده و سکه‌ها از

هنر محلی شاهان پارس تا حدود بسیار تأثیر پذیرفته‌اند، در این سکه‌ها تصویر فرمانروا در یک روی سکه و درَ روی دیگر نقش جانشین او به چشم می‌خورد. آخرین سکه‌ای که از این نوع در دست است سکه «مگا» است که نوشته آن عبارت است از: «مگا پسر شاه آتامبلوس». همان‌طور که اشاره شد با ظهور سلسله ساسانی و تسلط آنها بر این منطقه، ضرب این سکه‌ها نیز متوقف گردید.

**شاهان خاراسن**

الف) دودمان هوسپائوسین و دوران حکومت

۱ ـ هوسپائوسین حدود ۱۲۵ـ۱۲۱ ق.م.

۲ ـ آپوداکوس حدود ۱۱۰ق.م.

۳ ـ تیرایوس اول ۹۵ـ۸۸ق.م.

۴ ـ تیرایوس دوم حدود ۷۸ـ۴۷ق.م.

۵ ـ ارته بازوس حدود ۴۸ق.م.

۶ ـ آتامبلوس اول حدود ۴۷ـ۲۷ق.م.

۷ ـ تئونترس حدود ۱۰ق.م.

۸ ـ ابینرگلوس اول حدود ۱۰م.

ب) دودمان آتامبلوس دوران حکومت

۱ ـ آتامبلوس حدود ۱۰ـ۱۳۰م.

۲ ـ مهرداد حدود ۱۴۲م.

ج) دودمان اورابزس دوران حکومت

۱ ـ اورابزس

۲ ـ ابینرگلوس حدود ۱۵۰ـ۲۲۴م.

۳ ـ مگا

## خاراکس

شهری که در ۱۷۸ ق. م. توسط اشک پنجم فرهاد اول بنا گردید که در محل ایوان‌کی امروزی بوده است.

## خاص‌بک

شهرت «امیربک ارسلان خاص بک‌ابن بلنگری» متوفی سال ۴۵۸ هـ. ق. سردار و امیر حاجب و اتابک معروف عهد سلطان مسعود سلجوقی. وی نخست غلامی بود از ترکمانان غز، و به‌واسطهٔ توجه و عنایتی که سلطان مسعود در حق او داشت، جاه و مقام پیدا

کرد، و ولایت اران و درجهٔ اتابکی یافت، و از امرای مقتدر و متنفذ سلاجقه شد.

## خاصه

در عصر صفویه به‌فردی گفته می‌شد که ریش و سر شاه را می‌تراشید و اصلاح می‌کرد و همه سال ده دست لباس سیاهی که شاه در ده روز اول ماه محرم می‌پوشید به او داده می‌شد.

## خاقان

عنوان عمومی پادشاهان چین و ترک. در دوران اسلامی، سلسلهٔ ایلک‌خانیان به آل خاقان یا خاقانیان مشهور بوده‌اند و پادشاهان سمرقند و بعضی از شروانشاهان نیز به این لقب شهرت داشته‌اند. در طبقات سلاطین اسلامی، سلسلهٔ ایلک‌خانیان به آل خاقان یا خاقانیان مشهور بوده‌اند. و مخصوصاً پادشاهان سمرقند به‌نام «خاقان» شهرت داشته‌اند. همچنین بعضی از شروانشاهان نیز به‌نام «خاقان» و «خاقان کبیر» مشهور بوده‌اند. از سلاطین تیموری، شاهرخ تیموری نزد مورخان «خاقان سعید» و «خاقان مغفور» لقب یافته است. و نیزبعضی از پادشاهان صفوی مخصوصاً بعد از مرگ، با عنوان خاقان تجلیل می‌شده‌اند، از جمله شاه اسماعیل صفوی «خاقان سلیمان نشان» و شاه عباس دوم صفوی «خاقان صاحبقران» لقب داشته‌اند.

## خاقان محمودخان

از پادشاهان ماوراءالنهر.

## خاقان‌ها

سلسله‌ای از فرمانروایان شروانشاهان.

## خالد برمکی

از اشراف ایرانی که وزارت منصور را به‌عهده داشت. او دستگاه خلافت عباسی را برطبق آیین درباری ساسانیان مرتب کرد.

منصور در حسابهای مالیاتی سختگیر بود، از این جهت او را منصور دوانیقی یا ابوالدوانیق می‌خواندند، زیرا از فرط خست، خود شخصاً مسکوکات را دانه دانه می‌شمرد و در خزانه می‌گذارد. وی پس از ۲۲ سال خلافت پر حادثه در ۱۵۸ هجری بر اثر سوء هاضمه در ۶۵ سالگی در نزدیکی مکه در سفر حج درگذشت. منصور از دشمنان سادات علوی به‌شمار می‌رفت.

در زمان منصور دماوند و طبرستان فتح شد. در دماوند بزرگ یکی از مغان ایرانی که مصمغان نام داشت حکومت می‌کرد. سپاهیان خلیفه مصمغان را کشته و دختران او را به اسارت به عراق و سپس و به حرم خلیفه آوردند.

## خالصات

جمع خالصه. ملک دولتی، زمینی متعلق به دولت، زمینهای خان.

## خالصه

[جمع خالصجات] به‌طور کلی، زمینی که ارباب آن را از تقسیم بین دهقانان برکنار می‌دارد، و خود رأساً آن را زراعت می‌کند. این معنی، در اصطلاح مالیات و کشاورزی، توسعاً در مورد املاک خاصهٔ دولتی و سلطانی نیز، که تعلق و اختصاص به دولت و سلطان داشته است، به‌کار رفته است، و امروز بیشتر مخصوص همین عنوان املاک دولتی است. منشأ خالصه و ریشهٔ این نوع زمینداری در ایران به‌دورهٔ پیش از اسلام مربوط است. از اوایل فتوح اسلام، املاک خانوادهٔ سلطنت ، و املاکی که مالک آنها گریخته یا در جنگ کشته شده بود، به خلیفه اختصاص پیدا کرد، و عنوان صوافی یافت. و این صوافی بعدها، مخصوصاً از عهد بنی‌اُمیه و پس از آن، ملک شخصی خلیفه یا اقطاع نزدیکان و خویشان آنها شد، و بعد از آن به‌موجب رسم و سنت، اراضی صوافی تعلق به خانواده‌ای یافت که حکومت و خلافت را در دست داشت. منشأ پیدایش املاک خاصه را در

بین مسلمین در همین سنت باید جست.

قبل از صفویه و در دورهٔ مغول و تاتار، این‌گونه املاک خالصه، از راه غصب و مصادره و انتقال و تصرف عدوانی حکام و سلاطین و ارباب قدرت حاصل می‌شده است (مثلاً املاک نازخاتونی)، به‌وسیلهٔ متصدیان مخصوص ضبط و اداره می‌شده است، و عنوان انجو یا اینجو داشته است. در عهد صفویه که قسمت عمدهٔ املاک مجاور ولایت اصفهان خالصهٔ دولتی بوده است وکار ضبط و ادارهٔ این املاک و نظارت نهایی بر آنها بر عهدهٔ وزیر اصفهان بوده، و مستوفیان و کارکنان این دستگاه، چنانکه از تذکرةالملوک بر می‌آید، به رعایت تکثیر منافع دولت و سلطان موظف بوده‌اند، و در باب املاک و خانات خالصه، مثل املاک وقف عمل می‌کرده‌اند. عواید خالصه نیز اختصاص به‌مخارج شخصی سلطان داشته است، وگاه قسمتی از این املاک نیز، چنانکه شاردن می‌گوید، به نوکران خاص و مقربان و نزدیکان به‌عنوان تیول واگذار می‌شده است، و مواجب یساولان و عملهٔ دربار نیز از قسمتی از عواید این املاک پرداخت می‌شده است. چنانکه از تاریخ عالم‌آرای عباسی بر می‌آید غالب املاک ولایت اصفهان، به‌عنوان خالصهٔ شاه طهماسب، ملک شخصی پادشاهان صفوی بوده است. بعدها نادرشاه تعداد و مقدار این املاک را با اضافه کردن مایملک مخالفان و مقصران، و تصرف و ضبط املاک وقف و حبس، افزایش داد، و صورت «رقبات نادری» در تعیین حدود و عواید و سوابق خالصجات فعلی بیش وکم هنوز مورد استناد اهل دفتر و مالیات است. علیشاه جانشین او، به‌سبب آنکه قسمتی از این املاک خالصهٔ نادری را به صاحبان سابق یا مدعیان مالکیت آنها باز گردانید، به‌عنوانَ عادل و عادلشاه موسوم شد.

سلاطین قاجاریه نیز، از طریق مصادره و غصب و تصرف املاک مخالفان و مدعیان خویش، و از راه

انتقال و اخذ املاک وزرا و امرایی که مورد سخط واقع می‌شدند، بر میزان خالصجات تا حد زیادی افزودند. در زمان ناصرالدین شاه، تصدی امور املاک خالصه بر عهدهٔ یکی از مستوفیان عظام بوده است، که عنوان وزیر خالصجات داشته است، و از کسانی که در آن زمان متصدی این منصب بوده‌اند میرزا رضای صدیق‌الدوله است. همچنین، املاک خالصهٔ تهران مستقلاً اداره‌ای به همین نام در جزو ادارات خالصهٔ امین‌السلطان داشته است. در هر حال، وسعت املاک خالصه در طی تاریخ ایران با قدرت و ضعف و ظهور و انحطاط سلسله‌ها تفاوت یافته است، و طبعاً مکرر اتفاق افتاده است که املاک خالصه تبدیل به املاک شخصی شده است، و املاک شخصی دیگری تبدیل به املاک خالصه گشته است. در هر حال، مقارن اواخر قاجاریه، قسمت عمدهٔ خالصجات ایران در ولایات سیستان، خوزستان، بلوچستان و بعضی نواحی مرزی آذربایجان بوده است. در خراسان و کردستان و سایر نواحی نیز کم و بیش املاک خالصه بوده است، که وسعت چندانی نداشته.

مقارن ظهور مشروعیت، عمدهٔ خالصجات ایران، غیر از رقبات نادری، شامل املاک محمدشاهی و خالصه‌های ناصری بود، و قسمتی از مجموع این املاک خالصه خالصجات دیوانی بود، که رسماً و عملاً عشایری بود، و متصدیان آن‌گونه خالصجات مکلف بودند عده‌ای سرباز بنیچه به دولت بدهند، قسمتی دیگر خالصجات انتقالی بود، که از مدتها قبل برای مدت کوتاه یا مادام‌العمر به اشخاص واگذار شده بود، و وصول حقوق دولتی از این‌گونه املاک از مشکلات تاریخی عمدهٔ مالیاتی ایران به‌شمار می‌آمده است.

### خالو حسین دشتی

نام اصلی ایشان حسین مشهور به خالو حسین می‌باشد. وی فرزند حاج اسماعیل در روستای بردخون که اکنون در تقسیمات کشوری از روستاهای

شهرستان دیر می‌باشد متولد شده است و در تمام ایام زندگی در همین روستا به‌سر برده است. مشارالیه در مدت عمر خویش دو همسر برگزید که ثمره این دو ازدواج شش فرزند است. فرزندان او عبارتند از: حاج ابوالقاسم فولادی ـ مرحوم رضا فولادی ـ مرحوم زایر علی فولادی ـ مرحوم اسماعیل فولادی ـ آقای میرزا عبدالعلی فولادی ـ میرزا محمود فولادی. شغل آنها آزاد و به کشاورزی می‌پرداخته‌اند و فقط میرزا محمود فولادی کارمند سازمان منطقه‌ای بهداری دیر بود. خالو حسین به شجاعت و دلیری و جنگاوری مشهور و در وفاداری در عهد و پیمانها بی‌نظیر بود. به رئیسعلی دلواری بسیار علاقه داشت. وی در جنگ تنگک زخمی شد و به اسارت انگلیسها درآمد و پس از مدتی که در اسارت بود پس از مبادله اسرا آزاد گردید و در بردخون بدرود حیات گفت. جنازه‌اش به نجف اشرف حمل و در آنجا به‌خاک سپرده شد.

**خالوقربان**

متوفی سال ۱۳۴۰ هـ. ق. از یاران کوچک جنگلی.

**خامنه‌ای ـ سیدعلی: ← آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای**

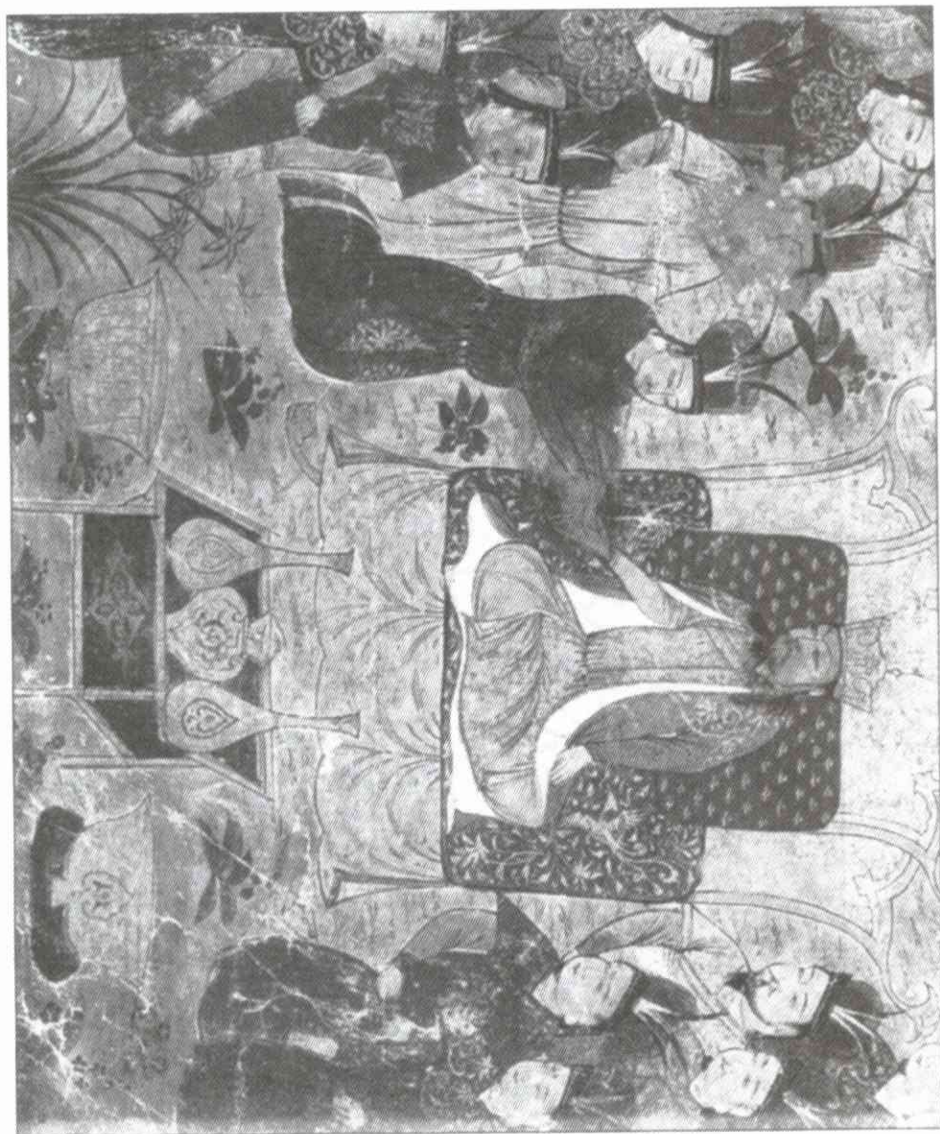
(رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران)

**خان**

واژه‌ای مغولی، قاآن، قآن و خاقان همه صورتهای فارسی از کلمهٔ مغولی



طرحی از چهره قوبیلای‌خان



تصویری از قوبیلای، خان بزرگ و امپراتور چین در حال اعطای خلعت به فرزندان چنگیز،

از کتاب چنگیزخان و امپراطوری مغولان

(qayan) هستند که در ترکی فقط به صورت «خان» می‌آید.

در فارسی حال حاضر به شکل «خان» باقی مانده است. صورتهای «قاآن» و «خان» به تناوب بر پادشاهان مغولی اطلاق می‌شد: اوکتای قاآن، قوبیلای قاآن، غازان‌خان.

## خان‌آپان

در ایران قدیم به سرچشمه آبها و کانها گفته می‌شد.

## خانات

به‌معنی خان‌نشین، قلمروخان. عنوان بعضی از ممالک و دولتهایی که پس از فوت چنگیزخان مغول، اعقاب و جانشینان وی، یا مدعی انتساب بدانها در ترکستان و ماوراءالنهر و بعضی نواحی دیگر آسیا و جنوب شرقی اروپا تأسیس کردند. از آن جمله است خانات بخارا، جغتای، خیوه، حاجی طراخان و...

## خانبالیق

به‌معنی شهرخان، نامی که ترکان شرقی و مغولان از عهد قوبلای قاآن به‌بعد به شهر پکن، از آن جهت که پایتخت امپراطوری مغول در چین بود، اطلاق می‌کردند، و بعدها در سراسر جهان اسلامی رواج یافت.

## خان خیوه

ابوالغازی محمد امین‌خان، متوفی سال ۱۲۷۱ هـ. خان خیوه در اواخر عهد محمدشاه قاجار و اوایل ناصرالدین شاه قاجار، پسر الله‌قلی‌خان ازبک. وی پس از اینکه به خانی رسید، از ضعف دولت ایران و اغتشاشات خراسان در اواخر عهد محمدشاه استفاده کرد و خود را خوارزمشاه خواند و به خراسان تجاوز کرد. در ۱۲۶۶ هـ. ق. سفیری با هدایا به دربار ناصرالدین شاه فرستاد و امیرکبیر، که در آن زمان صدارت داشت، رضاقلی‌خان هدایت را جهت استمالت

او و مذاکره برای استرداد اسرایی که از خراسان به خوارزم افتاده بودند، نزد او گسیل کرد و این سفیر خوارزم، که روی‌هم رفته ۶ ماه مأموریت او به‌طول انجامید، چندان فایده‌ای نداد. وی در سال ۱۲۷۱ ه. ق. با ۴۰،۰۰۰ لشکری، به‌سوی سرخس آمد، اما سپاه فریدون میرزا فرمانفرما او را به‌قتل رسانیده و سرش را به درگاه ناصرالدین شاه فرستادند. ناصرالدین‌شاه بفرمود تا سر او را غسل داده و در نزدیکی دروازه دولت دفن کردند.

## خاندان آرجرونیان

این خاندان که در کتب عربی به «ابن الدیرانی» معروف است در وان و وسطان تا نزدیکیهای نخجوان حکمرانی داشتند. مؤسس این خاندان غاغیق پسر دیرنیق است. پس از او پسرش آشور و پس از وی برادرش ابوسهل هامازاسب که اعراب حمزه می‌خواندند فرمانروا شد.

پس از ابوسهل نوبت بدو برادرش سنکریم و گرگین رسید. و چون گرگین درگذشت سنکریم فرمانروای بی‌رقیب گردید. سنکریم مردی دیندار بود و کتب دینی را بسیار می‌خواند و در تفسیر سخن بزرگان و پیشگوییهای آنان مهارت داشت و به آن اهمیت می‌داد و برای همین چون تاختن غزان و شجاعت و چابکی آنها را در جنگ دید، آن واقعه را با پیشگوییهای بزرگان سنجید و فوق‌العاده دلگیر و غمین گردید و غزان را همان گروهی پنداشت که بزرگان دین پیدایش آن را خبر داده بودند که حکومت او و خاندانش در واسپورگان به‌دست آن گروه خاتمه خواهد یافت. بدین جهت به فکر انتقال از واسپورگان افتاد، کسان خود و بزرگان کشور را پیش خوانده چگونگی را بدیشان اطلاع داد و گفت که واسپورگان را به امپراتور روم واگذاریم و در عوض سیواس و نواحی اطراف را از او بستانیم و همگی این اندیشه را پسندیدند.

قیصر امپراتور روم، داویت نمایندهٔ سنکریم را بنواخت و سیواس را تا ساحل فرات بدو واگذار کرد. و سنکریم وکسانش که قریب به چهارصد هزار تن بودند روانهٔ سیواس شدند، و بدین ترتیب حکومت آرجرونیان در واسپورگان خاتمه یافت.

**خاندان اَسپه:** ← اسپه

## خاندان باکراتونی

خاندان باکراتونی یا پسران سنباد از اواخر قرن سوم هـ در ارمنستان بنیاد فرمانروایی گذاشتند و به گفتهٔ ابن حوقل باجگزار سالاریان بودند ولی در کتب ارمنی هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده است.

سنباد که دومین امیر این خاندان بود، با محمد و یوسف پسران ابی‌الساج در زد و خورد بود و بالاخره هم به‌دست یوسف گرفتار و نابود شد و همین جنگهای ممتد وی با پسران ابی‌الساج سبب گردید که نام وی در بین مسلمین معروف شود و حتی این خاندان نیز به‌نام او به پسران سنباد معروف گردید.

از امرای معروف این خاندان آباس که در ۳۴۲هـ درگذشت و دو پسرش آشور و موشیغ هر دو حکومت یافتند. آشور برادر بزرگتر تقریباً کلیه کارها را در دست داشت، ولی رسماً تاجگذاری نکرده بود تا پس از هفت سال آشور در شهر آنی و موشیغ در شهر قارص رسماً به تخت نشستند، و خاندان باکراتونی از همین موقع به دو شاخه مجزا گردید.

## خاندان شبانکاره (بنی‌حسنویه)

سلسله‌ای که از نیمهٔ قرن پنجم تا نیمهٔ قرن هشتم (۴۴۸ ــ ۷۵۶ هـ. ق.) در جنوب فارس سلطنت کردند؛ حکام این سلسله خود را به سپهبدان فارس دورهٔ ساسانیان می‌رسانند و مرکز آنها دارابگرد بوده است.

امرای این سلسله عبارتند از:

۱ ــ فضلویه (از ۴۴۸ ــ ۴۵۹ هـ. ق.).

۲ ــ نظام‌الدین یحیی‌بن حسن (از ۵۴۹ هـ. ق.).

۳ ــ نظام‌الدین محمودبن نظام‌الدین یحیی.

۴ ــ قطب‌الدین مبارز.

۵ ــ ملک مظفرالدین محمدبن مبارز (از ۶۱۴ تا ۶۵۸ هـ. ق.).

۶ ــ قطب‌الدین مبارز بن‌ملک مظفرالدین (از ۲۵۸ تا ۶۵۹ هـ. ق.).

۷ ــ نظام‌الدین حسن‌بن محمدبن مظفرالدین (از ۶۵۹ تا ۶۶۲ هـ. ق.).

۸ ــ نصرةالدین بن ابراهیم برادر نظام‌الدین حسن (از ۶۶۲ ــ ۶۶۴ هـ. ق.).

۹ ــ جلال‌الدین طیب شاه (از ۶۶۴ تا ۶۸۱ هـ. ق.).

۱۰ ــ بهاءالدین اسماعیل برادر طیب شاه (از ۶۸۱ تا ۶۸۸ هـ. ق.).

۱۱ ــ نظام‌الدین حسن‌بن طیب شاه (از ۶۸۸ تا ۷۲۵ هـ. ق.).

۱۲ و ۱۳ ــ ملک رکن‌الدین حسن و تاج‌الدین جمشیدبن اسماعیل (از حدود ۷۳۵ تا ۷۴۲ هـ. ق.).

۱۴ ــ ملک اردشیر (از ۷۴۲ تا ۷۵۶ هـ. ق.).

## خاندان ویسه

نام خاندان ویسه در اوستا وئسه کایه Vaesakaya، و نام مؤسس آن وئسه‌کا Vaesaka آمده است. به روایت فردوسی در عهد پشنگ پدر افراسیاب سالار سپاه ویسه بود و در عهد افراسیاب، پسر ویسه به‌نام پیران این منصب را به ارث برد. پیران مردی دلاور و خردمند و مهربان و در عین حال فرمانبردار و مطیع و وطن‌دوست بود و نسبت به سیاوش و فرزند او، کیخسرو مهری فراوان داشت. وی سرانجام به‌دست گودرز گشوادگان که پهلوان ایران بود، کشته شد. پسران ویسه در شاهنامه، ویسه‌نژاد آمده و جنگ آنان با طوس سپهسالار ایران معروف است.

## خانم

لغت ترکی متداول در فارسی، که

در اصل به‌معنی زوجهٔ خان بوده است. و بعدها در تداول عام به‌معنی مطلق بانوی محترم و تقریباً معادل آنچه در ادوار قدیمتر «حره» و «ستی» می‌گفته‌اند به‌کار رفته است. در دورهٔ تیموری، چنانکه از قول کلاویخو بر می‌آید، لفظ خانم اختصاص به زوجهٔ اول پادشاه داشته است، و زوجهٔ دوم را «کیچیک‌خانم» (= کوچک خانم) می‌خوانده‌اند. چنانکه سایر زنان حرمسرا «قما» خوانده می‌شده‌اند. در دورهٔ صفویه، از قراری که شاردن نقل کرده است، زنان غیر عقدی شاه عنوان خانم داشته‌اند، با این همه، به دنبال اسم عده‌ای از دختران شاه نیز لفظ خانم ذکر می‌شده است (پریخان خانم). در عهد قاجاریه و بعد از آن، لفظ خانم اختصاص به زوجهٔ شاه یا زوجهٔ خان نداشته است، و غالباً به معنی بانوی محترم به‌کار رفته و امروزه متداول شده است.

## خانواری

مالیات خانوار، مالیاتی که در دورهٔ قاجاریه، از عهد ناصری به‌بعد، اهل هر محل به‌عنوان قسمتی از حقوق سربازان پادار شده و حاضر خدمت مستقیماً به خانوادهٔ او می‌پرداختند یا دولت آن را وصول کرده به خانوادهٔ سربازان می‌پرداخت، و پس از تصویب ۱۳۰۴ هـ. ش. قانون خدمت نظام اجباری، ملغی گردید.

در زمان میرزا تقی‌خان امیرکبیر قانونی از روی ترتیب مالیات بنیچه، که سابقاً مخصوص مالیات اصناف بود، برای مالیات سربازی وضع گردید، که آن را نیز بنیچه می‌نامیدند. این بنیچه به مأخذ مالیات ارضی و استعداد املاک وضع شده بود ولی ملاکین عمده و ارباب مناصب درباری اعمال نفوذ کرده و املاک خود را از پرداخت این مالیات مصون داشتند و اجرای قانون مزبور توأم با بی‌عدالتیهای بسیار گردید.

## خاور

خاور بازماندهٔ واژهٔ پهلوی خوربران

یا خورواران به معنی مغرب است یعنی جایی که خور یا خورشید برده می‌شود و مشرق را خورآسان می‌گفته‌اند یَعنی جایی که خورشید برمی‌آید که خراسان هم از آن است. در گذشته گاه خاور به معنی مغرب و باختر به معنی مشرق به کار برده می‌شده است.

## خایدالو

شهر قدیم در عیلام، که تصور می‌رود در محل خرم‌آباد کنونی بنا شده بود.

## ختل

ناحیه‌ای بر مسیر علیای آمودریا، میان رودهای پنج و وخشاب. در قرن ۴ ه. ق.، مرکز ناحیه‌ای که امیر ختل در آنجا می‌زیسته، هلبک نام داشته است. پیش از اسلام، حکمرانان ختل عنوان ختلان شاه و شیر ختلان داشتند، که در دورهٔ اسلامی منسوخ شد. در دورهٔ سامانیان بعضی امرای ختل به شاهان سامانی هدایا می‌دادند، ولی خراجگذار نبودند. پس از سقوط دولت سامانی، ختل به غزنویان تعلق گرفت و در دورهٔ استیلای ازبکان، ناحیهٔ ختل به‌نام کلاب خوانده شد.

## ختلان: ← خُتل

## خجستان

ناحیه‌ای بوده از توابع باغدیس واقع در کوههای هرات.

## خجستانی

احمدبن عبدالله خجستانی یکی از بزرگان و سرداران بنام خراسان بود که در موقع مراجعت یعقوب لیث از سفر جنگی گرگان و طبرستان به نیشابور همراه دیگر بزرگان خراسان به پیشواز یعقوب آمد و اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد. لیکن پس از رفتن یعقوب به سیستان وی از گرفتاری یعقوب در جنگ با خلیفه معتمد استفاده

کرده بر ضد دولت صفاریان قیام کرد و با برگزیدن یکصد مرد در نیشابور سنگر گرفت و عامل آنجا را بیرون کرد و سپس سرزمین قومش را نیز به تصرف در آورد. خجستانی پس از کشمکشهای زیاد با عمرولیث، سرانجام به سال ۲۶۸ به‌دست غلامانش کشته شد.

**خجندة**

نام دیگر خجند است نزد جغرافیانویسان اسلامی. این شهر بر ساحل سیحون به ماورالنهر و در مشرق سمرقند است.

**خجندی:** ← **ابوسهل خجندی**

**خداتها**

به سکه‌های بخارا اطلاق می‌گشته است.

**خداوندان الموت**

عنوان فرمانروایان اسماعیلیه نزاری در ایران، که از حدود ۴۸۳ هـ. ق. تا ۶۵۴ هـ. ق. در الموت و قلاع مجاور حکومت مستقل و دستگاه امارت و داعیهٔ امارت داشتند. مؤسس دولت این سلسله حسن صباح بود که بعد از او کیابزرگ امیدرودباری امارت الموت یافت. و نیز ← حسن صباح.

**خداینامه**

مجموعهٔ روایتهای اساطیری و تاریخی موجود در دورهٔ ساسانی است که بر اساس منابع کتبی و شفاهی آن دوران تدوین شده بود. اصل پهلوی و ترجمه‌های خداینامه از میان رفته است. مهمترین اثر تاریخی دورهٔ ساسانی بی‌شک خدای‌نامه است که در آن نام پادشاهان سلسله‌های ایرانی و وقایع ازمنهٔ مختلف را، آمیخته با افسانه، ضبط کردهَ بودند. در دربار شاهان ساسانی دفاتر رسمی وقایع وجود داشته و آگاثیاس مورّخ بیزانسی قرن ششم میلادی، که هم زمان با خسرو

انوشیروان بوده، به واسطهٔ دوستی به‌نام سرگیوس از آنها استفاده کرده است. مسلماً صورت مفصّل مطالب کتیبه‌های شاپور و نرسی در بایگانی رسمی شاهان ساسانی نگاهداری می‌شده است. همچنین در دربار ساسانی کسانی بوده‌اند که روایتهای تاریخی را افسانه‌وار از برداشتند. فردوسی آورده است که در راه شکار، داستانهای جمشید و فریدون را برای بهرام‌گور (۴۲۱ تا ۴۳۹ م.) نقل می‌کردند همو در مورد هرمز (۵۷۹ تا ۵۹۰م.) می‌گوید که در زندان از رامشگری خواست که با رود در «سرود پهلوانی» داستان رویین‌دز اسفندیار را برای او بخواند. همچنین به روایت جاحظ، انوشیروان در گردشی قصّه‌گوی خود را احضار کرد و از او خواست تا داستان جنگ اردشیر بابکان را با پادشاه خزر نقل کند. اما وی که این داستان را قبلاً از شاه شنیده بود، چنین وانمود کرد که اصلاً این داستان را نشنیده است. آنگاه انوشیروان خود این داستان را نقل کرد.

## خدیجه‌سلطان

(۱۱۲۵؟ ـ). متخلص به سلطان از زنان شاعر. وی دختر حسنعلی‌خان داغستانی و دختر عموی علی‌قلی‌خان واله داغستانی بود. خدیجه در کودکی به‌همراه پسر عمویش که همسن او بود به مکتب رفت و خواندن و نوشتن آموخت و سپس شعر و ادب فراگرفت. انس دوران کودکی به‌تدریج به عشقی پر شور و جانسوز میان آن دو انجامید. در سال ۱۱۳۵ ق. و در حالی که علی‌قلی‌خان یازده سال بیش نداشت، اصفهان توسط محمود افغان (۱۱۳۵ ـ ۱۱۳۷ ق.) تصرف شد. چندی بعد یکی از نزدیکان محمود به نام کریم‌داد خواستار ازدواج با خدیجه شد. گرچه پدر و مادر خدیجه به این کار راضی نبودند، اما بر اثر تهدید او به ناچار رضایت دادند. پس از فتح اصفهان توسط نادرقلی (نادرشاه بعدی) و

شکست اشرف افغان (۱۱۳۷ ـ ۱۱۴۲ ق.) در سال ۱۱۴۲ ق. شوهر افغانی خدیجه و بسیاری دیگر از افغانها توسط مردم اصفهان کشته شدند. اما این بار نیز واله به معشوق خود نرسید، چون بنابر نوشته تذکره‌ها، شاه طهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵ ـ ۱۱۴۴ ق.) و یا نادرقلی با وی بدون نکاح ازدواج کرد و سپس او را به عقد نجف‌قلی بیگ، حاکم یزد درآورد. پس از قتل نادر (۱۱۶۰ ق.)، مردم بسیاری از عمال او را کشتند و نجف‌قلی هم توسط مردم یزد کشته شد. صالح‌خان که از قاتلان نادر بود با خدیجه ازدواج کرد اما وی نیز به‌دست کریمخان زند (۱۱۶۳ ـ ۱۱۹۳ ق.) کشته شد و خدیجه نصیب میرزا احمد، وزیر اصفهان گردید. اما میرزا هم توسط کریمخان کشته شد. عاقبت خدیجه عزم سفر هند کرد تا به محبوب دیرین خود بپیوندد، زیرا می‌دانست که واله هنوز در انتظار وصال اوست و به محض آگاهی از خبر قتل نادر، میرزا شریف‌نامی را به‌دنبال وی فرستاده است تا او را روانه هند کند. خدیجه به‌قصد هند عازم عتبات شد تا پس از زیارت از راه بصره به‌هند برود ولی در کرمانشاه بیمار شد و در همانجا درگذشت. پیکرش را به کربلا برده به‌خاک سپردند.

## خذروان

عنوان شاه خزران (سرزمین قوم خزر)، و در شاهنامه، لقب چند تن از نام‌آوران داستانی.

## خرادبرزین

در شاهنامه، مشاور هرمزد، پادشاه ساسانی، و سردار لشکر خسروپرویز در جنگ با بهرام چوبین.

## خُرّاردشیر

یک حصه از پنج حصهٔ فارس است و منسوَب است به اردشیر پسر بابک و بعدها فیروزآباد نامیده شد. منسوب به اردشیر درازدست (بهمن) نیز شده است.

**خراسان (در دورهٔ ساسانی)**

خراسان یا ولایات شرقی ایران در دوران ساسانیان به شرح زیر بود:

۱ ـ **کومش** که به عربی **قومس** نویسند و یونانی‌ها آن را کمیسن گفته‌اند شامل ولایات دامغان و حوالی آن بود.

۲ ـ **ورکان** یا **گرگان** که عرب آن را جرجان می‌نوشت این ولایات شامل دهستان می‌شد که مشتق از نام عشیرهٔ دهاتیره‌ای از سکاها بودند و مابین استرآباد و گراسنوودسک امروزه در کنار دریای خزر بود.

۳ ـ **اپرشهر** یا **ابرشهر** همان نیشابور امروز باشد ـ روستاهای مهم آن از این قرار بود: ارغیجان، اسپراین، جوین، بیهک، بیهق، باخزر، خواف، زوزن، زام (جام) زاوه و حاکم این ولایات لقب کنا رنگ داشت.

۴ ـ **مرو** و **مروروت** (مرورود) در آغاز دو ولایت بود ولی در هنگام فتح عرب به دست یک حاکم بودند.

۵ ـ **هرو** یا **هرات** وکتاشان «قادس» در نزدیکی آن.

۶ ـ **نسای میانک** ظاهراً میمنه قرون اسلامی است.

۷ ـ **تالکان** یا **طالقان خراسان**، قلعه سرحدی کشور کوشان که بعدها به تصرف ایران درآمد.

۸ ـ **بژن** یا **آبشین** یا **افشین** در غرشستان یا غرجستان در قسمت علیای رود مرغاب واقع بود.

۹ ـ **گوزگان** یا **جوزجان** قرون اسلامی.

۱۰ ـ **اندراب** ظاهراً در نزدیکی معبر هندوکه.

۱۱ ـ **وست** یا **خوست** یا **خواست**.

۱۲ ـ **هروم** به عربی هماره.

۱۳ ـ **سمنگان** در ماوراءالنهر (سه ولایت اخیر یک حکومت را تشکیل می‌دادند).

۱۴ ـ **زم** در کنار جیحون این شهر جزو تخارستان بوده است.

۱۵ ـ **پیروز نخجیر**، در نزدیکی بلخ.

۱۶ ـ دین آوازک یا دزآوازه شهری در حدود کشور هیاطله.

۱۷ ـ ورچان یاوروالیز (ولوالج) عرب یا قندوزقندز امروزی در افغانستان.

۱۸ ـ منسان در نزدیکی فاریاب.

۱۹ ـ گچک به فارسی گزه و به عربی جزء شهری در نزدیکی جوزجان بوده است.

۲۰ ـ آسان یا چهار یک شهری در نزدیکی بلخ.

۲۱ ـ بهل بامیک که همان بلخ بامیان است.

۲۲ ـ ترمذ در کنار جیحون.

۲۳ ـ چریمنکان یا صرمنجان عرب شهری در مقابل ترمذ.

۲۴ ـ شیر بامیکان (شیر بامیان) همان بامیان قرون اسلامی.

۲۵ ـ دزروئین همان پی‌کند است که شهر بخارا در قرون بعد روی آن بنا شد.

۲۶ ـ پرکان یا فرغان نزدیک سیحون.

**خراسانی:** ← آیت‌الله آخوند خراسانی

**خرداد (آتشگاه)**

منظور، آتشکدهٔ کاریانْ در فارس است.

**خردادگان**

خرداد امروزی هئوروتات (Haorotat) اوستایی و به معنی رسایی و کمال است. نام ایزدی از ایزدان زردشتی بوده و نگهبان سومین ماه سال و ششمین روز از هر ماه است. در اوستا و کتب دینی پهلوی خرداد و امرداد غالباً با هم یاد شده‌اند. خرداد مظهر کمال اهورامزدا در این جهان و در جهان مینوی، بخشایش ایزدی و جزای اعمال نیکوکاران است و در عالم مادی نگهبانی آب با خرداد است. یشت چهارم در اوستا متعلق به این ایزد است؛ در روز خرداد از ماه خرداد جشن

خردادگان برپا می‌شده و ضمن مراسم این جشن از ملائکه و فرشتگان طلب حاجت می‌کرده‌اند و این روز را برای ازدواج نیک می‌دانسته‌اند.

**خرداد (هئوروَتات)**

به معنی تمامیت، کلیت و کمال است و مظهری است از نجات برای افراد بشر. آب را حمایت می‌کند و در این جهان، شادابی گیاهان مظهر اوست. این امشاسپند مؤنث است.

**خردادیشت**

خردادیشت، یشتی است جدید که در برابر یشت‌های قدیم، موبدان برای پنجمین امشاسپند، یعنی خرداد (= هَئورْوَتات Haurvat_at) پرداخته و تدوین کرده‌اند. این امشاسپند را «اَوَرْداد Avardad» نیز گفته‌اند.

**خرده اوستا**

(یا اوستای کوچک). مجموعه‌ای است از دعاهای کوتاه خاص مردم عادی زردشتی که آنها را در موقعیتهای خاصّی می‌خوانند، در برابر دعاهایی که خواندن آنها در مراسم دینی خاصّ روحانیان است. نام این کتاب فقط به صورت پهلوی آمده است و دربارهٔ زمان دقیق تدوین متنهای آن نمی‌توان اظهار نظر کرد. تدوین خرده اوستا به آذرباد مَهْرَسْپَندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم ساسانی (۳۰۹ تا ۳۷۹ م.)، نسبت داده شده است.

مهمترین بخشهای خرده اوستا عبارت‌اند از:

نیایش. نام پنج دعا به نام خورشید و مهر ماه و آب و آتش است که هر یک از آنها در مواقعی از روز یا ماه باید خوانده شود. یَشت مربوط به هر یک از ایزدانِ‌نام برده یا بخشی از آن، در نیایش مربوط به آن ایزد گنجانده شده است، مثلاً همهٔ خورشید یشت در نیایش اوّل (بند ۱۰ تا ۱۷) و ماه یشت در نیایش سوم (بند ۲ تا ۹) نقل شده است.

**گاه.** شامل ادعیه‌ای است که در پنج هنگام از شبانه‌روز باید خوانده شود.

**سی روزه.** شامل دعاهایی است که هر یک متعلّق به یکی از سی ایزدی است که سی‌روز ماه به نام آنهاست. دو سی‌روزه، به‌نامهای سی روزهٔ بزرگ و کوچک، در دست است.

سی روزه را به‌طور کامل، خصوصاً در سی روز پس از درگذشت شخص متوّفا می‌خوانند.

## خرم

نام ماه دیْ است که ماه دهم باشد از سال شمسی که بودن آفتاب است در برج جدی. هشتم هر ماهِ شمسی را دی خوانند، و خرم نیز گویند.

## خُرم باش

در عهدِ ساسانیان به پرده‌دار و حاجب گفته می‌شده. این منصب غالباً مخصوص طبقهٔ اساوره (اسواران) بود و به موجب روایات، وقتی که پادشاه ندیمان و درباریان را به حضور می‌پذیرفت، خرم باش فرمان می‌داد - کسی بر بالایی رود و به بانگ بلند بگوید: «ای زبان مراقب سر خویش باش، چون امروز در پیشگاه شاهنشاه قرار گرفته‌ای» در مجالس خصوصی شاه نیز همین خرم باش بود که خنیاگری را به خواندن سرودی و نوازنده‌ای را به نواختن آهنگی وا می‌داشت.

## خرمدینان

پیروان بابک خرم‌دین را گویند که در عصر مأمون خروج کرد و به دست افشین سردار معتصم دستگیر و مقتول شد. گویند آنان دنبالهٔ مزدکیان در دورهٔ اسلامی بوده‌اند. از آنان با نامهای بابکیه، محمره، مبیضه و خرمیه نیز یاد کرده‌اند و چون برخی از مقالات بومَسلمیه و اسماعیلیه و غلاة به معتقدات خردمدینان شبیه بوده ایشان را هم گاه خرمیه خوانده‌اند. و آنان را اهل تناسخ و اباحت دانسته‌اند.

## خرم‌دینان

### قیام ~

نهضتی بود که علیه خلفای بغداد به رهبری بابک خرم‌الدین در شمال غربی ایران در ۲۰۱ ه. ق. صورت گرفت و مدت ۲۲ سال و در آن سامان به استقلال ماند و شکستهای بسیار به سرداران خلیفه وارد کرد. اکثریت افراد این نهضت کشاورزان و پیشه‌ورانی بودند که می‌کوشیدند تا راه و رسم مزدکی را احیا کنند و به دوران ستمگرانه بیدادگران ایرانی و عرب پایان بخشند.

خلیفهٔ عباسی تمامی همت خود را بر دفع بابک نهاد تا آنکه یکی از سرداران ایرانی را به‌نام افشین برای قلع و قمع وی برگزید. افشین سرانجام به یاری خیانت حکام محلی بابک را دستگیر و به سامره نزد معتصم گسیل داشت. خلیفه امر کرد دستها و پاهای بابک را قطع کنند. چون یک دست بابک را بریدند دست دیگر در خون خود برد و در روی خود مالید. معتصم گفت: این چه عمل است. بابک گفت در این کار حکمتی است، شما هر دو دست و پای مرا خواهید برید و صورت مردم از خون سرخ باشد من روی خویش از خون خود سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که رویش از ترس زرد شده است. سپس خلیفه دستور داد او را به قتل برسانند (۲۲۳ ه. ق.). خرم‌دینان به دو گروه تقسیم می‌شده‌اند:

۱ ـ جاویدانیان، آنان پیروان جاویدان پسر شهرک بوده‌اند.

۲ ـ بابکیان یا بابکیه که از بابک پیروی می‌کرده‌اند. طرفداران بابک پیراهن سرخ می‌پوشیدند و به این اعتبار آنها را سرخ جامگان و به‌قول اعراب، «المحمره» می‌خواندند. بابک مانند المقنع معتقد به حلول بود. وی خود را مظهر روحی جاوید می‌دانست و در نظر داشت دین مزدک را از نو زنده سازد. نیز ← سرخ جامگان.

## خرم روز

روز اول دی‌ماه است در این روز شاهنشاه از تخت به زیر می‌آمد و لباس سفید می‌پوشید و در چمنی بر فرشهای سفید می‌نشست و بارعام می‌داد تا هر کسی می‌توانست به حضور او درآید. آنگاه شاه با عموم کشاورزان، خصوصاً دهقانان سخن می‌گفت و با آنان می‌خورد و می‌آشامید؛ شاه در آن روز چنین می‌گفت: من امروز چون یکی از شما هستم و با شما برادرم زیرا که قوام جهان به آبادی است که در دست شماست و قوام‌آبادی به پادشاه است هیچ یک از این دو از دیگری بی‌نیاز نتواند بود. در برهان قاطع این جشن با همین شرح به روز هشتم دی که اسم ماه و روز مطابق می‌شود معرفی گردیده است.

**خرونه:** ← جنگ خرونه

## خُره‌شاپور

در قدیم، بیشتر شهرهای ایران با پیشوند یا پسوند خره ذکر می‌شدند مانند اردشیر خره که بعدها فیروزآباد شد و خرهٔ شاپور که به قول حمزهٔ اصفهانی از بناهای شاپور ذوالاکتاف بود. از این اسامی معلوم می‌شود که با این پسوند فر و شکوه اردشیر و شاپور و... اراده می‌شده است.

## خزان

نام جشنی است که بنابر نوشته «زیج سنجری» و «قانون مسعودی» در ۱۶ شهریور به‌نام خزان اول و خزان عامه بر پا شده و به قول بیرونی خزان خاصه بوده است و بیرونی این خزان را درالتفهیم بروز ۱۸ شهریور می‌داند، باز ابوریحَان روز دوم مهرماه را خزان عامه دانسته و آن را این‌طور معرفی می‌نماید.

«خزان چیست؟ گفتند که خزان، سغدی نیست هر چند که سغدیان به‌کار

دارند و تخاریان این را نشان گشتن هوا دانند بسرما. و خزان خاصه روز هژدهم بود از ماه شهریور و خزان عامه روز دوم از مهرماه و هر دو عیدند و پنداری که از بهر آغاز چرخشت است و فشردن انگور».

روز اول مهر را ابوریحان بار دیگر در الآثارالباقیه و مسعودی در قانون خزان دوم و یا خزان عامه شناخته‌اند.

## خزرستان

خزرستان مرکز قوم خزر بود که نخستین بار در قرن دوم میلادی در ماوراء قفقاز در صحنه تاریخ پدید آمدند و بعدها در روسیه جنوبی بین ولگا و دن سکنی گزیدند و دولت مقتدری را تشکیل دادند که در سال ۹۶۵ میلادی برافتاد. این قوم همسایه دیوار به دیوار ایران بود. در جنگهایی که بین ایران و روم در سالهای ۲۰۰ تا ۲۵۰ روی داد سیاست پادشاهان ایران جلب خزرها بود. در قرن چهارم که ارمنستان شرقی به تصرف ایران درآمد خزرها از این همسایه نیرومند در وحشت افتادند و با روم شرقی عقد اتحاد بستند. خزرها بر اثر فشار اقوام مختلف تاتار از مواضع دفاعی ایران در قفقاز گذشتند و متصرفات ایران را تا رودهای کورا و ارس به تصرف درآوردند و در ایبریا و ارمنستان به تاخت و تاز پرداختند.

ایرانیان ناچار شدند که در بند باب‌الابواب را برای جلوگیری از ایشان بنا کنند. هراکلیوس امپراتور روم در لشکرکشی خود به ایران در زمان خسروپرویز، خاقان خزرها را به هجوم به ایران برانگیخت، سپس لشکر روم و خزر وارد آذربایجان شدند و چندین شهر و آتشکده را خراب کردند. پایتخت خزرها شهر اتل در محل هشترخان (حاجی طرخا) که در مصب رود ولگا به دریای خزر قرار داشت بود. مرزهای خزرستان بسیار متغیر بود ولی در شرایط عادی می‌توان کشور ایشان را بین جبال قفقاز و رودهای ولگا و دن به

ضمیمه ایالات کریمه که خزرستان متغیر نام داشت، دانست.

نام خاقان خزرها در مآخذ اسلامی طرخان آمده است. ابن خرداذبه می‌نویسد که طرخان لقب پادشاهان کوچک ترک بود. زبان خزرها از خانواده زبانهای ترکی بود. خزرها چهار شهر معتبر داشتند که دوتای آن را رود ولگا در نزدیکی دهانه خودش به دو حصه تقسیم کرده بود و دو تای دیگر در منطقه قفقاز (بلنجر و سمندر) واقع بودند.

اصطخری در اراضی خزر دو شهر را می‌شناسد که آن دو «آتل، اتل» بود که رود ولگا آن را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرده بود قسمت غربی آن محل اقامت پادشاه و لشکر او بود و قسمت شرقی مرکز تجارت به شمار می‌رفت. این دو شهر به احتمال قوی نزدیک دهانه ولگا واقع شده بود.

مارکوارت شهر سمندر را به ترقو (ترخو) مربوط می‌داند و آن به فاصله چند کیلومتر به جنوب غربی پتروسک نزدیک ساحل دریای خزر واقع شده بود. ابن‌خرداذبه شهرهای خزر را خملنج و بلنجر و البیضاء نوشته. از این سه، بلنجر بدون شبهه، در منطقه قفقاز واقع بوده است.

ابن رسته دربارهٔ سرزمین خزر چنین می‌نویسد:

مسافت بین خزر و پچاناکیه ده روز راه است. این راه از بین بیابان و جنگل پر درختی می‌گذرد. سرزمین خزر منطقه‌ای است از یک طرف به کوه بزرگی که در دامنه آن دو قوم طولاس و غز (به تصحیح مارکوارت اغوز که همان قوم ترک اغوز باشند) قرار دارد محدود می‌شود. این کوه تا بلاد تفلیس امتداد دارد. این سرزمین را پادشاهی است به‌نام ایشا و پادشاه بزرگ آنان خزرخان نام دارد. رئیس بزرگ ایشا و امراء کشور همگیَ آیین یهود دارند و بقیهٔ مردم دینشان مانند دین ترکان می‌باشد. پایتخت ایشان «سارغش» نام دارد و در آنجا شهر دیگری است که به آن

«هب‌نلع» (نسخه بدل: هبویلنع، جبویلنع) گفته می‌شود. اهالی خزر زمستان خود را در این دو شهر بهَ سر می‌برند. در این دو شهر جماعتی از مسلمانان زندگی می‌کنند. پادشاه ایشان «ایشا» اشخاص متمکن را مکلف نموده که به تناسب دارایی خود هر سال مخارج جنگجویان را بپردازند تا آنان با مردم «پچاناکیه» که دشمن ایشانند بجنگند. بدینسان پادشاه پیش می‌رود و سپاهیان از پس، و کلیه غنائم را در لشگرگاه سلطان جمع‌آوری می‌کنند و آنچه «ایشا» دوست دارد برای خویشتن برمی‌گزینند و باقی غنائم را رها می‌کند تا دیگران بین خود تقسیم نمایند.

مسعودی در مروج‌الذهب می‌نویسد از دربند تا سمندر هشت روز راه و از آنجا تا آتیل هفت روز و فاصله بین سمندر و سریر دو فرسنگ است.

سمندر را محلی بین کیزلر بر تیرک و پتروسک (مخ قلعه کنونی) بر کنار دریای خزر تعیین کرده‌اند.

ابن اثیر می‌نویسد در بلاد خزر شهر سپید یا «البیضاء» محل اقامت خاقان بود. بایستی شهری که ابن رسته آن را «سارغش» می‌گوید به معنی «سار» و شهر زرد باشد. ظاهراً بیضاء بایستی نام عربی اول یکی از دو شهر آتیل باشد.

اما نام «لوغز» که در مطالب ابن رسته آمده به قول مینورسکی همان «ابخاز» عربی است. ابخاز سرزمینی است که در جنوب شرقی گرجستان واقع است و امروز از جمهوریهای خودمختار شوروی است و کرسی آن سوخومی می‌باشد. این قوم در زمان یوستی نیانوس (ژوستینین) امپراتور روم مطیع دولت روم شرقی شده به مسیحیت گراییدند (۵۵۰ م.). در قرن دهم همه گرجی‌های جنوبی را «خوز» به‌نام خانواده‌ای که بر آنان حکومت می‌کرد ابخاز می‌گفتند.

خلاصه این بحث آشفته این است که نخستین پایتخت خزرها بلنجر نام داشت که به قول مارکوارت در

سرچشمه رود سولاک واقع بود. این رود در جنوب به رودخانه تیرک می‌ریخت. وقتی که عربها در سال ۷۲۲-۷۲۳ هـ. این شهر را ویران ساختند، اقامتگاه پادشاه خزرها در شهری بود که عربها آن را «البیضاء» یعنی شهر سپید می‌نامیدند. مارکوارت این شهر را همان «ساریگ‌شین» دانسته که به ترکی به معنای شهر زرد است. مینورسکی عقیده دارد که نام این شهر «ساریگ‌شین» یا «ساریگ سین» بوده است.

مارکوارت پایتخت بعدی خزرها را «ایتیل» می‌داند که در مصب رود ولگا شکارگاه شاهنشاه ساسانی دیده می‌شود که احتمالاً یکی از پسران شاهپور دوم بود که قصد شکار دو شیر را داشت. دو ظرف دیگر که عبارت است از یک بشقاب نقره و یک جام شراب که شکل مخصوصی دارد و از پنج قسمت تشکیل شده است. در همین ناحیه سه جام یافت شده که روی یکی از آنها منظره‌ای از مهمانی دیده می‌شود و نیز دو چنگال نقره ساسانی پیدا شده که روی یکی از آنها نام «هرمزد پسر بزرگش» نقش بسته است.

## خزر ← دریای خزر

## خزرها

قوم خزر، قومی قدیم که امروز از میان رفته است، و اولین‌بار در قرن ۲ م. در ماوراء قفقاز، به‌عنوان قومی متمایز در صحنهٔ تاریخ پدید آمد، و بعدها در روسیهٔ جنوبی بین رودهای ولگا و دون سکنی گزید، و دولت مقتدری تشکیل داد، که سرانجام در سال ۹۶۵ برافتاد. قوم خزر مدتها با ایران همسایهٔ دیوار به دیوار بوده است و روابط آشتی و جنگی بسیاری با ایرانیان داشته. خزرها در ۱۹۸ م. به ارمنستان تاختند، ولی بیرون رانده شدند، و این حمله و عقب‌نشینی ادامه یافت. ظاهراً سبب این مهاجمات اولیه فشار قبایل بیابانگرد و تحصیل

غنایم یاگرفتن انتقام بود، اما در جنگهای ایران و روم ـ که هدف، و اغلب میدان آنها ارمنستان بود ـ دوستی و دشمنی خزرها اهمیت سیاسی یافت. ارمنستان به تمدن روم و به مسیحیت تمایل داشت، و فرمانروایان آن کینهٔ دیرینه نسبت به سلاطین ساسانی داشتند. به این جهت در جنگهایی که بین سالهای ۲۰۰ و ۳۵۰ م. بین ایران و روم روی داد، سیاست سلاطین ایران جلب خزرها بود. در قرن ۴، که ارمنستان شرقی به تصرف ایران درآمد، خزرها از این همسایهٔ نیرومند متوحش شدند، و با روم شرقی عقد اتحاد بستند، و از آن به بعد مشی سیاسی آنها همین بود. در لشکرکشی یولیانوس به ایران (۳۶۳)، به یاری وی شتافتند. مقارن نزدیک شدن ایران به قفقاز، خزرها از یک طرف در معرض تهدید ایران و از طرف دیگر در معرض تهدید هونهای شمالی قرار گرفتند. تئودوسیوس دوم کوشید تا با تطمیع خزرها آنها را به جنگ با هونها وارد میدان کند، ولی آتیلا اطلاع یافت، و بی‌درنگ دولت خزر را برانداخت، و خزرها را مطیع خود ساخت، و پسر خود آلاک را پادشاه آن قوم کرد (۴۹۴). پس از وفات آتیلا (۴۵۳)، مهاجمات و مهاجرتهای آشفته‌ای که وی آنها را متوقف ساخته بود بار دیگر باز آغاز شد، و خزرها، در مقابل سیل اقوام مختلط تاتار، از مواضع دفاعی ایران در قفقاز درگذشتند، و سرزمینهای تا رودهای کورا و ارس را متصرف شدند، و در ایبریا (گرجستان)، و ارمنستان نیز تاخت و تاز کردند.

در سراسر قرن ۶ م. سرزمین خزرها میدان تاخت و تاز قبایل وحشی بود، که هجوم هونها راه عبور آنها را به اروپا بازکرده بود، و خزرها به دهانه‌های رود ولگا پناه بردند. در این زمان، ناحیهٔ ممتد از مغولستان تا دریای سیاه تحت استیلای ترکها بود، و به درستی نمی‌دانیم که چگونه دولت آنها در اروپای شرقی برافتاد، ولی در قرن ۷ م.

بار دیگر خزرها برآمدند، و قدرت بسیار یافتند، و بلغارها و اسلاوهای زراعت‌پیشه را خراجگزار خود کردند، و پیش از پایان قرن ۷، کریمه جزء قلمرو آنان بود، بر دریای آزوف تسلط کامل داشتند، و سازمانی برای حمل و نقل آبی بین ولگا و دون تأسیس کردند، که هنوز هم حلقهٔ ارتباطی مهمی در تجارت بین اروپا و آسیاست.

ضمناً خزرها پیمان خود را با روم شرقی تجدید کردند. اگرچه این قوم از پیش همدست رومیان بر ضد ایران بودند، از سال ۶۲۵، در زمان امپراتوری هرقل است که ذکر آنها به‌عنوان قوم خزر در مأخذ رومی می‌آید.

هراکلیوس، در لشکرکشی خود به ایران در زمان خسروپرویز، خاقان خزرها را تطمیع و به هجوم به ایران تحریص کرد، و وی لشکری مرکب از ۴۰,۰۰۰ تن در اختیار امپراتور روم گذاشت. سپس لشکر روم و خزر وارد آذربایجان شدند، و چندین شهر را گرفته آتشکده‌ها را خراب کردند، ولی با فرا رسیدن فصل زمستان، خزرها به خاک خود بازگشتند.

مقارن این ایام، دولت اسلامی برآمد و امپراتوری ساسانی به‌دست اعراب منقرض شد، و مسلمانان به ارمنستان تاختند، و با خزرها همسایه شدند. در سال ۷۱ ه‍. ق.، محمدابن مروان، برادر خلیفه عبدالملک اموی، به جنگ خزرها رفت، ولی مغلوب شد، و خزرها وارد ارمنستان شدند.

سرانجام مروان ابن محمد خزرها را مغلوب کرد (۱۱۹ ه‍. ق.)، و با خاقان پیمان صلحی منعقد نمود، و وی حاضر به قبول اسلام شد. معذلک، خزرها قدرت خود را هم در مقابل خلفا و هم در برابر دولت روم شرقی حفظ کردند. امپراتور لئوی سوم وصلت دختر خاقان خزرَ را با پسر خود قسطنطین پنجم ترتیب داد، و امپراتوری لئوی چهارم (معروف به لئوی خزر) نتیجهٔ این وصلت بود. مقارن همین ایام، حاکم

مسلمان ارمنستان، به امر منصور خلیفهٔ عباسی، یکی از دختران خاقان خزر را به زنی رفت. معذلک، تاخت و تاز خزَرها در ارمنستان و بعضی نقاط قلمرو خلفای عباسی ادامه یافت، و خزرها حتی گاهی ممالک شرقی بحر خزر را (که از همان اوقات مسلمانان آن را به این نام خوانده‌اند) هم مورد هجوم و چپاول قرار دادند، چنانکه در سال ۱۸۳ ه‍. ق. در دورهٔ خلافت هارون‌الرشید، سپاهیان آنها دامنهٔ تاخت و تاز خود را تا ماوراءالنهر هم کشانیدند، و ظاهراً این پیشامد آخرین دستبرد خزرها به ایالات مرزی دولت اسلامی بود. از این به بعد، مورخین شرقی دیگر ذکری از قوم خزر نمی‌کنند. با برآمدن روسها، دولت خزر روبه انحطاط گذاشت، در سال ۸۶۲ م. مملکت آنها به حدود سابق خود بین قفقاز، ولگا، و دون رسید. در ۹۶۹، سویاتوسلاو، دوک کیف، خزرها را مغلوب کرد، و دولت خزر برافتاد، چنانکه بعد از حدود ۵۰ سال نام آن قوم از صفحهٔ سیاست محو شد.

در باب خزرها مؤلفین مسلمان شروح مفصل و مفیدی نوشته‌اند، که عموماً مأخذ آنها رسالهٔ ابن فضلان است. خزرها قومی بسیار تجارت‌دوست بودند و نویسندگان اروپایی آنها را «ونیزیهای بحر خزر و دریای سیاه» خوانده‌اند. این قوم حمل و نقل مال‌التجارهٔ بین غرب و شرق را در دست داشتند، و پایتخت آنها، اتا، مرکز تلاقی تجارت ایران، روم، ارمنستان، روسیه، و بلغارهای ولگای وسطی بود. مرزهای خزرستان، یعنی مملکت خزرها، بسیار متغیر بود، ولی در شرایط عادی می‌توان آن را سرزمین بین جبال قفقاز و رودهای ولگا و دون به ضمیمهٔ ایالت کریمه (خوزستان صغیر) دانست. بعد از ۸۸۴، که قسمتی از قلمرو آنها از دست رفت، و حتی ۴۰ سال بعد که ابن فضلان از پایتخت آنها دیدار نمود ،اتل شهری بزرگ بود، و بازارها و حمام و ۳۰ مسجد داشت. خاقانهای خزر تساهل

مذهبی داشتند، و از آسایش برخوردار بودند. براساس بعضی از منابع، خزرها بین ۶۷۷ و ۷۰۳ م. به مسیحیت گرویدند. در زمان هارون‌الرشید، خاقان خزر و اشراف مملکت او یهودی شدند. بعدها خزرها سفیری به دربار امپراتور میخائیل سوم فرستادند تا مبلغی برای تعلیم دین مسیح را مأموریت داد، و وی بین ۸۵۱ و ۸۶۳ خزرها را ـ حتی کسانی را که قبلاً دین اسلام یا دین یهود را قبول کرده بودند ـ مسیحی کرد. ظاهراً در (۳۵۴ هـ. ق.) خزرها و سپس خاقان آنها که از مسلمانان خوارزم کمک می‌طلبیدند، به اسلام گرویدند.



شیخ خزعل

## خزعل‌خان

شیخ خزعل ملقب به معزالسلطنه و سردار اقدس ۱۲۸۰ ـ ۱۳۵۵ هـ. ق. شیخ معروف محمره، که عملاً مدتی بر خوزستان فرمانروایی داشت. وی از شاخهٔ آل محسین از طایفهٔ بنی‌کعب، و پسر حاج جابرخان و برادر شیخ مزعل‌خان بود، و پس از کشته شدن مزعل (اول محرم ۱۳۱۵ هـ. ق.)، شیخ قبیلهٔ محسین گردید، و مظفرالدین شاه قاجار عناوین و سمتهای مزعل را از حکمرانی محمره و سرحدداری آنجا و لقب معزالسلطنه و درجهٔ امیرنویانی به

او بخشید. خزعل مردی بسیار باهوش و سیاستمدار بود، با دادن رشوه و هم از طریق وصلت، طرفدارانی در دربار پَیدا کرد، در ۱۳۱۶ هـ. ق.، شاه او را فرمان شیخی فلاحیه داد، و بدینسان بر همهٔ کعبیان خوزستان ریاست یافت، و مالیات خود را مستقیماً به تهران می‌پرداخت. سپس حکمرانی اهواز به او بخشیده شد، و در ۱۳۱۹ هـ. ق. زمینهای دو طرف کارون را که خالصهٔ دولت بود به او واگذار کردند، و سرانجام لقب سردار اقدس و رتبهٔ امیرنویانی یافت. سایر عشایر عرب را مرعوب و مطیع ساخت، و مشایخ دیگر را از بین برد، و ثروت سرشار اندوخت، و داعیهٔ سلطنت خوزستان یافت، و با انگلیسها بی‌پرده همدست شد، و در ۱۳۲۹ هـ. ق. نشان کی. سی. آی. ای. «شهسوار فرمانروایی (عالیترین نشان) امپراتوری هند» را گرفت. خزعل عملاً بر خوزستان فرمانروایی یافت، و حکام و مأمورین دولتی عملاً مطیع او بودند، و خود را امیر عربستان می‌خواند، و در بصره و کویت نیز نفوذی تمام داشت.

**خزیمه**

اعراب خزیمه طایفه‌ای هستند که در سال ۱۵۰ هـ. ق. از طرف منصور دومین خلیفه بنی‌عباس برای سرکوبی استادسیس که به دستیاری حریش سیستانی بر حکومت عرب خروج کرده و خراسان را به‌تصرف خود در آورده بود به سرکردگی حازم‌بن خزیمه به خراسان فرستاده شدند. حازم پس از یک سال زد و خورد، سرانجام سپاه استادسیس را شکست داد.

**خسرو:** ← اشک بیست و چهارم

**خسرو انوشیروان**

از شاهان ساسانی (۵۳۱ـ۵۷۹ م.) خسرو اول که به سبب خدمات و کارهای بزرگش پس از مرگ لقب انوشیروان (انوشک روان) یعنی روان

بی‌مرگ یافت. وی پس از پدرش قباد بر تـــخت نشست. وی از بـــزرگترین شـاهنشاهان ســاسانی است. مـادر او دختر سپهبد بویه فاتح گـرجستان بـود. وی به اصلاح امور کشور پرداخت و از مهمترین وقایع دوران وی جنگ لازیکـا با رومیان و جنگ با هپتالیان و جنگ بـا ترکان بود، و نیز وی به منظور برانداختن مزدکیان، با موبدان زرتشتی متحد شد و



خسرو اول (انوشیروان)

در دوران او بود که اشراف و روحـانیون هیچ‌گاه به قدرت پیشین خـویش دست نیافتند. در زمان وی برزویه طبیب برای آوردن کتاب کلیله و دمنه به هند رفت و آن کتاب را از سانسکریت به زبان پهلوی ترجمه کرد و به ایران آورد.

**خسرو** (اوسروئیس)

پـادشاه اشکـانی (حـدود ۱۱۰ ـ ۱۲۸ ـ۱۲۹ م.). در دورهٔ آشفتگی بعد از زمـــان بـلاش اول. در دورهٔ او روابـط دوسـتانهٔ ایـران و روم بـه هـم خـورد، و ترایانوس، امپراتور روم، به بـهانهٔ ایـنکه شاهنشاه ایران پادشاه ارمنستان را بدون اطلاع دولت روم معین کـرده، بـه ایـران حمله نمود، و هدایای خسرو راکه مایل به جنگ بـا روم نـبود رد کـرد و پـادشاه ارمنستان راکه با او از در دوستی درآمد به قتل رساند و ارمنستان و کـردستان و بین‌النهرین را گـرفت، و تـا فـارس پـیش رفت. خسرو خزائن خویش را برداشـته از تـیسفون عـقب نشست و در ضـمن مردم بین‌النهرین را بر ترایانوس شورانید و ترایانوس یکی از شاهزادگان اشکانی

را در تیسفون به تخت نشانید و عقب نشست. آنگاه خسرو به تیسفون بازگشت و قسمتهای جنوبی بین‌النهرین باز به تصرف ایران درآمد.

## خسروپرویز

(خسرو دوم) (۵۹۰ ـ ۶۲۸ م.) از پادشاهان ساسانی که پس از قتل هرمز به سلطنت رسید. اما بهرام چوبین حاضر نبود به فرمان وی درآید و خیال پادشاهی را در سر می‌پروراند. خسرو در برابر او نتوانست ایستادگی کند و به‌سوی روم گریخت. بهرام پیروزمندانه به تیسفون آمد و تاج شاهی بر سر نهاد و به نام خود سکه زد. خسرو به راهنمایی یکی از شیوخ عرب از دجله گذشت و در «هیرایولس» از شهرهای مرزی روم اقامت گزید و از موریس امپراتور روم یاری خواست. چندی نگذشت که خسرو با لشکر روم به ایران بازگشت و بهرام که در جنگ با وی شکست خورده بود به نزد خاقان ترک پناه برد و پس از چندی به تحریک خسرو در شهر بلخ کشته شد.

خسرو دوم که لقب او پرویز به معنی پیروز است پس از خسرو اول (انوشیروان) معروفترین شاهنشاه ساسانی است. خسرو در اواخر حکومت در صدد برآمد تا جانشین برای خود تعیین کند. وی یکی از فرزندان شیرین به‌نام مردانشاه را برای این سمت برگزید، اما شیرویه پسری که خسرو از دختر قیصر داشت، خود را شاه خواند و فرماندهان پادگان تیسفون و گروهی از بزرگان خسرو را دستگیر و زندانی کرده و در سال ۶۲۸ م. به هلاکت رسانیدند.

## خسرو پنجم: ← ساسانیان

## خسروخان گرجی

متوفی ۱۱۲۳ هـ. ق.، از نجبای گرجستان، برادرزادهٔ گرگین‌خان گرجی بعد از کشته شدن گرگین‌خان به‌دست غلجاییان، خسروخان از جانب شاه

سلطان حسین به تسخیر قندهار و دفع میرویس افغان مأمور شد. خسروخان میرویس را شکست داد و قندهار را به محاصره گرفت. افغانها راضی شدند که اگر به آنها امان داده شود تسلیم گردند. اما خسروخان که قصدش انتقام خون گرگین‌خان بود به آنها امان نداد. ناچار غلجاییان دیگر بار به جنگ برخاستند و این دفعه میرویس فاتح شد و خسروخان به قتل رسید.

**خسرو دوم:** ← **خسروپرویز**

**خسرو سوم:** ← **ساسانیان**

### خسرو شاه دیلمی

«ابوسعید خسروشاه» از شاهزادگان سلسلهٔ آل بویه، پسر عمادالدین دیلمی، وی بر برادر خود ابومنصور فولادستون (حکومتش ۴۴۰ ـ ۴۴۸ هـ. ق.) عصیان کرد، و میان آن دو جنگ روی داد، و خسروشاه کشته شد.

### خسروشاه غزنوی

[«سلطان ظهیرالدوله (و به روایتی تاج‌الدوله) خسروشاه»]، پادشاه سلسلهٔ غزنویان آل ناصر، پسر بهرامشاه غزنوی، در سال ۵۵۲ هـ. ق.، بعد از پدر، به تخت نشست. مقارن جلوس او ملوک غور بر زاولستان (بست و زمین‌داور و تکین‌آباد) تسلط یافته بودند، و خراسان در دست غزان بود، و سلطان سنجر در گذشته بود. خسروشاه نتوانست به این وضع بسازد. به سوی هندوستان رفت، و غزنین یک چند به‌دست غزان افتاد، و سرانجام غیاث‌الدین محمدسام لشکر آورد و غزنین بگرفت و معزالدین محمدسام را بر تخت غزنین نشاند، و خسروشاه به لاهور رفت.

### خسرَوملک غزنوی

پادشاه سلسلهٔ غزنویان آل ناصر (۵۹۸ هـ. ق.،) پسر سلطان خسرو شاه غزنوی. در لاهور به تخت نشست. وی

اکثر اوقات خود را به عشرت می‌گذراند. معزالدین محمدسام در ۵۷۵ هـ. ق. وی را در نزدیک لاهور شکست داد، وَبار دیگر در سال ۵۸۳ لشکر آورد و لاهور را تصرف کرد. خسروملک را به‌عهد بگرفت و به غزنین برد، و از آنجا به فیروزکوه فرستاد، و او را در قلعه‌ای حبس کردند، و به‌سال ۵۹۸ هـ. ق. وی را کشتند. در همین سال پسرش بهرامشاه را هم که در قلعهٔ سیف‌رود غزنین زندانی بود به‌قتل آوردند.

## خسرومیرزای قاجار

از شاهزادگان معروف قاجار، پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه. وی در سال ۱۲۴۴ هـ. ق. بعد از واقعهٔ قتل گریبایدوف، جهت اظهار معذرت به اتفاق محمدخان زنگنه امیر نظام و هیئتی از دربار ایران به پطرزبورگ رفت، و در آنجا مورد محبت و اکرام تزار واقع شد، و تزار جهت ابراز محبت از خسارت جنگی نیمی را بخشیده برای باقی پنج سال مهلت داد، و او را با اکرام تمام به تهران روانه کرد. خسرو میرزا بعد از ۱۰ ماه و ۱۵ روز مسافرت، در سوم رمضان ۱۲۴۵ هـ. ق. به تبریز وارد شد. در سال ۱۲۴۷ هـ. ق.، که عباس میرزا نایب‌السلطنه از کرمان به خراسان اعزام شد، وی مدتی را در کرمان ماند، و سپس از راه طبس و تون به خراسان رفته به اردوی پدر پیوست، و آنجا در سفرهای نایب‌السلطنه عنوان نیابت ارض اقدس داشت، و در سال ۱۲۴۹ هـ. ق. که برادرش محمد میرزا (محمدشاه قاجار) حکمران خراسان، از طرف نایب‌السلطنه مأمور هرات شد، وی در رکاب برادر بود. بعد از وفات نایب‌السلطنه، در آق‌دربند با ترکمانان منازعاتی کرده و پیروز شد، و بی‌اذن برادر به تهران رفت، ولیکن مورد غضب فتحعلی شاه واقع شده در خانهٔ عم خود ظل‌السلطان سکونت گزید، و پس از اعلام ولیعهدی محمد میرزا، وی نیز با اردوی او عازم تبریز شد.

## خسرو وریدگ

رساله‌ای است که در آن ریدکی به نام خوش آرزو، که از نجبای دربار خسروپرویز بوده، به سؤالات این پادشاه پاسخ می‌دهد.

## خشاتراویریا

به معنی ملکوت منظور، در دین زرتشت.

## خشایارشا

نام این شاه به زبان شوشی «خشرشا» در نسخهٔ بابلی کتیبه‌های هخامنشی «خشی یرشی» و اروپاییان این شاه را موافق اسم یونانی شده‌اش «گرزکسس» و بعضی «گسرسس» نامند. خشایارشا فرزند داریوش اول از «آتوسا» دختر کوروش بزرگ بود و در سن سی و پنج سالگی به تخت نشست (۴۸۶ ق. م.).

در ابتدای سلطنت، توجه خود را به مصر که شوریده بود و شخصی به‌نام «خبیش» را که در آنجا مدعی حکومت بوده شکست داده فرار کرد ولی همدستان او سخت مجازات شدند.

پس از آن خشایارشا برادر خود «هخامنش» را والی مصر کرد و این کشور به حال گذشته خود برگشت



خشایارشا

(۴۸۶ ق. م.) آنگاه شورش بابل را برطرف ساخت و خشایارشاه به تهیهٔ جنگ با یونانیان پرداخت.

تدارکات جنگ در مدت سه سال فراهم شد و برای محل اجتماع همهٔ لشکرها «کاپادوکیه» واقع در آسیای صغیر انتخاب گردید، فرماندهان اردوها همه پارسی بودند، و شاه با تمام خانوادهٔ هخامنشی، همراه سپاه حرکت می‌کرد.

در این نبرد سوارهای مادی و تیراندازان «کیس‌سی» شهامت خود را نشان دادند و لیکن سپاهیان اسپارت که موسوم به «هوبلیت» یعنی سنگین اسلحه بودند، نگذاشتند قشون ایران از تنگهٔ ترموپیل بگذرد و حملات آن را دفع کردند.

سرانجام بر اثر فداکاریهای سواران ایرانی خشایارشا آتن را متصرف شد و معبد «ارک» را به تلافی خرابیهایی که یونانیها در سارد کرده بودند، آتش زد.

خشایارشا در سال ۴۸۰ ق. م. به ایران مراجعه کرد و «مردونیه» سردار سپاه را با سیصد هزار سپاه در یونان گذاشت تا به جنگ خاتمه دهد. شاهنشاه هخامنشی از این نبردها بهره‌ای نبرد.

پس از خاتمه جنگ یونان واقعهٔ مهمی در سلطنت خشایارشاه روی نداد، و اوقات خود را به لهو و لعب می‌گذراند، تا آنکه در سال ۴۶۶ ق. م. خواجه‌باشی خشایارشاه که مهرداد نام داشت با رئیس گارد مخصوص اردوان همدست شده شاه را کشتند و فرزندش را به سلطنت نشاندند.

**خشایشی‌دهیو (khshâyathiâdahuna)**

به معنی «شاه ممالک» که سلاطین هخامنشی خود را در کتیبه‌های خویش به این نام خوانده‌اند.

**خشَتْرَ**

سلطنت یا شهریاری.

**خشترپاون**

به مرزبان در زمان هخامنشیان گفته

می‌شده و یونانیان ساتراپ گفته‌اند. معنی لفظی این اسم شهربان است. در کتیبهٔ بیستون از وی وانا نامی یاد شده که مرزبان (خشترپاون) ایالت هَرَوانی (قندهار) بوده است.

## خشترو سوک

دربارهٔ نامهای سرزمینهایی که جنگاوران ایران و توران پیکار داشته‌اند، چند نام جلب‌نظر می‌کند. میدان کارزار ایران و توران در اوستا «خشتر و سوک» آمده که گذرگاهی است بر بالای محل کنگ دژ (کنک دیز) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشتر به معنای شهر و سوک همان سویا نور و روشنایی (چون سوسو زدن ستارگان، سوی چراغ، سوی چشم و غیره) است که در زبان پارسی و لهجه‌های آن هنوز باقی است. بنای کنگ دژ را به سیاوش ـ سیاوخش ـ در توران زمین نسبت داده‌اند. در فصل بیست و نهم فقرهٔ دهم بندهشن محل کنگ دیز چند فرسنگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل شصت و دو فقره‌های ۱۳ و ۱۴ مینوگ خرد محل کنگ دیز در مرز ایران ویچ ذکر شده است. چنین به نظر می‌رسد که این ناحیه از خاک توران در نزد ایرانیان ورجاوند بوده است.

## خشتره

به معنی کشور که در زمان هخامنشیان، ایران به چند خشتره تقسیم می‌شد از جمله کشورهای آن سوی فرات (نگا، آسیای صغیر) و کشورهای این سوی فرات که عبارت بودند از:

۱) مزوپوتامی، ۲) بابیلونی یا بابل، ۳) آرمینیا، ۴) آشور، ۵) پارس، ۶) شوش، ۷) ماد، ۸) آریانا، ۹) هیرکانی، ۱۰) پارت، ۱۱) باختر، ۱۲) سغدیان، ۱۳) خوارزم، ۱۴) زرنگ، ۱۵) هرخواتیش، ۱۶) گندار، ۱۷) کرمانیا، ۱۸) گدروزیا.

**خشتره‌های ایران و انیران در سنگ نبشته داریوش در نقش رستم**

**به زبان پارسی باستان**

ماده
خووجه
پرثوه
هرای وه
باختریش
سوغوده
خوارزمیش
زرنکه
هرخواتیش
ث‌ت‌گوش
گنداره
هیندوش
سکه هومه‌ورکه
سکه تیگره خئوذه
بابیروش
آثوره

**به زبان پارسی دری**

کشور ماد (آذربایجان، ری، کردستان)
خوزستان، عیلام قدیم
پارت (خراسان ـ گرگان)
هرات
باختر ـ بلخ
سغد (بخارا ـ سمرقند)
خوارزم
سیستان (زرنگ)
رخج (افغانستان جنوبی تا قندهار)
کشور بابل
آسور (آشور)

**به زبان پارسی باستان باستان**

آرابایه
مودرایه
ارمینیه
کت‌پ‌توکه
اسپرده
ی‌ئونه
سک‌تی تردریا
اسکودره
ی‌ئوناتکه برا
پوتی‌یه (پون تپه)

کوشیا
مکیا (مچیا)
کرخا (کرکا)

به زبان پارسی دری
عربستان
مصر
ارمنستان
کاپادوکیه در آسیای صغیر
لیدیه باسارد
یونانیان آسیای صغیر
سکاهای آن سوی دریا
مقدونیه
یونانیان سپردار (تراکیه)

(۱) - «ث ث گوش» را غالباً با ساتاگید Satugyd مذکور در تاریخ هرودوت تطبیق می‌کنند بنابراین، این ایالت عبارت است از افغانستان مرکزی، و تقریباً از هرات تا حوالی سند امتداد می‌یافته است.

(۲) - «گنداره» را بعضی با محلی در شمال شرقی کابل، و برخی با کابل و پیشاور کنونی تطبیق کرده‌اند.

(۳) - «سکه هومه ورکه» سکاهایی بودند که در محلی که گیاه هوم می‌رسته زندگانی می‌کردند. این گیاه در زبان سانسکریت سومه آمده است و از گیاهان مقدس آریایی است وایشان در این سوی رود سیحون می‌زیسته‌اند.

(۴) - «سکه تیگره خثوذه» ظاهراً باید سکاهایی باشند که مورخان یونانی از آن به نام «آمورگیس» یاد کرده و شاید در آن سوی رود سیحون می‌زیسته‌اند و کلاه خود نوک تیز داشتند.

(۵) - «پوتی یه یاپونتیه» که ظاهراً بایستی ایالت پونت در جنوب دریای سیاه باشد.

(۶) - «مکیایامچیا» را برخی با مکران و بلوچستان تطبیق کرده‌اند.

(۷) - «کرخایا کرکا» بعضی آن را با گرجستان تطبیق کرده‌اند، برخی مقصود از آن راکاریه در آسیای صغیر دانسته‌اند ولی به نظر مرحوم پیرنیا این کشور همان کارتاژیا قرطاجنه است که نام اصلی

فنیقی آن «کرته خدشت» و به عربی قریةالحدیثه، یعنی شهر نو می‌باشد.

به قول ژوستن مورخ، در قرطاجنه (کارتاژ) مادران مقدس برای بت بزرگشان «مولوخ» بچه‌های خود را قربانی می‌کردند وآن کودک را بر روی دو دست مجسمه سنگی آن بت نهاده و در زیر دست آن بت آتش می‌افروختند و به این ترتیب فرزند خود را برای آن بت قربانی می‌نمودند. داریوش شاهنشاه ایران ازنظر انسان دوستی این نوع قربانی را ممنوع کرد و فرستاده‌ای را در آن ایالت مأمور کرد که مانع این عمل غیرانسانی شود.

## خشتریته

پادشاه ماد که علیه آشوریها شورید.

## خشم (اَئِشْمَه)

در اساطیر ایران دیوی است که با نیزهٔ خونین ظاهر می‌شود. او نیز از پیام‌آوران اهریمن است. دیو خشم و دیو آز دو دیوی هستند که با اهریمن به پایان جهان می‌رسند و سروش دیو خشم را از میان می‌برد و به قولی، دیو آز او را می‌بلعد. دیو خشم رقیب و دشمن سروش است.

آز دیوی است که‌صفت سیری ناپذیر دارد و در پایان جهان، اهریمن او را می‌بلعد.

## خشوث

در اوستا نام کوهی است که آرش تیرانداز معروف آریایی برای تعیین مرز ایران و توران از آنجا تیری انداخت و این تیر در کوه خونونت فرود آمد. دارمستتر معتقد است که خشوث بایستی یکی از قله‌های پتشخوارگر یا رشته کوههای البرز باشد.

## خضر بخشایش

از وزیران دوره تیموری.

## خط اوستایی

خط اوستایی یا زند که آن را دین دپیری نامند به احتمال قوی در زمان ساسانیان اختراع شده است، چه تا آن عهد متون اوستا سینه به سینه می‌رسیده و یا با خطوط مختلف هر عصر یادداشت می‌شده است. از آن به بعد از خط پهلوی ناقص یا خط سریانی که یکی از خطوط خوب آن زمان شمرده می‌شد استفاده گردید. به‌طوری که صورت یک دسته از حروف مصوت که شکل نداشت و حال زیر و زبر فعلی خط ما را داشت و چند حرف بی‌صدا که در اوستا بود و در خط پهلوی نبود اختراع گردید و آن حروف را بر حروف موجود پهلوی الحاق کردند و اوستا را بدان خط نوشتند.

خط اوستا دارای ۲۴ حرف با صدا و بی‌صداست.

## خط پهلوی

از خط آرامی گرفته شده و خط آرامی در اصل منتهی می‌شود به خط قدیم که یکی فینیقی و دیگری عبری است. قدیمترین نمونه‌ای که از خط فینیقی یافته‌اند کتیبهٔ «ستون مه‌زا» است که تاریخ آن به ۸۹۵ ق. م. می‌رسد. این خط که بعدها خط آرامی و تبطی و مسند و حبشی و قبطی از آن تقلید شد در ایران به خط پهلوی تبدیل یافت.

پادشاهان هخامنشی خط آرامی را از لحاظ سهولت آن رواج دادند و به کار بردن آن را در ممالک مفتوحه منتشر کردند.

زبان آرامی به دو لهجه منشعب گردید. لهجهٔ عراقی که آن را لهجهٔ آرامی شرقی نامند و لهجهٔ سوریه و فلسطین و طورسینا که آن را آرامی غربی نامند. بعد از کتیبهٔ نقش رستم، قدیمترین آثاری که به خط آرامی از طرف ایرانیان در دست است سَکه‌های پادشاهان «پرته‌دار» می‌باشد. قدیمترین سکه‌ای که از این شاهزادگان به‌دست آمده متعلق به قرن ۳ ق. م. به‌نام بغه‌دات (Bagadat)

خط میخی ایرانی

خطهای نوشتاری پهلوی

خط زند

خطهای ایرانی

می‌باشد. خط پهلوی دارای ۲۵ حرف با صدا و بی‌صداست.

خط پهلوی و لهجهٔ پهلوی به دو دسته تقسیم شده است. یکی خط و لهجهٔ اشکانی که آن را پهلوی شمالی می‌نامند و قبلاً پهلوی کلدانی می‌گفتند، دیگر خط و لهجهٔ ساسانی که آن را پهلوی جنوب و جنوب غربی می‌نامند و علاوه بر این دو قسم خط، خط دیگری هم برای تحریر معمولی به‌کار برده می‌شد و این خط با حروف متصل نوشته شده و از حیث شکل با خط دیگر تفاوت داشته است.

## خط تصویری

نوعی خط که برای اظهار فکر راجع به چیزی صورت آن را می‌کشیدند. مثلاً برای نوشتن آفتاب صورت آن و برای نوشتن اسم حیوانی شکل آن را می‌کشیدند.

## خط سغدی

خطی که منشأ الفبای آن آرامی است و به نظر می‌رسد منشأ انواع مختلف خطوط پهلوی بوده است. زبان سغدی که با این الفبا نوشته شده از طریق ایرانیان شمالی از زبان هند و اروپایی سرچشمه گرفته است. امروزه تنها زبانی که با آن تطابق می‌کند، زبان یغنوبی است که مردم بخش علیای درهٔ زرافشان بدان تکلم می‌کنند و دیگر زبان اوستی یا آلاتی که لهجهٔ ایرانی ناحیهٔ قفقاز می‌باشد.

## خط عیلامی مقدم

در طی آخرین قرنهای پیش از ۳۰۰۰ ق. م. تمدنی در شوش پدید آمد، که هرچند تحت نفوذ اقوام بین‌النهرین قرار گرفت اما خط مخصوص خود را که به‌نام «عیلامی مقدم» خوانده می‌شد ایجاد کرد و این معاصر عهد «جمدت نصر» در دشت مجاور (بین‌النهرین) بود

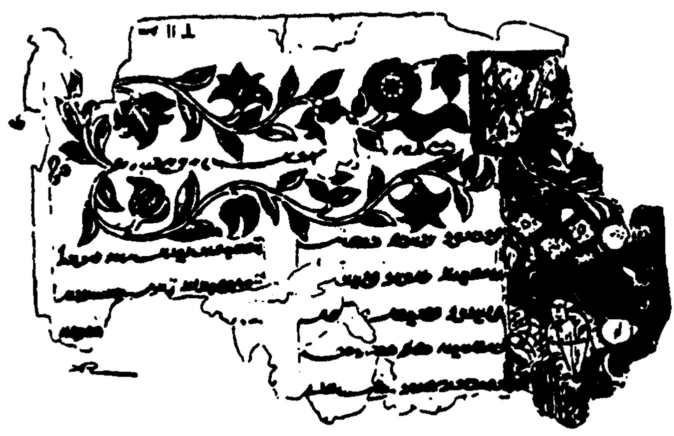
## خط کتیبه‌های ایلامی

ایلامیها در طول تاریخ کتیبه‌های خود را به چند خط می‌نوشتند که

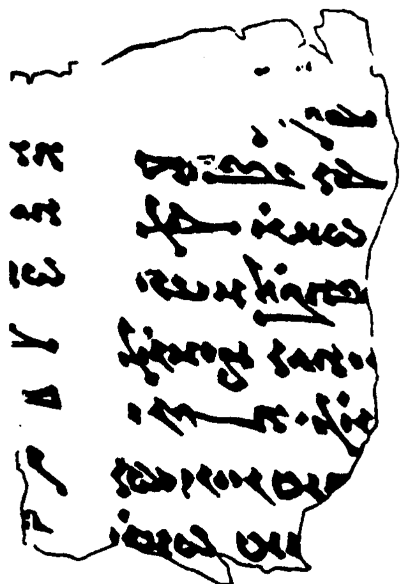
| معانی به فارسی | معانی به انگلیسی | | خط نگاری | قدیم میخی خطی | میخی آسوری | میخی بابلی |
|---|---|---|---|---|---|---|
| الشمس ، خورشید | 1. | The sun | | | | |
| الله ـ سما (آسمان) | 2. | God, heaven | | | | |
| جبل (کوه) | 3. | Mountain | | | | |
| انسان | 4. | Man | | | | |
| ثور (گاو) | 5. | Ox | | | | |
| ماهی | 6. | Fish | | | | |
| قلب | 7. | Heart | | | | |
| کف دست | 8. | Hand | | | | |
| دست وبازو | 9. | Hand and arm | | | | |
| پای | 10. | Foot | | | | |
| خوشه | 11. | Grain | | | | |
| پارهٔ چوب | 12. | Piece of wood | | | | |
| دام (شبکه) | 13. | Net | | | | |
| چار دیواری | 14. | Enclosure | | | | |

| معنی | علامت | هزارهٔ اول ودوم ق. م. | | هزارهٔ سوم ق.م. | هزارهٔ چهارم ق.م. |
|---|---|---|---|---|---|
| | | آسوری | بابلی | | |
| « راه رفتن »<br>« ایستادن »<br>« آوردن » | یك پا | | | | |
| « چپ » | دست چپ | | | | |
| « میخ چوبی »<br>«ساختمان‌کردن» | یك میخ چوبی‌برای نگهداری پرده | | | | |
| « پیاز ، سیر »<br>« شکافتن » | یك دستهٔ پیاز | | | | |
| « آسمان »<br>« خدا » | یك ستاره | | | | |
| ماهی | « یك ماهی » | | | | |
| « کوه »<br>« سرزمین » | کوه ها | | | | |
| « گاو نر وحشی » | ۱ــ گاونروحشی<br>۲ــ گاونرأهلی<br>علامت « کوه‌ها » | | | 2 | 1 |
| « کانال » | یك کانال آبیاری | | | | |
| « جو » | یك سنبل | | | | |
| « گاوآهن »<br>« کشاورز »<br>« شخم زدن » | یك گاوآهن | | | | |

تکامل خط میخی



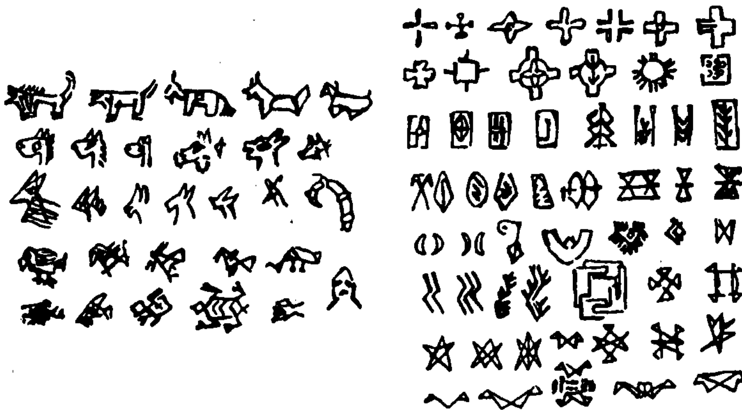
خط مانوی



خط مانوی

خط سغدی جدید

خطهای ایرانی



خط عیلامی مقدم

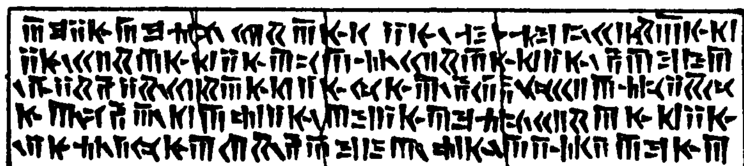
عبارتند از:

۱ ـ خط تصویری ایلامی یا ایلامی مقدم. این خط در سال ۲۹۰۰ ق.م. ابداع شد. بر روی لوحه‌هایی که به این خط نوشته شده است می‌توان تصاویر حیوانات، کوزه‌ها، گلدانها و اشیای مشابه را تشخیص داد. بعضی از این الواح در تپهٔ سیلک کاشان یافت شده است. این خط دارای ۱۵۰ علامت بود.

۲ ـ خط ترسیمی ایلامی. آنچه از این خط باقی مانده است شامل هجده لوحه مربوطه به زمان سلطنت کوتیک ـ اینشوشینک (۲۲۰۳-۲۱۸۳ ق.م.) شاه ایلام است.

این خط دارای ۸۰ علامت است که بخشی از آنها رمزگشایی شده است.

۳ ـ خط میخی ایلامی قدیم. ایلامیها با تغییر خط اکدی، خط ایلامی را ابداع کردند. از این خط تنها دو لوحه در فاصلهٔ قرون ۲۳ تا ۱۸ ق.م. باقی مانده است، که اولی پیمان‌نامهٔ هیت، شاه ایلام با نرام ـ سین، شاه اکد در قرن ۲۳ ق.م. و دومی مربوط به سیوِ ـ پلر ـ هوهپک شاه ایلام در قرن ۱۸ق.م. است.



لوح زرین اریارمنه: خط میخی پارسی باستان

۴ ـ خط میخی ایلامی میانهٔ قدیمتر. کتیبه‌های مکتوب به این خط، مربوط به قرون ۱۳ تا ۱۲ ق.م. است.

۵ ـ خط میخی ایلامی میانهٔ جدیدتر. کتیبه‌های مکتوب به این خط، مربوط به قرون ۸ و ۷ ق.م. (زمان حکمرانی سلسلهٔ ایلامی نو) است.

خطوط میخی ایلامی قدیم و ایلامی میانه دارای ۱۷۴ علامت و ۲۵ واژه‌نگار بود.

۶ ـ خط میخی ایلامی جدید. کاربرد این خط مربوط به زمان هخامنشیهاست و شاهان هخامنشی در قرون ۶ تا ۴ ق.م. بسیاری از کتیبه‌های خود را هم به خط فارسی باستان و هم به خط ایلامی می‌نوشتند. علاوه بر کتیبه‌های مذکور، گل نوشته‌های بارو و گنجینهٔ تخت‌جمشید نیز به این خط نوشته شده است. این خط دارای ۱۱۳ علامت بود.

۷ ـ خط میخی اکّدی. ایلامیها در فاصلهٔ قرون ۲۳ تا ۱۳ ق.م. به دلیل تأثیر سیاسی و فرهنگی اکّد اغلب کتیبه‌های خود را به خط میخی اکّدی می‌نوشتند.

## خط مانوی

خطی که اقتباس شده از خط آرامی بود و برای خواندن متون پهلوی و ترکی به‌کار می‌رفته است.

نمونه‌ای از نوشته‌های مانوی

| | | |
|---|---|---|
| ʾ | h | p |
| b | ṯ | f |
| β | y | c |
| g̣ | k | j |
| γ | x | q |
| d | l | r |
| h̲ | δ | š |
| w | m | š̈ |
| u | n | t |
| z | s | |
| ž | c | |

حرف‌نویسی الفبای مانوی

## خط میخی

سومریان مردمانی بودند که پیش از ۳۰۰۰ سال ق. م. در قسمت جنوبی عراق سکونت داشته و دارای تمدنی بوده‌اند و خطی نیز داشتند که آن را از چپ به راست می‌نوشتند. خط میخی از چهار تا پنج هزار سال ق. م. نزد سومریان ساکن جنوبی بین‌النهرین معروف بود. طوایف آشور و عیلام نیز همان خط را از سومریان گرفته به کار بردند.

درست روشن نیست که از چه تاریخ این خط به‌دست مادها افتاده است. اما معلوم است که این خط در دست ایرانیان روبه ترقی و اصلاح نهاده و اواسط قرن ۶ ق. م. از مرحلهٔ علامتی و صوتی به‌صورت الفبایی درآمده است. خط میخی کلدانی دارای حروف و اشکالی بسیار بود که بعضی از آنها نمودار یک ذات با یک معنی و بعضی دیگر نمایندهٔ صوت و هجایی خاص بود که با یک یا چند صوت از آنها یک معنی ساخته می‌شود.

مجموع مقاطیع حروف بی‌صدای خط میخی کلدانی از ۱۸ حرف تجاوز نمی‌کرده است به قرار ذیل:

ا، ب، ج، د، ز، ح، ط، ک، ل، م، ن، س، پ، ص، ق، ر، ش، ت.

اما حروف الفبای میخی مادی ۴۲

خط میخی پارسی

| | آرامی | پارسی (استخری) | ساسانی |
|---|---|---|---|
| A | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| B | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| G | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| D | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| H | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| U | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| Z | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| Ḥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| T | ” | ” | ” |
| I | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| K | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| L | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| M | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| N | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| S | [illegible] | ” | [illegible] |
| Č | [illegible] | ” | ” |
| P | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| Ts | ” | ” | ” |
| Q | [illegible] | ” | ” |
| R | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| Š | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| T | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

الفبای پهلوی پارسی

نمونهٔ خط آرامی و فنیقی از کتاب سکه‌های مشرق دمرگان

| | | | |
|---|---|---|---|
| a | $j^a$ | $n^a$ | $r^a$ |
| i | j | $n^u$ | $r^u$ |
| u | $t^a$ | $p^a$ | $l^a$ |
| $k^a$ | $t^u$ | $f^a$ | $v^a$ |
| $k^u$ | $\theta^a$ | $b^a$ | $v^i$ |
| $x^a$ | $ç^a$ | $m^a$ | $s^a$ |
| $g^a$ | $d^a$ | $m^i$ | $š^a$ |
| $g^u$ | $d^i$ | $m^u$ | $z^a$ |
| $c^a$ | $d^u$ | $y^a$ | $h^a$ |

الفبای فارسی باستان

a $b^a$ $c^a$ $ç^a$ $d^a$ $d^i$ $d^u$ $f^a$ $g^a$ $g^u$ $h^a$ i

$j^a$ $j^i$ $k^a$ $k^u$ $l^a$ $m^a$ $m^i$ $m^u$ $n^a$ $n^u$ $p^a$ $r^a$

$r^u$ $s^a$ $š^a$ $t^a$ $t^u$ $\theta^a$ u $v^a$ $v^i$ $x^a$ $y^a$ $z^a$

واژه‌نگارها

| XŠ | $DH_1$, $DH_2$ | BG | BU | $AM_1$ $AM_2$ | AMha |
|---|---|---|---|---|---|
| خشایاثیا «شاه» | دهیو «کشور» | baga «خدا» | būmi- «زمین» | اورمزدا (GN) | اورمزداهه (GN. gen. sing.) |

اندازه‌گیرهای کلمه

(سایرین)    (DB فقط)

فهرست نشانه‌های پارسی باستان

| حرف | درواژه‌های پهلوی‌اشکانی | در هزوارشها |
|---|---|---|
| 𐭀 | ɔ | ɔ |
| 𐭁 | o | B |
| 𐭂 | g | G |
| 𐭃 | d | D |
| 𐭄 | - | H |
| 𐭅 | w | W |
| 𐭆 | z | Z |
| 𐭇 | h | Ḥ |
| 𐭈 | - | Ṭ |
| 𐭉 | y | Y |
| 𐭊 | k | K |
| 𐭋 | l | L |
| 𐭌 | m | M |
| 𐭍 | n | N |
| 𐭎 | s | S |
| 𐭏 | - | C |
| 𐭐 | p | P |
| 𐭑 | c | C/Ṣ |
| 𐭒 | - | Q |
| 𐭓 | r | R |
| 𐭔 | š | Š |
| 𐭕 | t | T |

حرف‌نویسی الفبای پهلوی اشکانی

| معادل | تلفظ | قرن ۴م | قرن ۶م | قرن ۸م |
|---|---|---|---|---|
| l | lamed | | | |
| m | mem | | | |
| n | nun | | | |
| s | samek | | | |
| ʻ | ʻain | | | |
| f, p | pé | | | |
| ṣ | ṣadé | | | |
| ḳ | ḳof | | | |
| r | reš | | | |
| š | šin | | | |
| t | taw | | | |
| ʼ | ʼalef | | | |
| b | bet | | | |
| g | gimel | | | |
| d | dalet | | | |
| h | hé | | | |
| w | waw | | | |
| z | zain | | | |
| ḥ | ḥet | | | |
| ṭ | ṭet | | | |
| y | yod | | | |
| k | kaf | | | |

الفبای زبان آرامی

حـرف بـوده است و ۳۶ حـرف آن را از روی حـروف مـیخی آشـوری سـاخته‌انـد کـه ۵ حـرف آن از حـروف صدادار بوده است و ۶ حرف دیگر بـر آن افزوده‌اند.

**خط هیروگلیف:** ← هیروگلیف

**خطیرالملک ابومنصور یزدی**

از وزیـــران ســـلطان مـــحمد سلجوقی کـه مـدت چـهل و پـنج سـال در دیـوانـهای پـادشاهان مـعروف، بـه شغل دبیری و متصدی استیفا مشـغول بود.

**خلاصة‌الحوادث**

روزنامه‌ای بود که در عهد ناصری در سـال ۱۳۱۶ مـنتشر مـی‌شد. ایـن روزنـامه در تـمام روزهـای هـفته بـه اســتثنای یکشــنبه و جـمعه مـنتشر می‌گشت.

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| 𐎠 | $a$ | 𐎩 | $j^a$ | 𐎴 | $n^a$ | 𐎼 | $r^a$ |
| 𐎡 | $i$ | 𐎪 | $j$ | 𐎵 | $n^u$ | 𐎽 | $r^u$ |
| 𐎢 | $u$ | 𐎫 | $t^a$ | 𐎱 | $p^a$ | 𐎾 | $l^a$ |
| 𐎣 | $k^a$ | 𐎬 | $t^u$ | 𐎳 | $f^a$ | 𐎺 | $v^a$ |
| 𐎤 | $k^u$ | 𐎰 | $\theta^a$ | 𐎲 | $b^a$ | 𐎻 | $v^i$ |
| 𐎧 | $x^a$ | 𐏂 | $ç^a$ | 𐎶 | $m^a$ | 𐎿 | $s^a$ |
| 𐎥 | $g^a$ | 𐎭 | $d^a$ | 𐎷 | $m^i$ | 𐏁 | $š^a$ |
| 𐎦 | $g^u$ | 𐎮 | $d^i$ | 𐎸 | $m^u$ | 𐏀 | $z^a$ |
| 𐎨 | $c^a$ | 𐎯 | $d^u$ | 𐎹 | $y^a$ | 𐏃 | $h^a$ |

الفبای فارسی باستان

## خلافت عبدالله سفاح (۱۳۲ - ۱۳۶ هـ.)

پس از کشته شدن ابراهیم امام، ابومسلم با لشکر خراسان روی به عراق آورد و در دوازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۲ برادر ابراهیم امام را که عبدالله سفاح یعنی خونریز لقب داشت بر مسند خلافت نشاند. سفاح تمام ممالکی را که بنی‌امیه داشتند به‌دست آورد بجز اندلس (اسپانیا) که عبدالرحمن‌بن معاویه اموی آن را تصرف کرد و مؤسس دولتی به‌نام بنی‌امیه اندلس گردید که حکومت ایشان از ۱۳۹ تا ۴۲۲ هجری در اروپا به‌طول انجامید.

سفاح، ابوسلمهٔ خلال را که ملقب به وزیر آل محمد بود به وزارت خود برگزید ولی چون او با علویان سر و سری داشت، وی را به‌دست ابومسلم کشت (۱۳۲ - ۱۳۶ هـ. ق.).

## خلف

ابن احمد (وفات ۳۹۲ هـ. ق.) از خاندان صفاری، امیر سیستان. محمود غزنوی او را مغلوب کرد و به جوزجانان و سپس به قلعهٔ گردیز فرستاد و وی در آنجا درگذشت.

## خلفای اموی

۱ ــ معاویه‌بن ابی سفیان (جلوس ۴۱ هـ. ق.).

۲ ــ یزیدبن معاویه (جلوس ۶۰ هـ. ق.).

۳ ــ معاویه‌بن یزید ــ معاویه ثانی (جلوس ۶۴ هـ. ق.).

۴ ــ مروان‌بن حکم (جلوس ۶۴ هـ. ق.).

۵ ــ عبدالملک‌بن مروان (جلوس ۶۵ هـ. ق.).

۶ ــ ولیدبن عبدالملک (جلوس ۸۶ هـ. ق.).

۷ ــ سلیمان‌بن عبدالملک (جلوس ۹۶ هـ. ق.).

۸ ــ عمربن عبدالعزیزبن مروان (جلوس ۹۹ هـ. ق.).

۹ ــ یزیدبن عبدالملک ــ یزیدثانی (جلوس ۱۰۱ هـ. ق.).

۱۰ ــ هشام‌بن عبدالملک (جلوس ۱۰۵ هـ. ق.).

۱۱ ــ ولیدبن یزید ــ ولید ثانی (جلوس ۱۲۵ هـ. ق.).

۱۲ ــ یزیدبن ولید ــ یزید سوم (جلوس ۱۲۶ هـ. ق.).

۱۳ ــ ابراهیم‌بن ولید (جلوس ۱۲۶ هـ. ق.).

۱۴ ــ مروان‌بن محمدبن مروان.

مروان ثانی (مروان حمار) ۱۲۷ هـ. ق. این سلسله به‌دست خلفای عباسی در سال ۱۳۲ منقرض شد.

## خلفایَ راشدین

خلافت ایشان از زمان ابوبکر شروع می‌شود و به مستعصم آخرین خلیفهٔ عباسی ختم می‌شود یعنی از

(۶۳۲ میلادی تا ۱۲۵۸ میلادی). در این طول زمان می‌توان دورهٔ خلافت را به سه دوره تقسیم کرد:

۱ ـ دورهٔ خلفای راشدین (از ۶۳۲ تا ۶۶۱ میلادی ۱۱ ـ ۴۰ ه). ادوارد براون این دوره را دورهٔ حکومت رجال دین اسلام می‌نویسد که عبارت از خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) می‌باشند.

۲ ـ دورهٔ خلفای اموی (از ۶۶۱ تا ۷۴۹ میلادی ۴۰ ـ ۱۳۲ ه) که ۱۴ تن بودند و از معاویه شروع و به مروان ختم می‌شود. این دوره را می‌توان دورهٔ جهانگشایی عرب دانست.

۳ ـ دورهٔ خلفای عباسی (از ۷۴۹ تا ۱۲۵۸ میلادی ۱۳۲ ـ ۶۵۶ ه) که ۳۷ تن بودند و از خلافت سفاح در ۳۰ اکتبر ۷۴۹ میلادی شروع و با غارت بغداد توسط سپاهیان هلاکوخان در زمان خلافت المستعصم‌بالله به سال ۱۲۵۸ میلادی خاتمه می‌یابد.

## خلفای عباسی

(تواریخ هجری قمری است)

| نام | آغاز خلافت |
|---|---|
| ۱ ـ سفاح [ابوالعباس عبدالله سفاح] | ۱۳۲ |
| ۲ ـ منصور [ابوجعفر عبدالله‌المنصور] | ۱۳۶ |
| ۳ ـ مهدی [ابوعبدالله محمدالمهدی] | ۱۵۸ |
| ۴ ـ هادی [ابومحمد موسی‌الهادی] | ۱۶۹ |
| ۵ ـ هارون‌الرشید [ابوجعفر هارون‌الرشید] | ۱۷۰ |
| ۶ ـ امین [ابوموسی محمدالامین] | ۱۹۳ |
| ۷ ـ مأمون [ابوجعفر عبدالله‌المأمون] | ۱۹۸ |
| ۸ ـ معتصم [ابواسحاق محمدالمعتصم‌بالله] | ۲۱۸ |
| ۹ ـ واثق [ابوجعفر هارون‌الواثق‌بالله] | ۲۲۷ |
| ۱۰ ـ متوکل [ابوالفضل جعفرالمتوکل علی‌الله] | ۲۳۲ |
| ۱۱ ـ منتصر [ابوجعفر محمدالمنتصربالله] | ۲۴۷ |
| ۱۲ ـ مستعین [ابوالعباس احمدالمستعین‌بالله] | ۲۴۸ |
| ۱۳ ـ معتز [ابوعبدالله محمدالمعتزبالله] | ۲۵۲ |
| ۱۴ ـ مهتدی [ابواسحاق محمدالمهتدی‌بالله] | ۲۵۵ |
| ۱۵ ـ معتمد [ابوالعباس احمدالمعتمد علی‌الله] | ۲۵۶ |
| ۱۶ ـ معتضد [ابوالعباس احمدالمعتضدبالله] | ۲۷۹ |
| ۱۷ ـ مکتفی [ابومحمد جعفرالملکتفی‌بالله] | ۲۸۹ |
| ۱۸ ـ مقتدر [ابوالفضل جعفرالمقتدربالله] | ۲۹۵ |
| ۱۹ ـ قاهر [ابومنصور محمدالقاهربالله] | ۳۲۰ |
| ۲۰ ـ راضی [ابوالعباس احمدالرضی‌بالله] | ۳۲۲ |
| ۲۱ ـ متقی [ابواسحاق ابراهیم‌المتقی‌لله] | ۳۲۹ |

۲۲ ـ مستکفی [ ابوالقاسم عبدالله‌المستکفی‌بالله ] .. ۳۳۳
۲۳ ـ مطیع [ ابوالقاسم‌الفضل‌المطیع‌لله ] ......... ۳۳۴
۲۴ ـ طائع [ ابوالفضل عبدالکریم‌الطائع‌لله ] ...... ۳۶۳
۲۵ ـ قادر [ ابوالعباس احمدالقادربالله ] ......... ۳۸۱
۲۶ ـ قائم [ ابوجعفر عبدالله‌القائم‌بامرالله ] ....... ۴۲۲
۲۷ ـ مقتدی [ ابوالقاسم عبدالله‌المقتدی‌بامرالله ] ... ۴۶۷
۲۸ ـ مستظهر [ ابوالعباس احمدالمستظهربالله ] .... ۴۸۷
۲۹ ـ مسترشد [ ابومنصورالفضل المسترشدبالله ] .... ۵۱۲
۳۰ ـ راشد [ ابوجعفرالمنصورالراشد ] ........... ۵۲۹
۳۱ ـ مقتفی [ ابوعبدالله محمدالمقتفی‌لامرالله ] .... ۵۳۰
۳۲ ـ مستنجد [ ابوالمظفر یوسف‌المستنجدبالله ] ... ۵۵۵
۳۳ ـ مستضیء [ ابومحمدالحسن‌المستضیءبامرلله ] ۵۶۶
۳۴ ـ ناصر [ ابوالعباس‌احمدالناصرالدین‌الله ] .... ۵۷۵
۳۵ ـ ظاهر [ ابونصرمحمدالظاهربامرلله ] ........ ۶۲۲
۳۶ ـ مستنصر [ ابوجعفرالمنصورالمستنصربالله ] .... ۶۲۳
۳۷ ـ مستعصم [ ابواحمدعبدالله‌المستعصم‌بالله ] ... ۶۴۰

## خلفای مصر

۱ ـ مستنصر [ ابوالقاسم احمدالمستنصربالله ] .... ۶۵۹
۲ ـ حاکم I [ ابوالعباس احمدالحاکم‌بامرالله ] ... ۶۶۰
۳ ـ مستکفی I [ ابوالربیع سلیمان‌المستکفی‌بالله ] .. ۷۰۱
۴ ـ واثق I [ ابواسحاق‌ابراهیم‌الواثق‌بالله ] ....... ۷۴۰
۵ ـ حاکم II [ ابوالعباس‌احمدالحاکم‌بامرالله ] ... ۷۴۱
۶ ـ معتضد I [ ابوالفتح‌ابوبکرالمعتضدبالله ] ...... ۷۵۳
۷ ـ متوکل I [ ابوعبدالله‌محمدالمتوکل علی‌الله ] .. ۷۶۳
۸ ـ معتصم [ ابویحیی‌زکریاالمعتصم‌بالله ] ....... ۷۷۹
متوکل I (بار دوم) .................... ۷۷۹
۹ ـ واثق II [ عمرالواثق بالله ] ................ ۷۸۵
معتصم (بار دوم) .................... ۷۸۸
متوکل I (بار سوم) .................... ۷۹۱
۱۰ ـ مستعین [ ابوالفضل‌العباس‌المستعین‌بالله ] .... ۸۰۸
۱۱ ـ معتضد II [ ابوالفتح داودالمعتضدبالله ] ..... ۸۱۶
۱۲ ـ مستکفی II [ ابوالربیع سلیمان‌المستکفی‌بالله ] . ۸۴۵
۱۳ ـ قائم [ ابوالبقاء حمزه‌القائم‌بامرلله ] ........ ۸۵۵
۱۴ ـ مستنجد [ ابوالمحاسن یوسف‌المستنجدبالله ] ۸۵۹
۱۵ ـ متوکل II [ ابوالعزعبدالعزیزالمتوکل علی‌الله ] ۸۸۴
۱۶ ـ مستمسک [ ابوالصبریعقوب‌الستمسک‌بالله ] . ۹۰۳
۱۷ ـ متوکل III [ محمدالمتوکل‌علی‌الله ] ....... ۹۱۴
مستمسک (بار دوم) .................. ۹۲۲

## خلیج فارس

سواحل جنوب و جنوب غربی ایران مجاور خلیج فارس است. این خلیج شبه جزیره عربستان را از ایران جدا می‌کند و به توسط تنگه هرمز با بحر عمان اتصال پیدا می‌نماید.

طول آن از دهانه کارون تا ساحل عمان ۸۰۰ کیلومتر و عرض آن از ۱۸۰ تا ۲۵۰ کیلومتر است. باریکترین نقطه آن

در تنگه هرمز پنج کیلومتر است و وسعت آن قریب ۲۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع است عمق خلیج فارس زیاد نیست و عمیق‌ترین نقاط آن در حدود ۱۰۰ متر در حوالی تنگه هرمز است. این دریا را به یونانی Persicus Sinus می‌خواندند این خلیج را جزایر بسیار است چون لارک و هرمز در شمال آن و جزیره هنگام و کیش و خارک و قشم که از همه بزرگتر است. نام خلیج فارس در طی اعصار تاریخی:

۱ ـ پیش از آنکه آریایی‌های ایرانی بر فلات ایران تسلط پیدا کنند آشوریان این دریا را در کتیبه‌های خود به نام «نارمرتو» Narmarratu که به معنی رود تلخ است یاد کرده‌اند و این کهنه‌ترین نامی است که از خلیج فارس به جای مانده است.

۲ ـ در کتیبه‌ای که از داریوش بزرگ در تنگهٔ سوئز یافته‌اند عبارت «درایه تیه هچاپارسا ائی‌تی» Drayatya haeha Parsaaity آمده یعنی «دریایی که از پارس می‌رود یا سر می‌گیرد» ناچار منظور از دریای پارس همان خلیج‌فارس است. در زمان ساسانیان نیز این خلیج را دریای پارس می‌گفتند.

۳ ـ مورخ یونانی فلاویوس آریانوس Flavius Arrianus که در سدهٔ دوم میلادی می‌زیست، در کتاب معروف خود آنابازیس Anabasis، Arriani et indiuetes, paris-1865 یا تاریخ سفرهای جنگلی اسکندر ضمن شرح بحر پیمایی نئارخوس Nearehus که به امر اسکندر مأموریت یافته بود از رود سند به دریای عمان و خلیج‌فارس بگذرد و به مصب فرات داخل شود، نام این خلیج را «پرسیکون کاای تاس» Persikon Kaitas نوشته که ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن «حوض فارس» (خلیج فارس) است.

استرابون Strabon جغرافی‌دان یونانی (قرن اول) گوید که عربها بین خلیج عرب و خلیج پارس جای دارند.

۴ ـ کلودیوس پتوله مااوس Claudius

Ploiemaeus یا بطلمیوس معروف که بزرگترین عالم هیئت و جغرافیای قدیم است و در قرن دوم بعد از میلاد می‌زیست، در کتاب بزرگی که در علم جغرافیا به زبان لاتین نوشته از این دریا به نام پرسیکوس سینوس Persieus Sinus یادکرده که درست به معنی خلیج فارس است. این اصطلاح در کتابهای لاتینی غالباً سینوس پرسیکوس Sinus Persieus آمده است.

به علاوه در کتابهای جغرافیایی لاتین، خلیج فارس را «ماره پرسیکوم» Mare Persieum یعنی دریای پارس نیز نوشته‌اند.

۵ ـ کوین توس کورسیوس روفوس Quintus Curtius Rufus مورخ رومی که در قرن اول میلادی میزیست و در تاریخ اسکندر تحقیقات جامعی دارد، این خلیج را به زبان لاتین: «آکواروم پرسیکو» Aquarum Persieo به معنی آبگیر پارس خوانده است.

۶ ـ اصطلاح لاتینی «سینوس پرسیکوس» در دیگر زبانهای زندهٔ جهان ترجمه گردیده و همهٔ ملل این دریای ایرانی را به زبان خود خلیج‌فارس گویند چنانکه به زبان فرانسه (Golfe persique) و به انگلیسی (Persian Culf) و به آلمانی (Persischer Golf) و به روسی (Persids kizaliv) و به ژاپونی (Perushawan) آمده که در همهٔ آنها نام «پارس» وجود دارد.

اما در کتب جغرافیایی و تاریخی دورهٔ اسلامی که به مناسبتی از این دریا ذکری به میان آمده نام این خلیج «بحر فارس» یا «البحر الفارسی» یا «الخلیج الفارسی» یا «خلیج فارس» یاد گردیده است. بعضی از جغرافی‌نویسان قدیم اسلام مفهوم «بحر فارس» را خیلی وسیعتر گرفته و آن را به تمام دریای جنوب ایران اعم از بحر عمان و خلیج فارس و حتی اقیانوس هند اطلاق کرده‌اند؛ چنانکه مسعودی خلیج عمان را جزء بحرالفارس شمرده است، و اصطخری و ابن حوقل نام بحرالفارس را

به اقیانوس هند نیز اطلاق کرده‌اند. به هر حال، از جنبهٔ تاریخی، تفکیک خلیج فارس از خلیج عمان و تنگهٔ هرمز مَمکن نیست. تمام جغرافیدانان عرب و ایرانی نام این دریا را خلیج فارس یا بحر فارس خوانده‌اند.

از هزاره چهارم پیش از میلاد که عیلامیان اسنادی برای تاریخ گذشته‌اند از وضع جغرافیایی خلیج فارس اطلاع داریم در آن زمان جنوب غربی خوزستان در کنار دریاچه‌ای از آب شور واقع شده بود که آبهای چهار رود کرخه، بالارود، دز و کارون و بخشی از آبهای دجله به آن می‌ریخت. قسمت سفلای کارون راحتی تا عصر ساسانی «سدره» یعنی یکصد راهه می‌نامیدند زیرا آب این رود پس از آبیاری زمین‌های زیر کارون پایین از مجاری بسیار در مرداب بزرگی وارد می‌شد که به خلیج‌فارس پیوسته بود. در این مدت رود کارون بستر خود را بارها تغییر داده است و اکنون قسمتی از آبهای آن به شط‌العرب می‌پیوندد. در آن زمان هنوز شط‌العرب تشکیل نشده بود و دجله و فرات هر یک جداگانه به خلیج‌فارس می‌ریختند و تا پایان دورهٔ ساسانیان به همین حال باقی بوده است. اینک در همین منطقه در میان بیابان به آثار شهرهای کهن سومری برمی‌خوریم که مهمترین آنها دو شهر «اریدو» و «اور» هستند. باستانشناسان عقیده دارند که این آبادیها مستقیماً در لب دریا نبوده بلکه آنها را در روی دماغه‌هایی ساخته بودند که آب شیرین داشته‌اند. رود کارون که از اجتماع آب رود دز و بالا رود تشکیل می‌شود در آن زمانهای باستانی بندی داشته که به نام شادروان اهواز معروف بوده است. در زمان قدیم که رود کارون «پس تیگریز» می‌گفته‌اند و ظاهراً نام آن به زبان عیلامی اولایی بوده است و این کلمه را یونانیان قدیم «اولائوس» تلفظ می‌کرده‌اند. رود کارون از زمانهای قدیم هر سال مقداری رسوب از گل و لای با خود می‌آورده و دریا را پر می‌کرده، به

همین جهت حد شمالی خلیج در زمانهای مختلف نوسان داشته است.

درسال ۵۱۹ پیش‌از میلاد، داریوش بزرگ، اسکیلاکس یونانی را که از جغرافیدانها و جهانگردان معروف آن روز بوده مأمور بررسی در بستر رود سند کرد.

هرودوت در شرح سفر وی چنین آورده است که او از مصب رود سند دور عربستان را طی کرده و به ساحل مصر در دریای سرخ رسیده و راه دریانوردی را از خلیج‌فارس تا بیرون آن دریا برای دولت ایران مورد بررسی قرار داد و این مأموریت ۳۰ ماه طول کشید.

اسکندر مقدونی در لشکرکشی به آسیا «نثارخوس» دریادار معروف خود را مأمور بررسی در دریاهای جنوب کرد. وی در سالهای ۳۲۶ و ۳۲۵ پیش از میلاد از مصب رود سند تا خلیج‌فارس را پیمود و سفرنامه‌ای ترتیب داده بود که بعدها مورد استفاده جغرافی‌دانان و مورخان یونانی قرارگرفت.

در دوره ساسانی که قسمت عمده‌ای از مشرق و شمال شرقی عربستان خراج‌گذار ایران بوده است کشتی‌رانی و دریانوردی در خلیج‌فارس متوجه دولت ساسانی بوده است، از جمله در زمان شاپور دوم (۳۷۹ـ۳۱۰) لشکریان ایران به فرماندهی شاهنشاه ساسانی به سرکوبی تازیان یاغی به خلیج فارس رفتند. همچنین لشکرکشی ایرانیان در زمان انوشیروان به سرداری وهرز به یمن، از این راه روی داده و سیف‌ذی‌یزن پادشاه مخلوع آن کشور را بر ضد حبشیان یاری کرده‌اند.

در آغاز دوره اسلامی در اصطلاحات جغرافی خلیج‌فارس کلمات عربی را وارد کردند و به همین جهت آبادیهای کنار دریا را «سیف» می‌گفتند که به معنی «کناره» است مثلاً اردشَیر خوره دارای سه سیف در گرمسیر بوده است: یکی سیف «عماره» در مشرق جزیره کیش دیگر سیف «زهیر» در جنوب ایراهستان بندر

سیراف و دیگر سیف «مظفر» در شمال شهر نجیرم. سیف عماره در قرن چهارم قلعه‌ای در کنار دریا داشته که تنها با چنگکهایی که به دیوار آن می‌انداختند می‌توانستند از آن بالا روند و آن قلعه را «دیگدان یا دیگپایه» می‌گفتند و بیست کشتی می‌توانست در کنار آن پهلو بگیرد و پس از آن ویران شد و بندر سیراف بندر تجارتی خلیج‌فارس گردید.

سیف زهیر دو بندر داشته یکی «نابند» و دیگر «سیراف». نابند در کنار خلیجی در مغرب خلیج نابند و در انتهای شاهراه شیراز و فیروزآباد بر لب دریا بوده است؛ نوشته‌اند سیراف در بزرگی و آبادی با شیراز رقابت می‌کرد و ساختمانهای آن از چوب ساج بود که از زنگبار می‌آورده‌اند و در کنار دریا، بناهای چند طبقه داشته است.

بندر سیف مظفر شهر نجیرم بوده است در مغرب سیراف و آن نیز برکه‌هایی از آب باران داشته است.

در اواسط قرن سوم پیش از میلاد پس از دورهٔ سلوکی در مغرب ایران آن روز در چهار ناحیه حکمرانان مستقلی پیدا شدند و سکه زدند و سپس در ۲۵۰ پیش از میلاد که اشکانیان بر سر کار آمدند، این چهار ناحیه دست نشانده ایشان شدند. یکی از این نواحی در انتهای جنوب غربی بوده است که یونانیان نام آن را «خاراکنه» نوشته‌اند و در زبان‌های اروپایی «خاراسن» تلفظ می‌کنند این ناحیه منتهی به خلیج‌فارس می‌شده است و نام پایتخت آن را یونانیان «خاراکس» نوشته‌اند و اسکندر مقدونی این شهر را به بندر بزرگی تبدیل کرد. این ناحیه به دشت میشان (میسان) قدیم منتهی می‌شد و در این قسمت، شهری بوده است که در دوره قدیم به آن «کرخ میسان» می‌گفته‌اند و آن شهر را «استرآباد» هم می‌گفتند. شاید کرخ نام این شهر به زبان آرامی، و استرآباد نام آن به زبانهای ایرانی بوده است.

نخستین پادشاهی که به اهمیت خلیج‌فارس پی برد داریوش بزرگ بود؛

وی در سال ۵۱۲ ق.م. به فکر تسخیر سند و پنجاب که تسلط بر آن سرزمینها از نظر هم‌نژادی و ثروت برای ایران آن روز بسیار مهم بود افتاد. از این جهت برای اکتشافات جغرافیایی در آن سرزمین نخست هیئتی به سرپرستی دریاسالاری یونانی به نام اسکولاکس Skylax به دریای عمان و سند روانه کرد. هرودوت (کتاب چهارم - بند ۴۴) می‌نویسد: «داریوش میخواست بداند رود سند در کجا به دریا می‌ریزد، پس اسکولاکس را که از مردم کاریاندا Caryanda بود با کشتی به این مأموریت فرستاد. آنان از شهر کاسپاتیروس Caspatyrus از سرزمین پاکتی‌ها Paktyes از طریق رود سند به سوی مشرق حرکت کردند تا به دریا رسیدند سپس رو به سمت مغرب در دریا به راه افتادند و به جایی رسیدند که فنیقی‌ها به فرمان پادشاه مصر قبلاً از آنجا برای گردش به راه افتاده بودند. پس از این اکتشاف، هندیها و ایرانی‌ها از این راه دریایی استفاده می‌کردند.»

پس از داریوش، اسکندر به تقلید از آن پادشاه یکی از سرداران خود را به نام نثارخوس Near-Chus برای اکتشافات دریایی مأموریت داد که با چند کشتی از رود سند به دریای عمان و از آنجا به خلیج‌فارس درآید و تحقیقاتی دربارهٔ سواحل این دریاها بکند.

نثارخوس پس از گذشتن از اقیانوس هند و دریای عمان به خلیج‌فارس درآمد و از راه مصب رود فرات که در آنگاه مستقیماً به خلیج فارس میریخت به شهر بابل وارد شد و گزارش سفر دریایی خود را تقدیم اسکندر کرد. نثارخوس توانست از راهنمایی مردی از مردم گدروسیا Gedrusia (بلوچستان) برخوردار شود که ساحل را تا خلیج هرمز می‌شناخت. تمامَ مسافرت نثارخوس ۱۴۶ روز از نوامبر ۳۲۶ تا ۲۴ فوریهٔ سال ۳۲۵ ق.م. طول کشید. به قول مورخ قدیم آریان، اسکندر در سال آخر عمر خود عده‌ای

از دریانوردان فنیقی را اجیر کرد و آنان را در کناره‌های خلیج فارس برای ساختن کشتی مستقر ساخت. آنان به ساختن کشتی‌ها از درختان سرو (ظاهراً نخل خرما) می‌پرداختند و سه کشتی برای اکتشاف در خلیج‌فارس و دریا نوردی در آن تعبیه کردند یکی از آن کشتی‌ها به بحرین رفته و صید مروارید را از نزدیک در آنجا دیدند.

در زمان سلوکیها راه دریایی هند و ایران از «تاکسیلا» و شهرهای دیگر هند تا بنادر دوردست خلیج‌فارس امتداد یافت؛ کالاهای تجارتی از راه زمین در انطاکیه شام به زئوگما Zeugma که در سوریه به کنارهٔ غربی فرات واقع بود به سوی سلوکیه که درکنار شرقی فرات در مقابل زئوگما قرار داشت از روی یک پل قایقی می‌گذشت و بعد، از راه صحرا به بندر خاراکس Charax (خرمشهر امروزی) می‌رسید و از آنجا با کشتی‌ها از طریق خلیج‌فارس و دریای عمان به هند حمل می‌شد.

در سراسر شاهنشاهی اشکانی تجارت روم با خلیج‌فارس به دست تجار عرب بود که در سواحل ایران و یا عربستان تجارتخانه‌هایی بنیاد نهاده بودند. کشور خاراکس واقع در خوزستان و همسایه آن، آپولوگوس Apologus که با شهر بازرگانی پالمیر (تدمر) در بیابان بازرگانی داشتند، و نیز رومیان بر آن شدند که تجارت خلیج فارس را به دست گیرند. خاراکس (خرمشهر امروزی) در آغاز یک شهر یونانی بود که اسکندر بنیاد نهاده بود و پس از سلوکی‌ها به دست امیری سامی‌نژاد به نام آثامبلوس Athambleus افتاد و تحت حمایت پارتیان (اشکانیان) قرار گرفت.

بریپلوس Periplus از بازرگانان یونانی مصری المسکن در کتابی که در بین سالهای ۵۰ تا ۶۰ میلادی دربارهٔ «دریای اریتره» (دریای احمر) نوشته شهر خاراکس را بازار پارتی‌ها خوانده است و می‌نویسد از این شهر مروارید بسیار و پارچه‌های ارغوانی، شراب،

خرما، طلا و برده به یمن فرستاده می‌شد. تراژان امپراتور روم پس از شکست دادن خسرواشکانی و رسیدن به خلیج‌فارس وقتی بر ساحل دریا ایستاده و آرزو می‌کرد که جای اسکندر کبیر را بگیرد، کشتی بزرگی را دید که از سواحل خلیج‌فارس به هند می‌رفت، بی‌اختیار آه سردی از دل بر کشید و گفت برای تسخیر هند و گذشتن از دریا بسیار پیر شده است. پریپلوس از بندر دوری به نام «اومانه» که همان عمان باشد یاد می‌کند و فاصلهٔ دریایی آن را از تنگهٔ هرمز به سوی مشرق شش روز می‌نویسد و می‌گوید که این بندر تحت تسلط و قلمرو پارتی‌ها بوده است.

آریان مورخ یونانی از شهری به نام خاراکس اسپاسینی و نیز شهری عربی به نام عطرا در غرب دجله یاد می‌کند که تحت فرمانروایی سلاطین محلی بوده است و در اواخر اشکانیان اهمیت خاصی کسب کرده است. جغرافی‌نویس هندی کوسماس ایندیکوپلوستس Cosmas-indico-pleustes که در زمان ژوستی‌نین ۵۳۵ میلادی می‌زیست می‌نویسد که کشتی‌های پارسی در قرن ششم میلادی به بندرهای سیلان می‌رفتند و اسقف‌ها و کشیشان ایرانی نسطوری برای تبلیغ دین مسیح به این جزیره سفر می‌کردند. در این عصر پارسیان واسطه داد و ستد ابریشم در بین چین و روم بوده‌اند و کالاهایی را که از هند و سیلان می‌خریدند به بندرهای خود در پارس می‌بردند؛ در زمان ساسانیان ایرانیان مسیحی در بندر ماله در مالابار و کالیانه Calliana نزدیک بمبئی کلیساهای نسطوری بنا کردند. کشتی‌های ایرانی از بندر ابله (آپولوگوس) در نزدیکی بصره کنونی از انتهای خلیج‌فارس تا هند و کشور چین و شرق دور می‌رفتند.

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود ابله را «فرج‌الهند» یا دهانهٔ هند خوانده است و این نامگذاری معرف کثرت رفت و آمد بین این بندر و

سرزمین هند بوده است. باز طبری می‌نویسد که فرمانده پارسی این جزیره گاهی ناچار می‌شد با هندیان درَ دریا بجنگد و ظاهراً آنان دزدان دریایی هند در دریای عمان و خلیج فارس بوده‌اند.

کوسماس ایندیکو پلوستس که سیاح و جغرافی‌نویس هندی بوده است می‌نویسد که ایرانیان به بندرهای سیلان میامدند و واسطه داد و ستد ابریشم میان چین و غرب بوده‌اند هم از راه آسیای مرکزی و هم از راه دریا. پارسیان آنچه را از دریا می‌آمد از بازارهای سیلان می‌خریدند و به بندرهای خود در پارس می‌بردند. حتی نام چین آن چنانکه کوسماس می‌شناخت، صورت پارسی «تسی‌نیستان» دارد و می‌نویسد آن سوی «تسی نیستان» هیچ کس کشتی نمی‌راند و منزل ندارد. یک سیاح چینی به نام «ای ـ چینگ» I-Ching می‌نویسد که در آغاز پاییز سال ۶۷۱ میلادی به شهر کوانگ تونگ Kwang-Tung آمدم و آنجا روز ملاقات خود را با ناخدای یک کشتی «پوسه» Po-Ssc (پارسی) برای سفر به سوی چین تعیین کردند، سرانجام از کرانه کوانگ‌چو Kwang-chou (کانتون) به کشتی درآمدم و سپس از آنجا به سوماترا رفتم. آمیانوس مارسلینوس Ammiunus-marcellius در قرن چهارم میلادی می‌نویسد که در بتنه Batne نزدیک زئوگما Zeugma درکنار فرات بازار سالیانه‌ای همه ساله در سپتامبر بر پا می‌شد که گروه بسیاری از بازرگانان و خریداران برای داد و ستد و خرید کالاهایی که از هندوسرس (چین) می‌رسید در آنجا جمع می‌شدند.

پلینی مورخ یونانی نوشته است: «نومنوس» سردار آنتیوکوس سلوکی ناوگان پارسیان را در جنگ دریایی که در خلیج‌فارس اتفاق افتاد شکست دادند و سواران آن دیار راکه در ایالت کارمانیان (کرمان) بودند طعمهٔ امواج دریا ساختند. بر حسب نوشتهٔ فردریک یوسنی این جنگ در سال ۱۶۵ق.م. به وقوع پیوست.

یک داستان چینی می‌گوید که در سال ۱۰۸ هجری (۷۲۷ میلادی) دریانوردان پارسی که به سیلان و مالایا می‌رفتند به کانتون رسیدند و مال‌التجارهٔ خود را عرضه کردند و به جای آن ابریشم گرفته باز گشتند.

انوشیروان شاهنشاه ساسانی برای یاری به سیف بن ذی‌یزن که از کشورش یمن رانده شده بود به آن کشور لشکری فرستاد و حبشیان مهاجم را از آن سرزمین براند. این لشکرکشی از راه خلیج‌فارس و دریای احمر صورت گرفت. اگرچه از اواخر ساسانی به تدریج با کشتی‌ها و دریانوردان عرب در خلیج‌فارس و بحر احمر روبه‌رو می‌شویم ولی در سالهای قبل از آن نشانه و اثری از دریانوردان عرب در این مناطق وجود ندارد. زیرا عرب‌ها به مقتضای سرزمین کم‌آب و علف خود از داشتن چوب برای ساختن کشتی‌ها بی‌بهره بودند و برای فعالیت‌های تجارتی از طریق دریا از پارسیان و هندیان کمک می‌گرفتند. کوسماس نشان می‌دهد که کشتی‌های پارسی به بندرهای سیلان درمی‌آمدند، و یک جنبش تبلیغی نسطوری اسقف‌های پارسی به این جزیره آمد و رفت می‌کرد. تجارت ابریشم از چین به بلاد مغرب زمین از طریق خلیج‌فارس و دریای احمر حمل می‌شد حتی نام چین آن چنانکه کوسماس می‌شناخت صورت پارسی تسی‌نیستان دارد، وکشتی‌های پارسی از بند ابله «اپولوگوس» که امروز بصره به جای آن نشسته است، پیش از اسلام به چین می‌رفته‌اند.

کلیساهای مسیحیان ایرانی در مالابار و کالیانه نزدیک بمبئی بر پا بود. ابن رسته جغرافی نویس عرب می‌نویسد که کشتیهای دریا پیما از هند می‌آمدند و در دجله تا مدائن (تیسفون) پیش می‌رفتند. طبری می‌نویسد که فرماندار پارسی بندر ابله ناچار بود که با دزدان دریایی هندی بجنگد و در آبهای عربستان جنوبی مسیحیان ایرانی در

سوکوتره (سقطره) کلیساهای خود را داشتند. حتی بازرگانان پارسی با سنگالی‌ها در دریای احمر رقابت می‌کردند. عرب‌ها به علت نداشتن چوبهای محکم و آهن برای میخ کردن کشتی‌ها از پیمودن دریاهای دور عاجز بودند. از پایان دوران ساسانی، عرب‌ها آغاز به دریانوردی کردند. کشتی‌های بازرگانی یونانی تا «ادولیس» کمی آن سوی باب‌المندب می‌آمدند در عصر ساسانی از دریانوردی عرب در خلیج فارس و دریای احمر جنوبی خبری نیست. قریش در سفرهای تجارتی خویش از خود کشتی نداشتند و از کشتی‌های بیگانگان استفاده می‌کردند حتی وقتی یک کشتی رومی در دریا دچار طوفان شده و بشکست و تخته‌های آن به نزدیک ساحل آمد؛ عربها این تخته‌ها را برداشته و به‌جای سقف در خانه کعبه به کار برده‌اند ولی در اوایل اسلام در کناره‌های بحرین و عمان کشتی‌هایی داشتند و از آنجا دستبردهایی به بنادر ایران می‌زدند. این نکته تردیدناپذیر است که خط کشتیرانی میان خلیج‌فارس و چین در سالهای پیش از اسلام دایر بوده است.

بلاذری می‌نویسد که ابله در زمان کشورگشایی مسلمین بندری برای سفر به چین و هند و بحرین به شمار می‌رفت و آن کشتی‌ها را سفن صینیه می‌خواندند یعنی کشتی‌های چینی. در قرون اولیه اسلام یکی از ناخدایان معروف بزرگ آن روزگار، بزرگ شهریار را مهرمزی بود که دریانوردی ایرانی به شمار می‌رفت. پس از آنکه اشکانیان منقرض شده و ساسانیان روی کارآمدند استفاده از دریا و تجارت با کشتی به سوی بلاد دور معمول گردید. ظاهراً این امر به تشویق اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی آغاز شد و اردشیر پس از آنکه برخاراکس و خلیج‌فارس تسلط یافت در عمران بنادر قدیم جدی وافر مبذول داشت. سفاین ایران متوالیاً در دریاهای مشرق سیر می‌کردند و با کشتی‌های

رومی و حبشی رقابت می‌نمودند.

## خلیفةالخلفا

صوفیان در دوره صفویه از سایر طوائف قزلباش به شاه نزدیکتر و نسبت به او فداکارتر و مطیع‌تر بودند. رئیس صوفیان هر یک از طوائف قزلباش را خلیفه، و رئیس همهٔ صوفیان را خلیفه‌الخلفا می‌گفتند. این مقام تا زمان شاه عباس اول از مقامات بزرگ بود؛ زیرا خلیفه‌الخلفا از نظر صوفیان نایب مرشد کامل، یا پادشاه صفوی محسوب می‌شد و همگی اطاعت احکام او را مانند احکام شاه، لازم و واجب می‌دانستند.

## خلیل ترکمان

متوفی ۸۸۳ ه‍. ق. از فرمانروایان سلسلهٔ امرای آق‌قویونلو، پسر و جانشین اوزون‌حسن. وی در زمان پدر حکومت شیراز داشت، و بعد از وفات او به تبریز آمده به امارت نشست. لیکن امارت او ۶ ماه بیش نپایید و برادرش یعقوب‌بیگ ترکمان با او به مخالفت برخاست. و از دیاربکر به قصد مبارزهٔ با او عازم تبریز شد. در نزدیک خوی بین دو برادر جنگ روی داد، و سلطان خلیل مقتول شد و امارت سلسلهٔ آق‌قویونلو به یعقوب‌بیگ رسید.

## خلیل دهلیل (Khelil Dehlil)

مکان تاریخی در کردستان که در آن دمورگان سه گور کشف کرد که در یکی از آنان میلهای برنزی شبیه به میلهای برنزی زیویه بود.

## خلیل لُر: ← حسام‌الدین خلیل لُر

## خلیل ملکی تبریزی

خلیل ملکی، برای نخستین بار در اوان جَوانی و در اواخر حکومت رضاخان، پس از آشنایی با محافل روشنفکرانهٔ چپ، جذب تشکیلات کمونیستی می‌شود و در سال ۱۳۱۶ پس

از یورش رضاخان به‌تشکیلات کمونیستها، بازداشت و زندانی می‌شود و پس از آزادی در کنار «گروه ۵۳ نفر» اعتبار و منزلت سیاسی می‌یابد.

خلیل ملکی پس از سقوط رضاخان و تأسیس حزب توده، فعالیت خود را در حزب توده از سر می‌گیرد و در اولین کنگرهٔ حزب به مقام عضو ارشد هیئت اجرایی‌یه انتخاب می‌شود و در سال ۱۳۲۵ بنا به دعوت حزب کارگر انگلستان راهی آن کشور می‌شود.

به‌دنبال شکست فرقهٔ دمکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ اعتراضات ملکی نسبت به عملکرد فرقه و مشی نادرست شوروی در ایران بلند می‌شود و در اوایل سال ۱۳۲۶ اختلافات داخلی در رهبری حزب بالا می‌گیرد.

سرانجام هستهٔ رهبری مخالفان که اعضای اصلی آن عبارت بودند از: «خلیل ملکی، انور خامه‌ای و جلال آل‌احمد» به بهانهٔ فقدان استقلال در حزب و تحت عنوان «اصلاح‌طلبان» در بهمن ماه ۱۳۲۶ دست به انشعاب می‌زنند.

جدا شدن گروه ملکی از حزب توده نه‌تنها نقش سازنده‌ای در جنبش ایفا نکرد، بلکه برعکس ثمره و ماهیت این انشعاب، گرایش به راست بود، نه گرایش به سمت مبارزه و تکامل بخشیدن مبارزات مردم ایران. در نتیجه ملکی پس از انشعاب به‌تدریج از مارکسیسم روی برتافت و به دشمن شماره یک شوروی و حزب توده مبدل گردید. مجلهٔ «علم و زندگی» و مجلهٔ «کار و اندیشه» مؤید و منعکس‌کنندهٔ فعالیت فکری ملکی در همین راستاست. سرانجام خلیل ملکی در سال ۱۳۲۹ به حزب آمریکایی دکتر مظفر بقایی موسوم به «حزب زحمتکشان» می‌پیوندد. «گروه ملکی» پس از دو سال فعالیت در حزب زحمتکشان راه به جایی نمی‌برد و اختلافات او با دکتر بقایی بالا می‌گیرد و سرانجام در مهرماه ۱۳۳۱ منجر به

اخراج گروه ملکی از «حزب زحمتکشان» می‌شود.

پس از این واقعه ملکی به‌همراه گروه خود، «حزب زحمتکشان ملت ایران» موسوم به «نیروی سوم» را سازماندهی می‌کند و نشریاتی هم تحت عناوین «نیروی سوم» و «علم و زندگی» انتشار می‌دهد.

به‌طور کلی سیاسیت «نیروی سوم» در آن دوران عبارت بود از مبارزه با شوروی و حزب توده و حمایت ضمنی از دکتر محمد مصدق و ملی شدن صنعت نفت ایران. این سیاست چند ماهی ادامه داشت تا اینکه در آستانهٔ کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ «گروه ملکی» به کودتاچیان می‌پیوندد.

## خمسه مسترقه

نام پنج روزی که در تقویم ایرانی به روزهای سال می‌افزودند.

## خمینی ـ روح‌الله: ← آیت‌الله خمینی

## خمینی ـ مصطفی: ← مصطفی خمینی

## خَنَه ثَیتی

نام یکی از پریهایی است که گرشاسب را فریفته است.

## خواایریزْمَ

همان خوارزم است. در اوستا به صورت هووارزمی و در کتیبهٔ هخامنشی خوارزم آمده و بعدها خیوه نیز نامیده شده است.

## خواجه‌باشی

در دورهٔ قاجاریه خواجه‌باشی یا رئیس خواجه‌سرایان نیز نفوذ فراوان داشتند و حتی رجال عالیرتبه درباری نیز او را محترم می‌شمردند. خواجه‌باشی بنا به‌موقعیت خویش به حرمسرا راه داشت و گاهی به‌عنوان مأموریت در سراسر کشور به سیر و سیاحت

مـــی‌پرداخت و از نـــمایندگان خـــویش دربارهٔ دختران زیبای هر محل اطلاعات لازم را کسب می‌نمود و آنها و والدینشان را بـــه‌خوبی بـــرای فـــرستادن دخـــتر بـــه حرمسرای شاه راضی می‌نمود.

## خواجه تاجدار

لقب آقـــامحمدخان. پس از قـــتل محمدحسن قاجار به دستور کـریمخان زنـــد، پســـرش آقـامحمدخان قـاجار را دســتگیر ســاختند و یکــی از ســرداران کریمخان وی را اخته کرد. به همین سبب است که آقامحمدخان را آغـامحمدخان و خواجهٔ تاجدار نامیده‌اند.

## خواجه جمال‌الدین دستجردانی

از علماء معقول و منقول در بغداد بـــوده کـــه در زمـــان حکـــومت کـــوتاه بایدوخان به‌مدت شش ماه مقام وزارت وی را بـر عـهده داشت و پس از کشـته شدن بایدوخان و استقرار غازان‌خان بـه ایـلخانی مـقام وزارت بـه‌صدر جـهان تفویض گردید.

## خواجه شمس‌الدین زکریا

امیرشیخ حسـن نـویان کـه از اولاد امیر اقبوقاء جلایر بود و نزد مورخان به امیرشیخ حسن بزرگ اشـتهار دارد. پس از پـــیروزی بـــر امـیرعلی پـادشاه و مـــوسی‌خان، بـــر مـــمالک عـــراق و آذربایجان دست یافت و محمدخان را به پـــادشاهی بـرگزید و مـحمدخان بـا صلاحدید امیرشیخ حسن مـقام وزارت خود را به خواجه شمس‌الدین زکریا که خـــواهـــرزاده و دامـاد صـاحب سـعید خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی بـود تفویض کرد. خواجه شمس‌الدین زکـریا در تـــمام مـــدت دولت و حکـــومت امیرشیخ حسن و پسرانش سلطان ویس و سـلطان حسـین بـا عـدالت و انـصاف بـه‌صدارت مشـغول بـود تـا زنـدگی را بدرود گفت.

## خواجه شمس‌الدین علی (چشمی)

خواجه شمس‌الدین علی از رهبران

سربدار در سال ۷۴۹ با حمایت هر دو گروه سربدار قدرت را در دست گرفت و نماینده هر دو گروه نظامی و مذهبی محسوب می‌شد. بنابراین با شدت عمل جهت مبارزه با فروپاشی که در کلیهٔ زمینه‌ها پیش آمده بود دست به‌کار شد.

اولین کار شمس‌الدین علی اصلاح وضع مالی دولت بود که نابسامانی آن سبب پریشانی ملت و تهی گشتن خزانه دولت شده بود. از عوامل این کار وضع برات و حواله‌های براتی بود. یعنی دولت حقوق کارمندان، به‌خصوص نظامیان را به‌صورت براتی به مالیات‌دهندگان حواله می‌کرد و براتها به‌موقع وصول نمی‌شد و خشم برات داران را فراهم می‌آورد و کینه و دشمنی رعایا را با نظامیان شدت می‌بخشید و از طرفی با ضعف مالی، ضعف نظامی نیز فراهم می‌گشت؛ بنابراین خواجه شمس‌الدین علی برای جلوگیری از این مسائل، برات را ملغی ساخت و دستور داد هر مؤدی مالیاتی، بدهی خود را به خزانه دولت بپردازد و هر حقوق‌بگیر، حقوق خود را از خزانهٔ دولت بگیرد. این کار هم از بدبینی افراد جامعه نسبت به‌هم کاست و از ظلم و تعدی و تجاوز نظامیان به افراد جلوگیری و هم طبقه نظامیان را جهت مبارزه با دشمنان خارجی فراخ بالتر و قویتر ساخت.

خواجه شمس‌الدین علی برای تقویت بنیه دفاعی سربه‌داران به ساماندهی نظامیان پرداخت و سپاه هیجده هزار نفری را با حقوق ثابت فراهم ساخت. این سپاه سر و سامان یافته نه تنها دشمنان سربه‌داران یعنی جانی قربانیها و طغاتیموریان و آل کورت را از حمله به متصرفات بازداشت بلکه سرزمینهای از دست رفته را به قلمرو سربه‌داران باز گردانید.

خواجه شمس‌الدین علی نابسامانی گذشتگان خود را نتیجه عدم رعایت عدالت و مساوات می‌دانست. بنابراین او با شدت و بدون تبعیض به گسترش عدالت پرداخت. اغلب مورخین عمل او

را مستبدانه و توأم با وحشت و اشاعه سختگیریها قلمداد کرده‌اند.

خواجه شمس‌الدین علَی با برنامه‌های عمرانی کار را رونق داد. تأسیس انبارهای بار و مساکن رفاهی را در سبزوار و اطراف آن به او نسبت می‌دهند. ولی با این همه ایجاد کار و بسط عدالت و مردم‌داری، مخالفین بر او خرده می‌گرفتند و او را مستبد و خودرأی خطاب می‌نمودند. نه درویشان از او خشنود بودند و نه نظامیان. بنابراین پس از قریب به پنج سال حکومت به‌دست یکی از نوکران خویش به‌نام «حیدر قصاب» کشته شد.

## خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی

خواجه صدرالدین از قاضی‌زادگان زنجان بود که در جوانی به‌خدمت امیر طغارچار که در دربار ارغون بود پیوست و نیابت او یافت و بعدها از طرف غازان‌خان در ۶۹۴ هـ. ق. به‌مقام وزارت رسید ولی سرانجام در اثر سعایت مخالفان نادرست خود مورد خشم غازان‌خان قرار گرفته دستگیر و زندانی شد.

## خواجه عبدالحی

وزیر نوشیروان‌خان و ملک‌اشرف (از ایلخانان مغول).

## خواجه علاءالدین

بعد از خواجه نجیب‌الدین، سلطان اویس مقام وزارت را به خواجه علاءالدین محول کرد. خواجه علاءالدین در اوایل ایام وزارت خود مریض شد و زندگی را بدرود گفت. سلطان اویس نیز در جمادی‌الاول سال ۷۷۶ هـ. ق. چشم از جهان فرو بست و پسرش سلطان حسن قائم‌مقام شد. وی نیز بعد از چند ماه به‌دست برادر خود سلطان احمد کشته شد و مقارن همین زمان بود که امیرتیمور گورکانی به ایران حمله کرد و جمیع ممالک عراق و

آذربایجان و فارس را تسخیر خود ساخت.

## خواجه علی مؤید

دولتشاه سمرقندی خواجه علی را اصیل‌زاده‌ای از خواجگان سبزوار می‌داند که از روزگار خواجه مسعود یکی از سران سربه‌داران بود و اهم امور مملکتی با مشورت او به‌سامان می‌رسید. وی اندیشهٔ رسیدن به‌قدرت را در سر می‌پرورانید و در انتظار فرصت مناسب بود تا اینکه با سیاست حمایت از درویشان وارد صحنه شد و به‌حمایت آنان رقیب خود پهلوان حسن را از میان برد. چون بر مسند قدرت تمکین یافت برای خودکامگی خود سیاستی را پیش گرفت که هرچند سبب طولانی شدن (۱۸ سال) حکومت او شد، دولت سربه‌داری را به انقراض کشانید.

## خواجه عمادالدین محمود کرمانی

وزیر اخی‌جوق که وی به‌یاری جمعی از امیران ملک‌اشرف چوپانی بر آذربایجان استیلا یافت.

## خواجه غیاث‌الدین محمد

فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر معروف عصر مغول که مردی فاضل و دانشمند بود و به‌علت سلامت نفس و فصاحت بیان مورد توجه عموم واقع شده بود. بعد از مدتی به‌پاداش خدمات پدرش از طرف سلطان ابوسعید به مقام وزارت نایل گردید و از اعیان خراسان خواجه علاءالدین محمد را با او در امر وزارت شریک کردند ولی پس از چندین ماه خواجه علاءالدین محمد به‌مقام استیفاء منصوب گردید و خواجه غیاث‌الدین با استقلال تمام به کار وزارت مشغول شد. ولی پس از چندی مورد حسد و بغض امیرانِ دربار سلطان ابوسعید قرار گرفت و پس از مرگ ابوسعید در سال ۷۳۶ ه. ق. آتش اختلاف و نفاق در بین شاهزادگان و امیران مغول درگرفت و

جنگی بین سپاه ارپاخان و امیرعلی پاشا دایی ابوسعید در گرفت. پیروزی نصیب امیرعلی پاشا شد و لشکریان ارپاَخان شکست خوردند. خواجه غیاث‌الدین وزیر نیز که جزو سپاهیان ارپاخان بود دستگیر شد و در سال ۷۳۶ هـ. ق. به‌قتل رسید.

## خواجه مرجان

شهرت امین‌الدین مرجان، متوفی ۷۷۴ هـ. ق.، از امرای معروف سلطان اویس جلایر، پسر عبدالرحمان رومی. پدر وی از بندگان الجایتو بود، و خود وی از جانب سلطان اویس، والی بغداد شد، و مدرسه‌ای جهت دو فرقهٔ حنفی و شافعی بنا کرد، و نیز جامع مرجان را با بیمارستانی در آنجا بنا نمود.

## خواجه نجیب‌الدین

وزیر سلطان اویس از ایلخانان مغول.

## خواجه نظام‌الملک

ابوعلی حسن‌بن علی وزیر آلب‌ارسلان و ملکشاه سلجوقی صاحب کتاب سیاستنامه یا سیرالملوک که در سال ۴۸۴ هـ. ق. تألیف کرده است. این کتاب حاوی اطلاعات مفیدی راجع به مزدک و خرم‌دینان می‌باشد. نیز ← نظام‌الملک

## خواجه یحیی کراوی

بعد از قتل خواجه شمس‌الدین علی، پهلوان یحیی کرابی (یا کراوی) به سرداری سربه‌داران نشست. منابع سخن از رهبری او در قضایای ترور خواجه شمس‌الدین می‌گویند و اظهار اطاعت نظامیان از او بعد از این واقعه و همین‌طور تفویض مقام سپهسالار برای حیدر قصاب از سوی یحیی کرابی به‌عنوان پاداش قتل خواجه شمس‌الدین همه نشانگر اسرار پشت پرده است.

یحیی نیز مانند اسلاف خویش از

نوکران و غلامان وجیه‌الدین مسعود بود. معلوم می‌شود طرفداران وجیه‌الدین به دور او جمع شدند، اما یحیی برخلاف وجیه‌الدین پیشرفت کار خود را در حمایت از شیخیان قرار داد و از طرفی در گسترش خوان اخوت همت گماشت و از جانبداری نظامیان نیز غفلت نکرد. با اقدامات یحیی سربه‌داران در برابر بازماندگان مغول از نو قدرت حاصل کردند و طغای تیمورخان که در این زمان پادشاه «تاتار» و «ترکان» به‌شمار می‌آمد برای از میان بردن قدرت سربه‌داران دست به‌کار شد و برای این منظور خواستار برقراری صلح و امضای پیمان مودت بین دولت خویش با دولت سربه‌داران گردید و سران آنان را به اردو دعوت کرد. وی قصد غافلگیر کردن آنان را داشت اما خود غافلگیر شد و در سر سفره میهمانی طغای تیمورخان به‌دست یحیی کرابی به‌قتل رسید. سایر رجال و شخصیتهای آنان نیز به‌دست همراهان یحیی به‌همان سرنوشت دچار گشتند و غنایم فراوان به‌دست آنان رسید. این پیشامد تاریخی به‌نام یحیی کرابی در تاریخ ثبت گشت و آرزوی ایرانیان به‌دست سربه‌داران عملی گردید (۱۶ ذیقعده سال ۷۵۴). این امر سبب شد که سرتاسر متصرفات طغاتیموریان در خراسان به‌دست سربداران بیفتد و چند سالی در اختیار آنان بود. اما دولت یحیی نیز دیری نپایید و پس از چهار سال و هشت ماه به‌دست برادرزنش به قتل رسید. بعد از این واقعه از طرف حیدر قصاب، ظهیرالدین کرابی به‌جای او نشست اما بعد از چهل روز حیدر قصاب او را معزول کرد و خود زمام امور را به‌دست گرفت.

## خوارج

در زمان خلافت مهدی یعنی درسال ۱۶۰ ه‍. ق. از فرقهٔ خوارج که در کرمان و سیستان و خراسان و دو طرف دریای عمان فراوان بودند، شخصی از اعراب مهاجر قبیلهٔ بنی ثقیف به‌نام

«یوسف‌البَرم» در قسمت شرقی خراسان یعنی در حدود «مرورود» و طالقان و جوزجانان به ادعای امامت قیام کرد و حکومت شهر پوشنگ را که با مصعب جد طاهر ذوالیمینین بود از او گرفت و بر کلیهٔ ناحیهٔ شرق خراسان استیلا یافت.

جمعی دیگر از خوارج در عهد هارون به ریاست «حمزهٔ خارجی» در سیستان و خراسان و قُهستان و مُکران دولت معتبری تشکیل دادند و حمزه لقب امیرالمؤمنین اختیار کرد. هارون بیشتر به‌خیال دفع حمزه عازم خراسان گردید، ولی چون در همین سفر مرد، حمزه به‌همان قدرت سابق باقی ماند و با آل طاهر که تازه بر روی کار آمده و خراسان و سیستان را تحت حکومت خود درآورده بودند، به زد و خورد پرداخت؛ گاهی غالب و زمانی مغلوب بود تا آنکه به‌دست طلحه پسر و جانشین طاهر ذوالیمینین مغلوب شد و در سال ۲۱۳ هـ. ق. فوت کرد ولی خوارج از میان نرفتند و پیوسته با آل طاهر در نزاع بودند تا سال ۲۳۳ که امامت ایشان نصیب عمّار خارجی شده و این عمّار همان کسی است که به‌دست یعقوب لیث به‌قتل رسیده است.

**خوار:** ← **جنگ خوار**

**خوارزم**

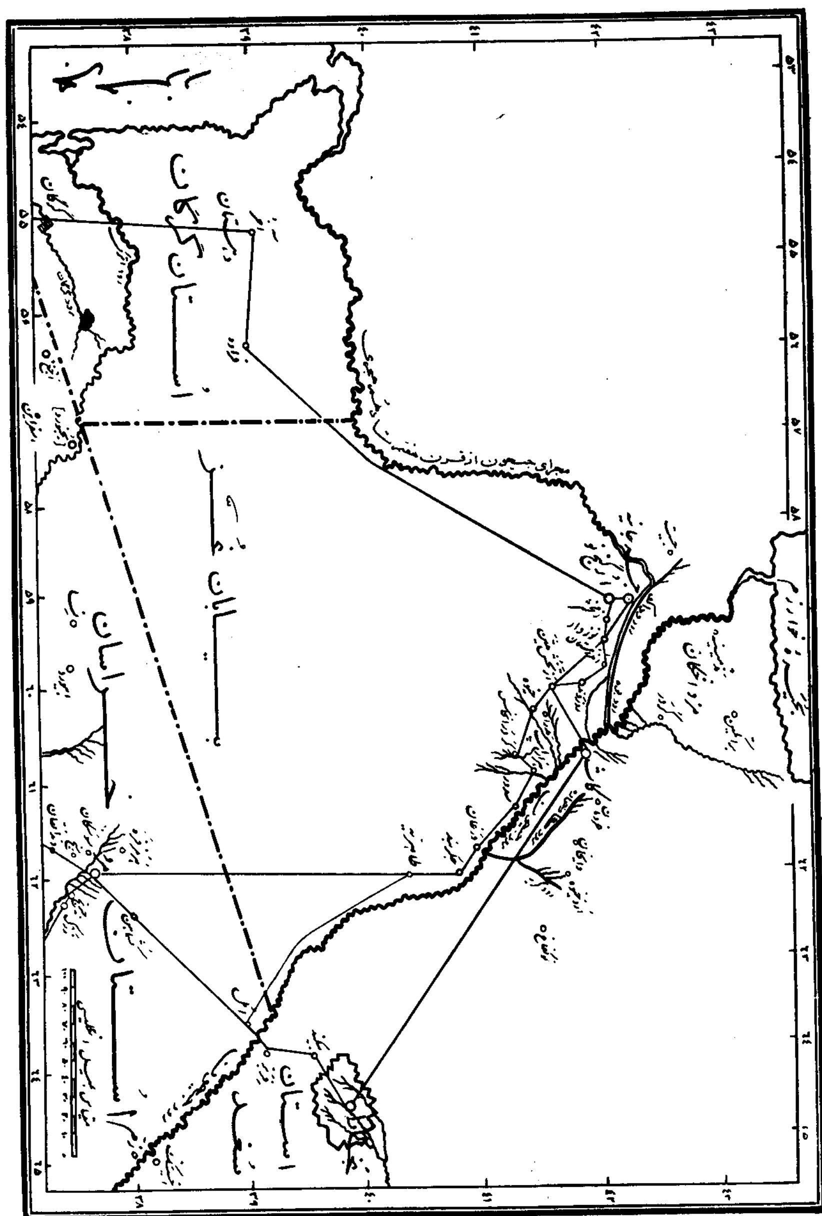
خیوه یا خوراسمیا، عنوان ناحیه و ولایتی واقع در قسمت سفلای جیحون (آمودریا)، آسیای مرکزی، که از ایام بسیار قدیم اهمیت فراوان در تمدن آسیای مرکزی داشته است، و به‌موجب تحقیق بعضی از محققین، مهد قوم آریا همانجاست. به‌قول مورخین یونانی، سرزمین «خوارزمیان» در شرق پارت بود، و پایتختش خوراسمیه نام داشت. ولایت خوارزم مقارن عهد اسکندر مقدونی استقلال داشته است، و نیز در عهد فتوحات اسلام، امرای مستقل آن ولایت عنوان خوارزمشاه داشته‌اند، و

ابوریحان بیرونی در باب تاریخ قبل از اسلام این ولایت اطلاعاتی در کتاب آثارالباقیه به‌دست می‌دهد، که مبتنی بر افسانه‌های قدیم رایج در آن ولایت بوده است. اطلاعاتی که بیرونی از تقویم و اعیاد خوارزمیان می‌دهد حاکی از این است که تا قرن ۸ م. فرهنگ ایرانی بسیار قدیمی با زبان مخصوصی موسوم به خوارزمی در خوارزم محفوظ مانده بوده است، و زردشتیان آن را تا قرن ۱۱ م. حفظ کردند. خوارزم در ۹۳ هـ. ق. (۷۱۲م.) به‌دست قتیبه‌ابن مسلم باهلی فتح شد.

ولایت خوارزم در قدیم دو شهر مهم داشته، یکی کاث و دیگری گرگانج (اورگنج یا جرجانیه). از بلاد دیگر آن زمخشر، هزاراسب، و خیوه بوده است (شهر اخیر بعد از عهد تیمور و در عهد ازبکان گرگانج را تحت‌الشعاع قرار داد، و تدریجاً اسم آن بر تمام خوارزم اطلاق شد.

در ۳۸۵ هـ. ق.، ابوالعباس مأمون‌ابن محمد، امیر گرگانج، بر ابوعبدالله خوارزمشاه، امیرکاث، پیروز شد، و سرزمین خوارزم را تحت حکومت واحد درآورده عنوان خوارزمشاه را به خاندان خود منتقل ساخت. خوارزم از زمان سلطان محمد غزنوی تحت استیلای غزنویان درآمد (آلتونتاش) و بعد از آن زیر حکومت سلاجقه قرار گرفت. در دورهٔ خوارزمشاهیان، خوارزم کشوری مستقل و هستهٔ مرکزی دولتی مقتدر بود. در این دوره مخصوصاً وجود ادبا و علمایی مانند زمخشری، و طواط و امام فخر رازی، ولایت خوارزم را اهمیت خاص بخشید. در اواخر این دورهٔ سپاهیان چنگیزخان بر آنجا استیلا یافتند، و گرگانج را ویران کردند، و مردمش را کشتند یا در آمودریا غرق کردند. سپس خوارزم مدت ۱۴۰ سال جزء قلمرو اردوی زرین بود، و فقط ناحیهٔ جنوبی آن، با کاث و خیوه، به خانات جغتای تعلق داشت.

کمی بعد از سال ۷۶۱ هـ. ق.،



استان خوارزم

سلسله‌ای از خاندان قنقرات به‌نام سلسلهٔ صوفی، در خوارزم برآمد.
مؤسس این سلسله، حسین صوفی، کاث و خیوه را از خان جغتای گرفت، و امیر تیمور به وی اعلان جنگ داد و سرانجام خوارزم را گرفت و بعداً در اواخر قرن ۸ ه. ق. شهر اورگنج را ویران نمود، و از آن به‌بعد دیگر خوارزم کمر راست نکرد.

در زمان تیمور، ساکنان اردوی سفید تحت سرکردگی توقتمش یا توقتامیش، خان اردوی زرین، به نواحی دور دشت قبچاق مهاجرت کردند و شیبانیان (شاخه‌ای از چنگیزیان) جای آنان را گرفتند، و مردم تحت فرمان آنان به ازبکان معروف شدند.

یکی از این شیبانیان، به‌نام ابوالخیر، در ۸۵۱ ه. ق. دست تیموریان را از خوارزم و از ناحیه شمال سیردریا کوتاه کرد. نوهٔ او، محمد شیبانی معروف به شیبک‌خان، ماوراءالنهر را فتح کرد (۹۰۶ ه. ق.) و خوارزم را گرفت (۹۱۱ ه. ق.)، ولی در ۹۱۶ ه. ق. مغلوب شاه اسماعیل اول صفوی گردید. اما حاکم ایرانی خوارزم در مقابل فاتحین ازبک دوام نیاورد، و خوارزم تحت حکومت شاخه‌ای از اعقاب جوجی‌خان درآمد.

## خوارزمشاهیان

(۴۹۰ ــ ۶۲۸ ه.) سلسله‌ای که نسب سلاطین آنان به انوشتکین غرجه می‌رسید که وی غلامی بود ترک‌نژاد. وی در درگاه سلطان ملکشاه‌بن آلب ارسلان مقرب گشت و منصب طشت‌داری یافت. پس از او پسرش «قطب‌الدین محمد» در سال ۴۹۱ از طرف سلطان سنجر که حکمرانی خراسان را در آن عهد داشت حاکم خوارزم گشت و خوارزمشاه لقب یافت و سلسلهٔ آنان به‌نام خوارزمشاهیان شهرت گرفت.

**اُمرای خَوارزمشاهیان و زمان هر یک**

**(تواریخ هجری قمری است)**

۱ ــ قطب‌الدین محمدبن انوشتگین غرجه. (۴۹۰ ــ ۵۲۲)

۲ ـ علاءالدین ابوالمظفر اتسز بن قطب‌الدین محمد. (۵۲۲ ـ ۵۵۱)

۳ ـ تاج‌الدین ابوالفتح ایل ارسلان‌بن اتسز. (۵۵۱ ـ ۵۶۷)

۴ ـ جلال‌الدین‌محمود سلطانشاه‌بن ایل ارسلان. (رجب ۵۶۷ ـ ربیع‌الاخر ۵۶۸)

۵ ـ علاءالدین تکش‌بن ایل ارسلان. (۵۶۸ ـ ۵۹۶)

۶ ـ سلطان جلال‌الدین محمدبن علاءالدین تکش. (۵۹۶ ـ ۶۱۷)

۷ ـ جلال‌الدین منکبرنی‌بن علاءالدین محمد (۶۱۷ ـ ۶۲۸)

**خوارزمشاهیان قدیم:** ← آل عراق

**خوارزمشاهیان:** ← مأمونیان

**خوارَزمیش**

نام قدیم خوارزم (خیوه).

**خوارزمیش**

خوارزم که در اوستا «هوایی ریزیم» و در سنگنبشتهٔ داریوش خوارزمیش و در کتاب استرابون «خوارزمی‌ای» آمده همان خوارزم و خیوه است. این ایالت با نام باستانی خوارزمیا بر کران سفلای آمودریا قرار داشت و پس از حمله مغول به خیوه معروف شد. نام این ناحیه از دو کلمه «خوار» و «زم» تشکیل شده که به معنی خواستگاه خورشید است. قدیمی‌ترین نام چینی خوارزم «یو ـکین» در سالنامه چینی سلسله هان در قرن دوم میلادی ذکر شده که می‌گوید مرکز قدرت خوارزم، گورگ [گورگندی] (نام قدیم اوگندی [گند]) در ساحل چپ آمودریا بوده است.

خرابه‌های این ناحیه که در قدیم قصری سلطنتی بوده به توسط، مستشرقان و خاورشناسان و باستانشناسان روسی در توپراک قلعه (کاث باستانی) کشف شده است.

بنابه اساطیر ایرانی پادشاهان خوارزم از نوادگان کیخسرو بودند و در قصری به‌نام «فیر» می‌زیستند. در این

باره یاقوت به نقل از ابوریحان می‌گوید خوارزم را قبلاً فیر می‌گفتند. خرابه‌های این قصر بیش از ده میل دور از نهر جیحون به جای مانده است.

دربارهٔ اولین فرمانروای خوارزم اطلاع دقیقی نداریم. ولی به گفتهٔ دیاکونوف مسلم است که در زمان جانشینان کوروش این ایالت جزو قلمرو هخامنشیان محسوب می‌شده است. به نظر وی هخامنشیان در قرن پنجم قبل از میلاد، سرزمین خوارزم را از دست داده‌اند. و بنا بر گفتهٔ مستشرقان در این برهه از زمان خوارزمیان از ایرانیان پیروی نمی‌کردند و برای خود حکومت مستقلی داشتند.

در خوارزم از قرن دوم قبل از میلاد آئورس را می‌بینیم که نویسندگان چینی آن را «ین تسی» نوشته‌اند. در طی قرون بعد اقوام آئورس به حرکت درآمده رو به جانب غرب نهادند، یعنی همان راهی را پیش گرفتند که سابقاً سکاها و سرمت‌ها گرفته بودند. بعد از نیمه اول سده نخستین پیش از میلاد نام آئورس محو شد و آن را آلان خواندند.

ابوریحان بیرونی که خود از اهالی خوارزم بوده تاریخ بنای خوارزم را ۹۸۰ سال پیش از اسکندر نوشته است. وی همچنین می‌نویسد که پس از آن، ورود سیاوش پسر کیکاوس و سلطنت کیخسرو و دودمان او را در خوارزم تاریخ گذاشتند و این واقعه نود و دو سال پس از ساختن خوارزم بود. وی القاب پادشاهان خوارزم را خوارزمشاه نوشته و از پادشاهان آن آفریغ نامی را نام برده و می‌نویسد که وی از نژاد کیخسرو بود و به شاهی رسید و مردم خوارزم به این پادشاه فال بد می‌زدند چنانکه ایرانیان به یزدگرد گناهکار فال بد می‌زدند.

این ایالت در زمان اردشیر بابکان به ایران الحاق گردید، زیرا اردشیر پس از اینکه شهر مستحکم هتره را مدتی محاصره کرد و نتیجه حاصل نشد به تسخیر شهرهای غربی پرداخت و سپس به آذربایجان و ارمنستان حمله برد و بعد

از آن به شرق ایران روی آورد و ایالات زیادی از جمله خوارزم را به تصرف خویش درآورد. شاپور اول ساسانیَ نیز در نخستین سال سلطنت خود به نواحی خوارزم لشکر کشید و با آنها به جنگ پرداخت. وی در این جنگ به پیروزی دست یافت و آن منطقه را دوباره به زیر سلطه ساسانیان درآورد. بیهقی در کتاب خویش یکی از فرمانروایان قبل از اسلام خوارزم را، از نوادههای بهرامگور می‌داند.

**خوافی:** ← **مجدالدین محمد خوافی**

**خواندمیر**

خواندمیر نوادهٔ میرخواند مؤلف روضةالصفاست. میر علیشیر نوایی او را مقرب داشت و مهمترین تألیف او در تاریخ موسوم است به حبیب‌السیر که در سال ۹۲۹ به رشتهٔ تحریر درآمده و دارای شرح مفصلی است از وقایع ایام شاه اسمعیل صفوی که معاصر با مورخ مذکور بوده. وفاتش در سال ۹۴۱ رخ داد.

**خوانسالار**

از تشکیلات اداری عصر ساسانی، به معنی رئیس آشپزخانه.

**خوایت‌ودت (khvaetvatha)**

اصطلاحی در ایران‌باستان به معنی ازدواج با محارم.

**خوتک‌دس**

ازدواج با اقربای نزدیک در ایران قدیم به خوتک‌دس مشهور بود.

**خوجانی:** ← **اسماعیل خوجانی**

**خودسرای زن**

در عهد ساسانی، یعنی زنی که در حمایت خویشتن است و آن زنی که خود و بدون رضایت والدین شوهر کرده باشد. وی از والدین ارث نمی‌برد مگر

وقتی که پسر ارشد او بزرگ شود و او را بار دیگر به زنی به پدر خویش به‌عنوان پادشاه زن بدهد.

**خوربرآن**

مغرب ایران؛ خوربران در عصر ساسانیان به بعد، بر ولایات ذیل اطلاق می‌شد:

۱) مای، ۲) ماسپتان، ۳) مهرجان، ۴) کشکر، ۵) گرمگان، ۶) ایران آسان کرت کوات، ۷) نوهاتر، ۸) شیزکان، ۹) ارزن، ۱۰) زابده.

**خوردت**

خردادماه، خرداد امشاسپند

«خرداد: نام روز ششم باشد، از هر ماه شمسی. نیک است در این روز طلب حاجات از ملائکه و فرشته‌ها کردن وزن خواستن».

(برهان)

**خورزاد**

پسر پادوسیان (جلوس ۷۵ هـ. ق.).

**خورشید**

چشم اورمزد خوانده می‌شود. او تیرگی و تاریکی را نابود می‌کند و اگر یک زمان دیر برآید دیوان همهٔ آفرینش را از میان می‌برند. از ایزدان ایران باستان.

**خورشیدتابان:** ← باشگاه خورشیدتابان

**خورشید یشت**

خورشید یشت، ششمین یشت و سرودی کوتاه است در هفت بند و از جمله یشت‌های کوتاه می‌باشد در توصیف و ستایش خورشید. در اوستا (هْوَرِ ـ خْشَه ئتَه Hvare-Khshaeta) تلفظ می‌شود که جزءِ اول، هْوَرِ Hvare همان هور Hur و خور Khor در فارسی جدید است و جزءِ اول در اوستا نیز به تنهایی به معنی خورشید آمده است. جزءِ دوم، شَئتَ Shaeta در پهلوی باقی است و در

اوستا نیز به تنهایی به معنی خورشید آمده است و صفت است به معنی درخشان و روشن.

## خورنق

کاخی بود در کنار حیره که چون بسیار زیبا و قشنگ بود آن را خورنق نام نهادند.

حیره که به زبان آرامی به معنی چادرهاست کشوری بود در سواحل جنوبی فرات تا بادیه‌الشام و پایتخت آن، شهری به همان نام در یک فرسنگی حیره کنونی واقع بود. ساکنان این ناحیه مردمی از اعراب بنی‌لحم بودند که از پادشاهان دست‌نشاندهٔ دولت ساسانی به‌شمار می‌رفتند. نعمان امیر حیره برای آسایش شاهزادهٔ ایرانی «بهرام پنجم = بهرام گور) که در کودکی پدرش یزدگرد او را به نزد نعمان فرستاده بود تا او را تربیت کند؟ قصرهایی به‌نام خورنق و سریر ساخت.

**خورنق:** ← سنمار

## خورروبوت

خورروبوت مورخ ایرانی و ارمنی‌الاصل که منشی شاهپور دوم پادشاه ساسانی بود و در قرن چهارم میلادی می‌زیست. در زمان یولیانوس به دست رومیان اسیر شد و او را به قسطنطنیه بردند و در آنجا به کیش مسیحیت درآمد و اله‌آزار نامیده شد. در قسطنطنیه وی زبان یونانی را آموخت و بدان زبان، تاریخ سلطنت شاهپور و خسرو پادشاه ارمنستان را نوشت. او همچنین نوشتجات تاریخی «برصوما» هموطن خود را به یونانی ترجمه کرد. موسی خورن مورخ معروف ارمنی از این کتاب بسیار نقل کرده می‌نویسد:

«این کتاب را پرسوماوپارسیان، راسدشون (راست گون) نامند و من مندرجات این کتاب را به استثنای افسانه‌های آن نقل می‌کنم».

## خورروران

مغرب ایران یا خورروران یا خور در

زمان ساسانیان بر ولایات زیر اطلاق می‌شد:

۱ ـ مای؛ از معبر حلوان تا همدان و کنگاور که در قدیم کنگابار می‌گفتند نیز جزو این ولایت بود. کلمه مای همان ماد قدیم است که بعدها ماه شده است چنانکه بعضی از قسمتهای نهاوند و عراق عرب امروز را ماه نهاوند و ماه بصره وکوفه و در جمع ماهات می‌گفتند. اعراب ماد را از نظر مالیاتی به دو قسمت کرده بودند یکی را ماه‌البصر «نهاوند» و دیگری ماه الکوفه «دینور» نام نهاده بودند ـ همدان یا اهمدان از شهرهای ماد به شمار می‌رفت.

۲ ـ ماسپتان یا مسپتن که به عربی آن را ماس بذان می‌خواندند و در زمان اعراب جزو خوزستان بود.

۳ ـ مهرکان کتک که معرب آن مهرجان قذق می‌شود. محل اقامت هرمزان امیر خوزستان بود.

۴ ـ کشکر در نزدیکی تیسفون. در زمان خلفای عباسی یکی از ۱۲ استان کشور سواد بود. کشور سوادرا در زمان ساسانیان سورستان (آسورستان) می‌گفتند. شهر سینگار (سنجار) و نصیبین که در زمان نرسی ساسانی به روم واگذار شد و در کردستان (نزدیک دیاربکر منسوب به قبیله‌ای عرب در مشرق ترکیه) بود جزو این قسمت شمرده می‌شد.

۵ ـ گرمگان به عربی جرامقه و باجرمی که کرسی آن کرخا بود که امروز آن را کرکوک گویند و شهر سلوکیه و انبار در این قسمت بود.

۶ ـ ایران آسان کرت کوات یعنی شهر قباد که ایران را امن کرد یکی از ولایات سواد در نزدیکی موصل بود.

۷ ـ نوهاتر، یا نوتاترج به معنی هاترای جدید یا الحضر الجدید در نزدیکی موصل بود.

۸ ـ شیزکان در نزدیکی دریاچه ارومیه یا چی‌چست بود.

۹ ـ ارزن یا ارهن که رومیها آن را آرزانن می‌گفتند یکی از پنج ولایاتی بود

که شاپور بزرگ از رومیان پس گرفت. این ولایت در ارمنستان و نزدیکی ارز روم بود.

۱۰ ـ زابده در عربی بزابد و شهر دارا در نزدیکی سرحد ایران و روم جزو این قسمت شمرده می‌شد.

## خوره (فرّ)

فرّ، یک «هستی» مینوی است «مَزدَذات»، آفریدهٔ مزدا، که هنگام زایش به مردمان می‌پیوندد و هر کس در خور خویش از آن بهره‌ای دارد، بدیهی است که فر بزرگان پایگاه برتری دارد و از این‌رو آن را والاتر می‌دانستند.

در اوستا از چند فر بسیار نام برده شده است: فرایرانی، فرکیانی و فر زردشت.

(۱) فر ایرانی برای ایرانیان و سرزمینهای ایرانی و فرزندان آزاده، فراوانی و خیر و برکت می‌آورد و آنان را بر انیران (غیر ایرانی) پیروز می‌گرداند (یشت ۱۸، بندهای ۱ـ۹).

(۲) فرکیانی که جمشید داشت و به یاری آن بر دیوها پیروز شد و در شهریاری او هیچ بدی نبود، نه باد سرد نه گرم، نه درد و نه بیماری (ویدیوادات، فردگرد ۲، بند ۵). لیکن چون راستی و حق را رها کرد، فر در کالبد مرغی از او جدا شد (یشت ۱۹، بند ۳۵) و پادشاهی از او گرفته شد. و کی‌کاووس نیز به همین سرنوشت دچار آمد. چون کاوس آرزو کرد که افزون بر خدایی که بر هفت کشور داشت بر آسمانها نیز فرمانروایی کند، دادار فرکیانی را نزد خود خواند و کاووس از آسمان بر زمین افتاد.

افراسیاب تورانی نیز چون پیرو حق نبود هر چه کوشید نتوانست فرکیانی را به چنگ آورد (یشت ۱۹، بندهای ۵۶ـ۶۳)، لیکن فریدون و گرشاسپ که دارای فر شدند بر دشمنان پیروزی یافتند. و چون فر به کی گشتاسپ رسید دین زردشت پذیرفت و بر دیو و دروغ پیروز شد و برکت یافت (یشت ۱۹، بندهای ۸۴ـ۸۷).

در کارنامهٔ اردشیر بابکان نیز آمده که فرکیانی به کالبد برهٔ بزرگی (در شاهنامه «غرم»: میش کوهی) در پشت سر اردشیر می‌تاخت تا به او رسید و به یاری آن فر اردشیر بر اردوان پیروز شد.

(۳) در اوستا (یشت ۱۹، بند ۷۹) آمده که فر به وخشور زردشت پیوست که او پاکترین و بهترین و روشن‌ترین و پیروزترین جهانیان شد.

در نامه‌های پهلوی آمده که امشاسپندان، خورهٔ زردشت را از روشنی بی آغاز به زمین آوردند. چون پوروشسپ پدر زردشت نزد دوغدو مادر او آمد فر در او جای گرفت.

در نامهٔ زاتسپرم دربارهٔ خوره زردشت آمده که فر زردشت به گونهٔ آتش از روشنی ازلی بر مادر زردشت فرود آمد و با آتشی که پیش او بود درآمیخت و در مادر زردشت بیامیخت و سه شب در گوشه‌های تاریک خانه همچو آتش پیدا بود و رهگذران روشنیها همی دیدند.

در نامهٔ پهلوی دینکرت نیز دربارهٔ بر گرفتن کالبد و پیدایی زردشت در گیتی می‌گوید که در آن هنگام خورهٔ بزرگ و روشنی که از آن تخمهٔ جم بود دیده شد.

در ارتاویرازنامه از خورهٔ دین مزدیسنان نیز سخن رفته است.

و سرانجام در اوستا (یشت ۱۹، بندهای ۸۹ـ۹۵) آمده است که خوره‌ای که به یاری آن فریدون، اژدهاک (ضحاک) را بکشت و کی‌خسرو افراسیاب را و کی‌گشتاسب بر دیو و دروغ پیروز گشت در پایان زمان به سوشیانس پیروزگر که از زره (دریاچهٔ) کیانسی (هامون) بر می‌آید و با یاران او خواهد پیوست، آنگاه که جهان را نو خواهد کرد که دیگر فرسوده نخواهد شد و نخواهد مرد، آنگاه که رستاخیز مردگان شود و به خواست خداوند زندگانی جاوید و بیمرگ گردد.

**خوره:** ← کوره

## خوژهرستان

خـــوژهرستان هـــمان لارسَـتان امروزی است که از توابع پارس به‌شمار می‌رفته است.

## خووَج

نام قدیم خوزستان ــ عیلام قدیم.

## *خویذوگدس

ازدواج با محارم در عصر ساسانی.

## خویشکاری ریدگان

این مـتن تـنها بـه تـحریر پـازند در دست است و در آن، وظایف کودکان از زمانی که صبح از خواب بـرمی‌خیزند و به مدرسه (=دبیرستان) مـی‌روند و بـه خـانه بـاز مـی‌گردند شـرح شـده است. اندرزها برخی جنبهٔ دیـنی دارنـد مـانند آداب تـطهیر بـامدادی (بـند ۲) و آداب دینی سر سفره (بند ۱۳ تا ۱۶) یا جـنبهٔ تربیت عـمومی مـانند سـپردن چشـم و گوش و دل و زبان به تعلیم و تربیت در مدرسه (بـند ۵)، احـترام بـه رهگـذرانِ آشــنا در راه مـدرسه (بـند ۶)، اجـرای کارهایی که در منزل بـه کـودک مـحوّل می‌شود (بند ۷)، نـیازردن پـدر و مـادر ودیگــرانــی کـه در خـانه‌انـد و خـوش رفتاری با آنان (بند ۸ تا ۱۲) و آداب غذا خوردن (بند ۹ تا ۲۰).

متن پازند براساس چـندین نسـخه که همه متأخرند، تهذیب گـردیده و بـه فارسی نیز ترجمه شده است.

## خیابانی

شـیخ مـحمد خـیابانی از جـمله مبارزان روحانی بود که بـه مـخالفت بـا وثوق‌الدوله و قرارداد خائنانه او (۱۹۱۹) در تبریز با دولت دست‌نشاندهٔ حـاکـم بــرخــاست. خـیابانی بـا مسلح کـردن عده‌ای از مردم، رسماً عـلیه دولت بـه‌پا خــاست. قـیام آذربـایجان بـه رهـبری خیابانی باعث شد که وثوق‌الدوله مجبور



شیخ محمد خیابانی

به استعفا گردد. استعمار انگلستان که از گسترش قیام مسلحانه مردم تبریز وحشت داشت، دولت را مجبور به اعزام نیروهایی برای سرکوبی نهضت خیابانی کرد. مخبرالسلطنه که به‌عنوان حکمران تبریز انتخاب شده بود در رأس قشون زیادی تبریز را تصرف کرد و به سرکوبی مردم برخاست. خیابانی نیز با وضعی فجیع به شهادت رسید.

## خبیرالملک

لقب حاجی میرزا حسن تبریزی، متوفی ۱۳۱۴ هـ. ق.، از رجال و روشنفکران اواخر عهد ناصری. وی مدتی قنسول ایران در شام و استانبول بود و در آنجا پیرو سید جمال‌الدین اسدآبادی شد و در نشر و ترویج عقاید او و مبارزه با ظلم و استبداد اهتمام نمود. عاقبت بعد از قتل ناصرالدین شاه به‌دست میرزا رضای کرمانی، وی نیز مانند سید و دو رفیق دیگر خود میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، متهم به مداخله در تحریک میرزا رضای کرمانی به این اقدام گشت، و به درخواست دولت ایران، با آن دو نفر دیگر دستگیر و به تبریز اعزام شد و محمدعلی میرزا ولیعهد هر سه تن را در تبریز کشت.

**خیذربن کاوس:** ← افشین

## خیرالنساء بیگم

۹۸۵ ق. ملقب به مهدعلیا از زنان متنفذ و قدرتمند. وی دختر میر عبدالله مرعشی، از سادات مازندران، و همسر سلطان محمد صفوی (۹۸۵ ـ ۹۹۶ ق.) بود. به‌دستور شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۵ ـ ۹۹۶ ق.)، محمد میرزا و همسر و دو پسرش: حمزه میرزا و عباس میرزا در هرات مرکز خراسان زندگی می‌کردند. پس از اینکه محمد میرزا بر اثر شیوع آبله در خراسان نابینا گردید و بالطبع از نفوذ او در امور حکومت کاسته شد، به‌تدریج خیرالنساء بیگم قدرت‌نمایی کرد و با بزرگان خراسان درباره امور حکومت مذاکره و مکاتبه می‌کرد و دستوراتی صادر می‌نمود. به‌همین دلیل شاه طهماسب دستور داد تا حمزه میرزا در خراسان مانده و محمد میرزا و همسر و فرزند خردسالش، عباس میرزا، به فارس بروند؛ اما بر اثر پافشاری خیرالنساء بیگم، عباس میرزا در خراسان ماند و تنی چند از امرای خراسان سرپرستی او را برعهده گرفتند و محمد میرزا و خیرالنساء بیگم و حمزه میرزا به فارس رفتند. پس از اینکه محمد میرزا، با کمک پریخان‌خانم از فارس به قزوین آمد و بر تخت سلطنت نشست (۹۸۵ ق.)، بلافاصله خیرالنساء بیگم دستور داد تا خلیل‌خان افشار پریخان‌خانم را به‌قتل رسانده و داراییهای او را به قاتلش بخشید و امیر اصلان افشار را مأمور کشتن دایی پریخان‌خانم به‌نام شمخال‌خان کرد و حکومت شکی را به‌عنوان پاداش به او داد. همچنین شاه شجاع فرزند شیرخوار شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴ ـ ۹۸۵ ق.) را به‌قتل رساند. این کشتارها در نخستین روز ورود سلطان محمد به قزوین صورت گرفت.

خیرالنساء بیگم، میرزا سلیمان جابری را که از رجال کاردان و دانای ایران و وزیر شاه اسماعیل دوم صفوی بود به صدراعظمی برگزید و به او لقب

اعـــتمادالدوله داد. مـــدتی بـــعد دولت عثمانی با استفاده از وضـعیت پـریشان کشور، قسمتهایی از قفقاز را تسخیر کرد. خیرالنساء بیگم که همسرش را ناتوان در اداره امــور لشکـر مـی‌دید، فـرماندهی لشکر ایران را در دست گرفت و به جنگ با عثمانیان رفت و قسـمتهایی از ولایت شیروان را تصرف کرد. مداخلات او بـر بزرگان کشور گران آمد و در نتیجه تـنی چند از درباریان متنفذ، او را کشتند.

## خیم و خرد فرّخ مرد

این اندرزنامه در نسخه‌های خـطی عنوانی ندارد، ولی از آنجا که متن آن با ذکـر خـصوصیات «فـرّخ مـرد» (=مـرد سـعادتمند) آغـاز مـی‌گردد و در چـند مورد در مـتن از «خـیم و خـرد» سـخن می‌رود، تهذیب‌گر مـتون پـهلوی چـنین عـنوانـی را بـدان داده است. در بـند ۳ سخن از مرد پاک صاحب تمیز است و در بند ۶ مرد زیـرک دانـا وصـف شـده است. اندرزهایی که در متن آمده است، از نوع اندرزهای تجربی است و صـبغهٔ دینی آن بسـیار کـم است. در ایـن مـتن تـوجه خـاصی بـه خـرد شـده و قـطعه شعری مقفًا در مدح آن در میان متن (بند ۱۶ تا ۱۹) آمده است. این مـتن از نـظر کاربرد تشبیهات بسیار و زبان شاعرانه و واژه‌هـای کـمیاب، از انـدرزهای دیگـر متمایز است. شباهتهایی میان این متن و بخش نـخست انـدرز بـهزاد فـرخ دیـده می‌شود.

مـتن ایـن انـدرزنامه در مـجموعهٔ متون پهلوی به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است.

## خیون

در اوستایی خوَئیون و خْیَ‌أنَ؛ نـام قبیله و قومی است از تورانیان کـه افـراد آن از جـــــمله ارجـــاسب، رقـــیب کـی‌گشتَاسب بـودند. قـبیله‌های دانـو و خوئیون که در پهلوی و حماسهٔ ایـاتکار زریران خیون گفته شده دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کی‌گشتاسب کیانی،

ایرانیان با این گروه جنگهای فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگهای مذهبی معروف می‌باشد. در یَشتها، ارجاسب، خْیَأنی خوانده شده و آشکار است که این نام، هم اسم قبیله و هم نام مکان اسکان این قبیله بوده است. به موجب یشت نوزدهم و رسالهٔ مذکور پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگهای مذهبی با ویشتاسب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم نبرد بودند خیونی خوانده شده‌اند. در روایات دورهٔ ساسانی برخی از قبایل زردپوست شمالی خیون نامیده می‌شدند. و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند.

آمیانوس مارسلی‌نوس، مورخ رومی که در سدهٔ چهارم میلادی می‌زیست، از خیونان و شاهِ آنان گرومباس که منازعات و جنگهای با شاپور دوم داشت یاد می‌کند.

**خیوه**

شهری بود در آسیای مرکزی که امروز ازبکستان نام دارد.

# د

**دائو دختر (دایه و دختر)**

در ناحیهٔ فارس بین پاسارگاد و مسجد سلیمان. در این مکان آرامگاهی هست که می‌گویند از کمبوجیهٔ اول است.

**دائیتی**

رود دائیتیا، این رود بنابر نوشته‌های پهلوی رودی است در ایرانویج؛ بنابر نوشتهٔ بندهشن این رود از کوه گرگستان می‌خیزد و معمولاً به آن vehdaiti می‌گویند.

دارمستتر آن را با رود ارس منطبق می‌سازد، برخی دیگر از دانشمندان آن را رود زرافشان می‌دانند و نیز نام کوهی است.

**دابویه (بنی‌دابویه)**

مؤسس سلسله کوچکی موسوم به آل دابویه یا بنی‌دابویه از امرای محلی قدیم گیلان که از سال ۴۰ هـ. ق. تا ۱۴۱ یا ۱۴۲ هـ. ق. حکومت می‌کرده‌اند و مرکز امارت آنها فومن بوده است. دابویه پسر گیل ابن گیلانشاه بود که لقب گاوباره داشت و معروف به گیل ـ گاوباره و

مدعی انتساب به ساسانیان بود. گاوباره در ۲۰ ـــــ ۴۰ هـ. ق. در طبرستان حکمرانی داشت. پس از وی پسَرش دابویه، امارت گیلان و پسر دیگرش پادوسبان، امارت رویان یافت. دابویه در ۴۰ ــ ۵۶ هـ. ق. امارت کرد و پس از وی اعقابش به این ترتیب در گیلان حکومت کردند: ۱ ــ خورشید اول ۲ ــ فرخان ۳ ــ دادبرزمهر ۴ ــ سارویه ۵ ــ خورشید دوم.

**دابویهیان:** ـــــ آل گاوبره

**داتام**

داتام پسر کامیسار فرمانروای کیلیکیه بود. پس از کشته شدن پدرش در سال ۳۸۶ ق.م جانشین او گردید و رشادت و لیاقت خود را در دستگیری پادشاه پافلاگونی که با اردشیر دوم مخالفت می‌کرد، به ثبوت رسانید و بدین سبب مورد توجه قرار گرفت و اردشیر دوم او را به واسطه لیاقتش مأمور کرد که در لشکرکشی فرناباذ به مصر شرکت کند (۳۷۴ق.م) و به او همان اختیار را داد که به سردار دیگر داده بود. پس از چندی شاهنشاه فرناباذ را احضار کرد و فرماندهی قوا را به داتام تفویض کرد، بعد او را مأمور جنگ با آس‌پیس ساتراپ کاتائونی نمود که داتام او را اسیر نموده به دربار فرستاد. چون داتام بسیار مورد توجه اردشیر قرار گرفت، درباریان بر او حسد برده عهد بستند که او را بکشند، ولی یک نفر داتام را مطلع نمود و چون او بر جان خود هراسناک گردید، از خدمت دست کشیده به طرف کاپادوکیه رفت و پافلاگونی را نیز تسخیر ساخت.

اردشیر چون از یاغی شدن داتام مطلع گردید، یکی از سرداران خود را به نام اتوفرادات مأمور جنگ با او نمود، ولی در محاربات تفوق با داتام بود، از این‌رو اتوفرادات که نتیجهٔ جنگ را به نفع خود نمی‌دید، با او وارد مذاکره شد و صلح انجام پذیرفت، ولی اردشیر دوم

نسبت به داتام بسیار خشمگین بود تا آنکه به واسطهٔ خیانت یکی از نزدیکان خود کشته شد. بر روی غالب سکه‌های او نقش بعل خدای فنیقی که عصای قدرت یا تیر و کمان یا یک خوشهٔ انگور به دست دارد، دیده می‌شود. در جزو سکه‌های داتام آنچه جالب‌تر است، سکهٔ کوچکی است که نقش اردشیر دوم شاهنشاه ایران بر روی آن و بر پشت سکه تصویر داتام نقر است.

**داتستانی دنیک**

داستان دینی، کتاب آراء و عقاید شرعی.

کتابی است به خط و زبان پهلوی که دارای ۲۸۶۰۰ واژه است و تألیف منوشچیهر پسر یووان بیم، موبد بزرگ و پیشوای زرتشتیان کرمان و فارس در نیمهٔ دوم قرن نهم میلادی است. در این کتاب به ۹۲ سؤال مذهبی که میتروخورشید پسر آتورماهان و دیگران از منوشچیهر کرده‌اند جواب داده شده. در این کتاب موضوعات مختلفی مانند نیکوکاری، گناه، مسئولیت روح، تقابل اهریمن و مزدا، مراسم مذهبی، رسوم اجتماعی و غیره مورد بحث واقع شده است.

**دات شاهپوهر**

نام موبد اردشیرخوره.

**داتیس**

نام سرداری از مردم ماد، و از سرداران داریوش بزرگ. وی از جانب داریوش در معیت ارتافرن مأمور جنگ با اهالی ارتری و آتن گردید.

**دادِستان دینی**

دادِسْتان دینی، به معنی مجموعهٔ آرای دینی است و شامل پاسخهای منوچهر به ۹۲ سؤالی است که آنها را مهرخورَشید پسر آذرماه و بهدینان دیگر از او کرده‌اند. کتاب با مقدمه‌ای شروع می‌شود که دارای نثر پیچیده‌ای است. از فحوای این مقدمه برمی‌آید که این

سؤالات را به صورت مکتوب برای منوچهر فرستاده‌اند و وی پس از مدتی، در فرصت مناسب، به آنها پاسخ داده است. از همین مقدّمه استنباط می‌شود که منوچهر در هنگام نوشتن این پاسخ‌ها در شیراز به سر می‌برده است. تاریخ دقیق نگارش کتاب معلوم نیست. مطالب دادِستان دینی متنوّع و گوناگون است، مانند مطلب مربوط به آیینهای دینی، قوانین و حقوق، آفرینش و موجودات مابعدالطبیعه، بهشت و دوزخ و رستاخیز، کارهای نیک و گناهان و اندرزها.

## دادِستان مینُوی خرد

دادِستان مینوی خرد (احکام و آراء روح و عقل) را از جهت در برداشتن اندرز و احکام بسیار و توجّه خاص به خرد می‌توان در عداد اندرزنامه‌ها به شمار آورد. کتاب دارای یک دیباچه و ۶۲ پرسش و پاسخ است که مجموعاً ۶۳ فصل کتاب را تشکیل می‌دهد. سؤال کننده شخصیّتی است خیالی که به گونه‌ای نمادین «دانا» نامیده شده است و پاسخ دهنده نیز «خرد» شخصیّت یافته‌ای است که با نام مینُویِ خرد به سؤالات «دانا» پاسخ می‌گوید. این خرد در پرسش ۱ بند ۱۹۵ و ۵۶ بند ۴ با خرد غریزی یکی دانسته شده و در دیباچهٔ کتاب از آن تمجید شده است.

## دادو

محمدخان سوادکوهی معروف به «دادو» و از دشمنان سرسخت طایفه قاجاریه استرآباد و از حکام بااقتدار زمان پادشاهی کریمخان زند بوده و مدت چهارده سال از ۱۱۷۲ تا ۱۱۸۶ ه. ق. از طرف وی حاکم مازندران بود.

## داذ دبیر

دبیران دولتی در دستگاه شاهنشاهی ساسانی چند گروه مختلف بودند و هر یک قسمتی از کارهای اداری و دفتری را به عهده داشتند. داذ دبیر،

عدلیه و دستگاه دادگستری بود.

**داذ شاهپور**

موبد اردشیر خوره، که نام او با نام موبدانِ دیگرِ ساسانی در روی چندین سنگ قیمتی به‌دست آمده.

**داذفرخ**

نام یکی از قضات دوران ساسانی است.

**داذور**

یکی از چند طبقه روحانی دورهٔ ساسانیان. عنوان عمومی قضات در عهد ساسانی. داذوران که در واقع حکام شرع به‌شمار می‌آمده‌اند در جامعه سامانی در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان مذکور بوده‌اند. مرافعات مربوط به لشکریان در محضر قاضی مخصوص انجام می‌شد، که او را سپاه داذور می‌خواندند. همچنین در رأس قضات داذور داذوران بود که او را شهر داذور نیز می‌خواندند.

**داذور داذوران = شهر داذور**

رئیس کل قضات در دورهٔ ساسانی.

**داذهرمز**

یکی از موبدان آزموده و نامدار زمان خسرو انوشیروان است که در آذربایجان موبد بوده است. وی در انجمنی با مزدکیان به مباحثه پرداخت و آنها را مجاب و محکوم کرد.

**دارا**

۱ ــ داریوش بزرگ، نخستین پادشاه سلسله هخامنشی است. وی را نباید با دارای بزرگ که به‌دست اسکندر کشته شد، اشتباه کرد. او همان داریوش اول است که در تواریخ متأخر او را به‌عنوان داریوش سوم می‌شناسیم.

۲ ــ در داستانهای ایرانیان نهمین و آخرین پادشاه ایران از سلسلهٔ کیانیان.

### دارا

شـــهری کـه تـیرداد (اشکَ دوم اشکانی) در محل «آپاورتن» یا «آپاوراتا» بنا کرد و آن را پـایتخت جـدیدی بـرای خود قرار داد.

### دارا

از ایـن پـادشاه در کتابهای پـهلوی چند بار سخن رفته است. و بـه روایت دینکرد، او فـرمان داد کـه دو نسـخه از اوستاوزند را حفظ کنند، و بـنابه مأخـذ پهلوی و فـارسی و عـربی اسکـندر در روزگــار او بـه ایـران تـاخت. بـه روایت فردوسی این شاه دارا پسـر داراب بـود. وی مـردی تـندخو بـود، ومـردم از او رنجیده خاطر شدند، و شهر زرنوش را او بـنا نـهاد. دارا سـفیری نـزد اسکـندر فرستاد و مطالبهٔ خراجی را که فیلیفوس بر عهده گرفته بود کرد. این اقدام بـرای اسکندر بهانهٔ جنگ با ایران گردید. دارا لشکری آراست و با اسکندر جنگ کرد و شکست خورد و به‌کرمان گریخت و از پادشاه هند مدد خواست. اما اسکندر از پس او برسید، و در این هنگام دو دستور او ماهیار و جانوسیار به امید رسیدن به جاه و مقام در خدمت اسکندر، شـاه را هلاک کردند، و کشـور ایـران بـه دست اسکــندر افـتاد. اسکـندر بـر بـالین دارا رفت. و در دم واپســین او را نـوازش‌هـا کرد. دارا از اسکندر سه خواهش نمود: اول کشــندگان او را قــصاص کـند، دوم دخت او روشنک را ازدواج نماید، سوم شــخص بـیگانه را بــه امــارت پـارس نگمارد. اسکندر وصایای او را پذیرفت و دارا درگذشت. نعش اورا با شکوه هر چـه تـمامتر بـه فـرمان اسکـندر بـخاک سپردند.

این شاه همان داریوش سوم است؛ وکاملاً با تاریخ مطابقت دارد. تندخویی کــه بــه او نسـبت مـی‌دهند از حـقایق تاریخی نیست! همین‌طور مطالبهٔ باج از روم یـعنی مـقدونیه و یـونان و رسـیدن اسکندر از دنبال او، هیچ کدام مطابقت با

تاریخ ندارد و اگر رکسانه زن اسکندر را مصحف روشنک بدانیم، باز او دختر اکسیارتس والی باختر می‌شود، نه دخت داریوش، و در حقیقت دختر داریوش، استاتیرا بود، به معنی ستاره، که اسکندر با او ازدواج کرد.

## داراالبطیخ

آرامگاه ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام‌الملک و بعضی از پادشاهان و خاندان سلجوقی در اصفهان.

## داراب

از پادشاهان کیانی. داراب فرزند بهمن است که به هنگام مرگ او در بطن مادر (همای) بود. همای پس از سی دو سال سلطنت داراب را به تخت نشاند و تاج شاهی بر سرش نهاد. داراب دوازده سال سلطنت کرد.

## داراب

به روایت بندهشن و فردوسی و دیگر روایات، پادشاهی وی دوازده سال بود. به قول فردوسی او با شعیب عرب که به حدود ایران تجاوزکرده بود، جنگ کرد و پیروزی یافت. و پس از آن با فیلیفوس پادشاه روم (یونان) رزم نمود، و او را مجبور کرد که ناهید دختر خود را به داراب دهد. از این دختر اسکندر تولد یافت، ولی پیش از آنکه دختر فیلیفوس بزاید، شاه او را طلاق داد، و نزد پدرش به روم فرستاد.

به روایت فردوسی داراب را دو پسر یکی دارا و دیگری اسکندر بود، و او همان داریوش دوم هخامنشی است؛ زیرا هر دو پسر اردشیر درازدست می‌باشند، ولی کارهای او کارهای داریوش اول است که در بازگشت از کشور سکاها لشکری در اروپا گذاشت، و تراکیه و مقدونیه را به ایران ضمیمه کرد. این کار داریوش اول را بعدها به داریوش دوم یا داراب داستانی نسبت داده‌اند. اسکندر موافق داستانها پسر داراب است، بدیهی است که این نسبت

با تاریخ مطابقت ندارد و از این جهت جعل شده که بر ایرانیان قدیم تسلط اسکندر بر ایران شاق بوده و خواسته‌اند بگویند هر چه باشد او پسر پادشاه ایران است.

## دارابجرد

دارابجرد یا دارابگرد، ناحیه‌ای قدیم در قسمت شرقی فارس (جنوب ایران). شهرهای عمده آن فسا و یزدخواست و مرکزش دارابجرد بوده است. بنابه آنچه که مشهور است اردشیر بابکان در آغاز کار، ارگبذ دارابگرد بوده است. اعراب تقسیمات فارس دوره ساسانی را محفوظ داشتند و دارابجرد را یکی از کوره‌های فارس قرار دادند، و این تقسیمات تا دوره مغول برقرار بود و در آن دوره دارابجرد از فارس جدا شد و به ولایت شبانکاره مبدل گردید. شهر دارابگرد خندق و بارو و چهار دروازه داشت و در وسط آن پشتهٔ سنگی گنبدمانندی واقع بود. نزدیک آن بنای معروف به «قبةالموميا» قرار داشت که دارای دری آهنین بود که سالی یکبار در تیرماه آن را با تشریفاتی خاص می‌گشودند و شخصی وارد آنجا شده مومیایی‌ای که در آن گرد آمده بود جمع می‌کرد و آن را در ظرفی سربسته به شیراز می‌فرستاد و در خزانه شاهی انبار می‌کردند. از آثار شهر، قلعه دحیه و مسجد سنگی است.

## دارالخلافه ناصری

تهران؛ نامی که در عهد ناصرالدین‌شاه قاجار بر شهر تهران نهاده شد.

## دارالفنون

مهمترین مدرسه‌ای که در زمان قاجار تشکیل گردید مدرسه دارالفنون است. بنای این مدرسه در زمان صدارت امیرکبیر و با پیشنهاد و همت او در سال ۱۲۶۶ هـ. ق. آغاز شد و در اواخر سال ۱۲۶۷ به پایان رسید، هرچند به هنگام

افتتاح این مدرسه امیرکبیر از صدارت عزل شده بود. رشته‌های مختلفی ازجمله: طب، داروسازی و ریاضی و زبانهای خارجی و تعلیمات نظامی در این مدرسه توسط معلمین خارجی تدریس می‌شد و فرزندان اعیان و اشراف در آن به تحصیل می‌پرداختند. اداره امور مدرسه چنانکه امیرکبیر پیش‌بینی کرده بود پیش نرفت و علی‌رغم اصراری که وی در انتخاب معلمین غیرانگلیسی و غیرروسی داشت بعدها معلمینی از همه کشورها به این مرکز راه یافتند و منشأ وابستگی فکری محصلین و از خودباختگی در مقابل بیگانه شدند.

**دارای**

دارا، داریوش سوم.

**دارایان**

از نژاد داریوش، از خانوادهٔ دارا، پسر دارا.

**دارای دارایان**

داریوش سوم، دارا از خانوادهٔ دارا.

**دارسی**

متولد سال ۱۸۴۹ م. در شهر «نیوتن آبوت» واقع در ایالت «دونشیر» انگلستان که در ۱۸۸۶ همراه خانواده به استرالیا مهاجرت نمود. وی امتیاز نفت ۵۰ ساله ایران را تصاحب کرد و این امتیاز دارای تأیید شاه (مظفرالدین‌شاه) و امضا و مهر اتابک (میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم) و... بود و لازم به ذکر است که دارسی به ایران نیامد و امتیاز را نمایندهٔ او که «ماریوت» نام داشت به وکالت از طرف او امضا نمود.

**داروغَه**

لفظ مغولی به معنی رئیس. در اوایل این لفظ به‌طور کلی به حکام اطلاق می‌شده است اما بعدها لقب

حاکم پایتخت گردیده. لفظ داروغه وقتی استعمال می‌شده مراد از آن رئیس پاسبانان شهر و درواقع چیزی شبیه رئیس نظمیه بوده است. در سازمان اداری عهد صفویه و بعد از آن، داروغه پایتخت، گذشته از میرشب، جمعی عسس و عده‌ای از قورچیان و تفنگچیان و غلامان شاهی را در اختیار داشت. در اواخر عهد صفویه، داروغه اصفهان، غالباً از امرای گرجی انتخاب می‌شد.

### داروغه دفترخانه

در عصر صفوی سرپرست ادارهٔ دفترخانه. این مقام زیردست مستوفی‌الممالک واقع شده است.

### داروغه فراشخانه

در عهد صفوی فراشخانه دارای داروغه‌هایی بود که تصدی امور کارگزینی و استخدامی را داشته است.

### داروی خرسندی

متن بسیار کوتاهی است که در آن فهرستی از صفات نیک، همچون تهیهٔ معجونی بنابر نسخهٔ پزشک، شرح شده و اصطلاحاتی مانند درْم سَنگ و دانگْ (مقیاسهای وزن)، «آمیختن» و «بیختن» (اصطلاحات داروشناسی) به کار گرفته شده است. متن، زبان تمثیلی دارد مانند «هاونِ شکیبایی» و «کَمچهٔ (= قاشق) توکّل به خدا»این متن در متون پهلوی به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است.

### داره

نام نهمین پادشاه اشکانی «بلاش اول» در نوشته‌های موسی خوزنی.

### داریوش اول

در کتیبه‌های هخامنشی اسم این پادشاه را چنین نوشته‌اند: «داری‌ووش» یا «داری‌واوش» به زبان بابلی «دریاووش» و به زبان مصری در کتیبه‌های مصر «آن‌تریوش» یا «تاریوش». داریوش پسر ویشتاسب بود.



داریوش اول

ویشاسب چنانکه هرودوت گوید در زمان کوروش و پسرش والی پارس بود، ولی در زمان داریوش والی باختر و پارت گردید.

داریوش چون به حکومت رسید بردیای دروغی را که همان گئومات مغ بود، از میان برداشت و «آترین» نام را که در خوزستان می‌زیست و بر او یاغی شده بود، به قتل رسانید. در این هنگام یک مرد بابلی «ندی‌تبیر» نام که خود را بخت‌النصر پسر «نبونیدم» پادشاه سابق بابل خوانده بود، علم طغیان برافراشت. داریوش با لشکری عظیم به طرف بابل حرکت کرد. قشون ندی‌تبیر در آن سوی دجله بود و عبور سپاهیان داریوش میسر نمی‌شد؛ داریوش سپاه خود را دو قسمت کرد، قسمتی را بر شترها و نیمی را بر اسبها سوار کرد و با این تدبیر از دجله گذشت و با لشکر «ندی‌تبیر» جنگید و او را کشت. هنگامی که داریوش در بابل بود در پارس و خوزستان و ماد و آشور و مصر و پارت و مرو، شورشهایی برپا شد. مرتی‌تری از اهل پارس به شوش حمله برد ولکن خود اهالی او را گرفته وکشتند و قشون ماد که ساخلوی این خطه بود به اغوای شخصی که خود را «فرورهش» و از اعقاب هوخشتره می‌خواند، یاغی شد و مادی‌ها او را پادشاه کردند. داریوش «وی‌دارنه» سردار سپاه را به ماد فرستاد



مهر داریوش اول (منم داریوش شاه) موزه بریتانیا
موزه ارمیتاژ لنینگراد

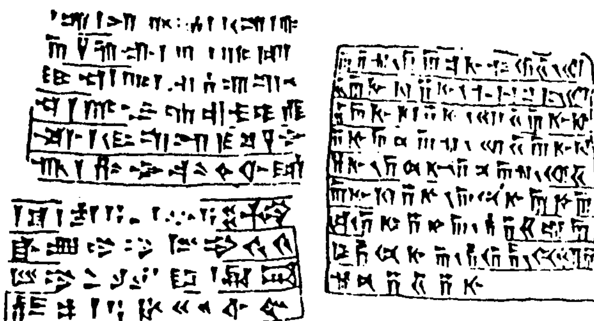


مهر اردشیر اول



مهر داریوش

و میان نیروی داریوش در «کسمیه» که ناحیه‌ای از ماد است ماندند تا داریوش به ماد آید، و نیز «داورشش» نام ارمنی را که از ایرانیان میهن‌پرست بود به ارمنستان فرستاد تا شورش آن قسمت را بخواباند، و او توانست چنین کند. در سایر نقاط نیز داریوش با موفقیت بر یاغیها فایق آمد. داریوش پس از اینکه شورشهای ایران را فرو نشاند تشکیلاتی به ایران داد که به‌وسیلهٔ آن ممالک تابعهٔ ایران با یکدیگر و با مرکز پیوستند و وحدتی در دولت پر عرض و طول هخامنشی ایجاد شد. داریوش پس از برقراری امنیت در ممالک تابعه، ایالت پنجاب و سند را به ایران ضمیمه کرد. پس از آن داریوش به سکاها پرداخت، که در روسیهٔ جنوبی سکنی داشتند. داریوش در ۵۱۵ ق. م. از بغاز بسفر و لشکر ایران از ترکیه گذشت و به مصب رود دانوب رسید و داریوش در مدت دو ماه از رود دانوب تا تاییس (رن امروز) و سرزمین سکاها راگرفت و از راهی که به اروپا رفته بود به سارد مراجعه و هشتاد هزار نفر در تحت سرکردگی بغابیش (مکابیز) در اروپا گذاشت که شهرهای یونانی ترکیه و مملکت مقدونی را



نمونه‌ای از کتیبه شاه هخامنشی (داریوش اول) به سه زبان: پارسی باستانی، عیلامی و بابلی.

از سنگ توزین که در موزهٔ ارمیتاژ محفوظ است

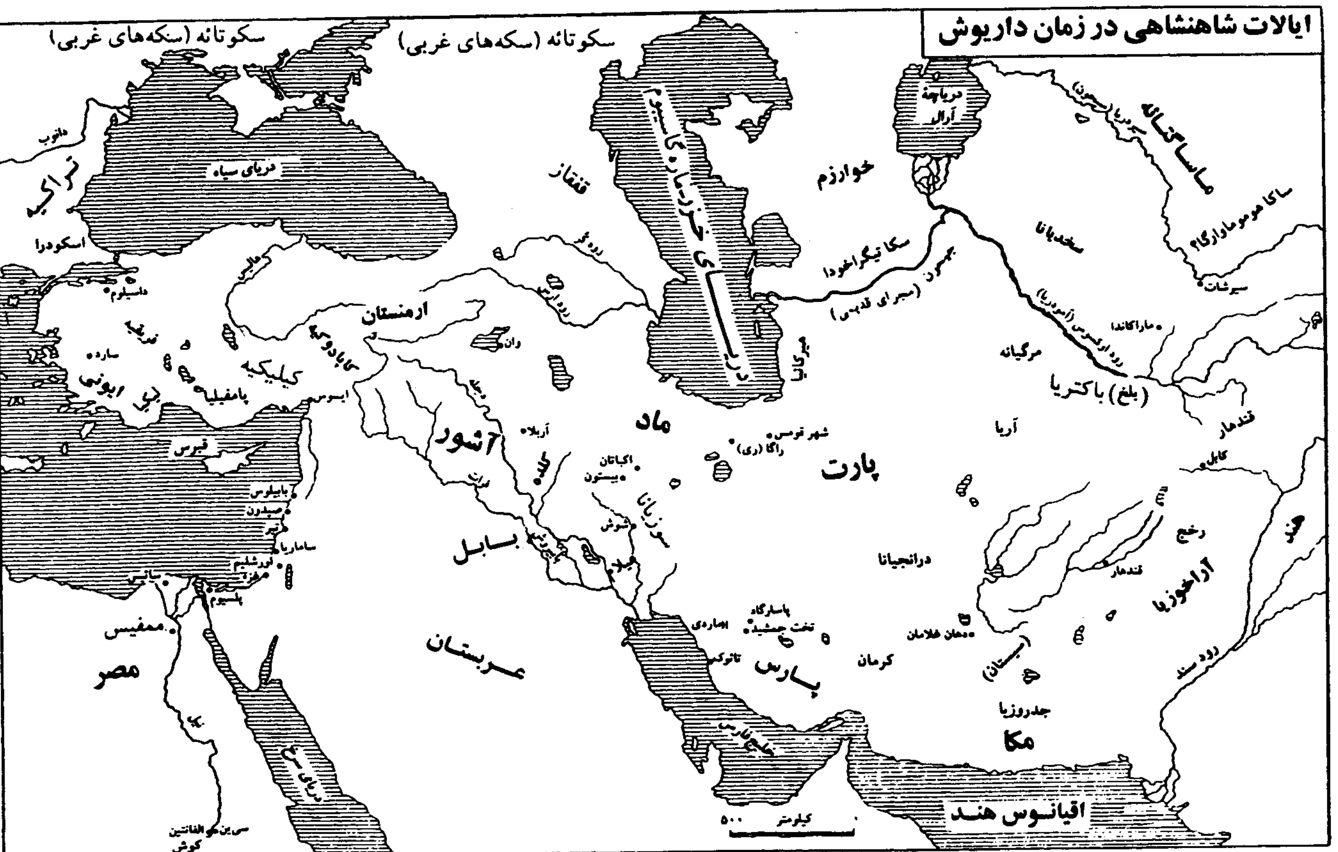


داریوش پس از غلبه بر گئومات مغ

تسخیر کند. بغابیش این امر را انجام داد و تا سواحل دریای آدریاتیک پیش رفت، چنانکه پادشاه مقدونی «آمین تاس» تابع ایران شد. آنگاه یونانیهای اروپایی داریوش را مجبور نمودند که به طرف یونان لشکرکشی کند. چهار سال بعد از این جنگ، داریوش در اثنای تدارکی که برای جنگ جدید می‌دید، در ۴۸۶ ق. م. درگذشت.

**«وسعت ممالک»**

حدود ممالک ایران در زمان داریوش چنین بود: در شمال از مغرب به مشرق رود دانوب، کوههای قفقاز، دریای کسپین یا دریای گرگان (بحر خزر کنونی) و رود سیحون. در مغرب به قول هرودوت صفحات غربی شبه جزیرهٔ بالکان تا نقطه‌ای در ساحل دریای آدریاتیک، جزایر بحرالجزائر، اوهیس پرید (بن غازی کنونی در برقه) و صحرای لیبیا. در مشرق وادی سند و پنجاب هند. در جنوب دریای عمان با خلیج فارس و حبشه مجاور مصر. بنابراین حدود، که مبنی بر نوشته‌های


ایالات شاهنشاهی در زمان داریوش
سکوتائه (سکه‌های غربی)
سکوتائه (سکه‌های غربی)
دریاچهٔ آرال
ماساگتانه
ساکاهومووارگا
خوارزم
قفقاز
دریای سیاه
تراکیه
دانوب
اسکودرا
داسیلوم
سارده
ارمنستان
کاپادوکیه
کیلیکیه
پامفیلیه
ایونی
قبرس
ایسوس
سغدیانا
سیرشات
ماراکاندا
سکا تیگراخودا
جیحون (مجرای قدیمی)
رود اوکسوس (آمودریا)
مرگیانه
(بلخ) باکتریا
آریا
قندهار
کابل
ماد
آشور
آربلا
اکباتان
بیستون
شهر تومس
راگا (ری)
پارت
سوزیانا
شوش
بابل
درانجیانا
رخج
آراخوزیا
هند
رود سند
پاسارگاد
تخت جمشید
پارس
کرمان
جدروزیا
مکا
عربستان
خلیج فارس
اقیانوس هند
کیلومتر ۵۰۰
بابیلوس
صیدون
سامارایا
اورشلیم
پلسیوم
ممفیس
مصر
دریای سرخ
کوش

هرودوت و کتیبه‌های داریوش در بیستون و تخت‌جمشید و بالخصوص نقش رستم است، این ممالک جزو یا تابع ایران بوده‌اند.

**اول از دجله بطرف مشرق**

۱ ـ ماد بالاخص، که شامل این ایالات یا ولایات کنونی ایران بود: آذربایجان، همدان، گروس، قسمتی از کردستان، کرمانشاهان، نهاوند، اراک، ولایات ثلاثه، ری، اصفهان، یزد. ۲ ـ پارس با کرمان. ۳ ـ عیلام قدیم و صفحات کوس‌سی‌ها (خوزستان و صفحات لرنشین از لر بزرگ و کوچک). ۴ ـ ولایت کادوسیان یا گیلان. ۵ ـ صفحهٔ آماردها و تپوری‌ها (تنکابن و مازندران). ۶ ـ و هرکان یا گرگان. ۷ ـ پارت یا خراسان. ۸ ـ هرایو یا هرات. ۹ ـ مرگویا مرو. ۱۰ ـ زرنک یا سیستان. ۱۱ ـ هرخوواتیش یار خج قرون بعد (افغانستان جنوبی و قندهار). ۱۲ ـ ثت گوش (برخی با افغانستان مرکزی تطبیق می‌کنند، محققاً معلوم نیست). ۱۳ ـ گندار (افغانستان غربی). ۱۴ ـ سند. ۱۵ ـ باختر.

**دوم ـ از جیحون یاوخش به طرف شمال**

۱ ـ خوارزم (خیوه). ۲ ـ سغد (بخارا و سمرقند). ۳ ـ سک هومه ورکه (یعنی سکاهایی که گیاه هوم می‌خوردند که برگ هومه دارد). ۴ ـ سگ تیگرخئوذ (سکاهای تیزخود) این دو مردم گویا درماوراء رود سیحون به طرف مشرق سکنی داشتند.

**سوم ـ از رود ارس به طرف شمال موافق نوشته‌های هرودوت**

۱ ـ ماتیانیان Matianiens و ساس‌پیرها Saspeires بین صفحات مجاور دریای سیاه و ماد سکنی داشتند، مردم اولی نزدیکتر به ماد و دومی دورتر). ۲ ـ مسخ‌ها (بومیان گرجستان). ۳ ـ کلخ‌ها (کلخید ـ یالارستان قرون بعد در کناره شرقی دریای سیاه). ۴ ـ آلارودی‌ها (بومیهای مملکت

اورارتو یاآرارات). ۵ ـ تی‌باری یان (در کنار رود ترمودون).

**چهارم ـ از ماد بالاخص و دجله به طرف مغرب**

۱ ـ ارمنستان. ۲ ـ آسور بالاخص (موصل، سلیمانیه، کرکوک و غیره). ۳ ـ بابل و کلده. ۴ ـ آسیای صغیر که شامل این قسمتهای تاریخی بود: کاپادوکیه، فریگیهٔ علیا، فریگیهٔ سفلی، تروآ، لیدیه، یونیه، کاریه، لیکیه، پام‌فیلیه، کیلیکیه، می‌سیه، لی‌کااونیه، پافلاگونیه، تراکیهٔ آسیایی یا بی‌تی‌نیه، خالی‌بیه. ۵ ـ جزایر دریای اژه یا بحرالجزایر ـ مانند سامس، خیوس، ردس، لس بس، ایمبروس، آن تاندر و غیره ۶ ـ سوریه، اعراب مجاور آن تا کلده و اعراب بادیه‌نشین شمال عربستان (هرودوت گوید: که اعراب متحدین ایران بودند و همه ساله مقدار زیادی کندر به دربار می‌فرستادند). ۷ ـ فنیقیه. ۸ ـ فلسطین. ۹ ـ جزیرهٔ قبرس. ۱۰ ـ مصر علیا و سفلی. ۱۱ ـ لیبیا. ۱۲ ـ سیرن ـ مستعمرهٔ یونانی در آفریقا با شهری که سیری ناایک نام داشت. ۱۳ ـ برقه تا بن غازی کنونی. ۱۴ ـ حبشه مجاور مصر.



تخت‌جمشید: مهر استوانه‌ای داریوش

**پنجم ـ در اروپا تراکیه تا دانوب و مقدونیه**

داریوش در کتیبهٔ نقش رستم کرخا یا قرطاجنه را هم جزو ممالک ایران به شمار آورده ولی، چنانکه در نوشته‌های ژوستن دیده می‌شود، این مملکت نه تمکین از احکام اوداشت و نه اینکه ایالت یا مملکت خراج‌گذاری بوده باشد. مورخ مذکور در ضمن وقایع قرطاجنه گوید: در این زمان سفرای داریوش، شاه پارس به قرطاجنه وارد شدند، تا قربانی انسان و خوردن گوشت سگ را قدغن کنند. شاه علاوه بر آن امر می‌کرد، که اهالی قرطاجنه مرده‌های خودشان را به جای اینکه بسوازنند، دفن کنند و کمک قرطاجنه را در جنگی که با یونان در پیش داشت، می‌طلبید.

چون اهالی این مملکت همواره با همسایگان خودشان در جنگ بودند، از فرستادن کمک امتناع کردند، ولی برای اینکه به مطالب دیگر جواب رد نداده باشند، سایر احکام را پذیرفتند.» این است فهرست صفحات ایران و ممالک تابعهٔ آن در زمان داریوش. همین‌قدر گوییم که بعض این ممالک از خود پادشاهانی داشتند یا به‌واسطه امیران یا کاهنان بلند مرتبه اداره می‌شدند و معلوم است، که این پادشاهان و امیران یا کاهنان با تصویب دربار ایران به این مقام می‌رسیدند و دست‌نشانده به‌شمار می‌رفتند. ممالکی که چنین پادشاهان یا مدیرانی داشتند، عبارت بودند از: ۱ ـ کیلیکیه (تا قرن چهارم ق.م.)، کاریه، بی‌تی‌نیه، کیلیه، پافلاگونیه. ۲ ـ مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و تراکیه که به‌وسیلهٔ حکام یونانی اداره می‌شدند و آنها را یونانی‌های جبابره می‌نامیدند. چنانکه گذشت در زمان داریوش به مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی اعطا شد. ۳ ـ مقدونیه که پادشاه دست نشانده داشت. ۴ ـ در فنیقیه شهرهای صور و صیدا نیز پادشاهانی داشتند. ۵ ـ در جزیرهٔ قبرس در هر یک از نه شهر آزاد

امیری بود. ۶ـ در فلسطین تا زمان نحمیا امیران محلی و بعد از او کاهنان بلند مرتبه این صفحه را اداره می‌کردند. در بعضی شهرهای آسیای صغیر و سوریه هم چنین بود. ۷ـ سیرن نیز پادشاه یاامیری از خود داشت. ۸ـ در سغد پادشاهان دست‌نشانده در زمان اسکندر هنوز وجود داشتند. ۹ـ در قسمت‌های هند نیز چنین پادشاهانی باقی بودند. این پادشاهان و امراء در امور داخلی مملکتشان استقلال داشتند و امور مدنی، قضایی، اقتصادی و اجتماعی موافق قوانین و عادات و سنن ملی هر یک از صفحات مذکوره حل و فصل می‌شد، ولی پادشاهان و امراء مذکور در تحت نظارت ولات یا شهربانهای (خشترپوان) بودند که از مرکز معین می‌شدند. دستورهای آنان راجع به امنیت عمومی و حفظ راهها و سیاست داخلی و خارجی کل مملکت مجری می‌داشتند، مالیات یا باج خود را می‌پرداختند و در موقع مقتضی به تقاضای والی، سپاهی به جاهای لازم می‌فرستادند.

در موقع حدوث اختلاف بین دو یا چند قسمت پادشاه یا امیرنشین والی دخالت می‌کرد وگاهی برای رفع اختلاف، مجلسی از پادشاهان یا امراء و جبابره تشکیل می‌شد. (چنانکه ارتافرن والی لیدیه می‌کرد).

ولی قوانین، عادات و اخلاق ملی هر یک از این مردمان محفوظ بود، مثلاً درکاریه پس از فوت پادشاه زن او به تخت می‌نشست نه پسر بزرگتر، کلیةً در دولت هخامنشی و به خصوص در زمان داریوش اول نه ملتی نابود گشت و نه تمدنی از تمدنهای قدیم از میان رفت. بلکه ملل مشرق قدیم راه خودشان را می‌پیمودند.

جهت ابقای پادشاهان بعضی از ملل غالباً از این جا بود، که این ممالک طوعاً مطیع ایران گردیده بودند و شاهان هخامنشی برای پاس حقوق این نوع مردمان و قدردانی از حسیات آنها

پادشاهانشان را ابقا می‌داشتند، مگر در مورد شورش و یاغی‌گری. اما بابل با وجود دو شورش و نیز مصر تا آخر سلطنت داریوش از دولی به‌شمار می‌رفتند که پادشاهانشان ایرانی بودند.

## داریوش دوم

نام او «وهوکا» (اخس) بود که چون به تخت نشست خود را داریوش نامید (۴۲۲ ق. م.) از وقایع دوران او طغیان «پی‌سوت‌نس» که والی لیدیه بود، شورش مصر، شورش مادها، شورش کردوخ‌ها و بنای معبد یهود در اورشلیم که چون فرمان کوروش بزرگ برای ساختن معبد اجرا نشده بود در زمان داریوش دوم ساختمان معبد به اتمام رسید. مرگ وی در ۴۰۴ ق. م. بود که ۱۹ یا ۲۰ سال سلطنت کرد. از خصایص سلطنت او دخالت زنان و خواجه‌سرایان در امور دولتی بود. فرزندان او عبارتند از (آنچه در تاریخ آمده):

۱ ـ ارشک که بعدها به‌نام اردشیر به تخت نشست.

۲ ـ کوروش کوچک.

۳ ـ آمس‌تریس.

۴ ـ آرتستس.

۵ ـ اکزاثرس.

۶ ـ استانس

## داریوش سوم (کُدُمان Codoman)

وی از مادری به‌نام «سی‌سی گامبیس» بود. گویند نام او کُدمان بود و پس از اینکه به تخت نشست خود را داریوش نامید. جلوس وی به تخت در ۳۳۶ و فوتش را در ۳۳۰ ق. م. نوشته‌اند. با فوت وی سلسله هخامنشی منقرض شد و ایران که در مدت بیش از دو قرن از حیث ترتیب تاریخی، اول دولت جهانی بود به‌دست اسکندر مقدونی و جانشینان او افتاد.

## داستان دینیک

از متون پهلوی در مسائل دینی که

این کتاب با یک مقدمهٔ طولانی شروع شده و حاوی مطالبی دربارهٔ داوریهای دینی است. این کتاب یکی از مشکل‌ترین متون پهلوی است.

**داش‌تپه:** ← سنگنبشتهٔ داش‌تپه

**داش نَ**

در عصر هخامنشیان قطعاتی از زمین‌ها از کل اراضی شاهی زیر عنوان هدیه بَغَه داش‌نَنی دینتوشری به افراد مورد توجه یا خویشاوندان شاه و یا مهاجران (اعم از نظامی و غیرنظامی) واگذار می‌شدند. این مطلب از متن هلنی مربوط به جزئیات واگذاری زمین به شخصی به‌نام اریستودی سید اهل اسوس برمی‌آید که قطعه‌ای زمین را که قبلاً به شخص دیگری به‌نام ملنگروس واگذار شده بود، به‌عنوان هدیه دریافت کرده است. این هدیه از اراضی شاهی داده شده است. مقررات واگذاری، نشان می‌دهد که امتیاز شاهانه قابل برگشت بوده است که نمونهٔ آن امتیاز واگذاری به منزیماخوس در نزدیکی شهر سارد لیدی است که به دوران هخامنشی مربوط بوده است. منزیماخوس مبلغ زیادی پول از معبد اَرتمیس به قرض می‌گیرد؛ مدیران معبد برای ضمانت این قرض براساس این پیش‌بینی که شاه (انتیگون) زمین واگذاری را روزی باز پس خواهد گرفت میزیماخوس را متعهد می‌کنند تا در برابر دریافت وام، محصول زمین را به گرو بگذارد. بنابراین معلوم می‌شود که زمین واگذار شده همچنان در طبقه املاک و اراضی متعلق به شاه قرار داشته است.

**داعی**

از سلسله مراتب درجات باطنی (اسماعیلیه) که این شخص اصول باطنی را کهَ به وی گفته شده مطالعه کرده است؛ داعی به معنای دعوت‌کننده و در رأس سازمانهای محلی فرقهٔ اسماعیلیه قرار داشت.

**داعی**

شهرت محمدبن زید حسنی متوفی سال ۲۸۷ هـ. ق.، پادشاه سالهای ۲۷۰ ـ ۲۸۷ هـ. ق. با برادر و جانشین داعی کبیر. در جنگ با سامانیان در گرگان به قتل رسید؛ سرش را به بخارا فرستادند، و بدنش را در گرگان به خاک سپردند. از آن پس تا ۱۳ سال طبرستان در قلمرو سامانیان بود.

**داعی صغیر:** ← **حسن‌بن قاسم علوی**

**داعی کبیر**

لقب حسن‌بن زید ۲۵۰ ـ ۲۷۰ هـ. ق. از دعاة علوی که عَلَم مخالفت و دشمنی را بر ضد خلفای عباسی افراشته بود. وی از نوادگان علی‌بن ابی‌طالب (ع) و در ری ساکن بود. در ۲۵۰ هـ. وارد قصبهٔ «کلار» شده و به لقب «داعی‌الخلق الی‌الحق» یا داعی کبیر ملقب شد که در حقیقت مؤسس سلسلهٔ علویان طبرستان است. می‌توان گفت که نخستین حکومت شیعه مذهب در ایران به دست حسن‌بن زید علوی به‌وجود آمده که در حدود ۱۹ سال و ۹ ماه در گرگان و طبرستان فرمانروایی نمود.

**داغستان:** ← **آلبانی**

**داغستان:** ← **جنگ داغستان**

**دامدات نسک**

یکی از نسکهای گروه «هاتک مانسرتک» است. این نسک گم شده است ولی خلاصه‌ای از آن در کتاب هشتم دینکرت آورده شده و دربارهٔ تکوین جهان سخن می‌گوید. منبع اصلی کتاب بندهشن همین دامدات نسک بوده است، قسمتی از این نسک نیز که دربارهٔ خلقت مینوی پیش از خلقت مادی است در وندیداد پهلوی آورده شده.

**دامغاچی**

تمغاچی مهر و نشانه‌دار قبوض و اسناد دولتی.

**دامغانی ـ حسن:** ← حسن دامغانی

**دامکینا**

در اساطیر بین‌النهرین، همسر «ائا» مادر «مردوخ».

**داودابن محمود سلجوقی**

متوفی سال ۵۵۳ هـ. ق. سلطان سلجوقی، پسر سلطان محمود سلجوقی. بعد از وفات پدر در تبریز به دعوی سلطنت برخاست و خلیفه مسترشد او را به ضد عم خویش سلطان مسعود سلجوقی تحریک نمود ولیکن مسعود پیشدستی کرده درصدد جلب او برآمد و او را ولیعهد نموده ولایت آذربایجان، اران و ارومیه را به او واگذار کرد، و دختر خویش گوهرخاتون را نیز به زنی به او داد. داود یک چند در آذربایجان فرمانروایی کرد و چون در تبریز عده‌ای را به سبب اتهام و الحاد و انتساب به باطنیه کشت، فدائیان اسماعیلیه او را در میدان تبریز در حِکام کارد زدند و بدان زخم درگذشت.

**داود:** ← نظام‌الدین احمد داود

**داورک**

در اینجا خرابه‌های بنای ساسانی پیدا شده است. این ناحیه در دو ساعتی شمال شادکان (فلاحیه) واقع است.

**داوس**

آریاها در عصر ودایی دارای عقاید ساده و بی آلایش بودند و بیشتر مظاهر طبیعت مانند آفتاب و ماه و آسمان و کوه و سپیدهَ دم و ستارگان را می‌پرستیدند و برای آنها قربانی می‌کردند. آنان مجموعه عناصر مفید و نورانی را داوس Davos یعنی ذرات درخشنده می‌گفتند

چنانکه در اکثر زبانهای آریایی نام خداوند از این کلمه مشتق است و رب‌الارباب را داوس پاتر Davos Pater می‌گفتند. مهمترین خدایان و ارباب انواعی که آریاهای عصر ودایی می‌پرستیدند از این قرارند:

۱ ـ ایندرا Indra رب‌النوع رعد و جنگ.

۲ ـ وارونا Varuna رب‌النوع آسمان پر ستاره که عنوان رب‌الارباب به خود گرفته بود.

۳ ـ اگنی Agni رب‌النوع آتش.

۴ ـ سوما Suma عبارت از مشروبی بود که از عصاره یک نوع گیاه کوهی آمیخته با شیر و عسل ساخته می‌شد و به‌واسطه نیرو و حرارتی که در بدن تولید می‌نمود در شمار خدایان محسوب می‌گشت. روحانیون عصر ودایی را ریشی می‌گفتند و اینان علاوه بر مقام روحانیت از شعراء و سرایندگان عصر ودایی محسوب می‌شدند چنانکه کتاب ودا را عده‌ای از ایشان سروده‌اند.

**داهر ـ قبیله**

قبیله‌ای که کورش دوم در نبردی با آنان از پای درآمد.

**داهه**

داهه‌ها یا داهی‌ها اقوامی بودند از نژاد سکاها که در شمال دریای خزر زندگی می‌کردند. اردوان از شاهزادگان اشکانی که در میان این قوم می‌زیست به دعوت بزرگان ایران برای مبارزه با ونن به ایران آمد.

**دایه و دختر:** ← دائو دختر

**دبیران**

سومین طبقه از طبقات جامعه ساسانی که شامل مستخدمین ادارات می‌شد.

**دبیران مهیشت**

رئیس طبقهٔ عهد ساسانی.

## دجله

دجله در کتیبه‌های آشوری به نام دگلت [ deglet که دجله از آن مأخوذ است] به سومری «ای دی ایگ‌نا» در کتاب مقدس «سفر پیدایش» حداقل hedd aqel و به یونانی تیگریس Tigris و در کتابهای پهلوی نام ایرانی دجله «اروند رود» آمده و تسمیه آن به اروند به مناسبت شکوه و عظمت و تندی رود مزبور است، زیرا اروند مشتق از «ائورونت aurvant» اوستایی است که به معنی تند و تیز و توانا و دلیر است. در اشعار فارسی اروند مکرر به معنی دجله یاد شده است.

دجله رودی است در جنوب غربی آسیا که از دامنه‌های جنوبی سلسلهٔ اصلی جبال توروس در شمال ترکیه، سرچشمه می‌گیرد. پس از طی مسیری به طول حدود ۱/۸۵۰ کیلومتر «که بیشتر آن در خاک عراق است»، به فرات پیوسته با آن شط‌العرب را تشکیل می‌دهد. و دشتها و دامنه‌های وسیعی را زهکشی می‌کنند که مطابق نیمهٔ شمالی ایالت الجزیرهٔ دوره عباسی است، و بلاد معتبری مانند «آمد»، «دیاربکر حالیه» و «میافارقین» در آن واقع بوده‌اند. ریزابه‌های عمدهٔ دجله عبارتند از: خابور یا خاپور اصغر، زاب کبیر، زاب صغیر، و دیاله که جملگی از طرف مشرق به آن می‌ریزند. در ایام باستانی، بعضی از شهرهای معتبر و مشهور بین‌النهرین «از جمله: نینوا، تیسفون و سلوکیه» کنار دجله واقع بوده است.

امروز دجله از ایالت دیار بکر، و ماردین از ترکیه، و ایالات موصل، اربیل، بغداد و کوت العماره از عراق می‌گذرد. مسیر سفلای رود دجله ناپایدار، و بستر آن از کوت‌العماره به پایین دستخوش تغییرات عمده بوده است. در آغاز هزارهٔ دوم ق.م.، دجله ظاهراً در امتداد شط‌الحی یا شط‌الغراف (شاخه‌ای از دجله که در کوت العماره از دجله جدا شده در غرب دجله به طرف جنوب

روان می‌شود) جریان داشته است، و موقع شهر لاگاش، دال بر این است که در دورهٔ سومریها مسیر عادی آن همین بوده است.

در دورهٔ ساسانیان در مسیر شرقی کنونی جاری بوده، ولی در دورهٔ اسلامی ظاهراً در مسیر شطالحی جریان داشته است، و تغییر مسیر آن به وضع کنونی ظاهراً از اواخر دورهٔ عباسیان به بعد به‌تدریج روی داده و در قرن دهم پایان پذیرفته است.

از ایام باستانی، دجله به عنوان راه آبی مورد استفاده بوده است، و هم‌اکنون از نظر تجارتی اهمیت بسیار دارد. بین موصل و بغداد کشتیهای بخار در کار است، و بالای موصل داد و ستد معتنابهی، به‌وسیله تیرهایی که با مشکهای باد شده بر رودخانه حرکت می‌کند انجام می‌گیرد.

**دحیه:** ← قلعه دحیه

## دخمه

«دخمه» که زردتشتیان به زبان خودشان آن را دادگاه می‌نامند و پارسیان هندوستان آن را «دخو» و در کتابهای انگلیسی به‌نام «برج سکوت» آمده است و در روایات زرتشتیان به‌نام «روش خورشید نگرشته» معروف می‌باشد، محوطه‌ای است مدور که در بالای کوه بلندی واقع شده و غالباً از آبادیهای اطراف چندین فرسخ فاصله دارد. دیوار اطراف دخمه را از سنگ و سیمان می‌سازند و یک درب کوچک آهنی برای ورود و خروج دارد. محیط دخمه در حدود صد متر است. سطح داخلی آن از دیوار به طرف مرکز سراشیب می‌باشد و در وسط دخمه چاه عمیق و وسیعی حفر شده است. و چهار چاه عمیق‌تر حفر شده که به چاه وسط دخمه راه دارد. عمق چاهها تا حدود یک متر با شن و سنگریزه پر شده است. چاه وسطی دخمه را زرتشتیان ایران «سراده»

یا «استه‌دان» می‌نامند یعنی استخوان‌دان یا جای استخوان.

سطح داخلی دخمه از دیوار گرفته تا «استه‌دان» به سه قسمت دایره‌ای‌شکل تقسیم شده، قسمت اولی که از دیوار آغاز می‌شود و بزرگتر از دو قسمت دیگر است ویژه گذاشتن اجساد مردان است. قسمت دوم برای زنان و قسمت سوم که وصل به «استه‌دان» است برای بچه‌هاست و هر یک از این قسمتهای سه‌گانه به قطعات کوچکتر تقسیم شده که هر قطعه ویژه گذاردن یک جسد است. شیارهای کوچکی میان قطعات کنده شده تا آب و کثافات از این شیارها به داخل «استه‌دان» برود (این روش بین زرتشتیان قدیم معمول بوده است).

## دخمه داودخُتر

دخمهٔ سنگی است که آن را از مقابر دورهٔ مادی می‌دانند. این دخمه در «فهلیان ممسنی» واقع و در روی صخرهٔ بلندی ساخته شده و در عداد زیباترین دخمه‌های ماد است. تاریخ تقریبی ساختمان آن را به قرن ششم قبل از میلاد نسبت می‌دهند. این دخمه نظیر دخمه‌های هخامنشی می‌باشد، به همین علت برخی از باستان‌شناسان ساختمان آن را به دوره هخامنشیان منسوب می‌دارند. این دخمه در ارتفاع قریب ۳۰۰ متر واقع شده است و دارای چهار ستون سنگی است، مدخل دخمه در وسط ستونها قرار دارد. بنا دارای کنگره‌های دندانه‌دار مانند دوران هخامنشی می‌باشد. این دخمه را به لهجه محلی «دی ودودر» که به معنی مادر و دختر باشد می‌نامند.

**دخمه مادی:** ← قوم قلعه

## دخیوَ

دَخیو یا دَخیومَ واژهٔ اوستایی به معنی کشور و ایالت است و همچنین ایزدی که نگهبان ایالت است و از یاران و

همکاران ازیرین شمرده می‌شود. در فرس هخامنشی و پهلوی به دهیوبدل شده و واژه دِه از آن ریشه است. در زَمان هخامنشیان در سر هر دهیو یک مرزبان (خَشتَر پاون یا ساتراپ) گماشته بودند. دنگهو و دئینگهو در اوستایی، همان دخیوبه معنی کشور است.

**درآمارکار**

منصبی از مناصب بزرگ مالیه در عهد ساسانیان و آن رئیس محاسبات دربار یا اقامتگاه شاهنشاهی بوده است.

**دران‌دربد**

رئیس دربندها.

**درانددرزبذ**

مستشار دربار در زمان ساسانیان.

**درانددرزپت**

رایزن دربار، مشاور سلطنتی.

**درانددرزپتیه**

اندرز بدی دربار، مقام ریاست مشاوران دربار، رایزنی دربار. بنابر گفتهٔ هرتسفلد این مقام یکی از مقامهای بزرگ دربار یزدگرد دوم در تیسفون بوده است.

**درانگ = درانگبانا**

سرزمین سیستان، زرنگ.

**دُرّانی**

عنوان طایفه‌ای از افاغنه، که اصلاً ابدالی نام داشت و پس از برآمدن احمدشاه درانی نامش به درانی مبدل گردید. طایفه ابدالی به چند تیره تقسیم می‌شوند که از مهمترین آنها پوپلزای یا بارکزایی بود.

**درایک**

در سال ۵۱۷ پیش از میلاد داریوش اول ــ برای اولین‌بار ــ سکه‌ای را که

برای سراسر امپراتوری دارای اعتبار باشد، درست کرد که به‌عنوان پایه نظام پولی امپراتوری قرار گرفت. این سکه «درایک» طلا بود که ۸/۴ گرم وزن داشت. ونیز: ← دریک

## درستبذ

پزشکان درباری در زمان ساسانیان.

## درستبذ گابریل

رئیس پزشکان خسروپرویز که مسیحی یعقوبی مذهب و بسیار مورد توجه بود. در اثر معالجات او، شیرین همسر خسرو دارای فرزندی به نام مردانشاه گردید.

## درفش کاویان

پرچم ملی عهد ساسانی؛ در داستانهای ملی ایران، بیرقی که کاوه از چرم پاره ساخت، و علم فریدون گردید. چون کاوه بر ضد ضحاک قیام کرد، همان چرم را که آهنگران در هنگام کار پوشند بر سر نیزه کرد و به راه افتاد و مردم را به یاری فریدون خواند. آن چرم پاره که به درفش کاویان معروف شد نشانهٔ فتح و پیروزی گردید و همواره در جنگها همراه لشکر می‌بردند. این درفش در جنگ قادسیه به‌دست اعراب افتاد.

## درگزینی

ابوالقاسم درگزینی ملقب به قوام‌الدین، متوفی شوال ۵۲۷ و به قولی ۵۲۸ هـ. ق. از وزراء و دبیران درگاه سلاجقه. وی وزارت سلطان محمودابن محمد سلجوقی و نیز وزارت برادر او سلطان طغرل ثانی را داشت. سلطان طغرل ثانی به سبب اینکه او را موجب تحریک مخالفت برادران می‌دانست، هنگام هزیمت به خوزستان او را در الیشترَ به دار زد.

## درنگیا

ژرنگ، ولایتی در اطراف هامون که

در اوستا نام «کَسوا» آمده است. این ایالت تا اواخر قرن دوم قبل از میلاد درنگیان یا ژرنگ نامیده شد و چون سکاها از شمال به آن ایالت مهاجرت کردند آنجا را به‌نام آن طایفه سکستان نامیده که بعدها به عربی سجستان و به فارسی سیستان نامیده شد.

**دَرَنْگِیَنَ ← درنگیا**

**دَرَنگِیَنَه**

درنگینه در پیوند تنگاتنگ با آراخوزیه از شارستانهای فرمانروایی هخامنشی است اینها در سنگ نبشتهٔ داریوش بیشتر پشت سر هم نام برده شده‌اند و در نقش‌های برجستهٔ پلکان اپدانه در یک بخش تصویری خلاصه گشته‌اند. این شکل‌ها نشان می‌دهند که ریخت و قوارهٔ آنان نیز بسیار به هم همانند بوده است.

چند مدرک سفری از میان سنگ‌نبشته‌های دیوانی تخت‌جمشید از رهسپاران درنگینه یا از مردی که از سوی شاه به آنجا فرستاده می‌شود سخن می‌گویند، اما گزارشی از اینکه چه کسی در آنجا گذرنامه صادر می‌کرده در دست نیست. این می‌تواند در چگونگی تحویل آنها نهفته باشد. مگر نظر گیراست چون از آراخوزیه سندهای بسیار در دست است. اما شایان تعمق است که آیا درنگینه از بُن یک یکان دیوانی (واحد اداری) یا یک شارستان بوده و با آراخوزیه در هم خلاصه نمی‌شده است؟ دست کم در زمان اسکندر کبیر چنین بوده است. یک رهنمود کوچک شاید از پتولمایوس بیابیم که از درنگینه شهری به‌نام استه را فهرست کرده است. این شهر می‌تواند دژ هسته که پیشتر همچون مکانی که در آراخوزیه جای دارد شناختیم، باشد. قراین گوناگونی نشان می‌دهند که داریوش، هر دو مردم درنگینه‌ای و آراخوزیه‌ای را که همسایه و بسیار به هم مانند بودند را در فن دیوان‌داری خود،

در شارستان آراخوزیه خلاصه کرده است.

**دُرُواسپا:** ← **دُرُواسپ**

**دُرُواسپ (دُرُواسپا)**

به معنی «دارندهٔ اسبان تندرست» و از ایزدان حامی چهارپایان و بخصوص اسبان است که ارتباط نزدیکی با مهر دارد؛ در تاریخ اساطیری ایران.

**درواسْپ یشت یا گوش**

دارای ۷ کرده و ۳۳ بند است. بند ۱ و ۲ در توصیف این ایزدبانوست که ایزدِ مسئول تندرستی اسبان است. در بند ۳ تا ۳۳ از شاهان و پهلوانان و شخصیّتهایی یاد شده است که برای او قربانی کرده و از او یاری خواسته‌اند مانند هوشنگ و جمشید و فریدون و هوم (هم اشاره به دهوم و هم به‌صورت شخصیّت یافتهٔ در داستان کیخسرو و افراسیاب)، کیخسرو و زردشت. این بخش از بندهای ۲۷ تا ۵۲ اردیشت (یشت ۱۹) اقتباس شده است. از این‌رو، بویس بر آن است که درو اسپا در اصل صفتی برای اَشتی بوده و بعدها ایزد مستقلّی محسوب شده است. ارتباط این ایزدبانو با اسب در بُنْدَهِشن نیز مشاهده می‌شود.

**درویپیکها**

یکی از قبایل پارسیان.

**دروسیان**

یکی از قبایل پارسیان.

**دره شهر**

دمرگان گوید دره شهر در این ناحیه پایتخت عیلامیها بوده که آشوریان آن را «ماداکتو» خوانده‌اند. در دره شهر و صیمَره خرابه‌های بسیار از دورهٔ ساسانی وجود دارد. در زما ابن‌اثیر مورخ معروف از قلعهٔ شیروان چیزی نمانده بود. به قول امام شوشتری در

تاریخ خوزستان در زمان ساسانی این ناحیه به دو ولایت منقسم می‌گردید: مهرگان و ماسبذان و سپس دَر دورهٔ اسلامی آن دو کلمه را ترکیب کرده «مهرجان قذق» یعنی مهرگان کوچک ضبط کردند.

## درّةالمعالی

(ــ ۱۳۰۳ ش.) نخستین بنیانگذار دبیرستان دخترانه ایران و از زنان نیکوکار. وی دختر سیدعلی شمس‌المعالی و ربابه مرعشی بود. پدرش در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۳ ــ ۱۳۱۳ ق.) از شخصیتهای وجیه و محترم بود و چندین باب مدرسه پسرانه تأسیس نمود. درّةالمعالی مقدمات علوم را نزد پدر و علوم جدید را نزد استادان وقت فراگرفت و در شعر و ادب فارسی و عربی دست یافت. در سال ۱۳۲۲ ق. مدرسه مخدرات را در محله عربها تأسیس کرد که بعداً به سبب افزایش تعداد شاگردان به پامنار منتقل گردید.

ابتدا معلمان آن را از میان بستگان و خویشان ــ که اغلب جزو زنان متجدد بودند ــ انتخاب کرد، از این‌رو از سوی مردم تحت فشار قرار گرفت. در سال ۱۳۲۷ ق. به‌عنوان اعتراض به قرارداد ۱۹۰۷ م. ــ که کشور را رسماً تحت نفوذ انگلستان و روسیه قرار داده بود ــ اجتماعی از زنان تهران را تشکیل داد و در مجلس شورای ملی حضور یافتند و نمایندگان را در صورت امضای قرارداد تهدید کردند و آنان را به تحریم کالاهای خارجی تشویق نمودند. او اغلب با صدیقه دولت‌آبادی و سایرزنان همفکر خود به قهوه‌خانه‌هایی که از قند خارجی استفاده می‌کردند می‌رفت و آنان را از مصرف قند خارجی برحذر می‌داشت و در اغلب مدارس استفاده از پارچه‌های یزدی وکرمانی را معمول می‌داشت. وی در مدرسه مخدرات ــ که بعد دبیرستان شد و در سال ۱۳۰۶ ش. فارغ‌التحصیل دیپلمه داد ــ از استادانی مانند مسیو

احمدخان برای زبان فرانسه، مسیو علی‌خان برای ریاضیات و فاضل اعمی برای فقه و عربی استفاده می‌کرد. همیشه حقوق گزاف دبیران را از ثروت شخصی خود می‌پرداخت و به دانش‌آموزان تحمیل نمی‌کرد.

در سال ۱۳۰۲ ش. مدرسه دیگری به‌نام درةالمدارس ـ واقع در کوچه ناظم‌الدوله پشت مسجد سپهسالار ـ تأسیس نمود. در آن سالها که از جمعیتهای خیریه و پرورشگاهها خبری نبود وی عده‌ای از یتیمان و کودکان بدون سرپرست را به خرج خود نگهداری می‌کرد و خوراک، نظافت و بهداشت آنان را شخصاً رسیدگی می‌نمود. در ایام ماه رمضان به بستگان و خویشان خود سرکشی می‌کرد و کمکهای مادی و معنوی می‌نمود و مجلس تلاوت قرآن و دعا برپا می‌کرد. او از زنان متجدد بود و حجاب زنان را مانع پیشرفت آنها می‌دانست. وی در تهران بر اثر سکته قلبی درگذشت و برحسب وصیت خودش در خانه شخصی خود در خیابان سقاباشی اول کوچه شمس‌المعالی به خاک سپرده شد.

## دری

زبان فارسی که نوشتن و سرودن بدان پس از اسلام در ایران رواج و رسمیت یافت.

## دریاچه سوان

دریاچه سوان (گوگچه) در قفقاز.

## دریای خزر

بزرگترین دریاچهٔ روی زمین که در شمال ایران واقع است. وجه تسمیه آن به خزر به مناسبت مردمانی است که موسوم به خزر بوده و در کنار شمال غربیِ آن می‌زیسته‌اند. در عهد قدیم یونانیان آن را دریای کاسپین می‌گفتند زیرا مردمی به‌نام کاسپی‌ای (caspii) در کنار غربی آن سکنی داشتند ـ این دریا

را دریای گرگان یا هیرکانی نیز می‌گفتند.

**دریای گرگان ← دریای خزر**

**دری: ← فارسی دری**

**دریک**

نام سکه طلای عهد داریوش اول هخامنشی. این سکه در تمام حوزه امپراتوری و جهان باستان متداول



سکه داریک = دریک

گردیده بود و تقریباً معادل بود با وزن یک لیره طلای انگلیسی. نام سکه نقره عهد داریوش سیگلو بود.

**دَریگ بذ**

رئیس امور دربار عهد ساسانی.

**دزماربین: ← آتشکده دزماربین**

**دژ رشکان**

دژ رشکان در اصل ارشکان بوده که همان خاندان پادشاهی اشکانیان است. این دژ در شمال شرقی ری برین قرار داشته است. محل دژ رشکان از سوی شمال حدود خیابان سیمان از شرق تا مسافتی پس از باروی کهنه باستانی از جنوب ابن بابویه و برج طغرل و از سوی مغرب نزدیک راه آهن کهنه حضرت عبدالعظیم پیش از خیابان ری بوده است. کوهی که دژ رشکان بر بالای آن واقع بوده به کوه سرسره موسوم است.

**دژ سمیران**

ازقلاع‌الموت، در سمت غرب

خطالموت و اشکور، دژ سمیران برپا بود که ملوک دیلم در آن حکمفرما بودند. این دژ به شمیران دژ نیز معروف بود و تختگاه کنگریان و یا مسافریان به حساب می‌آمد.

**دستگرد:** ← آرتمیتا

**دستگرد:** ← جنگ دستگرد

**دستور**

۱) وزیر، ۲) توانا، با قدرت، ۳) مرد عاقل و جهاندیده، ۴) قاضی، داور، ۵) کمک، دستیار، وردست «دستور در نوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ یا بزرگ فرمدار (نخست‌وزیر) و بسا از برای بزرگ پیشوایان دینی یا موبد آمده، همچنین مرادف داور است و به معنی داوری هم آمده.

سیامک خجسته یکی پور داشت
که نزد نیا جای دستور داشت
(فردوسی)

(یاد ــ پورداود)

«دستور: وزیر و منشی باشد و رخصت و اجازت را نیز گویند و صاحب دست و مسند هم هست و طرز و روش و قاعده و قانون را نیز گفته‌اند و پیشوای امتان زردشت را هم می‌گویند (برهان)».

**دستورالوزرا**

کتابی تاری[illegible] از «[illegible]میر» در زندگینامه وزرای [illegible] [illegible]راض تیموریان.

**دشت قزوین**

در حدود ۷۰۰۰ سال قبل در دشت وسیعی که بین قزوین و ری وجود دارد مردمی زندگی می‌کرده‌اند که دارای تمدن پیشرفته‌ای بوده و از حفاریهایی که در این ناحیه به‌عمل آمده معلوم شده است که ساکنان این قسمت به خانه‌سازی و کشت گندم آشنایی داشته‌اند.

**دشتی ــ حسین:** ← خالو حسین دشتی

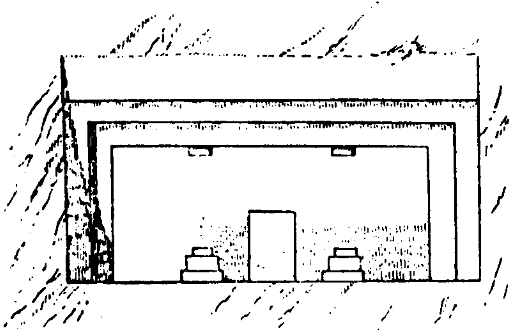
## دقوزخاتون

همسر هلاکوخان مغول که دَر ۶۶۳ ه. ق. بدرود حیات گفت.

## دَکان داوود

واقع در سرپل ذهاب در سینهٔ کوه دخمه‌ای به‌نام دکان داوود قرار دارد. در این محل صورت مردی بر سنگ تراشیده شده است. لباس آن مادی است، برگ خرمایی در دست دارد و به نظر می‌رسد که در حال نیایش باشد. این دخمه و حجاری آن را به دورهٔ ماد نسبت می‌دهد.





مقبره‌ای در صخره «دکان داود» و نقش برجسته آن، از آنجایی که تصویر قربانی‌کننده که می‌بایست در سمت راست قرار داده شود کشیده نشده یا سترده شده محتملاً این مقبره از آن آستیاگ (ایشتوویگو) است

## دکسی‌پوس

پوبلیوس هره‌نینوس دکسی‌پوس مورخ یونانی در نیمه دوم قرن سوم میلادی و فرمانده قشون آکایی در ۲۶۹ میلادی است. وی با گوت‌ها که قصد هجوم به آتیک را داشتند جنگ کرد. او مخلصی از تاریخ عمومی جهان نوشته و در آن شرح جامعی دربارهٔ اسکیت‌ها (سکاها) داده است، که قطعاتی از آن در دست است و برای نخستین بار نیبوهر آن را در مجموعهٔ بیزانسی گردآوری کرده است. طبع دیگری از این کتاب نیز در مجموعهٔ و شر آمده است. این قطعات از نظر منابع تاریخ دورهٔ اشکانی و ساسانی سودمند است.

**دلواری:** ← رئیسعلی دلواری

**دلیران تنگستان:** ← رئیس علی دلواری

## دمارت

شاه اسپارت دمارات (Demarate) به واسطهٔ دسیسه و کارشکنی‌های کله‌امن که او هم شاه اسپارت بود، از سلطنت مستعفی گردید و سپس به دیار ایران پناه برد.

دمارات در سال ۴۹۱ به‌شوش رسید و داریوش در نهایت احترام از او پذیرایی کرد و برای دلجویی او را به سمت جبار یا فرمانروای مطلق‌العنان شهرهای تتراتی و هالیزارنا واقع در میسی منصوب کرد.

دمارات و فرزندانش در تمام دورهٔ هخامنشی در این منطقه سلطنت کرده‌اند و در تاریخ از دو نفر از نواده‌های دمارات به نام اریستنس و پروکلس اسم برده شده است که آنها مملکت پرگام را نیز جزو قلمرو سلطنت خود نمودند و اریستنس که بزرگتر بود، در پرگام و پروکلس بر سایر شهرها فرمانروایی داشتند.

در سال ۴۰۱ ق.م در جنگی که بین کوروش و اردشیر دوم در کوناکسا روی داد، پروکلس به همراهی کوروش در جنگ شرکت جست و پس از کشته شدن او به مقر فرمانروایی خود برگشت و در عقب‌نشینی ده هزار نفری یونانی‌ها، پروکلس به گزنفون و باقیماندهٔ قوایش کمک بسیار کرد.

## دماوند

دماوند شهری است که نام آن از کوهی به همین اسم گرفته شده و مازندران را از ری جدا می‌کند.

این شهر در دوران باستان «پیشان» نام داشت و یکی از هفده روستای شهرستان ری بوده است. کوه دماوند که ظاهراً در اصل «زماوند» به معنی جای کوه سرد بوده در زبان پارسی و عربی به صورت «دنباوند» و «زباوند» آمده است. بنا به تحقیق مرحوم کسروی دماوند مرکب است از «دما» به ضم دال به معنی پس و دنبال در مقابل «نهاوند» به معنی «پیش» و جزء دوم که «وند» باشد در هر کلمه پساوند مکان است. این کوه بلندترین سلسله جبال البرز است که ارتفاعش را به اختلاف حدود ۵۵۴۳، ۵۶۵۴، ۵۷۳۹، ۵۹۸۸، ۶۱۷۵ و ۶۴۰۰ متر از سطح دریا ذکر کرده‌اند. قلهٔ آن با برف دایمی پوشیده شده است. دماوند در قدیم یک ناحیه مستقل و شهر معروف آن «شلمبه» بوده است. از کارنامه اردشیر پاپکان برمی‌آید که دماوند مانند ری آخرین پناهگاه پادشاه اشکانی یعنی اردوان پنجم در مقابل اردشیر بوده که برای مقابله با لشکریان اردشیر از آنجا یاری می‌خواسته است و نامه تنسر آن را جزو دولت ماه گشنسب (جسنفشاه) می‌داند.

در زمان تسلط عرب ما در اینجا به امارت مستقلی برمی‌خوریم که امیر آن لقب «مصمغان» (مسمغان) یعنی بزرگ مغان داشت و شهرهای ویمه و شلمبه و ناحیه خوار و لاریجان (اللارز عرب) و شیرخان (الشرز عرب) جزو قلمرو آن بود.

نخستین بار که از مصمغان نام برده می‌شود در سال ۱۳۱ هجری است که در آن سال ابومسلم خراسانی مصمغان را بـه اطـاعت دولت عـباسی دعـوت مـی‌کند و او امـتناع مـی‌ورزد. ابـومسلم موسی ابن کـعب را بـه جـنگ او گـسیل مـی‌دارد کـه کـاری از پـیش نـمی‌برد. سرانجام منصور عباسی موفق به تسخیر قلاع مصمغان شد و آخرین مصمغان که برادرش «اپـرو» در صـف لشکـر عـرب می‌جنگید، مصمغان را با دو دخترش در داخل قـلعه «اسـتون» بـه اسـارت آورد. (طبری ۱۴۱ ه.).

تاریخ صحیح تأسیس این عـمارت معلوم نیست، زیرا مصمغان مردانشاه که به قول سیف ظاهراً قراردادی با سودین مـقارن بسـته بـود قـطعاً در زمـان یزیدبن‌المهلب می‌زیسته است (۹۸ ه.). یاقوت حموی گوید: ایرانیان گـویند کـه فریدون، ضحاک ملقب به بـیوراسب را در این کوه در غاری به زندان انداخته و به زنجیر کشیده است. از این جـهت آن کوه به کوه بیوراسب معروف است و آن کوهی بلند است. قله این کوه در زمستان و تابستان همواره پر برف است و من با رنجی بسیار فقط توانستم تا نیمه آن کوه صعود کنم. از زیـر ایـن کـوه آب زردی جاری است که عوام عجم پندارند که آن ادرار بیوراسب است که همچنان جاری است. گویند که در قلعه آن هفتاد روزن وجود دارد که از آنها دودگـوگرد خـارج می‌شود که پندارند آن نـفس بـیوراسب است. شهر دماوند را سـعیدبن‌العـاصی در روزگـار عـثمان در سـال ۲۹ یـا ۳۰ هجری فتح کرد و آن ولایتی از ساسانیان است، و نیز محله «درزامـهران» (دروازه مهران) منسوب به خاندان مهران در ری بـوده کـه بـهرام چـوبین خـود را از آن خاندان می‌دانسته است. علاوه بر ایـنها بقایای آتشکده بزرگ ری که امروز باقی است گواه عظمت این شهر است.

## دُمرگان

رئـیس هـیئت بـاستان‌شناسی و

حفاری که برحسب اجازه انحصاری، که دولت ایران به دولت فرانسه داده بود حفریات را دنبال نمود که از جمله حفریات مهم وی در شوش بود.

**دِموکدس (Demokedes)**

پزشک یونانی که اسیر داریوش اول بود.

**دندانقان**

شهری در ناحیه مرو، به فاصله ده فرسنگی جنوب غربی مرو بر جاده بین مرو و سرخس. شهری کوچک ولی مستحکم بود. در این محل بین سلطان مسعود اول غزنوی با سلاجقه، جنگی روی داد و مسعود مغلوب و شکست خورد. بیهقی که خود این واقعه را به چشم دیده شرح آن را در تاریخ مسعودی آورده است. طوایف غز آن را در ۵۵۳ هـ. ق. تاراج کردند. یاقوت حموی (قرن ۷ هـ. ق.) ویرانه‌های آن را دیده است.

**دنکرت**

دینکرت، کرده دینی، اعمال دینی، کتاب دینکرت.

کتاب دینکرت یک دایرةالمعارف علوم دینی و عقلی است که به زبان پهلوی در حدود قرن نهم میلادی در بغداد از روی مواد و نوشته‌های باقی‌ماندهٔ پهلوی تدوین گردیده است. این کتاب دارای ۹ بخش است که دو بخش اول آن مفقود شده است و دارای ۱۶۹۰۰۰ واژه است.

گردآورندهٔ دینکرت در پایان بخش سوم تاریخچه‌ای از شرح تدوین کتاب دینکرت بیان می‌کند که خلاصهٔ آن چنین است: نوشتهٔ دینکرت از آثار شاگردان زرتشت است که گفتار و تعلیمات او را یادداشت و به‌صورت کتابی مدون کرده‌اند. ویشتاسپ شاه فرمان می‌دهد که این نوشته را در خزائن شاهی نگاه دارند. بعد در زمان دارای دارایان دو نسخه از آن تهیه می‌شود که

یکی را در «دژنوشت» و دیگری را در «گنج شیزیکان» نگاهداری می‌کنند. در حملهٔ اسکندر یکی از این نسخه‌ها سوزانده می‌شود و دیگری به زبان یونانی ترجمه می‌گردد. در دوران اشکانیان «ولخش» پادشاه اشکانی قطعات پراکندهٔ این کتاب را از اطراف گردآوری می‌کند. سپس بار دیگر در زمان اردشیر پاپکان، وزیر و موبدان موبد «تنسر» آن را جمع‌آوری می‌کند. بعد شاپور اول ساسانی مواد دیگری به آن می‌افزاید، سپس شاپور هرمزان شاهنشاه ساسانی به آن رسمیت مذهبی می‌دهد.

بعد از حملهٔ عرب «آتور فرنبغ فرخزادان» که در دوران خلافت مأمون در بغداد می‌زیسته است از نو این کتاب اوستا را گردآوری می‌کند و بعد از وی کتاب در اثر حادثه‌ای آسیب می‌بیند و آخرین کسی که آن را دوباره مدون می‌کند آتورپات امتان (امیدان) است که این تکاب را تنظیم و تلخیص می‌کند و آن را «دینکرت هزار در» می‌نامد.

کتاب سوم دینکرت شامل مباحثی در طب، ازدواج با خویشان، تکوین جهان و چندین اندرزنامه است.

کتاب چهارم پاره‌های برگزیده‌ای است از کتاب «ادون‌نامه» (آیین‌نامه) و نیز در آن تاریخچه‌ای از پادشاهان ایران و مباحثی از قبیل زمان، بخت، نجوم، قابلیت تقسیم اشیاء بجزء لایتجزی، نیرو، منطق و غیره آورده شده است.

بخشی از کتاب پنجم شامل گفتار و پاسخ آتور فرنبغ فرخزادان است به شخصی که از وی پرسشهایی می‌کند. در بخش دیگر، تاریخچه‌ای از دوران کودکی زرتشت و تعلیماتش در دربار ویشتاسپ آورده شده. بخش دیگر حاوی پاسخهایی است که به «بوخت ماری» مسیحی داده شده.

کتاب ششم «زرتشت‌نامه» است. این کتاب با قسمتی از کتاب پنجم، تاریخ کامل زرتشت را می‌نمایاند.

کتابهای هشتم و نهم شامل

خلاصه‌ای است از بیست و یک نسک اوستا که در دست بوده است و تنها منبع آگاهی از قسمتهای مفقود اوستاست.

**دنگمو:** ← زنگهو

**دنگهوپتی**

به فردی که در رأس هر دنگمو قرار داشت گفته می‌شود.

**دوباسْروجِد**

نام شانزدهمین نسک اوستای زمان ساسانیان.

**دوراسرو**

نام پسر منوچهر است در دینکرت، به معنی کسی که دور آوازه است و شهرت جهانی دارد.

**دورَق**

شهر سابق، جنوب غربی خوزستان بر دو ساحل رود دورق. نام فارسی آن دراک بود و در قرون وسطی مرکز ناحیه‌ای به همین نام بود.

**دولو قاجار**

امیرهوشنگ دولو قاجار، فرزند محمدولی‌خان آصف‌السلطنه، در سال ۱۲۸۵ هـ. ش. در تهران به دنیا آمد. پدر او از طایفه دولو ایل قاجار بود و مادرش منیراعظم (دختر کامران‌میرزا، خالهٔ احمدشاه) به دودمان سلطنتی قاجار بستگی داشت. هوشنگ دولو به علت نزدیکی با محمدرضا پهلوی توانست به چپاول و غارتهای کلان دست زند. محمدرضا پهلوی به علت علاقه به وی، ریاست «شرکت خاویار ایران» را به او سپرد و دولو طی سالهای مدید انحصار خود را بر تجارت خاویار ایران برقرار ساخت و در مطبوعات غرب به‌عنوان «سلطان خاویار ایران» شهرت یافت. دولو تجارت خاویار ایران را توسط دختردایی مادرش (احسان نیک‌خواه معروف به مادام دولو) اداره می‌کرد.

هوشنگ دولو، به‌عنوان «آجودان کشوری» شاه، از ارکان شبکه دکتر فلیکس آقایان و از گردانندگان مافیای مواد مخدر در ایران، منطقه و اروپا بود.

**دولو:** ← **اشاقه‌باش**

**دومةالجندال، نبرد**

دومةالجندال قلعه‌ای بود میان عراق و بحرین. خالدبن ولید سردار نامی اسلام پس از گشودن آن به‌سوی فرات رفت و ساحل فرات را گرفته و در الفراض (فیراز) شهر مرزی روم را در مشرق فرات فتح کرده و یک ماه برای روز ماه رمضان به لشکر خود استراحت داد. در اینجا مرزداران رومی و ایرانی متحد شده حمله به خالد بردند ولی وی پیروز شده گروه بسیاری از رومیان و ایرانیان را در سال ۱۲ هـ. از بین برد.

در ۶۲۴ الی ۶۲۵ م. که نبردهای مثنی به‌وقوع پیوست، عدهٔ سپاه مثنی به ۹۰۰۰ نفر می‌رسید. معلوم است که این عده در برابر لشکر ایرانی نمی‌توانست ایستادگی کند، لیکن خالد قبلاً تمامی لشکریان را به میدان فرستاده بود و سردار عرب می‌توانست با تمام قوای خود به جنگ بپردازد و چون مثنی از مدتی قبل خبر ورود لشکر ایران را شنیده بود، لذا حیره را رها کرده و از ساحل فرات گذشته تقریباً در حدود بابل قدیم منتظر حملهٔ دشمن گشت. سرانجام جنگ آغاز شد. در رأس لشکر ایران فیلهایی بودند که اسبان عرب از آنها می‌ترسیدند و می‌رمیدند. اعراب با افکندن تیر، فیلها را از از پای درآوردند و غلبه کردند. تا این زمان نبردهای عرب و ایران حکم جنگهای سرحدی داشت. از این پس جنگهای مهم مسلمین به ایران آغاز می‌شود. از طرف عمر ابوعبیدبن مسعود ثقفی نامزد سردار سپاه در عراق شد و از جانب ایران رستم فرخزاد سپهسالار سپاه گشت.

**دهخدا**

میرزا علی‌اکبرخان دهخدا در

حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران متولد شده، پدرش یکی از ملاکهای متوسط قزوین بود که چندَ سال پیش از تولد دهخدا به تهران آمده و سکونت گزیده بود. قبل از اینکه به ده سالگی برسد، پدرش مرحوم شد. او که ارشد اولاد پدر بود، با برادران و خواهران خردسالش در تحت حمایت مادر قرار گرفت، و این مادر با همت فوق‌التصوری او و سایر اولاد خود را به طوری به حسن ادب و اخلاق تربیت کرد که محل غبطه سایرین بوده است. چون به واسطهٔ هرج و مرج اوضاع عدالتی آن دوره پس از مرگ پدر تمام اموالشان را غارتگران و متنفذین تصرف کرده بودند، با کمال سختی و صعوبت زندگانی می‌کرده است. با وجود این سختی معیشت، مادرش در تحصیل او همت گماشت و چون در آن موقع بیش از یک مدرسه دارالفنون در تهران نبود، و آن مد [illegible] م در نط اغلب [illegible] ،های با دیانت می‌نمود، لذا یکی از فضلا و ادبای مهم آن دوره مرحوم شیخ غلامحسین بروجردی به تعلیم و تربیت او مشغول شد، و چون فطانت و هوش و استعداد فوق‌العاده در وی دید، با توجهی پدرانه در حدود ۱۴ سال متوالی علوم مختلفه صرف، نحو، معانی، بیان، فقه، اصول، حکمت، فلسفه قدیم و غیره و غیره را به وی آموخت، و چون منزلش در مجاورت منزل مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود، به قلّت سن، معاشرت ایشان در اغلب اوقات فراغت به آن مرحوم بوده، و افکار آن مرحوم که هم متضمن قسمتهای روحانی و هم شامل قسمتهای مادی بوده، در دهخدا تأثیری عظیم بخشیده است.

در موقعی که مدرسه سیاسی در تهران تأسیس شد، دهخدا وارد آن مدرسه شده و چند ماه قبل از آنکه دوره مدرسه تمام شود، به همراهی معاون‌الدوله که به سفارت ایران در بالکان مأمور شده بود، به اروپا رفت و

قریب دو سال در اروپا به‌سر برد، و قسمت عمده این مدت را در وین گذراند. اواخر این مدت مصادف با اقدامات آزادی‌طلبان ایران گردید، و مسلم است در این موقع شخصی مانند دهخدا با آن معلومات و معاشرت با مرحوم حاجی شیخ هادی که آن را کامل کرده بود، و اثراتی که از مظلومیت دوره جوانی دیده بود، در جمعیت آزادیخواهان داخل می‌شود، و در رأس آنها قرار می‌گیرد. در این موقع بود که مدیریت روزنامه مهم «صوراسرافیل» را به عهده گرفت؛ این روزنامه مرکب بود از دو قسمت رسمی و فکاهی که هر دو قسمت را دهخدا می‌نوشت، مخصوصاً قسمت فکاهی که به امضای «دخو» و مقالات «چرند و پرند» که در روزنامه درج می‌شد، توجه عامه را جلب می‌نمود. این روزنامه تأثیر عجیبی در مردم داشت و به طوری مردم در خرید آن عجله می‌کردند که می‌توان گفت به تاراج می‌رفت. در همین موقع محمدعلی‌شاه مخلوع، مجلس را به توپ بست، و شش نفر راکه ازجمله آنها دهخدا بود را تبعید کرد، و او مجدداً به اروپا رفت، و در پاریس اقامت گزید، و در این مسافرت بیش از پیش به ایشان سخت گذشت. چندین ماه با میرزا محمدخان قزوینی در یک منزل به‌سر برد. به این معنی که قزوینی اطاق منحصر به خود را با او قسمت کرد. در این موقع جمعی از ایرانیان در سوئیس جمعیت انقلابی تشکیل داده بودند، و دهخدا فرصت را مغتنم شمرده مجدداً «صوراسرافیل» را انتشار داد. چون عمر آن جمعیت کوتاه بود، دهخدا ناچار به اسلامبول رفت، و ایرانیان مقیم آنجا فوق‌العاده مقدم او را گرامی شمردند. در آنجا کمیته‌ای به‌نام «سعادت» تشکیل داده بودند، و او را به ریاست آن کمیته برقرار و درخواست کردند تا روزنامه‌ای ملایمتر از «صوراسرافیل» بنویسد (چون بعضی از آزادیخواهان معتقد بودند که با ملایمت می‌توان با

محمدعلی میرزا کنار آمد)، و او در اثر این درخواست روزنامه «سروش» را منتشر کرد.

بعد از فتح تهران و سقوط محمدعلی‌شاه نیز دهخدا به تهران نرفت، بالاخره آزادیخواهان «معاضدالسلطنه» را به اسلامبول فرستادند که او را به تهران عودت دهد، پس از مراجعت به تهران از کرمان به نمایندگی ملت در مجلس شورای ملی انتخاب شد، و در دوره دوم مجلس وکالت کرد؛ در جنگ بین‌المللی نیز قریب ۲۸ ماه در دهکده‌ای از چهارمحال اصفهان به‌سر برد، و این مدت نیز یکی از ادوار پرمشقت عمر دهخدا به‌شمار می‌رود.

از این تاریخ به بعد حیات سیاسی او خاتمه یافت، چرا که در این تاریخ به ریاست مدرسه عالی سیاسی و حقوق منصوب گردید، و به تألیف کتب مهمی پرداخت.

دهخدا یکی از آزادیخواهان واقعی بود که اقدامات او در راه مشروطیت مخصوصاً اشعار و مقالات مؤثر او در روزنامه «صوراسرافیل» مورد توجه و تحسین است.

## دهقان

معرب دهگان، در سازمان عهد ساسانی، رئیس قریه، و عضو طبقهٔ سفلای نجبای فئودال ایران. قدرت دهقانان در آن زمان ناشی از این بود که ارثاً عهده‌دار ادارهٔ امور محلی بودند. اگرچه زمینی که خود به‌عنوان ملک خانوادگی در آنجا زراعت می‌کردند اغلب کوچک بود. دهقانان در تشکیلات جامعهٔ ساسانی طبقهٔ مهمی به‌شمار می‌آمدند، و در واقع نمایندگان دولت در مقابل زارعین بوده و وظیفه اصلی آنها جمع‌آوری مالیات بود.

## دهمان آفرین

آفرین و نیایش و دعای پرهیزکاران و آن بر دو نوع است، نیایش فکری و

نیایش ذکری، نیایش ذکری نیرومندتر است و نیز نام فرشته‌ای است که دعا را به اجابت می‌رساند. «دهما آفریتی فرشته‌ای است نمایندهٔ آفرین و درود یک پارسا، در بندهشن بزرگ دهمان‌آفرین فرشته‌ای تعریف شده که دعا را به هدف اجابت می‌رساند. آفرینگان دهمان به معنی دعای پاکان و نیکان است که از یسنا ۶۰ پاره‌های ۲ ـ ۸ برداشته شده. این دعا در روز چهارم و دهم و سی‌ام و در سر سال پس از وفات کسی خوانده می‌شود. برخی از دانشمندان پارسی این یسنا را تندرستی نامیده‌اند».

(خرده‌اوستا، ص ۲۲۹ ـ پورداود)

### دهیو (Dahyu)

به معنی «کشور» از تقسیمات اجتماعی سیاسی ایرانیان قدیم.

### دهیوپت

دهیوبد، دهبد، رئیس کشور، شاه، رئیس شهر.

### دیااکو = دیاکو

بنیانگذار پادشاهی دولت ماد و پسر فرورتیش که در آغاز قرن هفتم و یا پایان قرن هشتم ق. م. دولت ماد را تأسیس نمود. وی در آغاز مردی دهقان بود و چون رفتار و کرداری نیک داشت و به عدالت در میان مردمان داوری می‌کرد، مردم او را به پادشاهی برگزیدند. وی شهر همدان را به پایتختی خود اختیار کرد و در آن بر روی تپه‌ای هفت قلعهٔ تو در تو ساخت و هر یک را به رنگ مخصوصی درآورد. دیاکو پنجاه سال بر قوم خود پادشاهی کرد و در این مدت به متحد ساختن طوایف پراکنده ماد پرداخت، ولی چون آشوریان که بر ایران تسلط داشتند از اتحاد اقوام ایرانی ناراضی بودند وی را از حکومت برداشتَه و او را به شام تبعید کردند.

### دیاپتین (Dyapty)

به کدخدای یک روستای آباد در

دوره اشکانیان اطلاق می‌شده است.

## دیار بکر

ناحیه‌ای که در قسمت شمالی الجزیره، مشتمل بر سرزمینهای طرفین رود دجله در زمان ملکشاه سلجوقی، جزء امپراتوری سلاجقه گردیده و پس از مرگ وی تجزیه شد و سلسله‌های مستقلی از ترکمانان بر نواحی مختلف آن فرمانروایی کردند و در حدود ۳۶۸ ه. ق. به دست آل‌بویه افتاد.

**دیالمه:** ← آل‌بویه

**دیالمه کالویه:** ← اتابکان یزد

## دیالمهٔ اصفهان و همدان

شاخه‌ای از سلسلهٔ آل‌بویه از شعبه دیالمهٔ ری که در اصفهان و همدان از حدود سال ۳۶۶ ه. ق. غالباً به‌طور مستقل و گاه در هر یک از دو ولایت به‌طور جداگانه حکومت کرده‌اند. مؤسس واقعی این دولت «رکن‌الدوله دیلمی» است که بعد از وی پسرش «مؤیدالدوله دیلمی» امارت اصفهان و همدان یافت، و بعد از او برادرش فخرالدولهٔ دیلمی ولایت او را نیز ضمیمهٔ قلمرو خویش کرده و سپس به ترتیب «شمس‌الدوله دیلمی» و «سماءالدوله دیلمی» در آنجا امارت داشته‌اند. حوزهٔ امارت آنها عاقبت به دست بنی‌کاکویه افتاد.

## دیالمهٔ بغداد

شعبه‌ای از سلسله آل‌بویه که از حدود ۳۲۰ تا ۴۴۷ ه. ق. در بغداد فرمانروایی کرده‌اند، و بعضی از امرای آنها بر اهواز و کرمان نیز استیلا داشته‌اند. مؤسس امارت این شعبه از آل‌بویه:

۱ ــ معزالدوله دیلمی بود بعد از او به ترتیب

۲ ــ عزالدوله دیلمی

۳ ــ عضدالدوله دیلمی

۴ ــ صمصام‌الدوله دیلمی
۵ ــ شرف‌الدوله دیلمی
۶ ــ بهاءالدوله دیلمی
۷ ــ سلطان‌الدوله دیلمی
۸ ــ مشرف‌الدوله دیلمی
۹ ــ جلال‌الدوله دیلمی
۱۰ ــ عمادالدین دیلمی
۱۱ ــ ملک رحیم،
در آنجا امارت کرده‌اند.

بعضی از امرای مشعب از آل‌بویه عنوان «شاهنشاه» داشته‌اند، و غالب آنها بر خلیفه و دستگاه خلافت مستولی بوده‌اند. دولت این شعبه از آل‌بویه به دست سلاجقه منقرض گشت.

## دیالمهٔ ری

شعبه‌ای از سلسلهٔ آل‌بویه که از ۳۲۰ تا ۴۲۰ ه‍. ق. بر ری و نواحی مجاور فرمانروایی کرده‌اند. مؤسس این سلسله:

۱ ــ رکن‌الدوله دیلمی بود، و بعد از او پسرش
۲ ــ فخرالدوله دیلمی
۳ ــ زن اوسیده‌خاتون درواقع به‌نیابت از جانب پسرش
۴ ــ مجدالدوله دیلمی

در آن ولایت حکومت کرده‌اند. دولت این شعبه از دیالمه در ری، به دست غزنویان منقرض گشت، و امارت شاخهٔ فرعی دیگری از آنها (دیالمهٔ اصفهان و همدان) هم که در اصفهان و همدان به‌طور مستقل حکومتی داشتند به دست بنی‌کاکویه افتاد.

## دیالمهٔ فارس

شعبه‌ای از سلسله آل‌بویه که از سال ۳۲۰ تا حدود ۴۴۷ ه‍. ق. در فارس فرمانروایی کرده‌اند، و بعضی از امرای این شعبه بر بغداد و حوالی، و برخی بر اهواز و کرمان نیز امارت و تسلط داشته‌اند. مؤسس امارت این شعبه از آل‌بویه:

۱ ــ عمادالدوله دیلمی
۲ ــ عضدالدوله

۳ ــ شرف‌الدوله دیلمی

۴ ــ صمصام‌الدوله دیلمی

۵ ــ بهاءالدوله دیلمی

۶ ــ سلطان‌الدوله دیلمی

۷ ــ عمادالدین دیلمی

۸ ــ ملک رحیم،

در آن ولایت و حوزه‌های متعلق بدان حکومت کرده‌اند. دولت دیالمهٔ فارس به دست سلاجقه برافتاد.

**دیالمهٔ کرمان**

شاخه‌ای از سلسله آل‌بویه از شعبهٔ دیالمهٔ بغداد، که از سال ۴۰۳ هـ. ق. تا ۴۴۸ هـ. ق. در کرمان مستقلاً فرمانروایی داشته‌اند. این شاخه از دیالمه اخلاف بهاءالدوله دیلمی فرمانروای فارس و بغداد و اهواز بوده‌اند. و از آنها سه نفر در ولایت کرمان حکومت کرده‌اند که به ترتیب عبارت بوده‌اند از قوام‌الدوله دیلمی، عمادالدین دیلمی، فولادستون. دولت آنها به دست سلاجقه برافتاد.

**دیرالعاقول:** ← **جنگ دیرالعاقول**

**دیرنیس**

لقب آنتیوخوس یازدهم پادشاه ۸۹ تا ۸۴ ق.م سلوکیان.

**دیلمان:** ← **دیلم**

**دیلم = دیلمان**

نامی که اصلاً به قسمت کوهستانی ولایت گیلان، بین قسمت ساحل بحر خزر و قزوین تعلق داشته است. ولی با فتوحات دیلمیان بعضی از نواحی مجاور را نیز دربر گرفته، چنانکه در دوره اقتدار آل‌بویه در قرن چهارم هـ. ق. ولایت دیلم همهٔ گیلان و نیز طبرستان و جرجان و قومس را شامل می‌شده است. دیلم نام مردم بومی قدیم ناحیهٔ دیلم نیز بوده است. دیلمی‌ها هیچ‌گاه در فرمان شاهان ایران نبودند، بلکه به‌عنوان سرباز خدمت می‌کردند. به واسطهٔ

وجود حصار البرز، دیلمی‌ها مثل مردم طبرستان سالها در مقابل لشکریان هجوم‌کننده مقاومت کردند و مدتها پس از انقراض سلسلهٔ ساسانی همچنان به آن آیین قدیم خویش باقی ماندند. دیلم از این جهت پناهگاه امنی برای سرکشان و مخالفین خلفای عباسی بود. در قرن دوم و سوم و اوایل قرن چهارم ه. ق. دیلم جزء قلمرو جستانیان بود که با علویان طبرستان روابط دوستانه داشتند. و در زمان ناصر کبیر از فرمانروایان سلسلهٔ اخیر بود که بسیاری از دیلمیان بین شرق سفیدرود و آمل به اسلام درآمدند، و سرانجام سلسلهٔ جستانیان به دست آل مسافر منقرض شدند. معروفترین سلسله‌ای که از میان دیلمیان برخاست سلسلهٔ آل‌بویه بود.

## دیلمیان

خاندانهای دیلمی که از آغاز قرن چهارم تا نیمه آن بنیاد گذارده شدند عبارت بودند از:

۱ ـ کنکریان در تارم و آن نواحی
۲ ـ سالاریان در آذربایجان و اران و ارمنستان که شاخه‌ای از کنکریان بودند
۳ ـ خاندان ماکان‌کاکی و حسن فیروزان
۴ ـ زیاریان که نخست بر ری و قزوین و سپاهان و خوزستان دست یافتند. سپس تنها در طبرستان و گرگان و گیلان فرمانروایی داشتند ۵ ـ بویهیان که بر فارس، کرمان، خوزستان، عراق، موصل، ری سپاهان و همدان فرمانروایی داشتند. نیز ← آل‌بویه.

## دین (دئِنا)

ایزد بانویی که مظهر وجدان است و به آدمیان نیرو می‌دهد که راه اهورایی را برگزینند. او را دختر اورمزد و سپندارمد و خواهر ایزد اشی به شمار آورده‌اند. نقش اساسی او بر پل چینود است. زَمانی که روان، داوری انجامین خود را در حضور مهر و رَشن و سروش می‌گذارند و پای بر پل چینود می‌گذارد که حد فاصل گیتی و مینوست،

اگر نیکوکار باشد، گذرگاه برای او پهن و گ ده می‌شود و در اولین گام که پیش می‌گذارد، بانوی زیبایی که زیبَاتر از اوکس ندیده است همراه با نسیمی خوشبو به پیشواز او می‌آید. این بانو تجسمی از ایزد بانوی دین است که کارهای نیک و اهورایی و وجدان روانِ انسان درگذشته را با زیبایی خود تجسم می‌بخشد. این ایزدبانو همچنین آسودگی زنان را می‌پاید.

## دین دبیره ــ خط

خط دین دبیره یا اوستایی دارای ۴۸ حرف صدادار و بی‌صدا می‌باشد. چهارده حرف صدادار و بقیه بی‌صداست. حروف صدادار به طور کامل و با حروف مستقل و مجزا بیان می‌شود. هیچ نقطه و یا نشانهٔ تاکیدی Accent بر روی حروف در متن‌های اوستایی وجود ندارد. کلمات جدا از هم نوشته شده و پس از هر کدام نقطه‌ای نهاده می‌شود، و در پایان هر عبارت یا جمله، نشانه ( ) قرار می‌گیرد.

## دینکرت

از متون پهلوی در مسائل دینی که به معنی اعمال دین است که فقط از باب سوم تا نهم این کتاب در دست است.

| ا | ب | پ | ت | چ | ح خ | د | ر | ز ژ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| س | ش | ک | گ | ل | م | ن | و | ی |

دین‌دبیره که برای نوشتن اوستا به کار می‌رفته و می‌رود؛ آم‌دبیره یا هام‌دبیره که خط عمومی کتابها و نامه‌ها بوده است و گشته‌دبیره که برای نوشتن روی سکه‌ها، سنگ‌نوشته‌ها، مُهرها و قباله‌ها... به کار می‌رفته است.

## دینگ

در دولت ساسانی هرمزد پس از مرگ پدر از دوری برادر مهتر خود پیروز که آنگاه با لقب پادشاهی سکستان در سیستان حکومت داشت استفاده کرده تاج و تخت را تصاحب کرد. ظاهراً علت این جسارت هرمزد میل باطنی پدرش یزدگرد دوم به جانشینی او بود. فیروز (پیروز) که خود را از نظر مهتری سزاوارتر به پادشاهی می‌دانست، بگریخت و با سپاهی که از نواحی شرقی آورده بود، به هرمزد که در ری جای داشت حمله برد.

در مدت جنگ این دو شاهزاده مادرشان که دینگ نام داشت در تیسفون سلطنت می‌کرد. از این ملکه مهری پیدا شده که صورت او را با اسم و لقبش بانبیشنان بانبیشن Bânbishnân-Bânbishn (ملکهٔ ملکه‌ها) به حروف پهلوی در آن کنده شده است. این ملکه تاجی بر سر دارد که بر فراز آن گیسوانش به شکل گویی بانوار کوچکی بسته شده است و گوشواره‌ای که دارای سه مروارید است در گوش و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود. و گیسوان مجعدش را به چندین رشته بافته و فرو هشته است.

اینکه در بعضی از روایات عربی آمده است که پیروز از پادشاه هفتالیان سپاهی به یاری خواست، افسانه است؛ و منشأ آن ظاهراً تقلید از سرگذشت قباد پسر فیروز است، زیرا به قول مارکوارت هنگام مرگ یزدگرد دوم هنوز هفتالیان به مرزهای ایران نرسیده بودند، اندکی برنیامد که مردم از هرمزد دل‌آزرده شدند و هواخواه فیروز گشتند. فیروز به یاری رهام (رام یا ورهرام) که از خانوادهٔ مهران بود و مربی و پرورندهٔ او بود هرمزد را شکست داده اسیر ساخت، و بنابه روایت الیزئوس، مورّخ ارمنی، ورهام او را بکشت و پیروز را بر تخت نشانید.

## دی‌نُن

مورخ یونانی که معاصر فیلیپ

مقدونی بود؛ او دربارهٔ دولتهای آسیایی تألیفات زیادی دارد و نظر به اینکه مدتی در دربار اردشیر دوم هخامنشی بوده به همین جهت مطالبی هم دربارهٔ تاریخ ایران نوشته است. دی‌نُن مطالب کتاب خود را از تأسیس دولت آشور شروع و به تسخیر مصر توسط اردشیر دوم پایان می‌دهد، باید توجه داشت که تألیفات وی طی قرون متمادی ازبین رفته است و آنچه از آنها در آثار مورخان دوره‌های بعد به ما رسیده است، از آثار «پلوتارک» و «تروک‌پمپه» می‌باشد.

## دینوری

احمدبن داودبن وندادبن ابوحنیفه دینوری. وفاتش در ۲۸۲ یا ۲۹۰ هـ. ق. بود. از تألیفات او «اخبارالصوال» است که شرح وقایع را از آدم تا آخر سلطنت یزدگرد نوشته و از ملوک قحطان، پادشاه روم، تُرک و نیز خلفا تا آخر ایام‌المعتصم سخن رانده است.

## دین یشت

یشت شانزدهم اوستا موسوم است به دین یشت. منظور از دین همان دَئنا Daena می‌باشد که واژهٔ معمول دین با مفهوم امروزی نیز از آن است. این واژهٔ اوستا از دا Da به معنی اندیشیدن، آگاهی یافتن و شناختن مشتق شده است. در آغاز فروردین یشت، اشاره شد که در آدمی پنج نیرو موجود است. دومین نیروی متشکله همین دَئنا ـ می‌باشد که به عنوان و معنی نیروی درّاکه، نیروی ممیزه یا وجدان آدمی می‌باشد.

دَئنا در دین و افکار زرتشت، اساس و بنیان شمرده می‌شود، چون همان نیروی دراکه و ممیزهٔ آدمی است که موجب انتخاب و گزینش، و سرانجام رهایی وی می‌شود. به همین جهت است که برخی از محققان آن را به مفهوم درونی‌ترین معنای یک انسان یا وجود آسمانی در انسان ترجمه و تعبیر می‌کنند.

برخی دیگر واژهٔ دَئنا را ساخته شده از مادهٔ دای day می‌دانند به معنی دیدن. به همین جهت آن را به معنای نگاه‌کردن و نگریستن گرفته‌اند ولی نه به معنی دیدن معمولی، بلکه منحصراً به معنای نگریستن دینی، یعنی وسیله‌ای که آدمی حقیقت خدایی را با آن درمی‌یابد. به مفهوم یک حس بینایی و یک چشم درونی و یک پرتو روشنایی که از درون سر برزده است و خود دارای طبعتی خدایی است و در گاثه‌ها و دریافت سرودها، بنیان دین است.

در سروش یشت‌ها دخت، دَئنای آدمی، یا وجدان و نیروی درّاکه و حس بینایی درونی وی، پس از مرگ، هرگاه متوفا، متدین راستینی باشد، به صورت دوشیزهٔ جوان و بسیار زیبایی درآمده و وی را به سرزمین روشنایی بی‌پایان راهبری می‌کند. و هرگاه متوفا، انسانی بدکنش و بدسرشت و شریر باشد، دئنایش به صورت عفریته‌ای بدبو تظاهر کرده و او را به سرزمین ظلمت ابدی رهنمون می‌شود.

### دین یشت (چیستا)

دارای ۷ کرده و ۲۰ بند در توصیف و ستایش چیستاست که در این یشت با صفاتی مانند «کسی که به راه نیک رهنمون می‌شود» و «کسی که به گذرگاه نیک راهبر است» توصیف شده است.

از این توصیفات چنین به نظر می‌رسد که وی ایزدْبانوی راه و سفر بوده است. موهبتهایی نیز که از وی خواسته می‌شود مانند «گذر از راههای خوب (برای رسیدن به مقصد)»، «راههای خوب در کوهستان‌ها» و «راههای خوب از میان جنگلها» و «گذرگاههای خوب از میان رودخانه» (بند ۳) و «نیرومندی پا و شنوایی گوش و قوّت بازو» (بند ۷) این نظر را تأیید می‌کند. این ایزد بانو با دین (در اوستا دینا) ارتباط نزدیک دارد. هر دو ایزد بانو هدایت به راه است را، چه در این جهان و چه در جهان دیگر، بر عهده دارند. این

احتمال نیز وجود دارد که چیستا به معنی «درخور توجّه، آن که مورد توجّه است» در اصل صفت دین (دینا) بوده است. بندهای ۱ تا ۴ به توصیف و ستایش این ایزدبانو اختصاص دارد. بندهای ۵ تا ۱۳ دربارهٔ ستایش زردشت از این ایزد بانوست و در بندهای ۱۴ تا ۲۰ سخن از ستایش هووی، همسر زردشت، روحانیِ به (سفر) دور فرستاده شده و رئیس کشور است.

به نظر کریستن‌سن کوتاهی جملات و سبک انشای خشک دلیل متأخّر بودن این یشت است. به نظر او بندهای ۶ تا ۱۳ از نظر جوهر شعری تا حدی شبیه به یشتهای کهن است و بندهای ۶ و ۷ با تغییرات مختصری در یشت ۱۴ بندهای ۲۸ تا ۳۳ ملاحظه می‌شود و شاید تقلیدی از آن باشد.

**دیوان**

سر دستهٔ موجودات خبیث و مخرب در اوستا انگرمینو Angra Mainya یا اهریمن است. و او را اتباع و پیروانی است که در اوستا دئو Daeva نام دارند. در آن کتاب دیو به معنی مخلوق خطرناک و آسیب رسان و در ردیف جانوران و پریان است. و به‌علاوه دیو بر خدایان مذهب غیر ایرانی هم اطلاق می‌شود. اصطلاح دیویسنا به معنی دیوپرستی از آنجا ناشی شده است. Deva در سانسکریت و مذهب ودا به معنی خدا و فروغ و موجود درخشنده است، و در اینجا تضاد مذهب آریایی و ودایی با اوستایی معلوم می‌شود. زبان‌شناسان کلمهٔ Daeva در اوستا و Deva در سانسکریت را از یک ریشه شمرده‌اند و در کلمه، زئوس Zeus یونانی و دئوس Daus لاتین را از آن اصل دانسته‌اند. در رزمنامه‌های ملی گرچه دیوان نژادی غیر از آدمیان شمرده شده‌اند، ولی از صفات آدمی بی‌بهره نبودند. چنانکه چون آدمیان شاه و سردار داشتند، و سخن می‌گفتند، و چاره اندیشی می‌کردند. ایرانیان شکل

آنان را با هیئتی نزدیک به انسان، منتهی با وضعی خارق‌العاده تصور می‌نمودند. معمولا دیوان، سیاه‌پوست و نیرومند بودند و دندانهایشان مانند گراز و مویی دراز بر اندام داشتند. دو بیت زیر از فردوسی راجع به دیوان شاهد این مدعا است:

سرش چون سر پیل و مویش دراز
دهان پر ز دندانها چون گراز
دو چشمش سفید و لبانش سیاه
تنش را نشایست کردن نگاه

با توصیفی که در ادبیات ملی شده، دیوان مردمانی زشت‌رو و دژم خوی و غیر آریایی و خارج از کیش ایرانیان مزداپرست بودند. فردوسی فرماید:

تومرا دیو را مردم بدشناس
کسی کوندارد زیزدان سپاس

علّت آنکه برای دیوان شاخ و دم تصور می‌کردند، چنین می‌نماید که آنان بومیان ایران بوده، و در تمدن از قوم آریایی فروتر بودند، و هنوز از بافتن و دوختن آگاهی نداشتند. و پوست حیوانات را به‌جای لباس به‌کار می‌بردند، و شاخ گاو را برای زینت برآن نصب می‌نمودند. خطرناکترین ایشان دیوان مازندران بودند، که در اوستا از ایشان به نام مزنة دئوه Mazana Daeva سخن رفته است. در کتب پهلوی آمده که دیوان مازندران موجودات عجیب‌الخلقه و عظیم‌الجثه‌ای بودند که در غارها سکونت داشتند و آب دریا معمولاً در میان سینهٔ ایشان بود!

مازندران طبق روایت پهلوی هیچ‌گاه یک ناحیهٔ ایرانی شمرده نمی‌شد. و حتی مردم این سرزمین را از یک جفت پدر و مادر غیر اسلاف ایرانیان دانسته‌اند. در شاهنامه نیز از آنان چون یک نژادی دیگر سخن رفته است. از شاهان ایران تنها کاووس قصد گشادن مازندران را کرد و به دست دیو سفید که خطرناکترین دیوها بود گرفتار گشت. رستم پس از گذشتن از هفت خوان دیو سفید را بکشت و کاووس را نجات داد.

**دیوان (Divan)**

وزارتخانه، اداره.

**دیوان استیفا**

دیوان رسیدگی و تنظیم دفاتر و دخل و خرج کشور و ثبت کلیه درآمدهای دولتی و محاسبات در دولت غزنویان.

**دیوان اشراف**

در حکومت عباسیان دیوان اشراف یا دستگاه اطلاعاتی خلافت، یکی از مهمترین دیوانها بوده و وظیفه‌اش تفتیش در کردار و اعمال وزیران، عمال دولت و سرداران سپاه بود.

عضو دیوان اشراف را مشرف می‌خواندند.

**دیوان انشا**

دیوان رسائل، اداره‌ای که در آن مکاتبات دولتی انجام می‌گرفت. رئیس دیوان، اعضای زیادی تحت فرمان داشت که کُتّاب خوانده می‌شدند و معروفترین آنها کاتب‌السر (منشی مخصوص پادشاه)، کاتب‌الرسائل (مأمور تنظیم مکاتیب عمال و ولات و حکام)، کاتب‌الجند (عامل امور سپاه)، کاتب‌الشرطه و کاتب‌الخراج بودند. غیر از وزراء و رؤسای دواوین، کسی که اقتدار تمام داشت و اغلب بر اثر حسادت و عداوت یا به تحریک امرا باعث برانداختن وزرا می‌شد، حاجب کل بود.

**دیوان اینجو**

اداره‌ای که بر امور زمینهای خالصه سلطنتی نظارت می‌کرد.

**دیوان برید**

یکی از دیوانهای دوره غزنویان که وظیفه آن انتقال خبر بود. بر این دیوان که اهمیت بسزایی در اطلاع از اکناف قلمرو غزنوی داشت، «صاحب برید» و یا

صاحب خبر نظارت می‌کرد. همچنین اداره پست و ارتباطات و اطلاعات

## دیوان بیگی

در عهد صفویه، عنوان مأموری که بر امور قضایی نظارت داشت و اجرای قوانین و احکام تحت نظر او بود. در کشیک‌خانه به امور شرعی و در خانهٔ خود به دعاوی عرفی رسیدگی می‌کرد، و در نزد شاه تقرب و نفوذ تام داشت و مقرب‌الخاقان به‌شمار می‌آمد.

## دیوان جند

دیوان عرض یا جند که دیوان مخصوص رسیدگی به کارهای لشکری و تهیهٔ سربازان از نقاط مختلف کشور و فراهم آوردن آذوقه و علف بود. این قسمت ابتدا در زمان عمر ایجاد گردید و دیوان نامیده شد. ولی بعدها کلمهٔ جند را هم بدان افزودند. در زمان سامانیان و مخصوصاً غزنویان به دیوان عرض معروف شد و وجه تسمیهٔ آن این بود که پادشاهان قبل از حرکت به میدان جنگ در محل معینی به بازرسی اسلحه و مهمات افراد می‌پرداختند. بدین‌ترتیب که افراد از برابر پادشاه می‌گذشتند و درواقع خود را به شخص اول مملکت عرضه می‌کردند. کارکنان دیوان عرض همچنین مأمور تربیت سپاهیانی بودند که از بین روستاییان انتخاب می‌شدند.

## دیوان خالصات

اداره‌ای که برای احیای زمینهای خالصه به‌وجود آمد.

## دیوان دلای (Divane Dalal)

ادارهٔ رسیدگی به زمینهای خالصهٔ خان.

## دیوان رسائل

یکی از دیوانهای دوره عباسیان که مخصوص صدور فرامین، احکام، جمع‌آوری اسناد و مکاتبات دولتی بود که ریاست آن را به یک نفر از رجال

آزموده واگذار می‌نمودند. وظیفه عمده این دیوان نوشتن نامه به خلفای عباسی یا سلاطین و پادشاهان همجوار و حکام و بزرگان برجسته دولت بود.

**دیوان رسالت**

در دوره غزنویان دیوان رسالت در حکم دبیرخانه و دفاترخانه برای سلطان بود. این دیوان نیز مثل دیگر دیوانها نظیر دیوان مستوفی، جامعه‌خانه و حرم، معمولاً در سفرهای جنگی و گردش پادشاه در اطراف مملکت او را همراه بود. در این دیوان عده کثیری از منشیان با مستمری مکفی زیر نظر سلطان کار می‌کردند. این دیوان در تماسهای سیاسی نیز ذی‌ربط بود. از این‌رو گزارشها و پیامهایی که منهیان و اسکداران از سراسر امپراتوری می‌فرستادند به دیوان رسالت می‌رسید و نیز گزارشهای مربوط به قیمت ارزاق، مصایب طبیعی، تهاجمات دشمنان خارجی، فعالیت راهزنان و مسائل دیگر را شامل می‌گردید.

**دیوان شرع و یارغو**

دیوانی که به استنطاق و مجازات گناهکاران می‌پرداخت.

**دیوان صاحب‌الشرطه**

در دوران عباسیان بعد از وزیر اول این دیوان از بزرگترین و مهمترین دستیاران پادشاه بود که ریاست امور سپاه را به عهده داشت و به نام عارض لشکر خوانده می‌شد.

**دیوان عرض**

دیوانی که در دولت غزنویان مسئول گردآوری سپاه، تنظیمات داخلی ارتش، پرداخت مستمری و آذوقه بود دیوان عرض نام داشت و اهمیت شغل عارضی پس از وزارت دارای اهمیت فراوان بود.

**دیوان عرض:** ← دیوان صاحب‌الشرطه

## دیوان قضا

این دیوان در حکومت عباسیان مأمور حل و فصل دعاوی بود.

## دیوان قضات ممالک

دارالقضا.

## دیوان کرکیراق

اصطلاح عصر مغول. دیوانی که برای کمک به لشکرو فراهم آوردن ساز و برگ لازم از مردم مالیات می‌گرفت.

## دیوان مسامس

اداره‌ای که در زمان غازان‌خان برای بهبود وضع اسلحه‌سازان ایجاد شد.

## دیوان مظالم

در حکومت عباسیان ریاست این دیوان برعهده کسی بود که بر کلیه امور شرع و قوانین و حقوق اطلاعات کافی داشت. این دیوان به ترتیب به سه شعبه تقسیم می‌گشت.

الف ــ دیوان قضا، ب ـ دیوان حسبه ج ـ دیوان صاحب‌الشرطه.

متصدیان آنها را رئیس قضا و صاحب حسبه و صاحب‌الشرطه می‌نامیدند.

## دیوان و دروجان

در تاریخ اساطیری ایران علاوه بر سَرْ دیوان، همهٔ جلوه‌های زشت و صفات پلید نیز به صورت دیوان و دروجان در برابر ایزدان شخصیت می‌یابند. دروج در آغاز نامی برای ماده دیوان بوده است، ولی سپس کلمه‌ای می‌شود مترادف دیو. دیوها نیز مانند ایزدان سلسله مراتب دارند و از نظر اهمیت و قدرت عمل در مقامهای بالا و پایینی قرار می‌گیرند، ولی شخصیت وجودی آنها به اندازهٔ ایزدان روشن و واضح نیست. تعداد دیو زنان به نسبت دیوان مذکر محدود است، ولی در کل، جنسیت دیوان کمتر از ایزدان مشخص است.

## دیوان وزارت

مهمترین دیوان در دوره عباسیان بوده که ریاست آن با وزیر اول بود. این دیوان به امور مملکت رسیدگی می‌کرد و مأموریت جمع‌آوری مالیات در نقاط مختلف کشور را به عهده داشت.

## دیوان یام

اصطلاح عصر مغول؛ ادارهٔ پست، ادارهٔ برید.

## دیودورس سیسیلی

دیودورس سیسیلی مورخ یونانی که از بومیان شهر آگیریوم در جزیره سیسیل بود و از معاصران یولیوس سزار و اگوستوس است، و در قرن اول پیش از میلاد می‌زیست. وی از مورخان بزرگ دنیای قدیم به شمار می‌رود و بعد از سی سال مطالعه در منابع پیش از خود توانست تاریخی در چهل کتاب به نام ببیلوتکاهیستوریکا پدید آورد که از آن به کتابخانه تاریخ تعبیر می‌شود. در این کتاب عظیم، او تاریخ همهٔ ملل شناخته شده زمان خود را به ترتیب سنین از روزگاران قدیم تا سال جنگ سزار و گالیا (۵۸ ق.م.) نوشته است. مؤلف در چهار کتاب اول این تاریخ، ملل را به شیوه نژادشناسی به اقوام مختلف تقسیم کرده و در دیگر فصول، کتاب خود را به ترتیب سالهای المپیاد دنبال نموده است. از این اثر عظیم جز ۱۵ کتاب کامل آن در دست نیست یعنی پنج کتاب اول و از آغاز کتاب یازدهم تا بیستم.

سه کتاب اول تاریخ او مربوط به وقایع مصر و آشور و حبشه و دیگر بربرها است. کتاب چهارم و پنجم مربوط به زمان پهلوانی یونان، و کتاب یازدهم تا بیستم مربوط به حوادث لشکرکشی خشایارشا به یونان تا جنگ ایپسوس است. از کتاب تاریخ دیودر بسیاری از مورخان و نویسندگان قدیم بهره گرفته و قسمت‌هایی از آن را در کتب خود نقل نموده‌اند. کتاب او

نخستین تاریخی است که از بین نویسندگان قدیم دربارهٔ تاریخ عالم نوشته شده است. شیوهٔ نگارش او روان و روشن است.

از دیگر کتابهای گمشدهٔ او قطعاتی در دست است. متن یونانی و ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را الدفازر در مجموعهٔ کتابخانهٔ لوب منتشر کرده است.

## دیوسلطان روملو

دیوسلطان روملو از وزیران شاه طهماسب اول صفوی است. وی در سال جلوس شاه طهماسب به سلطنت (۹۳۰ هجری) به مقام امیرالامرایی منصوب گردید و تا سال ۹۳۳ هجری بدین سمت اشتغال داشت.

## دیوکس

دیوکس فرزند فرا اورتس بود. پدرش چون دیگر مادیها پیشهٔ دهقانی داشت و او نیز در آغاز کار چنین کرد.

## دیوکِس: ← دیااکو

## دیولافو = دیولافوآ

مارسل اوگوست دیولافو، مهندس و باستان‌شناس فرانسوی، مهندس راه و ساختمان بود که در ۱۸۸۱ مأمور کارهای باستان‌شناسی در ایران شد و اکتشافاتش در شوش شهرت یافت و در ۱۸۸۵ کاخهای داریوش اول و اردشیر دوم هخامنشی را کشف کرد و دفاتر گرانبهایی از اشیای هنری و نمونه‌های معماری ایران باستان را به غارت برد.

## دیون کاسیوس

دیون کاسیوس مورخ یونانی که در حدود سال ۱۵۵م. در نیقیه از بلاد بی‌تی‌نیهَ در آسیای صغیر زاییده شد و از طرف مادر به دیون کریستوم می‌رسد، و پدرش سناتوری رومی بود. او نیز در زمان سلطنت کمودوس به سناتوری

رسید و سپس به مناصبی دیگر نایل آمد. وی در زمان الکساندرس سوروس فرمانروای شمال افریقا بود.

کاسیوس سرانجام در ۲۳۵ میلادی درگذشت. وی در اواخر عمر به زادگاه خود بازگشت و کتابی را که در تاریخ روم در دست تألیف داشت تمام کرد و آن را در هشتاد کتاب بنوشت. قسمت بیشتر این کتاب از میان رفته و جز نوزده جلد یعنی از کتاب ۳۶ تا ۴۵ و چند قطعه دیگر در دست نیست که کسری آن از روی خلاصه‌ای که کسیفیلین از آن تهیه کرده جبران می‌شود. دیون آخرین مورخ یونانی است که به قواعد نگارش تاریخ آشنا بوده است.

او در سبب تألیف تاریخ خود گوید: که دمون یعنی شیطان به خواب او آمد و از او خواست که کتابی در تاریخ روم بنویسد. او بیست و دو سال صرف نگارش این تاریخ کرد و حوادث روم را از آمدن انه به ایتالیا تا روزگار الکساندر سوروس ۲۲۹ م. نوشت. سبک او روشن و روان است و در نگارش تاریخ از شیوهٔ توسیدید تقلید کرده است و دربارهٔ اشکانیان اخبار مفیدی را آورده است. این کتاب را گرو و بواسه با متن یونانی و ترجمه فرانسه در سال ۱۸۵۲-۱۸۷۰ منتشر کرده‌اند.

# ذ

### ذخیره خوارزمشاهی

کتابی است بسیار حجیم و مبسوط به زبان فارسی در امور علم طب تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل‌بن حسن‌بن احمدبن محمد که کتاب را به‌نام قطب‌الدین خوارزمشاه مؤسس سلسله خوارزمشاهیان در سال ۵۰۴ ه. ق. تألیف کرده است.

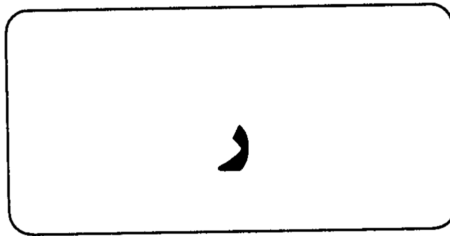
### ذوالریاستین: ← فضل‌بن سهل

### ذوالقرنین

مورخین لقب اسکندر مقدونی را گویند و بیشتر عقیده بر این است که لقب کوروش کبیر می‌باشد، (در مشهد مرغاب مجسمه کوروش با دو بال و دو شاخ بر سر نقش شده است).

### ذوقار = ذیقار

محلی نزدیک کوفه و بین آن و واسط، که به سبب جنگی که در آنجا بین قبیلهٔ «بکرابن ابی وائل» و قسمتی از لشکر ایران و قبایل عرب تابع دولت ایران روی داد مشهور شد. این جنگ، در نتیجه سوء سیاست خسروپرویز رویداد، و در آن بکرابن وائل ایرانیان و قبایل تابعه را مغلوب کرد، که به یوم‌ذی قار معروف و از مشهورترین ایام‌العرب است.

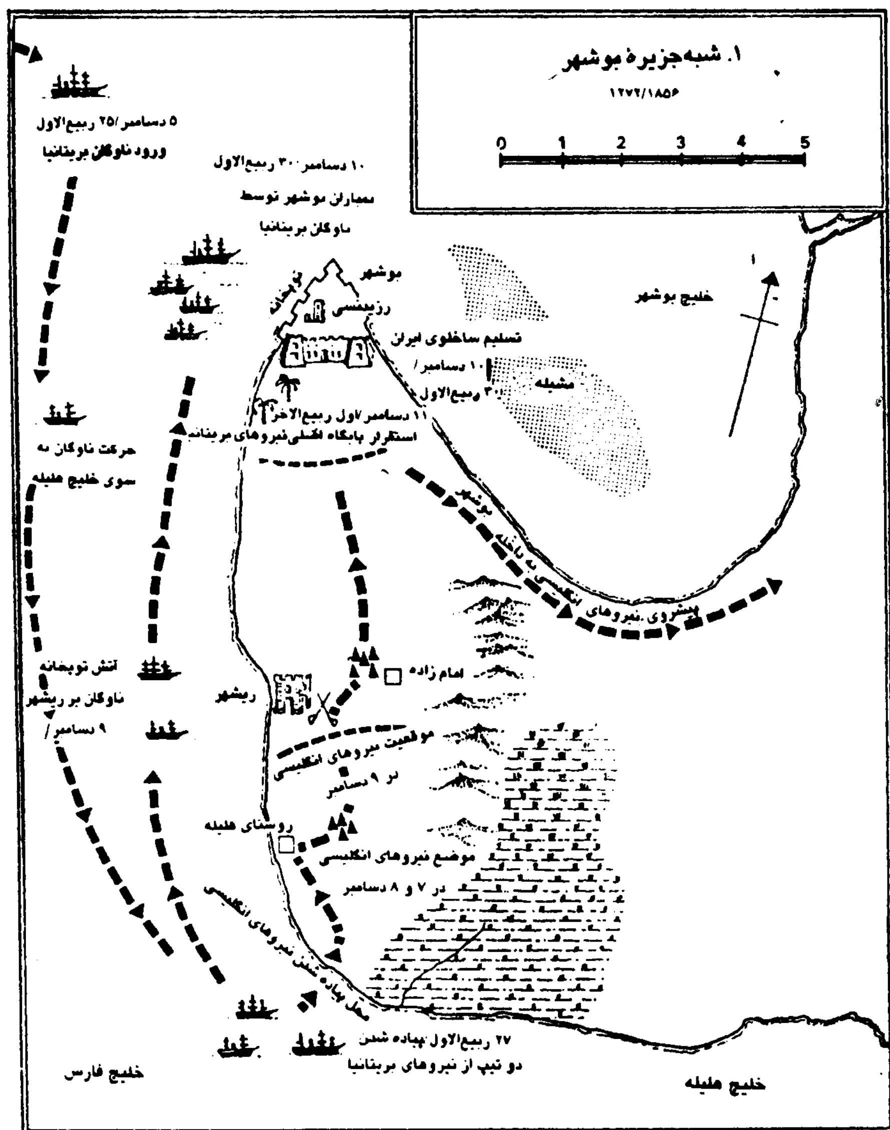


## رَئوچَ

لغت رَوچَ در فُـرس هـخامنشی، رئوچه در اوستا، و روز در فارسی یکی است. اما در فُرس و اوستا به معنی فُروغ آمده است.

## رئیسعلی دلواری

رئـیسعلی در خـانواده‌ای مـذهبی در روستای دلوار متولد و در دامـان پـدر و مـادر مـتدین و مـعتقد بـه دیـن اسـلام پرورش یافت. پدرش زایر محمد فرزند زایـر غـلامحسین فـرزند عـالی، فـرزند عیوض از طایفه مشهور به احـمدی کـه همگی نسل اندر نسل دلواری‌الاصـل و متوطن در این روستا بوده‌اند، می‌باشد. مادرش شهین دختر عـلی فـرزند زایـر محمد از طایفه فـولادی سـاکـن بـاغک تنگستان بود. در مورد تاریخ تولد وی در هیچ کتاب ذکر نشده است، اما در برخی تـحقیقات آمـده است کـه رئـیسعلی در سـال ۱۳۳۳ (ذیـقعده) هـجری قـمری مطابق با ۱۲۹۳ هجری بـه درجـه رفـیع شهادت رسیده است. و اگر سن ایشان را در هـنگام شـهادت بـه تـصریح مـؤلف کتاب فارس و جنگ بین‌الملل اول حدود



۱. شبه‌جزیرهٔ بوشهر
۱۲۷۲/۱۸۵۶
0 1 2 3 4 5
۵ دسامبر/۲۵ ربیع‌الاول
ورود ناوگان بریتانیا
۱۰ دسامبر/۳۰ ربیع‌الاول
بمباران بوشهر توسط
ناوگان بریتانیا
بوشهر
رزیدنسی
تسلیم ساخلوی ایران
۱۰ دسامبر/
۳۰ ربیع‌الاول
مشیله
خلیج بوشهر
۱۱ دسامبر/۷ اول ربیع‌الاخر
استقرار پایگاه اشغالی نیروهای بریتانیا
حرکت ناوگان به
سوی خلیج حلیله
پیشروی نیروهای انگلیسی به داخله بوشهر
آتش توپخانه
ناوگان بر ریشهر
۹ دسامبر/
ریشهر
امام زاده
موقعیت نیروهای انگلیسی
در ۹ دسامبر
روستای حلیله
موضع نیروهای انگلیسی
در ۷ و ۸ دسامبر
محل پیاده شدن نیروهای انگلیسی
۲۷ ربیع‌الاول پیاده شدن
دو تیپ از نیروهای بریتانیا
خلیج فارس
خلیج حلیله

۳۰ سال بدانیم در سال ۱۳۰۳ هـ. ق. مطابق با سال ۱۲۶۳ هجری شمسی متولد شده است. پدرش زایر محمد کدخدای دلوار بود و از چهره‌های سرشناس تنگستان به‌شمار می‌رفت.

شخصیتی بود که به تصریح معاصرینش هیچ یک از معاریف و مشاهیر و سرجنبانان معاصر او در سواحل شمالی خلیج فارس در بخشش و جوانمردی و مروّت و همت و صفا و وفا و عاطفه به پایه او نمی‌رسیدند. استغنای طبع و علو همت وی ضرب‌المثل و ورد زبان خاص و عام بود. بسیار فروتن و لایق بود. شریف و وفادار و ساده و بی‌آلایش و خوش‌مشرب بود. در برخوردهایش با مردم نوعی وقار ملاحظه می‌گردید. از این‌رو می‌توانست مردمی را تابع و تحت‌الشعاع خود قرار دهد و دامنه نفوذ و قدرتش را از دلوار به سایر نقاط تنگستان نیز تسری دهد. نمونه کاملی از شجاعت و جسارت و شهامت بود. غیور و متهور و سلحشور و در عین حال بسیار متین و موقر و با مهابت و مؤدب و مبادی آداب و سخت‌پایبند به مذهب و معتقدات دینی بود. مردی قوی‌الاراده و ثابت قدم بود. سرعت عمل و قاطعیت و پشتکار از مشخصات اخلاقی او بود. از اوان جوانی به شجاعت شهره یافت و حتی دشمنانش او را به شجاعت می‌ستودند و در تیراندازی و به کار بردن اسلحه بی‌نهایت ماهر بود. تیراندازی بود که تیرش هیچ‌گاه به خطا نمی‌رفت. صریح‌اللهجه بود و در بیان حقیقت و اظهار عقیده خود ابداً ترس و واهمه نداشت. عنصری فعال و پر تحرک بود. فعالیت خستگی‌ناپذیر غیر قابل انکار او قولی است که جملگی برآنند. در تمام مدت زندگانی کوتاهش لحظه‌ای آرام نگرفت. منصف، قدردان و حق‌شناس بود. به چابکی و مهارت در صف‌آرایی در برابر انبوه دشمن مشهور بود. برق‌آسا به دشمن حمله می‌کرد. هیبت او چنان در دلهای افراد نیروی دشمن

جای کرده بود که مقاومت در برابر او را بی‌فایده می‌دانستند.

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری در زمان استبداد صغیر در آن هنگام که محمدعلی‌شاه پادشاه قاجار مجلس شورای ملی را منحل نمود و آزادیخواهان را به زندان انداخت و مجدداً استبداد حاکم گشت، مردم ایران در شهرهای مختلف از جمله تبریز، رشت، اصفهان و نقاط دیگر مبارزه را آغاز کردند. بوشهر نیز از جمله شهرهایی بود که روحانیون و آزادیخواهان دیگر توانستند بوشهر را از تصرف مستبدین و طرفداران محمدعلی‌شاه خارج کنند.

رئیسعلی در کنار تدارک حمله به بوشهر، از شبیخونهای شبانه‌اش نیز غافل نبود و تقریباً هر شب به بوشهر و پادگان انگلیسیها حمله کرده و ضرباتی بر آنها وارد می‌آورد. انگلیسیها نیز بیکار ننشستند و برای دفع حملات مهاجمین تدابیری اتخاذ کردند: ژنرال بروکینگ تمام اوقات خود را صرف سازماندهی مجدد و تدابیر دفاعی بوشهر کرد. وی به منظور آماده نگه داشتن نیرویی که بتواند در اسرع وقت برای مقابله با نیروهای تنگستانی به هر نقطهٔ ضروری اعزام گردد، تغییراتی به‌وجود آورد که اهم آنها بدین شرح بود: در آن سوی خطوط استحفاظی که تحت پوشش نورافکنها بود، هر شب گروههایی به کمین می‌نشستند. علاوه بر این یک نیروی امدادی نیز مرکب از دو گروهان، چهار توپ و چهار مسلسل در منطقه امامزاده مستقر شده بود. راههای ارتباطی پشت خطوط استحفاظی نیز برای حمل و نقل توپها بهبود یافت. حال این توپها با اتصال به گاریهای قاطرکش نظامی تحریک بیشتری یافته بودند. ارتباط تلفنی و علامتی نیز بهبود و گسترش یافت، با انتقال یک گروهان از پادگان مستقر در بوشهر و چهار دسته مسلسل از ناوهای جونو و پیراموس به ریشهر نیروی ذخیره در آنجا تقویت شد. برای بمباران

هـر یک از نـقاط شـبه‌جزیره تـوسط توپخانه ناو جـونو نـیز تـرتیبات لازم بـا افسـران ارشـد نـیروی دریـایی بـریتانیا اتـخاذ شـد. نـاو لاورنس نـیز در آبـهای ساحلی و شط‌های شـرق شـهر بـوشهر گشت مـی‌داد. مـقامات نـظامی بـریتانیا انتظار داشتند که قوای تنگستانی، دشتی و دشتستان با استعداد دو هـزار نـفر در شبهای ۲۲ شوال تا هفتم ذیقعده / ۴ تا ۱۶ سپتامبر به بـوشهر حـمله کـنند ولی سـرانـجام رئـیسعلی در حـین حـمله‌ای دیگـر بـه اردوگـاه دشـمن بـه شـهادت می‌رسد و با مرگ وی موج حمله نیروی ایرانی هم فروکش می‌کند.

**رابرت شرلی:** ← شرلی

## راجی

پـرویز (کـامران) راجـی در سـال ۱۳۱۵ ش. در تهران به دنیا آمد. پدر او دکتر عبدالحسین راجی (فرامـاسون) در کابینه منوچهر اقبال مدتی وزیر بهداری بود. پرویز تحصیلات مـتوسطه خـود را در آمریکا بـه پـایان رسـانید و در سـال ۱۳۳۸ مـدرک لیسـانس اقـتصاد را از دانشگاه کمبریج انگلیس دریافت داشت و در سـال ۱۳۳۹ بـه اسـتخدام وزارت نـفت درآمـد. او در وزارت نـفت مـورد توجه «ویـژه» امـیرعباس هـویدا، عـضو هـیئت‌مدیره بـود و تـا سـمت مـنشی مـخصوص وی ارتـقاء یـافت. در سـال ۱۳۴۲ بـه‌عنوان کـارمند سـازمان بین‌المللی به اسـتخدام وزارت خـارجـه درآمـد. بـا صـعود هـویدا بـه نخست‌وزیری، در تاریخ ۱۳۴۴/۲/۴ به نخست‌وزیری رفت و بـه‌عنوان «رئـیس دفـتر اخـتصاصی نـخست‌وزیر» بـه کـار پـرداخت و بـا «عـنایت خـاص» هـویدا مـدت کـوتاهی بـعد، در تـاریخ ۱۳۴۵/۹/۱۶ بـه مـدیرکلی رسـید. در سال ۱۳۴۸ با اشرف پهلوی آشنا شد و به سرعت مـورد تـوجه او قـرار گـرفت. راجـی در تـاریخ ۱۳۴۸/۱۰/۸ بـه درخواست اسدالله عـلم، وزیـر دربـار

شاهنشاهی به‌عنوان «کمک به کارهای والاحضرت اشرف در کمیته بین‌المللی حقوق وابسته به سازمان ملل در آمریکا» به دفتر اشرف پهلوی تحویل داده شد و از ۱۳۴۹/۶/۲۵ به مدت ۳ ماه به همراه اشرف در سازمان ملل حضور داشت. «خدمات» راجی مورد توجه جدی اشرف قرار گرفت و لذا وی در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۲۴ با فرمان شاه به مقام سفیری در سازمان ملل رسید. طبق ابلاغیه اسدالله اعلم (مورخ ۱۳۵۰/۵/۲۱) وظیفه راجی در پست سفیری ایران در سازمان ملل، به دستور شاه «انجام کلیه امور مربوط به والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی به نحوی که ارجاع فرمایند» بوده است!

راجی در سال ۱۳۵۲ با عنوان مشاور نخست‌وزیر بازگشت و پس از چندی با «عنایت خاص» اشرف، در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۱۲ ، سفیر شاه در لندن شد و تا ۱۳۵۷/۱۰/۲۶ در این سمت بود. راجی در سال ۱۳۶۲ یادداشتهای روزانه خود را با عنوان «خاطرات آخرین سفر شاه در لندن» در انگلستان منتشر ساخت. او به‌عنوان یک درباری تحصیلکرده غرب در عالیترین محافل حاکمه انگلیس رفت و آمد داشته و با معروفترین چهره‌های سیاسی (مانند خانواده سلطنتی، مارگارت تاچر، ادوارد هیث)، فرهنگی (مانند سردنیس رایت، سر آیزایا برلین، سر چارلز کارن ــ رئیس بی. بی. سی.)، مطبوعاتی (مانند چپمن پینچر) و حقوق بشر (مانند مارتین آنالز) انگلیس معاشر بوده است.

## راحة‌الصدور

کتابی فارسی، در تاریخ آل سلجوق، تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمدابن علی‌ابن سلیمان راوندی از نویسندگان اواخر قرن ۶ هـ. ق. این کتاب را مؤلف به‌نام غیاث‌الدین کیخسرو ابن قلج ارسلان از سلاجقهٔ روم، تألیف کرده است. کتاب علاوه بر فایده‌های تاریخی دارای فواید ادبی نیز هست.

**رادهرمز**

یکی از قضات دوران ساسانی که نام وی به همراه چند نفر دیگر در اوراقی منحصر به فرد آمده که در کتابخانهٔ مانکجی هاتریا موجود است و کریستنسن از آن یاد نموده است.

**رادیوکربن (کربن ۱۴)**

یکی از ایزوتوپهای کربن معمولی، کربن ۱۴. دارای خاصیت رادیوآکتیو است و آن در اثر شعله‌های کیهانی در جو ایجاد می‌شود. کربن ۱۴ در بدن همهٔ موجودات زنده وجود دارد. نسبت این دو نوع کربن در تمام جو زمین و بدن موجودات زنده ثابت است. پس از مرگ موجود زنده، کربن آن با جو مبادله نمی‌شود و مقدار آن ثابت می‌ماند، اما کربن ۱۴ به علت خاصیت رادیوآکتیو کاهش می‌یابد و جای آن پر نمی‌شود. با تعیین میزان رادیوآکتیویته بقای موجودات زنده نسبت این دو نوع کربن و تفاوت آن با نسبت موجود در جو معلوم می‌شود و این تفاوت با توجه به نرخ معین تباهی رادیوآکتیو زمانی را که از مرگ موجود زنده گذشته است نشان می‌دهد. این شیوه برای تعیین تاریخ در کارهای باستان‌شناسی اهمیت فوق‌العاده دارد.

**راز سِهریه**

یا راز دبیریه، از خطوط سبعهٔ ایران قدیم بوده است که ملوک، اسرار خویش را بدان خط می‌نوشتند و عدد حروف و اصوات آن چهل بوده است.

**رازی ــ امین‌احمد:** ← امین‌احمد رازی

**راست روشن**

وزیر بهرام‌گور که شاه به سبب اعتماد همه کارهای کشور را بدو سپرده بود. بعد چون بهرام روزنامه‌های بازداشتگان را بخواند، از اعمالِ ناپسندِ

او آگاه شد و گفت «این نه راست روشن است بلکه دروغ و کژ است» و وی را سیاست کرد.

## راضی باللّه

ابوالعباس احمدبن‌المقتدربن المعتضد، از خلفای عباسیان بود و با او در سال ۳۲۲ ه. ق. بیعت کردند.

## رافع

ابن‌لیث‌بن نصربن سیار. از خاندانی بزرگ بود و در عهد هارون‌الرشید عباسی در سمرقند نیابت حکومت داشت. و به علتی عزل و حبس گردید، ولی از زندان گریخت و حاکم سمرقند را کشت و به سال ۹۱۰ ه. ق. بر آنجا تسلط یافت و از اطاعت هارون‌الرشید سرپیچید و خود ادعای خلافت کرد. هارون حاکم خراسان علی‌بن عیسی را به سرکوبی او فرستاد ولی رافع بر او پیروز شد تا هارون در سال ۱۹۲ خود به سوی او روی آورد و حاکم عراق را به جنگ او مأمور ساخت. رافع در سال ۱۹۳ شکست خورد و کارش به ضعف گرایید.

## رافع‌بن هرثمه

حاکم دست‌نشاندهٔ طاهریان در بخارا بود که پس از فتح بخارا توسط یعقوب لیث صفار در سال ۲۵۸ ه. ق. تسلیم شد و آمادگی خود را جهت پیوستن به یاران یعقوب اعلام داشت ولی یعقوب او را از نژاد خود راند. رافع تا زمان مرگ یعقوب کاری از پیش نبرد، اما پس از یعقوب که عمرولیث به روی کارآمد قیامی را علیه وی آغاز نمود. عمرولیث پس از مراجعت از فارس به سیستان در سال ۲۷۰ ه. ق. به منظور سرکوبی قیام رافع بن هرثمه عازم هرات گردید و چون رافع یارای مقابله نداشت به مرو فرار کرده و از آنجا نامه‌ای حاکی از اظهار اطاعت و تقاضای بخشش برای عمرولیث در آخرین جنگ خود با ایشان در سبزوار و نیشابور همراه غلامان خود

به خوارزم پناه برد و به‌دست خوارزمیان که به طمع مال رافع به وی حمله کردند به قتل رسید و جسد او را به نیشابور نزد عمرولیث بردند و عمرولیث نیز سر او را با هدایایی به بغداد نزد خلیفه معتضد فرستاد.

**راگا**

ری، نام باستانی ایالت ری.

**رام اردشیر هرمزد**

یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان که موسوم بوده است به رامهرمز بنا شدهٔ هرمزد اول، به قول حمزهٔ اصفهانی شهر مذکور از بناهای اردشیر بابکان است.

**رامان**

نام یکی از خدایان سرزمین بابل.

**رامانیان**

شبانکارگان.

**رام برزین**

۱ ــ نام آتشکده‌ای در ایران قدیم (آذر برزین مهر).

۲ ــ نام سرداری، نگهبان مرز مداین به عهد خسرو اول انوشیروان.

**رامتین**

موسیقیدان عصر ساسانی.

**رامُز**

رام اردشیر هرمز، نام شهری در خوزستان، رامهرمز. نیز ← رام اردشیر هرمزد.

**رام کواذ**

شهری بوده در زمان ساسانیان در سرحد فارس و خوزستان بنا نهادهٔ کواذ.

**رامهرمزد**

در شمال شهرستان اهواز و غرب شهرستان کهکیلویه در استان خوزستان

واقع است و بنا به رساله پهلوی شهرستانهای ایران بنایش به هرمزد ساسانی نسبت داده شده است. وَلی به قول حمزه اصفهانی اردشیر این شهر را بنا کرد و نام آن را «رامهرمزد اردشیر» نهاد و برطبق روایت اصطخری، مانی در این شهر به قتل رسید.

در درهٔ رامهرمزد در ناحیه بهبهان و در اطراف بندر دیلم آثار مختلفی پیدا شده که مربوط به قبل از اسلام است. روی بزرگترین تپه‌های این ناحیه یک قلعهٔ ایلامی مربوط به هزارهٔ دوم قبل از میلاد پیدا شده است. جنگ اردشیر ساسانی با اردوان پنجم اشکانی که منتهی به سقوط آن دولت شد در این ناحیه اتفاق افتاد. خرابه‌های قدیم رامهرمزد معروف به طاق نصرت است که آثاری در آنجا از دورهٔ ساسانی به‌دست آمده است.

**رام یشت (ویو = وای)**

دارای ۱۱ کرده و ۵۷ بند در مدح وَیو (= وای)، ایزد فضاست و تألیف آن متأخّر به نظر می‌رسد. در بند ۱ ستایش و تمجید و توصیف این ایزد آمده و در بندهای ۲ تا ۴۱ از کسانی که این ایزد را ستوده و از او درخواست کمک کرده‌اند مانند اَهُورَه مَزدا، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، گرشاسب، کیخسرو، هوتوس (یا هُتوس)، همسر گشتاسب و دوشیزگان عموماً یاد شده است و این بخش شباهت به یشت ۵ دارد. بندهای ۴۲ تا ۵۸ دربارهٔ ستایش این ایزد و کارهای اوست و ابهامات بسیار دارد.

تألیف این یشت متأخّر به نظر می‌رسد، گرچه مطالب آن قدیمی است. به نظر کریستن‌سن بندهای ۱ تا ۵ و نیز بندهای ۳۸ تا ۵۸ تألیف سستی است. امّا بخشهایی که حاوی ستایش و مدح قهرمانان قدیم در پیشگاه وی است (بندهای ۶ تا ۳۷) از دوره‌های بسیار متأخّر نیست.

## رامیشن ای ارتخشر

رامش اردشیر، رام اردشیر. نام شهری است. در شاهنامه فردوسی به‌جای این شهر نام جهرم آورده شده است.

یاقوت در معجم‌البلدان جای این شهر را بین اصفهان و خوزستان در جبال آورده است.

«رام اردشیر: نام شهری است که اردشیر بابکان بنا کده بود»

## ران: ← اران

## راندویان: ← قیام راندویان

## راولینسُن

سِر هنری راولینسُن از اهالی آکسفورد انگلستان که در سال ۱۸۲۷ به خدمت ارتش شرکت هند شرقی درآمد و در هندوستان زبان فارسی را فرا گرفت. شش سال بعد به اتفاق افسران انگلیسی که برای تجدید سازمان ارتش ایران عازم این کشور بودند به ایران آمد ابتدا بعضی از کتیبه‌های استخر را رونویسی کرد و هنگامی که بهرام میرزا در سال ۱۲۵۱ هـ. ق. به فرمان محمدشاه به حکومت کرمانشاه منصوب شد وی را همراه خود برد. راولینسن پس از نسخه‌برداری از کتیبه گنج‌نامه همدان در مدت اقامت سه سالهٔ خود در کرمانشاه شروع به استنساخ قسمتی از کتیبه‌های میخی بیستون کرد و در این ایام به‌علت تیرگی روابط بین ایران و انگلستان راولینسن مأمور سیاسی قندهار گردید و بعد از انجام مأموریت خود در سال ۱۲۵۹ هـ. ق. قسمت دیگری از کتیبه‌های بیستون را نسخه برداشته و سرانجام به قرائت خط میخی و پیدا کردن کلید آن موفق شد. از وی آثار زیادی باقی مانده است، از جمله کتیبه‌های میخی بیستون.

## راوندی

ابوبکر محمد راوندی مورخ

مشهور که در تاریخ سلجوقیان اهمیتی خاص دارد. کتاب وی راحةالصدور، وقایع ابتدای ظهور سلجوقیان تا انقراض آنان به توسط خوارزمشاهیان را در برمی‌گیرد. مؤلف، این کتاب را به‌نام کیخسروبن قلج ارسلان از سلاجقهٔ روم تألیف کرده است.

## راوندیان

فرقه‌ای که در سال ۱۴۰ هـ. ق. در پیرامون کاخ هاشمیهٔ بغداد سر به شورش برداشتند. در واقع این شورش عکس‌العملی در برابر قتل ناجوانمردانهٔ ابومسلم خراسانی بود. افراد فرقهٔ مزبور به این عنوان که منصور خلیفهٔ خداوند ایشان است و قصد دارند به حضورش رسیده او را سجده کنند، روانهٔ بغداد شدند. آنگاه در پیرامون کاخ مسکونی منصور واقع در هاشمیه گرد آمدند و ناگهان بر وی حمله بردند. چیزی نمانده بود که منصور به‌دست ایشان کشته شود. اما خلیفه گریخت و ملازمانش هجوم‌کنندگان را مورد حمله قرار داده دویست تن از آنان را هلاک و گروهی از رهبرانشان را دستگیر کردند. گروه باقی مانده با عملیاتی متهورانه زندانیان را رها ساخته حمله بر کاخ خلیفه را از سر گرفتند. اما با رسیدن سپاهیان منصور آنان نیز پراکنده شدند. طبری نقل می‌کند که این فرقه اعتقاد به تناسخ و مظهریت آراء مزدک را نیز دربارهٔ زنان پذیرفته بودند. افراد فرقهٔ مزبور خود را صاحب نیروی اعجاز می‌دانستند.

## راههای قدیم ایران

اول راهی است که از بین‌النهرین به فلات ایران می‌آمد؛ این راه از بابل آغاز و از جایی که بعدها موسوم به سلوکیه گردید و در نزدیکی بغداد کنونی بود از دجله گذشته و متابعت وادی دیاله را کرده به آرتی میتا در نزدیکی قزل رباط امروزی می‌رسید و بعد به شالا که کرسی حلوان واقع در کوههای کردستان نزدیک کرکوک بود منتهی می‌گشت و از

اینجا صعود به فلات ایران شروع می‌شد. راه مزبور پس از گذشتن از کوههای زاگرس و کامبادن Kambaden (کرمانشاهان امروزی) وارد وادی کرخه می‌شد و پس از عبور از کنگاور (Konkobar) به اکباتان (همدان) منتهی می‌گردید و همدان به‌واسطه راههای مختلف با شوش و شهرهای دیگر ارتباط می‌یافت. در زمان هخامنشی این شاهراه از سارد به اکباتان و از آنجا به ری و از جنوب البرز به باختر یا بلخ می‌رفت. اما راههایی که از فلات ایران به هند می‌رفت یکی از آنها راهی است که از وادی کابل شروع شده و از کوههای سلیمان گذشته به پیشاور که وادی رود سند است می‌رسد دیگری که کوتاه‌تر است از تنگه خیبر می‌گذرد و فاتحین هند چون اسکندر و نادر از این راه گذشته‌اند و بالاخره راهی که افغانستان را بوادی آمویه (جیحون) ارتباط می‌داد و از بامیان و بلخ شروع شده کوههای هندوکه را بریده به وادی مزبور یعنی جیحون می‌رسید.

## ربابه مرعشی

۱۲۷۰ ش. از نخستین زنان آموزگار. وی همسر سید علی شمس‌المعالی ــ پزشک ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴ ــ ۱۳۱۳ ق.) و مادر دُرةالمعالی بود. در آن زمان هیچ گونه مدرسه‌ای برای زنان وجود نداشت، از این‌رو ربابه در خانه‌اش کلاس درس برای زنان دایر کرد و خود به آموزش پرداخت. این اقدام او که در آن زمان عجیب می‌نمود با مخالفت گروهی از مردم مواجه شد و برای وی و شرکت‌کنندگان مزاحمتهایی ایجاد کردند. ربابه سیزده سال پیش از آنکه رسماً مدرسه دخترانه‌ای در تهران ایجاد شود در سال ۱۲۷۰ شروع به آموزش زنان نمود.

## رَپیتوین / رَپیثوین

به معنی نیمروز (ظهر) و سرور و نگهبان گرمای نیمروز است که زمانی

مقدس در اسطوره‌های ایرانی است. آفرینش در این لحظه از زمان صورت می‌گیرد و بازسازی جهان نیز در این زمان خواهد بود. رپیتوین قرین و همکار لازم و سودبخشی برای ایزد تیشتر است. هر زمان که دیو زمستان به جهان هجوم می‌آورد رپیتوین در زیر زمین پناه می‌گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان از بین نروند. بازگشت سالانه او در بهار بازتابی از پیروزی نهایی خیر است که وی بر آن سرپرستی خواهد داشت. آمدن رپیتوین زمانی است برای شادی و امید به رستاخیز، و نمادی از برتری آفرینش نیک است. جشن رپیتوین بخشی از جشن نوروز است و در وقتی است که دیو سرما می‌رود و رپیتوین شادمان به زمین باز می‌گردد. شادی او از این است که ریشه‌های درختان و گیاهان را با گرمای خود زنده نگاه داشته است تا دوباره بتوانند جوانه زنند و ریشه کنند.

**رپیت‌وین‌گاه (Repithwingah)**

از تقسیمات نماز شبانه‌روزی در دین زرتشت که موقع آن نیم روز تا سه ساعت بعدازظهر است.

**رَتبیل = زنبیل**

یا زنبیل، لقب حکمرانان سیستان.

**رته ئشترو**

گروه دوم رسم طبقاتی در عصر اوستایی شامل جنگجویان و سپهبدان و دلاوران.

**رث‌ایشتر (Ratheeshtar)**

جنگیان، در تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم.

**رجبعلی منصور:** ← منصور

**رخج**

نام قدیم قندهار.

رخج: ← آراکوزی

### رِدُاسپ

نام پسر فرهاد چهارم (اشک چهاردهم) ازسلسلهٔ اشکانی که با سه برادر خود بین سالهای ۱۱ و ۷ ق. م. به امر پدر به روم رفتند و در آنجا اقامت گزیدند تا هم برادر دیگرش که از طرف فرهاد به ولیعهد برگزیده می‌شد بی‌رقیب بماند و هم قیصر روم از این امر خشنود گردد.

### رُدُگون

۱ ــ نام همسر وشتاسپ پسر ارشام و پسر عموی هـ. ق. کوروش و مادر داریوش اول.

۲ ــ نام دختر اردشیر دوم از پادشاهان هخامنشی و زن هـ. ق. «ارن‌تس».

### رزم‌آرا

حاجیعلی رزم‌آرا فرزند سرهنگ محمد در سال ۱۲۸۰ هـ. ش. در تهران متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی را در مدارس آلیانس و اقدسیه به پایان رساند. آنگاه وارد مدرسه نظام مشیرالدوله شد و در پایان با درجه ستوان دومی وارد ارتش گردید. پس از مدتی عازم فرانسه شد و در مدرسه سن‌سیر به تحصیل پرداخت و پس از پایان تحصیلات به ایران بازگشت و در هنگ کرمانشاه به خدمت مشغول شد.

رزم‌آرا مدتی فرماندهی تیپ



سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا

مستقل لرستان، کفالت اداره جغرافیایی ارتش و مدیریت دروس دانشگاه جنگ را برعهده داشت. پس از شهریور ۱۳۲۰ هـ. ش. به ریاست کل ستاد ارتش منصوب و در این مدت به درجات سرلشکری و سپهبدی ارتقاء یافت. سرانجام در تیرماه ۱۳۲۹ بعد از استعفای منصور از نخست‌وزیری، مأمور تشکیل کابینه شد و کابینه خود را در ۱۱ تیرماه ۱۳۲۹ به مجلس معرفی کرد.

از جمله وقایعی که در دوران صدارت رزم‌آرا اتفاق افتاد، عبارت بودند از:

پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت، تشکیل کنفرانس اقتصادی کشورهای اسلامی در تهران، فرار زندانیان توده‌ای از زندان قصر، عقد قرارداد بین ایران و آمریکا تحت عنوان اصل چهار ترومن، تصویب و اجرای قرارداد اقتصادی ایران و شوروی و استیضاح دولت در مجلس در مورد نفت.

سرانجام حاجیعلی رزم‌آرا در روز چهارشنبه شانزده اسفند ۱۳۲۹ هنگامی که برای حضور در مجلس ختم آیت‌الله فیض به مسجد رفته بود، توسط خلیل طهماسبی، از اعضای جمعیت فداییان اسلام، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. از حاجعلی رزم‌آرا چندین جلد کتاب در زمینهٔ جغرافیای نظامی ایران و کشورهای همسایه برجای مانده است.

کابینهٔ سپهبد رزم‌آرا

۱. وزیر دادگستری: محمدعلی بوذری.
۲. کفیل وزارت امور خارجه: محمود صلاحی، وزیر امور خارجه: محسن رئیس.
۳. وزیر کشور: سپهبد رزم‌آرا ـ امان‌الله اردلان.
۴. وزیر جنگ: سرلشکر عبدالله هدایت.
۵. وزیر دارایی: دکتر تقی نصر ـ غلامحسین فروهر.
۶. وزیر فرهنگ: دکتر شمس‌الدین

جزایری ـ دکتر عبدالمجید زنگنه.

۷. وزیر بهداری: دکتر جهانشاه صالح.

۸. وزیر اقتصاد ملی: دکتر مرتضی آزموده ـ دکتر عبدالله دفتری.

۹. وزیر کشاورزی: مهندس ابراهیم مهدوی.

۱۰. وزیر کار: دکتر محمد نخعی ـ غلامحسین فروهر ـ اسدالله علم.

* وزیر راه: مهندس جعفر شریف امامی.

* وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس اشرافی.

* وزیر مشاور: خلیل فهیمی.

## رژی

امتیاز انحصار تنباکو که در زمان صدارت میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان و اندکی بعد از مسافرت سوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ به اهتمام امین‌السلطان و برای مدت ۵۵ سال به یکی از اتباع انگلیسی موسوم به «ماژورتالبوت» و شرکای او واگذار شد. به موجب این امتیاز کمپانی رژی صاحب حق انحصاری تجارت تنباکوی ایران و حتی نظارت به زراعت آن شناخته می‌شد. مردم ایران پس از اطلاع از شرایط این انحصار بنابه فتوای مرجع تقلید شیعیان حاج میرزا حسن شیرازی که حکم تحریم دخانیات را صادر کرد با آن مخالفت کرده و آن را تحریم کردند که سرانجام شاه و امین‌السلطان از بیم شورش مردم و اعلام جهاد علما در شانزدهم جمادی‌الاولی سال ۱۰۳۹ هـ. ق. رسماً آن امتیازنامه را لغو کردند و شاه مجبور شد غرامت مؤسسهٔ مزبور را که بالغ بر پانصد لیرهٔ انگلیسی بود با بهرهٔ پنج درصد بپردازد. متن فتوای آیت‌الله شیرازی چنین بود: «الیوم: استعمال تنباکو و توتون. بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است».

## رسالهٔ اردشیر

رساله‌ای نیز منسوب به اردشیر در قواعد کشورداری به ترجمهٔ عربی در

کتاب نهایةالادب آمده است و در آن دربارهٔ جنگجویان (اساوره)، دبیران (کُتّاب)، داوران (قُضاة)، لشکرکشی (بعوث و ثغور)، پذیرش سفیر (فی قدوم الوفود علیه من قبل الملوک)، ساختن شهرها (بناء المُدُن)، تدبیر او دربارهٔ خاندانهای اشراف (تدبیره فی اهل بیوتات الشرف)، دادخواهی (مظالم) و آبادانی سرزمین‌ها (تدبیره عمارة الأرضین) بحث شده است. ترجمهٔ فارسی این رساله در ترجمهٔ نهایةالارب به نام تجارب‌الامم و نیز در شاهنامهٔ فردوسی آمده است. نمی‌دانیم که این رساله مستقیماً از پهلوی ترجمه شده است یا نه. گریناسکی بر آن است که مؤلّفی عربی‌نویس آن را از جاهای گوناگون گرد آورده است. وی برای اثبات نظر خود قرائنی را ذکر می‌کند که حاکی از نفوذ قواعد اسلامی در آن است، از جمله این که در این رساله آمده است که یک پنجم از غنائم جنگی خاصّ شاه است. اما از آنجا که این متن در شاهنامه آمده است، احتمالاً در خدای‌نامه نیز وجود داشته است و مطالبی موافق با قواعد اسلامی در ترجمه بدان افزوده شده است.

## رسالهٔ روزها

دو رساله دربارهٔ این که در هر یک از سی روز ماه چه کارهایی باید کرد و چه کارهایی نباید کرد، دردست است. رسالهٔ نخست در بخشی از اندرز آذرباد مَهرسپندان (بندهای ۱۱۹ تا ۱۴۸) قرار دارد و احتمالاً به اشتباه در میان این اندرزنامه جای داده شده است. رسالهٔ دیگر مفصّل‌تر است و فقط بخش مربوط به روز دوم (بهمن) و روز سوم (اردیبهشت) آن در مجموعهٔ متون پهلوی براساس سه نسخهٔ خطی به (JJ.MK بوده و DP) چاپ رسیده است. نسخهٔ کامل آن مورد استفادهٔ تدوین کنندهٔ وجرکرد دینی در این مجموعه به چاپ رسیده است.

## رستاقی

لفظ عربی، مأخوذ از لفظ فارسی روستا (دهکده) که سابقاً در اصطلاح جغرافی دانان اسلامی به ناحیه‌ای دارای مزارع و قریه‌ها اطلاق می‌شد. یاقوت حموی می‌گوید:

«مقصود از رستاق هر موضعی است که در آن مزارع و قریه‌ها باشد و این لفظ به شهرها مانند بصره و بغداد اطلاق نمی‌شود و لهذا نزد ایرانیان به منزله سواد نزد اهل بغداد بوده، و از کوره و استان اخص است. هر رستاق به چند طسوج منقسم می‌شد.

## رستم

نام او در اوستا Raota staxma (رئوته استخمه)؛ ودر پهلوی رت استخمک Rat staxmak ، و در فارسی رستم یا رستهم آمده است. رستم از پهلوانان سیستان و زابل است، و شاید که داستان رستم راسکایی‌ها که در ایام تاریخی به سیستان تاخته و در آنجا ساکن شده بودند، با خود از سرزمین اصلی خویش آورده باشند. ولی چون نام رستم و نام مادرش روتابک یا رودابه ایرانی است این تصور بعید به نظر می‌آید.

موسی خورن مورخ ارمنی در کتاب خود، از رستم نام برده، و گفته است که نیروی او برابر صد و بیست فیل بوده است! در متون سندی نیز به جنگها و شرح حال رستم اشاره شده است. یعنی رستم را مانند گودرز و گیو و بیژن و میلاد، از سرداران زمان اشکانی دانسته‌اند و او را یک وجود تاریخی می‌نامند. رخش که همان اسب رستم باشد، نیز حیوان عجیبی بود، چنانکه رستم با او سخن می‌گفت.

از کارهای رستم در اوستا هیچ ذکری نرفته است. از این جهت بعضی چون اشپیگل Spiegel آلمانی عقیده دارند که نویسندگان اوستا رستم را می‌شناخته‌اند.

اما عمداً از او نامی به میان نیاورده‌اند، زیرا رفتار او مطبوع طبع زرتشتیان نبوده است. نخستین عمل مهم رستم که در متون پهلوی به او بر می‌خوریم نجات دادن کاووس از بند شاه هاماوران، و راندن افراسیاب از ایران است. و روایات دیگر از قبیل پروردن سیاوش، و گذشتن از هفتخوان، و کشتن دیو سفید، و خونخواهی سیاوش، و جنگ با سهراب پسرش و غیره، از روایاتی است که بعدها ساخته شده است. بالاخره رستم در زمان بهمن به دست برادرش شغاد از بین رفت.

## رستم

پهلوان داستانهای حماسی و ملی ایران، که از زال (فرزند سام) و رودابه (دختر مهراب، فرمانروای کابل) زاده شد. تهمتن صفت و غالباً لقب اوست.

## رستم‌بیگ ترکمان

متوفی ذیقعدهٔ ۹۰۲ هـ. ق.، از پادشاهان سلسلهٔ آق‌قویونلو؛ پسر مقصودبیگ ابن اوزون حسن. وی در ۹۸۷ هـ. ق. بر عموزادهٔ خویش بایسنقر ترکمان شورید، و او را در شیروان شکست داد، و خود به سلطنت نشست. با آنکه سلطان علی صفوی را حرمت داشت، آخر از او ترسیده به قتل او اقدام نمود. اما خود او نیز چند سال بعد به‌دست احمدبیگ ترکمان که بر وی شوریده بود به قتل رسید.

## رستم‌خان

از فرماندهان و سرداران دربار شاه سلطان حسین صفوی.

## رستمدار

ناحیه ولایت سابق مازندران، شمال ایران، نام رستمدار از عهد مغول به بعد به‌وجود آمد و به قول ظهیرالدین مرعشی مرز شرقی آن اصلاً «سی سنگان» بود.

### رستم‌شاه لر

فرمانروای لر کوچک و بیست و دومین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر کوچک. وی پسر جهانگیر ابن رستم بود، و بعد از او به امارت رسید. شاه طهماسب اول صفوی او را گرفته و در الموت محبوس کرد و چندی بعد وی را آزاد نمود و به حکومت لر کوچک فرستاد. اما برادرش «محمدی‌بک» مدعی او شد و رستم‌شاه دو دانگ از حوزهٔ قلمرو خود را ناچار به وی واگذاشت و ظاهراً بعد از آن، از دست محمدی‌بک، به درگاه پادشاه صفوی پناه برده است. رستم‌شاه تا حدود ۹۸۷ ه. ق. حیات داشته است.

### رستم لر

شهرت سیف‌الدین رستم ابن نورالدین، فرمانروای لر کوچک و دومین امیر از سلسلهٔ اتابکان لر کوچک.

### رسولخانه

خانه‌ای برای پذیرایی رسولان، آسایشگاه و محل پذیرایی از فرستادگان و سفیران آن کشورهای خارج.

### رشتی ـ فتح‌الله‌خان: ← فتح‌الله‌خان رشتی

### رشک

به مفهوم حسد، دیوی است در تاریخ اساطیری ایران که کینه و بدچشمی می‌آورد.

### رشکان: ← دژ رشکان

### رشک جنان

کاخ سابق عهد صفوی، شامل بنای آجری سه طبقه واقع در باغ چهل‌ستون اصفهان.

### رَشن

دوازدهمین یشت اوستا به ایزد

رَشْنو Rashnu پیشکش شده و به نام این ایزد است. این یشت از جمله یشت‌های قدیم بوده و بسیار گسیخته و ناقص برای ما باقی مانده. اما همین مقدار کم، یعنی سی و هشت بند موجود، دارای مواردی دربردارندهٔ اطلاعات بسیار کهنه و جالب توجهی می‌باشد.

رَشْن را ایزد دادگری و عدالت نامیده‌اند. این از آن جهت است که واژهٔ رَشْنو در اوستا صفت است به معنی عادل و دادگر. برای وی اغلب یک صفت تفضیلی یاد شده، رَزیشْتَه Razishta به معنی راست‌تر، درست‌تر. پس ترجمهٔ این دو واژه، درست‌ترین دادگری یا راست‌ترین دادگری می‌شود و برای ایزدی که سرپرستی مراسم سوگند یا آزمایش با آتش (= وَرَه Vara) محول به وی بوده است، عنوان با مسمّایی است.

سوگند، یا وَره و آزمایش با آتش در ایران باستان دارای اهمیت ویژه‌ای بوده است. در بخش‌های گوناگون اوستا و ادبیات دینی زمان ساسانیان و همچنین در آثار دوران پس از ساسانیان، چون: شاه‌نامه، ویس و رامین، سلامان و ابسال و آثاری دیگر، اثرات و شاهدهای معتبری در دست است.

ریشهٔ رَشن به نظر می‌رسد از رَز Raz در اوستا به معنی منظم کردن و مرتب نمودن آمده باشد که شواهد لغوی معتبری نیز دارد. یکی از مسایل مهم در امر داوری خدایی یا «وَره» مرتب کردن و نظم بخشیدن به آلات و ادوات کار و ترتیب مناسک و شعایری ویژه بوده است.

در ایران قدیم هرگاه اختلافی میان دو تن یا دو خانواده یا دو قوم در می‌گرفت که از طریق گفت وگوی دو طرف حل نمی‌شد، جهت اثبات راستی و یا حق، دو طرف لازم بود طی تشریفاتی، تن به اجرای مراسم و تشریفاتی برای برائت می‌دادند. اصل اساسی و مهم، آزمایش با آتش، آب، زهر و یا چیزهایی دیگر بود و طرفی که

آسیب نمی‌یافت ذیحق به شمار می‌رفت وگناهکاری دیگری اثبات می‌شد. از سوگندهای گرم و سرد هر دو آثاری در دست است، که آتش از همه مهمتر بوده است. در این یشت، آنچه که فهم می‌شود، چهار نوع «وَره» یا سوگند است.

قدمت و بنیادی بودن این مراسم، به موجب یادکرد گاثه‌ها نیز ثابت می‌شود. انواع وَرَه یا وَرَنگهَ Varangha زیاده از سی نوع بوده است. دسته‌های پیکارگر، یا یک دسته یا فرد، جهت برائت دست به آرایش خطرناکی می‌زده. چون گرفتن چیزهای سرخ شده و تفته در دست یا رفتن وگذر از آتش، و برخورد و تماس با فلزی ذوب شده، یا چیزهای بسیار مقدس، آشامیدن زهر و مانند آن. و اگر آزمایش شونده از این آزمایش‌ها بی‌آسیب بیرون می‌آمد، اثبات بی‌گناهی و بر حق بودنش اعلام می‌شد.

## رشیدالدین فضل‌الله

رشیدالدین فضل‌الله همدانی درسال ۶۴۵ هـ. ق. در همدان تولد یافت و در اکثر علوم متداول عصر خویش متبحر گشت. در زمان آباقاخان، طبیب مخصوص وی شد و پس از قتل صدر جهان به وزارت منصوب شد. در زمان الجاتیو نیز وی همان مقام را حفظ نمود و بی‌نهایت مورد توجه قرار گرفت، ولی در زمان سلطان ابوسعید، به تحریک علیشاه وزیر دیگر او، به اتهام بیجای مسموم کردن سلطان الجاتیو، او و پسر شانزده ساله‌اش را کشتند و اموالش را غارت کردند. خواجه علیشاه امرای پادشاه جوان را به‌وسیلهٔ رشوه به طرف خود جلب کرد و رشیدالدین را از وزارت معزول ساخت. ارکان دربار که وجود وزیر لایق را برای ادارهٔ امور مملکت لازم می‌دانستند، ابوسعید را وادار ساختند که وی را به وزارت برگرداند. رشیدالدین به هیچ وجه

نمی‌خواست تن به این کار دهد و چون اصرار از حد گذشت ناچار قبول کرد.

خواجه علیشاه از روی حسد چنین وانمود کرد که رشیدالدین فضل‌الله به توسط پسرش، خواجه ابراهیم سلطان محمد خدابنده (با پدر شاه عباس اشتباه نشود) را مسموم ساخته است. در تعقیب این اتهام بیجا، سلطان امر به دستگیری رشید و ابراهیم را صادر کرد و فرمان داد تا پسر را در حضور پدر بکشند. این اتفاق در سال ۷۱۸ هجری قمری روی داده است.

**رشیدیان**

نخستین چهرهٔ سرشناس این خانواده حبیب‌الله رشیدیان است که در سالهای پیش از کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ مستخدم سفارت انگلیس، و به روایتی درشکه‌چی این سفارت بوده است. معهذا رشیدیان یک مستخدم ساده تلقی نمی‌شد. در کشوری که «رجال» سیاسی آن نوکری سفارت انگلیس را تنها راه ترقی مطمئن خود می‌دانستند، درشکه‌چی سفارت انگلیس از موقعیتی شامخ برخوردار بود و طبعاً مقامات سیاسی و اطلاعاتی نیز به این مستخدم ایرانی اعتماد داشته و برای عملیات جاسوسی و ارتباط با عوامل بومی خود از او بهره می‌جسته‌اند. در نتیجهٔ این موقعیت بود که حبیب‌الله رشیدیان پس از آشنایی با سید ضیاءالدین طباطبایی، این چهرهٔ جوان مطبوعاتی جاه‌طلب و سوداگر را به مقامات سفارت انگلیس معرفی کرد و این حادثه بعدها، پس از کودتای سید ضیاء ــ رضاخان اهمیت تاریخی یافت.

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه مرحله بعد در زندگی حبیب‌الله رشیدیان و پسران او (سیف‌الله ــ متولد ۱۲۹۴، اسدالله ــ متولد ۱۲۹۵ و قدرت‌الله ــ متولد ۱۲۹۶) آغاز شد و آنان فعالانه در شبکه توطئه‌گر امپریالیسم انگلیس در ایران به‌کار گرفته شدند.

برادران رشیدیان در نوامبر ۱۹۵۱ / آبان ۱۳۳۰ در اختیار «سیا» قرار گرفتند تا نقش مهمی را در عملیات انگلیسی ـ آمریکایی کودتا ایفاء کنند.

## رضاخان

رضاخان فرزند عباسقلی‌خان سوادکوهی، معروف به داداش بیک، در سال ۱۲۵۶ ه‍. ش. در روستای آلاشت، از توابع سوادکوه مازندران متولد شد.

رضاخان ابتدا در فوج سوادکوه وارد خدمت گردید و بعد در ۲۲ سالگی به‌عنوان قزاق وارد قزاقخانه شد. پس از واقعهٔ به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی‌شاه قاجار و مقاومت تبریز در برابر قوای دولتی، فرمانده یکی از دسته‌های قزاق بود که تحت فرماندهی عین‌الدوله، برای سرکوب قیام تبریز به آن شهر رفت. در مدتی که در قزاقخانه بود، مناصب و درجاتی را طی کرده و در سال ۱۲۹۴ ه‍. ش. رئیس آتریاد قزاق در همدان شد. در سال ۱۲۹۹ ه‍. ش. با وساطت مأموران و مستشاران نظامی بریتانیا مانند آیرونساید و با همدستی سید ضیاءالدین طباطبایی، مأمور کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شد.

پس از کودتا به سمت رئیس دیویزیون قزاق منصوب گشت. در کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی وزیر جنگ شد و در کابینه‌های قوام‌السلطنه، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک نیز همچنان وزیر جنگ بود و در همین سمت اقدام به سرکوبی نهضت جنگل و ایلات و عشایر کردستان، لرستان و سایر مناطق کرد.

در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۰۲ رئیس‌الوزرا شد و این سمت را تا تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۰۴ حفظ کرد. در این زمان طرفداران رضاخان برای خارج ساختن قدرت از دست قاجارها، غوغای جمهوریخواهی به راه انداختند که با مخالفت آزادیخواهان و روشنفکران مواجه شد و به جایی نرسید.

در ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ در پی تلگراف احمدشاه به مجلس، مبنی بر عدم اعتماد وی به دولت، رضاخان به حالت قهر تهران را ترک کرد و به رودهن رفت ولی با تحریکات و تهدیدات نظامیان و برپایی تظاهرات به نفع رضاخان در شهرها، مجلس مجدداً برای ریاست وزرایی وی ابراز تمایل کرد و سردارسپه در ۲۲ فروردین ماه وارد تهران شد.

در سال ۱۳۰۳ هـ. ش. مقدمات به سلطنت رسیدن سردارسپه، با ترور، تهدید و تطمیع فراهم شد. در ۱۲ تیرماه میرزاده عشقی، شاعر ملی و آزاده ترور شد و در ۲۷ تیرماه به‌دنبال واقعه قتل ماژور ایمبری، کنسول آمریکا در ایران، حکومت نظامی اعلام و از سوی سردارسپه قلع و قمع مخالفین به بهانه دستگیری عاملان قتل ایمبری آغاز شد. در آذرماه ۱۳۰۳ سردارسپه طی لشکرکشی به خوزستان، موفق به سرکوب شیخ خزعل شد و پس از رفع غائله، برای زیارت به عتبات عالیات رفت و در ۱۱ دی ماه به تهران بازگشت. در ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ موفق شد از مجلس مقام فرماندهی کل قوا راکه تا آن زمان به شاه اختصاص داشت، دریافت کند.

در مهرماه ۱۳۰۴ به دنبال واقعهٔ بلوای نان، موفق شد از مجلس اجازه دستگیری عاملین بلوا را بگیرد و پس از آن عدهٔ زیادی از مخالفین خود را به بهانهٔ دست داشتن در بلوا، دستگیر و زندانی کرد. در این سال تلگرافهای زیادی به اشاره و تحریک وی از شهرستانهای مختلف، در مخالفت با قاجاریه و تفویض سلطنت به سردارسپه، به مجلس مخابره شد. سرانجام ماده واحده تغییر سلطنت در سال ۱۳۰۴ تهیه شد و در ۹ آبان به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان برای تغییر سلطنت از قارجایه به پهلوی و تغییر مواد ۳۶، ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی تشکیل شد و در تاریخ ۴ اردیبهشت

۱۳۰۵، سردارسپه تاجگذاری کرد و رسماً به سلطنت رسید.

رضاشاه پس از ۱۶ سال سلطنت، سرانجام در شهریور ۱۳۲۰، در جنگ جهانی دوم، با ورود قوای متفقین به خاک ایران، از مقام خود استعفا داد و توسط متفقین به جزیره موریس و سپس به ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی تبعید شد و در چهارم مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ درگذشت و جنازه‌اش به قاهره انتقال یافت. جنازهٔ رضاشاه در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ از مصر به تهران منتقل شد و به خاک سپرده شد.

**رضاشاه:** ← رضاخان

**رضاعباسی**

مشهور به آقارضا عباسی ابن علی‌اصغر کاشی نقاش معروف متوفای ۱۰۴۴ ه. ق. وی در خدمت شاه عباس اول بود. ملاحظه‌ای از آثار وی به امضای خود او در موزه‌های خارج از کشور موجود است. از خصوصیات نقاشیها و تصاویر وی دقت و ملاحظه در کلیه شئون زندگی است. این استاد نقاش را با «علیرضا عباسی» خوشنویش نباید اشتباه کرد. مدت کار رضا عباسی از ۱۰۰۷ تا ۱۰۴۴ ه. ق. بود و کارهای او از استاد محمدی متأثر است، ولی خود صاحب سبک و ابتکار است.

**رضاقلی‌خان قاجار**

از سرکردگان قاجار در قرن دوازدهم هجری قمری پسر محمدحسین‌خان قاجار و برادر آقامحمدخان. در آغاز ظهور آقامحمدخان که وی در اصفهان بود به او پیوست، اما چندی بعد با وی به مخالفت برخاست و به مرتضی‌قلی‌خان پیوست، و حتی چند بار با آقامحمدخان جنگ کرد. وی سرانجام به اصفهان نزد علیمرادخان زند و سپس به شیراز نزد صادق‌خان زند رفت، اما نزد آنها نیز نماند و عاقبت به خراسان گریخت، و

اندکی بعد در آنجا درگذشت.

## رضاقلی میرزای افشار

شاهزادهٔ معروف سلسلهٔ افشاریه، پسر ارشد و ولیعهد نادرشاه افشار. در هنگام جلوس نادر بر مسند سلطنت، وی بیش از ۱۷ سال داشت. نادر ولایت خراسان را بدو داد و او چندی بعد بلخ و اندخوی را گرفت و حتی بدون اجازهٔ پدر به ماوراءالنهر تاخت. نادرشاه هنگام عزیمت به هند او را نایب‌السلطنه کرد و او در غیبت پدر مشهد را مقر خویش کرده با استبداد به نیابت سلطنت پرداخت. چندی بعد چون خبر دروغ وفات نادر در هند به او رسید، به فکر سلطنت افتاد، و از جهت چاره‌جویی، طهماسب دوم و پسرش را کشت و فاطمه سلطان‌بیگم، زن خودش که خواهر طهماسب دوم بود از استماع این خبر خود را هلاک کرد. تا در هنگام بازگشت از هند او را بدین حرکت ملامت نمود و به سبب تعلقی که در پیوستن به رکاب نادر در هرات نموده بود، نسبت به او تا حدی بدگمانی یافت. در سوءقصدی که در حدود سوادکوه نسبت به نادر شد، رضاقلی به دستگیر کردن ضارب توفیق نیافت و این نکته هم سبب مزید سوءظن پدر در حق او شد و به این جهت نادر چون به تهران رسید او را در آنجا گذاشت، و خود به جانب غرب رفت. چندی بعد او را متهم به دخالت و اطلاع در قضیهٔ سوءقصد نسبت به خود کرده کور کرد و به مشهد فرستاد و بعد از قتل نادرشاه، رضاقلی به امر برادرزادهٔ نادر عادلشاه افشار، در قلعهٔ کلات به قتل رسید.

## رقم‌نویس: ← منشی‌الممالک

## رکن‌الدوله دیلمی

ابوعلی حسن بن بویه، از امرای آل‌بویه بوده. وی از طرف خلیفه مستکفی ملقب به رکن‌الدوله شد.

عمادالدوله در سال ۳۲۲ هـ. ق.

برادر خود رکن‌الدوله را که بیش از ۱۹ سال نداشت مأمور فتح کرمان کرد. وی نیز بدون مقاومت کرمان را به تصرف درآورد. رکن‌الدوله پس از فوت برادر خود عمادالدوله (۳۳۸ ه. ق.) به اتفاق جمعی از بزرگان و امرا عازم فارس شد و در اصطخر، مدفن عمادالدوله مطابق معمول دیالمه سه روز اقامهٔ مراسم عزاداری کرد. رکن‌الدوله نه ماه در شیراز پیش پسر خویش عضدالدوله اقامت گزید و در آن مدت مال و ثروت فراوانی اندوخت و قسمتی از آن را نزد معزالدوله که در آن تاریخ در بغداد بود فرستاد. رکن‌الدوله در مدتی اندک که در شیراز بود با مردم به عدل و داد رفتار کرد و محبت مردم را به خود جلب نمود و پس از تمشیت امور فارس عازم عراق عجم شد و در آن ناحیه بین او و امرای سامانی جنگهای خونینی رخ داد. متصرفات رکن‌الدوله روز به روز زیادتر می‌شد و در نتیجه قلمرو وشمگیربن زیار هم سرحد گردید و محارباتی بین آن دو تن صورت گرفت و غالباً فتح با رکن‌الدوله بود. با مرگ وشمگیر قلمرو رکن‌الدوله از شر حملات وی رهایی یافت، اما جنگهای وی با امیران سامانی دوام داشت تا در سال ۴۳۰ ه. ق. ابوعلی بن محتاج چغانی به ریاست کل سپاهیان سامانی منصوب شد و چون رکن‌الدوله مردی صلح‌طلب بود بین آن دو صلح و اتحاد برقرار گردید.

در این هنگام به رکن‌الدوله خبر دادند که عضدالدوله پسرش با لشکریان بسیار بغداد را تصرف کرده، بر پسر عم خود عضدالدوله بختیار دست یافته و او را به قتل رسانده است. رکن‌الدوله چون مزاجی عصبی داشت با شنیدن این خبر بسیار غضبناک شد و از شدت اندوه سخت بیمار گردید و درگذشت. رکن‌الدوله در بستر بیماری همهٔ پسران خویش را خواست و ممالک و متصرفات خود را به این ترتیب بین ایشان تقسیم کرد: فارس و اهواز و کرمان و در واقع قسمتهای جنوبی ایران و بغداد

به عضدالدوله پسر ارشد او تعلق گرفت. حکومت همدان و جبال و ری و طبرستان به فخرالدوله رسید و اصَفهان و توابع آن به مویدالدوله تفویض شد.

رکن‌الدوله، مؤیدالدوله و فخرالدوله را وادار کرد که سوگند یاد کنند تا عضدالدوله زنده است از اطاعت او سر نپیچند و راستی و درستی را شعار سازند و در همهٔ امور با برادر بزرگتر مشورت کنند و رأی او را در همه حال بر رأی خود ترجیح دهند. رکن‌الدوله چندی بعد درگذشت.

وی امیری علم‌دوست و هنرپرور بود و در ایجاد ابنیه می‌کوشید.

ابن‌العمید وزیر رکن‌الدوله بود.

## رکن‌الدین ابوالمظفر ارسلان‌شاه بن طغرل (۵۵۶ ـ ۵۷۱)

از سلاجقهٔ عراق، ایلدگز ارسلان‌شاه را در تاریخ ۵۵۶ هـ، به همدان آورد و بر تخت نشاند. و خود با اختیارات کامل و لقب اتابک اعظم کلیهٔ امور را در دست گرفت.

ایلدگز دو پسر خود، یعنی برادران مادری ارسلان‌شاه را که نصرةالدین جهان پهلوان و مظفرالدین عثمان قزل‌ارسلان نام داشتند، حکومت و ریاست داد. نصرةالدین جهان پهلوان حکومت آذربایجان و اران را یافت و مظفرالدین قزل‌ارسلان فرماندهی کل قوا را به‌عهده گرفت.

اتابک ایلدگز، از حوالی گرجستان تا حدود مکران، دولت نسبتاً معظمی به‌نام ارسلان‌شاه به‌وجود آورد. او برای از بین بردن کینهٔ اینانج، دختر وی را به عقد و ازدواج پسر خود جهان‌پهلوان در آورد، ولی اینانج که بر رتبه و مقام ایلدگز حسد می‌برد، با اتابک سلغری فارس و حکمران اصفهان و قزوین، و خلیفهٔ عباسی، علیه ارسلان و ایلدگز همدست شد و محمد پسر طغرل برادر ارسلان‌شاه را عنوان شاهی داد. ایلدگز توانست عاصیان را مغلوب کند و اینانج مجبور به صلح گردید و مقرر شد

سالیانه خراجی به ارسلان شاه بپردازد، ولی پس از چندی به علت خودداری از پرداخت خراج، ایلدگز بار دیگر لشکری به ری برد و آنجا را فتح کرد و اینانج به‌دست غلامانش به قتل رسید.

ارسلان‌شاه تا سال ۵۷۱ ه، بر تخت سلطنت سلاجقهٔ عراق باقی بود. البته عنوان سلطنت برای ارسلان‌شاه جز اسم چیز دیگری نبود و اتابک ایلدگز و پس از وی پسرش نصرةالدین جهان‌پهلوان، اختیارات کلیه امور سلطنتی را در دست داشتند.

از وقایع عمده دوران سلطنت اسمی ارسلان‌شاه، لشکرکشی به ناحیهٔ گرجستان سال ۵۵۷ ه، و فتح بلاد آنی و دوین یا دبیل است که در این جنگها غنایم زیادی به‌دست آوردند.

## رکن‌الدین ابوطالب بن ارسلان

(۵۷۱ ـ ۵۹۰)

طغرل بن ارسلان، به‌نام طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی عراق، پس از فوت ارسلان، با وجود صغر سن، به کوشش اتابک جهان‌پهلوان به سلطنت رسید. جهان‌پهلوان اتابکی او را نیز مانند پدرش به عهده گرفت، و اختیاردار کلی کارها گردید. و قزل‌ارسلان برادرش همچنان سپهسالاری کل قشون را به عهده داشت. این دو برادر ممالکی را که ایلدگز، پدرشان، مسخر شده بود، تا سال وفات جهان‌پهلوان (سال ۵۸۲ ه)، به خوبی اداره کردند.

ولی پس از مرگ جهان‌پهلوان، طغرل برای رهایی از دست این خاندان به طرف سمنان گریخت، و قزل‌ارسلان را شکست داده در همدان به استقلال سلطان شد. قزل‌ارسلان از خلیفهٔ عباسی، ناصر، کمک خواست ولی قشون کمکی خلیفه، قبل از آنکه به اردوی قزل‌ارسلان برسد، توسط سپاهیان طغرل منهزم شد. طغرل به آذربایجان رفت، تا آن بلاد را که ممالک اصلی قزل‌ارسلان بود، تحت اختیار خود آورد، ولی قزل‌ارسلان از غیبت او

استفاده کرده به همدان رفت، و سنجربن سلیمان‌شاه را به سلطنت برداشت.

در این موقع مدعی دیگری برای طغرل پیدا شد. و او قتلغ اینانج، پسر اتابک جهان‌پهلوان بود که حکومت اصفهان را داشت. او از اوضاع آشفتهٔ دربار طغرل استفاده کرده، ری و زنجان را نیز متصرف، و طغرل راکه مریض بود شکست داد. طغرل به همدان برگشت، ولی خود و پسرش ملکشاه، گرفتار قزل ارسلان شده، در یکی از قلاع آذربایجان محبوس گردید.

قزل‌ارسلان خود را سلطان نامید، ولی در شعبان سال ۵۸۷ ه، یعنی روزی که جشن سلطنت را برگزار می‌کرد، او را کشته یافتند. می‌نویسند: این جنایت نیز کار فداییان اسماعیلی بوده است.

ادعای قزل‌ارسلان و قیام پسران جهان‌پهلوان، سبب شد که نفاق و اختلافات بزرگی در دربار سلاجقهٔ عراق به‌وجود آید. و این خود یکی از بزرگترین علل سستی ارکان دولت آنها گردید.

طغرل پس از مرگ قزل‌ارسلان رها شده بار دیگر تخت و تاج را به‌دست آورد. و با وجود مرگ قزل‌ارسلان، بزرگترین مدعی طغرل، هنوز طغرل در امر سلطنت آسودگی خیال نداشت.

برادرزاده‌های قزل‌ارسلان، قتلغ اینانج بن جهان‌پهلوان، در ری و اصفهان، و نصرة‌الدین ابوبکربن جهان‌پهلوان، در آذربایجان، علم امارت برافراشتند. قتلغ اینانج علاوه بر ری و اصفهان، به قزوین نظر داشت، ولی در راه لشکرکشی به قزوین، از طغرل شکست خورد، و از خوارزمشاه تکش امیرخوارزم، که بر خراسان و گرگان و طبرستان مستولی شده بود، درخواست کمک نمود، خوارزمشاه به یاری او آمد. قتلغ از کرده پشیمان و از مقابل خوارزمشاه فرار کرد. تکش و طغرل با هم قرار صلحی بستند، و ری به تصرف خوارزمشاه تکش درآمد.

طغرل برای خاتمه دادن به فتنهٔ

قتلغ، با مادر وی ازدواج کرد. ولی قتلغ همچنان به دشمنی با وی ادامه می‌داد. طغرل او را محبوس کرد و کمی بعد باز آزاد نمود. این دفعه قتلغ از خوارزمشاه تکش درخواست کمک نمود، ولی سپاهیان قتلغ و تکش از طغرل شکست یافتند و قتلغ از ترس به خراسان گریخت.

تکش پس از اطلاع از شکست سپاهیان از طغرل، خود شخصاً با قتلغ اینانج به ری لشکر کشید. محرک اصلی تکش در این لشکرکشی علاوه بر قتلغ اینانج، ناصر خلیفهٔ عباسی بود که او را به دفع طغرل می‌خواند و می‌خواست بدین‌وسیله از شر طغرل در امان باشد. طغرل به زودی کشته شد (ربیع‌الاول سال ۵۹۰ ه) و تکش سرش را به خدمت ناصر خلیفه فرستاد و دولت سلاجقهٔ عراق با مرگ وی پایان یافت.

می‌نویسند: طغرل از وجود دشمنی قوی چون تکش، غافل بود، و به شجاعت و رشادت خود فوق‌العاده ایمان داشت چنانکه در روز جنگ با قتلغ اینانج و تکش، با لشکری کم به میدان آمد و بعد از خواندن بیتی چند از شاهنامه، با گرزی سنگین خود را بر سپاه دشمن زد و از بخت بد از اسب به زیر افتاد و به‌دست قتلغ گرفتار شد. قتلغ سر او را از بدن جدا کرده، پیش تکش خوارزمشاه فرستاد. و خوارزمشاه نیز این سر را به خدمت خلیفه فرستاد.

وزارت طغرل با کمال‌الدین ابوعمر ابهری، عزالدین کاشی، و معین‌الدین بوده است.

تکش خوارزمشاه پس از این فتح ولایات ری و اصفهان و بلاد جبل را ضمیمهٔ متصرفات خوارزمشاهی کرد.

## رکن‌الدین حسن‌ابن هزار اسب

از امرای شبانکاره.

## رکن‌الدین خورشاه

متولد حدود سال ۶۲۷ ه. ق.، آخرین رئیس و داعی اسماعیلیهٔ الموت.

وی پسر علاءالدین محمد بود و پدرش او را به ولیعهدی و جانشینی خویش برگزید. اما بعد پشیمان شد و در صدد تغییر و عزل او برآمد ولیکن پیروانش نپذیرفتند. به همین جهت همواره بین پدر و پسر وحشت و خصومت در میان بود و در آخر عمر علاءالدین محمد، به سبب خللی که از بدخویی و بهانه‌جویی او در کارها راه یافته بود، رکن‌الدین خورشاه عده‌ای را با خود همداستان کرده در صدد عزل پدر برآمد. اما در این علاءالدین مقتول شد و رکن‌الدین ورشاه به مسند امارت نشست و قاتلان پدر را به مجازات رسانید، اما دوران حکومت او دوام نیافت و مواجه با ظهور هولاکوخان شد که الموت و دیگر قلاع اسماعیلیه را گرفت، و رکن‌الدین را که بعد از تردد بسیار ناچار قبول اطاعت کرده، به اردوی هولاکو پیوست به التماس خود او به مغولستان فرستاد و او در بین راه کشته شد و دولت اسماعیلیهٔ الموت برافتاد.

## رکن‌الدین صاین

رکن‌الدین صاین از فرزندان ضیاءالملک محمد پسر مودود بود و ضیاءالملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه به منصب عارض سپاه اشتغال داشت. رکن‌الدین صاین که نصرت‌الدین عادل لقب یافته بود مقام وزارت سلطان ابوسعید مغول را برعهده داشت. وی به دستور امیر چوپان در سفری که به خراسان کرد به قتل رسید.

## رکن‌الدین صلاح کرمانی

رکن‌الدین صلاح کرمانی از وزیران اتابکان فارس (سلغوریان) که در آغاز حکومت مظفرالدین ابوشجاع سعدبن زنگی به وزارت منصوب شد و بعد از چندگاه از این سمت معزول گشت و مقام وزارت به عمیدالدین ابونصر اسعد تفویض گردید.

## رکن‌الدین کرت

متوفی صفر ۷۰۵ هـ. ق. دومین

پادشاه (۶۷۷ ـ ۶۸۲ ه. ق.) از پادشاهان معروف سلسلهٔ آل کرت، پسر و جانشین ملک شمس‌الدین کرت. بعد از وفات پدر، به حکم آباقاخان در هرات به‌جای وی به امارت نشست (۶۷۷ ه. ق.). در ۶۷۹ ه. ق.، قلاع غور و در ۶۸۰ ه. ق. قندهار را فتح کرده، چند سال بعد نسبت به ایلخانان شیوهٔ تمرد پیش گرفت و از ترس به قلعه‌ای پناه برد و در آن قلعه وفات یافت. چون آباقاخان، هنگامی که او را به جای پدر به امارت هرات می‌فرستاد، فرمان داد تا او را به لقب پدرش بخوانند، به این جهت او را گاهی ملک شمس‌الدین کهین خوانده‌اند.

**رکن‌السلطنه:** ← قورچی‌باشی

## رگا

ری ـ نام ری. در کتیبهٔ بیستون یکی از ایالات شاهنشاهی در دورهٔ هخامنشیان.

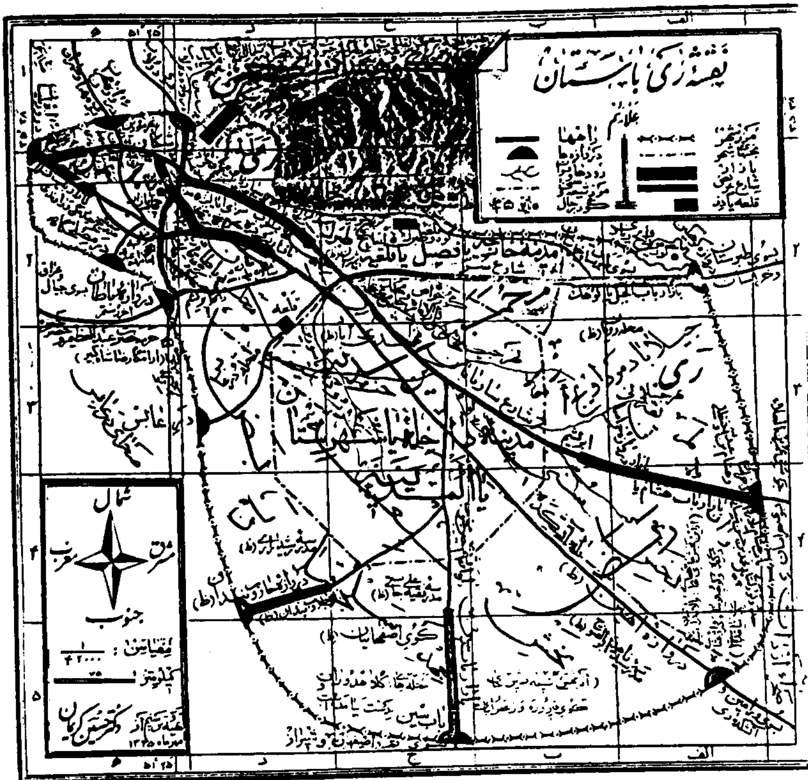
## روئین دژ

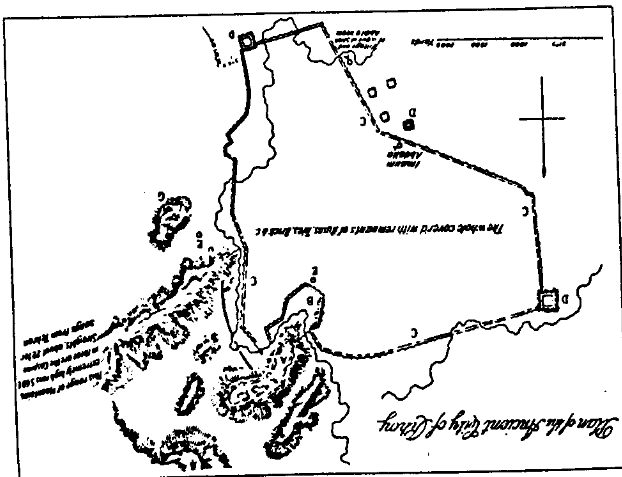
قلعه‌ای بود که خواهران اسفندیار که در جنگ ارجاسب با گشتاسب اسیر شده بودند در آنجا نگهداری می‌شدند، تا این که به‌دست اسفندیار (پس از گذشتن از هفت خوان) آزاد شدند و ارجاسب در آن گیر و دار کشته شد.

## روادیان

سلسله‌ای از امرای محلی آذربایجان منسوب به روادبن مثنی ازدی، که عده‌ای از نویسندگان و گویندگان نام آنها را مشهور کرده‌اند.

این خاندان اصلاً از مهاجران عرب بوده‌اند. از اواسط قرن سوم قدرتی به‌دست آوردند و یکی از افراد آن خاندان به‌نام ابوالهیجا، تمام آذربایجَان را از وجود دشمنان خود پاک کرد و پسرش «مملان» با ارمنیان و گرجیان جنگهایی کرد و فتوحاتی حاصل نمود.






نقشه ری (طرح از کرپرتر) سفرنامه جکسن

پسر مملان، ابومنصور وهسودان از حدود ۴۱۰ پادشاه آذربایجان بود.

وهسودان، در حملهٔ طغرل بر آذربایجان از میان رفت و پسرانش ابومنصور مملان، ابوالهیجا، منوچهر، ابوالقاسم و عبدالله پس از او شهرتی یافته‌اند. روادیان به دو سلسله تقسیم می‌شوند.

**الف ــ امرای معروف سلسلهٔ اول روادیان:**

۱ ــ رواد.

۲ ــ وجناءبن رواد.

۳ ــ محمدبن رواد.

۴ ــ یحیی بن رواد (تا ۲۳۵ هـ. ق.).

**ب ــ امرای معروف سلسلهٔ دوم روادیان:**

۱ ــ ابوالهیجاء بن رواد (۳۴۴ ــ ۳۷۸ هـ. ق.).

وی در سالهای ۳۷۰ و ۳۷۱ بر آذربایجان و اران و ارمنستان تسلط یافت.

۲ ــ مملان بن ابوالهیجاء. وی در سال ۳۸۰ هـ. ق. با گرجیان جنگید.

۳ ــ ابومنصور وهسودان بن مملان (۴۴۱ ــ ۴۴۶). وی با غزان سپهبد موغان جنگید. در سال ۴۴۶ طغرل‌بیک سلجوقی به آذربایجان رفت، وهسودان اطاعت او ر پذیرفت و خطبه به‌نام او خواند.

۴ ــ ابونصر مملان بن وهسودان.

۵ ــ ابوالهیجاء منوچهربن وهسودان.

۶ ــ ابوالقاسم عبدالله.

۷ ــ ابراهیم بن وهسودان.

۸ ــ احمد یل بن ابراهیم.

۹ ــ آقسنقربن ابراهیم.

۱۰ ــ نصرةالدین خاصبک ارسلان.

۱۱ ــ فلک‌الدین احمد.

۱۲ ــ علاءالدین کرپ ارسلان (تا ۶۲۴ هـ. ق.).

۱۳ ــ نصرةالدین ممد.

۱۴ ــ زن اتابک خاموش و نوهٔ علاءالدین (تا ۶۲۴ هـ. ق.). این سلسله به‌دست سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه منقرض شد.

### روانگان دبیر

از دبیران دولتی ساسانی و به معنی «دبیر امور خیریه».

### روانگان دیبهر

در زمان ساسانیان دبیر امور خیریه را می‌گفتند.

### روایات

از متون پهلوی در مسائل دینی که حاوی مطالب مختلفی از جمله: روزهای فروردگان، ارزش مراسم، احساسات نسبت به درستکاران، کیفر گناه، روزه، حیوانات خوراکی، کشتن موجودات زیان‌بخش و مراسم آتش و غیره می‌باشد.

### روایات هیمیداشوهیشتان

از متون پهلوی در مسائل دینی که مشتمل است بر ۲۷۰ پرسش و پاسخ که توسط یک نفر روحانی به‌نام «هیمید» و دیگران مطرح شده است.

### روتار: ← باشگاه روتار

### روتار: ← باشگاههای روتار

### روحانیت مبارز

از سال ۱۳۲۰ جناحی مذهبی موسوم به «جناج روحانیت مبارز» تحت رهبری آیت‌الله کاشانی، مبارزات مردم ایران را علیه امپریالیسم آمریکا و استعمار انگلستان هدایت می‌نمود.

### رود آبدیز

از کوههای لرستان سرچشمه گرفته پس از آنکه رود دیگری موسوم به «کازکی» بآن می‌پیوندد از دزفول گذشته در بند «قیر» وارد کارون می‌شود؛ بین کرخه و آبدیز رود آبشور که مخفف آب شاپور است جریان دارد.

### رودابه

دختر سیندخت و مهراب شاه

کابلی، همسر زال و مادر رستم زال است.

## رود ارس

(اراسک ـ Erask) نام قدیم آن بوده و یونانیان آن را «آراکسس Araxes» می‌گفتند از کوههای آرارات سرازیر می‌شود و به دریای خزر می‌ریزد و امروز سر حد ایران و شوروی است.

## رود اسوتی (Sveti)

از سرزمینهای باستانی آریاهای ایرانی که در جای دیگر سوواتو Souvatu آمده و بطلمیوس آن را Souvastus خوانده و در افغانستان جنوبی واقع است.

## رود تریشتانا (Trishtana) یا انی تابها (Ani-Tabha)

در افغانستان بوده که از سرزمینهای باستانی آریاهای ایرانی به شمار می‌رفت.

## رود دیاله

به‌نامهای مختلف چون گاو رود و سیروان ورود دیاله نامیده می‌شود و از گردنه اسدآباد در مغرب کوه الوند سرچشمه می‌گیرد و از مشرق به مغرب تا سر حد عراق جاری شده و بالاخره به دجله می‌ریزد.

## رود راسا (Rasa)

از سرزمینهای باستانی آریاهای ایرانی که آن را با رود کُنر konar در چترال Chetral تطبیق کرده بین اسوتی و کوبها دانسته‌اند و در منابع یونانی به نام خواسپس آمده است.

## رود سپته سندو (Sapta Sendhu)

از سرزمینهای باستانی آریاهای ایرانی که در اوستا هپته هندو Hapta Hendu آمده که به معنی هفت رود یا هفت آب است. به عقیده بعضی از هفت رود مزبور دو رود آن خشک شده و

پنجاب فعلی از آن مانده است. نام پنج رود یا پنجاب که در سرودهای ودا ذکر شده از این قرار است:

۱ ـ ویتاستا Vitasta (یا رود هیداسپ Hydasp) که امروز جهلم نام دارد.

۲ ـ اسیکنی Assikni یا چاندارتاگا Chanadrataga یا چناب امروز است.

۳ ـ پاروشنی Paroushni (پاراوی، امروز).

۴ ـ ویپاس Vipass یا بهاس امروز.

۵ ـ سوتوردی Soutourdi یا ستلج امروز.

باید دانست که رود گنگا یکبار بیشتر در ودا ذکر نشده است و آریاهای ایرانی حوزهٔ گنگ را در آن زمانهای قدیم نمی‌شناخته‌اند.

## رود سند

از رودهای مرزی فلات ایران و یکی از سه رود بزرگ هند شمالی است. این رود از کوههای هیمالیا سرچشمه می‌گیرد و از تبت گذشته به جانب کشمیر سرازیر می‌شود و در پاکستان غربی در امتداد جنوب غربی از پنجاب غربی از ناحیه سند می‌گذرد و به اقیانوس هند می‌ریزد در پنجاب رودهای پنجگانه بدان می‌ریزند. سند از رودهای تاریخی به شمار می‌رود و بسیاری از مراکز ماقبل تاریخ مانند تمدن «موهنجودارو» و «هارپا» در درهٔ سند واقع بوده است.

نام سند در اوستا «هپته هیندو» یعنی هفت رودخانه که در هند جاری است آمده که اصل سانسکریت آن «سپته سندهو» بوده است در کتاب وندیداد آمده پانزدهمین کشور آریایی را که آهورامزدا بیآفرید «هپته هیندو» Hapta, Ilindu بود که هفت رود به زبان سانسکریت نام آنها از این قرار است به شرح زیر در آن جاری بود:
گنگا (Ganga)، یمونا (Yamuna) سراسواتی (Sarasvati) سوتودری (Sutudri)، پروشنی (Parushni)، مرودوریدها (Marud,vridha) آرجی‌کی یا (Ardjikiya)، ظاهراً این هفت رود در

طول تاریخ بعدها بهم پیوسته و به پنج رود رسیده‌اند که اکنون آنها را پنجاب گویند. ظاهراً هفت رود را از نام رود هند (سند) و کابل و پنج رودخانهٔ دیگر موسوم به پنجاب، یعنی: چینابو، و دو شعبه آن جهلم و راوی و ستجلوبا شعبهٔ آن در بیاس اخذ شده باشد.

## رود قزل‌اوزن

آن را در قدیم «آماردی» و یونانیان آن را «Amardis» می‌خواندند. سرچشمه آن در کوههای چهل‌چشمه کردستان است و به دریای خزر می‌ریزد. این رود درازترین رود ایران است.

دیگر رود تجن در مازندران و رود گرگان است که از آلاداغ و رود اترک که از کوه هزار مسجد سرچشمه می‌گیرد و به دریای خزر می‌ریزد.

## رود کرخه

نام پارسی قدیم آن «خواسپ» بود. این رود از کوههای نهاوند جاری می‌گردد و از قره سو و گاماسپ ترکیب شده و از میان تنگه‌های لرستان عبور می‌کند و بکرخه نامیده نمی‌شود مگر آنکه وارد جلگه شود و این تسمیه از جهت اسم شهری است که در ساحل یمین آن بوده است. در قدیم این رود مستقیماً وارد خلیج فارس می‌شده ولی اکنون در باتلاقهای هویزه فرو می‌رود. آب کرخه در قدیم بسبکی و گوارایی معروف بوده است.

## رود کرومو (Kroumu)

از سرزمینهای باستانی آریاهای ایرانی که در جای دیگر کرامو Kramou آمده است و ظاهراً همان کرم رود افغانستان است.

## رود کوبها (Kubha)

از سرزمینهای باستانی آریاهای ایرانی که بارود کابل فعلی تطبیق شده است و به یونانی آن را رود کوفن Kufun نوشته‌اند.

## رود گوماتی (Gomati)

از سرزمینهای باستانی آریَاهای ایرانی که با رود گومل Gumel در افغانستان جنوبی تطبیق می‌شود.

## رود هیرمند

از کوههای بابا در افغانستان سرچشمه گرفته به دریاچه هامون یا هیرمند می‌ریزد.

## روزنامهٔ اخبار و وقایع دارالخلافه تهران

اولین روزنامه که به‌وسیلهٔ میرزا صالح شیرازی که از نخستین تحصیلکردگان ایران در انگلستان بود منتشر شد. این روزنامه در دورهٔ قاجاریه انتشار می‌یافت. اولین شمارهٔ این روزنامه روز دوشنبه ۲۵ محرم‌الحرام سال ۱۲۵۳ هـ. ق. منتشر شد و در هر ماه فقط یک شمارهٔ آن بیرون می‌آمد.

## روزنامهٔ ادب: ← ادب، روزنامه

## روزنامه اطلاع

از روزنامه‌های دربار ناصرالدین‌شاه که آغاز انتشار آن سال ۱۲۵۹ هجری قمری است و نزدیک به ده سال منتشر شده است.

## روزنامهٔ ایران

روزنامهٔ دولتی و علمی و ملتی که در عهد ناصری به طبع می‌رسید. بعدها به ایران تغییر نام پیدا نمود که تا انقلاب مشروطیت منتشر می‌شد. در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. نام آن از ایران به ایران سلطنتی تغییر یافت.

## روزنامهٔ حکمت

روزنامه‌های حکمت و ثریا و پرورش روزنامه‌هایی بودند که هر سه در قاهره پایتخت مصر منتشر می‌شدند. آغاز انتشار روزنامه حکمت سال

۱۳۱۰ ه. ق. یعنی سه سال قبل از کشته شدن ناصرالدین‌شاه بود. شماره اول ثریا روز شنبه چهاردهم جمادی‌الاخر سال ۱۳۱۶ ه. ق. و شماره اول پرورش روز جمعه دهم ماه صفر سال ۱۳۱۸ ه. ق. انتشار یافته. مدیران هر سه روزنامه روزنامه‌های خود را به قصد روشن نمودن افکار ایرانیان انتشار می‌دادند.

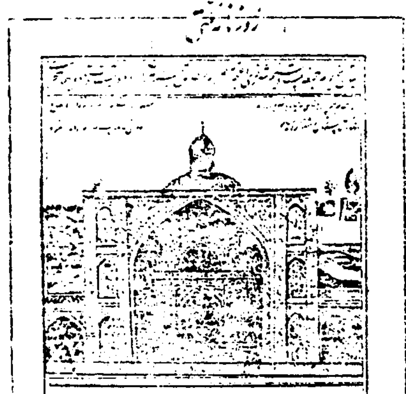



**روزنامه دولت علیه ایران:** ← وقایع اتفاقیه



## روزنامهٔ شرافت

مهمترین روزنامهٔ عهد مظفرالدین‌شاه روزنامه‌ای است به‌نام شرافت که به تقلید روزنامهٔ شرف منتشر می‌شد. شماره اول آن در ماه صفر ۱۳۱۴ و شمارهٔ آخر آن در ماه صفر ۱۳۲۰ ه. ق. انتشار یافته که انتشار آن شش سال ادامه یافته است. این روزنامه از حیث خط، کاغذ، و زیبایی و هنر، نفیس‌ترین جراید دوران قاجاریه است و





برای وقوف بر هنر خطاطی و نقاشی در عهد مظفری بهترین سند شمرده می‌شود.

**روزنامه شرف:** ← وقایع اتفاقیه

**روزنامهٔ فرهنگ:** ← فرهنگ، روزنامه

**روزنامهٔ مریخ**

روزنامه‌ای که در سال ۱۲۹۶ در ایران به طبع می‌رسید و حاوی اخبار رسمی نظامی بود.

**روزنامه ملتی:** ← وقایع اتفاقیه

**روزنامهٔ ناصری:** ← ناصری

**روسای اول**

پادشاه اورارتو (۷۳۲ ـ ۷۱۴)

**روسای دوم**

پادشاه اورارتو (۶۷۸ ـ ۶۵۴)

**روضة‌الصفا**

تاریخ عمومی جامع فارسی، تألیف میرخواند، که حوادث تاریخ عالم را از آغاز حکمت تا ظهور اسلام، و پس از آن، تاریخ اسلام را تا عهد سلطان حسین بایقرا ذکر می‌کند. روضة‌الصفا شامل ۷

قسمت است که مؤلف قسمتی را از تاریخهای فارسی نقل کرده است و قسمت آخر آن را دخترزاده‌اش غیاث‌الدین خواندمیر، پس از مرگ مؤلف تکمیل کرده است. در دوره‌های قاجار، رضاقلی‌خان هدایت، سه مجلد مربوط به تاریخ صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه را نیز بدان الحاق کرده و آن را روضةالصفای ناصری و تتمهٔ روضةالصفا نامید.

**روملو**

از طوایف نامی قزلباش مطابق بعضی روایات، جماعتی از اسرای رومی بوده‌اند که امیر تیمور با خود از آسیای صغیر آورده بود، و آنها را به خواهش سلطان صدرالدین موسی بخشید و آزاد کرد و آنها بدین سبب به ارادت صدرالدین درآمدند، و به صوفیان روملو معروف شدند. در صحت این روایات، که بعضی از مورخین عهد صفویه نقل کرده‌اند، جای تردید است. حسن بیگ روملو صاحب احسن‌التواریخ از این طایفه است.

**رویتر (Reuter)**

در نیمه‌های دوم دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه عده‌ای از خارجیان تقاضای کسب امتیاز بهره‌برداری از معادن و سایر منابع کشور را داشتند. نخستین و مهمترین امتیاز آنها امتیازی بود که در سال ۱۲۸۹ به یکی از اتباع انگلیسی به‌نام «بارون جولیوس دو رویتر» اعطا شد. میرزا حسین‌خان سپهسالار تصمیم گرفت برای ساختن راه‌آهن، استخراج معادن و تأسیس بانک ملی، انحصار فوق‌العاده معظمی به‌وجود آورد. وثیقهٔ این امتیاز، حقوق گمرکی و در حقیقت تمام منابع عایدی دولت بود. بارون جولیوس دو رویتر برندهٔ امتیاز مزبور شد. ناصرالدین‌شاه که به سفر اروپا رفته بود پس از بازگشت به اشتباه خود پی‌برد و با ضدیت افکار عمومی با واگذاری این امتیاز روبه‌رو

شد. در نتیجه امتیازنامه لغو شد و دولت ایران مبلغ چهل هزار لیره سپردهٔ رویتر را توقیف کرد، ولی به‌جای آن امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی و بانک صنایع و معادن ایران را به «بارون جرج رویتر» پسر «جولیوس دو رویتر» در سال ۱۳۰۶ و یا ۱۳۰۷ اعطاء نمود.

**ریتون**

ظرفی شبیه به شاخ حیوان که برای نوشیدن شراب به کار می‌رفته است.

**ریدرر (Riederer)**

ریاست ادارهٔ امور پست ایران از ۱۲۹۲ تا ۱۲۹۴ هـ. ق. (اتریشی).

**ریسک:** ← **بندک**

**ریشارخان**

معلم زبان فرانسوی در دارالفنون.

# ز

**زئوتر (Zaotar)**

رئیس مراسم آتشکده در دورهٔ ساسانی.

**زاب**

۱ ــ محلی است میان آذربایجان و طبرستان. ابن‌خلدون گوید: بلاد زاب بین آذربایجان و ارمنیه و بلاد ابواب است تا دریای مازندران.

۲ ــ نام یکی از پادشاهان عجم و آن پسر نودک پسر منوچهر است.

**زاب:** ← جنگ زاب

**زاب طهماسب**

از پادشاهان ایران: پسر طهماسب و پدر کیقباد، نخستین پادشاه کیانی بوده است.

**زابلدیسن**

یکی از پنج ولایتی بود که در زمان نرسی به دولت روم واگذار شد و در زمان شاپور بزرگ مسترد گردید به‌واسطه اهمیت موقعیت آن در خط سرحدی، رومیان قلعه محکمی در این شهر بنا کرده بودند موسوم به «بزابد» که به‌دست شاپور بزرگ مفتوح شد. محل

این ولایت امروز معروف به جزیره ابن عمر و روی نقشه‌ها معین است.

## زابلستان

ارتفاعات ولایت قندهار که در امتداد هیرمند علیا واقع‌اند معروف به زابلستان بود. این نام در پهلوی زاپلستان و در شهرستان‌های ایران و سکه‌های پهلوی زاوولستان آمده و در کارنامهٔ اردشیر پاپکان «زاوول» و در نزد اعراب زابل و زابلستان آمده و مقدسی این نام را بصورت جابلستان نوشته است.

این شهر در سنت حماسی ایران با کارهای قهرمان حماسی ایران یعنی رستم، وابستگی دارد. در زمان ساسانیان پس از هلاکت شاهنشاه پیروز در جنگ با هپتالیان زابلستان به دست هپتالیان افتاد. یادآوری این نکته که گویا این سرزمین را خسرو انوشیروان دوباره به ایران بازگردانید قابل تردید است. «هیون تسیانگ» جهانگرد چینی زابلستان را چون شاهزاده‌نشینی شرح می‌دهد که حاکم محلی آن را اداره می‌کرده و از وابستگی این منطقه سخن می‌گوید.

## زاپاارته‌نن

کوهی است که تیرداد شهر جدید «دارا» یا «داریوم» را در آن بنا کرد.

## زاتوردات

یکی از شاهان پارس (۱۶۵ ق. م.) در دورهٔ دوم که دورهٔ استقلال پارس و مجزا شدن است از دولت سلوکی.

## زاتی

مهندس اتریشی سواره‌نظام و معلم ریاضیات در دورهٔ امیرکبیر در مدرسه دارالفنون.

## زادانخُره

یکی از هجده پسر خسروپرویز که به‌دست برادرشان شیرویه یا به دستور وی به قتل رسیدند.

## زادان فرخ

رئیس نگهبانان (حرس) در عهد خسروپرویز.

## زادرکارتا

پایتخت هیرکانیا که ظاهراً همان استرآباد کنونی است.

## زادشم

پدربزرگ افراسیاب. افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورک بود.

## زاگی‌زی: ← اوما

## زال

پسر سام بود. از این پهلوان در اوستا نامی نیست. پدرش سام او را بر اثر سپیدی موی در شیر خوارگی از خود دور کرد، و بر کوه البرز نهاد، تا در همانجا تباه گردد. اما سیمرغ که در اوستا نامش Merequ Suena مرغوسئن است، او را بدید و برداشت، و به آشیان خود برد، و چون فرزندان خویش بپرورد، و سرانجام به پدر باز گردانید. این پهلوان در شاهنامه زال زرودستان نام دارد. و بنابه قول فردوسی زال افزون از هزار سال زندگی کرد! و رستم پسر او بود، اما سیمرغ یا مرغوسئن به قول اوستا، مرغی فرابال است، چنانکه در پرواز خود پهنای کوه رافرا گیرد، و لانهٔ او بر درختی در دریای Vurukasha (ورروکشه) یا دریای فراخکرت که ظاهراً دریای خزر است قرار دارد. این درخت درمان بخش است، و تخم همه گیاهان در آن نهاده شده. نام سیمرغ به پهلوی سین مورو آمده است.

## زالخان جلایر

برادر یوسف‌علیخان جلایر از امرای عَهد افشاریه. شاهرخ شاه فرزند رضاقلی میرزا در اثر توطئه این دو پس از خلع و نابینا شدن بار دیگر به سلطنت رسید.

## زالوب آب

شهری در شمال شرق کرمانشاه نزدیک دیناور. در ۱۹۳۲ در آن کاوشهایی به عمل آمده و در حدود ۶۰۰ متر در آن پیدا شده است که متعلق به قرون اولیه هزاره اول پ. م. می‌باشد.

## زاماسب

یکی از قضات دورهٔ ساسانی است.

## زاموآ

واقع در مغرب دریاچه رضاییه که مورد حمله آشوریها در قرن ۱۰ پ. م. قرار گرفت و بعد به کشور مانا در شمال و پارسوآ در جنوب تقسیم شد.

## زامیاد

ایزد زمین که گاهی در متون او را همان سپندارمد، امشاسپند موکل بر زمین، می‌دانند. می‌گویند اشتاد و زامیاد روان درگذشتگان را به ترازو می‌گذارند.

تعداد خدایان به شخصیتهایی که ذکر شد محدود نمی‌شود؛ چرا که هر اندیشهٔ نیکی می‌تواند مینوی باشد و نمادی در جهان مینوی داشته باشد که تبدیل به شخصیتی ایزدی شود. از سوی دیگر، برای همهٔ پدیده‌های طبیعیِ مورد لطفِ آدمیان نیز ممکن است شخصیتی مینوی در جهان دیگر فرض گردد.

## زامیاد یشت

دارای ۱۵ کرده و ۹۶ بند است به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: بندهای ۱ تا ۸ فهرستی از کوههای سرزمین ایران است و بندهای ۹ تا ۹۶ ستایش فرّه (در اوستا خورنَه) است. بنابراین، مطالب این یشت پیش از آن که مربوط به زمین (در اوستازَم) باشد، مربوط به فرّه است. در بندهای ۹ تا ۱۳ فرّهٔ اهورمزدا ستوده شده که به کمک آن آفریدگان خوب را آفریده است و تا پایان جهان آنها را نگاه می‌دارد. در بندهای ۱۴ تا ۲۰ فرّه امشاسپندان ستوده شده است. بندهای

۲۱ تا ۲۴ به ستایش فرّه ایزدان و منجیان بشر اختصاص دارد. بندهای ۲۵ تا ۷۷ اختصاص به فرّه شاهان و قهرمانان اساطیری و اعمال آنان دارد. در این قسمت از هوشنگ (پادشاهی او بر هفت کشور جهان و برانداختن دو ثلث از دیوان)، تهمورث (چیرگی او بر دیوان و مردمان و جادوگران و پریان، درآوردن اهریمن به پیکر اسب و سوار شدن بر او به مدت سی سال) سخن رفته است. در مورد جمشید، به تفصیل بیشتری سخن رفته است: او بر هفت کشور زمین فرمانروا بود، هم نیکبختی و هم شهرت، هم گله و هم رمه و هم خشنودی و هم حرمت را از دیوان برگرفت، در دوران پادشاهی او خوردنی‌ها کاهش نمی‌یافت، چارپایان و مردمان نمی‌مردند و گیاهان خشک نمی‌شدند، در آن هنگام سرما و گرما و پیری و مرگ ورشک وجود نداشت، و این پیش از آن بود که او دروغ بگوید. پس از آن، فرّه به صورت مرغی از پیش او به بیرون شتافت (بندهای ۳۰ تا ۳۴). به دنبال آن آمده است که فرّه سه بار به صورت مرغ و ارغنه درآمد. بار نخست ایزد مهر و بار دوم فریدون، شکست دهندهٔ ضحاک، آن را به دست آورد. بار سوّم آن را گرشاسب تصاحب کرد. از قهرمانیهای گرشاسپ و اژدهاهایی که کشته، به تفصیل بیشتری سخن رفته است و متن خصوصیّت حماسی دارد (۳۵ تا ۴۴). آنگاه شرح ستیز سپند مینو و اهریمن بر سر به‌دست آوردن فرّه آمده است. هر یک از این دو، پیکهای خویش را فرستادند: سپند مینو بهمن و اردیبهشت(دو تن‌از امشاسپندان) و آتش را فرستاد و اهریمن اَکومن و خشم و ضحاک و سپیتور، ارّه کنندهٔ جمشید، را روانه کرد. سرانجام، آتش توانست ضحاک را به پس راند و فرّه از مهلکه گریخت و به دریای فراخکرد جست و اَپام نپات، ایزد آب‌ها، توانست آن را به دست آورد (۴۵ تا ۵۱). بندهای ۵۲ و ۵۳ در ستایش این ایزد است. در

بندهای ۵۲ تا ۵۴ از موهبتهایی سخن رفته است که کسی که فرّه با او باشد، به‌دست می‌آورد. بندهای ۵۵ تا ۶۴ شرح کوشش افراسیاب برای به‌دست آوردن فرّه است. بدین منظور او سه بار برهنه شد و به دریای فراخکرد رفت ولی هر سه بار ناموفق بود و ناسزاگویان از آن دریا بیرون آمد. در بندهای ۶۵ تا ۶۹ ظاهراً از فرّه رودخانهٔ هیرمند (یا به تعبیری فرّه سوشیانس) سخن رفته است. در این بخش، نام چندکوه و رود و دریاچهٔ ناحیهٔ سیستان ذکر شده است و در بندهای ۷۰ تا ۷۷ از فرّه کیقباد و کی‌اَپیوه و کیکاووس و کی‌پشین و کی‌بیارش و سیاوش و کیخسرو یاد شده است. در بندهای ۷۸ تا ۸۲ از فرّه زردشت و دربندهای ۸۳ تا ۸۷ از فرّه گشتاسب و در بندهای ۸۸ تا ۹۰ از فرّهٔ سوشیانس سخن در میان است و در دو بند اخیر توصیفی از پایان جهان و فرشگرد (= اِکمال جهان در پایان آن) شده است. بندهای ۹۱ تا ۹۶ به اَستوت ارته، که همان سوشیانس یا آخرین منجی است، و ظهور او از دریای کانْسه در سیستان و پیروزی نیروهای خیر بر شر اختصاص دارد.

زامیادیشت از زمرهٔ یشتهای بزرگ قدیمی است، که در جای جای آن زبان شاعرانه و حماسی ملاحظه می‌شود، گرچه در متن آن تصحیفات بسیار راه یافته و گاه دریافت متن را دشوار کرده است. این یشت با سیستان ارتباط بسیار دارد. ذکر قهرمانیهای گرشاسب به تفصیل، بر شمردن رودها و دریاچه‌ها و کوههای این ناحیه و ظهور سوشیانس از آنجا، دالّ بر صحّت این نظر است. احتمالاً تدوین نهایی این یشت در سیستان بوده است.

## زاهده‌خاتون

۵۴۳ ق. از زنان عابد، زاهد و مدبّر. وی همسر اتابک بُزابه (۵۳۲ـ۵۴۲ ق.) حاکم فارس بود. او به‌کمک همسرش به امر کشورداری می‌پرداخت و مدرسه‌ای

بسیار عالی در شیراز بنا کرد که آن را مدرسه زاهده می‌گفتند و املاک زیادی برای آن وقف نمود و تولیت آن را به علمای حنفی مذهب داد، ولی پس از چندی از حنفیان به شافعیان منتقل کرد و امام ناصرالدین سیرافی را که امامت و خطابت مسجد جامع عتیق از گذشته به اجداد او تفویض شده بود به تولیت آن مدرسه گماشت. در سال ۵۴۲ ق. در جنگی که بین بزابه و سلطان مسعودبن محمدبن ملکشاه سلجوقی در میان همدان و اصفهان درگرفت بزابه کشته شد و در اصفهان دفن گردید. زاهده‌خاتون دستور داد تا استخوانهای همسرش را به شیراز بیاورند و در مدرسه زاهده دفن کرد و قبه‌ای عالی برای آن ساخت و خود نیز پس از مرگ در همانجا دفن شد. به نوشته شدّالازار مرقد این زوج برای مردم شیراز متیمن و متبرک بوده است.

## زاهدی

فضل‌الله فرزند بصیر دیوان همدانی در سال ۱۲۷۱ ه. ش. در همدان متولد شد. وی پس از طی مراحل تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه صاحب‌منصبی قزاقخانه شد و دورهٔ آن را در رشته سواره‌نظام به‌پایان رساند. زاهدی در جریان سرکوب احسان‌الله‌خان و میرزا کوچک‌خان، تحت فرماندهی رضاخان سوادکوهی شرکت داشت. پس از کودتای ۱۲۹۹ درجه سرتیپی گرفت و در جنگ با اسماعیل‌آقا سیمیتقو و فتح قلعهٔ چهریق تلاش زیادی نمود. در سرکوبی شیخ خزعل همراه با رضاخان حضور داشت و پس از ورود سردار سپه به اهواز، فرماندار نظامی خوزستان شد. علاوه بر این در سرکوبی و خلع سلاح عشایر مازندران و امن کردن منطقه ترکمن صحرا تلاش بسیار کرد. با وجود این در زمان رضاشاه دوبار مورد غضب واقع شد و خلع درجه گردید، اما هر بار به خدمت بازگشت.

بعد از شهریور ۱۳۲۰، شاه که از

به‌قدرت رسیدن رزم‌آرا در هراس بود، همواره زاهدی را به‌عنوان یک حریف مبارز و چکش تعادل در مقابل او قرار می‌داد و در جریان انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، عملاً بین این دو در راهیابی افراد مورد نظر خود به‌مجلس، رقابت شدیدی به‌وجود آمد که نتیجه آن پیروزی زاهدی و راه یافتن عده‌ای از نامزدهای جبهه ملی به‌مجلس بود.

زاهدی در کابینهٔ حسین علاء به وزارت کشور منصوب شد و این سمت را در کابینه نخستین دکتر مصدق هم حفظ کرد، ولی چند ماه بعد از وزارت کناره گرفت و به‌مجلس سنا بازگشت و عملاً به صف هواداران شاه پیوست و تدریجاً هسته مخالف با دکتر محمد مصدق را تشکیل داد و سرانجام در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طی یک کودتا که توسط عوامل انگلیس و آمریکا سازماندهی شده بود، حکومت مصدق را ساقط کرد و به‌فرمان محمدرضاشاه به نخست‌وزیری رسید.

زاهدی سرانجام در هفدهم فروردین ۱۳۳۴ از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و به‌عنوان سفیر سیار ایران در دول اروپایی که مرکز آن سوئیس بود، راهی آن کشور شد. وی حق بازگشت به ایران را نداشت و سرانجام در سال ۱۳۴۲ در ۷۱ سالگی درگذشت.

از جمله وقایع دوره صدارت زاهدی عبارت بودند از:

انجام مذاکرات نفت با کنسرسیوم و عقد قرارداد نفت جنوب با کنسرسیوم بین‌المللی، برگزاری انتخابات دورهٔ هجدهم مجلس شورای ملی و انتخابات مجلس سنا، محاکمه دکتر مصدق و همکاران نزدیک او و دستگیری و اعدام فعالین حزب توده.

**زاهدی ـــ اردشیر:** ← اردشیر زاهدی

## زاینده‌رود

یا زنده رود که در اصفهان جاری است و از کوه رنگ زرد کوه سرچشمه می‌گیرد و به مرداب گاوخونی می‌ریزد.

## زبان اشکانی: ← پهلوی اشکانی

## زبان اکدی

این زبان از زبانهای سامی است. زبان اکدی از هزارهٔ سوم تا هزارهٔ اول پیش از میلاد در بین‌النهرین رواج داشته است. حدود ۲۰۰۰ سال ق. م. زبان اکدی جای زبان سومری را در سومر گرفت و در همین زمان زبان اکدی به دو گویش تقسیم شد: ۱) گویش آسوری؛ گویش آسور در شمال بین‌النهرین، ۲) گویش بابلی؛ گویش بابل در جنوب بین‌النهرین.

به‌تدریج زبان بابلی رواج بیشتری یافت و حدود سدهٔ نهم ق. م. جای آسوری را گرفت و در منطقهٔ خاورمیانهٔ امروزی زبان بین‌المللی شد. در سده‌های ۶ و ۷ ق. م. زبان آرامی به‌تدریج جای زبان بابلی را گرفت که تا اوایل دورهٔ مسیحیت رواج داشت و پس از آن به کلی نابود شد.

## زبان اوستایی

زبان کتاب اوستاست و یکی از اصول و پایه‌های زبان ایران است. این زبان خاصه قسمتهای قدیم آن (گاته) بسیار کهنه به‌نظر می‌رسد و مانند زبان سنسکریت و عربی، دارای اعراب و علایم جنسی (مذکر و مونث) و تثنیه بوده است.

## زبان پارتی

زبان پهلوی اشکانی.

## زبان پَارسی باستان

یکی از زبانهای ایرانی است که در عهد هخامنشیان زبان رسمی ایران بوده و با اوستا و سانسکریت شباهت تام

دارد و کتیبه‌های هخامنشیان و برخی ظروف و مُهرها بدین زبان و به خط میخی هخامنشی نوشته شده است.

## زبان پهلوی

زبانی بود که شاهان در مجالس خود به آن سخن می‌گفتند. این زبان به فهله یا پهله منسوب است و این نام بر پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان اطلاق می‌شود.

**زبان پهلوی:** ← پهلوی، زبان

**زبان ساسانی:** ← پهلوی ساسانی

## زبان سومری

زبانی است مستقل که در هزارهٔ سوم پیش از میلاد مسیح در سومر، جنوب عراق امروزی رواج داشته و به خط میخی نوشته می‌شده است. آثار عیلامی از سه دوره است.

## زبان عیلامی

زبانی مستقل بود که در عیلام رایج بوده است. آثار به‌دست آمده از آن به خط میخی ـ که از خط میخی سومری اقتباس شده بود ـ نوشته شده است. آثار عیلامی از سه دوره است:

۱ ـ از میانهٔ هزارهٔ سوم پیش از میلاد مسیح.

۲ ـ از سدهٔ شانزدهم تا سدهٔ هشتم پیش از میلاد مسیح. زبانی که در این آثار به کار رفته عیلامی باستان نامیده می‌شود.

۳ ـ از دورهٔ هخامنشیان، از سدهٔ ششم تا سدهٔ چهارم پیش از میلاد مسیح، زبانی که در این آثار به کار رفته عیلامی نو نامیده می‌شود.

غالب کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی، از جمله کتیبهٔ داریوش بر کوه بیستون به سه زبان: فارسی باستان، اکدی و عیلامی نوشته شده‌اند.

## زبانهای ایرانی میانه

در سال ۳۳۱ پیش از میلاد داریوش سوم ـ شاهنشاه هخامنشی ـ به قتل رسید. با قتل او دورهٔ جدیدی برای زبانهای ایرانی آغاز شد که تا سال ۸۶۷ م. برابر با ۲۵۴ هـ. (سالی که یعقوب لیث صفاری به سلطنت رسید و زبان فارسی زبان رسمی دولت ایران شد) ادامه یافت. این دوره برای زبانهای ایرانی دورهٔ میانه است.

در دورهٔ میانه، زبان اوستایی ـ که زبانی مرده بود ـ در حوزه‌های دینی زردشتیان رواج داشت. زبان فارسی باستان از رسمیت افتاد و زبان یونانی زبان رسمی ایران شد. رواج زبان یونانی تا زمان بلاش اول اشکانی (سلطنت ۵۱-۷۷ یا ۷۸ م.) و از آن زمان تا اوایل دورهٔ ساسانی به‌عنوان یکی از زبانهای رسمی ایران ادامه یافت. از برخی زبانهای ایرانی رایج در این دوره آثار مختلفی با الفبای گوناگون به جای مانده است.

زبانهای ایرانی رایج در این دوره را به دو گروه شرقی و غربی تقسیم می‌کنند. گروه ایرانی میانهٔ شرقی که زبانهای بلخی و سغدی و خوارزمی و سکایی را در برمی‌گیرد، ویژگیهای دستوری ایرانی باستان را نسبت به گروه ایرانی میانهٔ غربی بیشتر حفظ کرده است. گروه ایرانی میانهٔ غربی، زبانهای پهلوی اشکانی و فارسی میانه را در برمی‌گیرد.

الفباهایی که آثار بازمانده از زبانهای ایرانی میانهٔ غربی بدانها نوشته شده است از الفبای آرامی گرفته شده‌اند. آرامیان مردمانی سامی بودند که در هزارهٔ دوم پیش از میلاد در شام و بین‌النهرین زندگی می‌کردند. آرامیان در سال ۶۲۵ پیش از میلاد دولت کلده را در بابل تأسیس کردند. کورش کبیر این دولت را در سال ۵۳۹ پیش از میلاد برانداخت و بابل را استانی از امپراتوری هخامنشی قرار داد.

در سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد زبان آرامی جای زبان اکدی را گرفت و به عنوان زبان بین‌المللی در منطقه‌ای که امروزه خاورمیانه نامیده می‌شود رواج یافت. آرامیان زبان خود را با خطی که از فنیقیان گرفته بودند، می‌نوشتند.

دولت هخامنشی زبان آرامی را به عنوان زبان رسمی در تمام دوران حکومت و در همهٔ سرزمینهای خود به کار برد. زبان آرامی گویشهای مختلفی داشت. مارکوارت ـ خاورشناس آلمانی ـ گویشی را که در امپراتوری هخامنشی به کار می‌رفت «آرامی امپراتوری» نامیده است. پس از سقوط هخامنشیان زبان آرامی همچنان در میان ایرانیان رواج داشت؛ ولی در اوایل سدهٔ سوم پیش از میلاد تعداد کسانی که آرامی می‌دانستند و می‌توانستند آن را بنویسند بسیار کم شد؛ از این‌رو در نواحی مختلف ایران هرگاه کاتبان از نوشتن به آرامی در می‌ماندند، جمله‌ای یا کلمه‌ای به فارسی میانه یا پهلوی اشکانی به کار می‌بردند. مدتی پس از این آرامی‌نویسی به کلی منسوخ شد و به‌جای آن نوشتن به زبانهای پهلوی اشکانی و فارسی میانه با قلمهای مختلف از الفبای آرامی آغاز گردید؛ اما واژه‌هایی که کاربرد زیادی داشتند، مانند دانستن، رفتن، گفتن و ضمایر و حروف همچنان به آرامی نوشته می‌شدند. این واژه‌ها را ـ که هزوارش نام گرفتند ـ به زبانهای پهلوی اشکانی و فارسی میانه می‌خواندند. قلمهای مختلف الفبای آرامی برای نوشتن زبانهای پهلوی اشکانی و فارسی میانه در آغاز با هم اختلاف اندکی داشتند، اما رفته‌رفته اختلافات زیاد شد؛ به طوری که بعدها اگر کسی الفبای پهلوی اشکانی را می‌آموخت، الفبای فارسی میانه را نمی‌توانست بخواند و باید این الفبا را هم یاد می‌گرفت.

از تدمر ـ که خرابه‌های آن در نزدیکی حمص سوریه قرار دارد ـ کتیبه‌هایی به زبان و الفبای آرامی از سدهٔ

اوّل پیش از میلاد تا سدهٔ سوم میلادی به دست آمده است.

مانی ـ مانند همهٔ دین آوران ـ علاقه داشت آثارش بسادگی و روشنی در اختیار تودهٔ مردم قرار گیرد. الفباهایی که برای نوشتن پهلوی اشکانی و فارسی میانه به کار می‌رفت، به علت داشتن هزوارش، خواست مانی را برآورد نمی‌کرد؛ به همین دلیل الفبای تدمری را با تغییراتی متناسب با نوشتن زبان فارسی میانه به کار گرفت. این الفبا بعدها برای نوشتن پهلوی اشکانی به کار گرفته شد.

## زبدةالتواریخ

زبدةالتواریخ بایسنقری یا تاریخ حافظ ابرو. کتابی در تاریخ عمومی، به فارسی، تألیف حافظ ابرو، از مورخین عصر شاهرخ تیموری. کتاب را حافظ ابرو بایسنقر تیمور در حدود سال ۸۳۰ ه. ق. به پایان رساند. وی وقایع عالم را از خلقت تا بعثت پیامبر و تاریخ اسلام را تا سال ۸۲۹ ه. ق. به رشتهٔ تألیف درآورده است. کتاب در واقع تاریخ عمومی نسبتاً مفصلی است در ۴ مجلد که جلد چهارم آن در باب تاریخ سلطنت تیموریان که قسمتی از مطالب آن، مخصوصاً آنچه راجع به احوال عصر تیموری است بر مشهودات یا شنیده‌های بلاواسطهٔ مؤلف مبتنی است.

## زراسپ

برادر نوذر و پسر منوچهر است. نوذر پس از منوچهر هفت سال پادشاهی کرد و به‌دست افراسیاب تورانی کشته شده است. او مؤسس خاندان نوذریان است.

## زرافشان

یکَی از چهار ناحیه که ایالت سُغدیان قدیم را تشکیل می‌دهد و عبارتند از فرغانه و سمرقند و بخارا و همین ناحیه.

## زرتشت آدرباد ← زرتشت آذرپاد

## زرتشت آذرپاد

موبدان موبد در زمان ساسانیان و پسر آذرپاد مهراسپندان است که غالب تاریخ‌نویسان قدیم او را با زرتشت، مؤسس مزدیسنا اشتباه کرده‌اند.

## زَرتوهَشت

زرتهوشتر، زرتوشت، زردشت، زرادشت، زرتشت، زراتشت، زراتوشت، زراهوشت، زره‌هشت، زرتهشت، زره‌تشت، زره‌دشت نام پیامبر، ایرانی. دو صورت اولی دو صورت محتمل خط پهلوی و صورت سوم اوستایی و صور دیگر در نظم و نثر فارسی امروزی آمده است.

## زردشت (Zardost)

پهلوی زرتشت، اوستایی زره‌ثوشتره [دارندهٔ شتر زرد یا شتر پیر، یا شتر خشمگین (؟)]، نام یا شهرت پیامبر ایران باستان و مؤسس آیین زرتشتی از خانوادهٔ سپیتمه. در باب اصل و منشأ و زبان و حتی هویت او اختلاف است. بعضی وی را از آذربایجان و برخی از ری دانسته‌اند و قولی نیز هست که وی به ولایت شمال شرقی ایران قدیم منسوب بوده است. زمان او را سنت زرتشتیان قرن ۷ و ۶ ق. م. یاد می‌کند، در صورتی که بعضی از پارسیان، از روی بعضی محاسبات نجومی، آن را تا ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد بالا می‌برند. هرچند از بعضی روایات قدیم یونان نیز این نکته برمی‌آید. لیکن قبول آن به جهات بسیار دشوار است. در هر حال، به موجب سنت زردشتیان و همچنین آنچه از مجموعهٔ اوستا و کتب دینی آنها برمی‌آید، پدر زرتشت پوروشسب (purusasp) و مادرش دغدو (doqdu) یا دغدویه (doqduya) نام داشت، و خود وی معاصر گشتاسپ (شهریار خراسان) بود، و گشتاسپ نیز



زردشت

دین او را پذیرفت. برخی از سرودهای گاتها که در دست است ظاهراً از خود اوست. طبق روایات، در حملهٔ دوم ارجاسپ تورانی به بلخ، به‌دست یک تن تورانی از خاندان کرپ (karap) به‌نام براترک‌رش (bratrok.res) ، کشته شد. اسم او در فارسی به صورتهای زردهشت، زراتشت، زرتهشت، و غیره نیز آمده است.

## زردشتی

دین زردشتی به‌وسیلهٔ زردشت تأسیس گردید، و مدتی دین رسمی ایران باستان بود و امروز در حدود ایران، بمبئی هند و شهرهای مجاور آن پیرو دارد. کتاب مقدس آن اوستاست. در نظر زردشتیان، نیکی از بدی جداست، و ممکن است یکی از دیگری پدید آید؛ انکار مبدأ جداگانه‌ای برای شر به منزلهٔ انتساب شر است به خدا (اهورامزدا) و چون شر را نمی‌توان به خدا منسوب داشت پس شر باید خود اصلی مستقل داشته باشد. دنیا پهنهٔ پیکار بین نیکی و بدی است و این پیکار بین نیک و بد تنها در جهان خارج نیست؛ در دل آدمی و در حیات بعد از مرگ نیز دوام دارد. انسان که باید در این جهان با هر چه شر و اهریمنی است پیکار کند، حربه‌اش راستی است. در هر حال، با آنکه دیانت زردشتی جنبهٔ ثنویت دارد، بین طرفین این ثنویت تعادل نیست. یک طرف اهورمزداست که سپنتامینو در کنار اوست، در طرف دیگر جز اهریمن کسی نیست. البته اهریمن در مقابل اهورمزدا نیست، و بدین گونه ثنویت زردشتی تعادلی ندارد و از همان اول قهر و غلبهٔ قوهٔ خیر مسلم است و از همین‌روست که تمایلات یکتاپرستی زروانی در آن تأثیر کرده است و بعضی از محققان آن را اصلاً نوعی دیانت یکتاپرستی دانسته‌اند. به هر حال در این آیین، اهورمزدا خدای بزرگ است. هفت امشاسپند و گروه بسیار از ایزدان مجری ارادهٔ اویند. اهریمن روان خبیث

و اصل شر است و گروهی از دیوان یار اویند. سه رکن مهم دین زردشت پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک است. اعتقاد به جهان دیگر و صراط و میزان و داوری و بهشت و دوزخ آیین آشکار است. پیروزی از آن راستی است و انسان باید در راه این پیروزی بکوشد. دین زردشت ظاهراً در شمال شرقی ایران آغاز شد، و سپس در دورهٔ هخامنشیان (قرن ۶ ـ ۴ ق. م.) به جانب جنوب و مغرب گسترش یافت، اگرچه کاملاً مسلم نیست که داریوش اول و جانشینش خشایارشای اول که اهورمزدا را ستایش می‌کرده‌اند، از پیروان دین زردشت بوده باشند. به هر حال از عهد سلطنت اردشیر اول (درازدست)



دخمه زرتشتیان (شهر یزد)

هخامنشی (۶۴۶ ــ ۴۲۴ ق. م.) تا فتح ایران به‌دست اسکندر مقدونی (۳۳۱ ق. م.) دین زردشتی دین رسمی شاهان هخامنشی بود. پس از غلبهٔ یونانیان، دین زردشتی نیز مورد هجوم عناصر یونانی و سامی قرار گرفت. اشکانیان که حدود ۲۵۰ ق. م. ــ ۲۲۶ ب. م. سلطنت کردند توجهی به دین زردشتی نداشتند، اما در اواخر عهد اشکانی دین زردشتی رونقی یافت و گویند بلاش اول امر به جمع‌آوری و تدوین اوستا داد. با ظهور سلسلهٔ ساسانی (۲۲۶)، آیین زردشت دین رسمی امپراتوری ایران شد. در این دوره دین زردشتی با مسیحیت و با آیین مانی در جنگ بود. در آغاز قرن ۶ م. مزدک آیینی تازه و اشتراکی آورد که مورد حمایت قباد اول ساسانی قرار گرفت، ولی پسرش، خسرو انوشیروان (سلطنتش ۵۳۱ ــ ۵۷۹)، مزدکیه را برانداخت، آیین پیشین را مستقر نمود و اوستا را جمع‌آوری کرد. پس از وی سلسلهٔ ساسانی روبه افول گذاشت تا در ۶۴۱ به‌دست مسلمانان برافتاد و مردم ایران با آغوش باز به اسلام گرویدند. معذلک، در بعضی نواحی جمعی به پیروی از آیین زردشتیان باقی ماندند. گروههایی از زردشتیان نیز به هند مهاجرت نمودند، و عنوان پارسی یافتند. از قرن ۱۱ م. به بعد فرمانروایان ترک نژاد غزنوی، غوری، و سلجوقی در ایران حکومت کردند، و با تعصبی که در تسنن داشتند بر ضد مذاهب شیعه و زردشتی اقدام نمودند. معذلک، آیین زردشتی در پاره‌ای نقاط مانند یزد و کرمان برجای ماند.

## زرر

زریر، جهان پهلوان ایرانی و برادر گشتاسپ شاه که در جنگی با ارجاسپ تورانی کشته می‌شود.

زریر قهرمان کتاب پهلوی «یادگار زریران» است.

## زرران

زریران، منسوب به زریر.

## زَرمان

دیو پیری در تاریخ اساطیری ایران است و صفت بدنَفَس دارد و به عبارت دیگر، نَفَس مردمان را بد می‌کند.

## زرنج

زرنگ، شهر قدیم ایران، پایتخت و مهمترین شهر قدیم سیستان که در کتیبهٔ داریوش «زرنکا» و در استرابون در نگیانا آمده و به پهلوی سکستان یا سیستان آورده شده است. پس از برقرار شدن قوم سکاها در آن، به‌نام سکستان و سیستان خوانده شد. این شهر که ویرانه‌های آن در اطراف آبادیهای زاهدان و در کنار بستر یکی از شعبه‌های سابق هیرمند باقی است، در دورهٔ ساسانیان شهر معتبری بود. در سال ۳۰ ه. ق. ربیع ابن‌زیاد به آنجا حمله برد، و در مقابل دریافت ۲۰۰ برده که هر یک حامل مقدار زیادی طلا بود، شهر را به مرزبان ایرانی آن، پرویز، واگذاشت. پس از دو سال و نیم، عبدالرحمان ابن سمره جایگزین ربیع شد و ارگ شهر را که مقر مرزبان بود محاصره کرد و در مقابل دو میلیون درهم پول و ۲۰۰۰ برده با او صلح نمود. در قرن ۴ ه. ق. زرنج ؛ خندق و ۵ دروازهٔ آهنین و مسجد جامع و آب فراوان داشت. در عین حال، شهر دستخوش بادهای دایمی سختی بود که ریگهای بیابانهای اطراف را با خود می‌آورد. مردم از بادها برای به‌کار انداختن آسیاهای بادی که از سیماهای خاص این ناحیه بود استفاده می‌کردند. اما ریگهای روان همواره مخاطره‌انگیز بود. در داخل شهر نهرهایی برای تأمین آب ساخته شده بود. از بناهای شهر، کاخ یعقوب لیث صفار، کاخ عمرولیث صفار، و دو منارهٔ مشهور مسجد جامع شهر را می‌توان نام برد. زرنج ظاهراً در حمله مغول جان سالم به در برد، ولی در ۷۸۵ ه. ق. شهر به تصرف امیرتیمور درآمد و ویران گردید، و ساکنین آن قتل‌عام شدند.

**زَرَنْکَ**

نام قدیم سیستان.

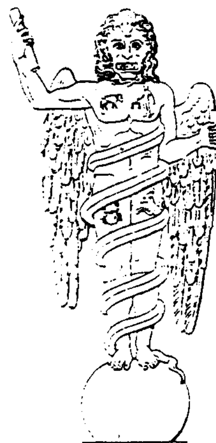
**زَرَنگ**

نام قدیم سیستان.

**زرنگیانا:** ← درنگیَنَ

**زروان**

خدای فرقهٔ زروانیه.





زروان خدای زمان

**زروانداز**

یا زروان داد. یکی از قضات دوران ساسانی.

**زروانیه (Zarvaniyye)**

یا زروانیان، در نزد علمای کلام و نویسندگان کتب ملل و نحل اسلامی عنوان یکی از فرقه‌های مجوس که خدای واحدی را به‌عنوان زروان بیکران پرستش می‌کرده‌اند و او را برتر از یزدان و اهریمن می‌شناخته‌اند. در باب اصل و منشأ زروان بیکران یا زروان اکرانه [= زمان لایتناهی] محققین اختلاف دارند؛ چنانکه برخی آن را از خدایان دیرین آریایی و پروردگار آسمان پنداشته است، و کومون معتقد است که این آیین جز در بین کاهنانی که با ستارگان و اجرام فلکی سر و کار داشته‌اند ممکن نیست به‌وجود آید، و بدین‌گونه، بعضی آن را مأخوذ از عقاید بابلی در روزگار هخامنشیان می‌دانند. به‌هر حال فرقهٔ

زروانیه که در اوایل دورهٔ اسلامی وجود داشته‌اند بقایای زروانیان عهد ساسانی بوده‌اند، ولی آیین زروان، برخلاف ادعای بعضی از محققان، که آن را آیین رسمی اواخر عهد ساسانی شمرده‌اند، به هیچ وجه مذهب رسمی و غالب ایرانیها نبوده است، هرچند از تأثیر آن گرایش و نوعی مذهب جبری در آن ادوار در بین موبدان و بزرگان پدید آمده بوده است. لیکن به هر حال محقق است که در روزگار ساسانیان، آیین زروان و آیین مزدا هر دو وجود داشته‌اند و در واقع، چنانکه مؤلفین کتب ملل و نحل اسلامی نیز بعدها گفته‌اند، مانند دو مذهب و دو شعبهٔ یک دین بوده‌اند، نه مانند دو دین مغایر و مخالف با یکدیگر. در دورهٔ ساسانی به تفاوت، گاه آیین زروان قوت بیشتری داشته است و گاه آیین مزدیسنان چنانکه در روزگار یزدگرد اول و یزدگرد دوم آیین زروان قوت یافت، و در دورهٔ شاپور دوم و خسرو اول (انوشیروان) آیین زرتشتی. از بعضی اسناد مربوط به مانویه و قراین دیگر برمی‌آید که آیین زروان مقارن قرن ۳ م. در بلاد جنوب غربی ایران رایج بوده است، در صورتی که آیین مزدا بیشتر در شمال و شرق رواج داشته است، و می‌گویند همین نکته سبب شده است که بعد از اسلام، به سبب قرب جوار زروانیه با اعراب، این فرقه تدریجاً و بلکه تا حدی دفعتاً از بین رفته‌اند. در هر صورت، از زروانیه در کتب ملل و نحل اسلامی بیشتر به منزلهٔ فرقه‌ای منقرض نام برده می‌شود.

## زریر

در داستانهای ملی ایران، برادر گشتاسپ و سپهسالار او که در جنگ ارجاسپ تورانی به‌دست بیدرفش جادو، پهلوان تورانی کشته شد.

## زرَیَه

در اوستا به معنی دریاست که در فُرس هخامنشی دَریَه می‌گفتند. زرنگ

که نام سیستان باشد از همین ریشه است و نیز زره که اسم دریاچهٔ هامون است.

## زَعیمُ‌الحُجاب

لقب ایل ارسلان که از طرفداران مسعود غزنوی بود و هنگام رسیدن مسعود به نیشابور بندگی وی را پذیرفت.

## زکی‌خان

مدعی جانشینی کریمخان زند که پس از مرگ کریمخان تعداد زیادی از خاندان زند و بزرگان را کور کرد و به‌قتل رسانید تا مدعی دیگری برای جانشینی کریمخان نباشد. وی ابتدا پسران کریمخان را بر تخت نشاند و عملاً حکومت را در دست گرفت و پس از جنگهای فراوان در بین راه اصفهان توسط عده‌ای ایلات که از ابوالفتح خان حمایت می‌کردند به‌قتل رسید. دورهٔ حکومت زکی‌خان صد روز بود.

## زمینهای خراجی

زمینهایی که مسلمانان آنها را فتح و در اختیار افراد گذارده بودند که باید در قبال آن خراج می‌پرداختند.

## زمینهای عشری

در حکومت عباسیان به زمینهایی اطلاق می‌شد که از سوی امام بین کسانی که آن را به غنیمت گرفته بودند تقسیم می‌شد و باید عشر می‌پرداختند.

## زنادقه

نام فرقه‌ای در خراسان و باختر ایران و عراق که مرام اشتراکی و نهیلیستی داشتند و به زندیق‌ها معروف گشتند.

## زنبورکچی‌باشی

سردستهٔ گروه زنبورکچی‌ها.

زنبورک توپ کوچکی بوده که معمولاً بر پشت شتر جای می‌داده‌اند و

در جنگها از آن استفاده می‌کردند.

**زنبیل (Zunbil)**

لقب حکمرانان سیستان (دورهٔ ساسانی).

**زنبیل:** ← رَتبیل

**زنتو (Zantu)**

به معنی «طایفه» از تقسیمات اجتماعی، سیاسی، ارضی ایرانیان قدیم.

**زنتو (Zanto)**

در سازمان اجتماعی مادها به مجموعه‌ای از اتحادیه‌های قبایل گفته می‌شد و در رأس هر یک زنتوپت یا زنتومه قرار داشت.

**زنتوپت**

در سازمان اجتماعی مادها به فردی که در رأس یک زنتو قرار داشت اطلاق می‌شده.

**زنتومه:** ← زنتوپت

**زند**

در اوستا ازانتی به معنی گزارش است، و تفسیر پهلوی اوستا را که از عهد ساسانی به‌جا مانده زند نامیده‌اند. در زمان قدیم، کتاب مقدس ایرانیان را با شرح پهلوی آن زند اوستا می‌نامیده‌اند.

**زندان سلیمان**

در مشرقِ دریاچهٔ چیچست کوهی است که آن را امروزه تخت سلیمان خوانند. در سه کیلومتری غربی همین تخت سلیمان جایی است که از روزگاران گذشته ویرانه‌ای در بر دارد و زندان سلیمان خوانده می‌شود.

**زند اوَستایی**

زندِ اوستایی که از زمان ساسانیان برای ما به جا مانده ۱۴۱/۰۰۰ کلمه است که مهمترین بخش آن، یعنی

۳۸/۰۰۰ کلمه فقط ویژهٔ وندیداد، و ۳۹/۰۰۰ کلمه از یسنا می‌باشد.

واژهٔ زند در متن اوستا، یسنای ۵۷ بند ۸ به صورت آزَئین تی Azainti آمده است به معنی شرح و تفسیر و گزارش یا ترجمه. آزنتی Azanti از ریشهٔ زن Zan اوستایی و دَن Dan فرس باستان مشتق شده به معنی دانستن و شناخت که با پیشوند a به صورت آزَنتی و در پهلوی «زند» شده است.

از زمان‌هایی بسیار قدیم که یسنا، به‌ویژه‌های ۵۷ نوشته شده بود و یا در سینه‌ها منتقل می‌شد، به موجب بند هشتم صراحت دارد که زند یا تفسیری بر اوستا و به اوستا وجود داشته است که اشارت شده و خواندن آن نیز سبب ساز خشنودی و نیایش امشاسپندان می‌شده است. شاید زند یا تفسیری که به پهلوی ساسانی امروزه در دست است، ترجمهٔ همان تفسیر اوستاییِ اوستا باشد. امروزه سه یسنای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ که زیر عنوان «بَغان یَشْت» نامیده می‌شود و تفسیر یا زندِ اوستایی سه نیایش (یَتاآهو وَئیرْیو، اَشِم وُهو ـ وِینْگهِ هاتام) است، بازمانده‌ایست از همان تفسیر یا شرحِ اوستا به اوستا. اما چون در زمان اشکانیان و از آن پس ساسانیان خواندن و فهم متن اوستا دشوار و چه بسا برای بسیاری ناممکن بود، آن شرح یا زند را به پهلوی ترجمه کردند. در دوران اسلامی تاریخ ایران واژهٔ «زند» کم‌کم نام کتاب زرتشت شناخته شده و مفهوم اوستا را افاده کرد.

زند یا تفسیر و گزارشی که بر اوستا به پهلوی نوشته می‌شد، نیز اغلب نامفهوم و درک و فهم آن دشوار و مشکل بود. در پهلوی لغات آرامی یا «هُزْوارِش» بسیار وجود داشت. به همین جهت زند یا ترجمه و تفسیر پهلوی را برای سهولت فایدت، با برداشتن هُزوارِش‌ها و قرار دادن لغات فارسی جرح و تعدیل کردند. اما هنگامی که چنین کاری انجام می‌گرفت، رعایت دستور و قواعد زبان پهلوی نشد، بلکه

این زبان تا حد زیادی زیر نفوذ پارسی جدید قرار گرفت. پس «پازند» که عنوان چنین دخل و تصرفی شناخته شد، خود تفسیر و گزارشی بود به زند. پازَند ترکیبی است از دو جز اوستایی «پئی‌تی Paiti » به معنی ضد و صاحب که در ترکیب «پازهر» باقی مانده است. جزء دوم نیز همان آزئین‌تی Azainti اوستایی است پس شاید بتوان گفت که اصل اوستایی پازند «پائی تی اَزَنْتی» بوده است، یعنی شرح وگزارش سادهٔ زند.

## زند و پازند

غالباً اوستا را با زند در یک جا آورده‌اند و زند اوستا می‌گویند. زند عبارت از تفسیری است به زبان پهلوی که در زمان ساسانیان بر اوستا نوشته شده است.

پازند عبارت از شرحی است که برای زند نوشته‌اند و چون خواندن خط پهلوی دشوار بوده و به واسطهٔ شباهت حروف به یکدیگر و وجود لغات آرامی موسوم به «هزوارش» در آن زبان برای درست خواندن کتاب مقدس اوستا را به خط دین دبیره نوشته و به زبان دری ترجمه کرده‌اند، و در حقیقت پازند شرح زند است به زبان پارسی دری که خالی از هزوارش و لغات آرامی می‌باشد.

## زَنْدوَهْمَنْ یَسْن

زَنْدِ وَهْمَنْ یَسْنْ (=تفسیر بَهْمن یَسْن) از متنهایی است که در آن از روی مکاشفه، حوادث جهان پیشگویی شده است. همان‌طور که در متن کتاب تصریح شده، مطالب کتاب از ترجمه و تفسیر (=زند) ستودگر (= سودگر) نَسْک و وَهْمن (= بهمن) یَشْن گرفته شده است. در آغاَز کتاب (فصل ۱) بنابر روایت ستودگر نسک، که در کتاب نهم دینکرد نیز آمده است، چنین ذکر شده که اورمزد چهار دورهٔ جهان را، که نماد هر

کدام یکی از فلزات است، در رؤیا به زردشت نشان داد: زرین، سیمین، فولادین و دورهٔ آمیختگی آهن (با فَلزات دیگر). دورهٔ اوّل مصادف با دوران پادشاهی گشتاسب و ظهور زردشت و دورهٔ دوم مصادف با پادشاهی اردشیر کیانی (= بهمن اردشیر) و دورهٔ سوم مصادف با پادشاهی خسرو انوشیروان است. دوران چهارم دورهٔ حکومت دیوانِ ژولیده مویِ خَشْم‌نژاد است که مصادف با پایان هزارهٔ زردشت به شمار آمده است. ظاهراً به مناسبت ذکر انوشیروان (در فصل اول)، در فصل دوم، به استناد ترجمهٔ (= زند) وَهْمنیَشْن، خُرداد یَسن و اَشتاد یَسن، نامی از مزدک و بدعت‌گذاری او و توصیهٔ انوشیروان به موبدان دربارهٔ تعلیم یسن‌ها به افرادی از خانوادهٔ خود آمده است.

## زندیق

پیروان مانی و مزدک را در دورهٔ اسلام زندیق می‌خواندند.

## زندیه

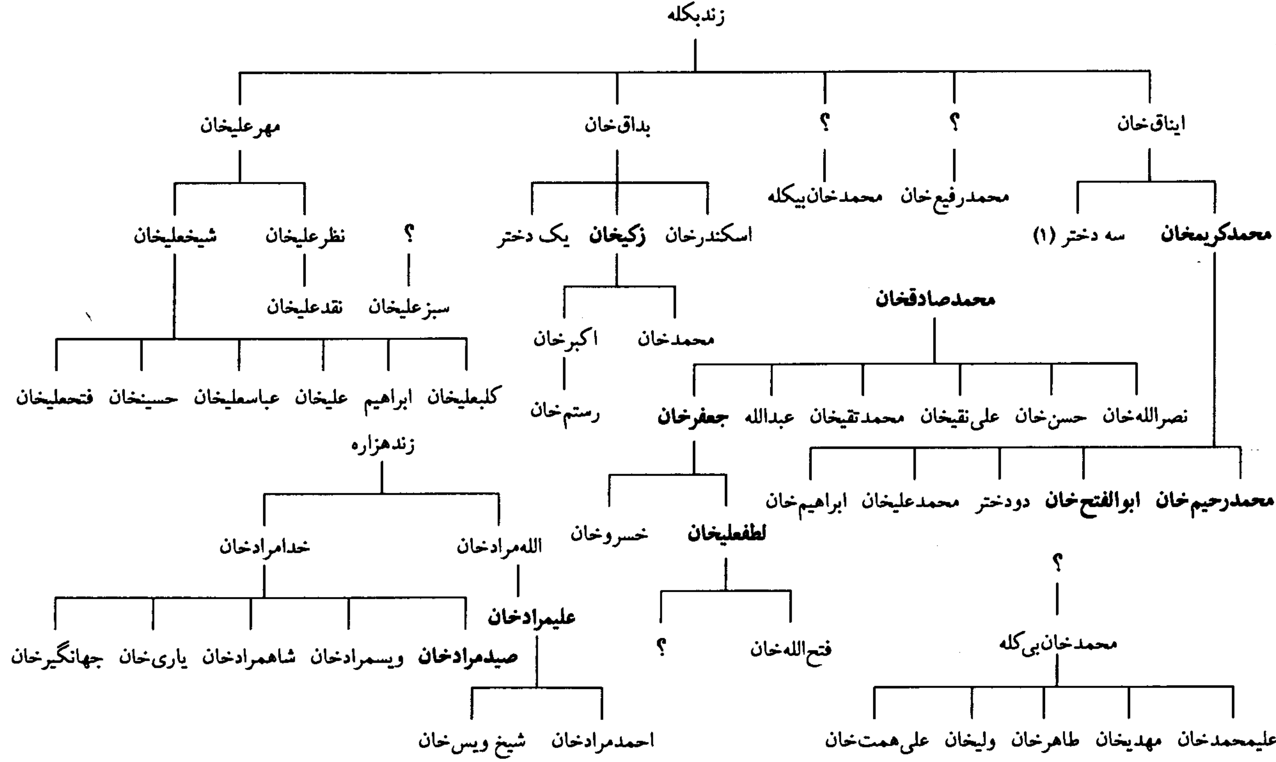
سلسله‌ای که بعد از افشاریه در ایران به‌وجود آمد (۱۱۶۳ ـ ۱۲۰۹ ه. ق.). زندیها شعبه کوچکی از طایفهٔ لک و جزء طوایف لُر بودند که در یکی از نواحی ملایر اقامت داشتند و به گله‌داری می‌پرداختند. نادر گروه بسیاری از ایشان را به‌خاک در گز کوچ داد و آنان را در مقابل ترکمانان ناحیهٔ ابیورد نشاند. در زمان عادلشاه طایفه زندیه پیشوای یکی از سرهنگان قدیم نادر که «کریم توشمال» نام داشت و برادر او صادق‌خان، دیگر باره به‌خاک ملایر برگشتند. پدر کریمخان زند «ایناق‌خان» نام داشت و کریمخان و صادق‌خان ازا ین پدر بودند. پس از مرگ ایناق، مادر کریمخان به زنی بوداق‌خان، برادر ایناق‌خان عموی کریمخان درآمد و اسکندر و زکی‌خان از وی به‌وجود

ایران در زمان زندیه

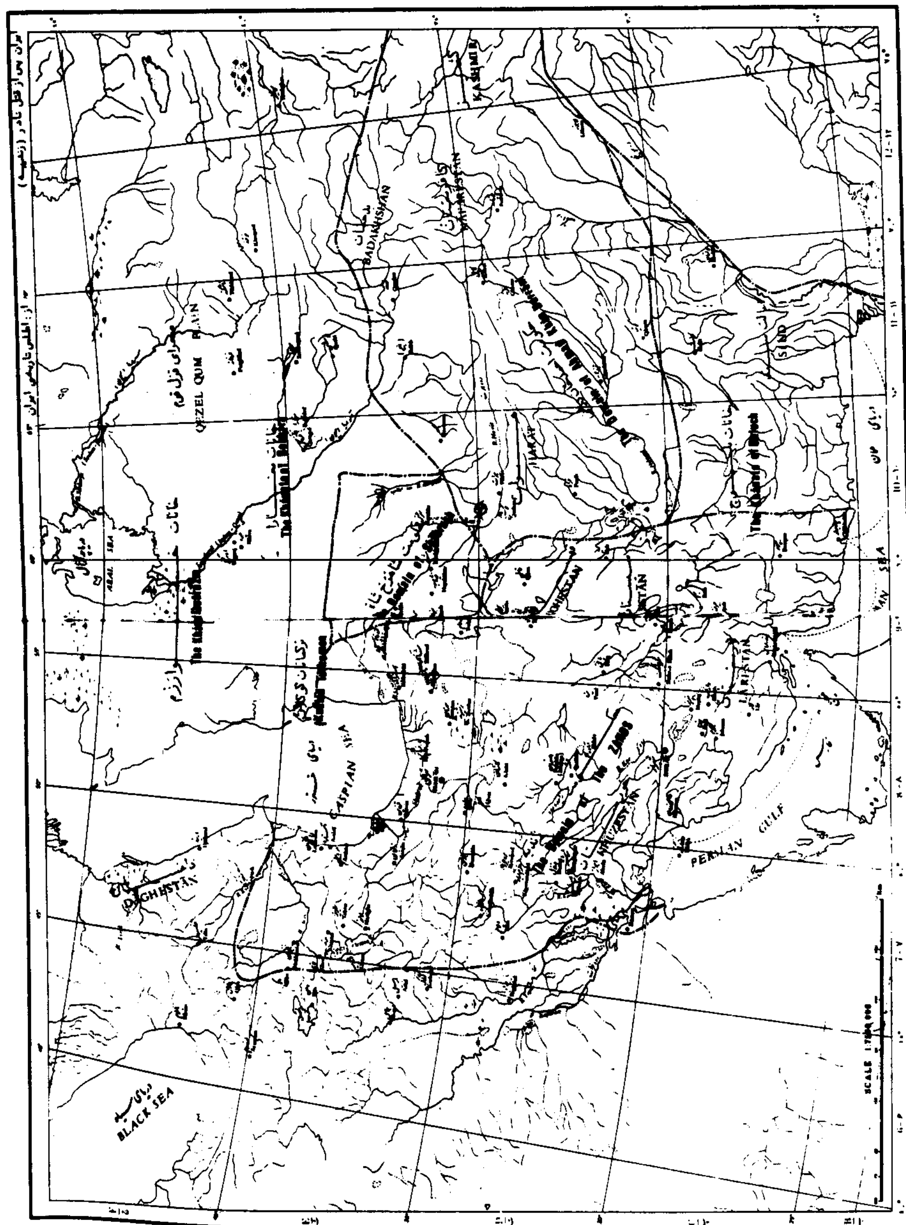
▲ پایتخت

● شهر

زندیه




۱ ــ این سه دختر که ظاهراً هر سه از ایناق هستند هر یک زوجهٔ یک پسرعم خود یعنی شیخعلیخان و محمدخان و دیگری که اسم او معلوم نشد بوده‌اند و قطعی هم نیست که هر سه از مادر کریم‌خان باشند. دختر بداق هم زوجهٔ اللەمراد پدر علیمرادخان و بعد جفت صادقخان بوده و دو دختر کریم‌خان یکی به تقریر آقای ظهیرالسلطان جدهٔ ایشان بوده و دیگری را به گفته سپهر به امر آقامحمدخان به یک نفر قاطرچی تزویج نموده بودند، البته منحصر بودن این اولاد قطعی نیست.


BLACK SEA
CASPIAN SEA
PERSIAN GULF
DAGHESTAN
KASHMIR
BADAKHSHAN
SIND
LARISTAN
QIZEL QUM
ARAL SEA

آمدند. در زمانی که ابراهیم‌شاه بر برادر خود علیشاه شوریده بود، کریمخان را مأمور سرکوبی بعضی از ایلات یاغی عراق کرد. کریمخان به‌سبب کاردانی و لیاقتی که داشت به زودی صاحب شهرت و قدرتی گردید و پس از شکست علیمردان‌خان در اصفهان مستقر شد. خاندان و سلسله زند با حکومت لطفعلی‌خان آخرین پادشاه زندیه پایان یافت.

**پادشاهان زند و مدت هر یک از آنها (تواریخ براساس هجری قمری است)**

۱ ـ کریم‌خان. (۱۱۶۳ ـ ۱۱۹۳)

۲ ـ ابوالفتح‌خان‌بن کریم‌خان. (۱۱۹۳)

۳ ـ علیمرادخان. (۱۱۹۳) (بار اول)

۴ ـ محمدعلی‌خان پسر کریم‌خان. (۱۱۹۳)

۵ ـ صادق‌خان برادر کریم‌خان. (۱۱۹۳ـ ۱۱۹۶)



از سمت راست به چپ: آزادخان افغان، اسماعیل‌خان، کریم‌خان زند، ابراهیم‌خان، میرزا جعفرخان، میرزا عقیل؟، میرزا مهدی‌خان؟

موزهٔ بریتانیا

۶ ـ علیمرادخان. (۱۱۹۶ ـ ۱۱۹۹) (بار دوم)

۷ ـ جعفرخان‌بن صادق‌خان. (۱۱۹۹ ـ ۱۲۰۲)

۸ ـ صید مرادخان. (۱۲۰۲ ـ ۱۲۰۳)

۹ ـ لطفعلی‌خان‌بن جعفرخان. (۱۲۰۳ ـ ۱۲۰۹)

## زنگان: ــــ شانجان

## زنگی‌ابن مودود

متوفی ۵۷۱ هـ. ق.، دومین اتابل (۵۸۸ ـ ۵۷۱ هـ. ق.) از سلسلهٔ اتابک فارس و ولیعهد و جانشین و برادر اتابک «سنقرابن مودود» بود. بعد از برادر، نخست به‌دفع مدعیان و سپس در شیراز به حکومت پرداخت.

## زنگیان

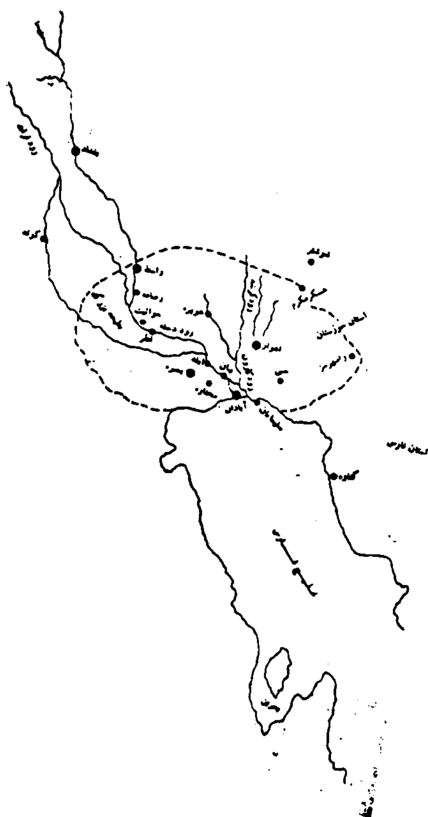
قیام زنگیان یکی از گسترده‌ترین قیامهای شیعی تاریخ متقدم جهان اسلام می‌باشد. این قیام به رهبری علی‌بن محمد، مردی از تبار شیعه، در ۲۵۵ هـ. ق. برپا شد و هدف آن رهایی انسانهای زجرکشیده و ستمدیده و ایجاد عدل و عدالت و برابری و قسط اسلامی در بین این قشرهای محروم بود.

غلامان و بردگان زنگی از جمله قشرهای محروم و ستم کشیدهٔ جامعهٔ خلافت عباسی بودند که از مدتها پیش تحت ستم زورمداران جان می‌کندند و منتظر یک نجاتبخش و منجی بودند که رهایی را برای آنها به ارمغان آورد. آنان هرکجا که امکان داشت علیه شرایط ستم‌بار زندگیشان شورش می‌کردند و آمادگی خود را برای یک قیام همه‌جانبه اعلام می‌نمودند. اولین شورش آنها به سال هفتاد و پنج هجری قمری بود که در حدود رود فرات اتفاق افتاد، اما به‌دست حجاج‌بن یوسف ثقفی سرکوب شد. دومین قیام آنان به سال صد و چهل هجری قمری در مدینه بود که پیروزی نیز در برداشت، لیکن به‌دلیل نداشتن رهبر و هدف متعال، مثل شورش

نخستین سرکوب شد؛ و سومین شورش آنها به رهبری علی‌بن محمد و برای اهداف و آرمانهای عالی در زمان مهتدی خلیفه عباسی بود که به بار نشست و نزدیک به پانزده سال ادامه یافت.

علی‌بن محمد معروف به صاحب‌الزنج یک نفر شیعی مذهب بود که نه برای قدرت، بلکه به‌خاطر خدا و بندگان خدا رهبری قیام محرومترین قشر جامعه، یعنی بردگان زنگی، را برعهده گرفت و برای پیروزی آنها جان فشاند. او با نیروی فوق‌العادهٔ خود توانست سیصد هزار نفر از این بردگان را متحد سازد و علیه خلافت عباسی بسیج کند. او که خود مرد فقیر و تنگدستی بود با فقرا و تنگدستان همراه شد تا از بدبختی و تنگدستی رهایشان سازد. او مکتب تشیع را زیربنای فکری قیام خود علیه ظلم و ستم و فساد و خفقان قرار داد و بدین‌وسیله قشرهای محروم را برخیزاند.

نهضت زنگیان یک نهضت خالص مذهبی، اجتماعی و حتی اقتصادی بود که به کامیابیهای زیادی هم دست یافت، لیکن از طرز ادارهٔ امور و تشکیلات این انقلاب همه‌جانبه، اطلاعات چندانی در دست نیست. ولی آنچه که مسلم است، این است که علی‌بن محمد توانست تمام این زنگیان را در گروههای صد نفری،



قیام زنگیان

پانصد نفری و هزار نفری متشکل سازد و آنها را از حیث خوراک و پوشاک و لوازم ضروری زندگی تأمین نماید. او زمانی این کار را انجام داد که بنا به قولی در هر خانهٔ صاحب ثروتی دست کم صد نفر غلام زنگی بود که در وضع بسیار نامناسبی روزگار می‌گذراندند.

علی‌بن محمد با جمع‌آوری زنگیان در اطراف خود، آنها را از نظر ملک و ثروت و مال و منال و حتی برده و غلام ثروتمند ساخت. آنها به‌هر کجا که پا گذاشتند املاک و ثروت صاحبان املاک را از دست آنها گرفته و بین خود تقسیم کردند. غلامان زنگی با این کار، صاحب غلام و مال و ثروت شدند. نوشته‌اند که در اردوی صاحب‌الزنج، دختران و زنان آزاد از هر قشر و طبقه به دو یا سه درهم به‌فروش می‌رفتند و هر زنگی بیست تا سی زن را در بردگی خود داشت.

زنگیان با تصرف مناطقی چون بصره، اهواز، آبادان و ابله نبض اقتصادی و راههای دریایی بازرگانی خلافت عباسی را در دست خود گرفتند و ضربهٔ وحشتناکی به‌خلافت وارد کردند. لیکن آنان از این موقعیت عالی خود نتوانستند بیشترین استفاده را ببرند و موفق به تشکیل یک دولت انقلابی نشدند. مناطقی که زنگیان فتح کردند از نظر اقتصادی و بازرگانی در سطح بسیار عالی قرار داشت و بیشترین تدارکات مالی و اقتصادی خلافت عباسی را تأمین می‌کرد. اینها خود مدت پانزده سال از این امکانات اقتصادی استفاده نمودند.

با اینکه در قیام زنگیان علاوه بر زنگیان، قشرهای محروم دیگری نیز شرکت داشتند (نظیر قومی از اعراب قبیلهٔ بنی‌تمیم و گروهی از باهلیان)، لیکن این قیام منحصر به‌خود زنگیان بود و قشرهای محروم دیگر جامعه عباسی را در بر نگرفت و همین مسئله باعث محدودیت آن گردید. البته علی‌بن محمد در آغاز کار خود سعی کرد تا طبقات محروم دیگر را در نواحی مختلف به‌سوی خود بکشد، ولی

موفقیت کمتری به‌دست آورد. تعالیم او بیش از همه دل زنگیان را ربود. از اینها گذشته، علی‌بن محمد و زنگیان هرگز در صدد اتحاد با سایر قیامها بر نیامدند. آنها اگر با قیامی نظیر قیام یعقوب‌لیث و یا قیام قرامطه دست اتحاد می‌دادند مسلماً خلافت عباسی را فرو می‌پاشیدند. عوامل مختلف عقیدتی، سیاسی و حتی اقتصادی باعث گردید که اینها نتوانند با سایر قیامها دست اتحاد بدهند و به‌صورت متحد، علیه دشمن مشترکشان، خلافت عباسی و اطرافیان ظالم آنها برخیزند.

قیام زنگیان اگرچه ناکام ماند، اما ضربهٔ هولناکی بر جریان گستردهٔ برده‌داری خلافت عباسی وارد ساخت و آن را از درون لرزاند و پوساند؛ چنانکه پس از سرکوبی این قیام، جریان برده‌داری نیز از تکاپو افتاد و جز به‌صورت شخصی، حالت عمومی خود را از دست داد. قیام زنگیان، مقدمهٔ مساعدی برای قیامهایی چون قیام قرامطه و فاطمیان و اسماعیلیان گردید که سراسر جهان اسلام را زیر چتر قیام خود گرفتند.

**زن ممتاز:** ← **پادشاه زن**

**زنهگو**

این واژه در اوستا به معنی کشور به معنای کلی و نامشخص و در گاته‌ها مجموعه‌ای است بزرگتر از زنتو.

**زوپیروس**

فتح بابل توسّط کوروش یکی از وقایع شگفت‌انگیز قرن ششم قبل از میلاد گزارش شده است. عبور از دیوار بابل و تسخیر این دژ فوق‌العاده مستحکم در باور برخی از مورّخان نگنجیده است. براساس این روایات ارتفاع دیوار بابل هشتاد ذرع و قطر آن بیست و پنج ذرع بوده است. این دیوار یکصد و پنجاه برج دیده‌بانی داشته که به‌طور مستمر و بی‌وقفه مأموران ویژه

دیده‌بانی و محافظان بابل در این برجها به مراقبت مشغول بوده‌اند. دروازه‌های بابل از برنز (امتزاج مس و قلع و روی) بوده و برای داریوش یکم (بزرگ) عبور از این دیوار تقریباً ناممکن شده بود و برای عبور از آن چند ماهی با سپاهیانش پشت دیوار ماند و سرانجام با نیرنگ یکی از پارسیان به‌نام زوپیروس (Zupirus) توانست از دیوار عبور کند و بابل را مجدداً برای هخامنشیان تسخیر نماید.

## زوزنی

ابوسهل زوزنی، شهرت خواجه محمدابن حسن، ملقب به شیخ‌العمید، از رجال و کارگزاران و عمال و منشیان معروف غزنویان. سلطان محمود غزنوی، پس از فتح خوارزم، ابوسهل زوزنی را همراه مسعود غزنوی به هرات فرستاد. در سال ۴۱۳ ه. ق. بعد از وفات ابونصر مشکان صاحب دیوان رسالت گشت و در دورهٔ مودود غزنوی نیز دیوان رسالت را داشت. ابوسهل زوزنی چند سالی قبل از سال ۴۵۰ ه. ق. وفات یافت. تفصیل احوال او در تاریخ بیهقی و بعضی حکایات راجع به او نیز در جوامع الحکایات عوفی آمده است.

## زهاب، عهدنامه

در زمان شاه صفی (از پادشاهان صفوی) پس از فتح بغداد به‌دست عثمانیها پیمانی به‌نام عهدنامه زهاب در ۱۰۴۹ ه. ق. بین ایران و عثمانی منعقد گردید که به جنگهای طولانی با آن دولت پایان داد.

## زیاریان

(۳۱۶ ـــ ۴۳۳ ه.) پس از رو به ضعف نهادن علویان گیلان و طبرستان، بعضی از سرداران ایشان که «لیلی‌بن نعمان» و دیگری «ماکان‌بن کاکی و اسفاربن شیرویه و مردآویج و علی بویه» نام داشتند هر یک قدرتی یافته در ناحیه‌ای حکومت می‌کردند. لیلی ابن

نعمان که در اوایل قرن چهارم از سوی علویان به حکومت گرگان رسیده بود از سپاهیان نصرابن سامانی شکست یافت وکشته شد و ماکان کاکی هم که معاصر او بود در جنگی که با امیرنصر سامانی کرد در سال ۳۲۹ به قتل رسید.

اسفار پسر شیرویه نیز که از گماشتگان ماکان شمرده می‌شد و سپس خود به‌حکومت برخاست گرگان و طبرستان را با قسمتی از عراق بگرفت.

از شاهزادگان زیاری امیری دانشمند به‌نام عنصرالمعالی کیکاووس است که پسر اسکندربن قابوس بود. از وی کتابی در علم اخلاق در دست است که مشهور به قابوس‌نامه می‌باشد. وی این کتاب را در سال ۴۷۵ در نصیحت پسر خود گیلانشاه نوشته است. نیز ← آل‌زیار

## زیتون‌خاتون

قرن پنجم و ششم هجری ملقب به عصمت‌الدین از زنان خیّر. وی همسر ارسلانشاه‌بن کرمانشاه‌بن قاورد (۴۹۵ ـ ۵۳۷ ق.)، از سلاطین سلجوقی کرمان بود. او مدرسه‌ای به‌نام مدرسه درب ماهان در کرمان ساخت و اوقاتی برای آن و سایر آثار خیریه خود تعیین نمود که آنها را اوقات عصمتی می‌گفتند.

## زیج شهریاران

نام کتابی در احکام نجوم بوده که در آن، سال‌ها و ادوار مشخصی برای استخراج اوساط کواکب و علل حرکات آنها ذکر شده بوده است. اسم این کتاب در نامه‌های منوچهر به پهلوی «زیگ‌ی شهریاران» و در منابع دوران اسلامی زیج شهریار یا زیج شاه یا زیج شهریاران ذکر شده است. تألیف نهایی این کتاب احتمالاً در زمان خسرو انوشیروان انجام گرفته است، گرچه محتمل است تألیف اولیهٔ آن به زمان شاپور اول بازگردد. این کتاب را در قرن دوّم هجری ابوالحسن تمیمی به عربی ترجمه کرده است و ابن‌ندیم و حمزهٔ اصفهانی از آن یاد

کـردەانـد. ایـن تـرجـمه پیوسته مـورد اسـتفادهٔ مـنجمان دوران اسـلامی قـرار گرفته است. زیج‌شهریاران بر قـواعـد و اصولی مبتنی بوده که بیش‌تر آنها اصـل هندی داشته است.

## زیج منیژه

درکنار شاهراه خراسـان بـه عـراق قصبه سرپل زهاب قراردارد که آثاری در آن واقع است. قلعهٔ شـاهین کـه در نـزد اهالی به زیج منیژه مشهور است و بنای این قلعه را بـه شـاهین سـردار مـعروف خسرو نسبت می‌دهند و مشرف بر رود زهاب و در سمت مشـرق آن قـلعه بـان زرده، یـا قـلعهٔ یـزدگرد قـرار دارد کـه یزدگرد سـوم در آنـجا مـدتی در مـقابل عرب مـقاومت کـرده است. ایـن مـحل سنگر حلوان بوده است.

دژ زرده از پیشامدگی کـوه دالاهـو تشکیل شده و از یک سو، خـندق غـیر قابل نفوذی در آن کـنده‌انـد و از طـرف دیگر که احـتمال حـمله مـی‌رفته دیـوار تدافعی کشیده شـده است. ایـن دیـوار اکنون مخروبه و خرابه‌های آن در خندق پای آن فرو ریخته است.

## زیج

زیج، تقویم، جدول نجومی

## زیدیان: ← نهضت زیدیان

## زیدیه

از جمله فرقه‌های شیعه که قایل به امامت زیدبن علی‌بن‌الحسین (ع) به‌جای بـرادرش مـحمدبن عـلی البـاقر (ع) می‌باشند. این فرقه از قـرن سـوم هـ. در یمن سلطنتی را به‌وجود آوردند و پس از آن سـلاله‌های سـلاطین عـلوی را از آن طایفه در نقاط مختلف ممالک اسلام به ازمنه مختلف از شصت تا دویست سال در طبرستان، گـیلان و مـراکش تأسـیس نمودند.

### فرقه‌ها

فرقه‌های زیدیه که درکتابهای فرق

اسلامی آمده از این قرار است:

۱ ــ «بتریه» یا «ابتریه» که ایشان را صالحیه نیز می‌خوانند. پیروان «حسن‌بن صالح‌بن حی و کثیرالنواء» شاعر معروفند که او را ابتر لقب داده بودند.

۲ ــ «ابرقیه».

۳ ــ «ادرسیه»: پیروان ادریس‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب مؤسس دولت ادراسه در مغرب‌اند، و او را برادرش محمدبن عبدالله به این ناحیه فرستاد و در سال ۱۷۷ هـ. به‌دست سلیمان‌بن جریر جذری به امر هارون‌الرشید مسموم گشت.

۴ ــ «جارودیه» یا «سرحوبیه»، پیروان ابوالجارود یا ابوالنجم، زیادبن منذرعبدی.

۵ ــ «جریریه» یا «سلیمانیه»، پیروان سلیمان‌بن جریر رقی که از متکلمان زندیه به‌شمار می‌رفت هستند.

۶ ــ «حسنیه» پیروان حسن‌بن زیدبن‌الحسن‌بن علی که در سال ۲۵۰ هـ. در طبرستان خروج کرد و بر سلیمان عبدالملک‌بن طاهر فرمانروای آن ناحیه غلبه کرد و جرجان را بگرفت و پس از او برادرش محمدبن زید جانشین وی شد.

۷ ــ «حسینیه» که ائمه را به این ترتیب می‌شمردند: علی‌بن ابی‌طالب، حسین‌بن علی، زیدبن علی‌بن حسین، یحیی‌بن زید، عیسی‌بن زید، محمدبن عبدالله‌بن حسن، و بعد از محمد (ص) هر کس از آل رسول که مردم را به اطاعت خدا بخواند.

۸ ــ «حسینیه» پیروان حسین‌بن علی‌بن حسن بن‌الحسن معروف به صاحب الفخ.

۹ ــ «خشبیّه» یا «سرخابیه» پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه که پس از مختاربن ابی عبید ثقفی خروج

کردند و چون سلاحی جز «خُشب» (چوپ) نداشتند از این جهت آنان را خشبیه گفتند.

۱۰ ــ خلعیه.

۱۱ ــ دوکینیه.

۱۲ ــ ذُکیْریّه.

۱۳ ــ صباحیه که ابوبکر را امام می‌دانستند.

۱۴ ــ عجلیه.

۱۵ ــ قاسمیه.

۱۶ ــ مرثیه.

۱۷ ــ نعیمیه.

۱۸ ــ یعقوبیه.

## زَیْریز (زئیری)

دشمن اَمرداد که زهر می‌سازد. گاه خودِ اهریمن و گاه اَئِشمه (دیو خشم) را بر شش دیو فوق می‌افزایند.

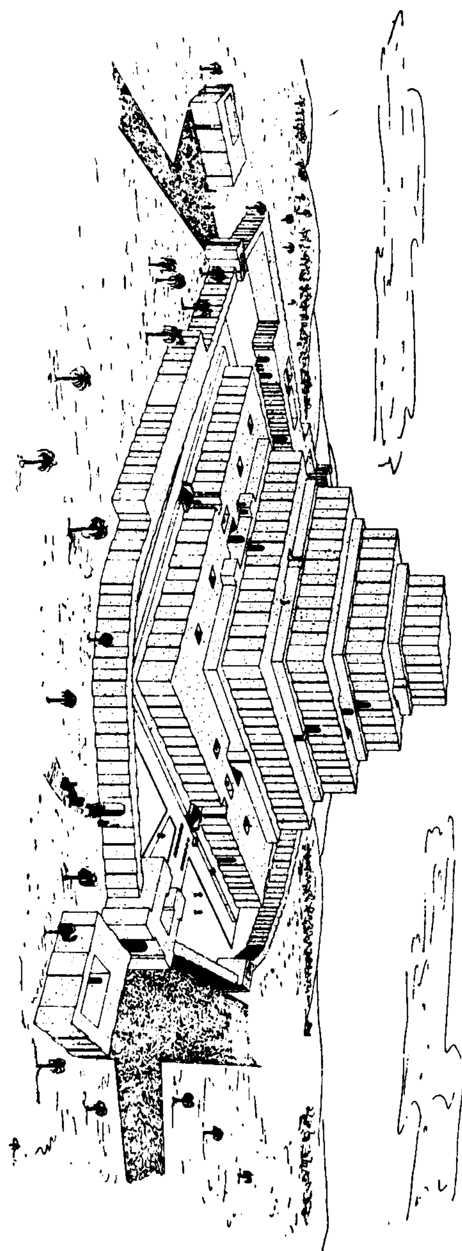
## زیک

۱) زیک، نخ، تقویم، سالنما، ۲) نخ «زیگ: کتابی که منجمان، احوال و اوضاع نجوم و افلاک را از جداول آن معلوم کنند. این کتاب دستوری است منجمان را در شناختن احوال و اوضاع فلکی و کمیاب و حرکات کواکب از جدولهای این کتاب ظاهر می‌گردد و معرب آن زیج است».

## زیگورات (Ziggurat)

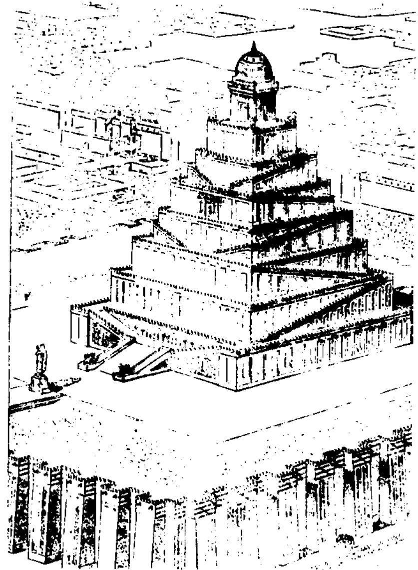
معبد برج مانند بابلی، که اصلاً از سومریان بوده، و عبارت بوده است از ساختمان هرمی‌شکل بلند چند طبقه که از دور پله می‌خورده و بالای آن قسمت اصلی معبد و قربانگاه را تشکیل می‌داده است. برج بابل، (اتمنانکی) = خانهٔ بنیاد آسمان و زمین یکی از همین زیگوَراتها بوده است. زیگورات عیلامی چغازنبیل بزرگترین زیگوراتی می‌باشد که از سایرین بهتر مانده است.

نیز ← چغازنبیل



طرح بازسازی شده زیگورات، دید از جنوب

قدیمیترین روزگار تا اندکی بعد از سال ۴۳۲ ه. ق. در بر دارد.



تصویر نقاشی شده از زیگورات

## زین‌الاخبار = تاریخ گردیزی

تاریخ فارسی، از ابوسعید عبدالحی ابن ضحاک ابن محمود گردیزی که در نیمهٔ اول قرن ۵ ه. ق. در عهد سلطنت عبدالرشید غزنوی یا اندکی قبل از آن تألیف یافته است.

زین‌الاخبار تاریخ عالم و اسلام را از

## زین‌الدین سیدعلی مرعشی

امیر زین‌الدین سید علی پسر امیر اسدالله مرعشی از وزیران شاه طهماسب اول صفوی.

## زین‌العابدین سنابادی

سید زین‌العابدین سنابادی از وزیران تیموری محسوب می‌شود. وی قبل از خواجه یحیی سمنانی عهده‌دار مقام وزارت بود ولی بعد معزول و زندانی شد.

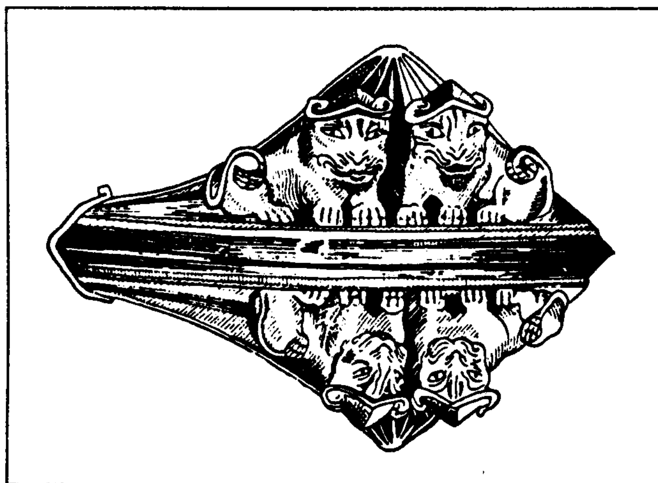
## زینب‌پاشا

اوایل قرن چهاردهم هجری. از زنان مبارز و انقلابی. وی از اهالی تبریز بود. هَنگامی که میرزای شیرازی، فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد، در همه شهرهای ایران از جمله تبریز مردم از خرید و فروش و استعمال توتون و تنباکو

خودداری کردند. در تبریز به دعوت حاجی میرزا جواد مجتهد، بازاریان حجره‌های خود را بستند اما بر اثر زور و ارعاب مأموران نظامی مجبور به بازگشایی مغازه‌های خود شدند. در همین هنگام زینب‌پاشا به همراه عده‌ای از زنان چادری به بازار آمدند و مأموران را تهدید به برخورد مسلحانه و بازاریان را تشویق به بستن حجره‌های خود کردند. در حوادثی که از آن پس تا مشروطه در تبریز به‌وقوع پیوست زینب‌پاشا پیشاهنگ مبارزه بود. در همان سالها به‌دلیل احتکار گندم توسط مالکان در تبریز قحطی مصنوعی ایجاد شد و گرسنگی مردم را تهدید به مرگ می‌کرد. زیبب‌پاشا به همراه جمعی از زنان مبارز، درهای انبارهای گندم مالکان را می‌گشود و در اختیار نیازمندان قرار می‌داد و هیچ کس هم نمی‌توانست مانع او شود. وی تا سالها مظهر مبارزه ضد ظلم و فقر در تبریز و آذربایجان بود.

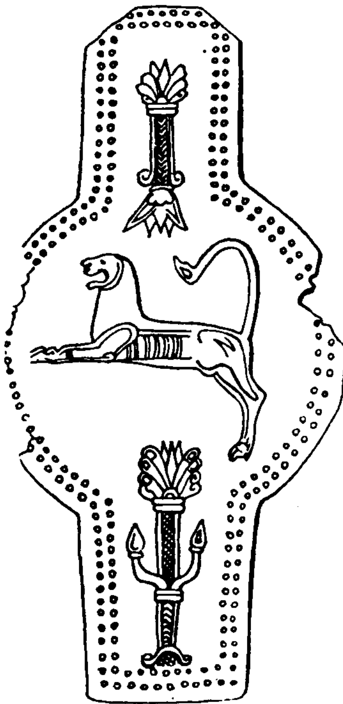
**زیویه**

قلعه‌ای است که مدفن گنجینه‌های



النگوی طلا، کار ماننا مادی. گنجینهٔ زیویه. قرن هشتم (؟) پیش از میلاد

قـوم «مـاننا» بـوده. ایـن قـلعه یکـی از قلعه‌های باستانی و بسیار قدیمی و مهم حکـــومت «مـاننا» بـوده کـه در ۴۲ کیلومتری شرق سـقز مـجاور دشـتهای دیـوانـدره و گـروس قـرار دارد، کـه در کتیبه‌های آشوری بـین سـالهای ۸۴۸ و ۶۲۵ ق. م. بارها از آن یاد شده است.

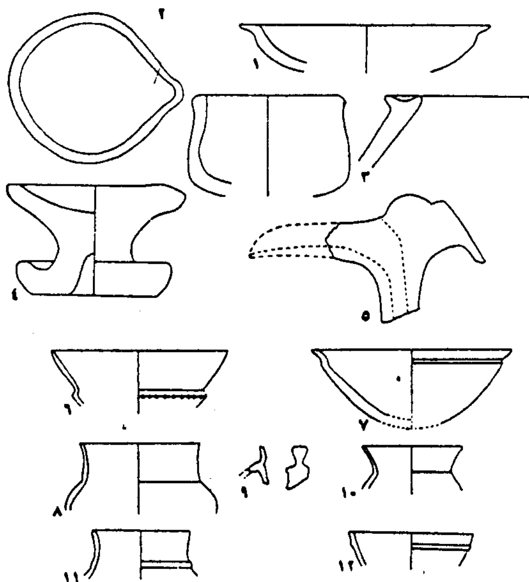


زینت نقره‌ای‌ساز و برگ عرابه

گنجینه زیویه، قرن هشتم (؟) ق. م.




گنجینهٔ زیویه (سقز): کتیبهٔ هیروگلیفی روی بشقاب سیمین



ظروف سفالی زیویه (عصر آهن III)؛ (Young, 1965)

# ژ

**ژوزف** (فلاویوس)

تاریخ‌نویس یهودی قرن اول میلادی.

# س

### سته‌پئی‌تیش

به معنای فرمانده ستون صد نفری نظامیان و پایین‌تر از هزاره پئی‌تیش (Hazarapaitiš) که فرمانده ده هزار نفر نظامی بوده است. این مقام گاهی یا به‌طور عمده پس از شاه به هزار پت که که فرمانده سپاه ده هزار نفری جاویدان بوده است، تفویض می‌شده است پایین‌ترین فرمانده سپاهی در عصر هخامنشی «سته‌پئی‌تیش (Dasapaitiš)» یا «دثـــه‌پئی‌تیش (Daapaitiš) است. وی فرماندهی دسته ده نفری را در سپاه هخامنشی به‌عهده داشته است.

### سائینی

نام یکی از پنج کشوری که در اوستا (فروردین یشت ـ بندهای ۱۴۳ ـ ۱۴۴) نام برده شده است.

چهار کشور دیگر: ایران، توران، سلم و داهی است.

### ساباسس

نام سردار ایرانی و والی مصر است کَه در جنگ اسکندر با داریوش سوم در ایسوس به سال ۳۳۲ ق. م. کشته شد. نام او را مورخان تازیاسس نیز نوشته‌اند.

## سابق

از غلامان و یاران ابراهیم امام عباس بود.

## سابور

معرب شاپور است که در ترکیبهای سابورالاعظم، سابورالاکبر، سابورالجنود، سابور خره، سابور خواست دیده می‌شود.

## سابورالاعظم

لقب شاپور دوم (ذوالاکتاف)، دهمین پادشاه سلسلهٔ ساسانی.

## سابورالجنود

لقبی است که اعراب به شاپور اول ساسانی داده‌اند.

## سابور خُرّه

معرب شاپور خره است و آن یکی از ولایات پنجگانهٔ فارس بود که هر یک کوره نامیده می‌شد و این تقسیم از دورهٔ خلفا نیز باقی بوده است. کورهٔ سابور خره کوچکترین کوره‌های ایالت فارس بود و حدود آن از حوضهٔ رود شاپور علیا و شعب آن تجاوز نمی‌کرد و شهرهای مهم آن کازرون و بشاپور و ابغوران، باشت قوطا و نویندگان بود.

## سابیکتاس

از سرداران اسکندر مقدونی بود که اسکندر هنگام حمله به ایران او را والی ایالت کاپادوکیه کرد.

## ساپاردا

شعبه‌ای از قبیلهٔ آریایی سکاها بودند که حدود قرن هفتم قبل از میلاد در نواحی شمال غربی ایران سکونت داشتند.

## ساتاگید

در سنگنبشتهٔ داریوش «ساتاگوش» آمده و محل آن درست معلوم نیست

بعضی آن را افغانستان مرکزی از هرات تا سند دانسته و اخیراً با پنجاب تطبیق می‌کنند. رود «هیداسپ» (جیلوم کنونی) یا «وی تاستای» قدیم این ایالت را مشروب - می‌کرده است. نام ساتاگید از ترکیب ساتا (صد) و گیدی (ماده گاو) مشتق است و روی هم رفته به معنی مالکین صدگاو خوانده می‌شده است. شهر «نیکه» یا «نیکا» که در این ولایت بوده را با کابل منطبق دانسته‌اند. بعضی «کوفن» را با کابل تطبیق کرده‌اند و مردم این سرزمین از دو قوم «پختن» که زبانشان «پشتو» بود و پارسیان یعنی پارسی زبانان تشکیل می‌شد.

## ساتاگید: ← ثهت گوش

## ساتراپ

ساتراپ یا ساتراپها، مرزبانانی بودند که از مستخدمین عالیمقام دولت ساسانی به‌شمار می‌رفتند.

## ساتراپ

سلوکیان از لحاظ اداری به ساتراپ‌نشینهای مختلف تقسیم می‌شد و احکام منصوب از طرف شاه که استراتژ یا ساتراپ خوانده می‌شدند در رأس آن قرار داشتند.

## ساتی برزن

۱ ــ از بزرگان و امرای عصر داریوش سوم و والی هرات. در سومین و آخرین جنگ داریوش با اسکندر در سال ۳۳۱ ق. م. که در گوگامل روی داد، ساتی برزن فرماندهٔ سپاهیان هراتی بود. پس از شکست داریوش وی با ۶۰۰ سوار گریخت و در گرگان به حضور اسکندر رسید و از سوی او به حکومت هرات منصوب شد، ولی بعدها عصیان کرد وَ عاقبت در ۳۲۸ ق. م. به‌دست لشکریان مقدونی کشته شد.

۲ ــ از خواجگان دربار اردشیر دوم، نهمین پادشاه هخامنشی است.

## ساتی‌بیگ

۷۳۹ ـ ۷۴۰ ق. از زنان فرمانروا. وی دختر الجاتیو سلطان محمد خدابنده (۷۰۳ ـ ۷۱۷ ق.) و خواهر ابوسعید (۷۱۷ ـ ۷۳۶ ق.) بود. ابوسعید در ۲۰ رجب ۷۱۹ ق. او را به ازدواج امیر چوپان، وزیر مقرب خود درآورد. اما پس از بدگمانی ابوسعید به امیر چوپان و ایجاد کدورت میان آن دو، امیر چوپان ساتی‌بیگ را رها کرد و او به سلطانیه نزد برادرش بازگشت. بعد از مرگ ابوسعید ارپاخان (۷۳۶ ق.) به سلطنت رسید و ساتی‌بیگ را به عقد خویش درآورد. پس از قتل ارپاخان (۷۳۶ ق.) ساتی‌بیگ به همراه پسری که از امیر چوپان داشت نزد امیر شیخ حسن ایلکانی، معروف به امیر شیخ حسن بزرگ (ـ ۷۵۷ ق.) و مؤسس سلسله آل‌جلایر رفت. اما وقتی کار امیر شیخ حسن چوپانی، معروف به شیخ حسن کوچک (ـ ۷۴۴ ق.) قوت گرفت به او پیوست (۷۳۷ ق.) چندی بعد که روابط بین امیر شیخ حسن و قراجری، سردار ترک او، به هم خورد، امیر شیخ حسن به پیشنهاد امرای هزاره‌ها و چوپانیان ساتی‌بیگ را به‌عنوان پانزدهمین ایلخان مغول به سلطنت نشاند و نام او را در خطبه و سکه داخل کرد و از خاندان خواجه رشیدالدین فضل‌الله، رکن‌الدوله شیخی و از فرزندان خواجه علیشاه، غیاث‌الدین محمد را هم به وزارت او گماشت. آذربایجان و اران تحت امر ساتی‌بیگ و شیخ حسن کوچک درآمد و آنان زمستان را در اران گذراندند و در بهار با اردویی روی به آذربایجان نهادند. شیخ حسن بزرگ نیز به خدمت ساتی‌بیگ آمده و دست او را بوسید و پس از عذرخواهی با اردو به اوجان تبریز آمد. شیخ حسن که می‌پنداشت ساتی‌بیگ در امر سلطنت ناتوان است پس از رسیدن اردوی شیخ حسن بزرگ به اوجان، ناگهان دستگاه ساتی‌بیگ را غارت کرد و یکی از نبیره‌زادگان هلاکو به‌نام

سلیمان‌خان را به سلطنت نشاند و ساتی‌بیگ را به زور به عقد او درآورد.

## ساجیان

سلسله‌ای از امرای ایرانی در آذربایجان، منسوب به ابوالساج نام از منسوبین امرای اشروسنه که از جانب خلفای بنی‌عباس از ۲۷۹ تا ۳۱۷ هـ. ق. در حدود آذربایجان فرمانروایی داشته‌اند، و اسماً تابع و مطیع خلفا بوده‌اند. ابوالساج ولایت کوفه و اهواز را داشت و پسرش محمدافشین ولایت آذربایجان یافت و چندی نیز قسمتی از ارمنستان را ضمیمهٔ قلمرو خویش کرد. پسر دیگرش یوسف بن ابوالساج از اطاعت خلیفه سر فرو پیچید و قزوین و ابهر و زنجان را گرفت و ری را چند بار تصرف نمود، و خلیفه مقتدر ناچار حکومت او را در این ولایت تصدیق نمود. برادرزاده‌اش فتح ابن افشین نیز بعد از او یک چند حکومت کرد. ساجیان یکی از قدرتمندترین سلسلهٔ ایرانی بودند که در مقابل خلفا علم استقلال برداشته‌اند، و با آنکه به استقلال کامل طولانی نرسیده‌اند ولی آنها را تا حدی در ردیف صفاریان، طاهریان و سامانیان می‌توان شمرد.

## ساخ

از رب‌النوعهای کاسی که نام دیگر آن شورباش بود.

## سادات مرعشی

خاندانی که از قرن هشتم تا دهم هـ. ق. در مازندران حکومت می‌کردند و فرمانروایی آنان با قیام قوام‌الدین علیه کیاافراسیاب بن چلاوی به سال ۷۶۰ آغاز و با عزل میر مرادابن میرزاخان که به‌دست امرای صفوی در اواخر قرن دهم واقع شد، ختم گردید.

## ساراگور

نام قومی است که در دورهٔ فیروز اول هیجدهمین پادشاه ساسانی از

شمال قفقاز به گرجستان و ارمنستان تاختند.

## ساربوغ

خداوند لشکر و قبیله و رئیس طایفه در ترکی.

## سارت (Sarta)

واژه‌ای که مغولان تمام مسلمانان را به‌عنوان سارتها می‌شناختند؛ اصلاً به معنای بازرگان در این واژه بود و چون بازرگانان عموماً از کشورهای اسلامی می‌آمدند «سارت» یا «سارتاأل» واژه‌ای مترادف با واژهٔ مسلمان گردید. این لغت در تاریخ اسلامی برای خوارزمیان نیز استعمال شده است.

## سارد

پایتخت لیدی که در زمان هخامنشیان به تصرف کورش درآمد و موقع تصرف آتن به دست سپهبد ایران (ماردونیا)، خبر آن از طریق افروختن آتش روی برجها منزل به منزل در سارد به شاهنشاه رسید.

## سارد

یکی از شهرهای آسیای کوچک پایتخت لیدی محل اقامت کرزوس. کوروش آن را در تاریخ ۵۴۶ فتح کرد.

## سارد (Sardes)

مرکز غربی‌ترین ساتراپ‌نشین هخامنشی در قسمت غربی ترکیه با ایستگاههای چاپارخانه‌ای در سراسر طول راه.

## سارگن اول (Sargon)

به اکدی و آشوری «شروکین» (۲۳۴۰ ـــ ۲۳۵۰ ق. م.) شاه اکد (در بین‌النهرین) و نخستین شاه بزرگ از سامیها. با لشکرکشیهای خود امپراتوری پهناور تأسیس کرد که مشتمل بر همهٔ بین‌النهرین بود، و تا داخل سوریه و عیلام گسترش داشت، و از غرب تا

مـدیترانه و از شمال تا دریای سیاه منبسط بود. برطبق مدارکی که به‌دست آمـده است، وی بـه جنوب شـرقی جزیرةالعرب و هم به آسیای صغیر لشکر کشید. سلسله‌ای که وی تأسیس نمود تقریباً ۱۸۰ سال دوام یافت، و عاقبت به سبب هجوم گوتها از جبال زاگرس منقرض شد. سارگن و سلسلهٔ او سهم عمده‌ای در نشر تمدنهای سامی و سومری داشته‌اند.

**سارگن دوم = شروکین**

متوفی ۷۰۵ ق. م. شاه (۷۲۲ یا ۷۲۱ ـــ ۷۰۵ ق. م.) آشـور، جانشین شلمنصر پنجم. فتح سامره راکه در زمان شلمنصر آغاز شده بود، به انجام رسانید (۷۲۲ ق. م.) و بدین‌گونه قسمت شمالی مملکت اسرائیل را ویران نمود. در ۷۲۰ ق. م.، سپاه مؤلف دشمنانش را در رافیا مغلوب کرد و دامنهٔ فتوحات خود را بسیار گسترش داد. کرکمیش را گرفت، بر بابل استیلا یافت و در جانب شرق تا کـردستان پیش تاخت. وی مؤسس آخرین سلسلهٔ بزرگ سلاطین آشور بود. در حـفریات کـاخ مـجلل وی در «خرساباد» سالنامه‌های شخصی وی



نقش برجسته‌ای که شاه سارگون دوم را در ملاقات با یک مقام درباری نشان می‌دهد

کشف شده است. سارگن و جانشینانش جمع کثیری از اسرائیلیان را به اسارت بردند، وازقبایل بابلی وسوریه‌ای جایگزین آنان کردند، و از وصلت اینها با بقایای اسرائیلیان سامریون به‌وجود آمدند.

نقل از کتاب «جریان‌های عمده تاریخ جهانی»

## ساروبیگ

یا «سـاروسلطان بیگدلی» از سرکردگان سپاه شاه عباس بزرگ برادر زیتل‌بیگ توشمال‌باشی شاملو.

## ساروپیره

قورچی‌باشی استاجلو برادر مثنی سلطان از سرداران شاه اسماعیل صفوی.

## ساروتقی

میرزا تقی اعتمادالدوله مشهور به ساروتقی، متوفی ۲۰ شعبان ۱۰۵۵ هـ. ق.، از وزرا و رجال مشهور عهد صفوی که در زمان شاه عباس اول صفوی وزیر قراباغ و سپس وزیر مازندران بود.

## سارویه

بعضی این کلمه را ساروق گفته‌اند و در هر حال به بنایی گویند که از ساروج ساخته شده باشد و گمان می‌رود که ساروق هم معرب ساروج است.

طبق گفتهٔ حمزهٔ اصفهانی و به نقل از ابومعشر بلخی که صاحب محاسن اصفهان بوده و ابونعیم نیز از او نقل کرده. و در فهرست ابن‌الندیم هم روایت شده، در زمان سلطنت طهمورث دیوبند یازیباوند از دوستداران علوم و حکمت و نجوم حکماء و منجمان زمان پیش‌بینی کرده بودند که طوفانی سهمگین خواهدآمد که همه چیز را نابود می‌کند، طهمورث شاه برای ایمن بودن کتابهای علمی بخصوص زیج شهریاری که مورد عمل در استخراج ارصاد کواکب بود و تا اوایل اسلام هم مورد عمل بوده است، دستور داد ورقی را که از لحاظ دوام و صحت ممتاز باشد انتخاب و علوم را بر روی آن بنویسند و سپس در جای امنی که صلاحیت حفظ آن نوشته‌ها را داشته باشد قرار دهند. پس از رسیدگی برای نوشتن برگ درخت خدنگ (توز) و محل سپردن آن جایی را به‌نام کهندژ سارویه انتخاب و ساختمانی را با

ساروج و شفته بنا کردند که مانند اهرام مصر استوار و موجب شگفتی بود و آن نوشته‌ها را در آنجا به ودیعت گذاردند و در زمانی قدیم پیش از حمزهٔ اصفهانی قسمتی از ساختمان سارویه خراب و مقداری از آن کتابها به‌دست آمد که پس از ترجمه از طرف مترجمان معلوم گردید ارجح به علوم اوایل است.

در سال سیصد و پنجاه هجری زمان حمزه اصفهانی نیز قسمت دیگری ویران و خانه‌ای از آن نمایان گردید که در آن پنجاه عدل کتاب بود. چون کسی از وضع و محتویات کتابها اطلاعی نداشت به کتاب ابومعشر بلخی رجوع کردند و معلوم شد که کتابها در زمان طهمورث دیوبند برای ایمنی از حوادث و طوفان در آن محل گذارده شده است. و این محل را که کهندز سارویه می‌خواندند، تا سال سیصد و پنجاه هجری باقی بوده ولی در زمان حال اثری از آن باقی نیست، مگر اینکه تپه اشراف در جی (شهرستان) باقی مانده سارویه باشد.

بعضی هم گفته‌اند که مناره ساربان واقع در جوباره در همان محل سارویه می‌باشد و ساروان محرف سارویه است.

در فارسنامهٔ ابن بلخی آمده که سارویه در وسط شهرستان اصفهان و در میان آبی شیرین و خوش بوده که کسی منبع آن را نمی‌دانسته کجاست و در ۴۶۵ رکن‌الدوله خمارتکین که والی فارس شده بود سر آن را بکند و بر آن کوشکی ساخت که آن را «هفت هلکه» خوانند. این کلمه به زبان اصفهانی به معنی هفت سوراخ است.

## سارَه خاتون

۱۳۳۱ ق. ملقب به طلعت‌السلطنه از زنان فاضل. وی دختر عباسقلی‌خان سپهر کاشانی بود. وی عوامل ملامحسن را از جمادی‌الثانی الی ذیحجه سال ۱۳۲۸ ق. نزد پدر خود خواند و سپس ترجمه و شرح عوامل جرجانی را به‌نام شرح عوامل‌المائه در ۲۶ محرم سال ۱۳۳۱ ق. نوشت.

## سازمان انقلابی و سازمان توفان

انشعاب مائوئیستها و تشکیل «سازمان انقلابی» یکی از بی‌سابقه‌ترین انشعابات در تاریخ حزب تودهٔ ایران بود.

این انشعاب پس از برگزاری «پلنوم یازدهم» در شوروی و احزاب «فروتن، قاسمی و سخایی» از کمیتهٔ مرکزی حزب توده در دیماه ۱۳۴۳ صورت گرفت. پلنوم در سی دیماه ۱۳۴۳ کار خود را در «ویلای استالین»، با بحث پیرامون خط‌مشی بین‌المللی حزب آغاز و مشی مورد قبول شوروی را در رابطه با تحولات جنبش جهانی کمونیستی به بحث گذاشت و سپس خط‌مشی شوروی را با اکثریت آرا تأیید نمود. «فروتن، سخایی و قاسمی» مخالفت خود را با مشی بین‌المللی شوروی اعلام و معتقد به مشی «مائو» در عرصهٔ جهانی بودند.

بدین‌ترتیب به سه تن از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توده ضربتی جدی وارد آمد و طبق مصوبات پلنوم، فروتن، قاسمی و سخایی از حزب اخراج شدند.

پس از این واقعه، سرانجام در سال ۱۳۴۴ «سازمان مائوئیستی انقلابی» به رهبری فروتن و قاسمی وابسته به «پکن و آلبانی» تأسیس می‌شود. اما طولی نمی‌کشد که قاسمی و فروتن از «سازمان انقلابی» جدا شده و به همراه عدهٔ معدودی از جوانان مائوئیست «سازمان مارکسیستی ــ لنینیستی توفان» را تأسیس می‌کنند و نشریه‌ای هم به همین نام انتشار می‌دهند.

با شروع اختلافات آلبانی و چین، این اختلاف به قاسمی و فروتن نیز سرایت می‌کند و قاسمی به طرف «آلبانی» و فروتن به طرف «چین» کشانده می‌شوند و در نتیجه گروه «توفان» به گروه کوچکتر انشعاب می‌کند.

بـه‌طور کلی «سازمان انقلابی»، رهبری حزب توده را فاقد مشی انقلابی دانسته و متهم به سازش می‌کرد و در کل معتقد به تشکیل کمونهای دهقانی و

مبارزهٔ مسلحانه بود. به همین دلیل «سازمان انقلابی» تعدادی از کادر رهبری خود را ـــ پرویز نیکخواه، کوروش لاشایی و سیروس نهاوندی ـ برای عملیات مسلحانه راهی ایران می‌کند که همگی دستگیر و به خدمت «ساواک» در می‌آیند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در اوایل سال ۱۳۵۸ با ائتلاف کلیهٔ جریانات مائوئیستی «حزب رنجبران» تشکیل می‌شود که نشریهٔ «رنجبر» ارگان مرکزی همین حزب بوده است.

## سازمان پیکار

از گروههای افراطی چپ در ایران به‌شمار می‌رفته است.

## سازمان توفان: ـــ سازمان انقلابی و سازمان توفان

## سازمان جوانان دانشجویان دموکرات ایران

حزب توده پس از شکست قطعی در کنفدراسیون نسبت به تشکیل این سازمان اقدام کرد.

## سازمان رهایی‌بخش

این سازمان در تهران تشکیل می‌شود و به حمله به بانکها و طرحریزی ربودن سفیر آمریکا و افراد صاحب نام اقدام می‌کند، ولی چون غیر از حمله به بانکها در امر دیگری توفیق پیدا نمی‌کند، پس از چندی ظاهراً به علت اختلافات درونی از فعالیت باز می‌ماند.

## سازمان مارکسیستی ـ لنینیستی توفان

سازمانی ضد حزب توده و از نظر مسلکی هوادار مشروط حزب «کمونیست چین»، مؤسس این سازمان عده‌ای از کمونیستهای منفرد و تعدادی از منشعبین از حزب توده در اروپا بودند. از جمله غلامحسین فروتن و احمد قاسمی.

## سازمان مخفی حزب توده

تشکیلات مخفی حزب توده بود که سابقه آن به سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. فعالیت این سازمان در سال ۱۳۵۲ گسترش پیدا کرد و به سازمان نوید معروف گردید.

## ساسان

جد اردشیر بابکان، مؤسس سلسلهٔ ساسانیان که این سلسله بدو منسوب است. وی از نجبای ایران بود، و با زنی از خاندان بازرنگی که در آن زمان بر استخر فرمانروایی داشت، وصلت کرد. ساسان در معبد آناهیتای استخر ریاست داشت، و پس از او پسرش بابک (پدر اردشیر بابکان) جانشین وی گردید.

## ساسان‌الاصغر

لقبی است که مورخان اسلامی به ساسان پدر بابک پدر اردشیر بابکان داده‌اند.

## ساسان‌الاکبر

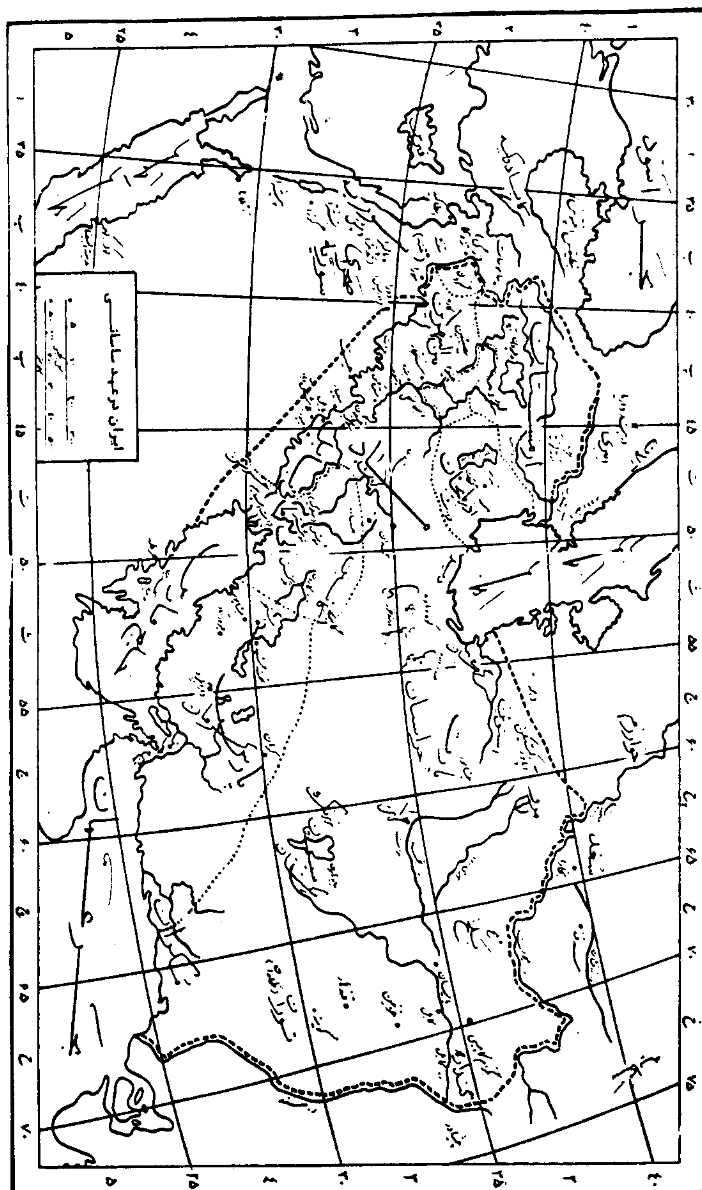
لقبی است که فرهنگ‌نویسان و مورخان اسلامی به ساسان‌بن بهمن داده‌اند.

## ساسان قاریز

معرب ساسان کاریز، دیهی در بیهق، و آن را در قرن ششم ساسقاریز می‌نوشتند.

## ساسانیان

آخرین سلسلهٔ شاهنشاهان ایران پیش از اسلام، که از حدود ۲۲۶ تا حدود ۶۵۲ ب. م. بعد از اشکانیان، سلطنت کردند. تاریخ اختتام فرمانروایی ساسانیان در مآخذ و موارد مختلف به اعتبارات گوناگون، به تفاوت ذکر شده است، و این باب تاریخ ۶۵۲ به اعتبار تلاشهای شاهزادگان ساسانی بعد از کشتن یزدگرد، تاریخ ۶۵۱ به اعتبار قتل یزدگرد، تواریخ ۶۳۶ یا ۶۳۷ به اعتبار



شکست فاحش ایرانیان در جنگ قادسیه، و تاریخ ۶۴۲ به اعتبار فتح مسلمانان در جنگ نهاوند، و جز اینها آمده است، و این مطلب را در مقالات مربوط باید در نظر داشت.

سلسلهٔ ساسانیان منسوب است به ساسان، که پس از وی پسرش بابک جانشین او شد، و با استفاده از بستگی خود با خاندان بازرنگی، یکی از فرزندان خود، اردشیر، را در دارابگرد به منصب عالی نظامی ارگبذ رسانید. این اردشیر همان اردشیر بابکان است، که اردوان پنجم اشکانی را شکست داد، و با تسخیر تیسفون (۲۲۶)، شاهنشاهی ساسانی را بنیان گذاشت. وی سیستان، گرگان، خراسان، مرو، بلخ، و خوارزم را گرفت؛ شاهان کوشان، توران، و مکران را مطیع خود ساخت. سپس متوجه آسیای غربی شد؛ ارمنستان را مورد حمله قرار داد، و به قسمتی از بین‌النهرین که در دست رومیان بود لشکر فرستاد، و جنگهای ایران و روم، که از دورهٔ اشکانیان شروع شده بود، در زمان او از نو آغاز گشت. اردشیر اجزای پراکندهٔ کشور اشکانی را به واحدی مستحکم مبدل کرد، و حتی بعضی از نواحی شرقی را که از اشکانیان فرمان نمی‌بردند به اطاعت درآورد، و آیین زردشتی را دین رسمی کشور قرار داد. تشکیلاتی که در سیاست و دین پدید آورد قریب ۴۰۰ سال دوام یافت. در شهرسازی نیز فعالیت داشت. جانشینش، شاپور اول، ارمنستان را که شورش کرده بود مطیع ساخت، به بین‌النهرین و نصیبین و انطاکیه تاخت، با رومیان چندین‌بار جنگید، و در یکی از این جنگها والریانس، امپراتور روم، را اسیر کرد (۲۶۰) و سالهای آخر عمر را صرف آبادانی مملکت نمود. مانی در زمان او ظهور کرد. پس از شاپور، هرمز اول و سپس بهرام اول سلطنت کرد (مانی در زمان این پادشاه به‌قتل رسید). بعد از او پسرش بهرام دوم به پادشاهی نشست. وی به مشرق ایران لشکر کشید،

و سکاها را مطیع ساخت. در زمان او، امپراتور کاروس به قصد گرفتن انتقام شکست والریانس به بین‌النهرین لشکر کشید، و رومیان تا تیسفون پیش آمدند، اما با مرگ ناگهان کاروس (۲۸۳)، رومیان ناچار عقب‌نشینی کردند، و بهرام با دیوکلسین صلح کرد. بعد از بهرام دوم، بهرام سوم، و سپس نرسی، سلطنت کردند. نرسی ارمنستان را اشغال کرد، و امپراتور گالریوس را شکست داد (۲۹۶)، اما سال بعد ایرانیان در ارمنستان از رومیان شکست خوردند (۲۹۷)، و ایالات غربی دجله، و نیز قسمتی از ارمنستان و ایبریا (گرجستان) به‌دست رومیان افتاد. دوران کوتاه سلطنت هرمز دوم به اصلاحات اجتماعی و دادگستری گذشت. پس از سلطنت کوتاه آذرنرسی، بزرگان ایران شاپور ذوالاکتاف را که هنوز در شکم مادر بود، به سلطنت برداشتند. در زمان شاپور اعراب بحرین و بین‌النهرین به ایران تاختند، و تیسفون را غارت کردند، و این امر سبب لشکرکشی شاپور به عربستان و مقهور کردن اعراب گردید. در دورهٔ او، قسطنطین اول امپراتور روم، به مسیحیت گروید، و این امر مشکلات تازه‌ای در روابط ایران و روم پدید آورد. مسیحیان ایران، که مخصوصاً در نواحی سرحد روز فراوان بودند، هواخواه دولت مقتدر همکیش خود، یعنی دولت روم شدند، و در مقابل مقامات ایرانی به گردنکشی پرداختند. بدین‌گونه، تعقیب و آزار مسیحیان در ایران آغاز شد (۳۳۹) و تا فوت شاپور ادامه یافت. در زمان شاپور، ایران به اوج قدرت رسید. اما جانشینانش، اردشیر دوم، شاپور سوم، و بهرام چهارم شاهان توانایی نبودند. در زمان شاپور، ارمنستان طبق عهدنامهٔ صلح مورخ ۳۸۴، میان روم و ایران قسمت شد. در سلطنت یزدگرد اول آتش جنگ میان ایران و روم، موقتاً خاموش شد، و مسیحیان قلمرو ایران تا حدی آزادی دینی یافتند (۴۰۹)، اما این آزادی، به سبب فتنه‌انگیزی مسیحیان،

دیری نپایید. در زمان پسر و جانشینش، بهرام گور، جنگ با رومیان از نو آغاز شد و هپتالیان (هیاطله) از جانب شمال بنای تاخت و تاز به مرزهای ایران را گذاشتند؛ بهرام از جیحون گذشت و آنها را به‌جای خود نشاند. جانشینش، یزدگرد دوم، با رومیان صلح کرد (۴۴۰) و در زمان او تاخت و تاز و جنگ با هپتالیان همچنان ادامه یافت. وی کوشید تا آیین زرتشتی را جبراً در ارمنستان رواج دهد (۴۵۵ ـــ ۴۵۶)، و آزار و تعقیب مسیحیان را به شدت دنبال کرد. بعد از او، ابتدا پسر کوچکترش هرمز سوم سپس پسر بزرگترش پیروز اول به کمک هفتالیان به پادشاهی نشست. ولی بعدها، به سبب آنکه هفتالیان به طخارستان دست‌اندازی کردند با آنها وارد جنگ شد، اما دستگیر گردید و ناچار به صلح تن در داد. در ۴۸۱ از کوشانها شکست خورد، و این امر سبب شورش در ارمنستان و ایبریا (گرجستان) گردید (۴۸۱ ـ ۴۸۳). پیروز عاقبت در جنگ با هفتالیان مقتول شد، و برادرش بلاش و پس از او قباد اول به سلطنت نشست. قباد خزرها را مطیع ساخت و مزدک را که دینی نوآورده بود پشتیبانی نمود. این امر سبب شورش بزرگان و موبدان ایران و خلع وی، و سلطنت کوتاه برادرش جاماسب شد. قباد به کمک هفتالیان به سلطنت بازگشت و این بار از پشتیبانی مزدک و مزدکیان دست باز کشید و این فرقه سخت سرکوب شدند. در دورهٔ قباد، ایران با روم گاه در جنگ و گاه در صلح بود. بین قباد و هفتالیان عاقبت جنگهایی طولانی روی داد، که به شکست قطعی هفتالیان انجامید. پس از قباد اول خسرو انوشیروان به سلطنت نشست. سلطنت وی یکی از درخشان‌ترین دوره‌های ساسانی و عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفیِ ایران است. در زمان او مزدک و مزدکیان قتل عام شدند؛ و در سازمان اداری و امور مالی و لشکری اصلاحاتی به‌عمل آمد. در سال ۵۳۴ بین ایران و

روم صلحی منعقد شد، اما به سبب اختلافی که بین غسانیان (دست‌نشاندهٔ رومیان) و پادشاه حیره (دست‌نشاندهٔ ایران) روی داد، آتش جنگ بین ایران و روم مشتعل شد؛ انوشیروان انطاکیه را گرفت (۵۴۰) و ویران کرد، و پس از جنگهای متعدد، عاقبت دولتین صلح کردند (۵۴۵). انوشیروان در مسائل مذهبی تعصب نداشت، و از استخدام مسیحیان روگردان نبود. در زمان وی شاهنشاهی ساسانی از رود سند تا دریای احمر گسترش یافت و قسمتهای وسیعی از آسیای صغیر تحت استیلای او درآمد، رود جیحون مرز بین ایران و سرزمین خاقان ترک شد، و از طرف دیگر، نفوذ دولت ساسانی تا یمن بسط داشت. در سلطنت هرمز چهارم جنگ با رومیان آغاز شد، و دوبار (۵۸۱ و ۵۸۸) به شکست ایران انجامید و قبایل عرب و اقوام ترک و خزر به مرزهای ایران تاختند. مخصوصاً پیشرویهای ترکان مایهٔ وحشت گشت، لیکن دلیری و کاردانی سردار بزرگ ساسانی، بهرام چوبین، کارها را به سامان باز آورد. توهین و تخفیفی که هرمز چهارم در حق بهرام چوبین روا داشت، سبب شورش او، و خلع و قتل هرمز و به تخت نشستن خسروپرویز گردید. در سلطنت

[Sasanian (Pahlavi) script sample — 7 lines]

خط دوره ساسانی

خسروپرویز، شاهنشاهی ساسانی به اوج عظمت خود رسید و مرزهای کشور تا سرحد مرزهای ایران در زمان داریوش بزرگ گسترش یافت. وی در چند لشکرکشی متوالی بین‌النهرین، سوریه، فلسطین، مصر و آسیای صغیر را تسخیر کرد و مرز فتوحات خود را تا خالکدون، مقابل قسطنطنیه، رسانید. اما این عظمت دیری نپایید، و کاخ شاهنشاهی ایران یکباره فرو ریخت. ایران پی‌درپی از روم شکست خورد و دستگرد به چنگ دشمن افتاد و ارتش طغیان کرد و خسروپرویز مخلوع و محبوس و مقتول گشت و پسر بی‌کفایتش شیرویه، به‌نام قباد دوم به تخت نشست. پس از وی هرج و مرج بر سر کشور سایه افکند. اوضاع دوران آشفتهٔ بعد از مرگ اردشیر سوم تا جلوس یزدگرد سوم (۶۳۲) روشن نیست، و در تواریخ از اشخاص مختلفی که در این دوره سلطنت یا عنوان سلطنت داشته‌اند نام برده‌اند. از آن جمله: شهر براز، خسرو سوم جوانشیر، پوراندخت، آزرمیدخت، خسرو چهارم، پیروز دوم، خسرو پنجم، هرمز پنجم و عاقبت در ۶۳۲ یزدگرد سوم زمام امور پریشان را به‌دست گرفت ولی قبل از آنکه به سامان دادن اوضاع آشفته توفیق یابد، سیل خروشان قبایل عرب، زیر لوای اسلام، به ایران سرازیر شد، و پس از شکستهای پی‌درپی سپاه ایران و کشته شدن یزدگرد (سال ۶۵۱)، شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد، و به این ترتیب دورهٔ جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد.

شاهان ساسانی:

۱ ــ اردشیر اول (وفات ۲۴۱ م.).

۲ ــ شاپور اول (وفات ۲۷۱ م.).

۳ ــ هرمز اول (وفات ۲۷۲ م.).

۴ ــ بهرام دوم (وفات ۲۸۳ م.).

۵ ــ بهرام سوم (سکانشاه) (وفات ۲۸۳ م.).

۶ ــ نرسی (وفات ۳۰۱ م.).

۷ ــ هرمز دوم (وفات ۳۱۰ م.).

۸ ــ آذرنرسی (وفات ۳۱۰ م.).

۹ ـ شاپور دوم (ذوالاکتاف) (وفات ۳۷۰ م.).

۱۰ ـ اردشیر دوم (فوت ۳۸۸ م.).

۱۱ ـ شاپور سوم (فوت ۳۸۸ م.).

۱۲ ـ بهرام چهارم (فوت ۳۹۹ م.).

۱۳ ـ یزدگرد اول (فوت ۴۲۰ م.).

۱۴ ـ بهرام گور (بهرام پنجم) (فوت ۴۳۸ م.).

۱۵ ـ یزدگرد دوم (فوت ۴۵۷).

۱۶ ـ هرمز سوم (فوت ۴۵۹ م.).

۱۷ ـ فیروز اول (فوت ۴۷۸ م.).

۱۸ ـ بلاش (فوت ۴۸۷ م.).

۱۹ ـ قباد اول (فوت ۵۳۱ م.).

۲۰ ـ انوشیروان (خسرو اول) (فوت ۵۷۹ م.).

۲۱ ـ هرمز چهارم (فوت ۵۹۰ م.).

۲۲ ـ خسروپرویز (فوت ۶۲۷ م.).

۲۳ ـ شیرویه (قباد دوم) (فوت ۶۲۸ م.).

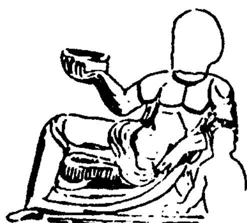
۲۴ ـ اردشیر سوم (فوت ۶۲۸ م.).

۲۵ ـ شهریراز.

۲۶ ـ خسرو سوم.

۲۷ ـ جوانشیر.








تصویر شاهان در صنعت زرگری ساسانی

۲۸ ــ پوراندخت.
۲۹ ــ گشنسب‌برده.
۳۰ ــ آذرمیدخت.
۳۱ ــ هرمز پنجم.
۳۲ ــ خسرو چهارم.
۳۳ ــ فیروز دوم.
۳۴ ــ خسرو پنجم (فوت ۶۵۱ م.).
۳۵ ــ یزدگرد سوم.

**پادشاهان محلی در دورهٔ ساسانی**

در اواخر دورهٔ ساسانی بر اثر ضعف شاهنشاهی ایران، امرای محلی قدرتی به دست آورده و حکومتهای مستقلی که به حکومت مرکزی نیز مختصر اطاعتی داشتند پدید آوردند. نام و نسبت بعضی از ایشان در کتب قدیم مانده است. از زمان فیروز اول ساسانی ممالکی که در مشرق مرو رود واقع است از تسلط دولت ایران خارج بود، هرات هم دیگر جزو قلمرو ساسانی شمرده نمی‌شد. مقارن حملهٔ عرب، گیلان و ولایت ساحلی دریای خزر در تصرف یکی از سرداران دیلمی به نام موتا (موتار) بود. طبرستان را اسپهبدان داشتند. پادشاهان ممالکی که مجاور سرحدات شرقی و شمال ایران بودند به القاب مخصوص خود معروفند. شاه نسارا، وراز Varaz (گراز، مقایسه شود با لقب شهروراز)، و شاه ابیورد را «وهمنه»، خوارزم را «خسرو خوارزم» بخارا را «بخارا خوذا» وردانه را «وردانشاه»، سمرقند «طرخان»، اسروشنه را «اِفشین»، سغد و فرغانه را «اخشیذ»، فرمانروای دماوند را مصمغان (مس مغان = بزرگ مغان) و صاحب سرخس را «زادویه»، و دارندهٔ مرو را «ماهویه»، و امیر گرگان را «اناهبذ»، و امیر بامیان را «شیر»، و شاه ختل را «خطلان شاه یا شیر خطلان»، ترمذ «ترمذشاه»، جوزجان «گوزگان خوذای»؛ روب «روب خان»، طالقان «شهرگ Shahrag»، هرات «ورزان»، غرچستان «ورازبندگ وشار»، سیستان «زنبیل Zunbil» (رتبیل)، کابل «کابلشاه»،

یاکاولشاه و در طخارستان مشرق کابل «یبغو Yabghu» سطنت می‌کرد که لقب باستانی امرای کوشانی است و امیری به نام «شاذ» تابع او محسوب می‌شد و نیزک طرخان که در بادغیس بود مطیع این شاذ به شمار می‌آمد. کلمهٔ «شاذ» لقبی ایرانی است که مانندا خشیذ؛ شهرگ و شهر Sher از ریشهٔ خشای Xshay به معنی شاه آمده است.

زابلشاه یا فیروز، حکمران زابلستان در جنوب سیستان. سگانشاه یا سگستانشاه حکمران سیستان.

ابخازشاه، پادشاه ابخازیان درابخازستان کنار دریای سیاه.

آلانشاه، (پادشاه آلان الران) در شمال رود ارس.

طبرسران شاه حکمران طبرسران در جنوب دربند باب الابواب.

لیرانشاه حکمران لیران از نواحی اران در شمال رود ارس.

پذشخوارشاه، حکمران پذشخوارگر (سوادکده) در طبرستان.

شارشاه: حکمران ماوراءالنهر.

گیلانشاه: حکمران گیلان.

بوذاردشیر شاه: حکمران بوذاردشیر. ناحیهٔ موصل امروز.

میشانشاه: حکمران دست میشان.

بزرگ ارمنیانشاه: پادشاه ارمنستان.

کرمانشاه: حکمران کرمان.

مکرانشاه: حکمران کرمان.

تورانشاه: حکمران توران (طوران) از نواحی سند.

لگزانشاه: پادشاه لزگیان در کوهستان قفقاز.

هندوانشاه: حکمران نواحی شمال سند در هندوستان.

فیلانشاه: حکمران فیلان در اران.

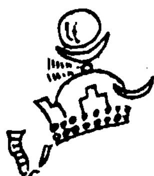
جرشانشاه: یا گرشانشاه: حکمران جرشان در اران.

شروانشاه، یا شیروانشاه: حکمران شروان در اران.

ایرانشاه، یا ابراز (وراز) حکمران ناحیهٔ نسا در میان مرو و نشابور (ترکمنستان امروز).

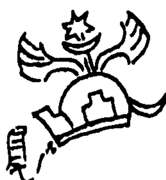

هرمز چهارم


خسرو اول


خسرو اول


جاماسب

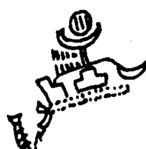

خسرو دوم


خسرو دوم


خسرو دوم


بهرام ششم


اردشیر سوم


قباد دوم


وستهم


خسرو دوم


هرمز پنجم


آزرمیدخت


پوراندخت


اردشیر سوم




یزدگرد سوم


خسرو سوم

**نمونه‌ای از شکل تاج‌های ساسانی**

کاذش شاه: حکمران سرزمین کاذش در مغرب ایران.

برگسانشاه: حکمران ناحیهٔ برگسان در مغرب ایران.

شایبانشاه: حکمران سرزمین شایبان در مغرب ایران.

اموکانشاه: حکمران دشت اموکان یا موقان در آذربایجان.

براشکانشاه: حکمران براشکان در آذربایجان.

گیگانشاه: حکمران گیگان در میان سند و مکران.

بلاشگانشاه: حکمران بلاشگان (بلاساغون) در مشرق ایران.

نخشبانشاه: حکمران نخشب یا نسف در آسیای مرکزی.

کشمیرانشاه: حکمران کشمیر.

گوچشاه: پادشاه طوایف گوچ در جنوب شرقی ایران و همسایهٔ بلوچهای امروز بوده‌اند این طایفه را به عربی «قفص» و پادشاه ایاشن را «قفص شاه» گویند.

چغان خداه: حکمران چغانیان در شمال ترمذ.

سامان خداه: حکمران ناحیهٔ سامان از نواحی سمرقند.

حکمران طخارستان را شروین می‌گفتند.

ریوشار: حکمران ریوشاران در ماوراءالنهر.

بندون: حکمران سرزمین کش در شمال سمرقند.

یمانشاه: حکمران یمن.

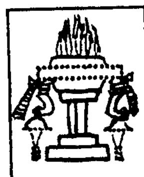
تازیانشاه: حکمران سرزمین تازیان (عربستان).

ترازخداه: حکمران تراز یا اترار در ترکستان.

چول: حکمران دهستان در سرزمین گرگان تا خلیج حسینقلی در کنار دریای خزر.

تدن یا خذین: حکمران ناحیه شاش یا چاچ در شمال جیحون.

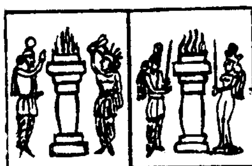
باید دانست که این القاب مربوط به یک زمان نیست بلکه در دوره‌های



اردشیر اول



شاپور اول



هرمز اول



بهرام اول





بهرام دوم



نرسی

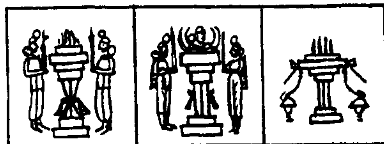


هرمز دوم





شاپور دوم



اردشیر دوم



شاپور سوم

نمونه‌هایی از انواع آتشدانها و نگهبانان آتش در سکه‌های ساسانی

مختلف تاریخ ایران قدیم پادشاهان و حکمرانان محلی به این القاب و نامها خوانده می‌شدند و حتی تا چند قرن پس از اسلام این القاب هنوز باقی بوده است.

**شاهانی که از سلسلهٔ ساسانی نبودند**

خسرو از خویشاوندان یزدگرد اول ۴۲۰ م.

بهرام ششم، سردار ایرانی رئیس خانوادهٔ مهرداد ۵۹۰ م.

بیتا حاکم خراسان ۵۹۲-۵۹۶ م.

شهربراز سردار خسروپرویز ۶۲۹ م.

## ساعدالملک

میرزا احمدخان ساعدالملک تنها پسر میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدراعظم نامی ایران در عهد قاجار.

## ساعدالملک

او هواخواهان محمدعلی‌شاه قاجار و از مستبدان بنام و در آغاز مشروطه به سال ۱۳۲۴ هـ. حکمران اردبیل بود و به علت مخالفت مشروطه‌خواهان به تهران احضار شد و به «وزارت مخزن» رسید.

## ساقی یلغور

از امرای سلطان اویس ایلکانی که به سال ۷۷۲ هـ. در ری در جنگ با امیر ولی کشته شد.

## ساک سی‌نیان

قومی از سکاها بودند که افراد آن در سپاه داریوش سوم هخامنشی شرکت داشتند و آریان مورخ یونانی از آنان نام برده است.

## ساک‌ها = اسکایی‌ها

یکی دیگر از اقوام سکایی بودند این قوم در منابع یونانی و چینی به قدری معروف بودند که نام آنان را به دیگر اقوام سکایی اطلاق کردند. منابع چینی ایشان را به نامهای سی Si و سایی Sai و

سیک Sik، و سایی وانگ Sai-Wang یاد کرده‌اند. به قول گروسه این قوم در منطقهٔ کاشغر در دامنه‌های تیانشان و ساحل سیر دریا (سیحون) تا حوالی دریاچه آرال زندگی می‌کردند. ساک‌ها یا اسکایی‌ها شرقی‌تر از ماساژتها بودند، یعنی پیش از ایشان در حوالی مشرق می‌زیستند.

## ساگارت

از اقوام باستانی ایران و به نوشتهٔ هرودوت یکی از سه طایفهٔ چادرنشین پارسی تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. آنان به زبان پارسی سخن می‌گفتند و هشت هزار تن سپاهی به دولت هخامنشی می‌دادند.

## ساگارتی‌یه

سرزمین ساگارتها یکی از نواحی شرقی جزو شاهنشاهی هخامنشی واقع در جنوب سرزمین پارتها و در مغرب سیستان و به گفتهٔ هرودوت جزو ایالت چهاردهم از بیست ایالت آن شاهنشاهی بود.

## سالار

سرکرده و فرمانده عالی نظامی، و همچنین هم ریشه و تقریباً مرادف سردار، مخصوصاً در مناصب و مقامات لشکری و کشوری عهد سامانی. در دورهٔ ساسانی، لفظ سالار در درجهٔ اول در جزء القاب بعضی از صاحب‌منصبان نظامی مکرر به کار می‌رفته است. چنانکه فرمانده جنگجویان ارتشتاران سالار خوانده می‌شد. در دورهٔ اسلامی هم تا دورهٔ سلاجقه وگاه بعد از آن، لفظ سالار به‌عنوان یکی از القاب و عناوین مهم نظامی و اداری غالباً متداول بوده است مانند سالار حاجیان. و نیز در قسمتی از بلاد ایران هم سالار ــ و نیز شکل َسلار ــ جزء القاب امرا و حکام محلی بوده است چنانکه امیر مستقل اندر آب ظاهراً شهر سالار عنوان داشته است و نیز نام سلسلهٔ سلاری یا

سالاریان طارم از همین لفظ اخذ شده است.

**سالار آخور**

آنکه اسبان و چهارپایان و تعهد و تربیت و نگهداری ستوران شاه را به‌عهده داشت.

**سالارالدوله**

شاهزاده ابوالفتح میرزا قاجار، سومین پسر مظفرالدین‌شاه قاجار و از شاهزادگان و اعیان و مستبدین اواخر عهد قاجاریه.

**سالار پرده**

حاجب، دربان، حاجب بزرگ.

**سالار، محمدحسن‌خان**

متوفی ۱۲۶۶ هـ. ق.، از مشاهیر رجال و امرای عهد قاجاریه، پسر اللهیارخان آصف‌الدوله. در اواخر عهد محمدشاه قاجار، به سبب کدورتی که از حاجی میرزا آقاسی داشت، و به اتکای ضعف و فتوری که از بی‌تدبیری حاجی و رنجوری شاه در امر مملکت پیش آمده بود در خراسان به خیال کسب قدرت و تحصیل در سلطنت افتاد و تحت حمایت ترکمانان در خراسان عصیان کرد و کلات را گرفته در صدد لشکرکشی به تهران برآمد، ولی شکست خورد و ناچار به نزد ترکمانان گریخت و بار دیگر به فتنه‌های داخلی همت گماشت. تا آنکه وی با فرزندان خود در حرم رضوی متحصن شدند، اما او را از آنجا بیرون کشیده و بعد از محاکمه به امر ناصرالدین‌شاه او را با دو پسر و کسانش هلاک کردند و فتنه‌های سالار خاتمه یافت.

**سالار ملی:** ← باقرخان

**سالاریان**

خاندانی از شاخهٔ کنگریان (آل

مســـافر) امـــرای مـحلی دیــلمستان، آذربایجان، اران و ارمنستان، مؤسس این سلسله سالار مرزبان بن مسافر کنگری است. امـرای مـعروف ایـن خـاندان عبارتند از:

۱ ــــ مـرزبان مسـافر؛ آذربـایجان را متصرف شد و بـا روسـها جـنگید، سـپس در جـنگ بـا رکـن‌الدوله دسـتگیر شـد و چـهار سـال در سمیروم زندانی شد، ولی سرانجام فـرار کـرد و فـرمانروایـی خـود را به‌دست آورد و در سال ۳۴۴ وفات یافت.

۲ ــــ جسـتان بـن مـرزبان (۳۴۶ ــ ۳۵۰ ه. ق.).

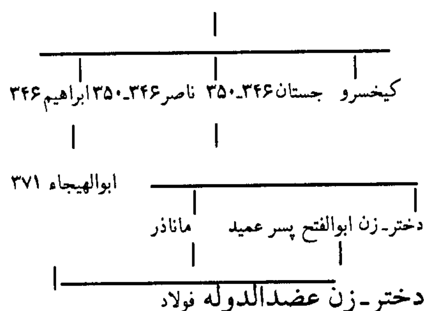
۳ ــ وهسودان بن محمدبن مسافر.

۴ ــ ابراهیم بن مرزبان.

۵ ــ ابوالهیجاء پسر ابراهیم.

تـا ۳۷۷ ه. ق. ایـن سـلسله بـه دست روادیـان بـرافـتاد. نـیز ــــ آل مسافر

### امرای سالاریان




**سالامیس:** ــــ **جنگ سالامیس**

### سام

در سانسکریت به مـعنی «حـدیث خوش» است.

### سام

نام او در اوستا SAMA (سامه) و آن نام خاندانی است، نه نام کسی. امـا در روایـاتَ پـهلوی نـام دو تـن از دلیـران سیستانی است: یکی پـدر اثـرط کـه در گرشاسبنامهٔ اسدی طوسی بـه صـورت شم آمـده است، و بـاید اصـل آن سـام

باشد، و دیگر نوادهٔ گرشاسب و پدر زال می‌باشد. سام در شاهنامه از پهلوانان دربار منوچهر و نوذر بود.

## سامانیان

سامانیان (۲۷۹ ـــ ۳۸۹ هـ. ق.) خاندانی ایرانی بودند که نسب خود را به بهرام چوبین از سرداران سامانی می‌رسانیدند. جدایشان «سامان خداه» نام داشت که در دهستان سامان از نواحی بلخ فرمانروایی می‌کرد و کیش زرتشتی داشت. سامان خداه در اواخر بنی‌امیه در زمان هشام، اسلام آورد و پسرش را به‌نام حکمران خراسان، «اسدبن عبدالله قسری» اسد نامید. اسد چهار پسر داشت. ابومحمد نوح، ابونصر احمد، ابوالعباس یحیی و ابوالفضل الیاس. در هنگامی که مأمون در مرو اقامت داشت اسد با چهار پسر خود در پیری به نزد او آمد. مأمون پس از رسیدن به خلافت حکومت سمرقند را به نوح و فرغانه را به احمد و چاچ را به یحیی و هرات را به الیاس داد. از میان این چهار برادر، احمد بر دیگران سروری داشت و نه‌تنها جای نوح را در سمرقند گرفت بلکه کاشغر را هم به متصرفات خود بیفزود. احمد در روزگار پیری امارت فرغانه و سمرقند را به پسر مهتر خود نصر واگذار کرد. نصر چون به حکومت نشست برادرش اسماعیل را به نیابت از طرف خود به بخارا فرستاد ولی دیری نگذشت که بین دو برادر اختلاف افتاد و کار آن دو به جنگ کشید، اما اسماعیل بر دو برادر چیره گشت ولی از او انتقام نگرفت و وی را بر سر حکومت خود در سمرقند نگه داشت تا اینکه در سال ۲۷۹ هـ. درگذشت و اسماعیل بن منازع به فرمانروایی ماوراءالنهر رسید. در زمان امیراسماعیل سامانی بر اثر جنگهایی که پادشاهان آن سلسله با ترکان غیر مسلمان می‌کردند عده‌ای از ترکان به اسیری و غلامی به ماوراءالنهر راه یافتند و در سلک چاکران ایشان درآمدند. سامانیان به‌تدریج تشکر خود






تصاویر سکه‌های سامانی

را از این اقوام تازه‌نفس ترک تشکیل دادند و غلامان ترک خود را مانند آلپتگین و سبکتکین و فایق و بکتوزن به مقام سرداری رسانیدند.

در استفاده از عنصر ترک و آوردن غلامان آن طایفه بر سر کار، سامانیان نیز به همان بلیهٔ خلفای بنی‌عباس دچار شدند و همین غلامان ترک که به‌تدریج در دستگاه ایشان به مقام سرداری رسیده بودند سرانجام موجب انقراض آن سلسلهٔ ایرانی گشتند. (۳۸۹ یا ۳۹۵ ه. ق.).

**امرای‌سامانی‌و زمان امارت هریک ازآنها (تواریخ براساس هجری قمری است)**

۱ ــ امیرعادل، امیرماضی‌ابوابراهیم اسماعیل‌بن احمد.
(۲۷۹ ــ ۲۹۵).

۲ ــ امیرشهید، ابونصراحمدبن اسماعیل.
(۲۹۵ ــ ۳۰۱).

۳ ــ امیرسعید، ابوالحسن نصربن احمد.
(۳۰۱ ــ ۳۳۱).

۴ ــ امیرحمید، ابومحمد نوح بن نصر.
(۳۳۱ ــ ۳۴۳).

۵ ــ امیررشید، ابوالفوارس عبدالملک بن نوح.
(۳۴۳ ــ ۳۵۰).

۶ ــ امیرمؤید، امیرسدید ابوصالح منصوربن نوح.
(۳۵۰ ــ ۳۶۶).

۷ ــ امیررضی، شاهنشاه ابوالقاسم نوح بن منصور.
(۳۶۶ ــ ۳۸۷).

۸ ــ امیرابوالحارث، منصوربن نوح (۳۸۷ ــ ۳۸۹).

۹ ــ امیرابوالفوارس، عبدالملک بن نوح.
(از ۱۲ صفر تا دهم ذی‌الحجهٔ ۳۸۹).

**سامسوایلونا**

پسر هامورابی (حمورابی) که از ۲۰۸۰ تا ۲۰۴۳ ق. م. سلطنت می‌نمود.

## سام میرزا

سام میرزا پسر شاه اسماعیل بزرگ است. تذکره‌ای در شرح حال شعرای قرن نهم و دهم به رشتهٔ تحریر درآورده که موسوم به «تحفةالسامی» است.

## سامه: ← سام

## سانخریب

از جملهٔ پادشاهان آشور.

## سانسکریت

زبان کلاسیک هندوستان که از زبانهای هند و اروپایی و متعلق به دستهٔ هند و ایرانی است و اکنون متروک می‌باشد. کهنترین صورت آن زبان ودایی است که سرودهای ودا با آن نوشته شده و با زبانهای ایرانی کهن، اوستایی، و فارسی باستان بسیار نزدیک است. در حدود ۴۰۰ ق. م.، سانسکریت به‌عنوان زبان دری و رسمی به کار می‌رفت. سانسکریت ادبیات وسیع و معتبر دارد، که آثار برهمایی و بودایی را شامل است و آثاری که بدین باقی مانده است جزء قدیمیترین آثار زبانهای هند و اروپایی است.

## ساواک

سازمان اطلاعات و امنیت کشور در دورهٔ پهلوی، پس از کودتا که قدرت حاکم با سقوط حکومت مصدق مشروعیتش را از دست داد برای آنکه همچنان بر سر قدرت بماند ناگزیر بود نیروهای سرکوبگر را تقویت کند و در چنین وضعیت سیاسی و اجتماعی بود که ساواک با نقشه و کمک فنی «سیا» با هدف مبارزه با کمونیسم در ایران ایجاد گردید. لایحه تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور وابسته به نخست‌وزیری به تصویب مجلس سنا و روز ۲۳ اسفند ۱۳۳۵ هجری شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. این قانون که به موجب آن در سال ۱۳۳۶ به ایجاد و

تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور اقدام شد دارای ۵ ماده بود. به موجب قانون، ساواک مستقیماً به نخست‌وزیری وابسته بود و رئیس آنها که مقامش در سطح معاون وزیر بود می‌باید تنها به نخست‌وزیر حساب پس بدهد اما در عمل به دلیل کمرنگ شدن تدریجی اهمیت نخست‌وزیر و وضعیت سیاسی پر تنش در سالهای دههٔ پنجاه رئیس ساواک بی‌واسطه با شاه تماس می‌گرفت.

از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷ چهار نفر که همگی افسر ارشد بودند در پی یکدیگر در رأس ساواک قرار گرفتند: تیمور بختیار، حسن پاکروان، نعمت‌الله نصیری و ناصر مقدم.

ساواک شامل هزاران نفر خبرچین حقوق‌بگیر بود. مجلهٔ نیوزویک گزارشی داده بود که بودجه رسمی ساواک در سال ۱۹۷۲ میلادی دویست و بیست و پنج میلیون دلار و در سال ۱۹۷۳ سیصد و ده میلیون دلار بوده است ولی این رقم بسیار کم است، زیرا منافع عظیم دیگری در بودجه‌های سرّی دیگر بخشهای امنیتی وجود داشته است.

کنترل احزاب دولتی از طریق ساواک انجام می‌گرفت و تمامی گزارشهایی که ساواک دربارهٔ این احزاب تهیه کرده گواه این مدعاست. اغلب گزارشها در ادارهٔ کل سوم ساواک تهیهٔ می‌شد. ساواک ادارهٔ کل را در برنمی‌گرفت. ادارهٔ امنیت داخلی ساواک که ادارهٔ سوم هم نامیده می‌شد مهمترین جزء کل دستگاه سرکوب و شکنجه‌گر بود و به پنج بخش تقسیم می‌گشت که بخش نخستین آن، تحقیقات و عملیات در مورد چند گروه و سازمان کلیدی مخالف را برعهده داشت. حزب توده، جبهه ملی و احزاب مربوط به آن، دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور، اقلیتهای کرد و بلوچ و روحانیت.

بخش دوم دربارهٔ افکار عمومی و نهادهای همگانی کار می‌کرد و شامل مطبوعات، عشایر، سازمانهای کارگری

و دهقانی، احزاب سیاسی وابسته به دولت، مدارس و دانشگاهها و دستگاههای دولتی بود. بخش سوم اسناد بخش امنیت داخلی را نگهداری می‌کرد. بخش چهارم مسئول فعالیتهای ویژه‌ای چون سانسور، ترویج افکار، آموزش و عملیات ویژه و مسائل حقوقی از قبیل بازجویی بود. ادارهٔ امنیت داخلی، بر چهار زندان نیز مدیریت داشت از جمله زندان معروف باغ مهران که گفته می‌شود دارای اتاقهای شکنجه و حیاط اعدام بود.

ساواک که وظیفه اصلی آن مبارزه با کسانی بود که علیه شاه حرکتی می‌کردند و جز شکنجه‌های قرون وسطی و ایجاد رعب و وحشت وظیفه دیگر نداشت در جریان قیام مردم مسلمان ایران علیه سلطنت پنجاه سالهٔ پهلوی از بین رفت و رؤسای آن به سزای اعمالشان رسیدند.

**ساوجی:** ← کریم‌الدین حبیب ساوجی

**ساوول (سَروَه)**

دشمن شهریور است و نمادی از شهریاریِ بد و ستمکاری. احتمالاً همان رودْرَه سَروَه، خدایی از تبار دَئِوه‌های هندی بوده است که در ایران، شهریاری بد و ظلم را تجسم می‌بخشد.

**ساوه‌شاه**

در شاهنامه، پادشاه ترکان که به عهد هرمزد پسر انوشیروان از راه هری به ایران تاخت، و به‌دست بهرام چوبین، سردار ایرانی کشته شد.

**ساوه کله دشت**

در کله دشت نزدیک ساوه در سال ۱۳۱۲ خورشیدی کاوشهای تجارتی به عمل آمده و ظروفی یافت شده است: اول ظروف زردرنگ با نقش سیاه که شباهت به ظروف تپه‌گیان و لرستان دارد. دوم ظروف سیاه رنگ که شبیه ظروف دامغان و استرآباد است. وجود

ظروف خاکستری رنگ در کله دشت ثابت می‌نماید که مردم شمالی تا حوالی ساوه نفوذ کرده بودند.

### سبارس

والی پارس که از بدو سلطنت کوروش به امارت پارس رسید و کوروش نیز خواهر خود را بدو داد.

### سُباشی

عنوان فرماندهٔ سپاه در بین ترکان ماوراءالنهر و سلاطین غزنوی. از کسانی که در تاریخ ایران و ماوراءالنهر به این عنوان مشهورند دو تن را مخصوصاً می‌توان ذکر کرد:

۱ ــ سباشی تکین، که سردار ایلک‌خان بود و از جانب او در اوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی در اطراف خراسان صاحب‌منصب بود.

۲ ــ حاجب سباشی، که سردار و حاجب بزرگ سلطان مسعود غزنوی بود و در اکثر دورهٔ سلطنت مسعود مقام لشکر مهم داشت.

### سبزعلی‌خان زند

از خوانین و رؤسای ایل زند در قرن ۱۲ هـ. ق.، خواهرزادهٔ کریمخان زند و برادرزادهٔ شیخعلی‌خان زند. وی از جانب کریمخان حکومت خرم‌آباد و قلمرو فیلی و لرستان یافت.

### سبعیه: ← اسماعیلیه

### سبکتگین

ملقب به ناصرالدین مؤسس سلسلهٔ غزنویان. غلامی ترک بود که توسط نصر حاجی یکی از بازرگانان خراسان به آلبتگین فروخته شد ولی بعدها به دامادی آلبتگین نایل آمد به امارت غزنین رسید و در سال ۳۶۷ هـ. ق. شهر بُست را فتح کرد و سلسلهٔ غزنویان را تأسیس نمود و حوزهٔ حکومتی خود را از دو طرف بسط داد: از یک سو در وسعت حدود هندوستان

قبایل راجپوت را مغلوب کرد و شهر پیشاور را به تصرف خویش درآورد و از طرفی خراسان را تحت فرمان خویش ساخت و به سال ۳۸۴ از جانب نوح سامانی به حکومت مملکت نامزد گردید و این انتصاب به سبب کمکی بود که سبکتگین به امیر سامانی در خواباندن انقلابات ماوراءالنهر کرده بود. سبکتگین نظر به حق‌شناسی یا از راه احتیاط نسبت به پادشاهان سامانی اظهار تبعیت می‌کرد، ولی این اظهار اطاعت اسمی بلامسمی بود و قدرت او مقارن فوتش به مراتب بیشتر از قدرت امیر سامانی بود. وی امیری دادگستر و شجاع و مدیر بود. او بلخ را پایتخت خود قرار داد و در سال ۳۸۷ هـ. ق. حین عزیمت به غزنین درگذشت.

## سبکری

حاکم فارس از جانب یعقوب لیث قرن ۳ هـ. ق. و سپس از جانب مقتدر خلیفه. وی نخست از غلامان یعقوب لیث بود و یعقوب او را در حدود سال ۲۵۵ هـ. ق.، در راه کابل به بندگی گرفته بود. گویند سبکری از ترکان خلیج بود و یعقوب با برادرش عمرولیث امارت فارس بدو داد، و بعدها او در فارس و کرمان قدرت به‌دست آورد، و بعد از اسارت عمرولیث با خلیفهٔ مقتدر سازش کرده، و نوادهٔ عمرولیث، طاهربن محمد صفاری را با برادرش یعقوب گرفته و به بغداد فرستاد. بعداً غرور به سبکری مستولی گشت، و از تأدیه خراجی که پرداخت آن را به خلیفه تعهد کرده بود سر فرو پیچید و چون خلیفه لشکر به دفع او فرستاد، بگریخت و به بم رفت، و به قولی به مرو رفت و نزد احمد سامانی پناه جست، اما به دستور خلیفه گرفتار شد و به بغداد گسیل گشت.

## سبؤس

«سبؤس» در قرن هفتم میلادی می‌زیست و تألیف وی «تاریخ هراکلی» نام داشته است که از سه بخش تشکیل

شده: بخش اول مشتمل است بر روایات ارمنی؛ بخش دوم حاوی فهرست اسامی پادشاهان ارمنستان و ایران و یونان؛ بخش سوم شامل اطلاعاتی دربارهٔ سلطنت خسروپرویز و جانشینان او می‌باشد.

عده‌ای تنها یک بخش از این کتاب را مربوط به سبؤس می‌دانند و نیز در کتاب وی شرح جنگها و شرایط عهدنامه‌ها آمده است.

## سپاکو

همسر مهرداد، و به زبان مادها به معنای سگ ماده است.

## سپانلو

نام قبیله‌ای است از طایفهٔ قاجار که به استرآباد کوچ داده شده‌اند.

## سپاهبذ

سردار بزرگ لشکر که به این اسم موسوم بود. مخفف اسپهبد، اسپاهبد و سپهبد.

## سپاه داذور

قوهٔ قضایی لشکری در عهد ساسانیان به یک نفر به نام سپاه داذور محول بود. به موجب سکاذوم نسک، قضات به تفاوت بین ۱۰ الی ۱۵ سال تحصیل علم فقه می‌کرده‌اند و بیشتر آنان موبد و یا هیربد بوده‌اند. هیربدان نیز گاهی به عنوان قضاوت فتوایی می‌داده‌اند.

## سپاهیان بی‌مرگ

تشکیل سپاه جاویدان یا به قول یونانیان سپاهیان بی‌مرگ (Immortal) به تعداد ده هزار نفر از اقدامات داریوش اول است. از این رقم چهار هزار نفر از سواره و پیاده‌نظام، ویژه ایجاد امنیّت و نظم و حفاظت و حراست از کاخ سلطنتی بودند. این سپاه به ضرورت در برخی از جنگها به‌عنوان نیروی واکنش سریع وارد عمل می‌شده است. چالاکی و مهارت این سپاه را از جمله مورّخان

یونانی ستوده‌اند. فرماندهی این سپاهیان جاویدان در اجرای امر به عهده هیدارمس (Hydarnes) هم پیمان داریوش بود.

## سپتیم سور

در اواخر قرن دوم میلادی سه نفر از سرداران رومی بر سر امپراتوری با هم وارد مبارزه شدند. یکی از آنها «نیگر» بود که در سوریه خود را امپراتور خواند و با دولت اشکانی و پادشاهان دست نشانده آن دولت ارتباط پیدا کرد. ولی در مغرب «سپتیم سور» امپراتوری شناخته شد و او با سپاهی نیرومند به آسیا متوجه گردید که رقیب خود را از میان بردارد. چون نزاع بین این دو نفر مدتی به‌طول انجامید مردم بین‌النهرین که همیشه نسبت به رومیان به چشم اجنبی می‌نگریستند و منتظر فرصت بودند که بر ضد آنها قیام کنند، از این گرفتاری مدعیان امپراتوری استفاده نمودند و به کمک اهالی آدیابن بیشتر ساخلوهای رومی رانابود ساختند و حتی شهر مستحکم نصیبین را به محاصره انداختند.

سپتیم سور پس از اینکه بر نیگرد غالب آمد برای خلاصی نصیبین و سرکوبی مردمی که بر ضد رومیان قیام کرده بودند به جانب مشرق متوجه شد و در بهار ۱۹۵ میلادی نصیبین را از محاصره خلاص و مرکز بین‌النهرین روم قرار داد.

بعد به آدیابن تعرض کرد وبا وجود مقاومت شدید مردم آنجا این قسمت را هم متصرف گردید.

اما از طرف دولت اشکانی هیچ گونه اقدامی برای دفاع آدیابن نشد و بلاش چهارم به تصور اینکه نیروی روم به تیسفون حمله خواهد کرد در نزدیکی این شهر به انتظار دشمن نشست. در این موقع چون سپتیم سور مطلع شد مدعی دیگر امپراتوری در مغرب تهیه جنگ می‌بیند، به ایطالیا مراجعت کرد. بلاش همین که از بازگشت او مطلع شد به

آدیابن حمله کرد و آنجا را از تصرف رومیان خارج نمود. سپس از دجله گذشت و وارد جلگه بین‌النهرین شد و رومیان را از همه جا براند ولی موفق به گرفتن نصیبین نشد (۱۹۶ میلادی).

سپتیم سور در سال ۱۹۷ دوباره به مشرق آمد و مدتی در سوریه به تجهیز قوا پرداخت. ضمناً پادشاه خسروئن را تابع خود نمود و با پادشاه ارمنستان عقد اتحاد بست. بعد دستور داد کشتیهای زیادی ساختند و برای حمل آذوقه لشکر و آلات و ادوات محاصره به روی فرات انداختند.

سپاه روم به فرماندهی او در طول ساحل چپ فرات به طرف بابل سرازیر شد و کشتیها نیز در همه جا به متابعت نیروی بری حرکت و تدارک عده‌ها را تامین می‌نمودند.

قوای روم، بابل و سلوکیه را به توالی هم متصرف شد و سپس سپتیم سور نیروی دریایی خود را از نهر ملک (ترعه که برای اتصال فرات به دجله در موقع لشکرکشی تراژان حفر شده بود) عبور داده به تیسفون حمله نمود و پس از مدتی محاصره، بسهولت آنجا را متصرف شد و بسربازان رومی اجازه داد که سرتاسر شهر را قتل و غارت نمایند.

در مدت اقامت در تیسفون لشکریان رومی در اثر قحطی دچار مرض شدند و سپتیم سور ناچار شهر را ترک نموده عازم مراجعت گردید و نظر به اینکه در راه فرات دیگر آذوقه‌ای باقی نمانده بود باین واسطه از ساحل دجله عقب‌نشینی اختیار کرد. وقتی به نزدیکی الحضر رسید به فکر افتاد که مردم آنجا را برای کمکی که به «نیگر» داده بودند تنبیه نماید.

محاصره این شهر بیش از یک ماه به‌طول انجامید و با اینکه رومیان تمام اسباب و آلات قلعه‌گیری خود را به کار انداختند بالاخره موفق بگرفتن آن نشدند و مدافعین رشیدالحضر تلفات زیادی به محاصره کنندگان وارد ساختند. از طرف دیگر به‌واسطه گرمای شدید

تـابستان در بـین اردوی روم امـراض مختلف شیوع پیدا کـرد و سـپتیم سـور مانند تراژان از تصرف این شهر کوچک مأیوس و به طرف سـوریه عـقب‌نشینی کرد.

این مقاومت دلیرانه مردم‌الحضر در مـقابل دو امـپراتـور نیرومند روم، نـام بزرگی را بری این شـهر در تـاریخ بـاقی گذاشت.

**سِپَزْگ دیو**

در تـاریخ اسـاطیری ایـران دیـو سخن‌چینی و غیبت است. دیو بدکاره‌ای کـه در دوزخ بـه جـای پـیش رفـتن پس می‌رود.

**سپنتاارمایتی**

بـه مـعنی بـذل کـریمانه، در دیـن زرتشت.

**سپنتمدگاه**

(یسنای ۵۰-۴۷). نام فـصل سـوم گاتها می‌باشد و لفظاً به معنی سپنتا مینو است. روز سـوم از پـنجه وه رانـیز بـه مناسبت با فصل سـوم گـاتها سـپنتامینو نامند.

**سپنته مئینیو:** ← سپندمینو

**سپندارجشن**

در پنجم اسفند به مناسبت هـمنام بـودن روز و مـاه (سـپندارمـذ روز از اسفندماه) ایرانیان جشن می‌گرفته‌انـد و آن را جشن مردگیران هم نامند. چرا کـه این جشن خاص زنان بوده و از شوهران خود هدیه می‌گرفته‌اند.

**سپندرمت**

سـپندارمـذ، یکـی از امشـاسپندان ایران باستان (زرتشت) است کـه مـوکل زمـین و زنـان پـرهیزکار است و نـام دوازدهمین ماه سال و پنجمین روز مـاه است.

«سپندارمذ: به مـعنی اسـفندارمـذ

است که ماه دوازدهم از سال شمسی باشد و نام روز پنجم از ماههای شمسی هم هست. نیک است رخت پوشَیدن و درخت نشاندن در این روز و به معنی زمین هم گفته‌اند و نام فرشته‌ای هم هست که موکل زمین و درختها و جنگلهاست و مصالح این ماه بدو تعلق دارد.»

**سپندمینو (سپنته مئینیو)**

به معنی روح افزایش بخش و مقدس، نماد اصلی اهورامزدا و روح و اندیشهٔ او به شمار می‌آید. این خصوصیت افزایش بخشی فقط به دادار اورمزد تعلق دارد؛ در حالی که در تجلیات دیگر او انسان و سایر آفریده‌های گیتی نیز می‌توانند سهیم باشند.

**سپهبد**

سپاهبد، اسپاهبد. یکی از خاندانهای هفتگانهٔ عصر ساسانی که مقرشان گرگان بود. سپهبدان، تیره‌ای از ملوک تبرستانند که مدتها در آنجا حکومت داشتند (اسپهبدان تبرستان و گیلان، آل باوند، پادوسپانان...)

## سپهدار تنکابنی

محمد ولی‌خان تنکابنی، از مشاهیر رجال عهد مشروطیت، و یکی از دو فاتح معروف تهران در آخر استبداد صغیر.

## سپهر

میرزا تقی‌خان ملقب به سپهر از مورخان و تذکره‌نویسان عصر قاجار نویسندهٔ ناسخ‌التواریخ. سپهر در دربار ناصرالدین‌شاه به شغل استیفاء مشغول بود و ناسخ‌التواریخ راکه مجموعاً پانزده جلد می‌شود، تا جلد یازدهم نوشت و بقیهٔ مجلدات این تاریخ را عباس‌قلی‌خان سپهر که در دربار ناصرالدین‌شاه مقرب بود به رشتهٔ تحریر درآورد.

## سپهرداد

سپهرداد فرمانروای سارد و ایالات یونانی در سال ۳۳۴ ق.م. در موقع جنگ با اسکندر از طرف داریوش سوم به فرماندهی قوا منصوب شد و به ضرب سکه اقدام کرد که تصویر و نام وی بر روی سکه منقور است.

## سپهسالار = اسفهسالار

عنوان سردار و سالار سپاه در دورهٔ عباسیان امرا و سلاطین مستقل ایران که در عهد ناصری و اوایل مشروطیت به صورت سپهسالار اعظم درآمده است. این عنوان به‌صورت اسفهسالار در نزد خلفای عباسی بغداد و خلفای فاطمی در جزو مناصب مهم بوده و نزد ابوبیان و ممالیک تا حدود قرن نهم ه. ق. نیز متداول بوده است. در عهد سامانیان عنوان سپهسالار اختصاصی به فرمانروای خراسان داشته و در عزل و نصب وزرای سامانیان نیز گاه مداخله می‌کرده است. در عهد قاجاریه خاصه در عهد ناصری، عنوان سپهسالار اعظم معادل وزارت اعظم عساکر منصورهٔ نظام و غیر نظام بوده است.

## سپید جامگان: ← المقنع

## سپیددز: ← قلعه سپید

## ستارخان

سردار ملی از اهالی ارسباران ساکن تبریز، پسر حاج حسن قراجه‌داغی، شخص اول از دو مدافع مشهور تبریز (باقرخان) در مقابل قشون عظیم محمدعلی‌شاه. پس از توپ بستن مجلس شورای ملی و تعطیلی آن، سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله از طرف محمدعلی‌شاه برای طرد و دستگیرَ کردن مشروطه‌طلبان تبریز به آذربایجان مأمور گردید و اول کسی که در تبریز بنای مقاومت را گذارد و مردم را تحریک بر ضد اردوی دولتی کرد

ستارخان بود. تقریباً یک سال در تبریز به همراه سایر مجاهدین و باقرخان با قوای منظم دولت زد و خورد کرد و نگذاشت شهر تبریز به‌دست طرفداران محمدعلی‌شاه بیفتد.

زمانی که وی در تهران حضور داشت از طرف قوای تأمینیه محاصره و در موقع زد و خورد پای وی آسیب دید، خود و اتباعش تسلیم و خلع سلاح گردیدند (۱۳۲۸ هـ. ق.). قریب ۳۰ نفر از مجاهدین کشته و ۳۰۰ نفر اسیر شدند و چهار سال بعد از این واقعه در ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۲ هـ. ق. در تهران دار فانی را وداع گفت.

**ستاوزند**

همان اوستا و زند است.

**ستایش سیروچک**

از متون پهلوی در مسائل دینی دربارهٔ ستایش او هرمزد که سی موجود مقدس را آفریده و نام خود را به روزهای ماه داده است.

**سترابون (Strabon)**

جغرافیادان عالم قدیم. زندگی وی از چهل قبل از میلاد تا چهل میلادی بوده است. کتابهای او یگانه تصنیفی است که به‌خوبی نشان می‌دهد علم جغرافیا در روزگار قدیم چه بوده است.

**ستروخانها**

یکی از شش قبیلهٔ ماد.

**ستَه تِئیرَ**

برخی نویسندگان ستَه‌تئیرا را دختر داریوش سوم و زن اسکندر دانسته‌اند.

**سدره**

جامهٔ دین زرتشتیان که از تکه پارچهٔ سفید و نازک دوخته شده و در زیر پیراهن، بی‌یقه و دارای آستینهای کوتاه است که تا زانو می‌رسد و از جلو چاکی در وسط دارد.

**سدززن**

در دوره ساسانیان به همسرخوانده اطلاق می‌شده است.

**سده، جشن**

از جشنهای زرتشتی. به حساب قدیم، جشن سده در دهم بهمن ماه که «آبانروز» نام داشت برگزار می‌شد. در این روز که پنجاه و پنج روز پیش از جشن نوروز قرار می‌گرفت، هوشنگ شاه آتش را به‌دست آورده بود و وجه تسمیهٔ آن به سده آن است که با روز سدم از نیمهٔ دوم سال انطباق داشت. ایرانیان قدیم سال را به دو بخش تقسیم کرده و هر بخش را یک چهره می‌نامیدند.

**سده:** ← جشن سده

**سدیر:** ← خورنق

**سذرزن (Satazan)**

(سوترزن) در عهد ساسانی، اگر مردی جوان پیش از ازدواج از دنیا می‌رفت خویشان او دختری بیگانه را جهیزیه داده تا با مردی بیگانه عقد ازدواج ببندند، این زن را «سذرزن» یعنی زن‌خوانده گویند.

**سرَئوشه:** ← سروش

**سربداران**

سلسله‌ای از امرای محلی سبزوار که تقریباً از آغاز استیلای مغول پدید آمدند. سربداران با اتکای به مذهب شیعه اثنی‌عشری توانستند به مدت ۵۰ سال بر خراسان و نواحی آن حکومت کنند. آغازگر قیام، شیخ خلیفه و از مریدان وی شیخ حسن جوری بود که اعتقاد به تشیع اثنی‌عشری با تأکید بر مسئله ولایت و جهان‌بینی مهدویت، جدایی‌ناپذیری دین و دولت از یکدیگر و مبارزه با ظلم و ستم داشتند. و از این‌رو آنان را سربدار خواندند که گفتند «اگر خداوند ما را توفیق دهد رفع ظلم و

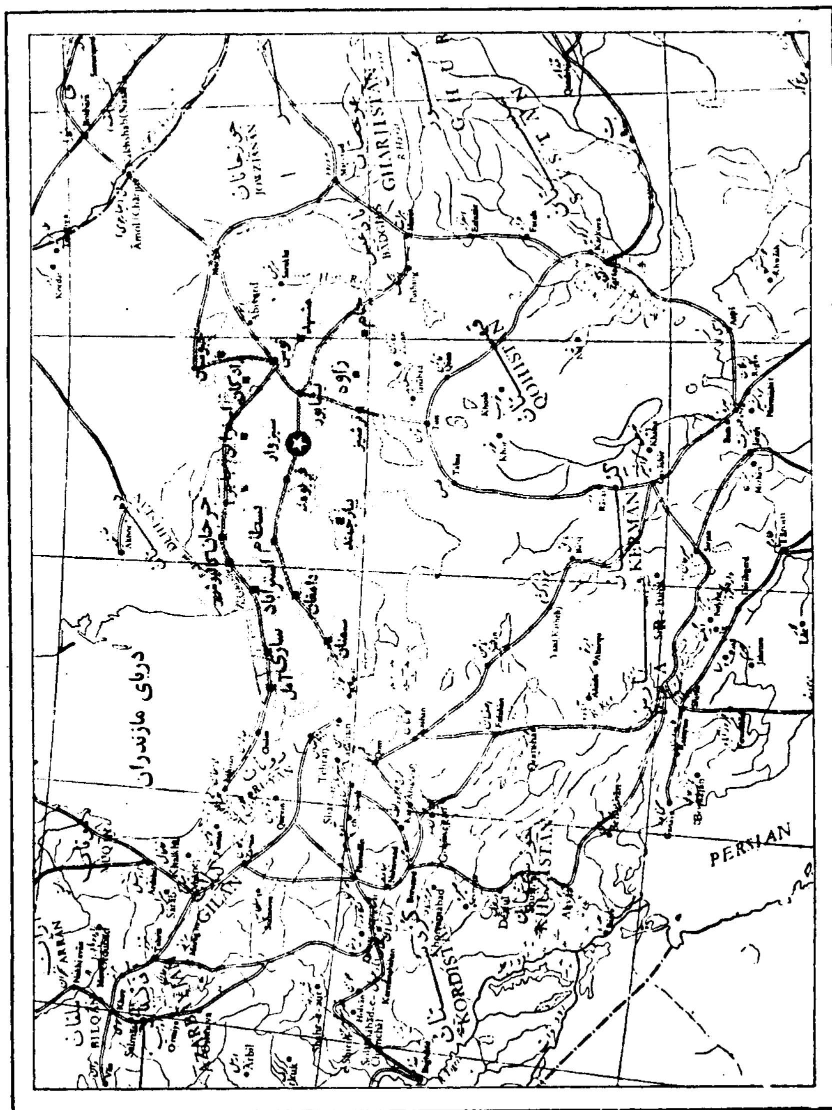


بقایای یک قلعه در روستای باشتین معروف به قلعهٔ سربداران

دفع ظالمان می‌کنیم والا سر خود را بر دار اختیار داریم و تحمل جور و ستم نداریم. رؤسای سربداران ۱۲ نفر بودند و جمعاً سی و پنج سال حکومت کردند. مؤسس این سلسله امین‌الدین عبدالرزاق یکی از بزرگان قریه باشتین از توابع سبزوار بود. امرای این سلسله شهر سبزوار را که از روزگار قدیم مردم آن به تشیع اشتهار داشتند مرکز خود ساختند و با درویشان و مردانی که به دوستی آل علی مشهور بودند، رابطه برقرار کردند. پس از شهرت سربداران در خراسان، طغاتیمور مغول که فرمانروای خراسان بود با برادرش امیرعلی از جرجان به سبزوار حمله کرد. سربداران امیرعلی برادر طغاتیمورخان را کشتند و این فتح بیش از پیش ایشان را در خراسان مشهور کرد و بر شمار پیروان ایشان بیفزود و سپس طغاتیمور را نیز شکست داده و خراسان را از دست او خارج کردند. پس از تسخیر خراسان امیر وجیه‌الدین مسعود و امرای او از جمله خواجه علی مؤید (۷۶۶ - ۷۸۸ هـ.) یکی پس از دیگری به امارت

متصرفات وجیه‌الدین مسعود

(از روی اطلاعات حافظ ابرو، میرخواند، دولتشاه، فصیحی و مرعشی)




متصرفات وجیه‌الدین مسعود

رسیدند که سرانجام خواجه علی به امیر تیمور پناه جست تا در سال ۷۸۸ در خرم‌آباد لرستان در رکاب امیرتیمور در ضمن جنگی تیر خورده درگذشت و سلسله سربداران با کشته شدن او پایان یافت.

امرای معروف سربداران:

۱ ـ امین‌الدوله.

۲ ـ وجیه الدین مسعود.

۳ ـ محمد آتیمور.

۴ ـ کلو اسفندیار.

۵ ـ فضل‌الله سربداری

۶ ـ شمس‌الدین علی چشمی.

۷ ـ یحیی.

۸ ـ ظهیرالدین

۹ ـ حیدر قصاب.

۱۰ ـ لطف‌الله.

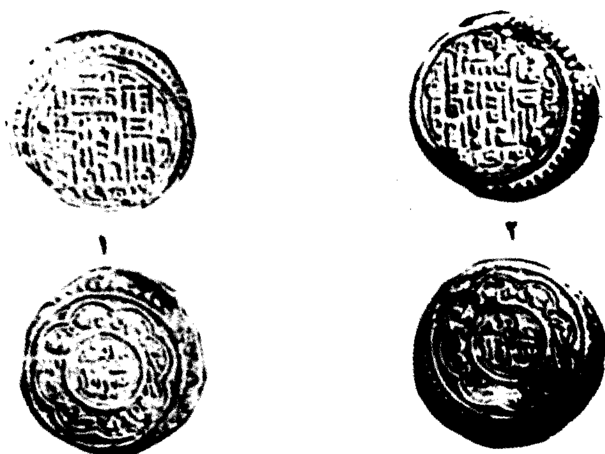
۱۱ ـ پهلوان حسن.

۱۲ ـ علی مؤید سرابی.

**سربداران سمرقند**

از عوامل اصلی قیام مردم سمرقند در مقابل حمله مغول بوده است. این قیام به رهبری فردی مذهبی به‌نام مولانازاده سمرقندی آغاز شد که به قصد تحصیل علم (علوم دینی) از بخارا به سمرقند راهی شده بود. رهبران سیاسی و مذهبی دیگری نیز در این قیام وجود داشتند که از میان توده مردم بودند مانند افرادی چون مولانا خردک بخاری و کلو ابوبکر نداف که از اسامی آنها موقعیت شغلی آنها نیز معلوم می‌شود. در این دوره اصطلاح کلو برای رؤسای اصناف به‌کار می‌رفت و در میان پیشه‌وران رواج کلی داشت. مولانا اصطلاحی بود که بیشتر برای طالبان علوم دینی و در خصوص علما به‌کار می‌رفت. سنگر این افراد مسجد جامع شهر سمرقند بود.

ماجرا از مقاومت در برابر مغولان آغاز شد. امیرحسین و امیرتیمور پس از شکست در جنگ، عزیمت کردند و همراه لشکریان خود از رود جیحون گذشتند؛ در اطراف پراکنده شدند و



سکه‌های سربداران

لشکر مغول به طرف سمرقند هجوم آورد. مردم سمرقند تصمیم گرفتند در مقابل مهاجمین مقاومت کنند. مردم از وضیع و شریف و عوام و خواص در مسجد جامع شهر گرد آمدند تا در خصوص مقاومت به مشورت بپردازند. خبر حمله مغول چنان وحشتبار بود که قدرت هر نوع تصمیم‌گیری را از مردم گرفته بود که مولانازادهٔ سمرقندی رهبری قیام را به‌دست گرفت.

مسئله اصلی برای مولانازاده در درجه اول حفظ اسلام و حفظ جان و مال مسلمین در مقابل حمله و ستم کفار مغول بود.

نخستین اقدام مولانازاده و سایر رهبران، خلع ید از بزرگان و اشرافی بود که احتمال خیانت از سوی آنها می‌رفت.

او علاوه بر اینکه هر لحظه برای رسیدگی به اوضاع مردم، محلات اطراف شهر را می‌گشت و یک لحظه در یک محل قرار نداشت، کار دیگری نیز می‌کرد. «جمعی از دلاوران را تا کنار

کوچه باغها که قریب یک فرسنگی از وسط شهر دور بود، می‌برد و در کمینگاه می‌نشاند و مثال می‌داد که تا دشمن از ایشان نگذرد قطعاً متعرض تیر و سنگ نشوند.»

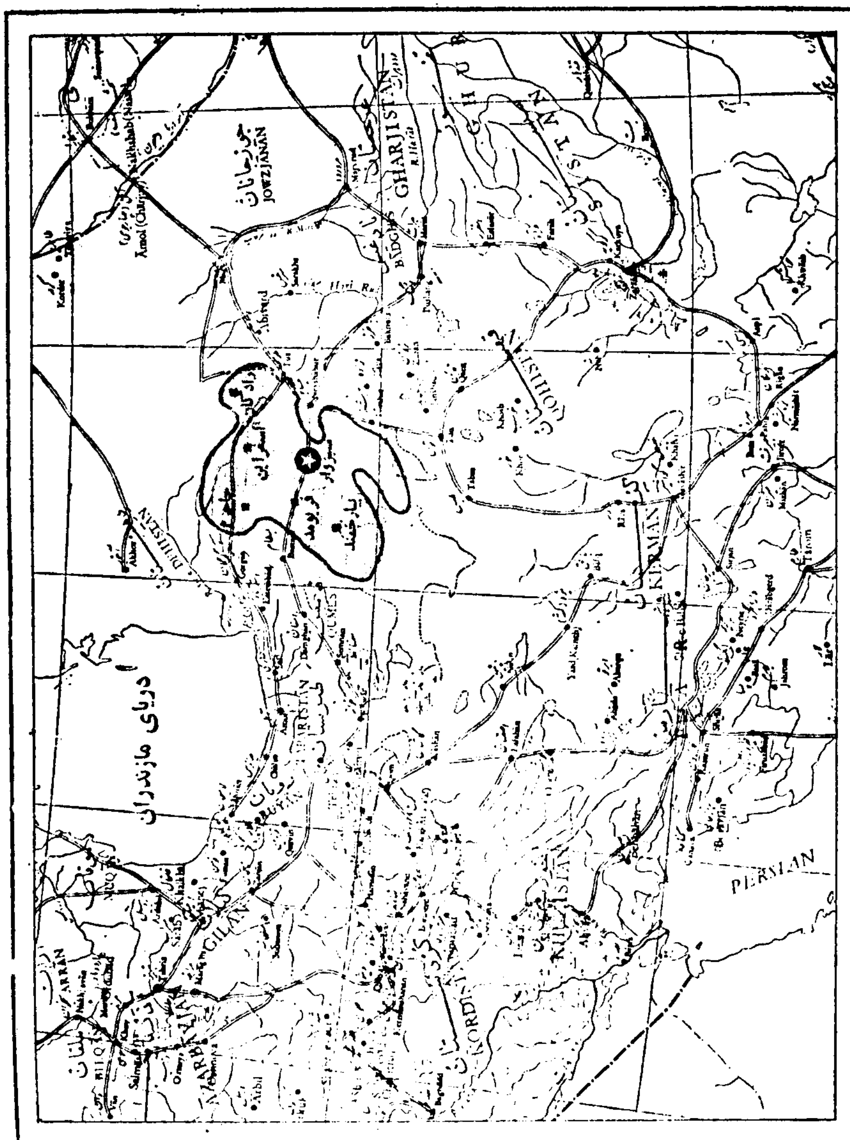
کار مغولان پس از این شکست مفتضحانه به محاصره شهر گذشت. شدت پایداری از سوی مردم شهر چنان بود که هر سعی و کوششی از جانب آنها نقش برآب می‌شد تا جایی که کار مغول برای رفع گرسنگی به تکدی و گدایی کشید.

کار مغولان بالاخره به فرار انجامید و کوچ بر کوچ تا سر حد مغولستان عزیمت کردند. مرض وبا نیز ــ که در میان مغولان شیوع پیدا کرد و خصوصاً باعث تلف شدن اسبان آنها شد ــ مزید بر علت شد و فرار آنها را تسریع کرد.

و این‌چنین بود که شهر سمرقند به رهبری سربداران در مقابل لشکر مغول پیروز شد و به تحکیم مواضع خود پرداخت. این پیروزی به قدری شگفت‌انگیز بود که لشکر ماوراءالنهر (امیرحسین و امیرتیمور) را به اعجاب واداشت؛ چون اهالی شهر با نیروی ایمان خود کاری کرده بودند که آنها نتوانسته بودند با لشکر جرار خود انجام دهند. این مسئله برای آینده آنها خطرناک بود. خصوصاً از این جهت که سمرقندیان پس از این پیروزی مولانازاده را به امامی و امیری خود انتخاب کرده بودند.

مولانازاده پس از این پیروزی از پای ننشست و چند نفر را برای تفحص در حال مغول تا کناره جیحون فرستاد تا از کیفیت عملیات مجدد مغولان اطلاعاتی کسب کند. از سوی دیگر، تیمور عملیات مجدد مغولان اطلاعاتی کسب کند. از سوی دیگر، تیمور هم پس از اطلاع از این موضوع چندین سوار را به سرکردگی عباس بهادر به خزار گسیل کرد تا از کم و کیف قضایا مطلع شود و مسائل را به اطلاع امیرحسین برساند.

عباس بهادر در راه به فرستادگان




متصرفات نخستین سربداران در زمان عبدالرزاق

مولانازاده برخورد و یکی از آنها را به اسارت گرفت و پیش تیمور برد. تیمور پس از اطلاع از جزئیات کار سمرقندیان، مجموع اخبار را به‌صورت مرتبی نوشت و همراه سواری پیش امیرحسین فرستاد و سپس خود نیز سوار شد و همراه اطرافیان به‌سوی امیرحسین رفت (امیرحسین در این ایام پس از شکست از لشکر مغول، در ییلاق شبرتو اقامت داشت و امیرتیمور نیز همراه قشون خود در بلخ جایگزین شده بود).

تیمور چند روز بعد به ییلاق شبرتو رسید و با امیرحسین درباره قضیه سربداران سمرقند به مشورت پرداخت. خبر شکست مغول از سمرقندیان به قدری آنها را متوحش کرده بود که برای رفع این مانع یارای رودررویی مستقیم نظامی با سمرقندیان را نداشتند. آنها برای از میان برداشتن این مانع به حیله سیاسی روی آوردند. امیرحسین که زمانی حاکم سمرقند و همه کاره آنجا بود و پس از شکست از مغولان نقشه فرار به سوی هند را در سر می‌گذراند، به این حیله جامهٔ عمل پوشاند.

امیرحسین نامه استمالت‌آمیزی نوشت و همراه آن خلعت و شمشیر و فرمان حکومت سمرقند و نیز برلیغ (فرمان) معافیت از هر نوع مالیات را برای مولانازاده سمرقندی و مردم سمرقند فرستاد و استقلال سربداران را به رسمیت شناخت. پس از آن برای جلب اطمینان خاطر سربداران تصمیم گرفتند که امیرتیمور با کوچ و بنه خود از جیحون بگذرد و در کش و نخشب زمستان‌گاه (قشلاق) کند و امیرحسین نیز جهت قشلاق به سالی‌سرای برود.

آنها می‌دانستند که در فصل زمستان نخواهد توانست از عهده تسخیر سمرقند برآیند. از این‌رو این تصمیم را گرفتند که هم اطمینان سمرقندیان را جلب کرده باشند و هم اینکه در فصل بهار با فرصت بیشتری کار سمرقندیان را فیصله دهند.

عکس‌العمل سربداران سمرقند در

مقابل حیله امیرحسین و امیر تیمور، با صداقت همراه بود. آنها اعمال حیله‌گرانه امیرحسین را باور کردند و از رسیدن تحف و فرمان حکومت و برلیغ و معافیت مالیات شادمان شدند و بیشتر به قدرت جمعی خود پی‌بردند و «در آن معامله از خود حسابها گرفته و سر به عیوق» انداختند. همین مسئله را بایستی یکی از عوامل شکست سربداران به‌حساب آورد. آنان به‌جای تأمل و تفکر در مسائل سیاسی و اعمال امیرحسین و امیر تیمور با صداقت تمام جواب نامه آنها را دادند و یک عده را با تحف و هدایا به نزد تیمور فرستادند. تیمور نیز برای جلب اعتماد بیشتر آنها، در آن زمستان چند بار امرایی را به نزد آنها فرستاد تا سربداران بیشتر تسلی ببینند و به خواب خرگوشی فرو روند و خوف و حجاب از میان برخیزد.

حکومت مستقل سربداران سمرقند حدود شش، هفت ماه طول کشید (از پاییز سال ۷۶۶ هـ. ق. تا بهار سال ۶۷۶ هـ. ق.). تدارک لشکر از سوی امیرحسین و امیر تیمور می‌رساند که آنها تا چه مایه از سربداران سمرقند ترسیده بودند. امیرحسین در بهار سال ۷۶۷ هـ. ق. لشکرهای بلخ، بدخشان، قندوز، قتلان و حصار شادمان، اندخوی و شبلغان را جمع کرد و متوجه سمرقند شد.

سربداران سمرقند با حیله و نیرنگ تاتاران قتل عام شدند؛ جز مولانازاده سمرقندی که با شفاعت امیر تیمور از مرگ نجات یافت ولیکن از سرنوشت بعدی او خبری به‌دست نیامد.

## سربداران کرمان

«اسدبن طغانشاه خراسانی» رهبر قیام، مردی متقی و دیندار و پرهیزگار بود و در امر به معروف و نهی از منکر به غایت سعی و کوشش می‌کرد.

همین تقوی و پرهیزگاری و فتوت اسد بود که باعث شد شاه شجاع حکومت کرمان را در اختیار او قرار دهد.

عوامل چندی باعث شد که اسد در کرمان قیام کند و خود را سربدار بنامد.

این عوامل عبارتند از:

۱. دخالتهای مخدومشاه مادر شاه شجاع در امر حکومت کرمان و آشفتگی در کار حکومت.

۲. میل کشیدن شاه شجاع به چشم امیر غیاث‌الدین محمود که از نزدیکان پهلوان اسد بود.

۳. تحریک امیر سیورغتمش اوغانی، برادرزن شاه شجاع و شاه یحیی اسد علیه شاه شجاع.

اینها عواملی است که برای طغیان اسد خراسانی علیه شاه شجاع برشمرده‌اند. یکی از مهمترین علل طغیان اسد را باید در وضع نابسامان کرمان و وضع رقت‌بار مردم آنجا جستجو کرد. وضع مردم کرمان به دلیل جنگها و اختلافات خانگی بر سر قدرت در بین سران، بسیار اسفناک شده بود به‌طوری که خود شاه شجاع نیز بارها به وضع هلاکت‌بار مردم کرمان اشاره کرده بود.

ظلم و ستم بر مردم همه‌جانبه بود؛ خاصه وقایع بعدی نشان داد که این ظلم و ستم در تمام سطوح (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) از سوی حکام و صاحبان قدرت (صاحبان اقطاع و خدم و حشم) اعمال می‌شده است. همین عامل باعث شد که مردم، خصوصاً جوانان وفادار و مظلومان شهر دل به قیام اسد دهند و همپای او شوند.

علت مهم دیگر این قیام را نیز باید در اوضاع و احوال انقلابی این دوره در این منطقه جست. این دوره (۷۷۵ ه‍. ق.) دوره‌ای است که سربداران در خراسان و مرعشیان در مازندران قد برافراشته‌اند و علیه ظلم و بیداد حکام (در همه سطوح) قیام کرده‌اند. کرمانیان نیز که فاصله چندانی از قلمرو این قیامها نداشته‌اند، تحت رهبری اسد خراسانی (که احتمالاً پرورده تعالیم انقلابی سربداران خراسان بوده است)، با همان اهداف قیام کردند.

اسد پس از قیام، از متمولان و

متعلقان مخدومشاه مال بسیار گرفت و تمام اموال و اراضی آنها را مصادره کرد و به تعمیر برج و باروی کرمان پرداخت و از اطراف، خصوصاً سربداران خراسان کمک خواست. خواجه علی مؤید نیز صد سوار سربدار به فرماندهی پهلوان غیاث‌تونی به کمک پهلوان اسد فرستاد. شاه یحیی نیز که با پادشاه شجاع اختلاف داشت به کمک اسد شتافت.

این قیام برای شاه شجاع یک هشدار بود، چون به هر حال متصرفات او از یک سو هم‌مرز با سربداران خراسان و از سوی دیگر با مرعشیان مازندران بود. از این‌رو قبل از اینکه دامنه قیام به جاهای دیگر هم سرایت کند، به فکر چاره‌اندیشی افتاد. قبل از همه با برادرش محمود ــ که بر سر قدرت بینشان اختلاف وجود داشت ــ پیمان دوستی بست و بعد همراه لشکری به سوی کرمان رهسپار شد. مقاومت از سوی شهر شدید بود.

کار محاصره شهر که بر عهده سلطان عمادالدین احمد برادر شاه شجاع و بعضی از امرا و عساکر بود، ۹ ماه و ۲۰ روز طول کشید (اول رجب ۷۷۵ تا ۲۰ رمضان ۷۷۶ هـ. ق.). امرا و دست‌نشاندگان شاه شجاع در خلال این محاصره به انواع حیله‌ها دست زدند تا شهر کرمان را به زانو درآورند. محاصره اقتصادی را تنگ‌تر کردند و کار را به جایی رسانیدند که تمام سیورسات و تدارکات غذایی شهر تمام شد و قحط و غلایی عظیم پدید آمد. آنهایی که توان مقابله نداشتند، خود را تسلیم نیروهای شاه شجاع کردند؛ ولی شهر همچنان مقاومت می‌کرد. بالاخره یکی از حیله‌های امرای شاه شجاع به بار نشست. نقبی به سرای پهلوان اسد زده شد و نیروهای شاه شجاع از طریق همین نقب و با همکاری زن اسد بر سر او ریختَند و او را از پای درآوردند.

## سرخ جامگان

ابن‌ندیم می‌نویسد: «خرمدینان که

به سرخ جامگان معروف شده‌اند از پیروان مزدک‌اند که در آذربایجان، ری، ارمنستان، دیلم، همدان و دینور پراکنده‌اند» و نیز ← خرمدینان.

## سرخ دم

مکان تاریخی در دشت کوه‌دشت در لرستان، در آنجا آثار پرستشگاهی پیدا شده است.

## سرخس

نام ولایت و شهری در خراسان، در کنار راه طوس و مرو بزرگ.

**سردار سپه:** ← رضاخان

## سردور دوم

پادشاه اورارتو (۷۶۰ ـ ۷۴۳ پ. م.).

## سرْدیوان (کَمالگان یا کماریگان)

سرکردگان دیوان در تاریخ اساطیری ایران هستند و در ردهٔ نخست موجودات بد مینوی قرار دارند. آنها شش سردیو (به قولی هفت سر دیو) مقابل امشاسپندان هستند.

## سرکب

موسیقیدان عصر ساسانی.

## سرمت‌ها (Sarmates)

غربی‌ترین اقوام سکایی این طایفه‌اند که در قرن چهارم قبل از میلاد در دامنهٔ کوههای اورال، در سرزمین اورن بورگ Orenbourg و پروخوروکا Prokhorovka می‌زیستند. برخی آثار از آنجا کشف شده است. سرمت‌ها در نیمهٔ قرن سوم ق.م. از رود ولگا گذشته و سایر قبایل سکایی را به‌سوی کریمه راندند. اینان سوارکار بودند و به جای تیر و کمان بیشتر نیزه به کار می‌بردند و زره نیز می‌پوشیدند.

## سرنائیک

نام کشور لیبی امروزی که در عهد

داریوش اول هخامنشی ضمیمهٔ امپراتوری ایران گردید.

## سروش

پروردگار ایرانی مدافع اهورمزدا که مردگان را به اتفاق میترا و رشنو محاکمه می‌کند.

## سروش (سرَئوشه)

معنی این نام اطاعت و فرمانبرداری و انضباط است. از شخصیتهای محبوب باورهای ایران باستان به شمار می‌آید. او در مراسم آیینی و نیایشها حضور دارد و نیایشها را به بهشت منتقل می‌کند و در سرودها به‌عنوان سرور آیینهای دینی به یاری طلبیده می‌شود. سروش نخستین آفریدهٔ اورمزد است که او را می‌ستاید. گاهان را بر می‌خواند و بَرسُم به دست می‌گیرد. سروش روان را پس از مرگ خوشامد می‌گوید و از آن مراقبت می‌کند. در داوری انجامین روانها با مهر و رَشن همکاری دارد. به‌عنوان همکارِ مهر مواظب است که همه چیز مطابق قاعده و قانون انجام گیرد، و بر پیمان اورمزد و اهریمن نظارت دارد. سروش همچون جنگجوی مسلّحی توصیف شده است و بهترین نابود کنندهٔ دروغ است. با سلاح آمادهٔ خویش از هنگام آفرینش به نبرد با دیوان سرگرم است؛ بویژه هنگام شب می‌کوشد جهان را از شر دیوان حفظ کند. او بیش از همه مخالف دیو خشم است و با گرز خویش بر سر او می‌کوبد.

سروش بر فراز البرز کاخی دارد با هزار ستون که از درون، خود به خود روشن است و از بیرون از ستارگان نور می‌گیرد. گردونهٔ او چهار اسب سفید تندروی زیبا با پاهای زرّین دارد. او سه بار در شبانه‌روز جهان را در می‌نوردد تا آفریدگان را نگاهبانی کند. بهترین حامی درماندگان است و در پاداش دادن به مردمان با ایزد بانو اَشی همراه است. او نگهبان آتش نیز هست. در سفر آسمانی ارداویراف به بهشت و برزخ و دوزخ،

سروش همراه با ایزد آذر او را راهنمایی می‌کند.

به دلیل محبوبیت فراوانی که سروش در میان پیروان آیین ایران باستان دارد، در متون پهلوی گاهی به‌عنوان آخرین امشاسپند به شمار آمده است.

## سروش یشت

یسنا، هات ۵۷ موسوم است به «سروش یشت». قطعه‌ای دیگر در اوستا موجود است که به‌عنوان «سروش یشت‌ها دُخت» نامیده شده است در مجموعهٔ یشت‌ها، یازدهمین یشت، همین سروش یشت است که آن را سروش یشت سر شب یا سروش یشت سه شبه نیز می‌نامند و هر دو عنوان به اعتباری درست است چون این قطعهٔ اوستایی را جزو ادعیه، هر شب پیش از خواب می‌خوانند و از دیگر سو در سه شب اولیه، پس از مرگ هر کسی، از سوی موبدان یا مؤمنان جهت متوفا تلاوت می‌شود.

سروش یشت، یعنی هات ۵۷ از یسنا، یشتی جدید است و چنین به نظر می‌رسد که موبدان و مؤلفان زرتشتی، سروش را به جای مهر قرارداده‌اند تاجای مهر یشت را پر کند. همه و یا اغلب صفات و امتیازهای مهر را به سروش نسبت داده و به این وسیله خواسته‌اند به شکلی از اعتبار مهر بکاهند و ایزدی اصیل و زرتشتی را جای گزین کنند و این از تدقیق و تحقیق و مقایسهٔ دو یشت برمی‌آید که حاصل آن پژوهش‌ها در این جا مناسبت ندارد.

سروش از ایزدان اصیل زرتشتی است که در گاثه‌ها نیز بارها از وی یاد شده است. در اوستا به صورت «سْرَاُشَه Sraosha» و از واژهٔ «سرو Sru» به معنی شنیدن آمده است. معنای این واژه در اصل فرمانبرداری و اطاعت است و منظور از اطاعت و فرمانبرداری از دین و فرمان‌های اهورامزدا است.

لقب همیشگی سروش، «اَشْیَه Ashya» می‌باشد به معنی با «اشی Ashi»

پیوسته و نزدیک. اَشی با صفت خوب «وَنگوهی Vanguhi» یکی از ایزدان کهن آریایی است.

**سرَوَه:** ← ساوول

**سِرهارفورد جونس**

اولین سفیر انگلستان در ایران در زمان فتحعلیشاه قاجار که در نهم فوریه ۱۸۰۹ م. استوارنامهٔ خود را با تشریفات مفصل در کاخ گلستان تقدیم شاه نمود.

**سُریانی، زبان**

زبان ادبی مسیحیانی که از نژاد سامی بوده و در عهد ساسانیان می‌زیسته‌اند و در کشور ایران مسکن داشتند. منشأ آن شهر ادسا (الرها) است.

**سریت**

سریت نام شخصی است از خاندان سام که دو پسر او اورواخشیه و گرشاسپ هستند.

**سریر**

سریر از بلاد قفقاز است این ایالت بین اران (اللان) و باب‌الابواب واقع است و یک راه به بلاد خزر و راه دیگر به ارمنستان دارد و در آن هجده هزار قریه بوده است اصطخری گوید که سریر نام کشور است و نام شهری و مردم آن مسیحی هستند و این سریر از آن یکی از پادشاهان ایران بوده است که او را تختی از زربود و چنانکه گفته‌اند این پادشاه از فرزندان بهرام‌گور بود.

ابن رسته در کتاب الاعلاق النفیسه دربارهٔ سریر می‌نویسد: مسافت بین خزر و سریر راهی است در حدود دوازده روز که از میان صحرا می‌گذرد. سپس راه متوجه کوهی بلند شده و چهار فرسنگ در چهار فرسنگ مساحت دارد و دیواری از سنگ آن را احاطه کرده است.

این پادشاه تختی از طلا و تختی از

نقره دارد و همه اهل دژی که پادشاه در آن است نصرانی هستند و بقیه افراد کشور کافرند. سرزمین سریر شَامل بیست هزار دره است که در آنها مردمان گوناگون ساکنند و همهٔ آنان جمجمه‌ای را می‌پرستند. هرگاه کسی از آنان بمیرد او را برتابوتی گذارده و به میدان می‌برند و سه روز آن تابوت را در آنجا رها می‌کنند بعد از سه روز مردم شهر با جوشن وزره سوار بر اسب به آن میدان می‌روند و با نیزه‌هایشان به آن مرده حمله می‌کنند و به دور آن تابوت می‌چرخند ولی زخمی به آن مرده نمی‌زنند. چون از علت این کار از ایشان پرسیدند گفتند: مردی از ما مرده بود او را دفن کردند ولی بعد از سه روز در گور صیحه‌ای کشید و دوباره بمرد. لذاما هم سه روز میت را باین صورت رها می‌کنیم و روز چهارم با اسلحه به نزدش می‌رویم تاچنانچه روحش از او عروج کرده باشد دیگر باره به جسدش برنگردد. پادشاه این قوم اوار نام داشت و در طرف راست قلعه راهی ساخته بود که به شهری به‌نام «خیزان» منتهی می‌شد.

پادشاهی دیگر دارند که نام او آذرنرسی است وی متمسک به سه دین است به‌طوری که روز جمعه با مسلمانان نماز می‌خواند و روز شنبه با یهود و روز یکشنبه با نصارا نماز می‌گذارد آن‌گاه هر کس که بر او وارد شود چنین می‌پندارد که با هردین از ادیان مردم را به خود می‌خواند و خویشتن را بر حق می‌داند، و دیگر دین‌ها را باطل. او می‌گوید من این ادیان سه گانه را پذیرفته‌ام تا به حقیقت آنها برسم.

به فاصلهٔ ده فرسنگی این شهر، شهری است به‌نام «رنجس» و درختی عظیم در آنجاست که میوه و ثمری نمی‌دهد. مردم آن شهر هر روز چهارشنبه به گرد آن جمع شده و انواع میوه‌ها را به آن درخت بی‌ثمر می‌آویزند و در برابر آن سجده و قربانی می‌کنند.

پادشاه سریر دره‌ای به‌نام «آلال» و «غومیک» داردکه قلعهٔ بسیار محکمی

است و اموال آن پادشاه در این قلعه نهاده شده است و آن قلعه را انوشیروان به او بخشیده است.

مینورسکی می‌نویسد که نام اصلی این کشور «سریر» نیست این نام مختصر لقب «صاحب‌السریر» است و این لقب را عربها به جهت سریرزرین او به این کشور داده‌اند.

اهل این کشور در قدیم از مردم «آوار» در داغستان بوده‌اند که از شمال و غرب به ناحیه گروزنی و از غرب به گرجستان و از شرق به دریای خزر و از جنوب به آذربایجان شوروی محدود است و کوههای قفقاز در طول مرزهای جنوبی و جنوب غربی آن کشیده شده است.

در قرن چهارم میلادی رومیان و سپس ایرانیان گرفتار دفاع از تنگه دربند در مقابل مردم چادرنشین این ناحیه بودند. تمدن ساسانی در این ناحیه نفوذ داشت و بعضی از نواحی نامهای ایرانی داشتند مانند ناحیه «طبرسران» در غرب در بند که حکمرانان آن قوم عنوان «طبرسران شاه» داشتند و «زره‌گران» به مناسبت شهرت ایشان در اسلحه سازی. بلاذری در فتوح البلدان هنگام بحث لقب انوشیروان به امرای داغستان می‌گوید «خاقان الجبال صاحب التخت و هزار مردانشاه» یا «دهراونشاه و هراورنشاه» نامیده می‌شود. مسعودی‌نسب صاحب‌التخت را به بهرام‌گور می‌رساند.

زبان مردم این ناحیه به لهجهٔ محلی شاخه قفقازی تعلق دارد و اصلاً با زبان آوارهای مهاجم که برای نخستین بار کشور سریر را تشکیل دادند ارتباطی ندارد.

## سعدابن ابوبکر

اتابک مظفرالدین سعدابن ابوبکرابن سعدابن زنگی. متوفی ۶۵۸ ه. ق. هفتمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان فارس. در زمان حیات پدر، در موقع فتح لرستان به‌دست مغول به اردوی

هولاکوخان رفت. در بازگشت از این سفر بیمار شد و وفات یافت. جنازه‌اش را به شیراز بردند و در مدرسهٔ عضدی دفن کردند.

## سعدابن ابی‌وقاص

متوفی ۵۵ هـ. ق. از مشاهیر صحابه و امرای بزرگ عرب در آغاز اسلام، فاتح مداین و قادسیه. بعد از فتح عراق کوفه را بنا نمود، و مرکز و مقر سپاه خویش نمود. مدتی در خلافت عمر خطاب، عثمان او را معزول کرد. سعد به مدینه رفت و در آخر عمر نابینا شد، و در مدینه درگذشت.

## سعدابن علی قمی

ملقب به وجیه‌الملک، متوفی ۵۱۶ هـ. ق.، از رجال و وزرای عهد سلجوقیان. از محرم ۵۱۵ هـ. ق. تا هنگام وفات وزیر سلطان سنجر بود. پیش از آن نیز در دستگاه تاج‌الدین خاتون، مادر سنجر، وزارت داشت.

## سعدالدوله

میرزا جوادخان سعدالدوله فرزند میرزا جبار ناظم‌المهام معروف به تذکره در سال ۱۲۵۷ هـ. ق. در خوی متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در همان شهر گذراند. در مدتی که پدرش برای تجارت به تبریز رفت و در آنجا ساکن شد، میرزا جوادخان به تبریز رفت و در آنجا ساکن شد، میرزا جوادخان در آن شهر به تحصیلات حوزوی روی آورد و مقدمات صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی را فرا گرفت و مدتی نیز در نزد مبلغین مسیحی فرانسوی، زبان فرانسه را تا اندازه‌ای آموخت.

وی در سال ۱۲۸۵ هـ. ق. همراه پدرش به تهران آمد و در وزارت خارجه به کار مشغول شد. پس از مدتی به تفلیس رفت و در آنجا فن تلگراف را فرا گرفت و پس از بازگشت به ایران، مأمور تلگرافخانهٔ تبریز شد و در آنجا خدمات مهمی انجام داد، به نحوی که مورد توجه

مظفرالدین میرزای ولیعهد قرار گرفت. به علت همین خدمات از طرف ناصرالدین‌شاه به سعدالدوله ملقب گردید.

در سال ۱۲۹۶ هـ. ق. سعدالدوله مأمور خدمت در تلگرافخانه تهران شد و جزو افراد تحت ریاست مخبرالدوله و دختر او را نیز به زنی گرفت، اما حسن رابطه مخبرالدوله و سعدالدوله دیری نپایید و دوستی آنها پس از مدتی به دشمنی انجامید، تا حدی که سعدالدوله دختر مخبرالدوله را طلاق داد. سعدالدوله از این زمان به بعد به فعالیتهای سیاسی پنهان روی آورد و مدتی در تهران کالسکه عمومی دایر نمود و یک بار هم مسئولیت غرفه ایران را نیز در نمایشگاه بین‌المللی پاریس برعهده گرفت.

در بهار سال ۱۳۱۲ هـ. ق. که نمایشگاهی در بروکسل تشکیل شد، به دلیل موفقیت در برپایی نمایشگاه پاریس، با پیشنهاد کاردار بلژیک در تهران به ریاست غرفهٔ ایران و به‌عنوان سفیر ایران در بلژیک انتخاب شد. سعدالدوله مدتها سفیر ایران در بلژیک بود و مسیو نوز و دیگر بلژیکیان را او در گمرک ایران استخدام نمود.

هنگامی که زمزمه‌های انقلاب مشروطه بلند شد، سعدالله هرچند وزیر تجارت بود در جبهه مخالفین عین‌الدوله قرار داشت و عین‌الدوله هم به بهانهٔ آنکه سعدالدوله به تحریک بازرگانان پرداخته، او را به یزد تبعید کرد که تا پیروزی انقلاب مشروطه در آن شهر به حال تبعید به‌سر می‌برد.

دوران تبعید یزد برای سعدالدوله وجهه ایجاد کرد، به همین جهت در اولین دوره مجلس از طرف اعیان به وکالت مجلس انتخاب شد و در تدوین قانون اساسی نقش زیادی ایفا کرد. او در مجلس به «ابوالمله» معروف شد. سعدالدوله داعیه ریاست مجلس شورای ملی را داشت، اما پس از آنکه صنیع‌الدوله، پسر علیقلی‌خان

مخبرالدوله به‌عنوان رئیس مجلس برگزیده شد، سرخورده گردید و با او به مخالفت برخاست.

در دوران استبداد صغیر، پس از خودداری ناصرالملک از قبول مسئولیت ریاست وزرایی، محمدعلی‌شاه سعدالدوله را مأمور تشکیل کابینه کرد.

همزمان با تشکیل کابینه سعدالدوله، اوضاع سیاسی کشور روبه وخامت می‌رفت و نیروهای شمال و جنوب به قصد تصرف تهران در حرکت بودند. تلاشهای سعدالدوله برای رسیدن به مقام صدارت بی‌نتیجه ماند و او در خانهٔ خود منزوی شد و سرانجام در سال ۱۳۰۸ هـ. ش. درگذشت و در امامزاده عبدالله مدفون شد.

## سعدالدولهٔ یهودی

متوفی ۶۹۰ هـ. ق.، وزیر معروف ارغون‌خان، ایلخان مغول. سعدالدوله پسر طبیبی یهودی بود و در ابهر به‌دنیا آمد. سپس به بغداد رفت و به طبابت پرداخت. به سبب آشنایی به زبان ترکی و مغولی، به دستگاه ارغون راه یافت. و پس از معالجهٔ وی در خدمت او خزانه‌دار و مستوفی شد، و آنگاه به وزارت رسید. حکومت بسیاری از شهرها را به خویشان و همکیشان خود داد، و این نکته سبب تحریک حسادت مخالفان گشت، و سعدالدوله نیز ارغون را به مخالفت به مسلمین و معاندت با اسلام تحریک می‌نمود، و حتی جهت مخالفت با اسلام سعی کرد ارغون را به داعیهٔ پیغمبری وادارد، و او را به قتل مسلمانان تشویق نمود، و عمال و حکام مسلمان را از کار برکنار داشت. اما دولت او چندان نپایید، و ارغون‌خان به شدت بیمار شد و از کار فرو ماند. چند روزی قبل از وفات ارغون، مخالفان سعدالدوله آن وزیر یهودی را فرو گرفتند، و پس از شکنجه او را هلاک کردند (۶۹۰)، و با مرگ او در اکثر شهرها به شکنجه و قتل یهودیان پرداختند.

## سعدالدین عنایت‌الله خوزانی

امیر سعدالدین عنایت‌الله خوزانی از وزیران با تدبیر شاه طهماسب اول صفوی است. وی در سال ۹۴۲ هجری به جرم مخصوصی از مقام وزارت معزول گردید و به وضع تأثرآوری کشته شد.

## سعدالدین محمد ساوجی

از وزرای غازان‌خان که بعد از کشته شدن خواجه صدرالدین احمد زنجانی، غازان‌خان منصب وزارت و نیابت خود را به خراجه سعدالدین محمد ساوجی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی محول نمود.

## سعدالملک آبی (آوجی)

از دبیران دولت سلجوقی بود، هنگامی که محمد پسر ملکشاه سلجوقی در گنجه اقامت داشت سعدالملک نائب و کاتب و دبیر حکومت وی در آنجا بود، و بعد از آنکه محمد به سلطنت رسید، مقام وزارت سلطان محمد نیز به او محول شد. وی از یاران و پیروان حسن صباح رهبر پر قدرت اسماعیلیان ایران بود که در این زمان در پایتخت رفیع خود یعنی قلعه الموت سازمان متشکل فکری و سیاسی با طغیان ایران را رهبری و سرپرستی می‌کرد. به همین جهت در لباس و مقام وزارت به‌طور خیلی سرّی و محرمانه به اسماعیلیان ایران خدمت می‌کرد و کار به جایی رسید که نقشهٔ قتل سلطان محمد سلجوقی را نیز طرح کرده و نزدیک بود که به مرحلهٔ عمل درآید که راز آشکار شد و سرانجام خود سعدالملک در این راه قربانی گردید و طبق دستور سلطان محمد سلجوقی، سعدالملک وزیر را در بازار اصفهان به صلیب کشیدند و بدن او را پاره پاره کردند.

## سعد زنگی

اتابک مظفرالدین سعدابن زنگی

ابن مودود سلغری، متوفی حدود ۶۲۳ ه. ق.، پنجمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان فارس. بعد از وفات (۵۹۱ ه. ق.) برادرش اتابک تکلةابن زنگی، با جانشین او طغرل‌ابن سنقر، بر سر تصاحب تاج و تخت به کشمکش پرداخت، و عاقبت در حدود ۵۹۹ ه. ق. به استقلال، اتابک فارس شد. آغاز امارت او مواجه شد با قحطی و وبایی سخت. سعد زنگی، کرمان را از دست ملوک شبانکاره بیرون آورد، سپس به عراق دست‌اندازی کرد و در پی تسخیر اصفهان و همدان (که در این زمان در تصرف اتابکان آذربایجان بود) برآمد، و این کار سبب حملهٔ اتابک مظفرالدین ازبک به شیراز و قتل و غارت در آن شهر گردید. بعد از آن، سعد زنگی قصد عراق کرد، و تا حدود ری پیش تاخت، و بر لشکر سلطان محمد خوارزمشاه حمله برد ولی گرفتار شد (۶۱۴ ه.ق.). سلطان محمد از کشتن درگذشت، و با گرفتن دو قلعهٔ اصطخر و اشکنوان در حوالی شهر اصطخر، و چهار دانگ از محصول فارس، با وی صلح کرد. پسر سعد زنگی ابوبکر که از این مصالحه ناراضی بود، بر سر پدر شورید، اما در نزدیکی قلعه اصطخر اسیر شد، و در آن قلعه محبوس گردید. بعدها ابوبکر از حبس نجات یافت، و به‌نام ابوبکران اسعد جانشین پدر گردید.

شیخ سعدی با اتابک سعد زنگی ظاهراً ارتباطی از نوع مادح و ممدوح نداشته است و حتی تخلص او هم به بعضی احتمالات ظاهراً به‌نام نوادهٔ این اتابک است، که سعدابن ابوبکر باشد، نه به‌نام این اتابک که سعدابن زنگی است.

**سغد ← سغدیان**

**سغدیان**

در اوستا «سوغوده» در سنگنبشتهٔ داریوش «سوغده» و به یونانی - «سغدیانا» آمده که همان سغد و سمرقند است که از شمال و جنوب میان سیحون

و جیحون و از شرق به سرزمین سکاها و از مغرب به خوارزم و شهر عمدهٔ آن «مرکنده» بود که آن را با سمرقند تطبیق می‌کنند. دیگر از شهرهای آن «کرشته» و شهر کورش (سیروپولیس) بوده که دورترین شهرهای شاهنشاهی ایران به‌شمار می‌رفت.

باستان‌شناسان محل شهر کوروش را با «اوراتپه» کنونی تطبیق می‌کنند. اسکندریه اقصی ـ درکنار سیحون بود و محل آن را با خجند کنونی تطبیق کرده‌اند دیگر از شهرهای سغدیان «نئوتاکا» (نوتاک) بوده است. «گازا» یا بخارا که اکنون در جمهوری تاجیکستان می‌باشد از شهرهای سغد بود. شهرهای سغد را بطلمیوس در کتاب خود چنین نام برده است: «دره پسامتروپولیس» اوکسیانا، ماروکا، الکساندر یا اوکسیانا.»

## سفاح

از خلفای عباسی، ابوالعباس عبدالله اولین خلیفهٔ عباسی پس از انتصاب به خلافت در خطبهٔ نخستین که در مسجد بزرگ کوفه خواند، علیه بنی‌امیه، غاصب حقوق خاندان پیغمبر و ظلم و جور آنها سخن راند و در آخر نطق خود فریاد زد منم دست انتقام الهی، نام من سفاح یعنی خونریز است و همین کلمه لقب او شد و حقاً اسم با مسمایی بود.

خلیفهٔ جدید و خاندان وی در اجرای مقاصد خود، بیشتر از خاندان منقرض شده به زور متوسل گردید و برای نخستین‌بار در تاریخ اسلام سفرهٔ چرمین (نطع)، پهلوی تخت خلیفه گسترده شد و منصب جلاد از لوازم تخت امپراتوری به‌شمار آمد.

به دستور عباسیان باروی شهر دمشق را ویران کردند و افراد اموی را در همه جا جستند و کشتند. قبور خلفای اموی را شکافته، استخوانها را سوزانیدند. از این کشتار یکی از نوادگان هشام بن عبدالملک که نامش عبدالرحمن بود جان در ربود و خود را

به آندلس رسانید و بعدها در آنجا سلسلهٔ امویان آندلس را بنیان گذارد.

بنی‌عباس نسبت به بنی‌امیه با قساوت بی‌نظیری رفتار کردند و اولین کار سفاح قتل عام امویان در بلاد اسلامی بود.

با وجود انقراض سلسلهٔ اموی و کشته شدن مروان و تسخیر کامل شام (مقر خلافت چندین سالهٔ امویان) باز عده‌ای از سرداران اموی، از بیم جان یا به طمع مملکت، قیام و شهرها را بر عباسیان می‌شورانیدند.

از آن جمله سرداری از مروان به‌نام ابوالوردبن الکوثر در قنسرین قیام کرد و ابومحمد زیادبن عبدالله یکی از اعقاب یزیدبن معاویه را به خلافت برداشت و او را سفیانی موعود که نامش در اخبار آخرالزمان به گوش مردم رسیده بود شمرد. این قیام در جنگ مرج‌الاخرم در نزدیک قنسرین به سال ۱۳۳ ه از بین رفت. خود ابوالورد در جنگ کشته شد و سفیانی به تدمر و از آنجا به حجاز گریخت و به‌دست ابوجعفر منصور به قتل رسید. سردار دیگر «حبیب بن مره» در بلقاء شام قیام کرد و کارش به صلح انجامید.

سفاح جمیع حکام بلاد اسلامی را عوض کرد و حکومت آن نواحی را به برادران و اعمام و سرداران خود واگذاشت و حکومت شام را به عبدالله بن عباس، حکومت حجاز را به داودبن علی، الجزیره، آذربایجان و ارمنستان را به ابوجعفر منصور، و خراسان را به ابومسلم خراسانی محول نمود.

با سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان مردم خوشحال بودند. زیرا خلافت عباسیان را به خلاف امویان که مظهر سلطنت و حکومت دنیایی بود، خلافت دینی می‌پنداشتند. هنر عباسیان در این بود که خود را منسوب به آل محمد به حساب آورده جنبش ضد اموی را به نفع خود اداره کردند. دستگاه تبلیغاتی ماهر که اعتقاد مردم را بر ضد حکومت امویان سست کرده بود، این

بار با مهارت تمام مردم را به طرف عباسیان می‌خواند و برای اینکه حکومت خود را به رنگ دین جلوه دهند، همیشه از عالمان متبحر وفقها در اطراف خود داشتند که حمایتشان می‌کردند.

سفاح در اوان کار در مسجد جامع کوفه خطبهٔ عوام‌فریبانه‌ای ایراد کرد و به مردم نوید داد که عباسیان به محض رسیدن به قدرت، بار مالیاتها و خراجها را سبک خواهند کرد. ولی ماهها و سالهای بعد هیچ یک از وعده‌های خود را عملی نکردند و نشان دادند که آنچه بود ظاهری بود و خلیفهٔ بغداد در عشق به علایق دنیوی کمتر از خلیفهٔ دمشق نیست.

ظلم و فشار خارج از حد سفاح و برادرش منصور به قدری در مردم اثر کرد که از عباسیان رویگردان شدند. روستاییان آشکارا می‌گفتند که خون خود را برای آن نریخته‌اند تا سر به اطاعت عباسیان که کاری برای ایشان نکرده‌اند، فرود آورند. هنوز یک سال از خلافت نگذشته بود که نائرهٔ عصیان در بخارا علیه سلسلهٔ عباسی افروخته شد. شخصی شیعه به‌نام شریک بن شیخ‌المهدی در رأس این قیام قرار داشت و اکثریت مردم آن سامان با وجود عدم اطلاع درست از مذهب تشیع فقط به خاطر مخالفت با عباسیان بدو پیوستند.

همدستی عباسیان و علویان که از نفرت مشترک بر ضد دشمن سرسخت (اموی) پدید آمده بود به زودی با سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان از میان برخاست. علویان و شیعیان که برای استقرار خلافت در خاندان علی تلاش می‌کردند و گمان می‌نمودند که عباسیان محض خاطر ایشان به معرکه درآمده‌اند، به اشتباه خود پی بردند و از عباسیان رویگردان شدند.

ابوسلمه حفص بن سلیمان معروف به خلال که سمت دامادی بکیربن ماهان مخدوم ابومسلم خراسانی را داشت، از

ایرانیانی بود که کارگردان دعوت عباسی در کوفه بود و همچون ابومسلم از ارکان نهضت ضد اموی و از افراد فعال تحویل خلافت از بنی‌امیه به آل عباس به حساب می‌آمد و تمام هستی خود را وقف این دعوت کرده بود، ولی اخیراً از روی کار آوردن عباسیان پشیمان و به فکر روی کار آوردن آل محمد واقعی افتاده بود و به همین دلیل مدتی ابوالعباس را پنهانی در خانه‌ای در کوفه، نگه داشت و دو نامه به مدینه، یکی به امام جعفر صادق و دیگری به عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی نوشت و آنها را به کوفه دعوت کرد، و وعده داد که از مردم خراسان برای آنها بیعت بگیرد.

امام جعفر صادق (ع) از قبول این تکلیف سر باز زد و خاندان خود را نیز از شرکت در ماجراهای سیاسی منع کرد، ولی عبدالله بن حسن جواب موافق داد. فرستاده وقتی به کوفه مراجعت کرد که خراسانیان ابوالعباس را از مخفیگاه بیرون آورده به خلافت برداشته بودند، در نتیجه نقشهٔ ابوسلمه بر سفاح آشکار شد.

سفاح با علم به سوءنیت وی، از مکانت و نفوذ او ترسیده، او را به وزارت خود انتخاب و لقب وزیر آل محمد به او داد. به این ترتیب ابومسلم اولین کسی است در تاریخ اسلام که شغل وزارت و لقب وزیر یافته است.

سفاح از همان روز اول، نفوذ عظیم ابومسلم و ابوسلمه خلال وزیر را در دنیای اسلامی که در دربار و امور خلافت دستی قوی داشتند با نظر شبهت می‌دید و می‌خواست این دو شخصیت مقتدر را از بین ببرد، ولی هنوز دولت جدید عباسیان کاملاً استقرار نیافته بود، و با بقایای اموی در پیکار بود. اما به قول ابن طقطقی، سفاح برادر خود منصور را به خراسان پیش ابومسلم فرستاد و گفت: «به خراسان شو و بیعت محکم کن بر اهل خراسان و ابومسلم را ببین و سخن او شنو... ابوجعفر... راه خراسان برگرفت...

مردمان خراسان را سخت مطیع دید و به غـایت شـاد شـد... ابـوجعفر گـفت یـا ابومسلم... ما گله همی کنیم از ابوسلمه بن حفص بن سلیمان که جور و کبر کند بر امیرالمـؤمنین و خـلافت وی را هـیچ چیز نمی‌شمارد. بر ما اعتراض همی کند و از حـــد انـــدر گـــذشت، والا کـه امـیرالمـؤمنین از بـهر خـاطر تـو، او را چیزی نمی‌گوید زیرا کـه تـو او را وزیـر کردی.» ابومسلم در ایـن مـوقعیت جـز آنکـه بـی‌طرفی خـود را اعـلام کـند، چاره‌ای نداشت و به منصور چنین پاسخ داد: «مـــن دســـتوری دادم تـــو را و امیرالمؤمنین را که هرچه خواهـید بـا او بکـنید.» کـمی بـعد ابـوسلمه بـا وضـع محرمانه و شگفت‌انگـیزی کشـته شـد. آواز انداختند که به‌دست خوارج کشـته شده است و جنازه‌اش را بـه احـترام بـه خاک سپردند.

بعد از قتل ابوسلمه، خالد برمکی، یکـی از خـراسـانیان سپاه ابـومسلم، به‌جای وی وزارت یافت.

سـفاح در خـطبه‌ای کـه بـه مـنزلهٔ بـرنامهٔ کـارهای وی بـه‌شمار مـی‌رفت، وعده داده بود که کوفه را پایتخت سازد. ولی پایتخت خود را از کوفهٔ پرآشوب که بـرای وی جـای امـنی نـبود، بـه مـدینهٔ هاشمیه در ناحیهٔ انبار برد. انبار از بـلاد قدیم ایران در غرب فرات بود و گویا در لشکرکشیهای ایران بروم، محل ذخایر و مهمات جنگی دولت ایران بـوده است. علت این تغییر این بود که کوفه همیشه پر از عناصر مخالف، به‌خصوص مخالفینی از تودهٔ مردم چون خوارج و غیره بود و سفاح از عناصر مزبور بیم داشت.

سـفاح پس از ۵ سـال خـلافت بـه مرض آبـله درگـذشت و در مـدت پـنج سال خـلافت خـود بـه قـدری مـرتکب فجایع و اعمال شنیع گردید که همه از او بری شدند. پیروان آل علی و سایر مردم، ظلم وَ فشار بنی‌امیه را فراموش کردند و مدعی خلافت آل عباس گردیدند. چون عـــباسیان خـود را شـیعه آل عـباس می‌نامیدند، آنها خود را شیعهٔ علویه نام

نهادند. از این به بعد علویان دایماً علیه بنی عباس قیام می‌کردند ولی همیشه قیام‌کننده و اتباعش از میان می‌رفتند و فقط دو دسته از آنها (علویان گیلان و طبرستان در شرق و فاطمیون در غرب) توانستند مدتی در مقابل عباسیان مقاومت کنند.

## سفره‌چی‌باشی

در عصر صفویه سفرهٔ شاه را می‌گسترد و غذاها را ترتیب می‌داد و این شغل غالباً موروثی بود.

## سفیدنج

شهری از توابع مرو که ابومسلم در این شهر دعوت خود را آشکارا ساخت و پرچم سیاه عباسی را برافراشت.

## سکاکی

سراج‌الدین ابویعقوب یوسف‌بن ابی‌بکر در سال ۵۵۵ هـ. ق. در شهر خوارزم به‌دنیا آمد. وی معاصر سلطان محمد خوارزمشاه و جغتای پسر چنگیز و در فنون ادب استاد کامل بود و کتاب مشهور مفتاح‌العلوم در صرف و نحو و منطق و معانی و بیان را تألیف کرد. وی در سال ۶۲۶ هـ. ق. چشم از جهان فروبست.

## سکان‌شاه

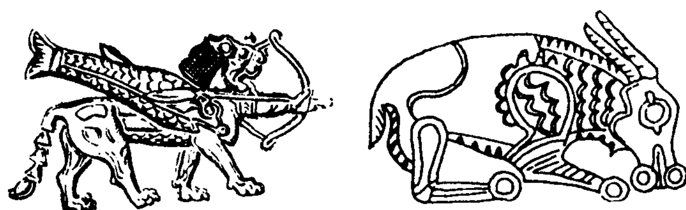
لقب بهرام سوم. چون بهرام سوم در زمان پدرش حاکم سیستان بود او را سکان شاه می‌گفتند.

## سکاوند یا ده‌نو

در جنوب بیستون. در آنجا دو دخمه یا گور صخره‌ای وجود دارد و در بالای یکی از آنها نقش برجسته‌ای است.

## سکاها (Saka)

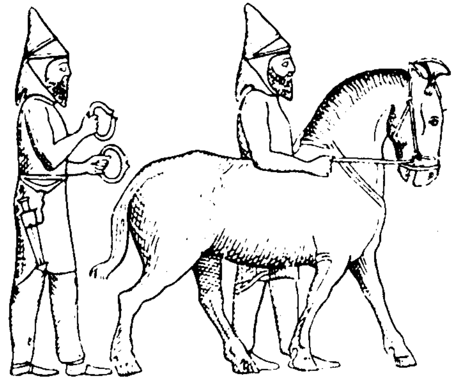
قبایل جنگجوی بیابانگردی که در قرن ۸ و ۷ ق. م. از موطن خود در شمال کوههای قفقاز، در ساحل رود ولگا و



اشکال حیوانی، مادی و سکائی در غلاف نقره‌ای شمشیر مربوط به قرن ششم ق. م.

احتمالاً در اوکراین به قفقاز و آسیای صغیر سرازیر شدند. یکی از قبایل سکایی که در کتیبه‌های آشوری به‌نام اشکیدا از آنان یاد شده است در اواخر قرن ۸ ق. م. به آذربایجان شمالی رسیدند و در اینجا اقامت گزیدند. سکاها پس از آنکه در سرزمین وسیعی از کرانه‌های شرقی و شمالی دریاچهٔ ارومیه تا قراباغ و گنجه و ارمنستان ساکن شدند، تیراندازانی چابکسوار بودند که ماناها با آنها متحد شده و در جنگ با آشور از آنان استفاده کردند. ایش پاکای پیشوای سکاها در جنگ با آشور کشته شد (۶۷۳ ق. م.). جانشین او پاراتوا در ازای ازدواج با یکی از شاه‌دختهای آشوری با این کشور عقد اتحاد بست. به این ترتیب پادشاهی سکاها که در اندک مدتی قدرت یافته بود مورد شناسایی آشور، دولت مقتدر آن زمان قرار گرفت. جنگاوران سکایی در سال ۶۵۲ ق. م. به رهبری شاهان مادایی بر مادها غلبه کردند و سیاکزار خراجگزاری برایشان را پذیرفت. در عوض سکاها تنها به حکمرانی بر آذربایجان قناعت کردند و سپاهیان سکایی در ارتش سیاکزار داخل شدند. گرچه تسلط سکایان در آغاز موجب ضعف مادها و تأخیر در ایجاد شاهنشاهی ماد گشت، ولی در عوض مادها در این مدت نه‌تنها ضعیف‌تر نشدند بلکه فن سواری و تیراندازی را از

آنـان آمـوختند و سـرانـجام کـیاکسـار توانست سکایان را به‌جای خود بنشاند (۶۲۵ ق. م.) سکاها به قلمرو پیش خود بـازگشتند کـه پس از آن حـتی در زمـان هـــخامنشیان یکـــی از ســاترابــهای شاهنشاهی ایران بود و بـزرگان ایـرانـی فرزندان خود را برای آموختن سواری و



سکایان «تیزخود». از نقش برجسته‌ای در استخر (پرسپولیس). قرن پنجم ق. م.

تیراندازی به نـزد ایشـان مـی‌فرستادند. سکاها از نژاد آریایی بـودند و زبـانشان برای مادهای ایرانی کاملاً مفهوم بـود و تسلط موقتی آنان موجب شد کـه زبـان ایرانی در قلمرو قبایل گوناگون سرزمین ماد رواج یابد و شهرهای اسکو و سقز را در آذربایجان یادگار سکاها می‌دانند.

## سکایی، زبان

زبان قوم هند و سکایی، از شـعب زبانهای شرق ایران است که امروز لغت افغانی (پشتو) و چند لهجهٔ پامیری مثل ساریکولی و شوغنی و واخی و غیره از آن جمله‌اند.

## سکایی‌ها

از نژاد ایرانی که از جـانب روسـیهٔ جنوبی وارد آسیای غربی شده‌اند. منابع تـاریخی مـربوط بـه آنـان عـبارتند از هرودوت، متون آشوری و اورارتـویی و تـوراة؛ در حـدود قـرن هشـتم پ. م. بـا کیمریها به آسیای غربی هجوم آوردند. جنگجویان متهوری بودند کـه بـه‌عنوان رزم‌آور مـــزدور در خـدمت آشـوریها و مادها درآمدند و از قفقاز تا فـلسطین را در قرن هفتم زیر سلطهٔ خود در آوردند

و در ابتدای قرن ششم احتمالاً در قفقاز مسکن اختیار کردند.

پادشاهان سکایی

تارگیتائوس (**Targitaus**) : بنیانگذار مشهور سلسلهٔ فالاتاها (Phalatae)، ولی احتمالاً شخصیتی کاملاً افسانه‌ای است.

کولاکسیس (**Colaxis**) : احتمالاً سلسلهٔ سکاهای سلطنتی را بنیاد نهاد.

اسپارگاپی ئس (**Spargopeithes**).

لوکوس (**Lycus**) : پسر اسپارگاپی ئس.

گنوروس (**Gnurus**) : پسر لوکوس.

پارتاتوآ (**Partatua**) : به اتفاق مادوئس (Madyes)، که احتمالاً همزمان با او فرمانروایی می‌کرد یا نمایندهٔ او بود به حکومت پرداخت. آنها حدود سال ۶۳۰ پیش از میلاد در اوراتو سلطنت کردند.

سائولیویس (**Saulius**) : برادر آناخارسیس (Anacharsis) در ۵۸۹ پیش از میلاد فرمانروایی می‌کرد.

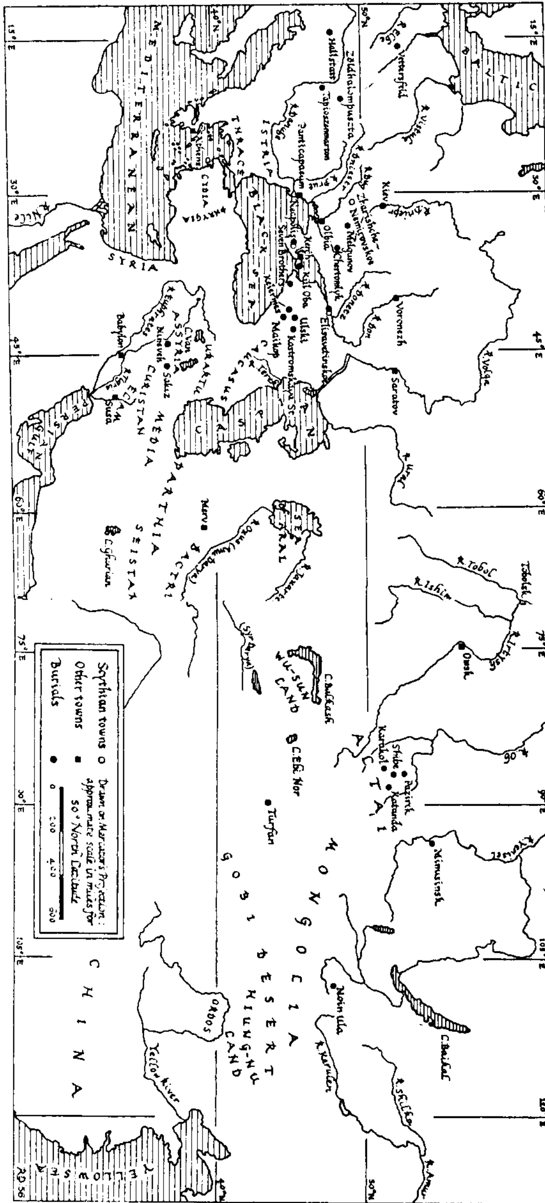
ایدانثورسوس (**Idanthyrsus**) : با تاکساکیس (Taxacis) و اسکوپاکیس (Scopacis) که احتمالاً نمایندگان او بودند یا همزمان با او حکومت می‌کردند، در حدود ۵۱۶ پیش از میلاد با داریوش به مخالفت پرداخت.

آریاپیثس (**Ariapeithes**) : فرزند ایدانثورسوس، با زنی یونانی از ایستروس (Istrus) و همچنین با زنی سکایی و نیز با دختر ترس، (Teres) رهبر تراکیه ازدواج کرد.

اسکولس (**Scyles**) : فرزند آریا پیثس که پس از مرگ او با نامادری یونانی خود ازدواج کرد و به دست برادرش اوکتوماسادس (Octomasades) به سبب احساسات یونانی مآبانه‌اش به قتل رسید.

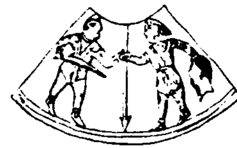
اوکتوماسادس (**Octomasades**) : جانشین اسکولس شد. درست پیش از زمان هرودوت بود.

آریانثوس (**Arianthus**) : اعضای طایفه خود را سرشماری کرد.




مناطق تحت نفوذ سکاها

**آریستاگوراس (Aristagoras)** : در حدود ۴۹۵ پیش از میلاد به سلطنت پرداخت.



کلاهی از گورهای تپه‌ای کوردزهیپ در کوبان که دو جنگجوی سکایی را نشان می‌دهد،یکی از آنها سر بریدهٔ دشمنی را در دست دارد.حدود قرن چهارم تا سوم پیش از میلاد. طول در حدود $7\frac{1}{2}$ اینچ

**آیرتس (Aertes)** : در جنگ به دست فیلیپ مقدونی در ۳۳۹ پیش از میلاد در سن نود سالگی کشته شد.

**آگاروس (Agarus)** : جوانترین فرزند اسپارتاکوس (Spartocus)، فرمانروای بوسفوری را تحت حمایت خود گرفت. پس از اسپارتاکوس، کسی که همزمان با او سلطنت می‌کرد و پاییری سادس (Pairisades) اوّل نام داشت، از پرداخت خراج سکاها خودداری کرد و در نتیجه در جنگ به دست آگاروس در ۳۱۰ پیش از میلاد کشته شد.

**اسکولوروس (Scylurus)** : در حدود ۱۱۰ پیش از میلاد در اولبیا سکه زد و پایتخت خود را در نئاپولیس قرار داد.

**پالاکوس (Palakus)** : پسر اسکولوروس.

## سکستان

سیستان.

## سکوذَر

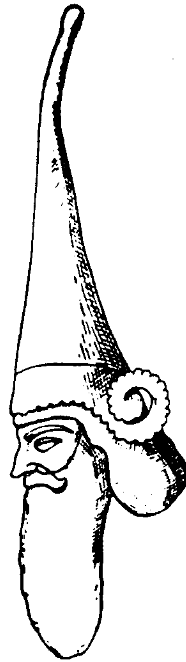
نام قدیم مقدونیه.

## سکونخا

از پیشوایان سکاها.

## سگانشاه

لقب بهرام سوم. شاه سیستان.



سکونخا پیشوای سکایان

(اسکیتها، ماساگتها؟)

پایان قرن ششم قبل از میلاد.

## سگَرتیَه

موقعیت سگرتیه (از شارستانهای فرمانروایی هخامنشی) هنوز هم درست روشنگری (توضیح) نشده است. هِرودوت سگرتیه‌ای‌ها را همراه با سرنگی‌ها، تامانی‌ها، اوتی‌ها، میکی‌ها و باشندگان (مقیمان) جزیره‌های دریای نیمروز در استانی که می‌تواند در منطقه‌ای در خاور فارس باشد، خلاصه می‌کند. بر پایهٔ سنگ نبشتهٔ بیستون زمانی که داریوش در ایلام بود، شورشی در سگرتیه بر پا شد. وی تخمسپاده را با سپاهی پارسی و مادی فرستاد، پس از چند روز باعث فتنه چیثنتخمه دستگیر و به نزد داریوش فرا رسید. بر این پایه سگرتیه نمی‌تواند چندان دور بوده باشد. پتولمایوس در گزارش‌های خود منطقهٔ زگروپلای را در آن سوی خاوری رشته کوه زاگرس کنار گذرگاه خولوان می‌داند. اینکه چیثنتخمه در اربله (اربیل) به میخ کشیده شده است هم با آن موافق است.

چنین تعیین جایگاهی با لوحه‌های ثبتی ایلامی نیز تصدیق می‌شود. زیرا رهسپارانی که می‌خواسته‌اند از سگرتیه به تخت جمشید یا کرمان بروند از بزرگراه شوش - تخت‌جمشید بهره

می‌جسته‌اند. پس سرزمین آنان باید در شمال باختری شوش جای داشته باشد.

گواینکه سگرتیه نه یک شارستان، که تنها بخشی از استان ماد بوده است. داریوش تنها یک بار سگرتیه را جداگانه در فهرست سرزمین‌ها آورده است. همچنین هیچ کارمندی که در آنجا گذرنامه صادر کند، دیده نشده است. سر هم نام این سرزمین تنها به ندرت برده شده است.

آنچه جالب است این که در پیوند با سگرتیه کمابیش همیشه از مردم هللینوییپ سخن می‌رود و آنان تنها در اینجا رودرو می‌آیند. این نام باید از هررینوییپ جدا شود. هللینوییپ‌ها ظاهراً به گونه‌ای ویژه در سگرتیه ریشه دارند، گواینکه سپاهیان معینی هستند. آنان همگی از سگرتیه به تخت جمشید و یا به کرمان رفته‌اند. پرداختی آنان چندان دقیق داده نشده است، اما سخن بر سر گروهی بزرگ است، چرا که جیرهٔ بسیار می‌گرفته‌اند. در یک جا آنان شاروان کرمان را که سر هم ۲۹۱ دام دریافت می‌دارد، همراهی کرده‌اند. مرنچمنه که به دستور شاه با هللینیپ از سگرتیه به تخت جمشید رهسپار بوده، جز این یا در کرمان بوده یا با سندهای کرکیش از آنجا به شوش یا پیش شاه می‌رفته است. در اورووه کسی به نام اربمپته برای آنان ۱۳۰ ارتبن آرد دریافت می‌کند، کسی با این نام شاروان آریبه خواهد بود، زیرا وی برای رهسپاری که از آنجاست، گذرنامه صادر کرده است. پس می‌توان برداشت کرد آنجایی که سخن از هللینیپ می‌رود، سخن بر سر سپاهیان ویژهٔ سگرتیه است، که یا خود شاه آنان را در می‌نشانده یا وی و شاروان آنان را پشتیبانی می‌کرده‌اند. شاید حتی اینان همان سوارکاران پرآوازهٔ سگرتیه باشند که بر پایهٔ روشنگَری هرودوت چنان چیره‌دستانه می‌دانستند با لاسو چه باید کرد. چنین کسانی باید برای آماج‌ها (اهداف) نظامی در نشانده شده باشند، همانگونه

که دربارهٔ نگهداشت گله‌ها و یا گرفتن جانوران وحشی بدین‌گونه بوده است.

## سگز

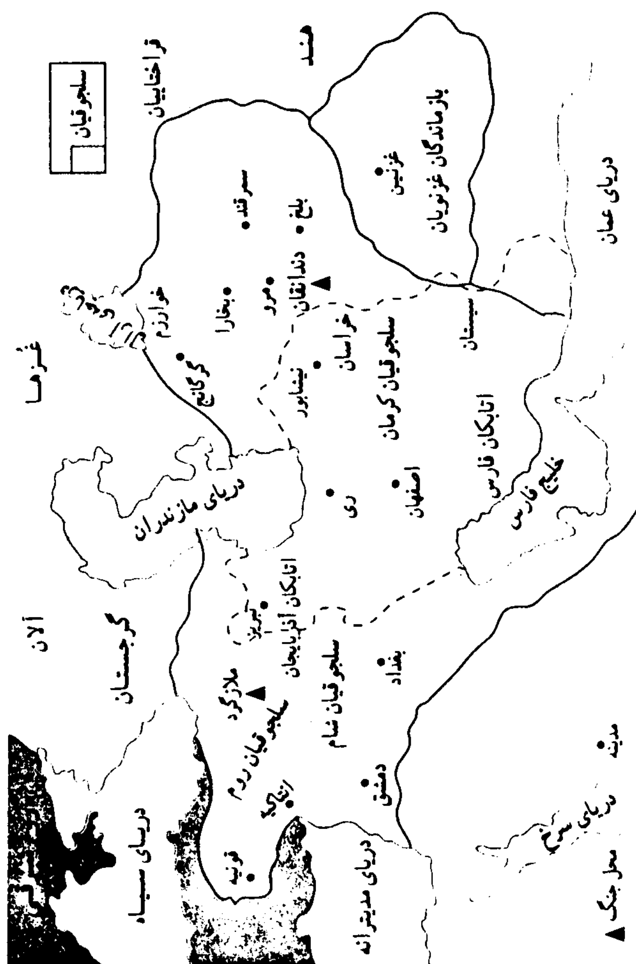
سکا، سکستان، سگستان، سجستان، سگزستان، سگسقان، سکرستان همه مربوط به قوم سکا هستند.

## سگسار (sagsar)

در شاهنامه، نام قومی در مازندران که سخت نیرومند و دلاور بوده‌اند و پهلوانان ایران مانند سام، زال، و رستم با آنان نبردها کرده‌اند؛ نیز نام سرزمینی در مازندران که این قوم در آنجا می‌زیسته‌اند. ظاهراً سگسار همان قوم آریایی‌نژاد سکاست، که در قرن ۲ ق. م. سرزمین زرنگ را در مشرق ایران اشغال کردند، و نام خود را بدانجا دادند، که بعداً به‌صورت سگستان، سجستان، و سپس سیستان درآمد.

## سلاجقه

یا آل‌سلجوق یا سلجوقیان، طایفه‌ای از ترکمانان غزکه روی هم رفته پنج شعبهٔ مختلف از آنها به عناوین سلاجقهٔ بزرگ، سلاجقهٔ عراق، سلاجقهٔ کرمان، سلاجقهٔ روم، و سلاجقهٔ شام در فاصلهٔ سالهای ۴۲۹ هـ. ق. تا اوایل قرن ۸ هـ. ق. در بلاد خراسان، عراق، کرمان، شام و قسمتی از بلاد روم فرمانروایی کرده‌اند. مؤسس دولت این طایفه در واقع همان سلاجقهٔ معروف به سلاجقهٔ بزرگ بودند که قلمرو آنها در دورهٔ اقتدارشان از کاشغر تا حلب وسعت داشت، و عنوان سلطان مختص آنها بود، و تا سلطنت و فرمانروایی این شعبهٔ مهم دوام داشت، سایر شعبه‌های این طایفه به اکراه یا رغبت غالباً نسبت به سلاطین این سلسله اظهار اطاعت و انقیاد می‌نمودند. سلسلهٔ سلاجقه منسوبند به سلجوق ابن دقاق، از امرای ترکمانان غز، که فرزندان او مؤسس قدرت و


سلجوقیان
قراختاییان
هند
بازماندگان غزنویان
غزنین
دریای عمان
سمرقند
بلخ
دندانقان
مرو
بخارا
خوارزم
غزها
گرگانج
نیشابور
خراسان
سلجوقیان کرمان
سیستان
اتابکان فارس
خلیج فارس
دریای مازندران
ری
اصفهان
اتابکان آذربایجان
تبریز
آلان
گرجستان
بغداد
ملازگرد
سلجوقیان شام
سلجوقیان روم
مدینه
دمشق
انطاکیه
دریای سرخ
دریای سیاه
قونیه
دریای مدیترانه
محل جنگ

دولت شدند. از آغاز کار این طایفه و سبب مهاجرت آنها از ترکستان به ماوراءالنهر اطلاعات قطعی و موثقی در دست نیست. در هر حال، این طایفه که ظاهراً قبل از مهاجرت به ماوراءالنهر مذهب نصاری پذیرفته بودند، به اسلام درآمدند، و در اواخر عهد سامانیان و درحدود سال ۳۷۵ هـ. ق. ــخواه به سبب تنگی جا و در طلب چراخور، و خواه به جهت ترس سلجوق از پادشاه مشرک ترک ــ به حدود ماوراءالنهر آمدند. اخلاف سلجوق، مقارن عهد سلطان محمود غزنوی، در آن حدود قدرت بسیار به هم رسانیدند، چنانکه سلطان محمود در سنهٔ ۴۱۹ هـ.ق. (یا ۴۱۵ هـ. ق.) چون از جیحون گذشت، از حشمت و عدت آل سلجوق ترسید، و اسرائیل ابن سلجوق را گرفت. پس از سلطان محمود، برادرزادگان اسرائیل، یعنی طغرل‌بیک و بیغو و چغری‌بیک، پسران میکائیل ابن سلجوق، در عهد سلطان مسعود اول غزنوی چند بار به تحریک علی تکین (از امرای ایلک خانیان) و هارون ابن آلتونتاش و در واقع به جهت انتقام خون عم خویش اسرائیل که ظاهراً در زمان محمود در زندان مولتان مرده بود، در خراسان طغیان کردند، و سپس باز از در معذرت درآمدند. عاقبت در ۴۲۶ هـ. ق. لشکر مسعود را در نزدیک نسا شکست دادند، و در شوال ۴۲۹ هـ. ق. جانب سباشی، امیر معروف سلطان مسعود را منهزم کرده بر خراسان مستولی شدند، و امارت خویش را در مرو (به‌نام چغری‌بیک) و نیشابور (به‌نام طغرل‌بیک) اعلام کردند و بعد هم در رمضان ۴۳۱ هـ. ق. خود مسعود را در جنگ دندانقان شکست سخت دادند، و ولایات متصرفی غزنویان را بین خود تقسیم نمودند. بدین گونه، دولت سلاجقه تشکیل شد، و مخصوصاً به‌وسیلهٔ طغرل‌بیک و سپس آلب‌ارسلان

و ملکشاه سلجوقی قلمرو آنها تدریجاً وسعت تمام یافت، و تقریباً حوزهٔ فرمانروایی آنها تا به حدود مملکت ساسانیان رسید، و نه فقط دولتهای غزنویان و آل‌بویه با ظهور آنها روبه خاموشی گرایید، بلکه قدرت آنها امپراتوری روم (بیزانس) را نیز تهدید و تضعیف کرد، و سلاجقه، چندی بعد، بلاد شام و قسمت عمدهٔ روم را به تصرف درآوردند، و با صلیبیها روبه‌رو شدند. معذلک، اندکی بعد (مخصوصاً پس از وفات ملکشاه)، به سبب منازعات خانوادگی، دولت آنها به ضعف گرایید، و بدین سبب، اسماعیلیه قدرت به‌هم رسانیدند، و نه فقط در الموت و قهستان، بلکه حتی در اصفهان نیز صاحب نفوذ شدند.

سلاجقه در تاریخ ایران تأثیر شگرف کردند، و ظهور آنها موجب سلطهٔ اتابکان ترک بر اکثر بلاد گشت. همچنین به سبب اظهار انقیادی که غالب آنها نسبت به خلیفهٔ بغداد می‌کردند، قدرت خلافت تا حدی افزون شد، و در مقابل تحریکات فاطمیان مصر و شوکت آل‌بویه، خلیفه را اعتبار و استظهاری حاصل آمد. وسعت قلمرو و توسعهٔ فتوحات سلاجقه در حوزهٔ اسلام سبب مزید انتشار زبان فارسی شد، و بدین‌گونه بود که زبان و ادب ایران در اقصی نقاط آسیای صغیر انتشار یافت. سلاطین و وزرای این سلسله به تأسیس مدارس و بنای مساجد و خانقاهها اهتمام کردند، و مدارس نظامیه در عهد آنها و به‌وسیلهٔ خواجه نظام‌الملک طوسی در بلاد مختلف بنا شد. بعضی از امرای این سلسله (مانند طغانشاه ابن آلب‌ارسلان، ملکشاه سلجوقی، و سلطان سنجر) در تشویق و نگهداشت شعرا و فضلا کوشیدند، و شعرایی مانند ارزقی، معزی، و انوری ابیوردی آنها را ستایش کرده‌اند.

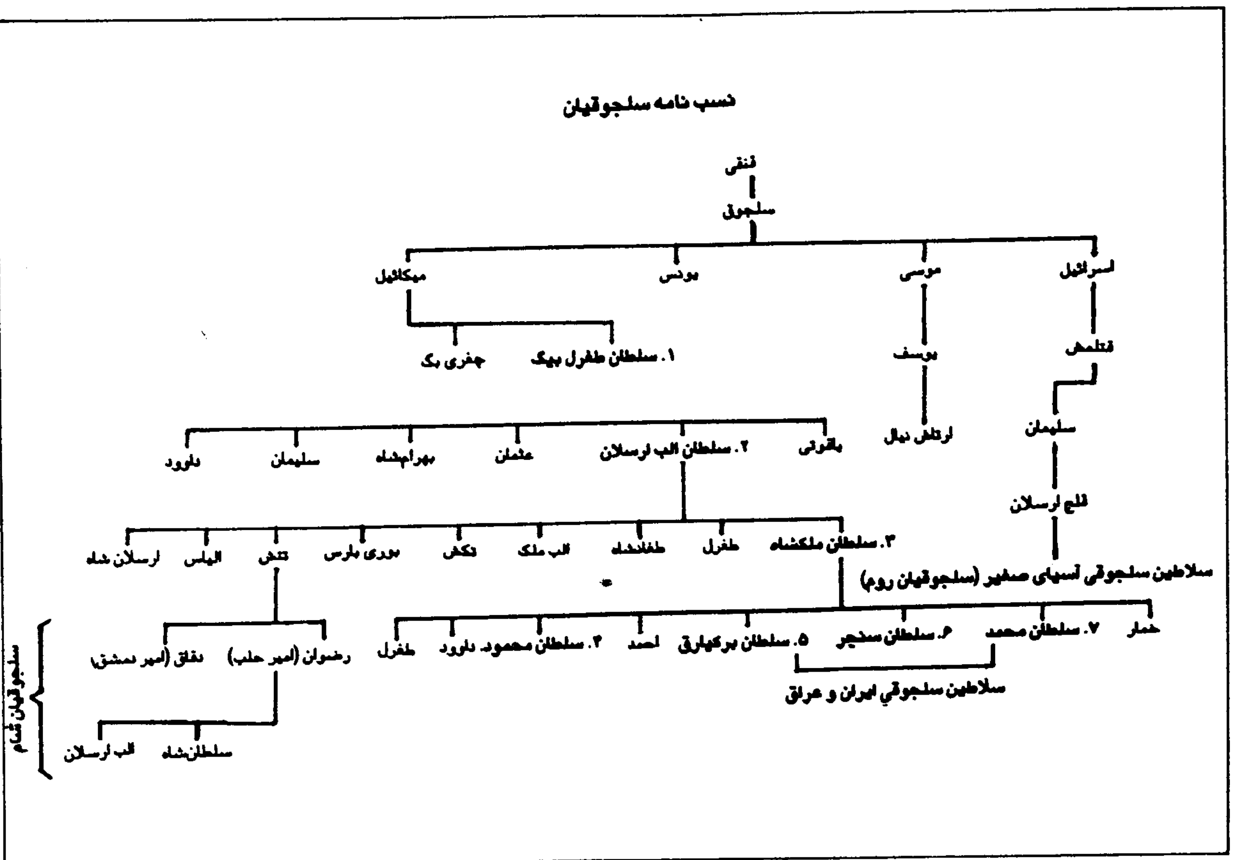
**سلاطین سلاجقهٔ بزرگ**

| نام | تاریخ جلوی |
|---|---|
| ۱ ــ رکن‌الدین ابوطالب طغرل بن میکائیل بن سلجوق | سنه ۴۲۹ هـ |
| ۲ ــ عضدالدین ابوشجاع الب‌ارسلان محمدبن جغری | « ۴۵۵ « |
| ۳ ــ معزالدین ابوالفتح ملکشاه حسن بن الب‌ارسلان | « ۴۶۵ « |
| ۴ ــ رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق بن ملکشاه | « ۴۸۵ « |
| ۵ ــ غیاث‌الدین ابوشجاع محمدبن ملکشاه | « ۴۹۸ « |
| ۶ ــ معزالدین ابوالحارث سنجر احمدبن ملکشاه | « ۵۱۱ « |
| ۷ ــ مغیث‌الدین ابوالقاسم محمودبن محمدبن ملکشاه | « ۵۱۱ « |
| ۸ ــ غیاث‌الدین داودبن محمود | « ۵۲۵ « |
| ۹ ــ رکن‌الدین ابوطالب طغرل بن محمد (طغرل ثانی) | « ۵۲۶ « |
| ۱۰ ــ غیاث‌الدین ابوالفتح مسعودبن محمد | « ۵۲۹ « |
| ۱۱ ــ معزالدین ابوالفتح ملکشاه بن محمود (ملکشاه ثانی) | « ۵۴۷ « |
| ۱۲ ــ غیاث‌الدین ابوشجاع محمدبن محمود (محمد ثانی) | « ۵۴۷ « |
| ۱۳ ــ غیاث‌الدین ابوشجاع سلیمان‌شاه بن محمد | « ۵۵۴ « |
| ۱۴ ــ رکن‌الدین ابوالمظفر ارسلان‌شاه بن طغرل بن محمد | « ۵۵۶ « |
| ۱۵ ــ رکن‌الدین ابوطالب طغرل بن ارسلان‌شاه (طغرل سوم) | « ۵۷۱ « |

**سلاجقهٔ عراق**

**معیث‌الدین ابوالقاسم محمود بن محمد** (۵۱۱ ــ ۵۲۵)

پس از مرگ پدر خود، سلطان محمد، در سال ۵۱۱ هـ، در عراق به سلطنت نشست. محمود در ۱۲ جمادی‌الاولی سال ۵۱۳ هـ، از سنجر، بزرگترین مدعی سلطنت، شکست خورد و سنجر از سر تقصیر او


نسب نامه سلجوقیان
سلجوق
اسرائیل
موسی
یونس
میکائیل
قتلمش
یوسف
۱. سلطان طغرل بیگ
چغری بک
سلیمان
ارتاش ینال
قلج ارسلان
سلاطین سلجوقی آسیای صغیر (سلجوقیان روم)
یاقوتی
۲. سلطان الب ارسلان
عثمان
بهرامشاه
سلیمان
داوود
۳. سلطان ملکشاه
طغرل
طغانشاه
الب ملک
تکش
بوری بارس
تتش
الیاس
ارسلان شاه
خمار
۷. سلطان محمد
۶. سلطان سنجر
۵. سلطان برکیارق
احمد
۴. سلطان محمود. داوود
طغرل
سلاطین سلجوقی ایران و عراق
رضوان (امیر حلب)
دقاق (امیر دمشق)
سلطانشاه
الب ارسلان
سلجوقیان شام

درگذشت و امارت عراق عجم و عرب را به او داد.

محمود در آغاز سلطنت خود، گرفتار طغیان دو برادر خود: طغرل و مسعود گردید. مسعود به هنگام فوت سلطان محمد، پدر خود، در موصل بود و به کمک امرای الجزیره، در جمادی‌الاولی سال ۵۱۲ هـ بر برادر عصیان کرد، و به بغداد آمده آنجا را متصرف شد. ولی کمی بعد امارت نواحی آذربایجان و موصل را از محمود دریافت نمود، و بین دو برادر صلح برقرار گردید.

مسعود در سال ۵۱۴ هـ، بار دیگر بر محمود عاصی شد و با وزیر خود، مؤیدالدین ابواسماعیل حسین بن علی طغرایی اصفهانی، شاعر و فاضل معروف، از موصل عازم جنگ با محمود گردید. ولی در جنگی که در گردنهٔ اسدآباد، بین این دو درگرفت، شکست خورد و طغرایی وزیر کشته شد و مسعود فرار نمود، ولی بالاخره به اطاعت محمود درآمد.

طغرل برادر دیگر محمود در هنگام مرگ پدر هشت ساله بود، و تحت سرپرستی انوشتکین شیرگیر اتابک، ولایت ساوه، آوه و زنجان را به عهده داشت.

انوشتکین در آغاز ۵۱۳ هـ، از اتابکی طغرل معزول، و محمود اتابک جدیدی، جهت آوردن طغرل به خدمت محمود، انتخاب و فرستاد. اتابک جدید، طغرل را به عصیان واداشت و چون از حرکت مسعود به همدان مطلع شد، به همراهی طغرل به گنجه گریخت و به‌تدریج بر بلاد درهٔ ارس و اران دست یافت.

نواحی متصرفی طغرل به زودی طرف توجه ثانی، پادشاه گرجستان (۴۸۲ ــ ۵۱۹) گردید. داود پسر گیورکی، مردی کاردان و لایق بود و از دین اسلام و کتاب آسمانی قرآن اطلاعات کافی داشت و نسبت به رعایای مسلمان خود در کمال رأفت و

مهربانی رفتار می‌کرد.

قدرت داود رفته رفته زیادتر شده، تمام ولایات واقع بین دریای سیاه و داغستان و دربند را متصرف شد. او ترکان زیادی، از قبیله قبچاق، در قشون خود داخل کرد، و در نتیجهٔ عقد و ازدواج دختر خود با امیر مسلمان شروان، او را نیز با خود متحد گردانید. در سال ۵۱۳ ه، شروع به حمله به متصرفات سلاجقه، اران و تفلیس نمود. کار تعرض به جایی رسید که مسلمین این بلاد یعنی اران و ارمنیه و الجزیره، به‌عنوان جهاد علیه او برخاستند. و با وجود اقدامات طغرل و اتابک وی و امرای نواحی مزبور، داود بر تفلیس دست یافت (سال ۵۱۵ ه).

به این ترتیب شهری که قریب چهار قرن در تصرف مسلمین بود از تسلط اینها خارج گردید و دوباره پایتخت گرجستان شد. و بدین جهت، گرجیان داود را ناجی و زنده‌کنندهٔ گرجستان لقب دادند.

طغرل برای جلوگیری داود، با محمود صلح کرد و محمود بنابه درخواست طغرل و شکایت و دادخواهی مسلمین این نواحی از او و خلیفهٔ بغداد، به این نواحی لشکر کشید (سال ۵۱۷ ه)، و مدت دو ماه در دارالخلافه توقف نمود و مسترشد برای حفظ مقام خود مجبور به صلح با محمود گردید.

در تاریخ ۵۲۳ ه، سلطان سنجر از خراسان به ری آمد، تا اوضاع ولایات محمود را از نزدیک ببیند، و مشاهده کند آنچه که بداندیشان از عدم اطاعت محمود می‌گویند، حقیقت دارد یا نه. محمود از همدان تا ری به استقبال او رفت. سنجر در حق وی اکرام فوق‌العاده نمود و او را با خود بر یک تخت نشاند. در این ملاقات برادران دیگر محمود، طغرل و مسعود و سلیمان نیز حضور داشتند.

محمود در ۱۵ شوال سال ۵۲۵ ه، در همدان، پایتخت خود درگذشت.

وزارت محمود را ابتدا به امر سنجر، کمال‌الملک علی بن احمد سمیری که مردی فاضل و کافی از وزرای به‌نام سلجوقی است به‌عهده داشت. او وسیلهٔ آوردن محمود پس از شکست به خدمت سنجر شده بود.

کمال‌الملک صاحب دیوان اشراف سلطان محمد بود. هم در این زمان قوم‌الملک ابوالقاسم درگزینی رئیس دیوان طغراوانشاء شد، و شمس‌الملک بن خواجه نظام‌الملک مستوفی کل مملکت گردید.

کمال‌الملک به‌دست یکی از فداییان اسماعیلی به قتل رسید. پس از وی شمس‌الملک عثمان وزارت یافت. پس از کشته شدن شمس‌الملک، ابوالقاسم درگزینی که مردی ظالم بود، موفق شد به‌جای وی بنشیند. ولی محمود در سال ۵۲۰ ه، این وزیر دسیسه‌کار را در حبس انداخت و جای او را به مورخ و منشی بزرگوار، شرف‌الدین انوشیروان بن خالد کاشانی سپرد. درگزینی تا سال ۵۲۲ ه، در زندان بود تا اینکه به اصرار سنجر از زندان آزاد شد، و وزارت دختر سنجر (زن محمود) را به‌عهده گرفت. و بالاخره به دستیاری این زن، در سال ۵۲۳ ه، وزارت یافت.

## سلاجقه کرمان

عنوان شعبه‌ای از سلسلهٔ سلاجقه که بین سالهای ۴۳۳ تا ۵۸۳ ه. ق. در کرمان و توابع (و گاه در بعضی نواحی مجاور نیز) فرمانروایی کرده‌اند، و آنها را به سبب آنکه مؤسس این سلسله قاروود نام داشته است، آل‌قاروود هم می‌خوانده‌اند. اولین پادشاه این سلسله قاروود، برادر آلب‌ارسلان بود که هنگام جلوس ملکشاه سلجوقی مدعی او شد و در دنبال جنگی که بین آن دو روی داد دستگیر شد و به قتل رسید. بعد از او، نه پادشاهی کرمانشاه اول که جانشین او بود دوام یافت، نه امارت اسمی برادرش ملک حسین خردسال. سلطان‌شاه ابن

قاورد که در واقع بعد از قاورد سلطنت واقعی یافت، در حقیقت سومین و به‌حسابی چهارمین پادشاه این سلسله بود. بعد از او نوبت به تورانشاه اول، و سپس به ایرانشاه سلجوقی رسید. سلطنت خشن ایرانشاه و اقدام او در قتل اکثر افراد و اعیان آل‌قاورد، و سپس اتهام او به زندقه و قتلش، نزدیک بود که سلطنت سلاجقهٔ کرمان را پایان دهد. اما سلطنت ارسلان‌شاه اول دوباره پادشاهی آل قاورد را تجدید و تحکیم کرد. بعد از او محمدبن ارسلان‌شاه و سپس طغرل‌شاه امارت کردند. از پسران طغرل‌شاه یک چند بهرامشاه سلجوقی و ارسلان‌شاه دوم مدعی شدند، و عاقبت برادر دیگرشان تورانشاه دوم پادشاهی یافت.

## سلاجقهٔ بزرگ

سلاجقهٔ خراسان، یا سلاجقهٔ بزرگ عنوان متداول در باب شاخه‌های عمده و اصلی سلاجقه که از ۴۲۹ تا ۵۵۲ هـ. ق. در خراسان، و همچنین غالباً در عراق و شام، و یک چند در ماوراءالنهر نیز به‌عنوان مالک و وارث تمام قلمرو سلجوقی سلطنت و فرمانروایی کردند، و سایر شعب سلاجقه و امرای مستقل آل سلجوقی تابع و دست‌نشاندهٔ آنها محسوب می‌شدند. مؤسس دولت آنها طغرل‌بیک سلجوقی بود که حکومت برادران و برادرزادگانش در اطراف سرزمینهای مفتوحه در واقع به نیابت او بود. بعد از او برادرزاده‌اش آلب‌ارسلان به سلطنت نشست که جانشین او پسرش ملکشاه سلجوقی شد. در زمان این پدر و پسر، قلمرو سلاجقه وسعت تمام یافت و از جیحون تا انطاکیه در حوزهٔ فرمانروایی آنها درآمد. بعد از ملکشاه، اختلافات خانوادگی سبب ضعف مرکزیت حکومت سلاجقه شد، و در نتیجه، توسعهٔ قلمرو سلاجقهٔ بزرگ متوقف ماند. در این مدت نخست شاهزاده‌ای خردسال، محمود ابن ملکشاه، مدت

کوتاهی عنوان سلطنت داشت، و بعد از مرگ او برادر مهترش برکیارق به سلطنت نشست، اما ولیعهد او ملکشاه ابن برکیارق، کاری از پیش نبرد و عمویش محمد ابن ملکشاه سلطنت یافت. فرزندان او هم نتوانستند به‌عنوان پادشاه بزرگ سلجوقی فرمانروایی کنند و این عنوان به عم آنها سنجر ابن ملکشاه رسید، که هرچند خود او در تمام مدت سلطنت خویش عملاً به حکومت مستقل خراسان اکتفا کرد، اما ریاست معنوی او بر تمام شعبه‌های خاندان سلاجقه محرز بود. به هر حال، سنجر آخرین سلطان از سلسلهٔ سلاجقهٔ بزرگ محسوب است، و با وفات او، وحدت و ارتباط شعب مختلف امرای آل‌سلجوق از میان رفت، و در واقع اختلاف و تجزیه‌ای که از مدتی قبل از سلطنت او در شعب خاندان سلجوقی روی داد. هر یک از شعب مختلف را یک چند استقلال جداگانه داد، و انقراض و سقوط هر شعبه نیز تاریخ و تفصیل جداگانه یافت.

۱. طغرل‌بن‌میکائیل‌بن سلجوقی. از ۴۲۹ ـ ۴۵۵ ه.ق.

۲. آلب‌ارسلان بن طغرل.

۳. ملکشاه‌بن آلب‌ارسلان. از ۴۶۵ ـ ۴۸۵ ه. ق.

۴. محمودبن ملکشاه. از ۴۸۵ ـ ۴۸۷ ه. ق.

۵. برکیارق بن ملکشاه. از ۴۸۷ ـ ۴۹۸ ه. ق.

۶. ملکشاه دوم (ابن برکیارق). از ۴۹۸ ه. ق.

۷. محمدبن ملکشاه اول. از ۴۹۸ ـ ۵۱۱ ه. ق.

۸. سنجربن ملکشاه اول. از ۵۱۱ ـ ۵۵۲ ه. ق.

## سلاجقهٔ روم

عنوان شعبه‌ای از سلسلهٔ سلاجقه که از حدود اواخر قرن ۵ تا حدود اوایل قرن ۸ ه. ق. در قسمتهایی از آسیای صغیر فرمانروایی داشته‌اند. مؤسس این

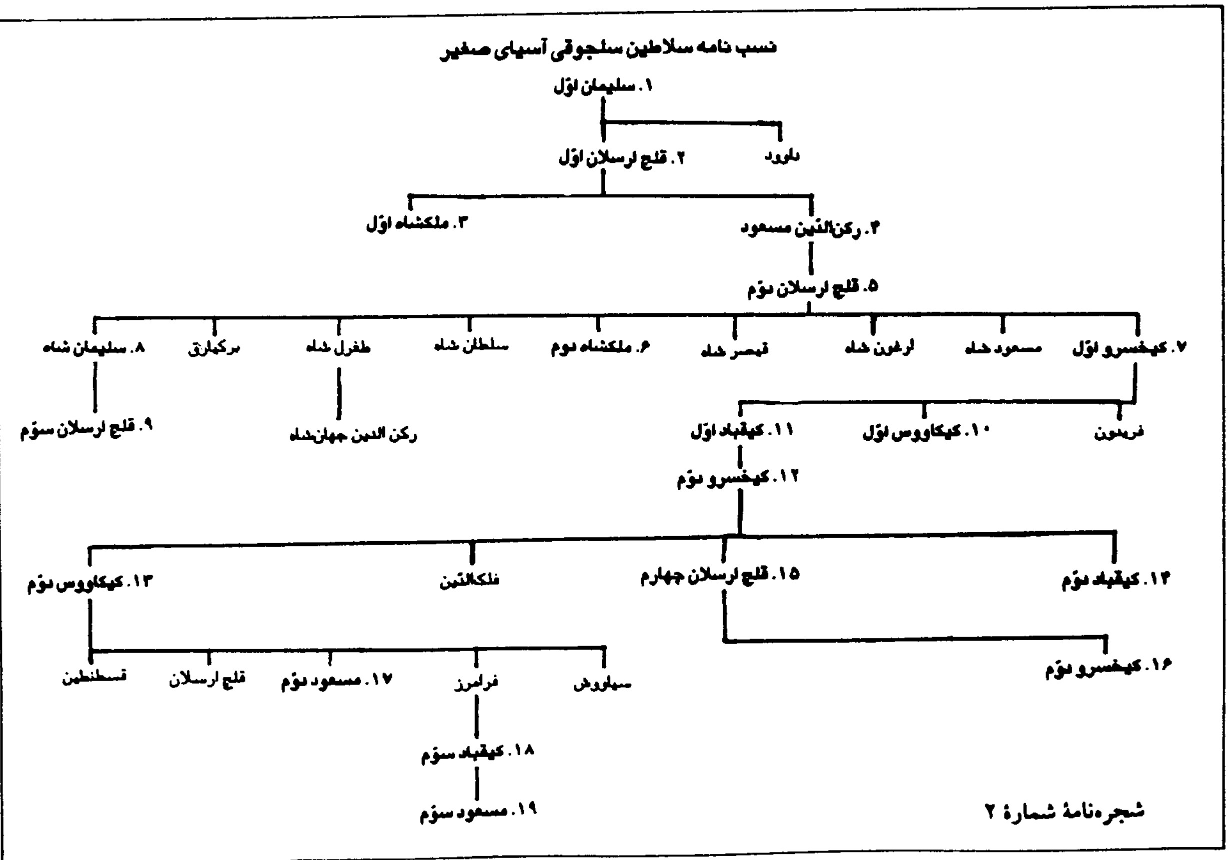
شعبه سلیمان‌ابن قتلمش (سلیمان‌شاه اول) بود که بعد از کشته شدن پدرش از جانب آلب‌ارسلان به‌عنوان امارت، و در واقع به قصد آنکه فرصت داعیه‌داری و سلطنت‌طلبی پیدا نکند، به حدود آسیای صغیر گسیل شد، و در آنجا رفته‌رفته زمینهٔ امارت مستقلی برای خود فراهم آورد. معذلک امارت اخلاف او هرچند تا حدی همراه با نوعی استقلال بود، لیکن تا مدتی امرای سلجوقی روم دست‌نشاندهٔ سلاجقهٔ بزرگ به‌شمار می‌آمدند، و اختلافات و دعاوی بسیار سبب وقوع فترت در توالی و ترتیب آنها می‌شد. از این‌رو احوال و اخبار راجع به اوایل کار این شعبه از سلاجقه ــ به سبب بُعد مسافت آنها از مراکز اسلامی، و هم ظاهراً به سبب آنکه استقرار امارت و استقلال درست آنها با مشکلات عمده مواجه بوده است، و تا حدی هم به سبب آنکه اولین مؤسس این شعبه از سلاجقه از محیط فرهنگ اسلامی بالنسبه دور بوده‌اند ــ در تواریخ اسلامی چندان روشن نیست، چنانکه حتی در خصوص سالهای جلوس و وفات امرای قدیم این سلسله، وگاه ترتیب توالی آنها بین مآخذ اختلاف است. به سبب وجود همین اختلافات حل نشدنی است که ابن بی‌بی، قدیمی‌ترین مورخ این خاندان، از نقل روایات راجع به مبادی احوال این سلسله خودداری کرده است، و روایت خود را فقط از عهد سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول شروع کرده است. در حقیقت از همین دوره است که در قلمرو سلاجقهٔ روم امنیت واقعی حاصل می‌شود و با امنیت راهها، تجارت و صنعت و علم در آن سرزمین رونق می‌یابد؛ و نیز از همین دوره است که تاریخ این سلسله نوشته شده است. با این همه، روایات مورخین ــ مثل ابن بی‌بی، حمدالله مستوفی، و ابن‌اثیر ــ در باب قسمتی از امرای این سلسله همیشه با هم موافق نیست، و در تصحیح آنها ناچار باید از اسناد دیگر، مثل سکه‌ها،

الواح، و کتیبه‌ها استفاده کرد، و این نکته‌ای است که در تاریخ این سلسله ــ بلکه غالب سلسله‌های اسلامی ــ از آن غافل نباید بود.

پادشاهان سلسلهٔ سلاجقهٔ روم، به‌خصوص از دورهٔ کیخسرو اول به بعد، غالباً توجه خاصی به ترتیب اهل فضل و هنر نشان داده‌اند، چنانکه سلیمان شاه دوم به حکما و اهل فضل عنایت مخصوصی داشت، و این طبقه غالباً از هر جا که مأیوس می‌شدند بدو پناه می‌بردند. همچنین عزالدین کیکاوس اول نیز در جلب شعرا و فضلا اهتمام داشت و علاءالدین کیقباد اول نیز در این مورد علاقه‌ای داشت، و گویند بهاءالدین والد پدر جلال‌الدین رومی در واقع به دعوت او به قونیه رفت و بعضی از رجال و امرای منسوب به این سلسله نیز ــ مانند کمال‌الدین کامیار و معین‌الدین پروانه ــ همچنان در تشویق و تربیت فضلا و اهل معرفت کوششی بسیار داشتند. سلاجقهٔ روم که در عهد کیخسرو دوم از لشکر مغول شکست خوردند، بعد از آن دیگر بیش و کم دست‌نشانده‌های ایلخانیان مغول شدند، و آخرین پادشاهان آن سلسله در واقع حکام مغول به‌شمار می‌آمدند، چنانکه عزل و نصب کسانی مثل کیخسرو سوم، مسعود دوم سلجوقی، و کیقباد دوم در دست ایلخانیان بود. با زوال استقلال آنها، قلمرو سلاجقهٔ روم به‌دست امرای مستقل محلی افتاد، و چندی بعد امارت آل‌عثمان بر روی بقایا امارت آنها به‌وجود آمد.

## سلاجقهٔ شام

عنوان شعبه‌ای از سلسلهٔ سلاجقه که از حدود سال ۴۸۷ تا ۵۱۱ هـ. ق. در بلاد شام فرمانروایی کرده‌اند. مؤسس این سلسله تنش ابن آلب‌ارسلان نام داشت که ملکشاه ولایت شام را به اقطاع به او واگذاشت (۴۷۰ هـ. ق.). بعد از وفات ملکشاه، تنش داعیهٔ سلطنت یافت (۴۸۷ هـ. ق.)، و اندکی بعد امارت


نسب نامه سلاطین سلجوقی آسیای صغیر
۱. سلیمان اوّل
۲. قلج ارسلان اوّل
داوود
۳. ملکشاه اوّل
۴. رکن‌الدّین مسعود
۵. قلج ارسلان دوّم
۷. کیخسرو اوّل
مسعود شاه
ارغون شاه
قیصر شاه
۶. ملکشاه دوم
سلطان شاه
طغرل شاه
برکیارق
۸. سلیمان شاه
فریدون
۱۰. کیکاووس اوّل
۱۱. کیقباد اوّل
رکن الدین جهانشاه
۹. قلج ارسلان سوّم
۱۲. کیخسرو دوّم
۱۴. کیقباد دوّم
۱۵. قلج ارسلان چهارم
ملکالدّین
۱۳. کیکاووس دوّم
۱۶. کیخسرو دوّم
سیاوش
فرامرز
۱۷. مسعود دوّم
قلج ارسلان
قسطنطین
۱۸. کیقباد سوّم
۱۹. مسعود سوّم
شجره‌نامهٔ شمارهٔ ۲

شام را مستقل کرد (۴۸۷ هـ. ق.). اخلاف او به‌نام سلاجقهٔ شام خوانده شده‌اند. بعد از او پسرش رضوان ابن تنش در حلب و پسر دیگرش دقاق ابن تنش در دمشق به امارت نشستند. سپس آلب ارسلان اخر و برادرش سلطان‌شاه ابن رضوان یک چند در آن حدود امارت کردند. این شعبه از سلسلهٔ سلاجقه به‌وسیله اتابکان دمشق و امرای ارتقیهٔ دیاربکر منقرض شدند.

## سلاجقهٔ عراق

عنوان شعبه‌ای از سلسلهٔ سلاجقه، از اولاد سلطان محمدابن ملکشاه که از حدود ۵۱۱ هـ. ق. تا ۵۹۰ هـ. ق. در ولایات عراق، وگاه فارس و خوزستان، و همچنین غالباً در آذربایجان وکردستان سلطنت کرده‌اند. مؤسس سلطنت این سلسله، مغیث‌الدین محمود ابن محمد بعد از پدرش محمدابن ملکشاه به دعوی سلطنت برخاست، اما با معارضهٔ سنجر مواجه شد، و سلطان سنجر، بعد از غلبه بر او سلطنت عراق را داشت. بعد از او، سلطنت عراق غالباً مورد تنازع فرزندان و نوادگان سلطان محمد ابن ملکشاه واقع شد، و این شاهزادگان سلجوقی که غالباً در کودکی به سلطنت می‌رسیدند، تحت نفوذ اتابکان خویش، دایماً معارض یکدیگر بودند، و این نکته سبب ضعف خاندان سلاجقه و غلبهٔ اتابکان بر سلاطین این سلسله می‌شد. چنانکه غالب پادشاهان این سلسله از سلطنت جز نامی نداشتند و غالب ولایات در اقطاع امرا بود. سلاطین سلجوقی عراق که بعد از محمود سلجوقی فرمانروایی کرده‌اند عبارتند از داودابن محمد سلجوقی؛ طغرل ابن محمد؛ مسعود سلجوقی؛ ملکشاه ابن محمود؛ محمد دوم سلجوقی؛ سلیمان‌شاه سلجوقی؛ ارسلان ابن طغرل و طغرل ابن ارسلان، که آخرین سلطان سلجوقی عراق بود، و سلطنتش به‌دست خوارزمشاهیان منقرض گشت.

## سلاسل قلعه

قلعهٔ شوشتر قلعه‌ای محکم واقع بر قطعه کوهی در شمال شهر شوشتر، خوزستان. در افسانه‌ها گویند غلامی از غلامان والی فارس که سلاس نام داشت آنجا را بنا کرد. و برای اثبات استحکام آن یک چند در آنجا ماند، و بر والی فارس یاغی شد، والی از تصرف قلعه مأیوس گردید. وی تسلیم شد و علت اقدام به طغیان را اثبات استحکام قلعه بیان نمود و مورد تحسین و اکرام والی قرار گرفت. قلعهٔ سلاسل به سبب استحکام و وجود چاه و قنات بسیار و صعوبت دست یافتن بدان از جهت سوق‌الجیشی اهمیت تمام داشته است. شاه منصور آل مظفر یک چند در همین قلعه سلطان زین‌العابدین را محبوس داشت. امیر تیمور در مسافرت خوزستان این قلعه را گرفت. در زمان صفویه، به استظهار استحکام این قلعه، امرای لرستان و مشعشعیان خوزستان گاه طغیان می‌کرده‌اند. حکام شوشتر تا زمان پادشاه در قلعهٔ سلاسل می‌بوده‌اند، و اجزا و مستوفیان آنها نیز در قلعهٔ سلاسل عمارت مخصوص می‌داشته‌اند. بعد از نادرشاه، حکام ولایت دیگر در قلعهٔ سلاسل نمی‌نشستند، و قلعه متروک شد، و روی به انهدام آورد، اما در عهد ناصرالدین‌شاه قلعه آباد و مسکون بوده است.

## سلاطین پافوس

در لشکرکشی خشایارشا در سال ۴۸۰ ق.م از پافوس، دوازده کشتی جنگی به ریاست پانتیلوس پسر دمونوس شرکت داشت. قدیمترین سکه‌های پافوس مربوط به دورهٔ سلطنت این دو شاهزاده می‌باشد، ولی نام آنَها بر روی سکه نیست، فقط علامت کوچکی قرار دارد که ممکن است علامت رودخانهٔ بزرگ بوکاروس باشد که از پافوس به دریا می‌ریخته

است. سلاطین دیگر پافوس عبارتند از: استازاندرس (۴۲۰ ــ ۴۴۰ ق. م.)، آریستوفانتوس (۴۱۰ ق.م) و تیموخاریس (۳۷۰ ق.م) (سکه‌هایی از این شاهزاده به‌دست آمده است که علامت و نوشتهٔ روی آنها می‌رساند که ضرب آنها با شرکت دو شاهزادهٔ دیگر قبرسی هم‌دورهٔ او، یعنی نیکوکلس شاه سالامین و استازیواکوس شاه ماریوم بوده است.

نیکوکلس پسر تیمارخوس است که در کتیبه‌های قبرسی نام او برده شده و بنابر روایت دیودور در سال ۳۱۰ ق.م خودکشی کرده است. زیرا بطلمیوس بزرگ در حملهٔ خود به قبرس و بخصوص به پافوس مصمم بود که نیکوکلس را که با رقبای او طرح دوستی ریخته بود، از سلطنت خلع کند و این شاهزادهٔ غیور در وضع بسیار رقت‌انگیزی با زن و برادرهای خود دسته‌جمعی خودکشی نمودند و این حادثه برای همیشه به سلطنت شاهان پافوس خاتمه داد.

## سلاطین سالامین

هرودوت معتقد است اولتن اولین شاه سالامین می‌باشد و زمانی که جزیرهٔ قبرس در سال ۵۶۹ ق.م به تصرف آمازیس پادشاه مصردرآمد، به سلطنت رسید و چون نسبت به شاه مصر وفادار ماند، توانست تا سال ۵۲۵ ق.م که مصر و قبرس به دست شاهنشاه ایران کمبوجیه افتاد، سلطنت خود را حفظ کند.

اولتن در کمال قدرت سلطنت کرد و در تمام دورهٔ سلطنت خود (۵۲۵-۵۶۹ق.م)، نه‌تنها سالامین بلکه تمام جزیرهٔ قبرس را تحت فرمان داشت و در حقیقت علاوه بر سمت فرمانروای محل، نمایندهٔ شاه مصر در تمام جزیرهٔ قبرس بوده است.

**سلجوق بن دقاق:** ← سلجوقیان

## سلجوقیان

سلجوقیان یکی از بزرگترین و مقتدرترین سلسله‌هایی بود که بعد از اسلام در ایران بلکه در مشرق زمین حکمفرمایی کرد و مهمترین ممالک اسلامی را تحت فرمان‌دولتی واحد درآورد (۴۲۹ ـ ۵۹۰ هـ. ق.) پادشاهان این سلسله اگرچه ایرانی‌نژاد نبودند ولی مرکز اقتدار شاه در ایران گردید و به خلق و خوی ایرانیان آشنا شده، توانستند بر ایران حکمفرمایی کنند. نسب سلجوقیان به «سلجوق بن دقاق» یکی از رؤسای ترکان «غز» می‌رسد. این طایفه از «غز»ها که بعدها معروف به سلجوقیان شدند از ترکستان به ماوراءالنهر آمده و اول شخص از آنان که قبول اسلام کرد «وفاق» پدر سلجوق است. سلجوق در «جند» وفات نمود و چهار پسر داشت: موسی ارسلان بیغو، میکائیل، اسرائیل و یونس.

میکائیل در جنگ با ترکان کشته شد و قوم و قبیله‌اش تحت اطاعت پسران او طغرل‌بیک محمد و چغری‌بیک داود درآمدند و نزدیک بخارا اقامت گزید.

دولت سلجوقی از بزرگترین دولتهایی است که قبل از مغول در ایران تشکیل شده است. ایشان را می‌توان از بعضی لحاظ به پادشاهان اشکانی تشبیه کرد. از نظر دلیری و جنگاوری، از نظر ملوک‌الطوایفی، از نظر اینکه هر دو ایشان از دشتهای خراسان و ماوراءالنهر به این کشور آمده بودند. همین حکومت ملوک‌الطوایفی موجب جنگهای خانگی بین آنان شد و به انقراض ایشان انجامید. سلجوقیان توانستند حکومت وسیعی را از سرحدات چین تا دریای مدیترانه تشکیل دهند که تا آن زمان جز در دورهٔ هخامنشی در ایران نظیر آن سابقه نداشت. یکی از اختصاصات دورهٔ سلجوقی آن بود که مسلک تصوف در آن عصر روی به پیشرفت نهاد و جمعی از مشایخ و بزرگان مانند باباطاهر و

ابوسعید ابوالخیر و سنایی غزنوی در میان آن طایفه ظهور کردند. سلجوقیان چند امارت مستقل پدید آوردند که عبارتند از:

۱. سلاجقه بزرگ (حکومت ۴۲۹ ـ ۵۵۲ هـ. ق.).
۲. سلاجقه کرمان (۴۳۳ ـ ۵۸۲ هـ. ق.).
۳. سلاجقه شام (۴۸۷ ـ ۵۱۱ هـ. ق.).
۴. سلاجقه عراق و کردستان (۵۱۱ ـ ۵۹۰ هـ. ق.).
۵. سلاجقه روم (۴۷۰ ـ ۷۰۰ هـ. ق.).

سلاطین سلجوقی

۱. سلطان طغرل‌بیک ۴۵۵ ـ ۴۷۷ هـ. ق.
۲. سلطان آلب‌ارسلان ۴۶۴ ـ ۴۵۵ هـ. ق.
۳. سلطان ملکشاه ۴۸۵ ـ ۴۶۵ هـ. ق.
۴. سلطان محمدبن ملکشاه ۴۸۷ ـ ۴۸۵ هـ. ق.
۵. سلطان برکیارق بن ملکشاه ۴۹۸ ـ ۴۸۷ هـ. ق.
۶. سلطان ملکشاه بن برکیارق اواخر سال ۴۹۸ هـ. ق.
۷. سلطان محمدبن ملکشاه ۵۱۱ ـ ۴۹۸ هـ. ق.
۸. سلطان سنجر ملکشاه ۵۵۲ ـ ۵۱۱ هـ.ق.
۹. سلطان محمودبن محمدبن ملکشاه ۵۲۵ ـ ۵۱۱ هـ.ق.
۱۰. سلطان داودبن محمودبن محمدبن ملکشاه ۵۲۵ هـ.ق.
۱۱. سلطان طغرل‌بن محمدبن ملکشاه ۵۲۹ ـ ۵۲۵ هـ. ق.
۱۲. سلطان مسعودبن ملکشاه ۵۴۷ ـ ۵۲۹ هـ. ق.
۱۳. سلطان ملکشاه‌بن محمودبن ملکشاه ۵۴۷ هـ. ق.
۱۴. سلطان محمدبن محمودبن ملکشاه ۵۵۴ ـ ۵۴۷ هـ. ق.
۱۵. سلطان سلیمان‌بن محمدبن ملکشاه ۵۵۵ هـ. ق.
۱۶. سلطان ارسلان‌بن طغرل‌بن محمدبن ملکشاه ۵۷۱ ـ ۵۵۵ هـ. ق.
۱۷. سلطان طغرل‌بن ارسلان‌بن طغرل‌بن محمدبن ملکشاه ۵۹۰ ـ ۵۷۱ هـ. ق.

## سلجوقیان روم

مؤسس این سلسله سلیمان‌بن قتلمش نوه عم طغرل است. وی پس از آنکه پدرش هنگام جنگ با آلب‌ارسلان به‌طور ناگهانی مرد، سپاه پدر را برداشت و روبه سوی آسیای صغیر نهاد و در آنجا با رومیان جنگ کرد و انطاکیه و بعضی نواحی دیگر را از دستشان گرفت و سلطنتی ایجاد کرد (۴۷۰ هـ. ق.) که ظاهراً تا زمان مرگ سنجر سلاطین سلجوقی را به ریاست قبول داشتند:

۱. سلیمان‌بن قتلمش (جلوس ۴۷۰ هـ. ق.).
۲. قلیج ارسلان (جلوس ۴۸۵ هـ. ق.).
۳. ملکشاه اول (جلوس ۵۰۰ هـ. ق.).
۴. مسعود اول (جلوس ۵۱۰ هـ. ق.).
۵. قلیج ارسلان ثانی (جلوس ۵۵۱ هـ.ق.).
۶. ملکشاه ثانی (جلوس ۵۷۴ هـ. ق.).
۷. کیخسرو اول (جلوس ۵۸۸ هـ. ق.).
۸. سلیمان ثانی (جلوس ۵۹۷ هـ. ق.).
۹. قلیج ارسلان ثالث (جلوس ۶۰۰ هـ.ق.).
۱۰. کیکاووس اول (جلوس ۶۰۷ هـ.ق.).
۱۱. کیقباد اول (جلوس ۶۱۶ هـ. ق.).
۱۲. کیخسرو ثانی (جلوس ۶۳۴ هـ. ق.).
۱۳. کیکاووس ثانی (جلوس ۶۴۳ هـ.ق.).
۱۴. قلیج ارسلان رابع (جلوس ۶۵۵ هـ.ق.).
۱۵. کیخسرو ثالث (جلوس ۶۶۷ هـ. ق.).
۱۶. مسعود ثانی (جلوس ۶۹۶ هـ. ق.).
۱۷. کیقباد ثانی (جلوس ۶۹۶ هـ. ق.).

کیقباد در سال ۷۰۰ به‌دست غازان‌خان گرفتار شد و عمر این سلسله پایان یافت و سرانجام قلمرو دولتشان به‌دست ترکان عثمانی افتاد.

## سلجوقیان شام

۱. تنش‌بن ارسلان (جلوس ۴۸۷ هـ. ق.).
۲. رضوان‌بن تنش (جلوس ۴۸۸ هـ. ق.).
۳. آلب‌ارسلان‌بن رضوان (جلوس ۵۰۷ هـ. ق.).

۴. سلطان‌بن رضوان (جلوس ۵۰۸ ه. ق.).

این سلسله در سال ۵۱۱ به‌دست اتابکان دمشق منقرض شد.

**سلجوقیان کرمان (آل قارود)**

اولین امیر سلجوقی کرمان «قاروربن چغربیک بن میکائیل‌بن سلجوق» است که در سال ۴۳۳ ه. ق. از طرف عم خود طغرل‌بیک امارت آن حدود را یافت. پس از وی پسرش سلطان‌شاه حسب‌الامر ملکشاه به‌جای او نشست و در سال ۴۷۱ جهان فانی را بدرود گفت و بعد از وی پسرش «امیران شاه» به جای پدر نشست ولی چندی بعد به قتل رسید و «ارسلان شاه‌بن کرمان شاه‌بن قارود» را به جای وی نشاندند. پس از او نیز «مغیث‌الدین طغرل شاه‌بن محمد» و پس از او «محمدبن بهرامشاه» بر تخت سلطنت نشست. در سال ۵۸۳ غزها بر کرمان مستولی گردیده و دولت «قارودیان» را منقرض ساختند.

**سلدوز**

یکی از قبایل مغول. سورغان شیره، چنگیزخان را در یکی از جنگهای ایام جوانی وی از نابودی نجات داد، و از آن به بعد قبیلهٔ سلدوز نزد وی و سپس جانشینان وی اعتبار بسیار داشت، چنانکه زوجهٔ هلاکو (مادر آباقاخان) از قبیلهٔ سلدوز بود. پسران سودونویان، با هلاکوخان به ایران آمدند. در ۶۸۸ ه.ق. در سلطنت ارغون، چوپان به سبب دلاوری برآمد و این چوپان همان امیر چوپان معروف است که سرسلسلهٔ خاندان چوپانیان می‌باشد.

**سلدوز**

شهری در جنوب غربی دریای خزر.

**سلسله حمورابی**

سلسله‌ای از دولت بابل بودند که

تعداد پادشاهان این سلسله پانزده نفر و بزرگترین آنها حمورابی یعنی ششمین فرد خاندان مزبور بود.

### سلسله گوتیوم

(۲۴۷۰)

نوزده پادشاه ۸۹ سال

### سلسله لارسا

۱۹۷۵-۲۳۳۷

۱۲ پادشاه

### سلسله‌های نیسین

این سلسله سامی نژاد بودند. و مردی موسوم به ایشبی ایرا Ishbi Irra این دولت را در نیسین تأسیس کرد. او بر سومر واکد حکومت داشت و ظاهراً ۱۶ پادشاه در آن سلسله سلطنت کردند. در عین حال دولتی در لارسا، انتهای باتلاقهای فرات تأسیس شد، که رقیب دولت نیسین بود. ریمسین پادشاه عیلام این دولت را در ۲۱۱۵ قبل از میلاد منقرض ساخت. دولت مزبور پس از این انقراض قدرت خود را از دست داد، و ملت سومر و اکد در میان سایر ملل حل شد و قومیت خود را از دست دادند. دمرگان عقیده دارد که غلبهٔ عیلامی‌ها به قدری با خشونت بود، که مردم سومر مجبور به ترک اوطان خود شدند، و بالاخره مهاجرت حضرت ابراهیم با طایفهٔ خود به فلسطین، و هجوم قوم هیکسوس به مصر، در نتیجهٔ غلبهٔ عیلامی‌ها بر ملل سامی نژاد بود، و نیز در همین زمان گروهی از سامیها به سواحل مدیترانه رفته و شهرهای فینیقی را تأسیس کردند.

### سلطان

قرن سیزدهم هجری. از زنان شاعر. وی دختر فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ ق.) و خواهر تنی ضیاءالسلطنه و محمود میرزا مؤلف تذکره نقل مجلس است. به نوشته محمود میرزا وی فنون شعر و خط و

منشآت را تا سن هیجده سالگی به خواهرش آموخت و به او تخلص سلطان داد. سپس به عقد محمدخان از بزرگان ایل قاجار درآمد.

## سلطان ابوسعید

از پادشاهان تیموری (۸۶۳ ـ ۸۷۳ ه. ق.) پس از الغ‌بیک تا ده سال سلطنت تیموریان گرفتار هرج و مرج بود تا اینکه سلطان ابوسعید نوادهٔ میرانشاه پسر امیر تیمور به دستیاری ابوالخیرخان ازبک و خواجه احرار به سلطنت رسید. وی آخرین پادشاه مقتدر گورکانی در ایران است که پس از تصرف هرات، گوهرشاد آغا زن میرزا شاهرخ را که در آن شهر بود به قتل رسانید و در ۸۶۳ در هرات بر سریر سلطنت نشست.

در سال ۸۷۳ جهانشاه قراقویونلو از اوزون‌حسن، امیرآق‌قویونلو شکست خورد و کشته شد. ابوسعید به قصد تصرف آذربایجان به میانج آمد و در آنجا از اوزون‌حسن شکست سختی خورد و دستگیر شد. اوزون‌حسن او را به «یادگار محمد» نوادهٔ گوهرشادآغا سپرد و او هم به انتقام جدهٔ خود گوهرشادآغا وی را به قتل رساند.

## سلطان احمد تکودار

وی جانشین آباقاخان شد و از سال ۶۸۱ تا ۶۸۳ سلطنت کرد.

وی پس از رسیدن به سلطنت اسلام آورد و نامه‌ای در خصوص مسلمانی خود به علما نوشت. سلطان احمد در ۲۶ جمادی‌الاول سال ۶۸۳ به قتل رسید و ارغون‌خان به جانشینی وی به سلطنت نشست.

## سلطان اویس

متوفی ۷۷۶ یا ۷۷۷ ه. ق. از شاهزادگان آل مظفر؛ پسر شاه شجاع، از پدر متوهم شد، و برای به‌دست آوردن ملک کرمان و انتزاع آن از دست پهلوان اسد کوشش کرد، و فرمان مجعول از زبان شاه شجاع ساخت. اما کاری پیش

نبرد، و ناچار از کرمان به اصفهان نزد عم خود شاه محمود رفت، و در همانجا وفات یافت.

## سلطان بایزید

۷۵۵ ـ ۷۹۲ هـ. ق.، از شاهزادگان آل‌مظفر؛ پسر مبارزالدین محمد و برادر شاه شجاع. شاه شجاع در حق او محبت بسیار کرد و در سال ۷۸۶ هـ. ق. وصیت کرد اصفهان را بدو دهند. اما این وصیت اجرا نشد، و بایزید به شاه یحیی پیوست، و یک چند در لرستان و نطنز و شهر بابک بود. عاقبت در یزد نزد شاه یحیی رفت (۷۸۸ هـ. ق.). چندی بعد لشکر به کرمان برده با سلطان احمد جنگ کرد و شکست خورد، اما سلطان احمد او را اکرام نمود، و نزد خود نگه داشت. بایزید در کرمان وفات یافت. گویند ذوق شاعری داشت و از او اشعاری روایت کرده‌اند.

## سلطان بخت آغا

۷۶۹ ق. خان سلطان؛ همسر شاه محمود (۷۵۹ـ ۷۶۵ ق.) از امرای آل مظفر و دختر امیر غیاث‌الدین کیخسرو بود. آن دو علاقه فراوانی به هم داشتند، به نوشته فارسنامه ناصری «در زمان غیبت شاه محمود در شیراز، خان سلطان... چنان محافظت برج و باروی شیراز را نمود که برتری بر او ممکن نبود.» اما شاه محمود تصمیم گرفت تا خواهر سلطان اویس ایلکانی (۷۵۷ ـ ۷۷۶ هـ. ق.) را به ازدواج خود درآورد. از این‌رو خواجه تاج‌الدین محمد، وزیر خود را به خواستگاری نزد سلطان اویس فرستاد. خان سلطان که از تصمیم همسرش آگاه شد، برادر او شاه شجاع را که حکومت فارس و کرمان را داشت تحریک به فتح اصفهان نمود. شاه شجاع با لشکری به سمت اصفهان حرکت کرد و شاه شجاع از تسخیر اصفهان منصرف شد و به شیراز بازگشت.

پس از بازگشت شاه شجاع، به شاه محمود اطلاع دادند که همسرش محرک شاه شجاع بوده است. لذا دستور داد تا

او را خفه کرده و سپس به خواستگاری خواهر سلطان اویس فرستاد. در این میان محمود از کردهٔ خود پشیمان شد و ناله و زاری فراوان نمود. پس از اینکه همسر جدید به اصفهان وارد شد و احوال شاه محمود را دانست از شدت خشم و حسد دستور داد تا قبر سلطان بخت را شکافته و جنازه او را بسوزانند.

سلطان بخت را در مقبره جنب مدرسه در دشت متصل به مناره‌ها دفن کردند. بر روی سنگ قبر او که پیش از مرگش ــ و ظاهراً توسط خود وی ــ تدارک دیده شده بود چنین نوشته شده است: «هذه الصخرةالمقدمه انشانها الخاتون‌العظمی سلطان بخت‌آغا انیةالامیر خسروشاه ادام‌الله توفیقها بعد وفاتها فی رمضان سنة ثلث و خمسین و سبعماثة (۷۵۳ ق.).

## سلطان جنید

یا شیخ جنید متوفی ۸۶۰ هـ. ق.، مرشد و پیشوای صوفیان صفویه، پدر سلطان حیدر و نوادهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، وی پسر سلطان ابراهیم صفوی بود. و در ۸۵۱ در اردبیل به‌جای پدر به ریاست صفویه نشست. جهانشاه قراقویونلو از کثرت مریدانش متوهم شده او را از آنجا تبعید نمود. سلطان جنید از اردبیل فرار کرد، و عاقبت به دیاربکر رفت. در آنجا خواهر اوزون‌حسن آق‌قویونلو را به حبالهٔ نکاح درآورد. چندی بعد به اردبیل بازگشت، و بعد به خیال جنگ با مخالفان افتاد، و عاقبت مورد حملهٔ قوای شیروانشاه خلیل ابن شیخ ابراهیم قرار گرفت، و به قتل رسید.

## سلطان حسین بایقرا

آخرین سلطان سلسلهٔ تیموری (۸۷۳ ــ ۹۰۶ هـ. ق.)، که پس از مرگ ابوسعید بر خراسان استیلا یافت. وی از مشهورترین پادشاهان تیموری است. وزارت او را دانشمند معروف امیر علی شیرنوایی داشت که از مشوقان و

مروجان علم و ادب به‌شمار می‌رفت. وی در تمام دورهٔ پادشاهی خود گرفتار زد و خورد با مخالفین و مدعیان تاج و تخت بود. سلطان حسین در ۹۰۶ هـ. ق. در هفتاد سالگی درگذشت.

## سلطان حسین ثانی

شهرت یا نام شخصی مجهول‌النسب که خود را نوادهٔ شاه سلطان حسین صفوی و پسر شاه طهماسب دوم صفوی (متوفی ۱۱۵۲ هـ. ق.) می‌خواند، و مدعی بود که در قتل عام شاهزادگان صفوی وی هشت ماهه بوده، و خواجه‌سرایی او را نجات داده و با خود به روسیه برده است، و او پس از رشد و بلوغ به طلب ملک پدران برخاسته و به بغداد آمده است. این سلطان حسین را علیمرادخان بختیاری و مصطفی‌خان شاملو از بغداد با خود به ایران آوردند، و نام سلطنت بر او نهاده به‌عنوان اینکه او را به پادشاهی بردارند با کریم‌خان زند که در این زمان شاه اسماعیل سوم صفوی در اختیار او بود، به جنگ برخاستند (۱۱۶۶ هـ. ق.)، اما از کریم‌خان شکست خوردند، و کاری از پیش نبردند. گویند علیمرادخان بختیاری در آخر از سلطان حسین بیمناک شد، و چشم او را کور و نسبش را انکار نمود. قولی هم هست که سلطان حسین مزبور به قتل رسید.

## سلطان حسین صفوی

شاه سلطان حسین، نهمین پادشاه سلسلهٔ صفوی (۱۱۰۵ ـ ۱۱۳۵ هـ. ق.) که در ۱۲ محرم ۱۱۳۵ تاج سلطنت را به محمود افغان واگذاشت و عاقبت، اشرف افغان وی را کشت؛ پسر و جانشین شاه سلیمان اول صفوی. گویند شاه سلیمان دو پسر داشت، عباس میرزا و سلطان حسین. در هنگام مرگ به درباریان خویش وصیت کرد که اگر طالب ترقی و افتخار هستند عباس میرزا را بعد از او به سلطنت بنشانند، و اگر رفاه و آسایش می‌خواهند سلطان حسین

را بـه تـخت بـنشانند، بـعد از او، امـرا سلطان حسین را بـه سـلطنت نشـاندند. شاه سلطان حسین، گرگین‌خان گرجی را بـه حکـومت قـندهار مـنصوب کـرد، و مظالم همین شـخص بـود کـه مـوجبات عصیان افاغنه و انقراض سلسلهٔ صفوی را فراهم ساخت. سلطان حسین مـردی ترسو و کم‌آزار بود، و رحم و اغماض و ضعف نفس بر او غلبه داشت. در تلاوت قرآن و آمـوختن مسـائل شـرعی سـعی بســیار داشت و بسـیار تـحت نـفوذ مجتهدین واقـع بـود. ضـعف و جـبن او دست خواجگان و زنان حرم را در حل و عقد امور مملکت گشـاده است، و ایـن نکـته سـبب شـد کـه دادخـواهـان و ناراضیان به کلی از شخص او مأیوس و نومید شوند. در روزگار او، امام عمان به بحرین و بعضی دیگر از متصرفات ایران در خلیج فارس تجاوز کـرد؛ ازبکـان در خراسان و لزگیها در شـیروان آشـوب و فتنه افکندند؛ پطرکبیر، امپراتور روسیه، خیال تجاوز در سر می‌پرورد، و هیئتی از بـــازرگانان روس، کـــه بـرای فـرار از پـرداخت گـمرک خـود را نـمایندهٔ او معرفی کردند، نزد شاه با احـترام تـلقی شدند و آثار ضعف و فتور در همهٔ ارکان و شئون پدید آمد. عـاقبت فـتنهٔ افـاغنه پیش آمد؛ محمود افغان با لشکر اندک به ایران روی نهاد، و اصفهان را تسخیر کرد (۱۱۳۵ هـ. ق.)، و سلطان حسین در روز جمعه ۱۲ محرم ۱۱۳۵ هـ. ق. به فرح‌آباد نزد محمود رفت، و تاج و تخت را تسلیم او نمود.

## سلطان حیدر

شـیخ حـیدر، مـتوفی ۸۹۳ هـ. ق. مرشد و پیشوای فرقه قزلباش صـفویه؛ پســـر سـلطان جـنید و نـوادهٔ شـیخ صفی‌الدین اردبیلی. وی بعد از پـدر بـر مـــریدان او ریـاست یـافت، و دخـتر اوزون‌حسـن را بـه زنـی گـرفت. بـعد از وفـــات اوزون‌حســـن (۸۸۲ هـ. ق.)، لشکری از مریدان خویش گـرد آورد، و به خونخواهی پدر به تسخیر گرجستان و

جنگ پادشاه شروان شتافت. اما فرخ یسار، پادشاه شروان با کمک سپاهیانی که یعقوب‌بیگ ترکمان به یاری او فرستاد، به مقابله با سلطان حیدر شتافت، و سلطان حیدر در جنگ به قتل رسید.

## سلطان حیدرمیرزا

از شاهزادگان صفوی؛ پسر شاه طهماسب اول صفوی. حدود ۹۶۲ ـ ۹۸۴ ه. ق. چون بسیار مورد توجه و محبت پدر بود، داعیهٔ ولیعهدی داشت. از این روز، بعد از وفات پدر به دعوی سلطنت برخاست، و تاج شاهی بر سر نهاد. (۱۶ صفر ۹۸۴ ه. ق.)، اما سلطنت او دوام نیافت و یک روز بیش نکشید، و به تحریک خواهرش پریخان‌خانم، شب‌هنگام در قصر سلطنتی کشته شد، و هفتهٔ بعد خطبهٔ سلطنت برادرش اسماعیل میرزا که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود خوانده شد، و او به قزوین آمد، و به‌نام شاه اسماعیل دوم (اسماعیل صفوی) بر تخت نشست (جمادی‌الاول ۹۸۴ ه. ق.). سلطان حیدر میرزا، بنابر قول مؤلف کتاب عالم‌آرای عباسی، شاهزاده‌ای پرهیزگار و مشفق و مهربان بود، و به‌جز یک دختر فرزندی دیگر نداشت.

## سلطان سنجر

معزالدین ابوحارث احمدبن ملکشاه سلجوقی آخرین پادشاه از سلجوقیان بزرگ. بنا به قول مورخان در زمان سلطنت او در خراسان ۱۹ فتح نصیب وی گردید. بعد از شکست برادرزاده‌اش کار او بالا گرفت و در ردیف سلاطین بزرگ سلجوقی درآمد.

وی به ماوراءالنهر حمله برد، سمرقند را محاصره کرد و او را اسیر گرفت ولی بار دیگر او را به حکومت آن ناحیه مَنصوب کرد. شصت سال بعد بهرامشاه غزنوی مدعی استقلال شد. سنجر او را نیز به اطاعت وادار کرد. در ۵۳۵ ه. ق. سمرقند بار دیگر سر به

طغیان برداشت و سنجر پس از ۶ ماه محاصره آن را به تصرف درآورد و نسبت به اهالی رحم و شفقت ورزید، ولی در جنگ سختی که بین سنجر و قراختاییان در درهٔ ضرغام در گرفت، سنجر شکست خورد (و این نخستین شکست او بود). این شکست یکی از بزرگترین شکستهای مسلمانان در آسیای مرکزی است. تلفات سلجوقیان را ۱۰۰,۰۰۰ تن نوشته‌اند. نتیجه این شد که قراختاییان مرو و نیشابور را مدتی اشغال کردند. دو سال بعد سنجر قدرتی پیدا کرده و به خیوه حمله برد ولی چندان موفقیتی نصیبش نگردید و صلح کرد. آخرین فتح سنجر غلبه بر علاءالدین جهانسوز غوری (که به خراسان حمله کرده بود) و اسیر گرفتن اوست. قراختاییان پس از تأسیس سلطنت به اهالی مقیم آزاری نرساندند و برعکس ترکان غز را که چادرنشین بودند از علفزارهای خود راندند و غزان از رود سیحون گذشتند. سنجر به آنان اجازه داد تا در حوالی درهٔ بلخ اقامت کنند و مقرر شد که این طایفه سالی ۴۰۰,۰۰۰ گوسفند به پادشاه بدهند اما آنان شوریدند و درگیری ایجاد شد و حاکم بلخ هم نتوانست غایله را رفع کند. سنجر پس از وقوف بر این قضیه در سال ۵۴۸ هـ. ق. با ۱۰۰,۰۰۰ سپاهی به قصد سرکوبی غزان روانه گردید. آنان اول مرعوب شده و حاضر گردیدند که غرامت هم بدهند، ولی سنجر پیشنهادهای آنها را رد کرد. غزان نیز دست از جان شسته مبادرت به جنگ کردند (جنگ قطوان) و فاتح شدند و سنجر را اسیر گرفتند.

سنجر مدت ۴ سال در زندان غزان بود. در این مدت ظاهراً احترام او را رعایت می‌کردند و در عین حال مراقب بودند که فرار نکند و معروف است که روزها او را بر تخت می‌نشاندند و احکام و فرامین را به امضای او می‌رسانیدند و شبها وی را در قفس آهنین می‌کردند. عاقبت سنجر در موقعی که غزان به

شکار رفته و او را هم برده بودند تدبیری اندیشیده خود را به جیحون رسانید. و از آنجا به‌وسیلهٔ کشتی گریخت (۵۵۱ ه. ق.) ولی چون به مرو رسید ویرانی شهر را دید و سرانجام در ۷۳ سالگی درگذشت. او را در مقبرهٔ بزرگی که خود در موقع حیات ساخته بود دفن کردند. مورخان عموماً او را پادشاهی دلاور و مهربان و جوانمرد معرفی کرده‌اند. نیز ← سنجر

## سلطان‌شاه

[سلطان‌شاه ابن ایل ارسلان] ، متوفی ۵۸۹ ه. ق.، پادشاه سلسلهٔ خوارزمشاهیان پسر ایل ارسلان. در خوارزم به سلطنت نشست، ولی برادرش علاءالدین تکش مدعی او شد، و به کمک لشکر قراختای غلبه یافته خوارزم را بگرفت (۶۸۵ ه. ق.). سلطان‌شاه به خراسان رفت، و سرخس و نیشابور را گرفت، و با برادر به جنگ پرداخت و سرانجام بین آنها صلح شد. چند سال بعد، باز تکش در صدد از بین بردن سلطان‌شاه برآمده، و بعضی امرا با او همداستان شدند. سلطان‌شاه چون از این واقعه آگاه شد از شدت غم و اندوه در رمضان سال ۵۸۹ ه. ق. وفات یافت.

## سلطان‌شاه ابن رضوان

آخرین فانروای سلسلهٔ سلاجقه شام (۵۰۸ ــ ۵۵۱ ه. ق.)؛ برادر و جانشین آلب‌ارسلان اخرس. لؤلؤ خادم که عنوان اتابکی آلب‌ارسلان و سلطان‌شاه را داشت، بعد از قتل آلب‌ارسلان، بر سلطان‌شاه تسلط تام پیدا کرد، و تمام امور حکومت را مستقلاً به‌دست گرفت. اما عاقبت در صدد برآمد که وی را نیز هلاک کند، و خود به استقلال تمام زمام امور را به‌دست گیرد. یاران سلطان‌شاه چون از توطئه او آگاه شدند او را به قتل رساندند (۵۱۱ و به قولی ۵۱۰ ه. ق.). بعد از لؤلؤ خادم، عنوان اتابکی سلطان‌شاه به شمس‌الخواص رسید، اما یک ماه بعد او

را عزل کردند، و دیگری را به‌نام ابوالمعالی دمشقی، به اتابکی برداشتند، و چون او نیز معزول شد، اهل حلب، از ترس استیلای صلیبیون فرنگ، شهر را به نجم‌الدین ایلغاری دادند، و بدین‌گونه امارت سلاجقه در شام پایان گرفت.

## سلطان‌شاه سلجوقی

سلطان‌شاه ابن قارود (متوفی صفر ۴۶۷ ـ ۴۷۶ و به قولی ۴۷۷ ه. ق.) پادشاهی از سلسلهٔ سلاجقه کرمان؛ پسر قارود و برادر کرمانشاه اول. در حدود ۴۶۶ ه. ق. با پدر در جنگ با ملکشاه سلجوقی اسیر شد، و به چشمهای او میل کشیدند، اما کور نشد، و چندی بعد به یاری بعضی امرای خویش، در کرمان به سلطنت نشست (صفر ۴۶۷ ه. ق.). چندی بعد ملکشاه سلجوقی ـ که قبول داعیهٔ استقلال اولاد قارود برایش مشکل بود ـ لشکر به کرمان کشید، و مدتی بردسیر را محاصره کرد. عاقبت چون سلطان‌شاه پذیرفت که در خطبه نام ملکشاه را مقدم بدارد، و در وقت ضرورت نیز از فرستادن سپاه به خدمت ملکشاه مضایقه نکند، ملکشاه نیز استقلال کرمان و خاندان قارود را قبول کرد، و با مصالحه از کرمان به اصفهان بازگشت (محرم ۴۷۳ ه. ق.). سلطان‌شاه بیمار گشت و درگذشت، و بعد از او برادرش تورانشاه اول سلطنت کرمان یافت.

## سلطان شبلی

شاهزادهٔ آل مظفر؛ پسر شاه شجاع به تحریک فتنه‌جویان، شاه شجاع از او اندیشناک شده او را دستگیر کرد، و به قلعهٔ اقلید فرستاده او را کور کرد (۷۸۵ ه. ق.). و آنجا در حبس بود؛ و بعد ظاهراً او را به قلعهٔ سفید بردند. بعد از فتح قلعهٔ سفید (جمادی ۷۹۵ ه. ق.) به‌دست امیر تیمور، تیمور او را آزاد کرد، و با سلطان زین‌العابدین به سمرقند فرستاد.

## سلطان صاحبقران

لقب سلطان حسین بایقرا.

## سلطان علی‌خان وزیر افخم

سلطان علی‌خان ملقب به وزیر افخم، فرزند محمدخان سالارالملک در سال ۱۲۸۴ هـ. ق. متولد شد. در نوجوانی از غلام‌بچگان و در جوانی از پیشخدمتان ناصرالدین‌شاه گردید. ضمناً نیابت آجودان‌باشی ناصرالدین‌شاه را نیز بر عهده داشت. سپس مأمور خدمت در دستگاه مظفرالدین میرزای ولیعهد در تبریز شد. در سال ۱۳۰۳ هـ. ق. در خدمت در دستگاه مظفرالدین میرزا محصل مالیات آذربایجان هم بود و در همین مقام رتبه سرتیپی و حمایل و شیر و خورشید گرفت و مدتی نیز حکومت خلخال به او واگذار گردید. پس از قتل ناصرالدین‌شاه و تاجگذاری مظفرالدین میرزا، سلطان علی‌خان به مدیر دفترخانهٔ استیفاء و محصل محاسبات و بقایای دولتی منصوب شد و عنوان وزیر بقایا و محاسبات گرفت و یک سال بعد مأمور حکومت یزد گردید و در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. از مظفرالدین شاه لقب وزیر افخمی گرفت.

وزیر افخم پس از پیروزی انقلاب مشروطه در کابینه میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله به وزارت داخله (کشور) برگزیده شد. پس از ابراز تمایل مجلس و محمدعلی‌شاه به ریاست وزرایی میرزا علی‌اصغرخان اتابک که در اروپا بود، سلطان علی‌خان که با سابقه‌ترین وزیر کابینه بود تا آمدن امین‌السلطان از اروپا مأمور تشکیل کابینه گردید و کابینه خود را بدون داشتن عنوان رئیس‌الوزرا در اوایل سال ۱۲۸۶ هـ. ش. به مجلس معرفی کرد و سمت وی در این کابینه همان وزارت داخله بود.

عُمر کابینهٔ سلطان علی‌خان در حدود ۴۰ روز بود و پس از رسیدن میرزا علی‌اصغرخان اتابک به تهران، سلطان علی‌خان که چندان مورد توجه مجلس

نبود مجبور به استعفا شد. پس از آن مدتی وزیر دربار محمدعلی‌شاه شد ولی در این سمت هم دیری نپایید و چون در سال ۱۳۲۷ ه. ق. تهران به‌دست آزادیخواهان افتاد و محمدعلی‌شاه از سلطنت خلع و به اروپا تبعید شد، وزیر افخم هم دیگر مصدر خدمت مهمی نشد تا اینکه در سال ۱۲۹۷ ه. ش. درگذشت.

کار مهم سلطان علی‌خان در دورهٔ تشکیل کابینه، تهیه فهرست و سازمان هر یک از هشت وزارتخانه بود که آن را به اطلاع مجلس رساند. این نکته نیز شایان ذکر است که در همین دوره عنوان صدارت عظمی به‌صورت رسمی از بین رفت و رؤسای دولت از آن پس به‌عنوان رئیس‌الوزرا نامیده شدند.

**سلطان محمد خدابنده (الجایتو)**

غازان‌خان در ایام حیات، برادرش الجاتیو معروف به خدابنده را به ولایتعهدی انتخاب کرده بود. در موقع مرگ غازان، محمد خدابنده در خراسان بود و در آنجا به دفع شاهزاده آلافرنگ پسر گیخاتو که مدعی سلطنت بود می‌پرداخت. پس از آن به تبریز رفت و بعد از جلوس به تخت، نام سلطان الجاتیو «یعنی سلطان آمرزیده» بر خود گذاشت و «رشیدالدین فضل‌الله همدانی» را مثل زمان برادر، به وزارت گماشت. شیخیان که مورد عنایت او بودند او را خدابنده و اهل سنت، خربنده نامیدند. بنای شهر سلطانیه را که غازان‌خان در پنج فرسنگی زنجان گذاشته بود، او به اتمام رسانید و در آبادی آن شهر چندان کوشید که در اندکی مدتی از زیباترین شهرهای شرق گردید. او در سال ۷۰۹ به مذهب شیعه گروید و نام سه خلیفه اول را از خطبه و سکه انداخت و در تشویق و تعمیم این مذهب نهایت کوشش را به عمل آورد ولی در اواخر عمر، چون دید که مردم قزوین و شیراز و اصفهان زیر بار احکام او نمی‌روند و از امرا نیز بسیاری در

مذهب تسنن اصرار می‌ورزند، دستور داد تا دوباره اسامی خلفا را در خطبه و سکه بیاورند. الجاتیو، پسرش ابوسعید را که در ۷۰۴ تولد یافته بود، به حکومت خراسان فرستاد و تاج‌الدین علیشاه را که تاجری با کفایت بود در وزارت با رشیدالدین شریک کرد و میان این دو وزیر، همواره دشمنی و کین بود. این پادشاه از فرط شرابخواری، پیش از آنکه به سن چهل برسد، در سلطانیه فوت کرد و در مقبره‌ای که برای خود ساخته بود دفن گردید.

## سلطان محمود غزنوی

در سال جلوس؛ سرداران معروف دولت سامانی را مغلوب کرد و مدتی نیز با آخرین شاهزادهٔ دلیر سامانی اسماعیل منتصر جنگید. سیستان را از خلف بن احمد صفاری گرفت، سپس چون مردم خوارزم بر ابوالعباس مأمون که داماد محمود بود شوریدند و او را کشتند به آنجا لشکر کشید و آن را فتح کرد و در اواخر عمر ری و اصفهان را از آل‌بویه گرفت و مسعود پسر خود را به حکومت آن نواحی گماشت و لشکرکشیهای متعدد به هندوستان کرد و جواهرات و ثروت بتخانه‌های آنجا را به‌دست آورد. شهرهای مهم آن کشور را تسخیر کرد و به سومنات که شهری معروف و مستحکم در کنارهٔ عربی هندوستان بود لشکر کشید و از آنجا غنایم فراوان به‌دست آورد و معبد بزرگ آن شهر را ویران کرد.

وی نسبت به شعرا توجه خاصی داشت و در حضور خود مجالسی از آنها ترتیب می‌داد و گویند ۴۰۰ شاعر به دربار او بار می‌یافتند. فردوسی شاهنامه خود را در این عصر به پایان آورد، و عنصری مالک‌الشعرای دربار او بود. فوت وی در ۴۲۱ هـ. ق. بوده است.

## سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه

۲ جمادی‌الاولی ۱۲۹۹ هـ. ق. از شاهزادگان و رجال معروف قاجاریه؛

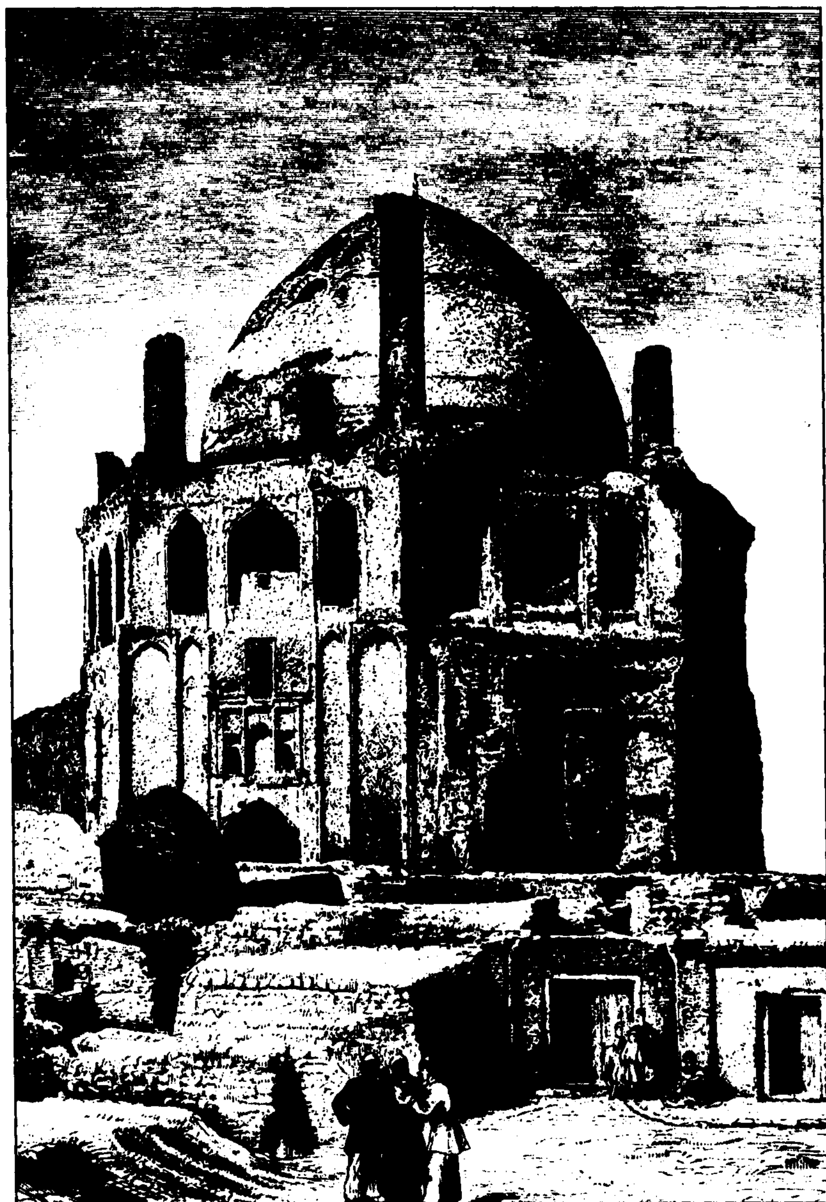
پسر عباس میرزا ولیعهد. وی در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار خراسان را فتح کرد، و فتنهٔ سالار را فرو نشاند، و حکومت خراسان با لقب حسام‌السلطنه یافت (۱۲۶۶ هـ. ق.). چند سال بعد، هرات را پس از محاصرهٔ طولانی فتح کرد، و در آن شهر به‌نام ناصرالدین‌شاه سکه زد، و مورد اکرام شاه واقع گشت (۱۲۷۳ هـ. ق.). اما ضعف و بی‌تدبیری رجال دربار نگذاشت که این فتح پایدار بماند، و هرات، به سبب تهدید انگلیسها، دوباره از ایران منتزع گشت. حسام‌السلطنه در بازگشت از هرات به مشهد به دفع ترکمانان پرداخت، و آنها را که در حدود خراسان تاخت و تازی کرده بودند تنبیه نمود. چندی بعد او را از خراسان فراخواندند (۱۲۷۵ هـ. ق.)، و در سال ۱۲۷۷هـ. ق. دیگربار، بعد از عزل حمزه میرزا حشمت‌الدوله، به ولایت خراسان آمد، و تا سال ۱۲۸۱ هـ. ق. در آنجا بود. پس از آن، در سال ۱۲۸۸ هـ. ق. مجدداً به ولایت خراسان منصوب شد. میرزا حسین خان سپهسالار او را از حکومت خراسان معزول کرد، و او در سفر اول شاه به فرنگ همراه او بود. وی در تاریخ قاجاریه به «فاتح هرات» معروف است.

## سلطانیات

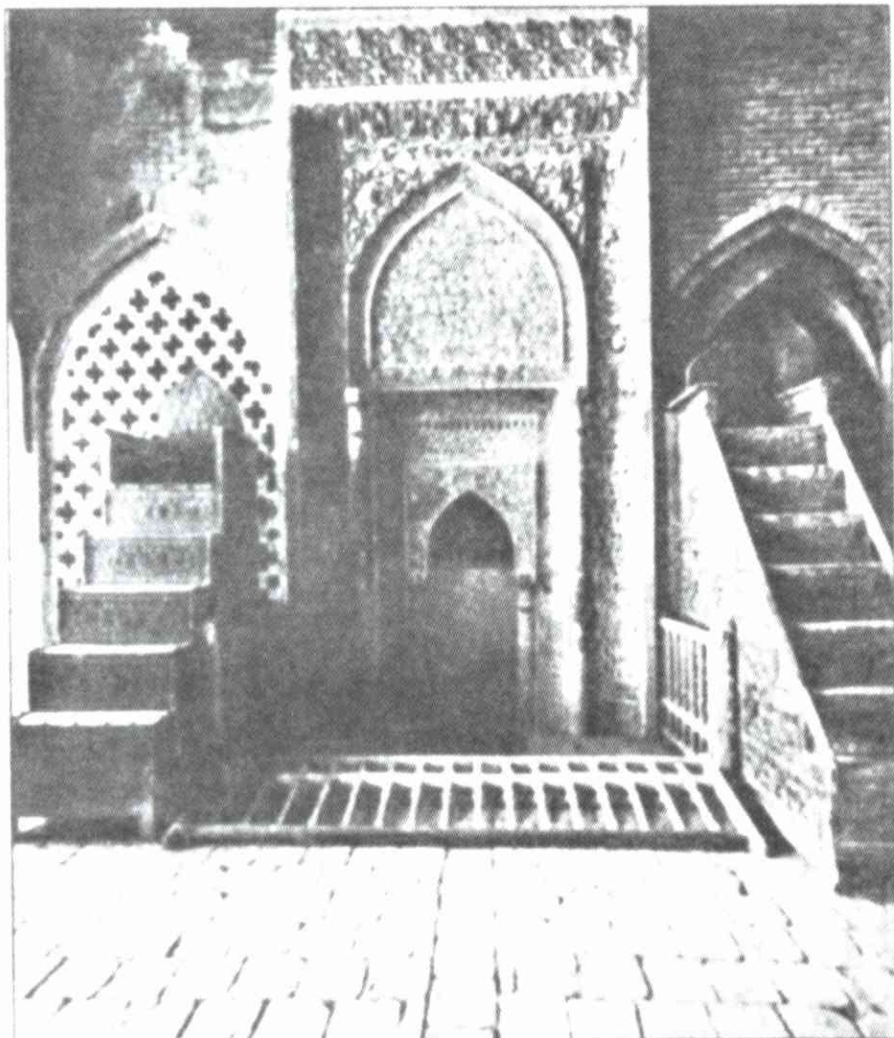
فرمانها و منشورها و خاصه نامه‌هایی که از دربار شاهان صادر گردد.

## سلطانیه، گنبد

بنای عظیم تاریخی گنبد سلطانیه در زمان سلطان محمد خدابنده و در فاصله سالهای ۷۴۰ ـ ۷۱۳ هـ. ق. بنیان نهاده شد. سلطانیه در زمان سلطان محمد خدابنده در عداد یکی از مهمترین شهرهای تجارتی و آباد ایران به‌شمار می‌رفت که در آن مساجد و مدارس و بیمارستانهای معتبر و یک سلسله ابنیه خیریه و خانقاه و اماکن دیگر ساخته شده بود. ارتفاع بنای گنبد از سطح زمین نزدیک ۵۱/۵۴ متر و قطر



گنبد سلطانیه، مقبره ایلخان الجایتو



اصفهان، نمایی از محراب الجایتو و منبر مسجد جامع

آن در حدود ۲۴/۴۰ متر می‌باشد. بدنهٔ اصلی و تمام ساختمان با آجر محکم ساخته شده است. روی گنبد را با روکش کاشیهای فیروزه‌ای و لاجوردی و آبی به شیوهٔ معرق‌کاری تزیین نموده‌اند. با ملاحظه دقیق این بنای عظیم به‌نظر می‌رسد که علاوه بر محل آرامگاه اصلی که شامل ساختمان مرکزی گنبد است و به‌نام تربت‌خانه شهرت دارد، بناهای معظم و عالی دیگری در جنب آرامگاه ساخته شده بود. گنبد سلطانیه گنبدی یک پوششی است و یکی از بزرگترین گنبدهای تاریخی اسلام به‌شمار می‌رود.

## سلطنت غزنویان آل‌ناصر

دولت غزنویان در عهد سلطنت سلطان محمود غزنوی (۳۸۹ ـ ۴۲۱ ه. ق.) پسر سبکتکین، به اوج قدرت و عظمت رسید. محمود برادر خود اسماعیل غزنوی را که برطبق وصیت سبکتکین، جانشین پدر بود، عزل کرد، و خود مستقلاً به سلطنت نشست. سلطان محمود غزنوی بزرگترین پادشاه سلسلهٔ غزنوی و یکی از بزرگترین پادشاهان فاتحین مسلمان است. از لحاظ سیاسی، جلوس وی مصادف با زوال قدرت سامانیان بود؛ از این رو، وی توانست با ایلکخانیان که دولت سامانیان را در ماوراءالنهر برانداخته بودند، سازش کند، و به موجب موافقتنامه‌ای، قلمرو سامانیان را بین خود و ایشان تقسیم نماید. دوران عظمت دولت شیعی



سکه درهم، دوره الجایتو (۱۳۱۶ ـ ۱۳۰۴ م. / ۷۱۶ ـ ۷۰۳ ه.)

آل‌بویه نیز سپری شده بود، و قلمرو آن دولت چندین‌بار مورد حملهٔ سلطان محمود قرار گرفت و این حملات خود خدمتی بود به قادر، خلیفهٔ عباسی که محمود با وی اسماً اتحاد داشت. سلطان محمود چندین بار به هند لشکر کشید.

پس از مرگ محمود پسرش محمد غزنوی به سلطنت نشست، اما پس از چند ماه، با مخالفت برادرش مسعود (مسعود اول غزنوی)، که در زمان پدر حکومت اصفهان و ری را داشت، مواجه شد، و از سلطنت خلع گردید، و به زندان افتاد. مسعود مردی خودرأی و جنگجو اما شرابخوار و فاقد استعدادهای سیاسی پدر بود و فتوحات محمود را در هند تعقیب کرد، و به استیصال آل‌بویه کوشید. در سلطنت، وی سلاجقه به‌تدریج از جیحون گذشتند، و روبه خراسان نهادند، و بالاخره بر آنجا مستولی شدند (۴۲۹ ه. ق.). و در رمضان ۴۳۱ ه. ق. در جنگ دندانقان، سلطان مسعود را شکستی سخت دادند، و متصرفات وی را در خاک ایران به‌دست آوردند. مسعود، در راه عزیمت (۴۳۲ ه. ق.) به هند، به توطئه لشکریانش که طمع در مال وی کرده بودند، مقید و محبوس شد، و چندی بعد در زندان به قتل رسید. پس از وی، محمد غزنوی به کوشش لشکریان شورشی مسعود چند ماه سلطنت کرد، ولی مودود غزنوی او را به قتل رسانید (۴۳۲ ه. ق.) و خود به سلطنت نشست. بعد از مرگ مودود (۲۰ رجب ۴۴۱ ه. ق.)، منازعات خونینی بین مدعیان جانشینی وی درگرفت که سبب ضعف دولت غزنوی شد. سرانجام، پس از فتنه‌هایی که امرا و سرداران غزنوی برای تحکیم موقعیت خود برپا کردند، محمد ابن مودود، مشهور به مسعود دوم غزنوی را که طفلی ۶ ساله بود، به سلطنت برداشتند، اما سلطنت وی دوامی نیافت و پس از چند روز، علی ابن مسعود غزنوی شریک وی در سلطنت گردید. این

سلطنت مشترک جمعاً دو ماه به طول انجامید و سپس عبدالرشید غزنوی هر دو را خلع کرده خود به سلطنت نشست (رمضان ۴۴۱ ه. ق.).

عبدالرشید در دورهٔ سلطنت خود با همسایگان به مدارا زیست، اما موفق به تثبیت اوضاع داخلی نشد، و سرانجام طغرل کافرنعمت، از غلامان سلطان مسعود غزنوی، او را فرو گرفته به قتل آورد (۴۴۴ ه. ق.)، و چند ماهی سلطنت را غصب کرد، اما دورهٔ اقتدار وی نیز طولی نکشید و در همان سال، یکی از سرداران عبدالرشید غزنوی به‌نام نوشتکین سلاحدار به کمک ترکی دیگر، او را بکشت، و فرخزاد غزنوی را که طغرل در بند کرده بود آزاد نموده بر تخت نشاند. پس از وفات (صفر ۴۵۱ ه. ق.) فرخزاد، برادرش ابراهیم غزنوی جانشین وی شد. ابراهیم با سلاجقه پیمان صلح بست، و به موجب آن پیمان، ختلان، چغانیان، و قبادیان را به آنها واگذار کرد، و سپس با فراغ بال به توسعهٔ متصرفات دولت غزنوی در هند پرداخت، و نفوذ از دست رفتهٔ آن دولت را در پنجاب برقرار کرد، و حکومت لاهور را به پسر خود سیف‌الدوله محمود غزنوی داد (۴۶۹ ه. ق.)، اما چون سیف‌الدوله در صدد خلع قدرت از پدر برآمد، مقید و محبوس گشت. ابراهیم در شوال ۴۹۲ ه. ق. درگذشت، و پسرش مسعود سوم غزنوی به‌جای وی نشست. مسعود رشته‌های مودت با سلاجقه را حفظ کرد، و تا (۵۰۸ یا ۵۰۹ ه. ق.) در صلح و آرامش زیست.

پس از مرگ مسعود سوم غزنوی، جنگ و برادرکشی بین سه تن از پسران او بر سر سلطنت درگرفت (شیرزاد غزنوی، ارسلانشاه غزنوی، بهرامشاه غزنوی). در زمان بهرامشاه، کشمکش سختی بین وی و غزنویان (آل‌شنسب) روی داد، و سرانجام علاءالدین جهانسوز غزنه را گرفت و به آتش کشاند. بعد از بهرامشاه، پسرش خسروشاه غزنوی به تخت نشست

(۵۵۲ هـ. ق.)، و پس از مرگ (۵۵۵ هـ. ق.) خسروشاه، پسرش خسروملک غزنوی پادشاهی یافت، امّا وی پادشاهی بی‌کفایت بود، و سرانجام از معزالدین محمدسام غوری شکست یافت، و سلسلهٔ غزنوی منقرض شد (۵۸۳ هـ. ق.).

**سَلغُر**

نام قبیله‌ای است از ترکان.

**سُلغر**

جد سلغریان، یا اتابکان فارس قرن ۵ هـ. و رئیس یک دسته از ترکمانان قبچاق بود که با طایفهٔ خود به خراسان کوچ کرد، و پس از یک دوره تاخت و تاز به خدمت طغرل‌بیک پیوست و نزد او رتبهٔ حاجبی یافت. سنقربن مودود مؤسس سلغریان نوادهٔ اوست.

**سلغریان**

در فارس از اولاد سلغر که رئیس یک دسته از ترکمانان بود، بر ضد سلجوقیان قیام نمود و سلسلهٔ اتابکان فارس یا سلغریان را تأسیس کرد.

در میان اتابکان فارس، اتابک «ابوبکربن سعد» به مناسبت سیاست و تدبیری که در حفظ فارس از حملهٔ مغول به خرج داد، مقامی ارجمند دارد. وی زیرک و موقع‌شناس بود و برای نجات خطهٔ فارس از خرابیها و خونریزیهای مغول، برادرزادهٔ خود را به دربار اوکتای فرستاد و با تقدیم هدایا و التزام به پرداخت خراج، گردن به فرمان مغول نهاد و با این روش منطقهٔ فارس را از دستبرد لشکریان مغول در امان داشت.

**سلمان استاجلو**

از وزیران شاه عباس اول صفوی.

**سلم، تور و ایرج (پسران فریدون)**

فریدون سه پسر داشت: سلم، تور و ایرج. او سه دختر برازندهٔ پادشاه یمن را به همسری آنان درآورد و نام پارسی

بر آنان می‌نهاد. آرزو همسر سلم، ماه همسر تور و سَهی همسر ایرج. فریدون سرزمین پهناور خود را سرانجام میان سه پسرش تقسیم کرد: روم و کشورهای غربی را به سلم، برادر بزرگتر می‌داد؛ چین و ترکستان را به تور می‌بخشید و ایران را که برگزیدهٔ سرزمینهای او بود با عربستان به ایرج، نیای ایرانیان و محبوبترین فرزند خود می‌داد و تاج بر سر ایرج می‌نهاد. رسیدن فرمانروایی ایران به ایرج حسادت و کینه‌توزی سلم و تور را به دنبال داشت.

چون فریدون سالخورده شد و نیرو و شکوهش کاستن گرفت و سلم و تور به او پیغام می‌دادند و از او گله می‌کردند که در تقسیم خود راستی و فرمان یزدان را به کار نبسته است و میل و آرزوی خود را مقدم داشته و میان فرزندان ناعادلانه رفتار کرده است. آنها از او می‌خواستند که تاج از سر ایرج برگیرد و او را نیز همچون دو برادر دیگر به دوردستها گسیل دارد، وگرنه بر او خواهند تاخت. فریدون رنجه شد، ولی ایرج با خوش قلبی ذاتی خود می‌خواست که بنابه خواستهٔ برادران رفتار شود، ولی فریدون مانع گردید و سرانجام، برادران باعث نابودی ایرج می‌شدند.

فریدون در رنج و غم از خدا می‌خواست که آن‌قدر زنده بماند تا ببیند که کین ایرج از برادرانش گرفته شده است. شاید گناه فریدون در این میان، تقسیم ناعادلانه و کاشتن تخم کینه در میان برادران بوده است.

## سلوکوس اول

ملقب به نیکاتور به معنی فاتح، فوت در (۲۸۰ ق. م). سردار اسکندر مقدونی مؤسس سلسلهٔ سلوکی در آسیا ۳۱۳ ق. م. از میان همهٔ جانشینان اسکندر، سلوکوس بیشتر از دیگران به افکار فَاتح مقدونی آشنا بود، و به‌نظر می‌رسید که برای شناختن و ادراک جهان ایرانی و اتحاد با آن از همکاران خود مستعدتر بوده است. وی از زمان

تسخیر شوش، به سمت فرماندهٔ تشکیلات سواره‌نظام نجبای ایرانی منصوب شد و آنها را به نظام واحدی متشابه، شامل چند ده هزار جنگجو درآورد. او با اپامه که از خانواده‌های نجیب ایرانی بود، ازدواج کرد. وی سلسله‌ای تأسیس کرد که در آن خون ایرانی با خون مقدونی ممزوج گردید. سلوکوس والی بابل شد و عاقبت شاهنشاهی هخامنشی را که از مصر و فلسطین و سوریهٔ جنوبی تشکیل می‌شد و چند بخش از سرزمین آسیای صغیر را به ارث برد.

وی متصرفات خویش را به کسی تسلیم نکرد به استثنای چند قطعه که در سرحدهای شرقی رخج و گدرزیا، به چندراگوپتا پادشاه هند در عوض فیلهایی که وی می‌باید بفرستد، تا سلوکوس بتواند سرحدهای غربی کشور خود را حفظ کند، داد. او برای پسرش، سرزمینهای پهناور و مسکوان از جمعیت بسیار، که چنانکه حدس زده‌اند بالغ بر سی میلیون تن می‌شد، باقی گذاشت، اما به محض فوت وی، تجزیه و شاهنشاهی او شروع شد و این عمل به‌تدریج تا انقراض سلسلهٔ سلوکی ادامه یافت.

## سلوکوس پنجم

متوفی ۱۲۵ ق. م. شاه سلوکی سوریه (۱۲۵ ق. م.). وی در توطئه‌ای که مادرش کلئوپاترا برانگیخت به قتل رسید.

## سلوکوس چهارم = فیلوپاتر

به معنی پدردوست. متوفی ۱۷۵ ق. م. شاه سلوکی سوریه (۱۸۷ ـ ۱۷۵ ق. م.).

## سلوکوس دوم = کالینیکوس

به معنی فاتح درخشان، متوفی ۲۲۶ ق. م. شاه سلسلهٔ سلوکیان (۲۴۷ ـ ۲۲۶ ق. م.)، پسر آنتیخوس دوم مقارن وفات پدرش، بین او و نامادریش برنیس

اختلاف افتاد و سلوکوس برنیس و فرزندش را به قتل رسانید و این امر موجب جنگ طولانی با بطلمیوس سوم، برادر برنیس و فرمانروای مصر گردید. سلوکوس با برادر خود، آنتیوخوس هراکس نیز بر سر آسیای صغیر در جنگ بود. باکتریا و پارت نیز شورش کردند و از قید اطاعت سلوکیان خارج شدند. بنای شهر رقه به او منسوب است.

**سلوکوس سوم = سوتر**

لقب سلوکوس سوم که به معنی ناجی (نجات‌دهنده) است. متوفی ۲۲۳ ق. م. شاه سلوکی سوریه (۲۲۶ ـ ۲۲۳ ق. م.). وی به‌دست افسرانش به قتل رسید.

**سلوکوس ششم**

ملقب به اپیفانس و نیکاتور. پادشاه سلوکی سوریه.

**سلوکیان**

جانشین هخامنشیان که تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از هخامنشیان اقتباس کردند.

شاهنشاهی سلوکی شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فنیقیه و شهرهای آسیای صغیر بود. سلوکیان که قریب هشتاد سال در ایران سلطنت کردند، عامل بزرگ یونانی کردن مشرق زمین بودند. سلاطین یونانی نژاد باختر (ایالت بلغ) که به ریاست دیودوتوس (Diodotus) در ۲۵۰ ق. م.، یعنی مقارن روی کار آمدن اشکانیان در مشرق ایران سر به استقلال برداشتند نیز یونانی زبان بودند. اسکندر و سلوکیان قریب هفتاد شهر در سرزمین ایران بنا نمودند و مهاجران یونانی را به آنجا جلب کردند. این شهرها نامهای یونانی مانند: اسکندریه و سلوکیه و انطاکیه داشت؛ از جمله آنها «هکاتم پیلس» (صد دروازه) است که در جنوب غرب دامغان فعلی واقع بود.

**پادشاهان سلوکیان**

لزیماک ـ سردار مقدونی، آسیایَ صغیر و مقدونیه را تصرف کرد

کاساندر ـ سردار اسکندر که یونان را تصرف کرد

بطلمیوس ـ سردار اسکندر که مصر را تصرف کرد

سلوکوس که مؤسس سلسلهٔ سلوکیها بود و در سال ۳۱۲ ق.م. ساترابهای ایران را تصرف کرد

آنتیوخوس اول (سوتر) (۲۸۱ـ۲۶۳ ق.م.)

آنتیوخوس دوم (۲۶۱ـ۲۴۶ ق.م.)

سلوکوس دوم (کالی نیکوس) (۲۴۶ـ۲۲۶ ق.م.)

سلوکوس سوم (سوتر) (۲۲۶ـ۲۲۳ ق.م.)

آنتیوخوس سوم (کبیر) (۲۳۳ـ۱۸۷ ق.م.)

**دیگر پادشاهان سلوکی**

سلوکوس چهارم ۱۸۷ـ۱۷۵ ق.م.

غاصبی Heliadole ۱۷۴ـق.م.

آنتیوخوس چهارم ۱۷۵ـق.م.

آنتیوخوس پنجم ۱۶۴ـ۱۶۲ ق.م.

دمتریوس سوتر ۱۶۲ـ۱۵۰ ق.م.

الکساندر بالاس ۱۵۰ـ۱۴۵ ق.م.

دمتریوس دوم (نیکاتور) ۱۴۹ـ۱۴۵ ق.م.

آنتیوخوس ششم (دیونیس اپیغان) ۱۴۵ـ۱۴۲ ق.م.

تریفون (دیودوت) ۱۴۲ـ۱۳۸ ق.م.

آنتیوخوس هفتم (سی دت) ۱۳۸ـ۱۳۹ ق.م.

الکساندر زی‌تیاس ۱۲۸ـ۱۳۳ ق.م.

آنتیوخوس هشتم (کری پس) ۱۲۵ـ۹۶ ق.م.

آنتیوخوس نهم (سیزیک) ۱۱۶ـ۹۵ ق.م.

سلوکوس ششم (اپی فان) ۹۶ـ۹۵ ق.م.

فیلیپ ۹۲ـ۸۳ ق.م.

آنتیوخوس دهم (فیلادلف) ۹۲ ق.م.

دمتریوس سوم (فیلوپاتر) ۹۵ـ۸۸ ق.م.

آنتیوخوس یازدهم (دیونیس) ۹۴ـ۸۲ ق.م.

آنتیوخوس دوازدهم ۸۴ـ۸۳ ق.م.
تیگران پادشاه ارمنستان ۸۰ـ۶۹ ق.م.
آنتیوخوس آسیایی ۶۸ـ۶۴ ق.م.

**«جغرافیای تاریخی»**

پس از مرگ اسکندر «سلوکوس نیکاتر» بعد از غلبه بر رقیب خود آنتیگون در سال ۳۱۲ ق.م. در بابل بر تخت نشست و سلسله‌ای در ایران به‌نام خاندان سلوکی تأسیس شد. سلوکوس نیکاتر متصرفات خود را به هفتاد و دو بخش تقسیم نمود و برای هر یک فرمانروایی معین نمود. تمام این ۷۲ ایالت فقط هیجده ایالت هخامنشی را شامل بود. وی بعضی از ایالات هخامنشی را خرد کرده بود چنانکه سوریه تنها ۹ ایالت داشت. ایالات دولت سلوکی از این قرار بودند:

**اول: در آسیای صغیر:** فریگیه سفلی یا کوچک، لیدیه، کاریه، فریگیه علیا یا بزرگ.

**دوم: در سوریه:** انطاکیه، سلوکیه، پیه‌ری، آپامه، لادیسه، سل سوریه یا سوریه جنوبی، سامره، فینیقیه، یهودیه (ایدومه)، کماژن (کماجنه ـ بین کیلیکیه و کاپادوکیه و فرات).

**سوم: ایالات این طرف فرات:** بین‌النهرین، بابل، پارابوتامی، خلیج سرخ (خلیج‌فارس).

**چهارم: در فلات ایران:** پارس، ماد آذربایجان، مرو، باختر، سغد پاراپامیزاد (پاراپانیزاد)، گدروزی (بلوچستان)، رخج (افغانستان جنوبی).

استانداران این ایالات را ساتراپ می‌نامیدند که یونانی شده خشتره پوان است و هر استان را یک ساتراپی می‌نامیدند. بعضی از ایالات را «اپارخی» و رئیس آن را «اپارخ» می‌خواندند. گاهی اپارخ را هم ساتراپ می‌نامیدند و ساتراپ‌ها نوعاً فرمانروای کشوری

ایالت بودند و رئیس ارتش و رئیس دارایی را «فروارک» یعنی دژبان می‌گفتند. ظاهراً «استراتژ» عنوان رئیس سپاه و حاکم کشوری بود. اراضی واقع در این ایالت بر دو نوع بودند:

نوعی به‌وسیله والیان و مأموران جزء اداره می‌شدند و سرزمین‌های پادشاهی هم جزء این نوع به‌شمار می‌رفتند. سکنه این اراضی متعلق به زمین بودند و حق نداشتند از جایی به جایی دیگر بروند. سرزمین‌های وسیع دیگری وجود داشت که صاحبان آنها اسماً تبعهٔ شاهنشاه و رسماً مستقل بودند. مثل فریگیه، ارمنستان، پونت و کاپادوکیه. نجبای محلی یا بزرگان پارسی در دژی در مرکز متصرفات خود نشسته رعایا و بردگان خود را اداره می‌کردند. بعضی از اراضی به معبدی تعلق داشت. در این صورت یک حکومت روحانی یا مذهبی تشکیل می‌شد چنانکه در کاپادوکیه معبدی به‌نام «مابللون آکومانا» بود که شش هزار برده و خدمتکار داشت، و معبد دیگری به‌نام «وناسا» می‌باشد که دارای سه هزار برده بود. استرابون گوید که این کاهنان بلند مرتبه که ارباب بودند در ضمن از شاهان نیز به‌شمار می‌رفتند و از حیث مقام بعد از پادشاه سلوکی قرار می‌گرفتند. چنانکه در مواقع جشن‌های بزرگ برای خدایان یونانی، می‌توانستند تاج بر سر بگذارند. اینان در حقیقت پادشاهانی بودند که از دسترنج بردگان و رعایای بسیارشان زندگی می‌کردند.

از کلیهٔ تشکیلات سلوکی می‌توان به این نتیجه رسید که این پادشاهان در آغاز می‌خواستند که از تشکیلات داریوش بزرگ پیروی کنند. یعنی بر سر ایالات، استاندار یا نمایندهٔ حکومتی را جای دهند و پادشاهان دست نشانده در تحت نظارت والیان واقع شوند، ولی بعد مجبور شدند مانند کوروش بزرگ ترتیبی که نزدیک به ملوک‌الطوایفی بود اتخاذ نمایند و برای جاهایی که پادشاه دست نشانده دارد استاندارانی معین

کنند. از رفتار آنتیوخوس سوم بخوبی هویدا است که او با پادشاهان سوفن (ارمنستان کوچک) و باختر (بلخ) و غیره با مذاکره کنار آمد و حتی با بعضی از آنان وصلت کرد و فقط به این امر قانع بود که او را پادشاه بزرگتر خود بدانند.

ساتراب‌نشینهای ایرانی در دورهٔ پادشاهی اسکندر چهارده حاکم‌نشین بوده است از این قرار: پارسه، پریتکان (ایالت اصفهان)، کرمانیا، ماد، طبرستان (سرزمین آماردها)، پارت باهیرکانی، باکتریا، آریا (هرات)، بازرنکا، گدروزیا، آرخوزیا، پاروپانیزاد که باشندگان آن در اواخر هخامنشیان خود را مستقل ساختند و دیگر باره اسکندر ایشان را زیر سلطهٔ خود درآورد. هندوستان این سوی و آن سوی سند از مرز بلخ تا مصب رود «آسه‌سین»، سرزمین سفلای رود سند از همانجا تا ساحل دریا.

اسکندر برای یونانی‌مآب کردن مردم ایران کوشید که اقوام بسیاری از یونانیان را از طریق دریا به آسیا مهاجرت دهد و پس از وی سلوکوس نیکاتر این کار اسکندر را ادامه داد. به همین دلیل به فرمان او هفتاد و پنج شهر یونانی‌نشین به همت او و جانشینانش در ایران ایجاد گشت. از جملهٔ این شهرها یک مهاجرنشین در اکباتان (همدان) شهر لائودیسه که آن را نهاوند کنونی می‌دانند و آپامیا در نزدیکی ری یا اروپوس بوده است.

پسر او آنتیوخوس یکی از شهرهای اسکندر را که ویران شده بود از نو ساخت و آن را به‌نام یکی از سرداران خود «آخه‌اوس» نامید.

پایتختهای قدیمی «آرتاکابانه» و «اسکندریه» واقع بر کنار رودآریوس (هریرود کنونی)، در این دوران دارای حصارهایی شدند و طول حصار شهر اخیر از سی به پنجاه استادیوم (نه کیلومتر) افزایش یافت. الکساندروپولیس (شهر قندهار) واقع در آرخوزیا نیز به همین طریق از طرف سلوکوس تحکیم شد. اما همهٔ

مجاهدات این دو پدر و پسر نتوانست که هلنیسم را در ایران آنطور که در آسیای غربی پای گرفته بود مستقر سازد.

دیاکونوف می‌نویسد رقم هفتاد شهری را که بنای آنها را به اسکندر و سلوکی‌ها نسبت می‌دهند دور از اغراق نمی‌باشد. زیرا همهٔ آنچه را که اسکندر بناکرد در واقع شهر نبوده بلکه اکثر قریه گونه‌هایی بودند که برای اسکان سپاهیان مقدونی و یاکلنی‌های واقع در قلمرو شاهنشاهی او به‌کار می‌رفتند که بعدها به دریافت عنوان حق‌پولیس (شهر و دولت) نایل گشتند که بنا به نظامات یونانی واجد خود مختاری و امتیازاتی گشتند.

به هر تقدیر در عهد پادشاهی اسکندر مراکز مسکونی بسیاری، از اسکندریه مصر گرفته تا اسکندریه اوپیان برکرانهٔ شرقی سند پدید آمد.

در ایران و آسیای میانه از وجود چند اسکندریه آگاهی داریم از این قرار: اسکندریه‌ای در شوش در ملتقای رود دجله و اِؤلی، اسکندریه‌ای در کرمانیا، اسکندریه‌ای در آرخوزیا (قندهار)، اسکندریه‌ای در آریا (هرات)، اسکندریه‌ای در مرغیانه (مرو)، اسکندریه اقصی (محتملاً در خجند، لنین آباد کنونی) و غیره.

شهرهای جدید بر سر راههای مهمی برای لشکرکشی و بازرگانی ساخته می‌شد، آنها به منزلهٔ حلقه‌هایی بودند که ساتراپها را به یکدیگر متصل می‌نمودند.

اسکندر بابل را پایتخت خود ساخت و می‌دانست که بین‌النهرین مرکز قدیمی و فرهنگی شرق قدیم است که با جاده‌های کاروان رو به ایران، قفقاز، مدیترانه، خلیج‌فارس و اقیانوس هند اتصال پیدا می‌کند.

دیاکونوف در تاریخ اشکانیان می‌نویسد که: به ظن قوی در دولت سلوکی بیست و پنج تا بیست و هشت ساتراپ نشین وجود داشته که هر یک به چند اپارخی، و اپارخیها به چندین

هیپارخی تقسیم می‌شدند. هر ساتراپ نشین پایتختی داشته که مقر استرانگ و ادارات مرکزی آن بوده است که شعبه‌هایی به‌نام «گازوفیلاگیا» و «خرئوفیلاگیا» در تمام شهرهای ساتراپ‌نشین داشته‌اند. در هر ساتراپ‌نشین قدرت اداری در دست «استرانگ» و امور مالی به‌دست مأمور مخصوصی به‌نام «اکونوم» بوده است.

به‌طور کلی شاهان سلوکی از مداخلهٔ مستقیم درامور پولیسها (شهرهای یونانی) خودداری می‌کردند و ترجیح می‌دادند که نظر و سیاست خود را به واسطه و از طریق «حزب شاهی» که در شهرها، نیرومند بودند عملی سازند شهرهای آسیای صغیر چون میلت، ازمیر و فینیقیه که از لحاظ سوق‌الجیشی و بازرگانی موقعیت به مخصوصی داشتند و از متحدان دولت سلوکی یعنی «سوم ماکسویی» به‌شمار می‌رفتند نه تبعهٔ ایشان؛ آنان می‌توانستند به اشخاص حق پناهندگی بدهند و از خود سکه بزنند ولی موظف بودند که به پادشاه سلوکی «فوروس» یعنی خراج بدهند.

**جدول زمان‌بندی شدهٔ شاهان سلوکی**

**(به نقل از حسن پیرنیا)**

۱ ـ سلوکوس اوّل (نیکاتور)
از ۳۰۶ تا ۲۸۰ ق. م.

۲ ـ آنتیوخوس اوّل (سوتر)
از ۲۸۰ تا ۲۶۱ ق. م.

۳ ـ آنتیوخوس تئوس
از ۲۶۱ تا ۲۶۱ ق. م.

۴ ـ سلوکوس گالینیکوس
از ۲۴۶ تا ۲۲۶ ق. م.

۵ ـ آنتیوخوس هیپراخس
از ۲۲۶ تا ۲۲۳ ق. م.

۶ ـ انتیوخوس سوّم (کبیر)
از ۲۲۳ تا ۱۸۷ ق. م.

۷ ـ سلَوکوس چهارم
از ۱۸۷ تا ۱۷۵ ق. م.

۸ ـ آنتیوخوس چهارم
از ۱۷۵ تا ۱۶۴ ق. م.

۹ ـ آنتیوخوس پنجم (اوپاتر)

از ۱۶۴ تا ۱۶۲ ق. م.

۱۰ ـ دمتریوس اوّل سوتر

از ۱۶۲ تا ۱۵۰ ق. م.

۱۱ ـ الکساندر بالاس

از ۱۵۰ تا ۱۴۵ ق. م.

۱۲ ـ دمتریوس دوّم (نیکاتور)

از ۱۴۶ تا ۱۲۵ ق. م.

۱۳ ـ تریفون + آنتیوخوس ششم

از ۱۴۵ تا ۱۴۲ ق. م.

۱۴ ـ آنتیوخوس هفتم (سیدِتِس)

از ۱۳۸ تا ۱۲۹ ق. م.

۱۵ ـ الکساندر دوّم (زابی‌ناس)

از ۱۲۸ تا ۱۲۳ ق. م.

۱۶ ـ سلوکوس پنجم ۱۲۵ ق م.

۱۷ ـ آنتیوخوس هشتم (گریپوس)

از ۱۲۵ تا ۹۵ ق. م.

۱۸ ـ آنتیوخوس نهم (سیزیکی)

از ۱۱۶ تا ۸۳ ق. م.

۱۹ ـ آنتیوخوس دهم

از ۹۴ تا ۸۳ ق. م.

۲۰ ـ سلوکوس ششم

از ۹۶ تا ۹۵ ق. م.

۲۱ ـ فیلیپ اوّل

از ۹۲ تا ۸۳ ق. م.

۲۲ ـ دمتریوس سوّم

از ۹۵ تا ۸۸ ق. م.

۲۳ ـ آنتیوخوس یازدهم

از ۸۹ تا ۸۴ ق. م.

۲۴ ـ تیگران

از ۸۴ تا ۶۹ ق. م.

۲۵ ـ آنتیوخوس دوازدهم

از ۶۹ تا ۶۵ ق. م.

**جدول شاهان سلوکی از دیدگاه دانشمندان غربی**

۱ ـ سلوکوس اوّل (نیکاتور)

از ۳۱۱ تا ۲۸۰ پیش از میلاد مسیح

۲ ـ آنتیوخوس اوّل (سوتر)

از ۲۸۰ تا ۲۶۱/۲۶۲ پیش از میلاد مسیح ـ آغاز تأسیس معابد هلنی در غرب ایران، من‌جمله در کنگاور، دینور، شامی و حرها (الرّها).

۳ ـ آنتیوخوس سوّم (تئوس)

از ۲۶۱ تا ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح

در زمان این پادشاه سلوکی باختر (باکتریا) استقلال پیدا می‌کند و سرزمین سغد نیز ناوابسته می‌شود.

۴ ـ سلوکوس دوّم (کالینیکوس)

از ۲۴۷ تا ۲۲۶ پیش از میلاد مسیح

۵ ـ سلوکوس سوّم (سوتر)

از ۲۲۶ تا ۲۲۳ پیش از میلاد مسیح

۶ ـ آنتیوخوس سوّم (کبیر)

از ۲۲۳ تا ۱۸۷ پیش از میلاد مسیح

۷ ـ سلوکوس چهارم (فیلوپاتور)

از ۱۸۷ تا ۱۷۵ پیش ازمیلاد مسیح

۸ ـ آنتیوخوس چهارم (اپی فانِس)

از ۱۷۵ تا ۱۶۳ پیش از میلاد مسیح

۹ ـ دمتریوس اوّل (سوتر)

از ۱۶۲ تا ۱۵۰ پیش از میلاد مسیح

از سال ۱۵۰ پیش از میلاد برتری قدرت به ویژه در شمال شرق ایران کاملاً از آن پارتیان است.

۱۰ ـ اسکندر بالاس

از ۱۵۰ تا ۱۴۵ پیش از میلاد مسیح

۱۱ ـ دمتریوس دوّم (نیکاتور)

از ۱۴۵ تا ۱۳۹ پیش از میلاد مسیح

از ۱۲۹ تا ۱۲۵ پیش از میلاد مسیح

۱۲ ـ آنتیوخوس هفتم (سیدتس)

از ۱۳۸ تا ۱۲۹ پیش از میلاد مسیح

حدود سال ۱۲۷ پیش از میلاد جنبش‌های قومی تخاریان آغاز می‌شود و قوم «یوئه‌چی» با اقوام و قبایل خویشاوند در کرانه‌های جاده ابریشم تشکیل حکومت‌های قبیله‌ای نیرومند می‌دهند و مقدّمات تأسیس دولت یا بعدها امپراتوری کوشان را فراهم می‌سازند.

۱۳ ـ آنتیوخوس هشتم (گیرپوس) از ۱۲۵ تا ۹۶ پیش از میلاد مسیح

۱۴ ـ آنتیوخوس دهم (اوسیبس فیلوپاتور) از ۹۵ تا ۸۳ پیش از میلاد مسیح

از زمان آنتیوخوس دهم تداخل حکومت با پادشاه ارمنستان به وقوع می‌پیوندد که بعدها مورد بهانه جهت مداخله رومیان قرار گرفته و شکست پی‌درپی سلوکیان از رومیان را به دنبال دارد.

۱۵ ــ تیگران اوّل ارمنی

از سال ۹۵ تا ۵۵ پیش از میلاد مسیح

۱۶ ــ آنتیوخوس دوازدهم (آسیایی)

از ۶۹ تا ۶۴ پیش از میلاد مسیح

در زمان آنتیوخوس دوازدهم عبادت به میترا در آسیای صغیر متداول می‌شود. پرستش میترا پس از یک سلسله تحوّلات در ایران، بین‌النهرین و آسیای صغیر به نحو چشمگیر و با شتابی وصف‌ناپذیر گسترش می‌یابد.

بعد از سال ۵۰ پیش از میلاد به وسیله آنتیوخوس شاه کماژن، پرستش شاهان سلوکی به طور رسمی همانند عبادت و نیایش به خدایان یونانی متداول می‌شود. در واپسین روزهای سال ۶۴ پیش از میلاد دولت سلوکی به وسیله پمپه یکی از سران حکومت سه نفره روم (تریوم ویرا) به طور نهایی سقوط می‌کند و دیگر نمی‌تواند تجدید حیات نماید.

سترابون جغرافیادان معروف رومی- یونانی در سال سقوط سلوکیان یعنی در سال ۶۳ پیش از میلاد متولّد شد و تا سال ۱۹ پس از میلاد (میلادی) زیست. وی در طول هشتاد و دو سال زندگی پر بار خود که بیش از نیمی از آن را به سیر و سیاحت پرداخت، توانست به ترسیم نقشه جغرافیای تقریبی اروپای قدیم، بخشی از آسیا و افریقا دست یابد و بسیاری از رودها، کوهها، دره‌ها و اقالیم، نظام تولید در جوامع و شیوه زندگی انسانها در سرزمینهای مختلف را بشناسد. وی جغرافیا را بستر تاریخ و وقوع رویدادهای آن می‌دانست. از آمیختگی تاریخ و جغرافیا به عنوان دو دانش همزاد که لازم و ملزوم یکدیگرند، سترابون به دانشمندان و محققّان پس از خویش میراث جاودانی و فراموش نشدنی به یادگار گذاشت.

اطلاعات تاریخی وی اکثراً درست و مورد تأیید اخلاف وی بوده و مبانی جغرافیایی و تاریخی جهان باستان را باید از تجربیات او دانست.

**دوّمین جدول و عملکرد زمان‌بندی شدهٔ شاهان سلوکی در تحقیقات دانشمندان غربی**

تحولات بی‌وقفه‌ای پس از سقوط دولت هخامنشی در امپراتوری گسترده به‌جای مانده از اسکندر مقدونی به وقوع پیوست و بخشی از آن نیز به تجزیه این میراث عظیم انجامید. دولت سلوکی برای مردمان آسیای قدیم کمتر از دولت مقدونی مفهوم نداشت و در مقایسه با دولت بطالسه، گرچه سلوکیان با مشکلات بیشتری مواجه بودند، ولی تحرّک و جنگ و فعالیت‌های سیاسی در نزد سلوکیان بیشتر گزارش شده است تا درباره بطالسه و حکومت مقدونیان پس از اسکندر. همین تعدّد اقوام و ملل زیر سلطه یک حکومت را هخامنشیان داشتند، ولی تدبیر ادارهٔ امپراتوری در نزد آنان بهتر و موفّق‌تر بود و از سلوکیان در ادارهٔ امور کمتر مشکلات داشتند. برخی محقّقان اروپایی جنگهای دیادوخ را که بر سر جانشینی اسکندر و ادارهٔ امور امپراتوری وسیع به جای مانده از او بود را از زمان مرگ اسکندر تا مرگ سلوکوس اوّل یعنی از ۳۲۳ تا ۲۸۰ پیش از میلاد مسیح می‌دانند و به همین ترتیب دورهٔ حاکمیت دولت سلوکی را از ۳۰۵ تا ۶۴ پیش از میلاد مسیح نوشته‌اند. به موجب این پژوهش‌ها جدول زمان‌بندی شدهٔ شاهان سلوکی به این شرح است:

۱ ــ سلوکوس یکم (نیکاتور) از سال ۳۰۵ تا ۲۸۰ پیش از میلاد مسیح. وی بنیانگذار سلسله سلوکی است. او در نبرد با آنتی‌گون و دمتریوس، جهت فیصله دادن به جنگ و پیروزی بر رقبای خود به چاندراگوپتا پادشاه مناطقی از هند که اسکندر آنها را فتح کرده است، آن مناطق را واگذار کرده و پانصد فیل جنگیَ را برای پیشرفت امور نظامی‌اش از وی در برابر این واگذاری دریافت کرد. بخش شمالی آسیای صغیر نیز در این گیر و دار تلاش می‌کرد که استقلال

خود را به‌دست آورد.

۲ ــ آنتیوخوس یکم (سوتر) از سال ۲۸۰ تا ۲۶۱ پیش از میلاد مسیح. وی جنگهای ناموفقّی را علیه بطلمیوس دوّم پادشاه مصر تدارک دیده و دنبال می‌کرد، بی‌آنکه کمترین توفیقی نصیبش شده باشد. یک سال پس از به تخت نشستن او یعنی در سال ۲۷۹ پیش از میلاد خطر بزرگی که امپراتوری او را تهدید می‌کرد، شورش بیست هزار تن از اهالی سلت در آسیای صغیر بود و شخصی به‌نام نیکومد که اعلام حکومت پادشاهی کرد، به وسیله آنتیوخوس که از فیلهای جنگی علیه او در جنگ استفاده کرده بود، مغلوب شد. سلت‌ها علی‌رغم این شکست از پای ننشستند و ده‌ها سال پس از آن نیز به ویرانی آسیای صغیر ادامه دادند و نهایتاً در منطقهٔ گالات به‌طور ثابت و دائم سکنی گزیدند.

در سال ۲۶۳ پیش از میلاد اومن یکم، امپراتوری پرگام را که از نظر اهمیّت با تمدّن مصر برابری می‌کرد تأسیس کرد و به مدّت یک قرن اعتبار و عظمت خود را حفظ نمود. در طول حکومت او در کنار قلمرو فرمانروایش دو دولت دیگر در ضلع شرقی پرگام تأسیس شدند.

در سال ۲۵۰ پیش از میلاد دیودوت والی باختر اعلام استقلال می‌کرد. وی دولتی را تأسیس کرد که از نظر فرهنگی عناصر یونانی، آسیای مرکزی و هندی را دارا بود. دولتی که دیودوت تأسیس کرد در سال ۱۷۰ پیش از میلاد به وسیله سلسله اوکراتید برچیده شد. این دولت جدید علی‌رغم مشکلات و جنگهایی که با اقوام درون آسیا و قبایل مختلف داشت توانست تا سال ۴۰ پیش از میلاد بقا داشته باشد.

پس از آنکه سرزمین پرگام به صورت بخشی از امپراتوری روم درآمد، سلوکیان در آسیای صغیر تلاش خود را مصروف حفظ سرزمین‌های تحت حکومتشان کردند، ولی در برابر رومیان

مقاومت آنها کافی نبود.

۳ ــ آنتیوخوس دوّم (تئوس) از سال ۲۶۱ تا ۲۴۶ پیش از میلاد مسیح. او از مصر، سرزمین‌های «ایونی» سوریه و کیلیکیه را باز پس گرفت.

۴ ــ سلوکوس دوّم (کالینیکوس) از سال ۲۴۶ تا ۲۲۶ پیش از میلاد مسیح. وی نیز نبردهای بی‌فایده را علیه بطلمیوس سوّم در پیش گرفت و ناگزیر شد سرزمین‌های حاشیه سوریه و بخش جنوبی آسیای صغیر را به بطلمیوس واگذار کند. رویداد دیگری که در زمان او اتّفاق افتاد، یاغی شدن برادر آنتیوخوس بود.

سلوکوس ملّقب به هیراخ به کمک مهرداد دوّم حاکم پونت و نیروهای گالات در آسیای صغیر اعلام خودمختاری کرد. آنتیوخوس خود موفّق به سرکوبی وی نشد و بعداً «آتالوس» پادشاه پرگام توانست سلوکوس را برانداخته و بگریزاند.

آتالوس از مشکلات و نابسامانی‌های دولت سلوکی بهره گرفت و موقعیّت و امپراتوری خود را با شکست دادن سلت‌ها (کلت‌ها، گالات‌ها) تثبیت کرد.

۵ ــ آنتیوخوس سوّم (کبیر) از سال ۲۲۳ تا ۱۸۷ پیش از میلاد مسیح. او معروف‌ترین و برجسته‌ترین سلوکیان بود. وی اکثر مناطقی که توسط امپراتوری پرگام تصرف شده بود را باز پس گرفت و یکی از خطرناکترین قیام‌ها را در بین‌النهرین سرکوب کرد، ولی در نبرد با مصر ناکام بود.

آنتیوخوس سوّم بین سالهای ۲۰۹ تا ۲۰۴ پیش از میلاد به مدّت پنج سال حملات زیادی به قلمرو اشک سوّم «پریاپات» پادشاه پارت کرد تا اشک برتری قدرت او را به رسمیّت بشناسد. پیمان اتحّادی با باختر منعقد کرد و مناطقی از سرزمین هند را که اسکندر کبیر مسخّر کرده بود، دوباره به‌دست آورد. اما همهٔ موفقیّتهای او به‌خاطر جنگی که بین یونان و روم بین سالهای

۱۹۲ و ۱۸۹ پیش از میلاد درگرفت، بلا اثر گردید.

او در سال ۱۹۱ پیش از میلاد در محل تنگه ترموپیل از روم شکست خورد. سپس رومیان به طرف آسیای صغیر حرکت کرده و سپاه آنتیوخوس را در نبرد ماگنزیا به سال ۱۹۰ پیش از میلاد به کلّی نابود کردند.

آنتیوخوس ناگزیر از عقد پیمان صلح تحت شرایط بسیار دشوار شد. به موجب این پیمان باید سلوکیان همهٔ مناطق اروپایی و آسیای صغیر را تا کوههای توروس، به رومیان واگذار کنند. روم این سرزمین‌ها را میان متحّدان خود رودوس و پرگام تقسیم کرد. افزون بر این آنتیوخوس محکوم به پرداخت مبلغ پانزده هزار تالان به روم شد. وی همزمان ارمنستان را در شرق از دست داد. به این ترتیب در زمان سلطنت آنتیوخوس سوّم دولت سلوکی به اوج عظمت خود رسید و در عصر او بود که انحطاط تدریجی آن دولت آغاز گردید و به وسیله رومیان به کار این دولت پایان داده شد.

۶ ـ آنتیوخوس چهارم (اپیفان) از سال ۱۷۵ تا ۱۶۳ پیش از میلاد پادشاه سلوکیان بود. وی دوران حکومت سخت و تلخی داشت. نخست به خاطر قیام یهودیان بین سالهای ۱۶۸ تا ۱۶۳ پیش از میلاد، زیرا وی برعکس دیگر شاهان سلوکی سلف خود، دستور جلوگیری از مراسم دینی یهودیان را صادر کرد و هرگونه فعالیت فرهنگی و دینی را برای آنان ممنوع اعلام نمود. این دستور آنتیوخوس در سال ۱۶۸ پیش از میلاد صادر و ابلاغ گردید.

قیام یهودیان با پیروزی آنان پایان می‌پذیرد، زیرا بر اثر مقاومت یهودیان، شاه سلوکی ناگزیر از لغو فرمان خود می‌شود و در سال ۱۶۴ پیش از میلاد، یهودیان به وضع سابق خود در امور فرهنگی و دینی‌شان برمی‌گردند.

یهودیان طی بیست سال بعد از این واقعه از ضعف و گرفتاریهای سلوکیان

بهره‌برداری‌های فراوان کردند.

تضعیف روزافزون سلوکیان توسط اقوام و ملل تابع آنها موجب شد که یهودیان در سال ۱۴ پیش از میلاد در حدّ گسترده‌ای از سلوکیان استقلال به‌دست بیاورند. از زمان مرگ آنتیوخوس چهارم، نه تنها فشار روم و پارت و پونت که به صورت حکومت‌های پادشاهی نیرومند درآمده بودند و به‌طور چشمگیری قدرتمند می‌شدند، بلکه درگیریها و مشکلات سیاسی داخلی سلوکیان، بقای دولت سلوکی را با یأس روبه‌رو کرد و مختصر پیروزی‌های بعد هم سودی برای سلوکیان در بر نداشت. به دنبال این درگیریها و اختلافات در اهرم سلطه سلوکیان، مناسبات سیاسی سلوکیان با سرزمین‌های دیگر روزبه‌روز به سرانجام نه چندان امیدوار کننده‌ای نزدیک می‌شد و استقلال‌طلبی سرزمین‌های زیر سلطه آنان به‌طور وسیعی گسترش و شدت می‌یافت و نتیجه آنها عمدتاً پیروزی ملل مغلوب بود.

نبرد سلوکیان همچنان ادامه داشت و با نبردی که سلوکیان با فرهاد دوّم پادشاه پارت در پیش گرفته و در آغاز این جنگ حتّی پیروزیهایی نیز داشتند، سرانجام آنتیوخوس هفتم در همدان از فرهاد شکست خورد و سپاه وی به دست سپاهیان پارتی نابود شد.

این شکست در سال ۱۲۷ پیش از میلاد اتفاق افتاد و برتری قدرت برای مدّت درازی در منطقه از آن پارتیان شد.

با روی کار آمدن آنتیوخوس هشتم، به مجرد جلوس وی به تخت سلطنت سلوکی، منازعات بی‌وقفه‌ای بر سر گرفتن تخت سلطنت و سایر پست‌های سیاسی امپراتوری در درون اهرم سلطه سلوکیان به وقوع پیوست. در این هنگام امواج استقلال‌طلبی‌های ملل زیر فرَمان سلوکیان که پیشتر در زمان اسلاف آنتیوخوس هشتم آغاز شده بود، به طور فزاینده‌ای در حال گسترش بود. این مناسب‌ترین فرصت برای

رومیان بود، تا ضربات نهایی خود را بر پیکر این رقیب مزاحم ولی کاملاً ناتوان شده فرود آورند. امپراتوری سلوکیان که با مشکلات ذکر شده در بالا مواجه بود و به‌طور زنجیره‌ای مسائل داخلی و خارجی بر آن افزوده می‌گشت، در استیصال بی‌مانندی قرار گرفت. امپراتوری فوق که کاملاً ضعیف شده و تنها به حکومت بر گوشه کوچکی از آن قلمرو وسیع پیشین، بسنده نموده بود، طعمه آسانی برای سپاه روم شد که رهبری آن را پمپه (پمپیوس) به عهده داشت. دولت سلوکی که افزون بر دو قرن به وسیله شاهانی که از کفایت و تدبیر متفاوتی برخوردار بودند، اداره می‌شد، در حقیقت براساس تحلیل‌های پژوهشگران نه تنها موانع فرهنگی برای بومیان با فرهنگ پیشرفته مناطقی مانند ایران، آسیای صغیر و بین‌النهرین ایجاد می‌نمود، بلکه موجب تأخیر در شکل‌گیری دولت‌های نیرومندی مانند پارت شد، ولی پارتیان دربرافکندن سلوکیان نقش بزرگی ایفا کردند.

## سلوکیه

پایتخت سلوکی‌ها (۳۱۲ تا ۶۴ پ. م.) روی ساحل راست دجله در تاریخ ۳۰۷ به‌وسیلهٔ سلوکوس نیکاتور تأسیس شد.

## سلیمان ابن داود

از شاهزادگان مشهور سلسلهٔ سلاجقه قرن پنجم ه. ق. پسر چغری‌بیگ داود و برادرزادهٔ طغرل‌بیک. چون مادر او بعد از وفات داود به حبالهٔ طغرل درآمده بود، طغرل او را که کودکی بود، به جانشینی توصیه کرد، اما آلپ‌ارسلان او را برکنار کرد، و خود به سلطنت نشست.

## سلیمان‌خان مغول

پادشاه سلسلهٔ ایلخانیان مغول (حدود ۷۳۹ ـــ ۷۴۴ ه. ق.). نبیرهٔ هلاکوخان، امیر شیخ حسن چوپانی وی

را به سلطنت نشاند و ساتی‌بیک را در نزد او به عقد او درآورد. سلیمان‌خان از سلطنت جز نامی نداشت، و امور مملکت همه در دست شیخ حسن چوپانی بود.

پس از آن شیخ حسن چوپانی و سلیمان‌خان با امیرشیخ حسن ایلکانی و جهان تیمور جنگ کردند و آنها را شکست دادند.

## سلیمان عبدالملک

از خلفای بنی‌امیه که چون به خلافت نشست از جهت کینه‌ای که با حجاج داشت دستور داد تا همهٔ گماشتگان او را از کار برکنار کردند و قلمرو حکومت حجاج را به یزیدبن مهلب که از زندان او گریخته بود واگذار کرد. یزید نیز سیاست حجاج را پیش گرفت و مقر حکومت خود را در واسط قرارداد. سپس یزیدبن مهلب حکومت خراسان را یافت و به گرگان و طبرستان لشکر کشید. در طبرستان در دره‌ای گرفتار ایرانیان شد و با دادن سیصد هزار دینار جان خود را نجات داد. هنگامی که به گرگان بازگشت، مردم آن ولایت بر اعراب شوریده بودند. یزید بر ایشان دست یافت و چون سوگند خورده بود از خون گرگانیان، آسیابی بگرداند و بدین بهانه گروه بسیاری از مردم بی‌گناه را کشت (۹۶ ـ ۹۹ هـ. ق.).

## سلیمان میرزا

سلیمان محسن اسکندری معروف به سلیمان میرزا، فرزند «میرزا کفیل‌الدوله»، از نوادگان قاجار بود که در سال ۱۲۵۵ شمسی در شهر تهران چشم به جهان گشود.

سلیمان میرزا در سن بیست و هفت سالگی به اتفاق برادرش «یحیی میرزا اسکندری» در جامع «آدمیت» عضویت داشت و سه سال بعد به «انجمن حقوق» که در ضدیت با «آدمیت» تأسیس شده بود پیوست و به همراه برادرش یحیی میرزا نشریه «حقوق» را انتشار داد.

سلیمان میرزا در سن سی و دو سالگی، پس از مرگ برادرش «یحیی میرزا» به‌جای او نمایندهٔ دوم مجلس شد و به عضویت «فراکسیون فرقهٔ دمکرات» درآمد. در سال ۱۲۹۳ شمسی به‌عنوان نمایندهٔ اصفهان به مجلس سوم راه یافت و رهبری «فراکسیون دمکرات» را در دست گرفت.

سلیمان میرزا در سال ۱۳۰۰ شمسی به نمایندگی مردم تهران به مجلس چهارم راه یافت و به همراه سید صادق طباطبایی «حزب سوسیالیست» را تشکیل داد و در سال ۱۳۰۱ با دولت «قوام» به مخالفت برخاست و راه تحکیم را برای به قدرت رسیدن رضاخان هموار ساخت و در آبانماه ۱۳۰۲ در کابینهٔ رضاخان به وزارت فرهنگ رسید.

سلیمان میرزا در اوایل سالهای سلطنت رضاخان به همراه میرزا شهاب کرمانی، رهبری «حزب سوسیالیست» را برعهده داشت و در سال ۱۳۰۶ به اتفاق «فرخی یزدی» برای شرکت در جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر به مسکو رفت و پس از آن تا سقوط رضاخان در مهرماه ۱۳۲۰ به تأسیس حزب توده اقدام نمود و سرانجام در دیماه ۱۳۲۲ در تهران درگذشت.

## سمپلگما (Symplegma)

نقشی مرکب از نگار حیوانات که به هم پیچیده‌اند.

## سمرقند

بخشی از خراسان بزرگ؛ حتی قبل از آنکه به پایتختی تیمور انتخاب شود از نظر سوق‌الجیشی نیز اهمیت بسیاری داشته است. در ادوار اسلامی شهر سمرقند همیشه مهمترین شهر تمام منطقه محسوب می‌شده و حتی در عصر سامانی که بخارا پایتخت بود سمرقند بر آن برتری داشت. سمرقند در دوران امارت نصربن احمد اولین امیر مقتدر سامانی نیز مدتی به پایتختی سامانیان

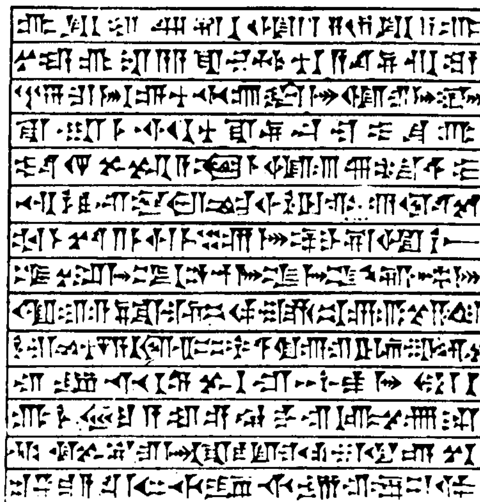
انتخاب شده بود و در دورهٔ تیموری برای بار دیگر این شهر به پایتختی انتخاب گردید.

در آغاز قرن نهم هجری قمری با انتخاب سمرقند به پایتختی تیموریان، این شهر مرکز هنرهای اسلامی گردید و با احداث حدود ۳۰۰ بنا در شهر و ناحیهٔ اطراف آن یکی از پایتختهای معروف آسیای میانه گردید.

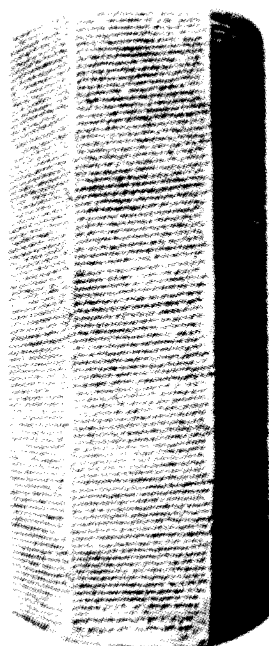
**سمنانی:** ← یونس سمنانی

## سناخریب

متوفی ۶۸۱ ق. م. شاه آشور(۷۰۵ـ ۶۸۱ ق.م.) پسر سارگن دوم. بیشتر سلطنت خود را در کشمکش برای حفظ امپراتوری‌ای که پدرش بنیاد افکنده بود گذراند. نخستین جنگ او ظاهراً با بابل بود. وی به فینیقیه و فلسطین لشکر کشید و مصریان را شکست داد و آمادهٔ تصرف اورشلیم شد. و بعد از چندی به سبب آشفتگی امور بابل بدان سامان



نمونه‌متن تاریخی آشوری به‌خط میخی،بخشی ازمنشور گلین یا سالنامه‌های پادشاه سنخریب، قرن هفتم ق. م.



منشور سناخریب، موزه عراق

بازگشت، و به جنگ دریایی با کلده پرداخت. عیلام را ویران کرد و چندی بعد بابل را مسخر و ویران نمود و عاقبت دو تن از پسرانش که بر برادر خود «اسرحدون» حسد می‌ورزیدند، او را به قتل رسانیدند.

## سنباد، قیام

اسپهبد فیروز معروف به سنباد یا سندباد مجوس از مردم نیشابور بود. وی مذهب زرتشتی داشت. ولی با وجود این نسبت به ابومسلم خراسانی ارادت می‌ورزید. هنگامی که از قتل ابومسلم آگاه شد، گروه انبوهی را گرد آورد و با ابوعبدالله که از سوی منصور خلیفه بر ری حکومت می‌راند، به نبرد پرداخت. او را شکست داد و جمع زیادی از مسلمانان و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرد. این پیروزی موجب افزایش پیروانش گردید. هنگامی که خبر قیام سنباد به خلیفه رسید برای دفع وی سپاهی عظیم به ری فرستاد و در این نبرد نیروی خلیفه پیروز شد و سنباد به طبرستان عزیمت کرد و به اسپهبد آن دیار پناه برد. ولی اسپهبد، وی و همراهانش را کشت و سرهای آنها را نزد خلیفه فرستاد (۱۳۷ ه. ق.).

**سنتروک:** ← اشک دهم

**سنجر:** ← سلطان سنجر

## سندباد نامه

کتاب سندباد یکی دیگر از کتابهایی است که از پهلوی به عربی ترجمه شده است. مسعودی می‌نویسد که سندباد در زمان شاهی از هندوان به نام کورش می‌زیست و کتابی داشت به نام هفت وزیر و معلم و غلام و زن پادشاه و این همان کتابی است که به نام کتاب سندباد معروف است. ابن ندیم در یک جا این کتاب را در زمرهٔ قصه‌های هندیان یاد می‌کند، ولی در جای دیگر می‌نویسد که در انتساب آن به ایرانیان و هندیان اختلاف نظر است و خود انتساب به هندیان را نزدیک‌تر به حقیقت می‌داند. امروز تقریباً ثابت شده است که این کتاب در ایران تألیف و تحریر شده و تألیف آن نیز احتمالاً در زمان خسروانوشیروان انجام گرفته، اگرچه هستهٔ اصلی داستان از هند گرفته شده است.

مترجم سندباد نامه از پهلوی به عربی شاید موسی بن عیسی الکسروی بوده باشد که ظاهراً در قرن سوم هجری می‌زیسته است، زیرا در قدیم‌ترین ترجمهٔ موجود این داستان (که ترجمهٔ یونانی آن به تحریر اندرئوپولوس یونانی در مَلَطیه بین سالهای ۴۸۰ و ۴۹۰ هجری تألیف شده) نام موسای پارسی، به عنوان مؤلّف یا منشی قصّه، برده شده است. بنابه قول ابن‌ندیم، این کتاب دو تحریر منثور داشته، یکی تحریر مفصّل (=کبیر) و دیگری تحریر خلاصه (=صغیر)، و ابّان لاحقی نیز آن را به نظم کشیده بوده است. پس از آن سندبادنامه به فرمان نوح بن منصور (۳۶۶ تا ۳۸۷هـ.) یا نوح بن نصر (۳۳۱ تا ۳۴۳ هـ.) به‌دست خواجه عمید ابوالفوارس قنارزی (یا قناورزی) به فارسی ترجمه شد. در مقدمهٔ سندباد نامه ظهیرالدین

سمرقندی آمده است که این کتاب تا زمان نوح بن منصور سامانی به پهلوی بود و کسی آن را ترجمه نکرده بود، تا این پادشاه دستور داد آن را به فارسی درآوردند. به احتمال زیاد ترجمهٔ فارسی قنارزی از روی ترجمهٔ عربی صورت گرفته و شاید همین ترجمهٔ فارسی بوده که اساس منظومهٔ ازرقی قرار گرفته است. امّا امروز هیچ کدام از این ترجمه‌ها در دست نیست. پس از آن از روی ترجمهٔ قنارزی دو تحریر از سندباد نامه صورت گرفت: یکی از شمس‌الدین دقایقی مروزی، شاعر اواخر قرن ششم که به نثری مصنوع و مزین نگاشته شده بود، و دیگری از ظهیرالدین سمرقندی، که از نویسندگان قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بوده است. این کتاب به انشای او امروز باقی است و به چاپ رسیده است.

سندباد نامه از فارسی به سریانی و از سریانی به یونانی نیز ترجمه شد و در یونانی به Syntipas (سونتیپاس) معروف گردید. همچنین این کتاب به عبری و از عبری به لاتینی برگردانیده شد و از طریق ترجمه‌های یونانی و لاتینی در اروپا شهرت یافت و به اغلب زبانهای اروپایی ترجمه شد. به روایتی، این کتاب در عهد مغولان به ترکی نیز ترجمه شد.

سندبادنامه، یک حکایت اصلی دارد و در میان این قصهٔ اصلی، داستانهای فرعی دیگری گنجانیده شده است و از این نظر شبیه به کلیله و دمنه است.

**سندروک:** ← آدیابن

**سندروک (سنتروک)**

پس از مهرداد دوم پادشاه اشکانیان، مدتی تاج و تخت ایران بی‌پادشاه ماند تا اینکه در سال ۶۷ ق. م. سرداری به‌نام «سندروک» برادر فرهاد دوم یا پسر اشک «دیکایس» خود را شاهنشاه خواند. در زمان او تیگران پادشاه ارمنستان دارالملک آذربایجان را

منقرض کرده نواحی فرات و دجله را به باد غارت داد.

## سنقربن مودود

اولین اتابک از سلسلهٔ اتابکان فارس برادرزادهٔ بوزابه که به فرمان سلطان مسعود سلجوقی کشته شده بود. وی به خونخواهی عمویش در کهگیلویه قیام کرد و بر سپاه ملکشاه‌بن محمود سلجوقی امیر فارس غلبه کرد. و شیراز را گرفت و اتابکان فارس را بنیاد نهاد. او در سال ۵۵۸ فوت نمود.

## سنگارا (سنجار)

موقعیت این شهر در جلو دجله و اهمیت آن از نقطه‌نظر دیدبانی و مراقبت اوضاع آدیابن، دولت روم را از دیرزمانی به اشغال و استحکام این شهر وادار نموده بود و همیشه در آنجا ساخلو کافی داشتند. آمین مارسلن وقتی تصرف این شهر را به‌دست شاپور بزرگ شرح می‌دهد این‌طور می‌نویسد:

«قوای عمدهٔ ما در این موقع در اردوگاه نصیبین بود و به‌واسطه بعد مسافت برای خلاصی سنگارا هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم. در زمانهای سابق هم چندین مرتبه این شهر به تصرف دشمن درآمد بدون اینکه رومیان بتوانند کمکی به آن برسانند. علت عمده این است که در اراضی اطراف آن به هیچ وجه آب پیدا نمی‌شود. با وجود تمام مزایایی که این قلعه مستحکم از نظر دیده‌بانی دارد می‌توان گفت که تصاحب آن همیشه برای ما گران تمام شده است». محل این شهر در دامنه ارتفاعات کوه سنجار و جزو ایالت موصل است.

## سنگایان = سفکیان

از تشکیلات اداری عصر ساسانی، به معنی رئیس عمارت خلوت.

## سنگنبشتهٔ داش تپه

در جنوب دریاچه ارومیه نزدیک تاش‌تپه (داش تپه)؛ در ۱۹ کیلومتری

غربی میاندوآب سنگنبشته‌ای به زبان اورارتویی یافت شده است. دو قطعهٔ بزرگ ازاین کتیبه رامسترفابر W.faber از آن محل به موزه بریتانیا انتقال داده و دو قطعه دیگر در جای خود باقی است. این سنگنبشته را مربوط به زمان «منوا» Menua پادشاه اورارتو دانسته‌اند.

## سنگنبشتهٔ کیلی‌شین (Killishin)

در محلی به نام کیلی‌شین در جنوب غربی اشنویه؛ در جاده روان دوز یک سنگ یادگار به ارتفاع یک متر و هفتاد سانتیمتر دیده می‌شود که نوشته‌ای به دو زبان اورارتویی و آشوری دارد و متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است در طرف مشرق این سنگنبشته یک متن اورارتویی به فرمان «ایشپواینی» Ishpuini ۸۲۸ـ۸۱۰ ق.م. نوشته شده که در طرف مغرب آن همان متن به زبان آشوری است. این پادشاه برادرش منوا را در سلطنت با خود شریک کرد و نام هردوی ایشان در آن کتیبه مسطور است و خلاصهٔ آن از این قرار است:

«خدای خالدی» که خداوندگار خالص اورارتو بود هر بار بیاری آن دو آمده است و دشمنان را مغلوب آنان ساخته است. این سنگنبشته را شولتز Schultz پیدا کرد و و راولینسون نخستین بار گزارش درباره آن منتشر نمود. سپس در ۱۸۸۸ م. دمرگان از آن نسخه برداشت و در ۱۸۹۸ م. «لهمان هویت» Lehman haupt و «بلک» W.Belek آن را تحت مطالعه قرار داد و بهترین ترجمهٔ آن توسط «مینورسکی» Minorsky انجام گرفت و اخیراً در ۱۹۵۱ اصل و ترجمه آن توسط «کامرون» Cameron انتشار یافت.

## سنگنبشتهٔ نشتیبان (Nashtiban)

در درهٔ قراکو از دامنه کوه سبلان نزدیک به سراب پیدا شده و در دوازده سطر است و مربوط به آرگیشتی دوم پسر روسا است و ترجمه آن چنین است:

به حول و قوهٔ خالدی، آرگیشتی روساهینی می‌گوید من سرزمین‌ها را تسخیر کردم من تا کنار رودخانه «هونا» رسیدم و از آنجا بازگشتم. من سرزمین‌های «گیردو»، «گیتوهانی»، «توایشیدو» و شهر... را تسخیر کردم و زیر باج خود قرار دادم...

## سنگ نوشته‌های کال جنگال

چند کتیبهٔ کوچک در کال جنگال نزدیک بیرجند در جنوب خراسان به دست آمده است که محتملاً از نیمهٔ اول قرن سوّم میلادی و متعلّق به شاهزادگان اشکانی است.

## سنگ نوشتهٔ اَبْنُون

این کتیبه در بَرمِ دلک در ده کیلومتری شرق شیراز و چهار کیلومتری قصر ابونصر و در نزدیکی دهی به نام نصرآباد، در هنگام تعمیر و گسترش صحن امامزاده‌ای به نام امامزاده ابراهیم در سال ۱۳۶۵، کشف گردید و به باغ نارنجستان در شیراز منتقل شد. کتیبه بر اطراف پایهٔ ستونی که ظاهراً پایهٔ آتشدانی بوده، نگاشته شده است. بر چهار طرف این پایهٔ آتشدان پنج چهره تصویر شده و زیر هر یک نام و عنوان صاحب آن آمده است: ۱) اردشیر بابکان، ۲) شاپور ساسانی، ۳ و ۴) وزیر دربار (و) فرمانده (کل) و ۵) ابنون با عنوان رئیس تشریفات حرم. در بالای این تصاویر کتیبه‌ای حلقه‌وار در سه سطر در دور ستون کنده شده است و موضوع آن بنای آتشگاهی است. این کتیبه در سال سوم سلطنت شاپور نگاشته شده است.

## سنگ نوشتهٔ اردشیر بابکان و اورمزد

در نقش رستم، بر روی شانهٔ اسب اردشیر در نقشی که وی نماد سلطنت را از دسَت اورمزد (= اَهُورَه مزدا) دریافت می‌دارد، کتیبهٔ کوچکی به سه زبان پهلوی (در پایین)، پارتی (در بالا) و یونانی (در میان دو کتیبه) وجود دارد.

تحریر پهلوی و پارتی دارای سه سطر و تحریر یونانی دارای چهار سطر است. کتیبه شامل ذکر نام و نسب اردشیر است. در همین نقش بر روی اسب اورمزد نیز کتیبه‌ای به همان سه زبان نام برده شده شامل جملهٔ «این پیکر اورمزد بغ» نگاشته شده است. کتیبهٔ پهلوی در بالا و پارتی در زیر آن و کتیبهٔ یونانی در زیر کتیبهٔ پارتی است. ظاهراً این دو کتیبه قدیم‌ترین کتیبه‌های پهلوی از دورهٔ ساسانی‌اند.

**سنگ نوشتهٔ شوش**

بر روی سنگ مزار قائمی در شوش کتیبه‌ای شش سطری به دستور اردوان چهارم آخرین پادشاه اشکانی برای خواسگ شهربان شوش کنده شده است. تاریخ این کتیبه ۴۶۲ اشکانی (برابر با ۲۱۵ م.) است.

**سنمار**

معمار رومی که قصر خَوَرنق را برای نعمان بن منذر بساخت. نعمان برای آن که وی کاخی نظیر یا بهتر از آن برای دیگری نسازد دستور داد تا او را از فراز کاخ به زمین افکندند.

**سواد**

سواد در لغت به معنی سیاهی است و در اصطلاح جغرافیایی روستاها و باغها و کشتزارهایی را گویند که پیرامون شهرها قرار گرفته‌اند و چون این کلمه به شهر یا قصبه یا مملکتی اضافه شود مراد از آن همان روستاها و کشتزارهای پیرامون آن شهر یا قصبه یا مملکت است مانند سوادالکوفه و نظایر این، که در فارسی امروزی معمولاً آن را حومه گویند.

**سوان (دریاچه)**

در ماوراء قفقاز در اورارتوی قدیم.

**سوباری**

قدیمترین نام هوریها (یا قوم

دیگری که بستگی نزدیک با هوریها داشته‌اند) ظاهراً سوباری بوده و اختلافی میان اسامی خاص سوباری در هزارهٔ سوم پیش از میلاد و آغاز هزارهٔ دوم، با اسماء خاص هوری در دوره‌های بعد مشاهده نمی‌شود، فقط یکی از لهجه‌های هوری که درناحیه اوگاریت ـ راس شمره نزدیک لاذقیه در ساحل فنیقیه ـ به آن تکلم می‌شد، اندک اختلافی بازبان هوری کتیبه‌های بغازکوی و نامه توشراتا، پادشاه میتانی دارد. این لهجه را در هر حال ممکن است یکی از بقایای سوباری قدیم دانست. قدیمترین متون هوری، ضمن کتیبه‌های میخی پادشاهان آموری ماری، در نواحی فرات میانه به‌دست آمده. این اسناد مربوط به قرن هیجدهم و زمان حمورابی است و در کتیبه‌های نوزی (یالقان تپه در شرق دجله) که از دورهٔ آکادیها می‌باشد (قرن بیست و چهارم و بیست سوم پیش از میلاد) نامهایی نظیر اسامی خاص سوباری ـ هوری وجود دارد، این اسامی شبیه نامهایی است که در متون جدیدتر نوزی دیده می‌شود و متعلق به دورهٔ مخصوص هوریها (قرن پانزدهم پیش از میلاد) می‌باشد.

در هزارهٔ سوم و دوم پیش از میلاد نامهای سوباری و هوری در تمام اراضی که از ساحل شرقی دجله (از کرکوک فعلی) تا اوگاریت امتداد داشت دیده می‌شود. قسمتی از مردم این نواحی چنانکه دیده شد از نژاد «آرمنوئید» و همان سوباریها و هوریها بوده‌اند و اقوامی که بعدها به این سرزمین آمدند با این اقوام مخلوط شده مختصات نژادی آنها را بارث بردند. وضع ایرانیها، آشوریها، ارمنی‌ها، عبری‌ها، و هیتی‌ها نیز نظیر همین وضع بوده است.

## سوباریها و هوریها

دَر شمال غربی بابل قدیم قومی به‌نام سوباری بوده‌اند. در این سرزمین در حدود دو هزار سال ق.م. اقوام مختلفی من جمله هوریها ساکن بوده‌اند.

هوریها آسیایی نژاد و براکی سفال و دارای بیرق خمیده بودند و از پنج هزار سال پیش در این ناحیه ساکن بودند. پایتخت قوم هوریها ظاهراً اورفا بوده است هوری‌ها نه سامی بودند و نه آریایی و مدتها بین دریاچه ارومیه و کوههای زاگرس مسکن داشتند و در اواخر قرن هشتم ق.م. به بین‌النهرین حمله کرده و بر آنجا دست یافتند.

## سوباشی

به ترکی به معنی سرکش بوده و لقبی است که پادشاه ترکستان به سلجوق سرسلسلهٔ سلجوقیان داده است.

## سوتر

لقب آنتیوخوس اول از سلسله سلوکیان که به معنی نجات‌دهنده می‌بود.

## سوخرائیان

سوخرائیان یا قارن وند یا قارنیان از سال ۵۰ پیش از هجرت در جبال طبرستان حکومت داشتند.

این سلسله که از قدیم‌الایام لقب «جرشاه» یعنی ملک‌الجبال به خود داده بودند و بعدها به اصفهبد یا اسپهبد ملقب شدند، منسوب به سوخرا و به روایتی از فرزندان کاوهٔ آهنگر بودند.

حکومت این سلسله با فرمانروایی قارن بن سوخرا شروع و به مازیاربن قارن خاتمه می‌یابد. قبل از این سلسله، حکومت این ناحیه تحت نظر کیوس پسر قباد برادر انوشیروان اداره می‌شد. قباد سه سال قبل از مرگش پسر مهتر خود کیوس را که دین مزدکی پذیرفته بود به فرمانروایی طبرستان گماشت.

پس از مرگ از لحاظ نسب اصیل این خانواده آنان را «اهل البیوتات» می‌خواندند و محل حکومت این سلسله جبل قارن متصل به فیروزکوه بود. شهر آن «شهمار» و قلعه‌اش فیریم یا پریم نام داشت. این خاندان تفوق و برتری سلسلهٔ باوندیه را بر خود پذیرفته بودند.

**اسامی حکام قارنیان یا سوخرائیان**

۱ ــ قارن

۲ ــ آلندا

۳ ــ سوخرا

۴ ــونداهرمزد

۵ ــ قارن

۶ ــ مازیار

**سودابه**

همسر کیکاوس پادشاهِ کیانی که خواستار معاشقه با سیاوش پسر کیکاوس شد و او را متهم نمود و آزمایشِ (وَرْ) معروفِ گذشتن از کوه آتش دربارهٔ سیاوش انجام و بی‌گناهیش ثابت شد. سودابه دختر شاه هاماوران (یمن) بود که کیکاوس او را خواستگاری کرد.

**سورستان**

حیره که پادشاه ساسانی آن را مقر امیران آل‌نصر و کارگزاران خود بر قلمرو عربی خویش ساخته بود یکی از شهرهای قدیمی ایران در سورستان بود. سورستان که در دوران اسلامی به‌نام سواد و سوادالعراق خوانده می‌شد، و به‌تدریج نام عراق بر آن غلبه یافت، در آن روزگار یکی از مناطق آباد و پر نعمت ایران بود و چون کشور پهناور ایران در آن روزگار ایرانشهر خوانده می‌شود و سورستان هم پایتخت سیاسی و مرکز فرهنگ و تمدن ایران بود از این‌رو آن را دل ایرانشهر هم می‌خواندند.

سورستان در آن روزگار به دوازده استان و شصت «تسو» تقسیم می‌شد. حیره که در دوران اسلامی کوفه و نجف جای آن را گرفتند در محدود دو استان از استانهای سورستان دوران ساسانی یا سواد دوران اسلامی قرار داشت که به‌نامهای استان بهقباد میانه و استان بهقباد پایین خوانده می‌شد. و نیز ← حیره

**سُور سخن**

رسالهٔ کوچکی است، که الگویی از

دعای سپاس بر سر سفره میهمانی را به دست می‌دهد و در آن آداب سپاس‌گزاری از اورمزد و امشاسپندان و ایزدان گوناگون و میزبان و نیز دعا و ثنا به بزرگان، از شاه گرفته تا ولیعهد، وزیر بزرگ، سپاهبدانِ نواحی چهارگانه، رئیس داوران کشور، اندرزبدِ (=مشاور) مغان و هَزاربد (بند ۳ تا ۱۵) آمده است. پس از آن، دعا برای کشور ایران و میزبان (۱۵ تا ۱۷) و سرانجام، سپاس‌گزاری از اورمزد و امشاسپندان و طبقات چهارگانهٔ اجتماعی، آتش‌ها، خوانسالاران و خنیاگران و دربانان و خود میزبان ذکر شده است (بند ۱۸). متن با سخنان تشکّرآمیز گوینده، همراه با تعارفات مرسوم، خطاب به میزبان به پایان می‌رسد.

## سورن

یکی از خاندانهای هفت‌گانهٔ عصر ساسانی. محل اقامت افراد این خانواده سیستان بود.

## سورن

از خاندانهای دورهٔ اشکانی که پس از دودمان شاهی صاحب قدرت محسوب می‌شدند. شغل موروثی سورنها تاجگذاری بر سر شاهان بود. در این منطقه «ویس بذان» یعنی دهداران مرکز ثقل دولت قرار داشتند که تیول‌داران بزرگ به‌شمار می‌آمدند و رعایای خود را برای جنگ با دشمنان مسلح می‌ساختند.

## سورنا

سردار دلیر پارتی معاصر اشک سیزدهم، ارد اول از جهت نژاد و ثروت و شهرت پس از شاه رتبهٔ اول را داشت و به سبب نجابت خانوادگی در روز تاجگذاری پادشاه حق داشت که کمربند شاهی را به کمر ببندد. سورنا ارد را به تخت نشانید و شهر سلوکیه را متصرف شد و اول کسی بود که بر دیوار شهر مذکور برآمد و با دست خود اشخاصی

راکه مقاومت می‌کردند به زیر افکند. وی بر اثر این صفات «کراکوس» سردار رومی را مغلوب کرد. سورنا نهایتاً به‌دست ارد کشته شد.

**سورن‌رود:** ← **چشمه‌علی**

**سوریاس یا سوریا**

پروردگار مظهر آفتاب در ریگ‌ودا.

**سوریه**

یکی از خشتره‌های عصر هخامنشی که از طرف شمال محدود به کوههای توروس و از مشرق به فرات و عربستان و از جنوب به دریای مدیترانه و اگر با فینیقیه (لبنان) و فلسطین حساب کنیم حد جنوبی آن مصر محسوب می‌گردیده است. و سوریه ملل عرب مجاور آن تا کلده و عرب بادیه‌نشین شمال عربستان را شامل می‌شده است.

شهرهای عمدهٔ آن، آنتیوش (انطاکیه) و سلوسی (سلوکیه) و صور و صیدا بود. از دو شهر اخیر نیمه مستقل بودند و فقط مالیاتی به ایران می‌پرداختند. «حلبون» یکی از شهرهای شام است که آن را حلب گویند و به خوبی شراب معروف بود. بیبلس شهری بود که در شمال صیدا در فینیقیه قرار داشت.

**سوزیان**

یا سوزیانا نام یونانی باستانی ناحیهٔ «شوشان» که کمابیش مطابق ناحیهٔ خوزستان بوده. این ناحیه مرکز دولت عیلام بود.

**سوسارمس**

از پادشاهان ماد (بنا به نقل کتزیایس) که ۲۸ سال پادشاهی نمود.

**سوشیانت**

نجات‌دهنده مقدسی که به وعده کتاب اوستا می‌بایست برای استقرار عدالت اجتماعی ظهور کند.

**سوشیانت = سوشیانس**

عنوان هر یک از سه موعود زرتشتی که در اوستا «استوت ارت» خوانده شده و از او به‌عنوان سوشیانت پیروزگر یاد شده است.

**سوغودَ**

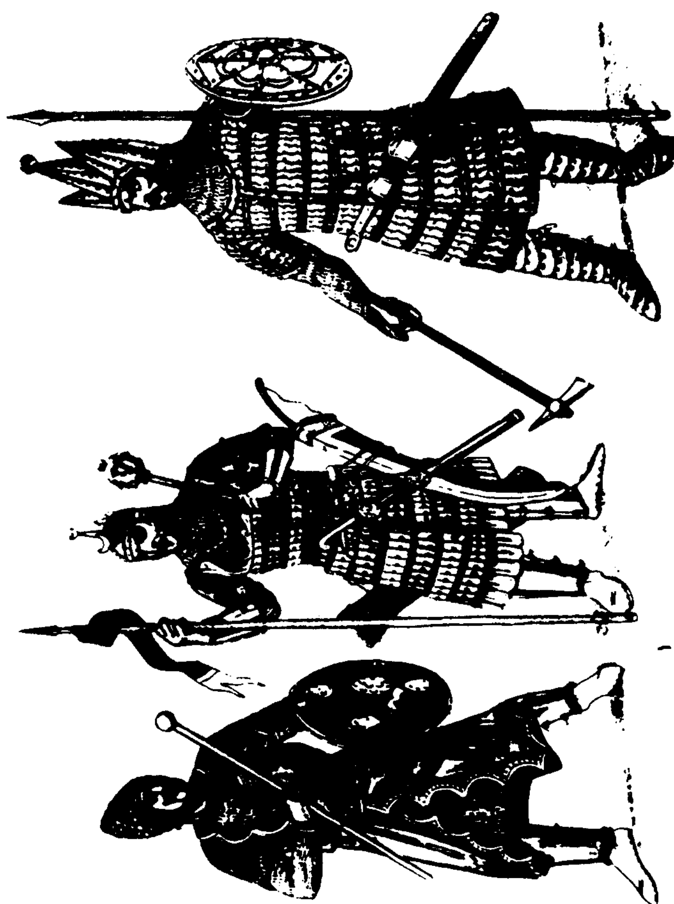
نام قدیم سُغد (بخارا و سمرقند).

**سوغوده**

ایالت سغد که همان سغدیانای قدیم باشد شامل سرزمین خرم و حاصلخیزی است که میان رود جیحون و سیحون واقع گردیده نام این ایالت در اوستا «سوغده» در سنگنبشتهٔ داریوش «سوغوده» و به یونانی «سغدیانا» آمده است. این ایالت از آبهای رود زرافشان یعنی رود سغد که شهرهای سمرقند و بخارا در ساحل آن واقع‌اند و همچنین از رودی که از کناره دو شهر کش و نخشب می‌گذرد مشروب می‌گردد. سغد یکی از جنات اربعهٔ دنیا محسوب می‌شده و اوج شکوه و جلال آن در نیمهٔ دوم قرن سوم در زمان فرمانروایی امرای ساسانی بود ولی آبادانی و پرمایگی بی‌همتای آن تا یک قرن بعد همچنان پایدار ماند.

مؤلف حدودالعالم دربارهٔ شهر سغد می‌نویسد: سغدناحیتیست کی اندر نواحی مشرق جایی نیست از آن خرم‌تر با آبهای روان و درختان بسیار و هوایی درست و مردمانی مهماندار و آمیزنده و نعمتی فراخ و آبادان و مردمان نرم دین‌دار بسیارند.

شاید مهمترین پاره از نواحی فرهنگی شرق ایران در زمان باستان سغد بود. درهٔ حاصلخیز زرافشان در زمان جهانگشایی عربان سه واحدهٔ عمده است که از غرب به شرق عبارت بودند از بخارا، سمرقند و پنجیکنت. سغدیان در گذشته از این سرزمین به سوی شرق رانده شده بودند و چاچ یعنی تاشکنت کنونی و فرغانه را مسکون ساخته بودند. از گروههای



سپاهیان سغد در سده‌های ششم تا هشتم میلادی

۱ ــ نقل از نقش دیواری ناحیهٔ پنج‌کند

۲ ــ نقل از ظرف نقرهٔ کوشانی

مهاجر سغدی که مردمی بازرگان بودند در سمیرجیه و ترکستان چین و مغولستان و چین نیز سکنی داشتند. به قول فرای سغدیان شاید اصلا قبیله‌ای ایرانی بودند مانند پارسیان یا پارسه کتیبه‌های فارسی باستان که در مشرق ایران جایگزین گشتند.

مردم ایالات شرق از جمله سغد به زبانهای ایرانی دیگر تکلم می‌کرده‌اند. در ردیف قطعات مانوی که سابقاً کشف شده که به دو زبان پهلوی نوشته شده بود در تورفان قطعاتی به‌دست آوردند، که آندر آس آن را لغت سغدی تشخیص داد. وقتی که قسمتهایی از عهد جدید (انجیل) بزبان سغدی کشف گردید، مطالعه و فهم قطعات مذکور آسانتر شد. بعد از چندی متنهای بودایی‌ای به‌دست آمد که به لغت سغدی قدیم نوشته شده بود و علماء دریافتند که زبان سغدیان دارای چه اهمیتی بوده است. فعلا در ناحیهٔ «یغنوب» (یغناب) پامیر لهجه‌ای متداول است، که از بقایای سغدی قدیم به‌شمار می‌آید.

بنابر قول «گوتیو» در آغاز تاریخ مسیحی زبان سغدی در طول خطی متداول بود، که از دیوار چین تا سمرقند و تا مغرب امتداد داشت. زبان سغدی در مدت چند قرن در آسیای مرکزی لغت بین‌المللی به‌شمار می‌رفت و به توسط این زبان بود که کتب مانوی و بودایی حتی در قبایل ترک هم نفوذ پیدا کرد.

در مورد پادشاهانی که در این ایالت حکمرانی کردند به علت نبودن منابع کافی اطلاع دقیقی در دست نداریم ولی از اواسط قرن سوم قبل از میلاد دیودوتوس سلطنتی مستقل تشکیل داد که شامل شهرهایی در خراسان و ماوراءالنهر (بلخ و مرو) از جمله سغد بود. لقب پادشاه سغد اخشیذ بود. در زمان خسرو انوشیروان پادگان بلاد ارمنستان را که از روم گرفته بود به این قوم واگذاشت و شهری مستحکم به‌نام سغد بیل در گرجستان بنا نهاد و سغدیان

و ایرانیان را در آنجا مسکن داد.

در حدود سال ۵۶۰ میلادی بین ایران و ترکان اتحادی به منظور حمله به هپتالیان (هیتالیان) منعقد شد؛ هدف عمدهٔ این حمله انتقام مرگ فیروز شاهنشاه ساسانی بود و هدف دیگر این اتحاد تصرف سرزمین سغد از سوی سپاه ایران بود و هپتالیان ناگزیر شدند در دو یا سه جبهه با ترکان، ایرانیان و هندیان پیکار کنند.

در سال ۵۵۰ میلادی سفیری از ایران به «چان ـ آن» پایتخت امپراتوری چین در شمال غرب آن کشور رفت. در ضمن سفیر دیگری نیز از ایران به نزد ترکان رفت و اتحاد آنان ضمن ازدواج خسرو انوشیروان با دختر ایستمی خاقان ترک استحکام پذیرفت. ایستمی خاقان در جنگ با هپتالیان خواست ختن را که تا آن زمان در تصرف هپتالیان بود مسخر کند، ولی خسرو انوشیروان بر متحد خویش پیشدستی کرد و نخستین شکست را به سال ۵۶۲ میلادی به هپتالیان وارد آورد، ولی پیکار بدینجا پایان نیافت. نخستین ناحیه‌ای که طی این پیکار به تصرف ترکان درآمد، چاچ (تاشکند) بود.

پس از جنگ، خسرو انوشیروان با همه نیروهای خویش برخلاف توصیه‌ها و صلاح دید بزرگان به‌سوی خراسان رفت. شاهنشاه ایران پس از انهدام هپتالیان، خود را از سوی ترکان در معرض مخاطره دید. اختلاف ترکان با ایران که تا آن زمان پنهان مانده بود، آشکار شد و رفته رفته و صورت آشتی‌ناپذیر به خود گرفت. ترکان پس از تصرف سرزمینهای واقع در شمال ایران، به راههای بازرگانی مهمی دست یافتند. در این زمان ترکان سرزمین سغد را نیز به متصرفات خویش ملحق کردند.

پس از انهدام هپتالیان سغدیان به تبعیت از ترکان در آمدند. بازرگانان سغدی، چیره دست و ماهر بودند و تجارت ابریشم به سود سغدیان بود. در ضمن ترکان نیز از این بازرگانی سود

می‌جستند. لذا برای ابریشم اضافی خویش در صدد یافتن بازار فروش برآمدند و راه چین به سرزمین سغد گشوده شد. ترکان خود نمی‌دانستند با این همه غنیمت چه کنند. سغدیان به آنها فهماندند که باید این ابریشم در بازارهای روم شرقی به فروش رسد. تنها راه حل این مشکل، آن بود که خاقان ترک با شاهنشاه ایران کنار آید و موافقت وی را جلب کند.

ایستمی برای ارضاء خواست بازرگانان سغدی که با خواست ترکان موافق بود دست به کار شد و موافقت کرد که یکی از بزرگان سغد (مانیاک) به عنوان سفیر تام‌الاختیار به دربار خسرو انوشیروان برود و اجازهٔ حمل ابریشم خریداری شده را از ایران بگیرد. سفیر مذکور نیز به شاهنشاه ایران پیشنهاد کرد که در صورت عدم تمایل، خود ابریشم سغدیان و ترکان را بخرد و به هر ترتیب که صلاح می‌داند با رومیان معامله کند در عین حال سفیر مذکور حاضر شد بهای ابریشم را به میزان قابل ملاحظه‌ای تنزل دهد.

بدیهی است شاهنشاه ایران نمی‌توانست با پیشنهاد مذکور موافقت کند زیرا در صورت موافقت، رومیان پس از مدتی کوتاه سپاهی بزرگ از مزدوران در کرانه فرات گرد می‌آوردند و ایران را در معرض تهدیدی بس عظیم قرار می‌دادند. مردم ایران نیز با قدرت مالی اندک خویش یارای خرید ابریشم را برای مصرف داخلی نداشتند. هرگاه شاهنشاه به خرید ابریشم می‌پرداخت طلاهای موجود در خزانه راکه برای اجرای نقشه‌های سیاسی در شرق و غرب بسیار ضروری می‌نمود از دست می‌داد.

خسرو انوشیروان مشکل مذکور را بدین‌گونه حل کرد. وی برای اینکه مطلب را به ترکان و سغدیان بفهماند، دستور داد تا بخش عمده‌ای از ابریشمهای خریداری شده و موجود را برابر دیدگان سفیر به آتش کشند.

شاهنشاه از این طریق به نماینده سغد فهماند که دولت ایران هرگز به تغییر وضع موجود تن در نخواهد داد. سغدیان به خاقان ترک شکایت بردند و او برای حل این مشکل سفیرانی از ترکان به ایران فرستاد ولی آنان نیز توفیقی نیافتند و از بد حادثه، بسیاری از ترکان در این سفر به سبب بیماری درگذشتند و تنها با سه یا چهار تن نزد خاقان بازگشتند.

در این مدت فرمانروای دست نشاندهٔ سغد نیز توانست خاقان ترک را به نقض اتحاد با ایران و ایجاد پیوند با روم شرقی راضی کند، حال آنکه حمل ابریشم از راه شمال دریای خزر و قفقاز، بسیار گران و همراه با مخاطره بود. هر لحظه ممکن بود اموال کاروانیان به غارت رود. ولی راه ایران کوتاهتر و مطمئن‌تر بود از این رو ایستمی خان در صدد برآمد مشکل را بازور و از طریق جنگ و اسلحه حل کند. او مدعی شد که نمایندگان ترک، به‌دست ایرانیان مسموم و کشته شده‌اند و خاقان ترک مرگ نمایندگان خویش را برای حمله به ایران بهانه کرد.

ایستمی فرمانروای سغد را نزد امپراتور روم یوستی نیانوس دوم (ژوستی ـنین) فرستاد. امپراتور نیز یکی از سران سپاه خود را به همراه وی نزد ایستمی فرستاد و قرار بر این شد که ترکان و رومیان به اتفاق یکدیگر ایران را مورد حمله و تاخت و تاز قرار دهند. خسرو انوشیروان خواستار جنگ نبود از این رو سفیرانی را نزد خاقان ترک فرستاد، اما خاقان نماینده روم را در برابر دیدگان سفیر ایران گرامی داشت و نمایندگان ایران را به تحقیر گرفت. نمایندگان ایران با دریافت خبر اعلان جنگ به میهن بازگشتند.

سواران ایستمی به سرعت از رود آمو گذشتند و چند جاده و ناحیهٔ کاروانی را که بخشی از سرزمین ایران بود به تصرف آوردند. ولی مواضع و استحکاماتی که ایرانیان در سدهٔ پنجم

میلادی برابر هپتالیان پدید آورده بودند، در نظر ترکان غیر قابل گذر می‌نمود از این‌رو حمله ترکان متوقف ماند.

در سال ۵۶۹ میلادی ترکان به سرزمین سغد بازگشتند و عملیات جنگی بدینجا پایان پذیرفت. زیرا ایستمی نمی‌خواست سرخود را بر دیوار آهنینی که از سپاهیان منظم و تعلیم یافته شاهنشاه ایران بنیان یافته بود بکوبد. خاقان ترک آگاهی یافت که بزودی امپراتور روم در بین‌النهرین دست به حمله خواهد زد و سپاه ایران را به خود مشغول خواهد داشت و از این‌رو تصمیم گرفت فعلا به آنچه دارد بسنده کند.

همهٔ این عوامل، تسهیلات فراوانی برای تبعیت سرزمین سغد از ترکان فراهم آورد. بازرگانان سغدی که نفع خود را در نزدیکی با ترکان مشاهده می‌کردند، حاکمیت ترکان را پذیرا شدند و اندک اندک به ایفای نقشهای سیاسی و اقتصادی عمده‌ای در دولت خاقانهای ترک پرداختند و راههای کاروان رو به عامل اصلی و تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت مردم این سرزمین بزرگ تاریخی مبدل شد. البته لازم به ذکر است که تازیان، همهٔ جنگاوران کوچ‌نشین ساکن شمال سرزمین سغد را ترک می‌نامیدند. از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه به خطا ترک نامیده شدند. حال آنکه اقوام مذکور هرگز ترک و جزء خاقانات نبودند.

در زمان خسروپرویز دوم بازرگانان سغد خواستار بسط و توسعهٔ مبادلات بازرگانی بودند. اینان دیگر همانند روزگار خسرو اول انوشیروان از کسادی بازار تجارت ابریشم نگرانی نداشتند و از پریشان حالی رنج نمی‌کشیدند زیرا می‌دانستند سپاه ایران که از سوی خسرو دوم به سرزمین‌های غرب، از جمله روم و مصر گسیل شده بودند، نمی‌توانستند اردوی ترکان را به آسانی درهم شکنند و مانع ادامهٔ تجارت ابریشم از سوی بازرگانان سغدی و یا خوارزمی شوند.

درآمد حاصله از فروش ابریشم، انبان‌های بازرگانان خوارزمی و سغدی را به سرعت از طلا پر می‌کرد. در ضمن نباید این نکته را از دیده دور داشت که بازرگانان سغدی چندان آسوده خاطر نیز نبودند و وضع خویش را پایدار نمی‌پنداشتند. اینان هنوز ماجرای لشکرکشی بهرام چوبینه را به سال ۵۸۹ میلادی از یاد نبرده بودند و از حملهٔ متقابل سپاه ایران هراسی فراوان در دل داشتند. بازرگانان سغدی نیک می‌دانستند که سپاه ایران قادر است در نخستین حمله، شهر بلخ را به تصرف درآورده و راه بازرگانی با هندوستان را مسدود کند و یا تحت نظر و مراقبت قرار دهد. از این رو می‌کوشیدند تا خاقان ترک را به جنگ با ایران تحریک و ترغیب کنند و خود تماشاگر صحنه شوند و از آب گل آلود، هر چه بیشتر و تا سر حد امکان ماهی بگیرند.

بازرگانان سغدی در اجرای این طرح و نقشهٔ خویش تا اندازه‌ای توفیق یافتند و ضمن تلاشها و تحریک‌های بسیار، سرانجام ترکان را به سرزمین قفقاز، بویژه گرجستان و ارمنستان گسیل داشتند و خود با خاطری آسوده به بازرگانی و کسب سود پرداختند. در سغد مزداپرستی محلی، مانند خوارزم مهمتر از دینهای دیگر بود اما نیک می‌دانیم که سمرقند کانون مانویان گردید و از مسیحیان سغد نوشته‌هایی در ترکستان چین پیدا شده است. بزرگترین شهرهای سغد سمرقند و بخارا بود که اولی مرکز سیاسی و دومی مرکز دینی آن اقلیم به شمار می‌آمد ولی هردو از حیث اهمیت برابر بودند و کرسی‌های آن ایالت محسوب می‌شدند.

## سوما

هوما، هئوما، عبارت از مشروبی بود (در ایران باستان) که به‌واسطهٔ نیرو و حرارتی که در بدن تولید می‌نمود در شمار خدایان محسوب می‌گشت.

## سومر ـ سومریان

مملکتی که تقریباً از قرن نهم قبل از میلاد به کلده معروف شد. قبل از آن مردمانی در آن سکنی داشتند که سومریها یکی از آنان بودند. به‌طور قطع نمی‌توان حدود مملکت سومر را معین کرد همین‌قدر معلوم است که اور، اوروک، ارخ و نیپ‌پور از شهرهای نامی سومر بودند. سومریها طوایفی کوهستانی بودند که به سرزمین سومر (شومر) در بین‌النهرین آمدند و به دلیل همجواری با عیلامیان برخوردهای متعددی با یکدیگر داشتند. آنچه محقق شده آن است که پیش از سه هزار سال ق. م. سومر و سومریها گذشته‌های مفصلی داشتند و بابل مرکز تمدن آنها بوده است. محققین بر این باورند که سومریها مخترع خط میخی بوده‌اند و برای ساخت خانه‌های خود از خشت استفاده می‌کرده‌اند.

## سومنات

شهری در هندوستان که بزرگترین بتخانهٔ هندوستان در این شهر بود.

محمود غزنوی از آنجا که می‌دانست بتخانهٔ سومنات گنجینهٔ زر و سیم و جواهرات است، برای تملک آن، لشکرکشی عظیمی به سومنات کرد و پس از سه روز نبرد، بتخانه را گشود و خود با گرزی که در دست داشت بت اعظم را که از سنگ و به طول پنج متر بود در هم شکست و برای اعلام این پیروزی پاره‌هایی از آن را به غزنه و مکه و بغداد فرستاد و در دهم صفر ۲۱۷ ه. ق. به پایتخت خود بازگشت.

بتخانه سومنات که یکی از نمونه‌های بسیار عالی معماری هندی به‌شمار می‌رفت، از اصل بر پایه‌های سنگی و ستونهای چوبی برپا داشته شده بود. بر فراز آن ۱۴ گنبد طلا می‌درخشید و خزاین آن پر از نفایس و جواهراتی بود که راجه‌ها و زوار

| Warka | Djemdet Nasr | Dynastique archaïque | Ninivite | Valeur en akkadien |
|---|---|---|---|---|
| | | | | rēšu, tête |
| | | | | qâtu, main |
| | | | | sinuntu, hirondelle |
| | | | | šeu, orge |
| | | | | ilu, dieu (indiqué par l'astre) |
| | | | | išātu, feu |
| | | | | amêlu, homme |
| | | | | înu œil |
| | | | | alâku, aller (indiqué par un pied) |
| | | | | izzu, furieux (tête de fauve) |
| | | | | šaḫû, cochon |

تحول و تکامل علائم سومری و آکادی (نقل از کتاب تاریخ خط تألیف ژ. فوریه)

# زمامداران سومر و آکاد

## تا دوهزار سال پیش ازمیلاد

ترتیب زمامداری سلسله‌های مختلف درسرزمین سومرو آکاد بوسیلهٔ بروز ، موخ کلدانی‌درحدود سال ۲۸۰ قبل‌ازمیلاد تنظیم‌شده ووولی با استفاده از آن‌فهرستی ترتیب داده که خلاصهٔ آن بدین قرار است : (۱)

### پیش‌ازطوفان :

دورهٔ‌زمامداری، شهرهای‌اریدو، بادتی‌بیرا (۲)، لاراك (۳)، سیپار وشوروپاك.

### پس ازطوفان :

سلسلهٔ اول کیش ، بیست‌وسه پادشاه افسانه‌ای که یکی‌از آنها اتانا (٤) بوده .
سلسلهٔ اول‌اوروك ، دوازده‌پادشاه افسانه‌ای که یکی‌از آنها گیل گامش‌میباشد

### دورهٔ تاریخی :

سلسلهٔ اول‌اور (۲۹۳۰–۳۱۰۰) ، چهار پادشاه

| | |
|---|---|
| سلسله‌آوان ، سه‌پادشاه | دوره‌افسانه‌ای |
| سلسله دوم کیش ، هشت‌پادشاه | سلسله آوان وهمازی درشوش |
| سلسله همازی (۵) ، یك پادشاه | سلطنت کرده‌اند . |

۱ـ ترتیب زمامداری این‌سلسله‌ها تاسلسله سوم‌اور مطابق فهرستی‌است که وولی تنظیم کرده واز‌سلسلهٔ‌سوم‌اور بیعدترتیب‌زمامداری سلسله‌هامطابق‌فهرست L.Delaporte می‌باشد (البته بطورتقریب) .

۲ـ Badtibira ۳ـ Larak ٤ـ Etana
۵ـ Hamasi

سلسله‌دوم اوروك ۴۸۰ سال
سلسله دوم‌اور ، چهار پادشاه ، ۱۰۸ سال
سلسله‌آداب (۱) ، يك‌پادشاه ، ۹۰ سال
سلسله ماری ، شش‌پادشاه ، ۱۳۶ سال
سلسله سوم کیش ، ۱۰۰ سال
سلسله آشاك ، شش‌پادشاه - ۹۳

درباره این سلسله‌ها که ظاهراً دريك‌زمان سلطنت‌میکرده‌اند هیچ اطلاعی‌دردست نیست .

## امرای لاگاش

اورنانشه (۲۹۰۰ سال قبل‌ازمیلاد)
آکورگال
اٹاناتوم اول
ان تمنا
اٹاناتوم دوم
انتارری
انلی‌تارزی
لوگالاندا
(امرای انتخابی: انتارری، انلی‌تارزی، لوگالاندا)
اوروکاژینا (۲۶۳۰)

### سلسله‌آگاده

(۲۴۷۰ - ۲۶۳۰)
سارگن ۵۵ سال
ریموش ۹ سال
مانیشتوزو ۱۵ سال
نارام‌سین ۵۵ سال
شارکالی‌شاری ۲۴ سال
دورهٔ بحران

### سلسله چهارم کیش

(۲۶۵۰)
پوزورسین ۲۵ سال
اورزابابا ٦ سال
وپنج پادشاه دیگر .
دورهٔ سلطنت‌این‌سلسله جمعاً ۹۲ سال‌بوده

### سلسله سوم اوروك

(۲۶۰۵ - ۲۶۳۰)
لوگال زاگی‌زی ۲۵ سال

---

۱- Adab

## سلسله گوتیوم

(۲۴۷۰)

نوزده پادشاه ۸۹ سال

امرای لاگاش :

شش پادشاه قبل از گودئا

(حدود ۲۴۰۰)

اور نین زیرسو

اور لاما

## سلسله سوم اور

(۲۲۲۰ـ ۲۳۲۸)

اور نامو ، ۱۸ سال

شول‌ژی ، ۴۷ سال

بورسین ، ۹ سال

جمیل‌سین ، ۹ سال

ایبی‌سین ، ۲۵ سال

## سلسله ایسین

(۲۰۱۲-۲۲۳۷)

۱۵ پادشاه

## سلسله اول بابل

(۱۹۴۹-۲۱۰۵)

سوموآبو ۱۴ سال

سومولاایلوم ۳۶ سال

صبیوم ۱۴ سال

آپیل‌سین ۱۸ سال

سین‌موبالیت ۲۹ سال

## سلسله چهارم اوروك

(۲۴۷۰)

اورنیژین ، ۷ سال

اورژیژیر ، ٦ سال

کودا ، ٦ سال

پوزورایلی، ۵ سال

اوربابار ، ٦ سال

## سلسله پنجم اوروك

(۲۲۸۰)

اوتوهگال ، ۷ سال

## سلسله لارسا

۱۹۷۵-۲۲۳۷

۱۲ پادشاه

## پادشاهان ایلامی لارسا

۲ نفر ۷۳ سال

هندوستان طی سالیان دراز به آنجا فرستاده بودند. قیمت این اشیا را که به‌دست محمود غارت شد، در آن روزگار بیست میلیون دینار نوشته‌اند.

**سومنات:** ← فتح سومنات

## سوه

سوه، نام یکی از هفت کشور در جغرافیای اساطیری قدیم است و در شرق خونیرس واقع شده است.

در فرگرد هشتم بندهشن دربارهٔ هفت کشور چنین آمده است: پاره‌ای که به کست خورروران است کشور سوه است.

**سهیلی ــ علی:** ← علی سهیلی

## سیاستنامه

کتابی است اثر خواجه نظام‌الملک، وزیر آلب‌ارسلان و ملکشاه سلجوقی که در سال ۴۸۴ به امر ملکشاه تألیف شده است. کتاب مورد اشاره دربارهٔ اخلاق و آداب پادشاهان گفتگو می‌کنند و قسمتهایی از آن نیز به شرح عقاید و احوال خرمدینان و مزدک و امثال ایشان اختصاص دارد.

## سیاق

طریقه‌ای در دفترداری و محاسبات روزمرهٔ زندگی که سابقاً در ایران معمول بود و پس از رایج شدن حساب کنونی منسوخ گردید.

## سیاوش

نام او در اوستا Kavi siavarshan (کوی سیاورشن) که در پهلوی سیاووخش و به فارسی سیاوش می‌شود که به معنی دارندهٔ اسب نرسیاه است. در اوستا می‌نویسد که سیاوش دلیر به خیانَت کشته شد و پسرش کیخسرو انتقام پدر را از کشنده‌اش افراسیاب تورانی گرفت و در بندهشن آمده که سیاووخش با افراسیاب جنگ کرد و به

خیانت سوتابک (سودابه) زن کیوس (کیکاوس) دیگر به ایرانشهر نیامده و او را افراسیاب پیش خود به زینهار پذیرفت و دخت افراسیاب به زنی گرفت و او از کیخسرو بزاد. سیاووخش را در ترکستان بکشتند و در کتب پهلوی نوشته شده که سیاوش‌بانی گنگ دژ بود. در اوستا نام گنگ‌دژ، کنگهه kangha آمده که در آن سوی دریای وروکشه Vurukasha بود و خورشیدچهر یکی از پسران زرتشت در آن سکونت دارد و از آنجا لشکر پشوتن را به واپسین نبرد (جنگ آخرالزمان) راهنمایی خواهد کرد؛ این پشوتن پسر گشتاسب و از جاویدانهاست. گنگ دژ را هفت دیوار است: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینین، کاسیکنین (مرصع به جواهر) با هفتصد فرسنگ راه اندر میان و پانزده دروازه دارد؛ ساکنان آن همواره خرم و سرافراز و دیندار و نیکوکار بودند و به ایرانشهر باز نخواهند گشت مگر آنگاه که پشوتن پس از پیروزی بر دشمنان آنان را به ایران آورد. از مطالعهٔ این روایت چنین معلوم می‌شود که گنگ دژ وورِه جمکرد با هم شباهت دارند.

گنگ دژ را فردوسی چند بار سیاووش کرد خوانده است.

برفتند سوی سیاووش کرد

چو آمد دو تن را دل و هوش گرد

به همین جهات می‌توان پنداشت که افسانهٔ گنگ‌دژ زماناً مقدم بر افسانهٔ کاخ کاوس است به عبارت دیگر نخست افسانه‌های گنگ‌دژ از روی داستان وره ساخته شده و آنگاه قصهٔ کاخ کیوس از داستان گنگ‌دژ گرفته شده است.

در شاهنامه داستان سیاوش چنین آمده که روزی توس و گودرز و گیو در شکارگاهی نزدیک توران زمین دختری یافتند از خویشان گرسیوز (در بعضی نسخ دختر گرسیوز) او را به درگاه آوردند کاوس او را به خویشتن مخصوص کرد و از او فرزندی به نام سیاوش آورد که نزد رستم تربیت یافت و چون بزرگ شد رستم او را از سیستان

نزد پدر برد؛ سودابه دختر شاه هاماوران و نامادری سیاوش که زن کاوس بود دل به این پسر باخت اما سیاوش به خواهش او تن در نداد پس سودابه او را نزد پدر متهم ساخت و خیانت کار خواند و قرار شد برای اثبات اتهام، سودابه با سیاوش از میان دو آتش بگذرند یعنی محاکمهٔ وریه به عمل آید؛ سودابه ترسیده و ابا کرد اما سیاوش از پی اثبات بی‌گناهی خود از معبر تنگی که در میان دو آتش بود سواره بگذشت. هیچ گزندی به وی نرسید و بی‌گناه شناخته شد. پس از چندی با سپاه به جنگ افراسیاب رفت افراسیاب التماس صلح کرد قرار بر صلح نهادند اما کاوس تندخو به این کار تن در نداد و سیاوش را در نامه خود سرزنش کرد. شاهزادهٔ ایرانی از پدر برنجید و به توران زمین رفت نزد افراسیاب. افراسیاب و پیران ویسه مقدم وی را گرامی شمردند و پیران دخت خود جریره را به او داد. پس از چندی سیاوش به اجازه افراسیاب سوی ختن رفت و در آنجا زمینی را برگزید و گنگ دژ را بر آورد. روزگاری شادان می‌زیست تا گرسیوز بر او رشک برد و افراسیاب را بکشتن او برانگیخت. چون خبر کشته شدن پسر کاوس یعنی سیاوش به ایران رسید هنگامهٔ بزرگ برخاست؛ رستم سودابه را به کین سیاوش کشت و به توران تاخت و آن را یکباره ویران کرد. از سیاوش دو پسر یکی به نام کیخسرو از فرنگیس دخت افراسیاب و دیگر فرود از جریره دخت پیران‌ویسه بازماند.

**سیاه جامگان:** ← مسوده: ابومسلم خراسانی

## سیبُخت

از مرزبانان ایرانی در پایان دورهٔ ساسانی که مرزبان «هَجَر» مهمترین و آبادترین شهر بحرین بوده، و نامهٔ پیامبر (ص) هم در سال هشتم هجری برای ایرانیان بحرین به‌نام او نوشته شده بود.

شهرت و آبادانی «هَجَر» در این دوران آنچنان بوده که برخی «هَجَر» را مرکز بحرین می‌دانستند.

## سیبلین

سیبیل که به زبان لاتینی آن را سبیلا گفته‌اند در یونان و روم قدیم نام چند زن غیبگو است که مدعی بوده‌اند از طرف خدایان کشف امور غیبیه به ایشان الهام می‌شود. مجموعهٔ غیب گوییهای ایشان را که در روم درکتابی گردآوری شده بود «اوراکولا سیبیلینا» یعنی الهامات سیبیل و یا لیبری سیبیلینی یعنی کتاب سبیلیها می‌خواندند.

در این الهامات سرنوشت و آینده امپراتور روم را پیش‌بینی کرده بودند. این پیشگویی‌ها را گومه آن سیبیل یا کاهنه غیبگو اریتره در مجموعه‌ای گردآوری کرد و پیش خود نگاه می‌داشت، چون به فرتوتی و سالخوردگی رسید آنها را به تراکوی نیوس به ریسکوس به ۳۰۰ فیلیپ طلافروخت ـ نخست نه کتاب سپس شش کتاب و سرانجام سه کتاب دیگر آن را به همان قیمت به وی تحویل داد.

این کتابها در سرداب معبد ژوپیتر در کاپی‌تولین نگاهداری می‌شد و جز سنای روم کسی حق نداشت به آن کتاب مراجعه کند. این غیبگویی‌ها با عباراتی مبهم و پیچیده به شعر یونانی گفته شده بود و کسی جز کاهنان معبد مزبور که تمام حوادث آینده را از روی آن پیش‌بینی می‌کردند قادر به فهم معانی آن کتاب نبودند، و همانان بودند که آن کتابرا برای بزرگان دولت تفسیر می‌نمودند. این مجموعه در آتش‌سوزی که در معبد کاپی تولین روی داد (در ۸۳ ق.م.) از بین رفت. سنا چون آن را برای دولت روم مفید می‌دانست فرمان به تهیه نسخه دیگری از آن داد و اگوستوس این مجموعه را با خود به کوه پالاتین برد و در معبد آپولون که خدای الهامات است نهاد. این نسخه تا سال ۳۳۹ میلادی موجود بود. در آن زمان استیلیکون آنها

را به امر تئودوسیوس بسوزانید. ظاهراً علت سوخته شدن آن پیش‌بینی‌ها انهدام روم در ۴۴۷ م. یعنی دوازده قرن بعد از بنیاد شهر روم بود. سپس نسخه‌ای دیگر از آن فراهم آمد که تا ۴۰۵ میلادی موجود بود و بعد از آن یهودیان و نصرانیان به زعم خود بر آن مطالبی افزودند. از الهامات سیبیلی هشت کتاب به شعر یونانی وجود دارد که براساس پیش‌گوییهای مسیحی تدوین شده است و ظاهراً آن را مسیحیان در قرن دوم میلادی جعل کرده باشند. از این مجموعه شروح و ترجمه‌هایی در دست است که یکی از آنها ترجمه‌ای است که‌تری به انگلیسی کرده است.

این مجموعه با همه ابهام و خرافاتش یکی از منابع تاریخ اشکانی است. زیرا در ضمن مطالب گوناگون حقایق تاریخی را متضمن می‌باشد. چون مشکل است که از روی یقین و اطمینان بگوییم هر اطلاعی که آن کاهنان ثبت کرده‌اند مربوط به چه شخصی و چه حادثه‌ای است، از این‌رو در فهم مطالب آن کتاب باید به حدس و گمان متوسل شد و به ذکر وقایع معقول آنها در سلسلهٔ حوادث تاریخی اکتفا جست. با این وصف بعضی از این کتب، به خودی خود یک واحد مستقل است که از حذف و الحاق مصون مانده و برای تاریخ دورهٔ پارتی سودمند می‌باشد.

**سیپ‌پار (Sippar)**

از شهرهای مهم اکد.

**سیج (سیز)**

در اساطیر ایران دیو درد و بلاست. فریب دهنده است و کار خود را پنهانی انجام می‌دهند.

**سیحَون**

سیحون یا سیردریا که به یونانی «یاکسارتس» گویند، از رودهایی بود که بین سغد و سکائیه بوده است.

**سیدتس:** ← آنتیوخوس ششم

**سید جمال‌الدین اسدآبادی**

متولد سال ۱۲۵۴ هـ. ق. در قریه اسدآباد واقع در ۴۲ کیلومتری مغرب همدان. وی نزد پدر خود تا سن ۱۰ سالگی تعلیم یافت، سپس همراه پدر در سال ۱۲۶۶ هـ. ق. به قزوین و تهران آمد و بعد عازم نجف شده و در حوزهٔ درس



سیدجمال‌الدین اسدآبادی

شیخ مرتضی انصاری از مجتهدین بزرگ آن عصر به تحصیل علوم دینی پرداخت. شیخ مرتضی انصاری او را به همراهی یک نفر از طلاب به هند فرستاد و در ۱۲۷۰ (در سال ششم سلطنت ناصرالدین‌شاه) وی از هند به مکه و از آنجا به اسدآباد رفت و در مدت زندگی خود به نشر افکار و عقاید خود پرداخت و شاگردانی پرورش داد و روزنامه‌هایی را در کشورهای مختلف منتشر ساخت.

وی نخستین کسی بود که افکار و آراء سیاسی و اجتماعی خود را بی‌پروا برای خدمت به میهن خود و کلیه کشورهای اسلامی ابراز می‌کرد و ملل مسلمان را از مطامع و اغراض پلید دول استعمارطلب اروپا آگاه می‌نمود. وجود او موجب نهضت جدیدی در افکار ایرانیان آن عصر گردید. سید جمال در مصر توانست یک نهضت فکری ضد استعماری را پایه‌ریزی کند و تشکیلاتی به‌نام انجمن مخفی به‌وجود آورد. اقدامات او که در زمینهٔ قیام مسلمین

علیه استعمار انگلستان را فراهم آورد، چنان برای انگلستان نگران‌کننده بود که لرد کرومر به دولت متبوع خود گزارش داد که اگر از اقدامات سید جمال جلوگیری نشود، به زودی مردم مصر سر به طغیان برخواهند داشت. این بود که بر اثر فشار انگلستان او را مجبور به ترک مصر کردند. تحول فکری‌ای که سید جمال در مصر به‌وجود آورد بعدها توسط شاگردانش از قبیل محمد عبدُه و سعد زُغلول و... دنبال شد و سرانجام در سالهای بعد زمینه‌ساز قیام مردم مصر علیه استعمار انگلستان گردید. سید جمال پس از تبعید از مصر مدتی در هندوستان ماند و آنگاه روانه اروپا شد. در پاریس با همکاری عبده دست به انتشار روزنامهٔ «عروةالوثقی» زد و در همین شهر بود که در پاسخگویی به «ارنست رنان» در یکی از روزنامه‌های پاریس پرداخت. سید جمال به دعوت ناصرالدین‌شاه به ایران آمد. وی در آغاز می‌پنداشت می‌تواند با نزدیکی به شاه اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه‌اش را به اجرا بگذارد، اما چون ماهیت و طبع شاهانه با هیچ اصلاحی موافق نبود و سید جمال نیز آشکارا شاه را عامل بدبختیهای مردم ایران می‌شمرد و گام اول اصلاحات را اصلاح شاه می‌دانست، از ایران اخراج شد. سید جمال وقتی برای دومین بار به ایران آمد به آستانه حضرت عبدالعظیم (در شهر ری نزدیک تهران) تبعید شد و در آنجا علی‌رغم کنترل مأموران، مبادرت به تشکیل جلسات مختلف کرد. در این جلسات سید جمال مردم را به قیام علیه بیدادگریهای شاه تشویق می‌کرد و شاه نیز که وجود او را در ایران به زیان خود می‌دید، دستور داد تا او را در حالی که به شدت بیمار بود، از ایران تبعید کنند. سیدجمال در اواخر عمر در ترکیه زندگی می‌کرد و غیر مستقیم تحت نظر سلطان عبدالحمید امپراتور عثمانی قرار داشت. پس از قتل ناصرالدین‌شاه توسط میرزا رضای کرمانی، سلطان عثمانی از او در هراس

افتاد و دستور داد تا وی را مسموم کنند.

### سید حسن فراهانی

سید حسن فراهانی از وزیران شاه طهماسب اول صفوی.

### سید زین‌العابدین

سید زین‌العابدین از وزیران سلطان حسین بایقرا. بعد از آنکه مدتی در مقام وزارت بود خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی عهده‌دار این مقام شد و او معزول گردید و پس از کشته شدن خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی بار دیگر به مقام وزارت رسید. در این نوبت نیز بنا به سفارش و صلاحدید خواجه افضل‌الدین محمد از مقام خود معزول شد. بعد از خواجه افضل‌الدین محمد از طرف سلطان حسین میرزا برای بار سوم به سید زین‌العابدین تکلیف قبول مقام وزارت شد. سید زین‌العابدین نپذیرفت و پس از مذاکره مقرر شد که سید زین‌العابدین بدون قبول آن مقام بر سر دیوان حاضر شده و امور مربوط را سرپرستی کند و وزیران با صلاحدید او کارهای مهم مملکتی را حل و فصل نمایند و بدین ترتیب سید زین‌العابدین به سمت (اطلع علیه)، ملقب گردید و تا پایان عمر سلطان حسین میرزا در این سمت باقی بود. در زمان سلطنت به تمشیت امور مملکتی پرداخت و این کار نزدیک به یک سال ادامه داشت. پس از انقراض حکومت بدیع‌الزمان، میرزا سید زین‌العابدین در حین فرار از هرات کشته شد.

### سید شریف‌باقی شیرازی

امیر سید شریف‌باقی شیرازی متخلص به «شریفی» از وزیران دربار شاه طهماسب اول صفوی بود. وی نخست به وزارت عراق رسید و سپس کلانتر شیراز شد، ولی میانه او با ابراهیم‌خان والی فارس به هم خورد. به همین علت وزارت داراب‌گرد را به او دادند و پس از چندی وزیر شاه

طهماسب شد و ابراهیم‌خان را عزل کرد و به زندان افکند، ولی خود نیز به زودی زندگی را بدرود گفت.

## سید ضیاءالدین طباطبایی

سید ضیاءالدین فرزند حجت‌الاسلام سید علی آقا یزدی، در سال ۱۲۷۰ هـ. ش. در شیراز متولد شد. در دوران کودکی به همراه پدر به تبریز رفت و تحصیلات مقدماتی را در آن شهر فراگرفت و زبانهای فرانسه و



سیدضیاءالدین طباطبایی

روسی را نیز در مدرسهٔ ثریای تبریز آموخت. سپس در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. به شیراز بازگشت و در آنجا مدرسه آلیانس فرانسه را بنیاد نهاد.

در انقلاب مشروطه به مشروطه‌خواهان پیوست و در ماجرای مهاجرت به قم و تحصن در آستانه حضرت عبدالعظیم شرکت کرد. به دلیل پیوستن به کمیته مخفی «جهانگیر» تحت تعقیب قرار گرفت و به سفارت اتریش پناه برد و براساس رأی محکمه محاکمت وزارت امور خارجه، به تبعید از ایران محکوم گردید. با صدور فرمان عفو عمومی از طرف محمدعلی‌شاه مورد عفو قرار گرفت و در ماجرای فتح تهران به فاتحان پایتخت پیوست و سردستگی گروهی را در فتح تهران به‌عهده داشت.

پس از خلع محمدعلی‌شاه، روزنامه‌ای به‌نام «شرق» منتشر کرد و در دوره دوم مجلس به دلیل حملات شدید روزنامه شرق به مجلس محکوم به پنج سال حبس گردید، لیکن به علت دخالت آزادیخواهان مورد عفو واقع شد و

اجباراً از ایران خارج شد و در همین مسافرت اجباری بود که از طرف مردم یزد به نمایندگی مجلس برگزیده شَد، اما سه سال اجباراً در اروپا ساکن گردید و در این مدت به کشورهای عثمانی، مصر، هندوستان و عراق سفر کرد و سپس به ایران بازگشت و روزنامه تندروی «رعد» را منتشر کرد.

در سال ۱۲۹۵ ه. ش. رهسپار روسیه شد. بازگشت وی از روسیه مصادف با قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله بود که سید ضیاء از حامیان سرسخت آن به‌شمار می‌رفت. در سال ۱۳۳۷ ه.ق. از طرف وثوق‌الدوله برای عقد معاهداتی راهی قفقاز، گرجستان و ارمنستان گردید و پس از بازگشت در طرح بریتانیایی کودتا شرکت کرد و همّ او صرف به‌دست گرفتن قدرت شد. با تصرف تهران در سوم اسفند ۱۲۹۹، در روز چهارم اسفند ماه فرمان رئیس‌الوزرایی وی صادر شد، اما تحت فشار عناصر آزادیخواه و دربار از یک سو و تحریک رضاخان از سوی دیگر، در روز چهارم خرداد ۱۳۰۰ مجبور به استعفا شد و به خارج از کشور تبعید گردید. چندی در سوئیس بود، سپس به فلسطین رفت و پس از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ به ایران بازگشت و در سال ۱۳۲۲ از طرف مردم یزد مجدداً به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در مجلس چهاردهم بین او و دکتر مصدق خصومت شدیدی ایجاد شد و سید ضیاء دست به تشکیل احزاب وطن و اراده ملی زد. وی چندین‌بار به زندان افتاد و از صحنه سیاست خارج شد و به کار کشاورزی پرداخت. سید ضیاء همواره مورد توجه و مشاور محمدرضاشاه بود تا اینکه در سال ۱۳۴۸ در ۸۰ سالگی درگذشت.

### سید عزالدین سوغندی

از شاگردان شیخ حسن جوری.

### سید علاءالدین حسین (سلطان‌العلماء)

سید علاءالدین حسین پسر میرزا

رفیع‌الدین محمد پسر امیر شجاع‌الدین محمود حسینی مرعشی آملی از وزیران شاه عباس اول و شاه صفی صفوی است.

## سید فخرالدین محمد

از وزیران عصر تیموری.

## سید قوام‌الدین مرعشی: ← مرعشیان

## سید محمد سنگلجی: ← طباطبایی

## سید محمد طباطبایی

آیت‌الله میرزا سید محمد طباطبایی معروف به سنگلجی پسر سید صادق طباطبایی همدانی (متوفی ۱۳۰۰ ه. ق.). وی از لحاظ فضیلت اخلاقی و صفای باطن و اعتقاد به اصول آزادی در میان طبقهٔ خود ممتاز بود و روشنفکران نسبت به او احترام داشتند. در جنبش مشروطیت سید محمد طباطبایی یکی از مؤثرترین افراد به‌شمار می‌رفت.

## سید نورالله شوشتری

سید نورالله مؤلف کتاب مشهور مجالس المؤمنین است که در شرح حال دانشمندان شیعه اعم از اثنی‌عشریه و غیره به فارسی ساده، فصیح و در ابتدا قرن یازدهم در هند خاتمه یافته است.

## سیده خاتون

متوفی ۴۱۹ ه. ق. از زنان خردمند و با کیاست و زیرک خاندان آل‌بویه، زوجهٔ فخرالدولهٔ دیلمی. وی بعد از وفات شوهرش، به واسطهٔ خردی پسرش مجدالدولهٔ دیلمی، زمام امور مملکت را در دست گرفت، و با عقل و تدبیر تمام حکومت کرد. چون مجدالدوله به سن بلوغ رسید، در کارها تصرف نابجا نمود، و سیده خاتون را بازداشت کرد. سیده گریخته به کردستان نزد بدرابن حسنویه رفت، و بدر لشکر به جنگ مجدالدوله آورد، و سیده

خاتون را با پسر دیگرش شمس‌الدولهٔ دیلمی به سلطنت نشاند و برفت. اما سیده چندی بعد دوباره سلطنت را به مجدالدوله داد، و شمس‌الدوله از بدرابن حسنویه یاری خواست، اما کاری از پیش نبرد. پس از آن، سیده خاتون تا زنده بود فرمانروای واقعی بود، و به تدبیر، محمود غزنوی را از اندیشه و آهنگ ری منصرف نمود، و بعد از وفات وی بود که ری به‌دست محمود افتاد (۴۲۰ هـ. ق.).

**سیردریا = (سیحون)**

نام باستانی آن یاکسارتس «Yaksartes» رودی به طول حدود ۲۸۰۰ کیلومتر، در اتحاد جماهیر شوروی، که یکی از رودهای عمده آسیای مرکزی است و در درهٔ فرغانه از التقای رودهای نارین و قرادریا (که هر دو از جبال تیان‌شان می‌آیند.) تشکیل می‌گردد.

اعراب این رود را سیحون می‌نامیدند، ولی اسم متداول آن رود چاچ [چاچ قدیم همان تاشکند امروزی است] زیرا شهر مهمی به این نام در حوالی آن واقع بود. حمدالله مستوفی در قرن هفتم گوید: «آب سیحون به ماوراءالنهر است و آن ولایت را به این سبب بدین نام می‌خوانند که بر جانب غربیش آب جیحون است و در طرف شرقی آب سیحون؛ و از هر دو سوی آن ولایت ماوراءالنهر است و اهل آن ولایت، سیحون را گل زریون خوانند. از آن زمان تا به امروز ترکها آن را سیردریا یا سیر سو میگویند و ابوالغازی نیز آن را به همین نام ذکر نموده است.

این رود را نیز به خاطر عبور از شهرهایی که در کنار آن بود، گاهی رود خجند، رود بناکت، و رود اخسیکت می‌گفته‌اند.

**سیرسور:** ← **جشن سیدسور**

**سیروپدی**

نام کتاب گزنفون که داستان رمان

گونهٔ کورش در آن به رشتهٔ تحریر درآمده است.

## سیروزه

در خرده اوستا دو فصل به‌نام سیروزه داریم که یکی سیروزهٔ کوچک و دیگری سیروزهٔ بزرگ نام دارد، و در آن نامِ اهورامزدا و تعدادی از امشاسپندان و ایزدان آمده است. در دین مزدیسنا هر روز ماه به‌نام یکی از اینها خوانده می‌شود که اهورامزدا در سر آنها جای دارد. پیشترها، سپنتامینو در سر امشاسپندان و نام روز اول ماه بود و بعدها به جای آن اهورامزدا و گاه سروش را گذاردند.

## سیزیک

لقب آنتیوخوس نهم پادشاه ۱۱۶ تا ۹۵ق.م. سلوکیان.

## سیسرو

مارکوس تولیوس سیسرو (۱۰۶ـ۴۳ق. م.) سخنور و سیاستمدار مشهور روم است. در آرپینوم تولد یافت و در شهر رم و آتن و جزیره ردس به تحصیل فلسفه و حقوق پرداخت. نخست وکیل دعاوی بود (۸۰ ق.م.) سپس در سیسیل دست اندرکار حکومت آن جزیره شد و قبر ارشمیدس ریاضی‌دان معروف قدیم را کشف کرد و آن را مرمت نمود. در ۵۸ ق.م. توسط کلودیوس از روم تبعید گشت. در ۵۷ ق.م. توسط پومپیوس به روم فراخوانده شد و به حزب طرفداران آن سردار درآمد و از مخالفان یولیوس سزار گردید. در ۵۱ ق.م. به حکومت ایالت کیلیکیه رسید. در سال ۴۹ ق.م. بر ضد سزار به پومپیوس پیوست و پس از اتمام جنگهای داخلی، سزار او را عفو کرد سپس سرسختانه به مخالفت با آنتونیَوس برخاست و در خطابه‌ها و نوشته‌های خود او را مورد حمله قرار داد. و سرانجام باشاره او جان خود را از دست داد.

او از نویسندگان بزرگ رومی بزبان لاتینی است و از کسانی است که زبان فلسفی لاتینی را بنیان‌گذارده است.

سیسرو در هنگامی که فرمانروای کیلیکیه بود از آنجا نامه‌هایی به دوستان خود نوشته و گزارشهایی در بیان اوضاع آسیا و حرکات لشکریان پارت برای دوستان خود می‌فرستاد و حوادث روزمره را پیاپی شرح می‌داد، که اکنون همهٔ آنها در دست است که از منابع مهم تاریخ اشکانی به شمار می‌رود. از ترجمه‌های خوب نامه‌های او ترجمه‌ای است، که توسط تیرل و پورسر از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۸ منتشر شده است و نیز توسط وینستد در مجموعهٔ لوب به انگلیسی ترجمه و در سلسلهٔ انتشارات آن کتابخانه منتشر شده است.

**سیسکان (Sisakan)**

سیسکان به عربی سیسجان و اهالی آن را سیاسیجیه و سیاسجه می‌گفتند. نام ارمنی آن سی‌اونیک است که بمعنی قوم سی می‌باشد و شکل ایرانی آن از کلمه «سیس» وپساونداکان ترکیب شده است.

سیسونیک نهمین ایالت ارمنستان بزرگ بود و از رود ارس تا دریاچه سوان در ارمنستان امتداد داشت؛ در شمال به ولایت گوگارک و از شرق به «آرکاکس» و از جنوب به واسپورکان و آتروپاتکان و از مغرب به آرارات محدود بود و دوازده ناحیه داشت، و چنین حدس زده می‌شد که در زمان قدیم شامل یک قسمت از ایالت آرکاکس می‌شد زیرا در هر ولایت منطقه‌ای به‌نام هباند می‌یابیم که خاپان امروزی است که ظاهراً در قدیم یک واحد را تشکیل می‌دادند. همچنین ما در آرکاکس منطقه‌ای را به‌نام سیسکان کتک یعنی سیسکان کوچک می‌یابیم. سیسکان امارتی مخصوص به خود بود و سلسله‌ای مخصوص داشت که موسی خورن آنان را از نسل سیسک پسرگلام پسر آمازیا می‌دانند؛ امرای سیسونیک گماردگان قابل اعتماد پادشاهان

ارمنستان نبودند مثلاً پیساک سیونی که حاجب تیران، شاه ارمنستان بود جنگ بین آن پادشاه و نرسی شاه ایران را به وجود آورد.

همچنین اندوک پدرزن ارشک شاه، سبب قطع روابط ارشک و شاپور دوم شد و معروف است که وازدک سیسونی با سمت مرزبان ارمنستان هموطنان و همدینان خود را به ایرانیان تسلیم کرد. پروکوپ از این اقوام در سپاه ایران یاد کرده است. همچنین «زاخاریاس رتور» در سال ۵۵۵م. پس از ارمنستان و گرجستان و اران سرزمین سیسکان را به‌عنوان یک ناحیهٔ مسیحی یاد می‌کند. در چهلمین سال پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۷۱م.) پیش از شورش واهان ماميكونيان دوراز ارمنیها، واهان‌نامی بود که امارت سرزمین سیسونیک را داشت و از شاهنشاه ایران تقاضا کرد که دیوان محاسبات سیسونیک را ازدوین به شهر پائیتاکاران منتقل کند و او این شهر را تابع شهر همار، گنجینهٔ آتروپاکان می‌کند که دیگر نام ارمنستان بر آن اطلاق نشود. این درخواست به فرمان شاه ایران اجرا شد و از این تاریخ است که سیسکان از ارمنستان جدا شد و رابطهٔ نزدیکتری با آذربایجان (آتروپاتکان) پیداکرد و از این پس امرای سیسکان در قشون ایران خدمت می‌کردند، و انوشیروان در قلاعی که در دربند قفقاز ساخت مردمی را از سیسکان در آنجا نشیمن داد.

## سیشوِم

الههٔ محافظ کاخ خدایان در ایلام باستان.

## سیف‌ابن ذی یزن

امیر معروف یمن که به یاری خسرو انوشیروان (سلطنتش ۵۳۱ ـ ۵۷۹ هـ. ق.) تَسلط حبشیان را از آن سرزمین کوتاه کرد. سیف که از خاندان سلطنتی حمیر بود، از دربار ایران استمداد کرد، و انوشیروان در حدود ۵۷۰ عده‌ای ۸۰۰

نفری از مجرمینی که به همین مقصود از زندان آزاد شدند به سرکردگی زندانی کهنسال دیگری موسوم یا ملقب به وهرز در ۸ کشتی به یمن فرستاد که از آنها دو کشتی در راه غرق شدند و شش کشتی با ۶۰۰ نفر به سواحل حضرموت رسیدند؛ و هرز کشتیها را آتش زد و ایرانیان با همراهی بومیان که بر ضد استیلای حبشیان قیام کرده بودند، مسروق، پسر ابرهه را شکست دادند، و سیف تحت حمایت دولت ایران به امارت یمن نشست. نظر به دشمنی حبشیان با مسلمانان در آغاز ظهور اسلام، سیف بن ذی یزن به عنوان فاتح حبشیها به صورت قهرمان بعضی از داستانهای عرب درآمده است.

## سیف‌الدوله محمود غزنوی

شاهزادهٔ سلسلهٔ غزنویان آل ناصر؛ پسر سلطان ابراهیم غزنوی. مدتی از جانب پدر در هند فتوحات کرد، و سپس در ۴۶۹ هـ. ق. رسماً فرمانروایی هندوستان یافت، و از جانب خلیفه به سبب فتحهایی که آنجا کرده بود لقب صنیع امیرالمؤمنین یافت. در ۴۸۰ هـ. ق. سلطان ابراهیم در حق وی بدگمان شد، و او را به این اتهام که قصد رفتن به عراق و خدمت ملکشاه سلجوقی داشته دستگیر کرد و مسعود سعد سلمان نیز که از ندما و مداحان وی بود به حبس افتاد.

## سیف‌الدین سوری

معروف به سلطان سوری، پادشاه سلسله آل شنسب (۵۴۳ ـ ۵۴۴) در ولایت غور و غزنین؛ پسر عزالدین حسین غوری. وی چون از کشته شدن قطب‌الدین محمد غوری به‌دست بهرامشاه غزنوی مطلع گشت، به خونخواهی برادر لشکر به غزنین برد، و بهرامشاه را شکست داده غزنین را متصرف شد (۵۴۳ هـ. ق.). اما سال بعد، در هنگام زمستان بهرامشاه ناگهان از هند به غزنین لشکر آورده، و سلطان سوری

را مغلوب و مقید کرده در غزنین به خواری تمام کشت. علاءالدین جهانسوز، برادر سلطان سوری، مدتی بعد لشکر به غزنین آورده انتقام او را بگرفت و غزنین را سوزاند.

## سیف‌الدین محمد غوری

پادشاه سلسلهٔ آل‌شنسب (۵۵۶ ـ ۵۵۸ هـ. ق.) در ولایت غور؛ پسر و جانشین علاءالدین جهانسوز. بعد از وفات پدر در فیروزکوه به امارت نشست. دعاة باطنی را تعقیب نموده و آنها را به قتل رساند، و دو پسر عم خود معزالدین محمد سام و غیاث‌الدین محمد سام را از حبس بیرون آورد. اما مدت سلطنت او دیری نپایید و وی در جنگ با غزها به‌دست یکی از امرای خویش کشته شد.

## سیف‌الدین مظفر شبانکاره

خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره از بزرگ‌زادگان فارس بود. چون از آنجا به هرات رفت در سلک اعاظم اهل قلم انتظام یافت و سرانجام به مقام وزارت سلطان حسین میرزا نائل گردید.

## سیکایائوواتیش

قلعه‌ای در بخش «نیسایا» در مدی که داریوش اول پسر ویشتاسب هخامنشی در ۵۲۲ ق. م. وارد این قلعه شد و با شش نفر از سران شش تیره از قبیلهٔ هخامنشی گئوماتا را به قتل رسانیده سلطنت خود را اعلام کرد.

## سیکیوتی

داریوش در کتیبهٔ بیستون از جایی به نام نیسایه نام برده گویند: «گماتای مغ را که به اسم بردیا پسر کوروش سلطنت را غصب کرده بود من او را در دهم ماه باگ‌یادی (مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از میلاد) با چند تن از پیروان بزرگش در قلعه موسوم به سیکیوتی در مملکت نیسایه که در ماد (مد، مملکت غربی ایران) واقع است، کُشتم».

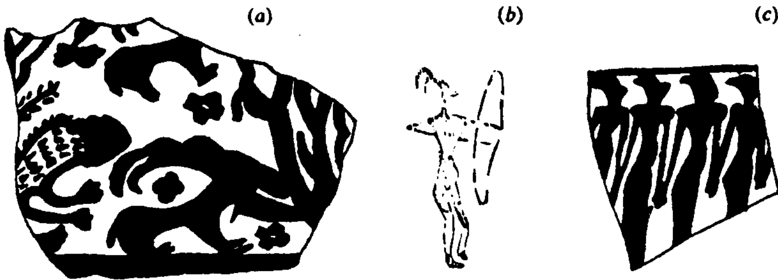
**سیگلو**

نام سکه نقرهٔ عهد داریوش اول هخامنشی.

**سیلک** (سیالک)، تپه

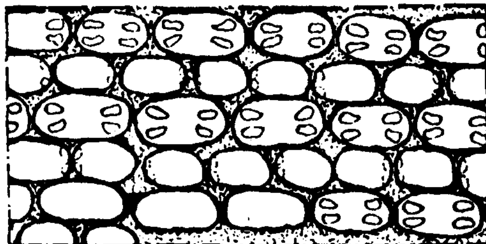
یکی از قدیمیترین تمدنهای فلات ایران.

کاوشهای باستان‌شناسی که در تپه‌های سیلک کاشان انجام گرفته نشان می‌دهد که در حدود ۴۵۰۰ ق. م. اقوامی که دارای تمدن بوده و وسایل کار آنها را بیشتر سنگ و استخوان تشکیل می‌داده است در این مکان مستقر شده‌اند.

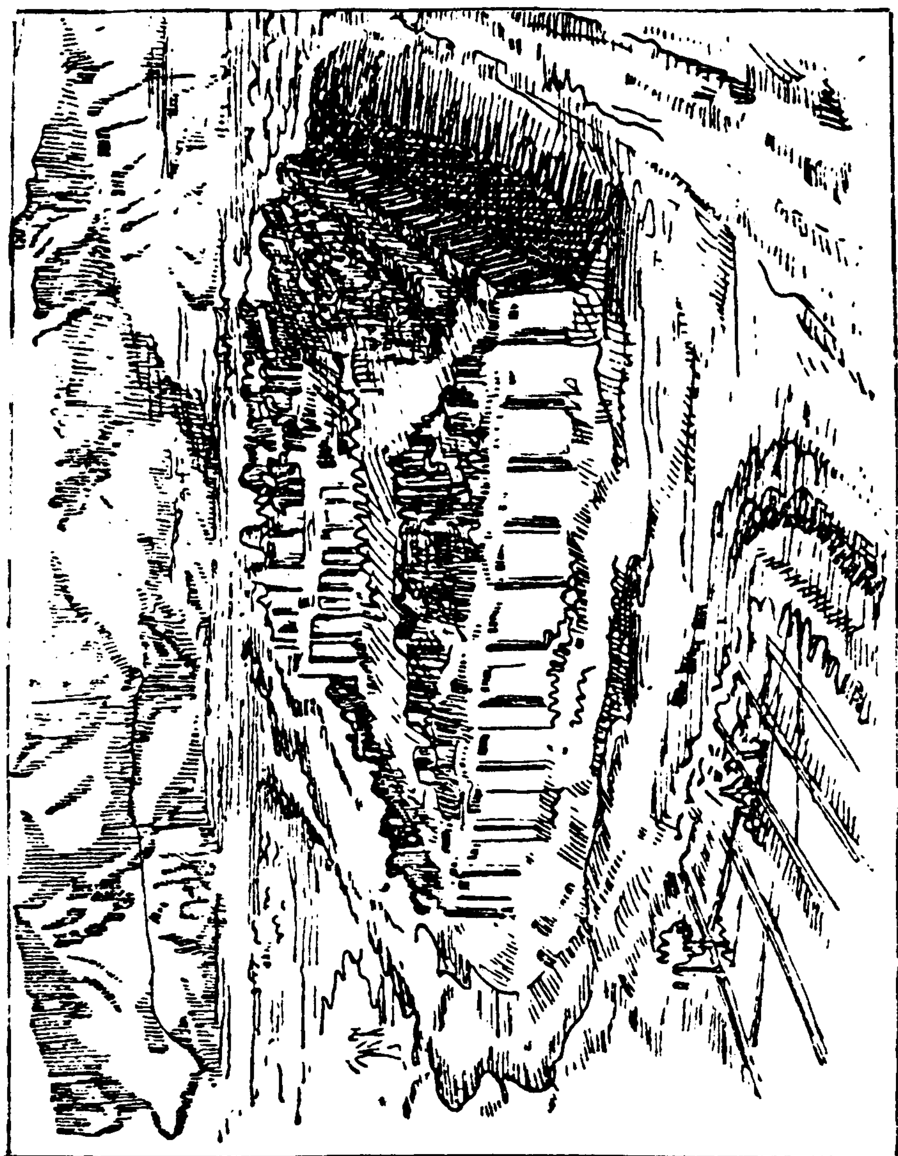



سیلک: ظروف نقشدار (a و b) و شوش (c)

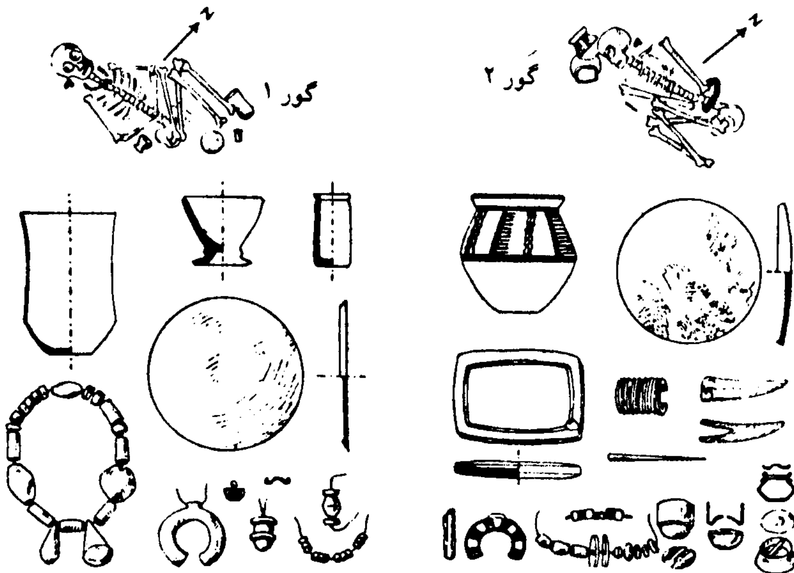




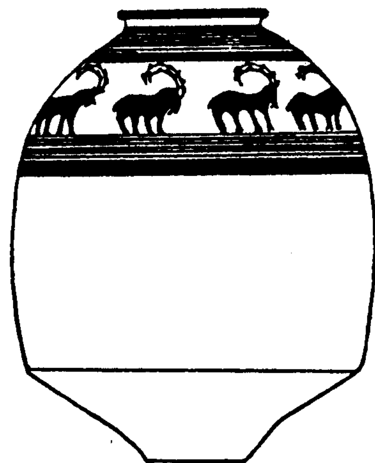
نخستین آجر پخته، سیلک



سیلک

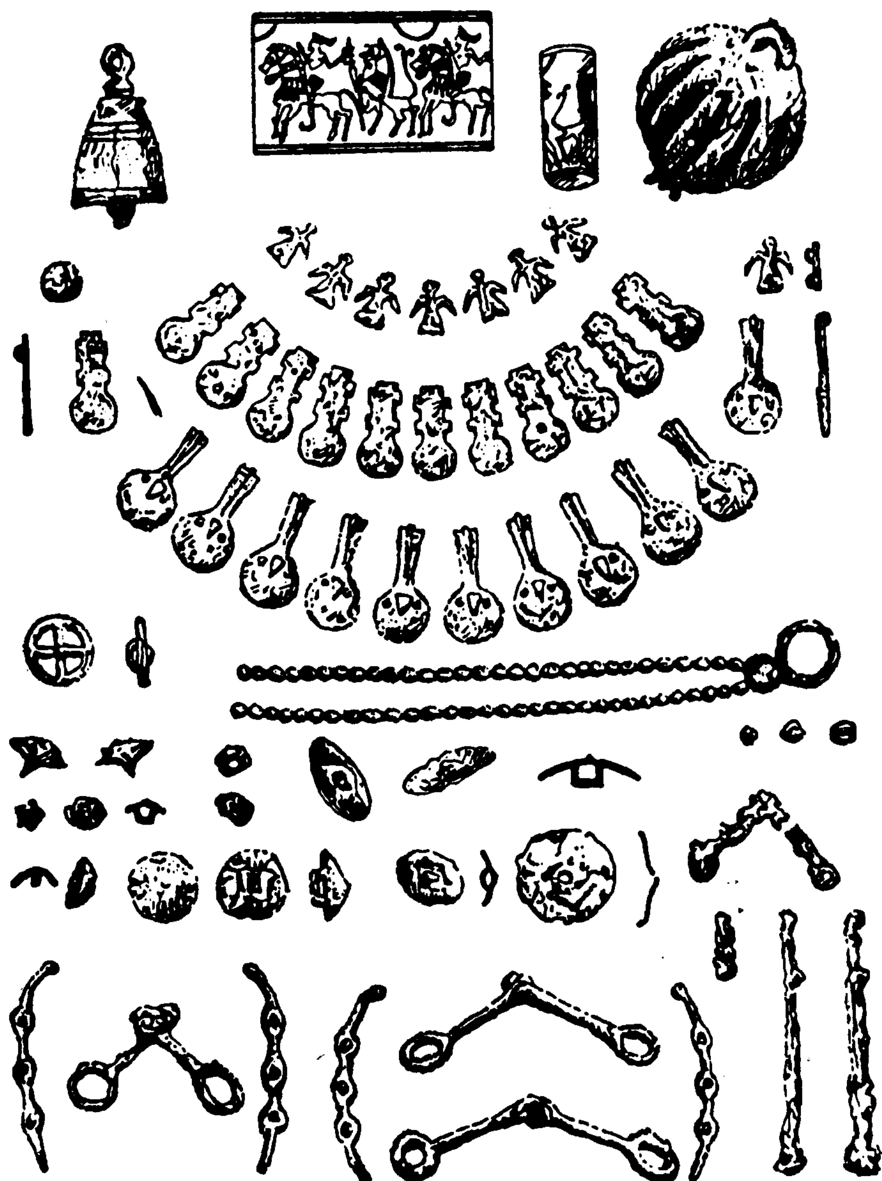



سیلک: گورهای متعلق به دورانِ خط عیلامی مقدم

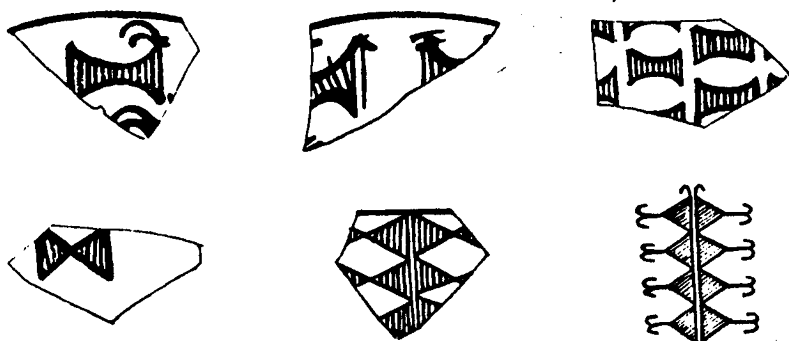


یک خمره از ردیف سوم ـ سیلک

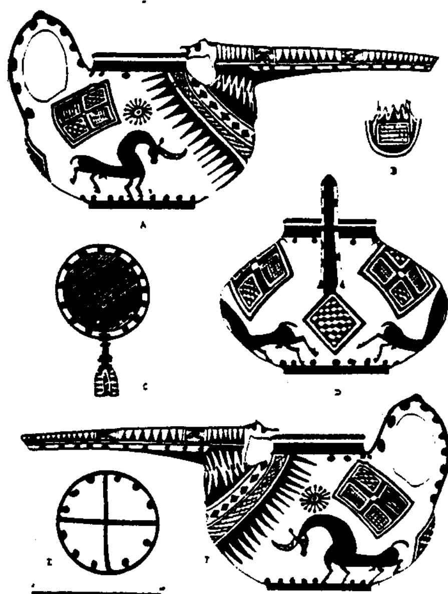
در ۴۲۰۰ ق. م. در وضع زندگی این مردم تغییری رخ داده و شکل و نوع و نقش و رنگ ظروف ساخته آنان به کلی تغییر می‌کند و معلوم می‌شود که ساکنین اصلی این منطقه مغلوب افراد تازه‌واردی شده‌اند که دارای مشخصات سفال قرمز رنگ با نقش سیاه بوده است. مهمترین اکتشافات این قسمت پیدایش الواح گلی عیلامی است،

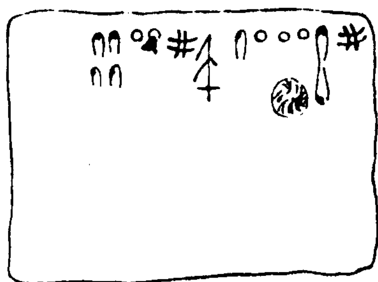


سیلک: مهر استوانه‌ای سنگی و اجزاء ساز و برگ برنزی و آهنی از گورستان (ب)

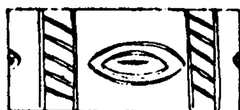
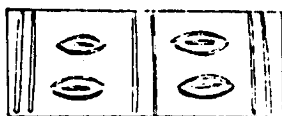
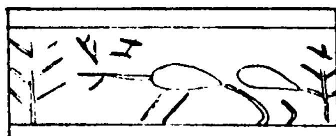
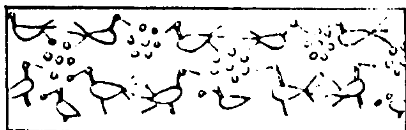
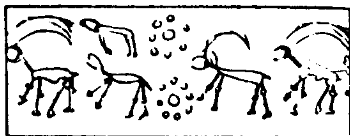
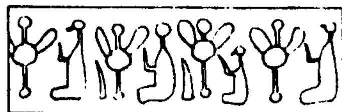


طرح تزئینات به شکل جانوران؛ سیلک



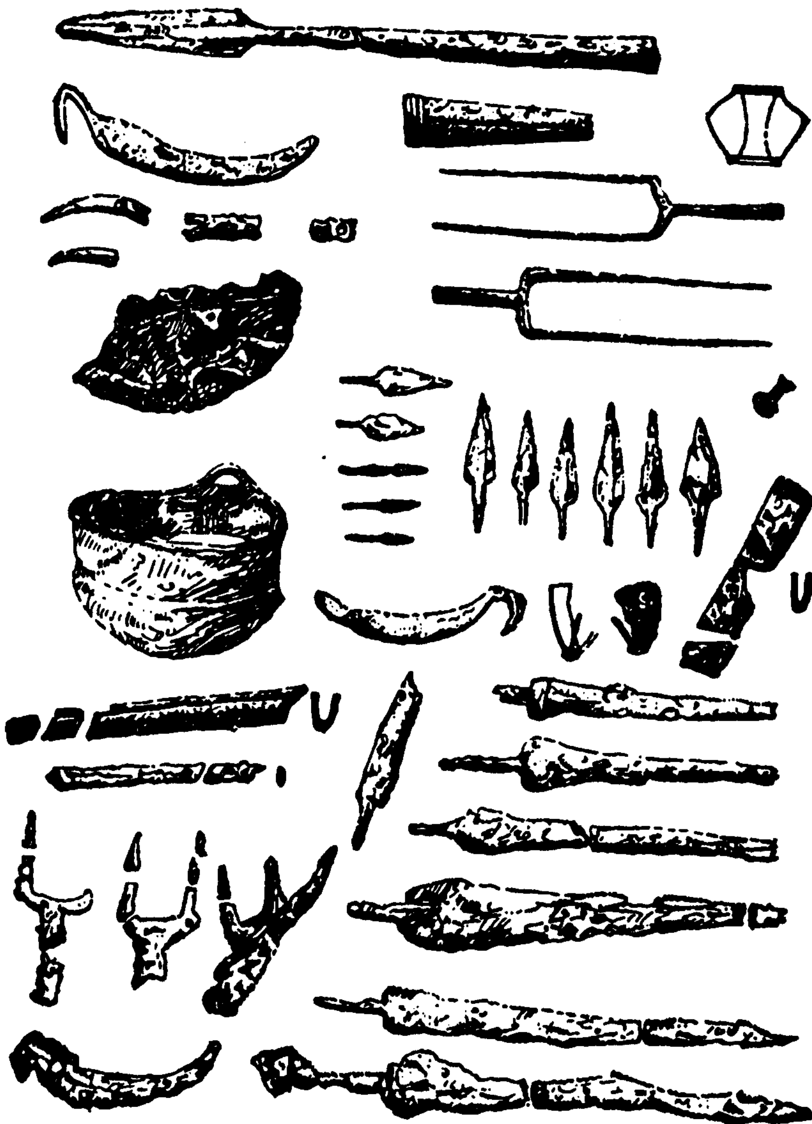



سیلک: یک لوحهٔ به خط عیلامی مقدم

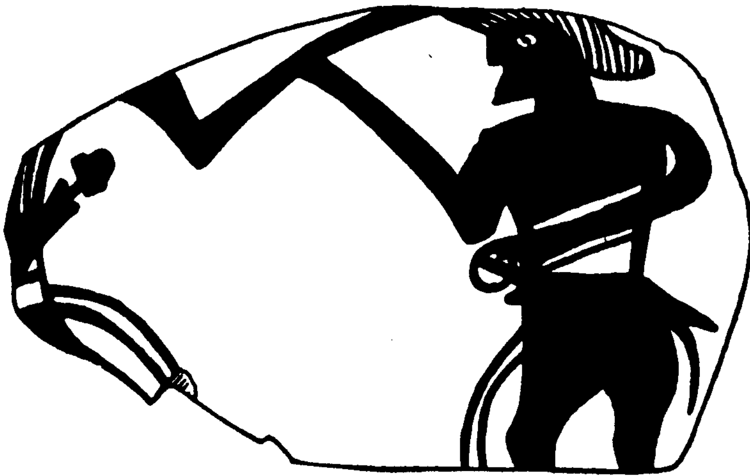








سیلک: یک لوحهٔ به خط عیلامی مقدم

سیلک: مهرهای استوانه‌ای شکلِ متعلقِ به دورانِ عهد الواح عیلامی مقدم



سیلک: اسلحه و ابزار برنزی و آهنین از گورستان (ب)



سیلک: ظرف سرامیک نقشدار از گورستان (ب)

بدین‌ترتیب که در ۵۵۰۰ سال پیش بر اثر ارتباط این اقوام با مدنیت، کشف شده است. تمدن اقوام تپه سیلک در ۳۵۰۰ سال پیش مغلوب تمدن آریایی می‌گردد که آثارشان در طبقات مختلف حفاری به‌صورت ظروف لوله‌دار بلند با نقش اسب و خورشید و اسلحه آهنی و شمشیر و نیزه‌های بلند ظاهر می‌شود. در فاصله دو تپه بزرگ و کوچک دو گورستان قدیمی کشف شده است. آثار اقوام هزاره دوم از گورستان اولی و اواخر هزارهٔ دوم و اوایل هزاره اول از گورستان دومی تپه سیلک به‌دست آمده است.

## سیماتِش

نام سلسله‌ای که در ایلام حدود ۳۰۰ سال از ۲۸۵۰ تا ۳۰۰۰ پیش از میلاد حکومت کرده‌اند.

**سیمجور:** ← ابوالحسن سیمجور

**سیمجور:** ← ابوسهل سیمجور و نیز ابوعلی سیمجور

## سیمجور دواتی

مؤسس خاندان سیمجوریان. وی از خادمان اسماعیل بن احمد سامانی بود و بعد سردار شد و با علویان در گرگان جنگید. وی به سیستان رفت و آنجا را از دست لیث‌بن علی‌ابن لیث بیرون آورد. احمدبن اسماعیل حکومت سیستان را در سال ۳۰۵ ه. ق. به سیمجور داد ولی اهل سیستان با نصربن احمد مخالفت کردند و سیمجور از آغاز بیرون رفت. در سال ۳۱۵ که امیر نصربن احمد ری را از دست فاتک بیرون آورد، حکومت آن را به سیمجور داد. وی با حمویه و محمدبن عبدالله بلعمی و ابوجعفر صعلوک در جنگ با لیلی‌بن نعمان از سرداران داعی الی‌الحق گرگانی در طوس بوده. وی در سال ۳۱۶ به جنگ با ابوالحسن‌بن ناصر مأمور گردید.

## سیمجوریان

نام سلسله‌ای معروف از امرای قهستان و نیشابور (۳۰۰ ــ ۳۸۸ ه. ق.) که غالب بزرگان آنها از سرهنگان دولت سامانی بوده‌اند.

نسبت این خاندان به احمدبن سیمجور دوات‌دار که در آغاز خادم احمد سامانی بود و بعداً ولایت سیستان را گرفت می‌رسد. بزرگترین مردان این سلسله عبارتند از:

۱. ابوعمران (احمدبن سیمجور). (حکومت ری ۳۱۴ ه. ق.).

۲. ابراهیم بن سیمجور. (حکومت جرجان ۳۲۸ و ۳۳۳ ه. ق. حکومت خراسان).

۳. ابوالحسن محمدبن ابراهیم. (تا سال ۳۷۸ ه. ق. حاکم خراسان بود).

۴. ابوالقاسم علی‌بن محمد (از ۳۸۴ تا ۳۹۱ در جنگ و گریز و حکومت).

۵. بوسهل‌بن علی (سال گرفتاری ۳۸۸ هـ. ق.).

## سیمری‌ها یا کیمری‌ها

از نژاد ایرانی که از جانب جنوب روسیه از راه قفقاز وارد ایران غربی و آسیای صغیر در قرن هشتم پ. م. شدند.

## سیمشکی ۲۰۷۰ ــ ۲۰۴۰ ق. م. - سلسله

تزیِّت اول در سال ۲۰۷۰ ق.م. سلسلهٔ اول سیمشکی یا سیمش را تأسیس کرد. تأسیس این سلسله نشان می‌دهد در همان زمان که ناحیهٔ شوشون تحت سلطهٔ اور قرار داشت و ناحیهٔ انشان (تل ملیان در فارس و بخشهایی از شمال شرق خوزستان) نیمه مستقل بود، سیمشکی (احتمالاً نزدیک خرم‌آباد کنونی) استقلال پیدا کرد.

در سال ۲۰۶۳ ق.م. لیبوم، حکمران انشان، با حمایت تزیِّت اول بر ضد اور شورش کرد، ولی شولگی، شاه سلسلهٔ سوم اور، آنان را سرکوب کرد.

سومین و آخرین شاه سلسلهٔ اول سیمشکی تزیِّت دوم بود که در سال ۲۰۴۰ ق.م. گیرنٌم او را برانداخت و به این ترتیب سلسلهٔ اول سیمشکی منقرض شد.

**سلسلهٔ دوم سیمشکی (۲۰۴۰ ــ ۱۸۵۰ ق. م.)**

در سال ۲۰۴۰ ق.م. گیرنٌم با منقرض کردن سلسلهٔ اول سیمشکی، سلسلهٔ دوم سیمشکی را بنیانگذاری کرد. او در اوایل سلطنتش ناحیهٔ انشان را تحت تابعیت خود درآورد.

شاه بعد از او، لورک ـ لوّهن، در سال ۲۰۲۲ ق.م. از سیمشکی به سمت شوشون لشکرکشی کرده، شوش و بخشهایَ دیگری از شوشون را از سلطهٔ اور آزاد کرد. ولی در جنگ با ایبی ـ سین، شاه سلسلهٔ سوم اور، شکست خورد و به اسارت قوای اور درآمد.

هوترن ـ تپتی شاه بعدی ایلام، در سال ۲۰۱۰ ق.م. شوش را تصرف کرده، شوشون را از سلطهٔ اور آزاد کرد. بنابه نظر هینتس، در سال ۲۰۰۶ ق.م. به شهر اور حمله کرده است. در این حمله، سربازان ایلامی تحت خدمت سومریها که در اور مستقر بودند نیز به ایلامیهای مهاجم پیوستند. ایبی ـ سین از ایلامیها شکست خورد و به اسارت آنان درآمد و به این ترتیب سلسلهٔ سوم اور به وسیله ایلامیها منقرض شد. بنابه نظر استولپر، شاه ایلامی منقرض کنندهٔ سلسلهٔ سوم اور، کیندتّو بوده است. در سال ۱۹۸۵ ق.م. قوای سلسلهٔ اول ایسین (از شهرهای سومر) موفق شدند ایلامیها را از او برانند.

در سال ۱۹۱۶ ق.م. ایلامیها در رویارویی با گونگونوم، شاه لرسَ (از شهرهای سومر)، به شدت شکست خوردند و گونگونوم بخشی از ایلام را تصرف و شوش را فتح کرد. از آن پس شاهان سلسلهٔ دوم سیمشکی به‌صورت تابع لرسَ درآمدند.

در سال ۱۸۵۰ ق.م. ایندتّو ـ تمتی، آخرین شاه سلسلهٔ دوم سیمشکی، به دست اپرتی دوم برافتاد و به این ترتیب سلسلهٔ دوم سیمشکی منقرض شد.

## سیموکاتا

در ایران ساسانی تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی معین با شیوه ادارهٔ کشور و ارتش رابطه‌ای بس نزدیک داشته‌اند. با این همه تاکنون نکته‌های بسیاری مبهم و ناروشن باقی مانده‌اند. آگهی پیرامون تقسیمات اجتماعی ایران در روزگار ساسانیان خالی از تشویش نیست. یکی از مآخذ عمدهٔ ایرانی در این زمینه نامهٔ تنسر است. در میان مآخذ غربی نوشتهٔ «سیموکاتا» را می‌توان تا اندازه‌ای معتبر دانست. سیموکاتا از تورّث در مشاغل و شرکت اشراف و بزرگان در ادارهٔ امور دولت و کشور سخن آورده است.

## سیمون: ← یاکزارت

## سین (Sin)

در اساطیر بابل و سومری خدای ماه (ماه ـ خدا). پدر ایشتر نیز به‌شمار می‌آمد. نماد او هلال ماه بود و در «اور» و «حران» پرستش می‌شد. شمش خدای



نقش خدای ماه (؟) بر یک بشقاب سیمین ساسانی به وزن ۸۳۴/۶ گرم

خورشید (خورشید ـ ماه) در زمین و آسمان، هر دو، داوری می‌کردند. نماد او قرص خورشید، و مرکز پرستش او «سیپ‌پَر» و «لارسا» بود.

## سینوپ

شهری از آسیای کوچک که بنابر گفته نویسندگان قدیم پایتخت کیمریها بوده است.

## سیورغال

زمینی که پادشاه به‌کسی می‌بخشد.

تفاوت سیورغال با اقطاع آن بود که صاحبان موروثی سیورغال گذشته از معافیت مالیاتی که صاحبان اقطاع نیز از آن نصیب داشتند از حق معافیت قضایی نیز برخوردار بود.

مأموران دستگاه مرکزی حق ورود به اراضی سیورغال را نداشتند. این معافیت مالیاتی به صاحبان سیورغال حق می‌داد تا تمام مالیاتهایی راکه بیشتر از طرف حکومت مرکزی برای خزانه اخذ می‌شد به نفع خویش از رعایا وصول کنند. نیز ← اقطاع

## سیورغتمش

ملقب به جلال‌الدین، متوفی ۶۹۳ ه. ق. امیر سلسلهٔ قراختاییان کرمان (۶۸۱ ـ ۶۹۱ ه. ق.)، پسر قطب‌الدین محمد تنکابنی که در ۶۸۱ ه. ق. حکومت کرمان یافت و دختر خود شاه علم را به ازدواج بایدوخان درآورد، و کردوجین نام، نوادهٔ هولاکو را نیز به عقد خود درآورد. وی چندی بعد مکران را ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخت. وی به امر پادشاه خاتون به قتل رسید.

## سی و سه پل

پل «الله وردیخان» که پل جلفا هم نامیده می‌شود. در سال ۱۰۱۱ به‌وسیلهٔ الله‌وردیخان سپهسالار ارتش دوران صفویه بنا شده، طول آن ۳۶۰ متر و عرض آن ۱۴ متر می‌باشد. به علت داشتن ۳۳ دهانه به سی و سه پل مشهور است.

# ش

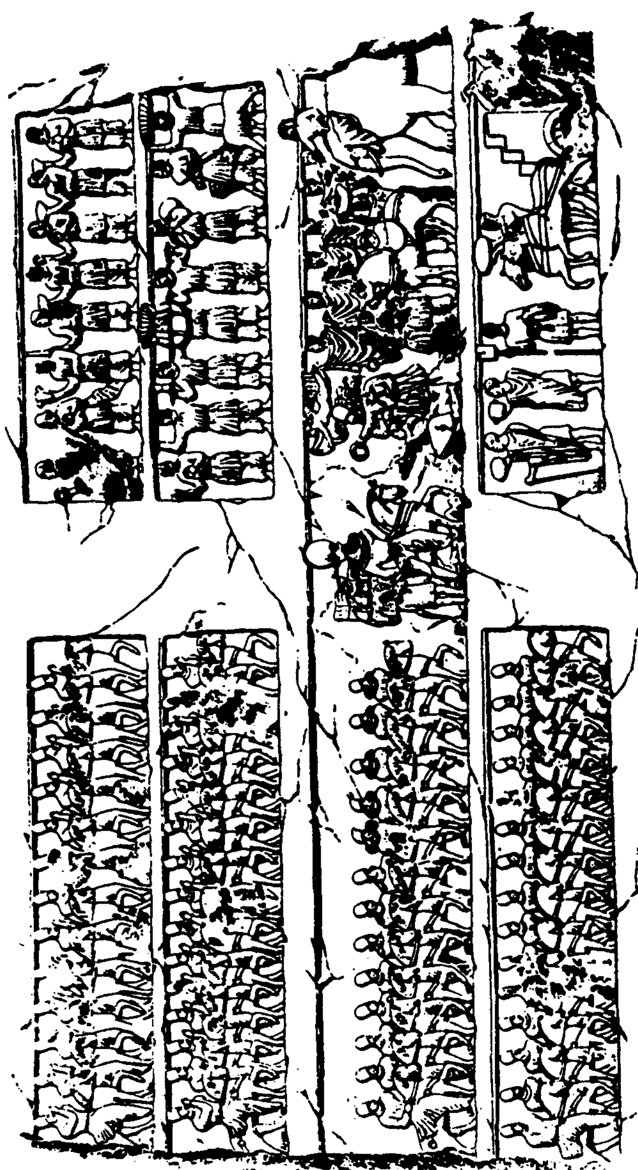
## شاپور

شهر قدیم کرسی ولایت شاپور خُره، فارس، شمال و غرب کازرون، بر رود شاپور و در مسیر جادهٔ شیراز به خلیج فارس می‌باشد. در مآخذ اسلامی نامش را شهرستان و نام قدیم آن را بشابور نوشته‌اند که این نام اخیر از صورت پهلوی «و شاهپوهر» مأخوذ است. شهر از بناهای شاپور اول ساسانی است، اگرچه در افسانه‌های شرقی بنای آن را به طهمورث نسبت داده‌اند. شاپور یکی از سه شهری بود که شاپور اول اسیران جنگی را در آنها سکنی داد. پس از تصرف (۱۶ هـ. ق.). شاپور خُره به دست اعراب، مردم شاپور در شورشهایی که بر ضد اعراب روی داد شرکت کردند، و به همین جهت ابوموسی اشعری و عثمان‌ابن ابی‌العاص شهر را ویران نمودند. در اواخر قرن ۴ هـ. ق. شهر روبه انحطاط و باروهایش ویران شد. در اواخر دورهٔ آل بویه، امیر شبانکاره نیز آن را ویران کرد. ویرانه‌های شهر شاپور در ۲۵ کیلومتری غرب کازرون واقع است و تنگ چوگان، که رود شاپور از آن می‌گذرد، در شمال

شرقی آن قرار دارد. کاخها و آتشکده و ابنیهٔ دوران شاپور اول در ویرانه‌های مذکور مدفون است. در سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ ه.ش. باستان شناسان فرانسوی خاکبرداریهایی در این محل انجام دادند. در نتیجه قسمتهایی از آثار مذکور هویدا گردید، و در معرض تباهی فراوان واقع شد. عمده‌ترین نقوش برجستهٔ تنگ چوگان، صحنهٔ پیروزی شاپور اول بر والریانوس است و بقیه صحنه‌های پیروزی دیگر شاهنشاهان ساسانی را می‌نمایاند. به فاصلهٔ حدود ۴ کیلومتری در شمال شاپور در بالای کوهستان بر جانب چپ تنگ چوگان، غار بزرگی (غار شاپور) وجود دارد، که مجسمهٔ عظیم شاپور اول در آن قرار دارد. این مجسمه از قرن ۷ ه. ق. به بعد سرنگون گشت و به تدریج قسمتهایی از آن شکست؛ در ۱۳۳۶ ه. ش. به همت سپاه فارس از نو بر پا شد و به‌جای پاهای شکسته و فروافتادهٔ آن، بر پایه‌های بتون مسلح استوار گردید.

## شاپور اول

در مآخذ اسلامی سابورالجنود ۲۷۲، شاهنشاه (۲۴۱-۲۷۲ م.) ایران، از سلسلهٔ ساسانیان. وی پسر اردشیر بابکان بود، و اردشیر در حیات خود شاپور را با خود در سلطنت شریک کرد، و گویند کمی پیش از مرگ، سلطنت را به وی سپرد. به هر حال، آغاز سلطنت شاپور اول را در بعضی مآخذ سال ۲۴۰ نوشته‌اند. شاپور جنگهای پدر را با رومیان ادامه داد، و در سوریه پیش رفت و اما در مقابل سپاهیان امپراتور گوردیانوس سوم عقب نشست، و مغلوب شد (۲۴۳م.) پس از کشته شدن گوردیانوس، فیلیپ عرب پیمان صلحی با شاپور امضا کرد (۲۴۴م.) که به موجب آن ارمنستان به ایران واگذار شد. بعد از درگذشت (۲۵۱م.) دکیوس، که امپراتوری روم دچار ضعف و انحطاط شد، شاپور حملات خود را از سر گرفت؛ به سوریه لشکر کشید، و انطاکیه



صحنهٔ پیروزی شاپور اول، در شاپور فارس از روی نقاشی فلاندن و کست

را ویران کرد. عاقبت امپراتوری والریانوس به مقابله با وی رفت، اما نزدیک ادسا مغلوب و اسیر شد (۲۶۰ م.).

شاپور پس از تاخت و تاز در سوریه و آسیای صغیر، عازم ایران شد؛ در بازگشت، اذینه ایرانیان را مغلوب کرد، و نصیبین و حران را باز پس گرفت و خانواده سلطنتی را اسیر کرد، و دوبار تیسفون را محاصره نمود. (۲۶۳ـ۲۶۵ م.) شاپور دیگر نتوانست تعرض خود را از سر گیرد، و حتی ارمنستان را نیز از دست داد. پس از او هرمز اول جانشین شد.

شاپور پادشاهی جنگجو و توانا بود. قلمرو وی چندان وسیعتر از قلمرو پدرش نبود، ولی برخلاف پدر، که عنوان شاهنشاه ایران داشت، او خود را شاهنشاه ایران و اَنیران [غیر ایران] می‌خواند. وی شهر جندیشاپور را بنا نهاد، و ظاهراً اسیران رومی را در این ناحیه مستقر کرد، و بند قیصر را بر کارون به دست آنان بست. از شهرهای دیگری که تأسیس آنها به وی منسوب است شاپور فارس و شاپور خواست می‌باشد؛ بنای نیشابور و فیروزشاپور، که گاهی به وی نسبت داده شده است، از شاپور دوم (ذوالاکتاف) می‌باشد. به قول بعضی از مورخین، شاپور اسیران جنگی را در سه شهر جندیشاپور، شاپور فارس، و شوشتر مستقر کرده بود. نقوش و حجاریهای متعددی از جمله نقش رستم، نقش رجب و حاجی‌آباد از عهد وی به‌جا مانده است.

از وقایع زمان شاپور اول، ظهور مانی است، که شاپور او را تحت حمایت خود قرار داد. در سالهای آخر عهد وی به فرمان او ترجمهٔ بعضی از آثار یونانی و هندی شروع شد.

**شاپور بختیار:** ← **بختیار**

**شاپور جاماسب**

بخت آفرین فرزند شهریار بهرام نوشیروان.

## شاپور خُره = خوره

کوچکترین ولایات پنجگانهٔ قدیم فارس، جنوب ایران، در حوضهٔ مسیر علیای رود شاپور و ریزابه‌های آن است. شهرهای عمدهٔ آن شاپور و کازرون، و از شهرهای دیگرش نوبندجان و جره بود. مسلمانان ظاهراً پس از فتح توج و ریشهر آن را فتح کردند.

## شاپورخوره: ← کوره شاپورخوره

## شاپور دوم (ذوالاکتاف)

دهمین پادشاه ساسانی (۳۱۰ ـ ۳۷۹ م.) در زمانی که هنوز پای به جهان ننهاده بود پادشاه شناخته شد و بعد از آذرنرسی به سلطنت رسید و در شانزده سالگی زمام امور را به دست گرفت و حملات اعراب را دفع کرد. گفته شده است که شاپور در طی جنگ با اعراب کتفهای امیران را سوراخ می‌کرد و از این‌رو وی را ذوالاکتاف می‌خواندند. «نولدکه» خاورشناس آلمانی عقیده دارد که واژهٔ ذوالاکتاف (صاحب شانه‌ها) در حقیقت یعنی چهارشانه و مجازاً به معنای کسی است که بارهای گران کشور را بر دوش خود حمل می‌کند.

شاپور در سال ۳۳۸ م. لشکر روم را شکست داد و در سال ۳۴۱ با ارمنستان پیمان صلح بست.

وی از جمله بانیانی است که شهرهای معروفی از خود به یادگار گذاشته است. وی پس از آنکه شهر شوش را ویران ساخت، مجدداً شهر مزبور را با نام «ایران خوره شاپور» بنا نهاد. او بعد از هفتاد سال سلطنت در ۳۷۹ م. درگذشت.

## شاپور سوم

از پادشاهان ساسانی که در ۳۸۳ م. پس از اردشیر دوم به پادشاهی رسید. از وقایع دوران او جنگ با قبایل عرب بود و از این سبب مشهور به غازی گردید. وی تا ۳۸۸ م. سلطنت نمود.

از رویدادهای مهم دیگر وی تقسیم ارمنستان بین ایران و روم است که بخش بزرگتر ارمنستان جزء خاک ایران و قسمت کوچکتر (غربی) آن در حیطهٔ فرمانروایی امپراتوری روم قرار گرفت.

## شاپورگان

از کتابهای مانی.

## شاپیتر کورش

این شاپیتر در سال ۱۳۱۶ هـ. ش. توسط شاپیتر عالی اسکاتلند در آبادان تشکیل شد. با توجه به همبسته بودن شاپیترها و لژها احتمال دارد فعالیت شاپیتر کورش در رابطه با لژ پیشاهنگ (فعال بین سالهای ۱۹۵۲ ـ ۱۹۲۳ م.) آبادان باشد.

## شادتگین‌خانی

از جملهٔ امرای دربار خوارزمشاه که پس از شکست سپاهیان البتکین به‌دست امیرنصر سپهسالار سلطان محمود غزنوی گرفتار شد. وی با البتکین در قتل خواهر سلطان محمود شرکت داشت و پس از فتح خوارزم و گرفتاری ابوالحارث محمدبن مأمون خوارزمشاه به‌قتل رسید.

## شادشاپور

۱ ـ نام شهر قزوین در قدیم.

۲ ـ یکی از دوازده استان اقلیم عراق قدیم.

## شادقباد

کوره‌ای (شهری) است از کوره‌های قباد پادشاه که در مشرق بغداد بوده و مشتمل بر بلاد متعدد بوده است.

## شادلو = شادیلو

طایفه شادلو یا شادیلو از جمله اکرادی بودند که شاه عباس بزرگ، برای جلوگیری از ترکتازی ازبکها، چهل هزار خانوار را از کردستان کوچ داده، در حدود خراسان، در کوهستانها و دره‌های

میان استرآباد و چناران ساکن نمود. طوایف کردی را که شاه عباس کوچانید و در خراسان ساکن نمود، عبارت بودند از: شادلو، زعفرانلو، کیوانلو، و امانلو.

**شادمان**

۱ ــ برادر شیرویه پسر کسری‌پرویز.

۲ ــ قلعه‌ای که در ناحیهٔ قبادیان و جنوب شهر واشجرد قرار است.

**شادیاخ**

نام شهر نیشابور که آن را شادخ نیز گویند.

**شاذشاهپور**

نام شهریار اصفهان که به‌دست اردشیر اول شاهنشاه ساسانی مغلوب و هلاک شد.

**شاران غرجستان:** ← بنی‌رشید

**شاردن**

سیاح فرانسوی که در فاصلهٔ سالهای ۱۶۶۴ ــ ۱۶۷۷ م. دوبار به ایران مسافرت کرده و هر بار شش سال توقف نمود. از وی سفرنامه‌ای به‌نام «سفر به ایران و هند شرقی» بجا مانده که اطلاعات جالبی دربارهٔ صفویه در آن وجود دارد.

**شارشاه**

شارشاه لقب پسر شار ابونصر می‌باشد که در نزد سلطان محمود غزنوی مقام بلندی پیدا کرد ولی در پایان کار به‌دستور وی در یکی از قُلاع محبوس شد تا آنکه درگذشت.

**شارشاه**

حکمران ماوراءالنهر (از پادشاهان محلی در دورهٔ ساسانی و دوره‌های بعد) بوده است.

**شاطرباشی**

در عصر قاجاریه سردسته شاطران محسوب می‌شد. شاطرها جوانان تیزدو و زبر و زرنگی بودند که پیاده پیشاپیش اسب شاه حرکت می‌کردند. تعداد آنها صد نفر بود و هر یک کلاه مخصوصی بر سر و چماق کوتاهی در دست داشت. شاطرباشی مواظب بود که کسی بدون اطلاع نقاره‌چی‌باشی که به‌دنبال اوست به موکب شاه نزدیک نشود.

**شافعیه، مذهب**

از مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت از پیروان «عبدالله‌بن ادریس‌الشافعی‌المطلبی». وی ۱۵۰ هجری متولد و در ۲۴۰ هجری درگذشت. مذهب شافعی در عصر عثمانیان در کشورهای اسلامی رواج یافت و در اوایل قرن دهم هجری بر دیگر مذاهب اهل سنت پیشی گرفت.

**شالا (Shala)**

رب‌النوع عیلامیها.

**شاملو**

قبیله‌ای بودند که با شاه اسماعیل صفوی متحد شدند.

**شاملو:** ← **حسین‌خان شاملو**

**شاملو:** ← **علی‌قلی‌خان شاملو**

**شامی**

شرف‌الدین نظام شامی از شاعران و فضلای قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری است که منتسب به محلهٔ شنب غازان است. به‌همین مناسبت به شنب غازانی نیز معروف است. وی در بغداد می‌زیست و هنگامی که امیر تیمور سلطان احمد جلایر را در سال ۷۹۵ هجری قمری شکست داد و بغداد را تصرف کرد، نظام شامی به‌خدمت وی

پیوست و مورد توجه و التفات او قرار گرفت و یکی از ملازمان امیر تیمور گردید. در سال ۸۰۴ هـ. ق. فرمان تألیف معروف خود را از امیر تیمور گرفت و امیر تیمور بسیاری از اسناد و اوراق رسمی را در اختیار او گذاشت. چند سال بعد امیرتیمور عازم سمرقند شد و نظام شامی هم به‌موطن خود یعنی تبریز برگشت و بقیهٔ عمر خود را در آنجا سپری کرد.

## شانجان

زنگان (زنجان) از شهرهای خوربران است. این شهر مطابق شهر آگانزانا است که بطلمیوس از آن نام برده است. در منابع پهلوی نام این شهر «شانجان» آمده است.

## شاه اسماعیل اول صفوی

مؤسس سلسلهٔ صفوی و اولین پادشاه این سلسله (۹۰۷ ـ ۹۳۰ هـ. ق.)، پسر کوچک شیخ سلطان حیدر ابن شیخ جنید، نوادهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی (متولد ۲۵ رجب ۸۹۳ هـ. ق.). وی در سال ۹۰۵ به همراهی جمعی از مریدان پدر، شروان را و در سال ۹۰۷ تبریز و آذربایجان را گرفت. بعد مازندران را تسخیر نمود و در ۹۱۰ اصفهان و یزد و کرمان و جنوب خراسان را گرفت و در ۹۱۴ بغداد و دیاربکر را از دست خاندان آق‌قویونلو بیرون آورده و در هویزه به قلع و قمع غلاة پرداخت. در ۹۰۲ سلطان سلیم‌خان پادشاه عثمانی که برادرش سلطان مراد از بیم او به ایران پناه آورده بود از ارمنستان به ایران لشکر کشید و در دشت «چالدران» شاه اسماعیل با او به نبرد پرداخت و دلاوریهای بسیار از خود نشان داد اما به‌سبب مجهز بودن لشکر عثمانی به توپ و تفنگ لشکر ایران با وجود رشادت و شهامت بسیار، مغلوب شد. وی در ۱۹ رجب ۹۳۰ هـ. ق. در حدود «شکی» به بیماری حصبه مبتلا شد و در ۳۸ سالگی در حدود سراب درگذشت و



شاه اسماعیل بنیانگذار دولت صفوی

در مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین در اردبیل مدفون شد.

## شاه اسماعیل دوم صفوی

پادشاه (۹۸۴ـ۹۸۵ هـ. ق.) سلسلهٔ صفویه، پسر شاه طهماسب اول صفوی. چون شاه طهماسب وجود او را در دربار و بین اردو مصلحت نمی‌دید، در سال ۹۶۳ هـ. ق. وی را یک چند به ولایت هرات فرستاد. اما چندی بعد معزولش کرد، و به قلعهٔ قهقهه فرستاد. وی تا پایان حیات پدر در زندان بود و بعد از مرگ او، که سلطان حیدر میرزا به داعیهٔ سلطنت برخاست، وی به اهتمام خواهرش پریخان خانم از زندان بیرون آمد و به سلطنت رسید (۲۷

جمادی‌الاول ۹۸۴). وی عده‌ای از امرای قزلباش و بیشتر شاهزادگان صفوی را، از بیم آنکه برخلاف وی توطئه‌ای اندیشند، هلاک کرد. وی در ۹۸۵ ه. ق. درگذشت.

**شاه اسماعیل سامانی**

یکی از مشهورترین امرای سامانی که از سال ۲۶۰ ه. ق. از جانب برادر نصربن احمد در بخارا امارت داشت و بعد از وفات برادر، حکومت تمام ماوراءالنهر به او رسید و خلیفه نیز فرمان حکومت را در سال ۲۷۰ ه. ق. به او داد. در این سال او به طراز لشکر کشید و در سال ۲۸۷ با عمرولیث صفاری جنگید و او را در بلخ اسیر کرد و در این وقت برحسب دستور خلیفه بر حکام طبرستان که شوریده بودند دست یافت و در ۲۹۱ در بخارا بدرود حیات گفت.

**شاه اسماعیل سوم صفوی**

سید ابوتراب، از شاهزادگان دست‌نشاندهٔ امرای بعد از نادر، پسر سید مرتضی صدرالممالک و نوادهٔ شاه سلطان حسین صفوی. علیمردان‌خان بختیاری او را در اصفهان به تخت نشانید (۱۱۶۳ ـ ۱۱۶۵ ه. ق.) و او یک چند تحت حمایت وی بود. سپس در جنگی که بین علیمردان‌خان و کریمخان زند روی داد، وی به کریمخان پیوست و آخر از کریمخان گریخت و نزد محمدحسن‌خان قاجار رفت.

**شاه انزان**

لقب کوروش بزرگ که خود را به‌جای شاه پارس، شاه انزان می‌خواند.

**شاهان کاری**

در صلح انتالسیداس در ۳۸۷ ق.م، کاری جِزء ممالک تابع دولت هخامنشی قرار گرفت، ولی ادارهٔ آن مانند سابق به دست شاهان محلی بوده است که پدر بر پسر در آن مملکت حکومت می‌نمودند.

اسامی شاهان کاری:

هکاتمنوس ۳۷-۳۹۵ ق.م
موسولوس ۳۵۳-۳۷۷ ق.م
آرتمیز ۳۵۰-۳۵۱ ق.م
ایدریوس ۳۴۳-۳۵۰ ق.م
آدا ۳۳۴-۳۴۳ ق.م
پیکزوداروس ۳۳۳-۳۳۹ ق.م
ارونتوپات (ساتراپ ایرانی) ۳۳۳-۳۳۴ق.م

## شاهان کیلیکیه

شهرهای کیلیکیه که دارای سکه‌های والیان (ساتراپ) هخامنشی هستند عبارتند از:
ایسوس از سال ۳۸۰ تا ۴۵۰ ق.م
مالوس از سال ۳۳۳ تا ۳۸۰ ق.م
سولی از سال ۳۳۳ تا ۴۵۰ ق.م
تارس از سال ۳۳۳ تا ۴۵۰ ق.م

این مملکت توسط شاهان محلی اداره می‌شد و آنها هم مانند شاهان فنیقیه، لیسی و کاری، سکه می‌زدند.

هرودوت در قسمت تاریخ ماد از شاهزادهٔ کیلیکی سینزیس و در ضمن از شاهزادهٔ دیگری به همین نام که در سال ۵۰۵ ق.م (دوران سلطنت داریوش اول) شاه کیلیکیه بوده است، نام می‌برد. در سال ۴۸۰ ق.م سینزیس سوم پسر ارمدن شاه کیلیکیه بوده است که در جنگ ایران و یونان از طرف خشایارشا سمت ریاست قسمتی از قوای بحریه ایران را داشته است.

پس از اینکه سینزیس سوم در جنگ کشته شد، خشایارشا گزناگوراس را که اهل هالیکارناس بود، به‌جای وی منصوب کرد، ولی طولی نکشید که یکی از افراد خاندان سلطنتی کیلیکیه به‌نام سینزیس چهارم به سلطنت رسید. بعد از این واقعه، تاریخ نیم قرن این مملکت درست روشن نیست و نمی‌توان به‌طور یقین گفت که آیا فرزندان سینزیس چهارم پس از پدر به سلطنت رسیده‌اند یا نه. ولی آنچه محقق است، در سال ۳۶۱ ق.م مازه (مازایوس) به فرمانروایی این منطقه منصوب شد و از سال ۳۳۳ تا ۳۶۱ ق.م این سمت را داشته است. نام

شاهان کیلیکیه:

سینزیس اول در حدود سال ۵۵۰ ق.م

سینزیس دوم در حدود سال ۵۱۰ ق.م

سینزیس سوم پسر ارمدن در حدود سال ۴۸۰ ق.م

گزناگوراس در حدود سال ۴۷۹ ق.م

سینزیس چهارم در حدود سال ۴۰۱ ق.م

بر سکه‌های این شاهان نام آنها گذاشته نشده است، ولی اغلب نام شهر قرار دارد و معمولاً نقش شاه که کلاه پارسی به سر دارد، سوار بر اسب بر روی سکه نقر است.

سکه‌هایی ازشاهان کیلیکیه به دست آمده است که در یک طرف سکه نقش شاهنشاه هخامنشی به صورت کماندار پارسی نقر است.

## شاه‌بیگم

۹۲۵ ق. از زنان خیّر و نیکوکار بود. وی دختر شاه اسماعیل اول صفوی (۹۰۷ ـ ۹۳۰ ق.) بود. در سال ۹۲۵ ق. به دستور او، عماد بیگ بقعه حضرت معصومه (ع) را به‌صورت بنایی هشت پهلو با هشت صفه تجدید کرد.

## شاه جهان

سه تن به شرح ذیل:

۱ ـ شهاب‌الدین ابن جهانگیر از پادشاهان سلسلهٔ بابری و از نواده‌های امیرتیمور گورکان که از سال ۳۶ ـ ۱۰۳۷ ه. تا ۱۰۶۸ سلطنت کرده است.

۲ ـ تیمورخان پسر آلافرنگ‌بن گیخاتو (عزالدین) است که به‌وسیلهٔ شیخ حسن بزرگ در ذیحجهٔ ۷۳۹ ه. به ایلخانی منصوب گردید و خواجه شمس‌الدین زکریا نیز وزارت او را داشت.

۳ ـ قطب‌الدین پسر سیورغتمش است که پس از مرگ مظفرالدین محمد به سال ۷۰۲ ه. حکومت کرمان از طرف غازان‌خان به‌نام وی صادر گردید.

## شاه‌حسین

متوفی ۷۸۵ ه. ق.، از شاهزادگان

آل‌مظفر، پسر مظفر دوم، برادر شاه یحیی و شاه منصور. وی غالباً در رکاب شاه شجاع بود

## شاه‌حسین عباسی

متوفی ۷۸۱ یا ۸۷۳ هـ. ق.، فرمانروای لر کوچک و هیجدهمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر کوچک. وی برادر سید احمد بود، و بعد از وفات او به امارت رسید، و از ضعف و انحطاط دولت تیموری استفاده کرده به توسعهٔ قلمرو خویش پرداخت و همدان و گلپایگان و اصفهان را فتح و غارت کرد و سپس به شهر زور تاخت. اما در آنجا به قتل رسید و بعد از او پسرش شاه رستم عباسی به امارت نشست.

## شاه‌حسین لر

متوفی ۸۲۷ هـ. ق.، فرمانروای لر بزرگ و شانزدهمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ؛ پسر ابوسعید لر. بعد از پدر به امارت رسید و چند سال بعد به‌دست غیاث‌الدین کیکاوس مقتول شد، و وی به امارت لر بزرگ نشست.

## شاه دبیریه

بنا به گفتهٔ ابن‌الندیم یکی از خطهای ایران قدیم است که مخصوص پادشاهان بوده و مردم از استعمال آن ممنوع بوده‌اند تا هیچ کس بر اسرار پادشاهان واقف نگردد.

## شاهدژ

نام سه قلعه به شرح ذیل:

۱ ــ قلعه‌ای که در سال ۳۶۰ هـ. به‌دست نصربن حسن‌بن فیروزان دیلمی در کوه شهریار بنا گردید.

۲ ــ نام قلعه‌ای بوده است بالای کوهی در نزدیکی اصفهان و معقل‌ابن عطاش رهبر اسماعیلیان در آنجا بوده. قزوینی می‌نویسد، این قلعه را سلطان ملکشاه‌بن آلپ‌ارسلان در سال ۵۰۰ هجری بنا نموده است.

۳ ــ نام قلعه‌ای در مازندران که

استندار جلال‌الدوله اسکندر در ۲۱ ذی‌الحجه ۷۴۶ هجری آن را بنا نمود.

## شاهرخ

از جانشینان نادرشاه افشار که پس از عادلشاه و ابراهیم‌شاه بر مسند سلطنت ایران تکیه کرد، ولی دوران حکومت او دیری نپایید و میرسید محمد دخترزادهٔ شاه سلیمان صفوی آن‌گاه که متولی آستان قدس رضوی بود به دروغ مدعی شد که شاهرخ تصمیم دارد سیاست مذهبی جدش نادر را در پیش گیرد و از مذهب تسنن حمایت کند. بدین ترتیب مردم را با خود همراه کرد و در محرم سال ۱۱۶۳ ه. ق. به نام شاه سلیمان دوم بر تخت نشست و شاهرخ را گرفته و از دو چشم نابینا ساخت. مدتی بعد مردم مشهد شاه سلیمان را پس از چهل روز از پادشاهی انداخته و کور کردند و باز شاهرخ نابینا را به پادشاهی برداشتند. شاهرخ تا سال ۱۲۱۰ ه. ق.، در حکومت خراسان باقی بود و سرانجام در زیر شکنجهٔ آقامحمدخان قاجار درگذشت.

## شاهرخ = میرزا شاهرخ

چهارمین فرزند تیمور که بعد از پدر صاحب تخت و تاج ایران شد. شاهرخ در ۷۷۹ ه. ق.، به دنیا آمد و در سن بیست سالگی حکمران بالاستقلال خراسان بود و چون بر تخت نشست ۳۸ سال داشت. وی مازندران، ماوراءالنهر، فارس، کرمان و آذربایجان را به تصرف خود درآورد و با «قرایوسف» و پسرش اسکندر مبارزات بسیار کرده و فاتح شد. وی جبران خرابیهای پدر را کرد و دیوارهای هرات و مرو را ساخت و در آبادی شهرها همت گماشت، ۸۵۰ ه ق.

## شاه‌رستم عباسی

نوزدهمین اتابک از سلسلهٔ لر کوچک؛ پسر شاه حسین عباسی که بعد از پدر به امارت رسید. امارت او مقارن با

ظهور صفویه بود و شاه اسماعیل اول صفوی در سفر خوزستان، که جهت دفع مشعشعیان رفته بود او را نیز مغلوَب و اسیر کرد، اما بعد او را بنواخت و بعد از او امارت به پسرش اغورشاه رسید.

## شاه رکن‌الدین حسن

پس از خواجه قطب‌الدین سلیمانشاه شاه شجاع مقام وزارت را به شاه رکن‌الدوله حسن پسر معین‌الدین اشرف محول کرد ولی بعد از چند روز به‌علت حیله‌ای که به‌کار برده بود مورد غضب شاه شجاع واقع گردید و کشته شد.

## شاهزاده بیگم صفوی

۱۰۸۶ ق. از زنان خیّر و دانش‌دوست. وی دختر شاه عباس اول صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ ق.) بود و مدرسه‌ای در اصفهان بنا کرد که به‌نام مدرسهٔ شاهزاده شهرت یافت. ابوالمظفر محمدجعفر حسینی کتاب التحفةالنوابیه و الهدایةالاخرویه را به اسم او تألیف کرد که مشتمل است بر نه باب، شش باب ترجمه فارسی کتاب مفتاح‌الفلاح شیخ بهایی در اعمال روز و شب است. باب هفتم درباره مختصری از اعمال ماههای رجب، شعبان و رمضان است. باب هشتم درباره اعمال سایر روزهای متبرک سال است و بالاخره باب نهم در آداب دعا و اوقات آن و آداب سفر است. نسخه‌ای از این کتاب به خط محمدحسین اصفهانی در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار) موجود بوده که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۸۶ ق. است.

## شاه‌سلطان حسین

از سلاطین صفوی (۱۱۰۶ ــ ۱۱۳۵ هـ. ق.)، فرزند شاه سلیمان. نام وی حسین میرزا بود که توسط بزرگان مملکت پس از شاه سلیمان به جانشینی پدر انتخاب شد. وی اخلاقی آرام و قلبی رئوف داشت.

از وقایع زمان وی تیره شدن روابط با عثمانی، شورش بلوچها و لزگیها بود و اولین معاهده بین دولت ایران و فرانسه در ۱۱۲۰ هـ. ق. در عهد سلطان حسین بسته شد و سفیر فرانسه به‌نام میشل در اصفهان به خدمت وی رسید.

پس از سلطان حسین پسرش طهماسب دوم و پس از وی عباس سوم اسماً به سلطنت رسیدند و سرانجام پادشاهی از ایشان به نادرشاه افشار منتقل گشت.

## شاه سلیمان

فرزند شاه عباس ثانی که نام وی «صفی‌میرزا» بوده است و بیست و نه سال سلطنت نمود. در زمان وی دولت صفویه ضعیف و رو به انقراض نهاد. وی در ۱۱۰۶ هـ. ق. بدرود حیات گفت و پس از او بود که سلسلهٔ صفویه در آستانه انقراض قرار گرفت. در عهد شاه سلیمان روابط بازرگانی بین اروپا و ایران رو به افزایش نهاد. از جمله ابنیه‌ای که در زمان این پادشاه در اصفهان ساخته شد، عمارت هشت بهشت است که آن را در ۱۱۰۴ به اتمام رسانید. از مشهورترین سیاحانی که در زمان او به ایران آمدند و دربار او و اصفهان را وصف کردند شاردن و تاورنیه هستند که هر دو فرانسوی بودند.

## شاه شجاع

جلال‌الدین ابوالفوارس شاه شجاع جمادی‌الثانی ۷۳۳ ـ شعبان ۷۸۶ هـ. ق.، پادشاه (۷۵۹ ـ ۷۸۶ هـ.ق.)، معروف سلسلهٔ آل‌مظفر پسر امیر مبارزالدین محمد. وی در ۷۵۹ هـ. ق.، به اتفاق برادرش شاه محمود، پدر خویش را گرفته کور کرد، و خود در فارس به امارت نشست، و شاه محمود حکومت اصفهان و ابرقو را به‌دست آورد. چند ماهی نگذشت که مبارزالدین، که به‌کلی کور شده بود، قلعهٔ سفید را که در آنجا مقید شده بود گرفت، و آن را مستحکم کرد. عاقبت پدر و پسر صلح کردند، و

قرار شد مبارزالدین به شیراز برود، و نامش در خطبه ذکر شود، و امور مملکتی با نظر او اداره شود. کمی بعد هواخواهان مبارزالدین در صدد قتل شاه شجاع برآمدند، ولی وی توطئه‌گران را دستگیر و اعدام کرد، و پدر را به زندان انداخت.

سپس گرفتار جنگ با برادرش شاه محمود گشت، و شاه محمود به یزد لشکر کشید و آنجا را گرفت. عاقبت دو برادر صلح کردند، و محمود مطیع شاه شجاع گشت. در ۷۶۵ ه. ق.، شاه محمود با سلطان اویس جلایر، فرمانروای آذربایجان، متحدشد، و به فارس لشکر کشید. شاه شجاع به مقابله با او شتافت؛ شاه محمود عاقبت شیراز را گرفت، ولی در ۷۶۷ ه. ق. آن را از دست داد. پس از وفات شاه محمود، شاه شجاع بر اصفهان نیز استیلا یافت. سپس در صدد تصرف آذربایجان برآمد، و بدان سوی لشکر کشید، و قزوین را گرفت، و سپس تبریز را تصرف نمود؛ سلطان حسین ایلکانی فرار کرد، ولی پس از بازگشت شاه شجاع به شیراز، سلطان حسین دگربار بر تبریز استیلا یافت، و چون شاه شجاع گرفتار جنگ با برادرزاده‌اش شاه یحیی بود، ناچار با سلطان حسین صلح کرد. در جنگ با عادل‌آقا، عاقبت پیروز شد، و سلطانیه را فتح کرد. در ۷۸۵ ه. ق. پسر خود سلطان شبلی را بازداشت و کور کرد. با نزدیک شدن امیرتیمور به قلمرو شاه شجاع، وی هدایای فراوان به خدمت تیمور فرستاد، و تیمور یکی از دختران شاه شجاع را برای پسر خود به زنی گرفت.

شاه شجاع قریحهٔ شاعری داشت و حافظ او را در اشعار خویش ستوده است. خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار از وزرای او، و پهلوان اسد از سرداران و امرای معروف زمان او بود.

## شاه شجاع درانی

یا شجاع‌الملک متوفی

۱۲۵۸ هـ.ق.، امیر افغانستان، از خاندان سدوزائی؛ برادر زمان شاه درانی و محمودشاه درانی. مقارن جلوس محمود به سلطنت کابل، (۱۲۱۵ هـ. ق.) شجاع‌الملک در پیشاور به سلطنت نشست، و با استفاده از شورش غلزاییها بر ضد محمود، کابل را گرفت (۱۲۱۸ هـ.ق.)، و محمود را به حبس انداخت، و زمان‌شاه را از زندان خلاص کرد. لشکرکشیهای شجاع‌الملک به سند و کشمیر سبب ضعف او گردید، و در ۱۲۲۴ هـ. ق.، از فتح خان که در این موقع طرفدار محمود بود شکست خورد و به هند گریخت و دوران دوم سلطنت محمود آغاز شد. در زمان امارت دوست‌محمدخان افغان، شجاع‌الملک کوشید که قندهار را باز گیرد، اما شکست خورد (۱۲۵۰ هـ. ق.). سپس در صدد جلب حمایت بریتانیا برآمد، و به سبب اوضاع سیاسی وقت، در این امر توفیق یافت؛ در اواخر سال ۱۲۵۴ هـ. ق.، سپاهیان هندی و انگلیسی قندهار را گرفتند و سپس عازم کابل شدند. دوست محمد به بخارا گریخت، و شجاع‌الملک به سلطنت کابل نشست (جمادی‌الثانی ۱۲۵۵ هـ. ق.). اما سلطنت او دیری نپایید، و کمی بعد به قتل رسید و چندی بعد بریتانیاییها دوست‌محمد را به امارت باز آوردند.

### شاه صفی

شهرت سام میرزا (۱۰ محرم ۱۰۱۲ ـ ۱۲ صفر ۱۰۵۲ هـ. ق.) پادشاه سلسلهٔ صفوی (۱۰۳۸ ـ ۱۰۵۲ هـ. ق.)؛ پسر صفی‌الدین میرزا و نوه و جانشین شاه عباس اول صفوی. در نزدیکی نور مازندران به‌دنیا آمد. در جمادی‌الثانی ۱۰۳۸ هـ. ق.، در اصفهان به سلطنت نشست، و خود را شاه صفی خواند. در کاشان وفات یافت، و در قم مدفون شد. پادشاهی سفاک و ظالم و بی‌رحم بود. گویند سلطنت او جز یک سلسله خونریزی مستمر نبود. شاه صفی عده‌ای از شاهزادگان صفوی و سرداران

خود را کشت، و امامقلی‌خان، فاتح هرمز و سردار بزرگ و معروف را بی‌گناه هلاک نمود. در زمان او عثمانیها مکرر در ایران تاخت و تاز کردند و کردستان و همدان و ایروان و تبریز چندین مرتبه بین ایران و عثمانی دست به‌دست شد. عاقبت در اثر بی‌کفایتی شاه صفی، ازبکان قندهار و عثمانیها بغداد را از تصرف ایران به‌در بردند. شاه صفی چون در درون حرمسرا پرورش یافته بود، از بی‌لیاقتی، در امور مملکت مداخله‌ای چندان نداشت، الا آنکه احکام بی‌رحمانهٔ او دوران سلطنتش را خون‌آلود و تیره کرد.

## شاه طهماسب

از پادشاهان صفویه (۹۳۰ ـ ۹۸۴ ه. ق. که چهل و دو سال و شش ماه سلطنت کرد و وقایع مهم داخلی و خارجی در ایام پادشاهی شاه طهماسب رخ داد. از آن جمله درگیری با عبیدالله‌خان ازبک بود که در ۹۳۳ ه. ق. از وی شکست خورد ولی در ۹۳۵ ه. ق. در زورآباد نزدیکی شهر جام شکست سختی به وی داد و حسین‌خان شاملو را به فرمانروایی آن نواحی منصوب کرد. از دیگر وقایع دوران وی استیلای ترکان عثمانی بود که به‌طور قطعی نتوانستند بر ایران مسلط شوند.

در سال ۱۵۶۲ میلادی (۹۷۰ ه. ق.) اولین تماس سیاسی مابین ایران و انگلیس در زمان شاه طهماسب به‌وقوع پیوست. شاه طهماسب از پادشاهان بزرگ صفویه است که توانست کشوری را که از پدرش به میراث برده بود همچنان بزرگ و نیرومند نگاه دارد، اگرچه دلیری و کفایت پدر را نداشت.

## شاه عباس اول صفوی

معروف به شاه عباس بزرگ، ۹۷۹ ـ ۱۰۳۸ ه. ق.، پسر و جانشین سلطان محمد صفوی. وی در اول رمضان ۹۷۸ ه. ق. در هرات به‌دنیا آمد، و در ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۰۳۸ ه. ق.، در

اشرف مازندران وفات یافت.

شاه عباس قبل از سلطنت به عباس‌میرزا معروف بود. در دورهٔ کودکی اسماً حکومت خراسان داشت. شاه اسماعیل دوم صفوی فرمان قتل او را داده بود، ولی علیقلی‌خان شاملو، حاکم هرات، این فرمان را به تأخیر انداخت؛ در ۹۸۹ هـ. ق.، او و مرشدقلی استاجلو، حاکم تربت حیدری، عباس‌میرزا را در خراسان به سلطنت برداشتند. اما بعد،



تصویری خیالی از شاه عباس بزرگ

بین این دو سردار قزلباش خصومت و نزاع درگرفت، و عاقبت عباس‌میرزا به‌دست مرشدقلی‌خان افتاد و تحت حفظ و حمایت او قرار گرفت.

در زمان آشفتگی کار سلطان محمد صفوی، پدر عباس‌میرزا، مرشدقلی‌خان وی را به قزوین برد و به سلطنت نشاند (ذیقعدهٔ ۹۹۶ ه. ق.)، و سلطان محمد از سلطنت برکنار شد، و به زندان رفت.

عباس‌میرزا، که پس از سلطنت، شاه عباس لقب یافت، هنگام جلوس به تخت پادشاهی ۱۸ ساله بود. اول کاری که کرد کشتن ۷ تن از سران قزلباش بود که برادرش حمزه‌میرزای صفوی را کشته بودند. اندکی بعد، مرشدقلی‌خان را هلاک کرد (۱۰ رمضان ۹۹۷ ه. ق.)، و خود را از استیلای او رهانید.

در این هنگام، ترکان عثمانی بر قسمت عمده‌ای از ولایات مغرب ایران استیلا یافته بودند، و ازبکان نیز مشغول دست‌اندازی بر خراسان بودند. شاه عباس مصلحت وقت را در این دید که اول با عثمانیها کنار بیاید، و به‌دفع ازبکان بپردازد، تا پس از دفع آن طایفه حساب خود را با ترکان عثمانی تصفیه کند. از این‌رو، با عثمانیها صلح کرد (۹۹۸ ه. ق.)، و قسمتهایی از ولایات آذربایجان، شیروان، بنادر خزر، کردستان و لرستان را، که آنها در فترت بعد از عهد شاه طهماسب اول صفوی گرفته بودند، به آنان واگذاشت، و خود در صدد دفع ازبکان، که مشهد و سبزوار را به‌باد قتل و غارت داده بودند، برآمد و خراسان را از وجود آنها پاک کرد (۱۰۰۷ ه. ق.).

شاه عباس در سال ۱۰۰۰ ه. ق.، پایتخت خود را از قزوین به اصفهان منتقل کرد. در ۱۰۰۷ ه. ق.، در قزوین، با برادران شرلی و همراهان آنها برخورد کرد، و از آنها برای اصلاح امور لشکری و گسترش روابط با دول اروپایی استفاده نمود. در مقابله با قوای قزلباش، که از اواخر عهد شاه طهماسب به خودسری عادت کرده بودند، لشکری مجهز «از غلامان خاصه» و «عشایر شاهسون»

ترتیب داد، و به کمک اللهوردی‌خان و به راهنمایی همراهان شرلی، توپخانهٔ نسبتاً منظم و دسته‌های تفنگچی ترتیب داد.

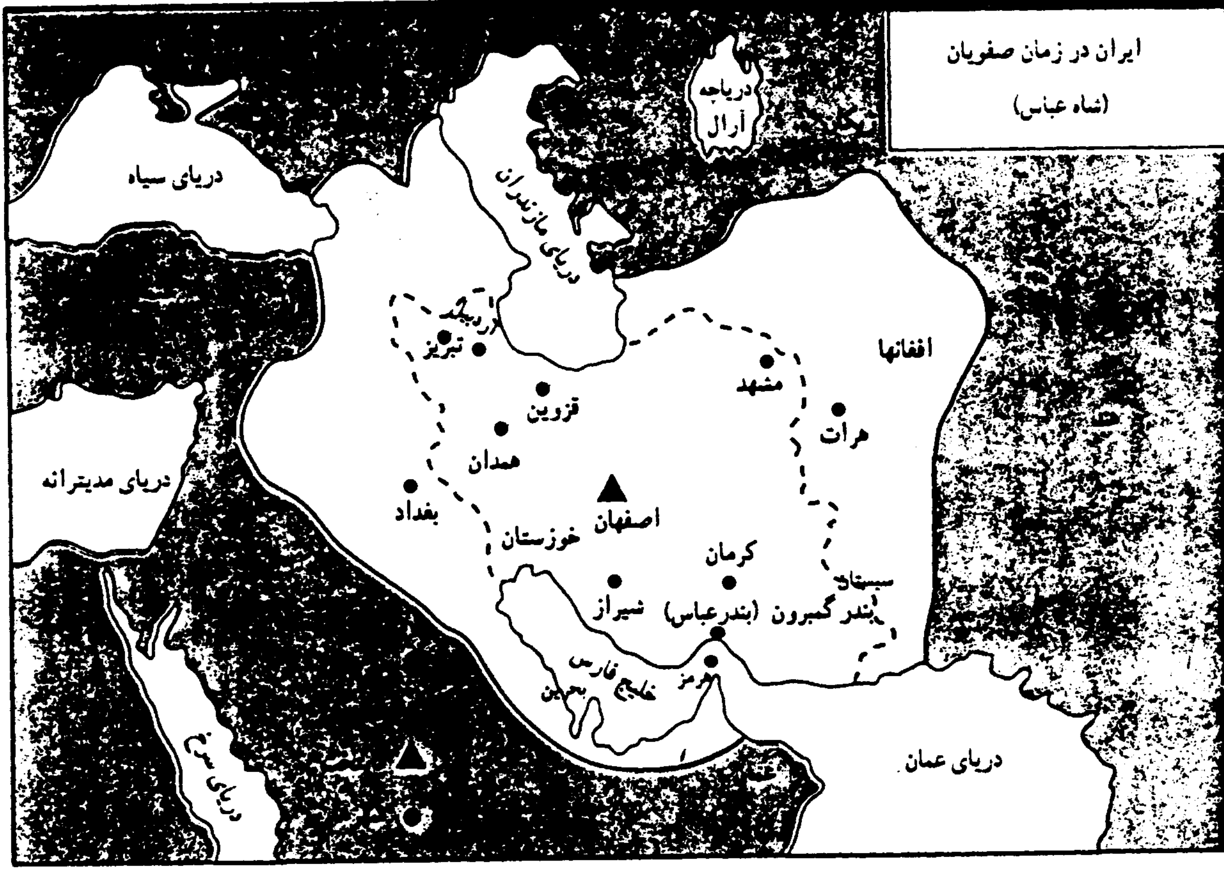
در سال ۱۰۱۱ هـ. ق.، شاه عباس موقع و بهانهٔ مناسب جهت استرداد ولایات متصرفی ایران از دست ترکان عثمانی به‌دست آورد، و طی جنگی، تبریز، ایروان، و شیروان را از آنها مسترد کرد.

شاه عباس از رقابت دول اروپایی در خلیج فارس و بنادر جنوب ایران استفاده کرد، و در ۱۰۲۳ هـ. ق.، بندر گمرو (بندرعباس) و در ۱۰۳۱ هـ. ق.، (۱۶۲۲) جزیرهٔ هرمز را از تصرف پرتغالیها خارج ساخت.

شاه عباس پادشاهی مدبر و مقتدر و با اراده بود. در مدت سلطنت وی، ایران، و خاصه اصفهان، آبادی و عظمت بی‌سابقه یافت. در امنیت و ساختن ابنیه و تعمیر راهها و ایجاد پلها، و کاروانسراها اهتمام تمام داشت. در سال ۱۰۰۹ هـ. ق.، از اصفهان پیاده عازم زیارت مشهد شد، گویند ۹۹۹ کاروانسرا در سر راه ایجاد کرد.

شاه عباس نسبت به ارامنه و بازرگانان خارجی و اتباع فرقه‌های مسیحی ــ مانند کاپوسنها، کرملیان، و آوگوستینیان ــ رفتاری عاقلانه و مودت‌آمیز داشت و با ممالک و دول اروپایی روابط دوستانه برقرار کرد. نه فقط آنتونی شرلی را با حسینعلی‌بیگ بیات به سفارت اروپا فرستاد، که البته نتیجه‌ای نداد، بلکه بعد نیز رابرت شرلی و سپس نقدعلی‌بیگ را به‌نزد شاهان اروپا فرستاد. به‌علاوه سر دادمور کاتن، نخستین سفیر انگلیس به ایران را و همچنین فرستادگان اسپانیا و هلند را نیز با محبت و گرمی پذیرایی کرد، و چنانکه گفته شد، با خردمندی و تدبیر تمام، از رقابت دول اروپایی در بنادر جنوب ایران برای کوتاه کردن دست پرتغالیها از آن نواحی استفاده نمود.

شاه عباس به شعر و نقاشی و موسیقی توجه داشت، و به علما و



ایران در زمان صفویان
(شاه عباس)
دریاچه آرال
دریای سیاه
دریای مازندران
دریای مدیترانه
تبریز
اردبیل
قزوین
همدان
بغداد
مشهد
هرات
افغانها
اصفهان
خوزستان
کرمان
شیراز
سیستان
بندر گمبرون (بندرعباس)
هرمز
خلیج فارس
بحرین
دریای سرخ
دریای عمان

هنرمندان علاقه می‌ورزید. از جملهٔ فلاسفه، علمای دین، و فضلای عهد وی می‌توان به ملاصدرا، میرداماد، میرفندرسکی، و شیخ بهایی اشاره کرد. از خوشنویسان عصر او میرعماد و علیرضا عباسی بوده‌اند.

گویند نسبت به رعایا و زیردستان مهربان بود. آنچه مسلم است در رفتار نسبت به امرا و عمال خویش بسیار دقیق و سختگیر بود. رفتار ظالمانه‌اش در حق کسان و فرزندانش معروف است؛ پدر خود را محبوس کرد، و دو تن از برادران خود را نابینا ساخت و به زندان انداخت، و پسر ارشد خود صفی‌میرزا را به قتل رسانید. وی در جنگ گرجستان در ۱۰۲۴ هـ. ق.، گرجیان را قتل عام کرد.

## شاه عباس دوم صفوی

ملقب به شاه عباس ثانی، پادشاه سلسلهٔ صفویه (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ هـ. ق.)؛ پسر شاه‌صفی. در صفر ۱۰۵۲ هـ. ق. در حدود دامغان وفات یافت و در قم در مقبرهٔ پدرش شاه‌صفی مدفون شد.

در آغاز سلطنت، چون هنوز به سن رشد نرسیده بود، ظاهراً تحت نفوذ و تربیت وزرا، یک چند تقوی و درستی نشان داد، و میخوارگی را منع کرد. اما وقتی به رشد رسید خود در عشرت و میخوارگی افراط نمود. با این همه، پادشاهی لایق و نجیب بود، و بعد از شاه اسماعیل اول صفوی مزیت تمام داشت. عدالت را دوست داشت، و در ساختن ابنیه (مانند کاخ چهلستون اصفهان) و تشویق صنایع اهتمام می‌ورزید. رفتار او با شاهزادگان ازبک،که به دربار او پناه آوردند، حکایت از جوانمردی و مهربانی او داشت. در ۱۰۷۵ هـ. ق. در سلطنت آلکسی میخایلوویچ (پدر پطرکبیر)، هیئتی قریب ۸۰۰ تن، همراه با دو مأمور سیاسی، از روسیه به ایران آمدند، و شاه از آنها نخست به گرمی پذیرایی کرد. اما بعد معلوم شد که آن ۸۰۰ تن مأموریت سیاسی نداشته‌اند، و برای فرار از پرداخت گمرک خود را به

مأمورین سیاسی بسته‌اند. شاه برآشفت و مأمورین سیاسی را از حضور خود مرخص کرد، و جوابی به درخواست آنها نداد. الکسی از این رفتار شاه عباس دوم که در واقع بجا و سزاوار بود، رنجید و آن را اهانتی به مأمورین خویش تلقی کرد. از این رو عده‌ای لشکر به مازندران فرستاد، و آنها شهرهای مجاور را که حاکم‌نشین آن ولایت بودند غارت کردند. اما شاه عباس آنان را شکست داد، و از حدود مملکت بیرون راند. این ماجرا ظاهراً متضمن اولین سفارت روسیه به ایران و هم اولین تجاوز روسیه به ایران بود.

غیر از روسیه، در این دوره فرانسه هم به دربار شاه ایران سفیر فرستاد، و شاه عباس در حق او ملاطفت و محبت کرد. غالب بازرگانان اروپایی که در آن زمان به ایران آمده‌اند رفتار شاه عباس ثانی را نسبت به عیسویها ستوده‌اند.

شاه عباس چند بار (در سالهای ۱۰۵۹ ـ ۱۰۶۴ و ۱۰۶۸ هـ. ق.) بر سر قندهار با لشکریان پادشاه هند جنگ کرد و جز ۶ ماه (در ۱۰۶۸ هـ. ق.) که قندهار در تصرف هندیان ماند، همواره فاتح بود. شاه‌جهان، پادشاه هند، در ۱۰۵۶ هـ. ق. سفیری برای ایجاد روابط دوستی به نزد شاه عباس فرستاد، و او نیز در ۱۰۷۰ هـ. ق. به‌همین منظور سفیری به دربار اورنگ زیب روانه کرد.

## شاه عباس سوم صفوی

شاه عباس سوم، متوفی ۱۱۵۲ هـ. ق.، پادشاه در دورهٔ نادر (۱۱۴۵ ـ ۱۰۴۷ هـ. ق.)؛ پسر شاه طهماسب دوم صفوی. در ۱۱۴۵ هـ. ق.، طهماسب قلی‌خان (نادرشاه افشار) پدر او را که طفلی ۷ ماهه بود اسماً به سلطنت برداشت. و سپس عباس دوم معزول شد و نادر خود به سلطنت نشست (۱۱۴۸ هـ. ق.). در ۱۱۵۲ هـ. ق. هنگامی که نادر در هند بود، پسرش رضاقلی میرزا، شاه عباس سوم و شاه طهماسب دوم را به قتل رسانید.

### شاهقلی سلطان استاجلو

شاهقلی سلطان استاجلو از وزیران شاه طهماسب اول صفوی.

### شاه محمد خدابنده

از پادشاهان صفوی (۹۸۵ ـ ۹۹۶ ه. ق.) که پس از مرگ شاه اسماعیل دوم بزرگان مملکت محمد میرزا را آنگاه که در شیراز بود خوانده و به‌جای برادر به سلطنت برداشتند. او در دوم شوال همان سال به قزوین وارد شد و به لقب خدابنده ملقب گردید. وی علاوه بر ضعف بینایی، مردی بی‌اراده بود. نخستین کار او این بود که خواهرش پریخان‌خانم، دختر شاه طهماسب، را که در دسایس درباری دست داشت با شمخال‌خان و شاه شجاع طفل شاه اسماعیل ثانی به قتل رساند. در زمان او سلطان مرادخان ثالث عثمانی یکی از سرداران خود را به‌نام عثمان‌پاشا در ۹۸۶ ه. ق. به شروان و قراباغ فرستاد و آن نواحی را فتح کرد و سلطان محمد خدابنده پسر مهتر خود حمزه میرزا را با سپاهی به دفع وی فرستاد و وی لشکر عثمانی را شکست داد.

در سال ۹۸۹ ه. ق. علیقلی‌خان شاملو و ایل او سر از اطاعت شاه باز زده و خطبه و سکه به نام عباس میرزا زدند. عباس میرزا به یاری مرشدقلی‌خان استاجلو و علیقلی‌خان شاملو در ۹۹۶ ه. ق. به پادشاهی نشست و ملقب به بهادرخان گردید و سلطان محمد خدابنده نیز به پادشاهی فرزند خود گردن نهاد و وی همان شاه عباس بزرگ است.

### شاه محمود

ملقب به قطب‌الدین، از امرا و شاهزادگان آل‌مظفر. فرزند امیر مبارزالدین محمد و برادر شاه شجاع.

### شاه مرادخان زند

متوفی سال ۱۲۰۳ ه. ق.، از رؤسا

و خوانین زندیه، برادر صید مرادخان زند که از جانب علیمرادخان در حدود همدان یک چند حکومت داشت، و از آقامحمدخان قاجار شکست خورد. شاه مرادخان جزء بندیان جعفرخان زند بود، و از کسانی بود که از بند برآمدند و جعفرخان را کشتند. چون صید مرادخان به سلطنت جلوس کرد، شاه‌مرادخان را با عده‌ای به دفع لطفعلی‌خان زند فرستاد، اما لشکرش بر وی شوریدند، و او را در حدود دالکی تسلیم لطفعلی‌خان نمودند، و لطفعلی‌خان او را کشت.

## شاه منصور

از سلاطین معروف آل‌مظفر، پسر امیر مظفر دوم و برادر شاه یحیی، داماد شاه شجاع بود، و حکومت شوشتر داشت. سلطان زین‌العابدین هنگام فرار به‌جانب بغداد نزد او رفت، ولی شاه منصور او را فروگرفته به قلعهٔ سلاسل فرستاد، و خود به شیراز رفته آنجا را از شاه یحیی گرفت (۷۹۰ هـ. ق.). پس از آن لرستان را تسخیر نمود، و لشکر سلطان احمد و سلطان زین‌العابدین را شکست داد (صفر ۷۹۳ هـ. ق.)، و اصفهان را گرفت، و با شاه یحیی و سلطان احمد صلح کرد. اما در نزدیک شیراز با حملهٔ امیرتیمور مواجه گشت و رشادت و شجاعت بی‌نظیری در محاربه با تیمور از خود نشان داد، و حتی به قلب لشکر تیمور حمله برد، و دو نوبت نزدیک بود تیمور را هلاک کند. اما عاقبت در جنگ مقتول شد.

شاه منصور به شجاعت و دلاوری موصوف بود، و زور بازوی قوی داشت، اما به‌سبب شرب خمر اراده و کفایتی را که برای مقابله با حریف زورمندی چون امیرتیمور لازم بود نداشت. حافظ در اشعار خود مکرر او را ستوده، و او را به همت و شجاعت توصیف کرده است.

## شاه نعمت‌الله ولی

ملقب به نورالدین (۷۳۰ یا ۷۳۱ ـ رجب سال ۸۳۴ هـ. ق.) عارف و صوفی

معروف و مؤسس سلسلهٔ نعمت‌اللهیه.
وی اصلاً از حلب بود و اوایل عمر را بیشتر در عراق زیست. وی قسمتی از عمر خود را با امیرتیمور و پسرش سلطان شاهرخ تیموری معاصر بود و شاهرخ و نیز سلاطین بهمن‌دکن را در حق وی اعتقاد تمام بود. بقعهٔ وی در ماهان کرمان واقع است.

## شاه وردی

متوفی ۱۰۰۶ هـ. ق.، فرمانروای لر کوچک و بیست و چهارمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر کوچک، پسر محمدی‌بیک.

## شاه ولد

متوفی ۸۱۴ هـ. ق.، پادشاه سلسلهٔ ایلکانی (۸۱۳ـ۸۱۴هـ. ق.). معروف به آل‌جلایر، پسر شیخ علی ایلکانی؛ بعد از کشته شدن عمویش سلطان احمد ایلکانی در بغداد به امارت نشست و بعد از وفات او، تندوخاتون، همسرش به امارت نشست.

## شاهی

از مقیاسهای سابق پول در ایران. در قرون ۱۷ و ۱۸ م. کوچکترین سکهٔ نقره و وزنش ۱۷ و ۱ گرم بود. ارزش آن ۱/۴ عباسی، ۱/۲ محمدی یا ۱۰ قاز بود. در اصطلاحات پولی زمان فتحعلی‌شاه قاجار، ۲۰ شاهی معادل واحد نقرهٔ جدید یعنی قران قرار داده شد. در دورهٔ ناصرالدین شاه شاهی سکه‌ای بود مسی و معادل ۵۰ دینار یا ۱/۲۰ قران.

## شاه یحیی

از سلاطین آل‌مظفر، پسر مظفر دوم. وی برادرزادهٔ شاه شجاع، پادشاه یزد بود. بعد از وفات شاه شجاع مدتی بر اصفهان استیلا یافت. وی به حکم تیمور یا سایر شاهزادگان آل‌مظفر به قتل رسید.

## شاهین

نام یکی از سرداران خسروپرویز.

او پاذوسبان (مرزبان) باختر بود، مصر را بگرفت و کلید شهر اسکندریه را برای خسروپرویز (در سال ۲۸ پادشاهی او) فرستاد. او در سال ۶۱۸م. به کرانهٔ بسفور رسید و در آخر مورد خشم خسروپرویز که مغرور شده بود قرار گرفت.

## شاهیة

نام سلسله‌ای از سلاطین خوارزم که نسبت خود را به کیخسرو می‌رساندند و آفریغ که سلسلهٔ آل آفریغ بدو منسوب است یکی از افراد این سلسله است.

## شایست نشایست

این کتاب در نسخه‌های خطی عنوانی ندارد. براساس سنّت، علمای زردشتی آن را «روایت» می‌نامیدند و این نام احتمالاً به سبب همانندی مطالب این کتاب با مطالب آثاری از زردشتیان است که با نام «روایت» به فارسی در دست است. عنوانِ شایست نشایست را (آنچه شایسته است و آنچه ناشایست است) دانشمندان زردشتی قرون گذشته بدان داده‌اند. نام نویسنده یا گردآورندهٔ کتاب معلوم نیست. وی از تفسیرهای نسکهای اوستا به پهلوی (= زند) و خصوصاً از نسکهای مربوط به قوانین (=داد) استفاده کرده است و گاه نام مأخذمورد استفاده خود را نیز به‌دست می‌دهد. همچنین مؤلّف از نظریات مکتبهای گوناگون فقهی و آرای مختلف آنان، گاه با تصریح نام صاحبان آرا و گاه با ذکر آنان به صورت مبهمِ «صاحبان آرا» یا «مقامات دینی» (=دستوران)، نقل کرده و گاه سلسلهٔ راویان را نیز آورده است. مانند آنچه از میدیوماه به نقل از آذرهرمزد (آذُر اوهرمزد) به نقل از گوگُشنسپ آورده و آنچه از اَبَرگ به نقل از آذر فرنبغ به نقل از سوشانس ذکر کرده است.

شبانکارگان: ← رامانیان

## شبانکاره‌ای

شهرت محمدابن علی، حدود ۶۹۷ هـ. ق. ـ؟ ، شاعر و مورخ ایرانی. وی از مداحان خواجه غیاث‌الدین محمد، وزیر ابوسعید بهادرخان، بود. مهمترین اثرش تاریخ عمومی مجمع‌الانساب است، که آن را در ۷۳۳ هـ. ق. شروع کرد و در ۷۳۶ هـ. ق.، به اتمام رسانید، ولی این اثر در حادثه‌ای از بین رفت و شبانکاره‌ای بعدها (مقارن ۷۴۳ هـ. ق.) دگرباره آن را نوشت. مجمع‌الانساب، علاوه بر مطالب مربوط به پیش از مغول حاوی اطلاعات سودمندی است در باب دورهٔ ایلخانی الجایتو و ابوسعید و ملوک فارس و شبانکاره و هرمز.

## شبانکاره = شوانکاره

ناحیهٔ تاریخی از ولایت فارس که به‌نام طایفه‌ای از کردان ساکن در آنجا بدین نام خوانده شده است. این ولایت بین فارس و کرمان و خلیج فارس، و مرکزش شهر ایگ یا ایج بوده است، و نواحی زرکان، تارم، اصطهبانات، نیریز، خیره، پرگ، کُرم، رونیز، لار، و دارابجرد جزء آن ولایت بوده‌اند.

کردان شبانکاره در اواخر قرن ۵ و اوایل قرن ۶ هـ. ق.، شامل پنج شعبهٔ مهم بوده‌اند؛ اسماعیلیان، رامانیان، کرزوبیان، مسعودیان، و شکانیان. این اکراد سلسلهٔ نسب خود را به اردشیر بابکان پادشاه ساسانی و منوچهر پادشاه افسانه‌ای پیشدادی می‌رسانیده‌اند، و در دورهٔ بعد از اسلام از اواخر عهد آل‌بویه کسب قدرت کردند، و رؤسای آنها بعضی ولایات فارس را یک چند به‌دست آوردند. مشهورترین امرای شبانکاره، فضلویهٔ رامانی یا فضلویه ابن حسنویه، در نزد امرای دیالمهٔ فارس عنوان سپهسالار یافت، و چندی بعد فولادستون را تصرف کرد، و بر فارس مستولی گشت (۴۴۸ هـ. ق.)، و جشناباد یا گشناباد (بین نیریز، داراب، و فسا) را

پایتخت کرد. سپس از قارود، پادشاه سلجوقی کرمان شکست خورد (۴۵۵ ه. ق.)، و عاقبت نسبت به سلاجقه قبول اطاعت کرد. لیکن چندی بعد باز عصیان ورزید، و بعد از چند جنگ اسیر و مقتول شد (۴۶۴ ه. ق.). بعد از فضلویه نیز امرا یا «ملوک» شبانکاره در فارس با امرای سلاجقه روابط صلح و جنگ داشته‌اند. چنانکه در ۴۹۲ ه. ق. امیر شبانکاره، به اتفاق ایرانشاه سلجوقی، با انر که از جانب سلطان برکیارق امارت فارس یافته بود، جنگید. در همین ایام، حسین‌ابن مبارز، امیر شبانکاره، با اتابک جاولی در عهد محمدابن ملکشاه سلجوقی نیز زد و خوردهایی کرد. در زمان سلطنت محمود (ابن محمدابن ملکشاه) سلجوقی، به سبب آنکه ابوالقاسم درگزینی با آنها بدرفتاریهایی کرد، طوایف شبانکاره طغیان کردند و دست غارت و تعدی گشودند. در دورهٔ استیلای غز بر کرمان، امرای شبانکاره در فارس و مخصوصاً کرمان دیگربار مجالی یافتند، و دولتی پدید آوردند که به اتابکان شبانکاره یا بنی‌فضلویه معروف شده‌اند. ذکر نام و تعداد و مدت فرمانروایی این امرای شبانکاره قبل از عهد مغول به‌درستی روشن نیست. اما فرمانروایی آنان بعد از عهد مغول تا آخر عهد سلطان ابوسعیدخان باقی بود، و بعد مملکت آنها ضمیمهٔ اینجویان گشت، و عاقبت در حدود سال ۷۵۶ ه. ق. به دست آل‌مظفر منقرض گردید.

**شبدیز**

اسب سیاه خسروپرویز، از پادشاهان دورهٔ ساسانی.

**شبرغان**

یکی از شهرهای عمدهٔ خراسان، ولایت مزار شریف، شمال افغانستان.

**شبلی**

ابوبکر شبلی خراسانی منسوب به

شبله از قرای ماوراءالنهر صوفی معروف ایرانی که در سال ۳۳۴ هـ. ق. در ۸۷ یا ۸۸ سالگی وفات یافته است. اصل وی از «اسروشنه» بود. وی همکلاس حسین‌بن منصور حلاج، صوفی معروف، بوده است. شبلی بجز ضیاع و عقار شصت هزار دینار از پدر به ارث برده بود که همه را در راه خدا بخشید.

**شبلی:** ← جنگ شبلی

## شبورغان

شهری بوده است در جوزجانان بلخ. یاقوت حموی گوید که در سال ۶۱۷ هـ. ق. در فتنهٔ مغول شهری آباد و پر جمعیت و بازارهایش پر متاع بوده است.

## شپیک

پیراهن مقدس، سدره.

## شپیکان

گنج شپیکان که بنابه روایت دینکرت نسخه‌ای از اوستا در آن نهاده شده بود. این کلمه به صورت šaspikan نیز آورده شده. دارمستتر آن را šecikan می‌خواند به معنی منسوب به شهر شیز که آتشکده شاهی آذرگشسپ نیز در آنجا بوده است.

## شتاراق

به روایت اصطخری نام یکی از سیزده دروازهٔ سیستان بوده است.

## شترور

شهریور: نام یکی از امشاسپندان است و نیز نام چهارمین روز ماه و ششمین ماه سال است.

«شهریور: نام ماه ششم باشد از سال شمسی و آن بودن آفتاب است در برج سِنبله و نام فرشته‌ای است موکل بر آتش و موکل بر جمیع فلزات و تدبیر امور و مصالح شهریور که روز چهارم است از هر ماه شمسی بدو تعلق دارد. در این روز مغان جشن کنند و عید سازند

به سبب آنکه در این روز تولد داراب واقع شده».

(برهان)

## شَتِن (کاهن معابد ایلام)

در رأس کاهنان ایلام، پاشیشو رَبو، کاهن اعظم بود که نفوذ زیادی در دربار داشت. کاهنان عادی، شَتِن نامیده می‌شدند. کاهنان بر املاک وسیع معابد و اشیایی که به خدایان هدیه می‌شد نظارت می‌کردند. در منابع از کاهنان غیبگویی که وظیفهٔ آنها سعی در پیشگویی حکم خدایان با بررسی جگر و دیگر اندامهای حیوانات قربانی شده یا ازراه فرو رفتن در حالت خلسه بود نیز سخن به میان آمده است. علاوه بر کاهنان، کاهنه‌هایی نیز در خدمت خدایان بودند که آنان را «مارات بیتی»، یعنی دختران معبد، می‌نامیدند. مارات بیتی ترکیبی به زبان اکّدی است.

## شجاع‌الدین خورشید لر

مؤسس سلسلهٔ اتابکان لر کوچک. متوفی ۶۲۱ ه. ق.

## شجاع‌السلطنه

حسنعلی‌میرزا ملقب به شجاع‌السلطنه، از شاهزادگان و حکام معروف قاجاریه؛ پسر فتحعلی‌شاه قاجار. در عهد پدر، حکومت کرمان داشت. و بعد از وفات پدر، از کرمان به فارس نزد برادر خود حسینعلی میرزای فرمانفرما رفت و با محمدشاه قاجار از در مخالفت درآمد، تا اینکه کور گردید و او را به اردبیل فرستاده و محبوس کردند.

## شچیکان

شیزیکان، منسوب به شهر شیز، این واژه را معمولاً شپیکان می‌خوانند و قرائت درست آنچنانکه دارمستتر پنداشته است بایستی šecikan باشد.

شهر شیز کهن گویا همان تخت سلیمان کنونی است.

**شحنه**

عنوان صاحب‌منصبی که ریاست محلی بدو واگذار می‌شد. و وظیفهٔ او غالباً این بود که در مجالس و تشریفات و مواقع اعیاد و اوقات رسمی به‌عنوان نمایندهٔ محل تحت ریاست خویش حاضر شود و نیز ابلاغ اوامر و فرمانهای دولت و حکومت به رعایا جزو وظایف او بود. در عهد مغول، شحنگان عنوان حکام مستقل ولایات تابع بوده است، چنانکه امرای فارس را شحنگان مغول می‌خوانده‌اند. در دورهٔ صفوی وظیفه شحنه را کلانتر انجام می‌داده و در عهد ناصری به اداره پلیس محول گشت.

**شدادیان**

قبیله‌ای از قبایل کرد روادی هستند که از اواسط قرن چهارم بر گنجه و پس از اواسط قرن ششم بر «آنی» دست یافته و آنجا را نیز ضمیمهٔ متصرفات خود کردند (۳۴۰ ــ ۵۹۵ هـ. ق.). مؤسس این خاندان منجم‌باشی محمدبن شداد است. شدادیان از موقعی که سلجوقیان بر ایران استیلا یافتند با آنان از در دوستی درآمدند، از میان آن سلسله مخصوصاً ابوالسوار شاوور در جنگهای طغرل و آلب‌ارسلان با عیسویان روم همراه سلجوقیان بود و آنان را یاوری می‌کرده است. این خاندان دارای ده شعبه بوده‌اند. شعبهٔ اصلی شدادیان گنجه‌اند که افراد آن از این قرارند:

محمدبن شداد حکومت (۳۴۰ ــ ۳۴۴ هـ. ق.).

لشکری‌بن محمد حکومت (۳٦۰ ــ ۳٦۸ هـ. ق.).

فضلون بن محمد حکومت (۳٦۸ ــ ۳۷۵ هـ. ق.).

ابوالفتح موسی‌ابن فضلون (حکومت ۴۲۲ ــ ۴۲۵ هـ. ق.

ابوالحسن علی لشکری (روم) بن موسی (حکومت ۴۲۵ ــ ۴۴۱ هـ. ق.).

منوچهربن ابوالسوار (جلوس ۴۵۷ هـ. ق.).

فضلون (دوم) بن ابوالسوار (حکومت ۴۵۹ ـ ۴۸۱ هـ. ق.).

افراد شعبهٔ فرعی که به‌نام «شدادیان آنی» نامیده شده‌اند، از این قرارند:

ابوشجاع بن ابوالسوار (مذکور).

ابوالسوارشاوور (دوم) بن منوچهر (فوت ۵۲۱ هـ. ق.).

فضلون (سوم) بن ابوالسوار (حکومت ۵۱۸ ـ ۵۲۵ هـ. ق.).

محمود خوشچهربن ابوالسوار.

شدادبن محمود فضلوان (چهارم) بن محمود.

شاهنشاه ابن محمود (آخرین این خاندان که تا ۵۹۵ حکومت داشت).

**شدادیان آنی**

البارسلان سلطان سلجوقی پس از تصرف آنی و کوتاه کردن دست رومیان از این ناحیه، حکومت آنجا را به ابوالسوار واگذاشت و او پسر کوچک خود منوچهر را به حکمرانی آنجا برگمارد. چند سالی بعد پس از دستگیری فضلون توسط امیر بوزان بنیاد شدادیان از اران کنده شد، ولی منوچهر و پسرانش حکومت خود را تا صد و سی سال پایدار نگه داشتند، و مسئله شدادیان آنی را که در حقیقت دنبالهٔ شدادیان گنجه یا اران بود، به‌وجود آوردند.

اطلاعات زیادی در تواریخ نسبت به این سلسله به‌دست نمی‌آید.

**ابوشجاع منوچهر بن ابوالسوار:** منوچهر یکی از شاعران معروف و توانای این سلسله است. موقعی که حکومت آنی را یافت کودکی بیش نبود ولی به زودی توانست رشتهٔ کارها را در دست گیرد. شهرها را که بر اثر لشکرکشیهای متعدد زیان بسیار دیده بودند دوباره آباد ساخت و باروی مستحکمی به دور آن کشید و بر آسایش مردم کوشید.

خرابهٔ شهر آنی و باروی شکستهٔ

آن هنوز پابرجاست و نام «شجاع‌الدوله ابوشجاع منوچهر شاوور» به خط زیبای کوفی بر روی آنها پیداست.

امیر شجاع با مردم به خوبی رفتار کرد. ارمنیان را دلجویی نمود و یکایک آنها را که از شهر پراکنده شده بودند دوباره به شهر بازگردانید. می‌توان گفت دلیل خوشرفتاری منوچهر با ارمنیان وجود مادر مسیحی‌اش (دختر آشور) بوده است و به قولی خود نیز زنی از خاندان باگراتونی داشته است.

منوچهر بیشتر از سی سال حکومت کرد و در زمان حکومت او به حکم خرد وی، مسیحیان و مسلمانان هر دو دسته آسوده بودند.

منوچهر مسجد باشکوهی برای مسلمانان آنی بنا نهاد. عبارت «الامیر الاجل شجاع‌الدوله ابوشجاع منوچهر بن شاوور» به خط کوفی زیبا در بقایای آن به چشم می‌خورد.

منوچهر در زمان اوج قدرت سلاجقه خود را مجبور به اطاعت از سلاجقه و ترکان می‌دید، و بدین وسیله توانست حکومت آنی را برای خود نگه دارد. ولی پس از مرگ ملکشاه و اختلافات جانشینان وی و وجود ایلات متعدد ترک که در نقاط مختلف کشور پراکنده به آزار و اذیت مردم می‌پرداختند، منوچهر را مجبور به دفاع از خود کرد و چندین جنگ با ترکان کرد و از تهاجم آنها به ارمنستان جلوگیری نمود.

**ابوالسوار شاووربن منوچهر (شاوور دوم):** بعد از منوچهر پسرش شاوور دوم که کنیهٔ ابوالسوار داشت به حکومت رسید؛ وی تعصب دینی داشت و برعکس پدرش با ارمنیان به خوبی رفتار نکرد. می‌نویسند: او هلال بزرگ و سنگینی را که در مقابل خاچ عیسویان نشانهٔ اسلام بود بر گنبد کلیسای بزرگ آنی استوار ساخت و بدین وسیله ارمنیان را به دشمنی خود برانگیخت و برخی دیگر می‌نویسند: این کلیسا از زمان تصرف

آنی به‌دست الب‌ارسلان تبدیل به مسجد مسلمانان شده بود.

ابوالسوار برعکس پدرش منوچهر در مقابل حملات ترکان پایداری نمی‌توانست تا جایی که حاضر بود آنی را به فرمانروای ترک (قارص) که گویا از سلجوقیان بود واگذارد. عیسویان به شنیدن این خبر برآشفته و از داویت پادشاه گرجستان کمک خواستند. پادشاه گرجستان در این زمان فوق‌العاده نیرومند بود. او طغرل پسر ملکشاه را که در اران حکومت داشته شکست داده و تفلیس را متصرف شده عدهٔ زیادی از مسلمانان را به دار آویخته بود، و از این فرصت استفاده کرده به آنی شتافت، و بدون جنگ و خونریزی بر آنجا دست یافت و ابوالسوار و کسانش را دستگیر ساخت (سال ۵۱۸ ﻫ).

وارتان می‌نویسد: ابوالسوار و پسرانش تا آخر عمر در گرجستان ماندند ولی دو تن از پسران وی (خوشچهر و محمود) بعدها فرمانروایی یافتند و شاید از زندان گرجستان خود را رها ساخته بودند.

داویت کلیسایی را که مسلمانان به مسجد تبدیل کرده بودند، بار دیگر کلیسا کرد و سپهدار خود ابواللیث و پسر او ایوانی را به حکمرانی آن شهر گماشت.

**فضلون بن ابوالسوار (فضلون دوم)**: در حملهٔ داویت حکمران گرجستان به آنی و گرفتاری ابوالسوار و کسانش پسر بزرگ وی فضلون در خراسان بود. چون از دست رفتن آنی و گرفتاری پدر و کسانش را شنید به کینه‌جویی برخاست و توانست بعد از یک سال محاصره، شهر را پس بگیرد.

ارمنیان موقع تسلیم شهر از او خواستند که گزند و آزار به شهر و مردمانش نرساند و کلیسای ارمنیان را که پس از مسجد شدن دوباره کلیسا شده بود به حال خود نگه دارد. فضلون این پیمان را محترم داشت و با مردم به مهربانی رفتار نمود و بنیان حکومت خود را مستحکم گردانید.

فضلون از آشفتگی دربار سلاجقه استفاده کرده بر دوین و گنجه دست یافت و بدین ترتیب شهرت و اعتبار بسیار کسب نمود.

یکی از امرای ترک، خداوند بدلیس در سال ۵۲۴ یا ۵۲۵ ه به دوین تاخته آنجا را متصرف شد. فضلون برای دفع وی به آن ناحیه لشکر کشید ولی در جنگ زخمی شد و پس از چند روز درگذشت.

مدت حکومت او را هفت سال نوشته‌اند.

**جانشینان فضلون:** پس از فضلون برادر کوچکتر وی امیری یافت. در نام او اختلاف نظر است.

کسروی نام وی را در شهریاران گمنام خوشچهر آورده است. مدت حکومت وی چندان طولانی نبود. پس از وی برادر بزرگترش محمود حکومت یافت. از مدت حکومت و وقایع دوران این دو اطلاع درستی در دست نیست. پس از محمود، فخرالدین شداد بن محمود به‌جای وی نشست، ولی سال ۵۵۰ ه. کشیشان آنی بر وی شوریدند و شهر را به‌دست برادرش فضلون سپردند و شداد به شام گریخت.

**فضلون بن محمود فضلون چهارم:** همان‌طوری که گذشت فضلون پسر محمود به‌جای برادرش از طرف کشیشان حکومت یافت و تا سال ۵۵۶ حکومت داشت. آگاهی درستی از اوضاع و وقایع زمان حکومت وی نداریم. کشیشان آنی بر او نیز شوریدند و او نیز مانند برادر فراری شد.

کشیشان، گریگور پادشاه گرجستان و ابخاز را دعوت به تصرف شهر کردند. گریگور قتل و غارت فراوان در شهر نمود و کلیهٔ بازماندگان شدادیان را دستگیر کرد و سپهسالار خود سعدون را حکومت آنی داد و به گرجستان مراجعت نمود.

**شاهنشاه بن محمود:** آنی تا سال ۵۵۹ ه در دست گرجیان باقی بود. با اینکه

اتابک ایلدگز حکمران آذربایجان و عراق و امیر قطبی شاه ارمن و دیگر حکمرانان مسلمان اطراف با یکدیگر همدست شده برای باز گرداندن آنی به مسلمانان و مغلوب کردن گریگور پادشاه گرجستان نیرو بسیج کردند، ولی شکست خوردند. می‌نویسند در این جنگ بیست و سه هزار تن مسلمان کشته، هزاران تن اسیر گردیدند. ایلدگز به تلافی این شکست بار دیگر در ۵۵۹ عازم آنی و جنگ با گرجیان گردید و توانست گرجیان را شکست داده، آنی را متصرف شود و حکومت آنجا را به شاهنشاه بن محمود بزرگ خاندان شدادیان سپرد.

در نوشته‌های ارمنی که در خرابه‌های آنی دیده می‌شود، او را «امیرسلطان پسر امیر محمود نوهٔ منوچهر» نوشته‌اند و در نوشته‌های پارسی در خرابه‌های مزبور او را سلطان خوانده‌اند، ولی بین مسلمانان به شاهنشاه مشهور بوده است.

شاهنشاه تا سال ۵۷۰ ه فرمانروای آنی بود. در این سال باز گرجیان بر آنی دست یافتند، ولی باز شاهنشاه به حکومت آنی رسید و تا سال ۵۹۵ ه در آنی حکومت داشت. از وقایع و سرگذشت شاهنشاه و پایان کار وی اطلاع درستی در دست نیست و طبق نوشته‌های خرابه‌های آنی تا سال ۵۹۵ ه یعنی سال انقراض خاندان شدادیان در آنی حکومت داشت.

**جدول امرای شدادیان «آنی»**

منوچهر پسر ابوالسوار ۴۶۷ ه

|

ابوالسوار دوم ۵۱۸ ه

|

| فضلون | محمود | خوشچهر |
|---|---|---|
| ۵۱۸ـ۵۲۵ ه | ۵۲۵ ه | ۵۲۵ـ۵۳۵ |

(فرزندان محمود)

| شداد | فضلون | شاهنشاه |
|---|---|---|
| ۵۵۰ ه | ۵۵۰ـ۵۵۶ ه | ۵۵۹ـ۵۹۵ ه |

شرافت: ← روزنامهٔ شرافت

## شُرطه

دستهٔ محافظان مراقب خلیفه یا سلطان که ظاهراً از عهد بنی‌امیه تشکیل شد. و در عهد بنی‌عباس به سبب عدم اعتماد به عرب مخصوصاً ایرانی و ترک انتخاب می‌گشتند.

## شرف‌الدولهٔ دیلمی

شرف‌الدوله ابوالفوارس شیرزیل (= شیردل) سومین پادشاه از سلسلهٔ آل‌بویه در فارس. فرزند عضدالدولهٔ دیلمی.

## شرف‌الدین ابوطاهر سعدبن علی قمی

از وزرای دولت سلجوقیان که وی یکی از مردم روستاهای قم بود که به‌بغداد رفت و در سلک ملازمان ملکشاه سلجوقی درآمد. در سال ۴۸۱ هـ. ق. خواجه نظام‌الملک حکومت مرو را به شرف‌الدین محول کرد و در منشوری که به‌دستور وی نوشتند او را وجیه‌الملک لقب داد. شرف‌الدین مدت چهل سال در این سمت باقی بود. بعد از آن صاحب دیوان ترکان خاتون مادر سلطان سنجر گردید و پس از مرگ شهاب‌الدین، به‌مقام وزارت سلطان سنجر نائل آمد ولی بیش از سه ماه وزارت نکرد که جهان را بدرود حیات گفت.

## شرف‌الدین انوشیروان

از رجال دانشمند عصر سلجوقی که مدت هفت سال وزارت سلطان محمود سلجوقی را بر عهده داشت.

## شرف‌الدین علی‌بن رجاء

از وزرای دورهٔ سلجوقی که در زمان طغرل پسر محمد پسر ملکشاه به‌مقام وزارت نائل گردید. وی در امر وزارت بسیار ضعیف بود اما قبل از آنکه

طغرل او را معزول کند به‌سوی آذربایجان رفت و جزء یاران سلطان داود پسر محمود درآمد تا آنکه خوارزمشاه لشکر به عراق کشید و او را نیز دستگیر ساخته و به‌قتل رساند.

## شرف‌الدین علی سمنانی

از وزیران تیموری. وی در تبریز به اردوی امیر تیمور گورگان پیوست و مورد توجه و محبت امیر تیمور واقع شد. سرانجام بعد از عزل جلال‌سلام از وزارت به اتفاق خواجه سیف‌الدین تونی عهده‌دار مقام وزارت امیر تیمور گردید و تا سال ۸۰۴ هجری باقی بود.

## شرف‌الدین محمودشاه اینجو

بنیانگذار سلسلهٔ آل اینجو که در سال ۷۲۵ ه. ق. حصار و باروی شهر شیراز را تجدید بنا کرد.

## شرف‌الملک فخرالدین علی جنبدی

شرف‌الملک فخرالدین علی جنبدی در زمان حکومت سلطان محمد خوارزمشاه عهده‌دار امور دیوانی بود. ولی در اثر ظلم و جور مورد اعتراض مردم واقع شد و به همین جهت سلطان محمد خوارزمشاه دستور داد وی را دستگیر کرده و به‌قتل رسانند. فخرالدین علی جنبدی پس از آگاهی بر این امر فرار کرد و از نظرها پنهان زیست تا هنگامی که جلال‌الدین خوارزمشاه از سیحون عبور کرد. فخرالدین علی خود را به او رسانید و مراتب خدمت بجای آورد و جلال‌الدین خوارزمشاه پس از مراجعت از هندوستان و تسخیر ممالک عراق و آذربایجان امور صاحب دیوانی خود را به فخرالدین علی جنبدی واگذار کرد.

## شرف، روزنامه

زیباترین و پر بهاترین روزنامهٔ عهد ناصری بود که با خط نستعلیق بسیار خوب و کاغذی بسیار عالی انتشار می‌یافت. شمارهٔ اول آن در اول محرم

۱۳۰۰ هـ. ق. منتشر شد.

## شرلی

برادران شرلی که نام کامل آنها سر آنتونی شرلی و رابرت شرلی است در سال ۱۵۹۸ م. که یازدهمین سال سلطنت شاه عباس (کبیر) بود به اتفاق یک هیئت ۲۵ نفری از انگلیسها که عده‌ای از نظامیان و متخصصین انگلیسی هم در میان آنها بودند از راه حلب و بغداد وارد قزوین پایتخت اولیهٔ پادشاهان صفوی شدند. برادران شرلی را در واقع می‌توان پیشقراولان استعمار انگلیس در ایران نامید، زیرا مأموریت اصلی آنها در ایران این بود که از سویی آتش اختلافات بین ایران و عثمانی را بیشتر کرده و با تجهیز قوای شاه عباس دولت عثمانی را تحت فشار قرار دهند و از سوی دیگر با کسب امتیازاتی برای بازرگانان انگلیسی بازار این کشور را در اختیار خود بگیرند.

از برادران شرلی «سر آنتونی» برادر بزرگتر سیاستمدار چرب‌زبان و محیلی بود که توانست به آسانی شاه عباس را تحت تأثیر خود قرار دهد و برادر کوچکتر رابرت که سابقهٔ خدمات نظامی داشت، سازماندهی نیروی نظامی پادشاه صفوی را به‌عهده گرفت. در آن موقع نیروی نظامی ایران عبارت از شصت هزار سوار قزلباش بود که به واحدهای مختلف تقسیم شده و جز رئیس مربوطهٔ خود از کس دیگری فرمان نمی‌بردند. شاه عباس با مشورت و توصیه برادران شرلی نیروی تازه‌ای مرکب از ده هزار نفر سواره‌نظام و دوازده هزار نفر پیاده‌نظام به‌وجود آورد که سربازان آن بیشتر از افراد گرجی و ارمنی که به دین اسلام مشرف شده بودند انتخاب شدند. این نیرو تحت فرماندهی مستقیم شاه عباس قرار گرفت و رابرت شرلی به کمک یک ریخته‌گر توپ که در میان همراهان او بود یک واحد توپخانه در نیروی نظامی جدید ایران به‌وجود آورد و به‌تدریج با



سرآنتونی شرلی

سفیر شاه عباس در دربار پادشاهان اروپا

وارد کردن مقداری تفنگ و وسایل توپخانه آن را تجهیز کرد.

در حالی که رابرت شرلی نیروی نظامی جدید شاه عباس را برای او سازمان می‌داد، سر آنتونی شرلی به پادشاه صفوی پیشنهاد کرد که هیئتی را برای برقراری رابطه با کشورهای اروپایی و ایجاد اتحادی به منظور جنگ با عثمانیها به اروپا بفرستد. شاه عباس این پیشنهاد را پذیرفت و در سال ۱۵۹۹ همزمان با انتقال پایتخت خود از قزوین به اصفهان یک هیئت چهل نفری را به ریاست سر آنتونی و حسنعلی بیگ بیات از طریق روسیه به اروپا فرستاد. این هیئت سی و دو بار شتر هدایا نیز برای سلاطین اروپا همراه داشت.

در مسکو از حسنعلی بیگ بیات و هیئت ایرانی همراه او به‌خوبی استقبال شد، ولی سر آنتونی شرلی و همراهان انگلیسی او را به دربار تزار راه ندادند و این موضوع باعث تکدر خاطر وی شد. حسنعلی بیگ بیات و سر آنتونی شرلی در سال ۱۶۰۰ از طریق دریا به آلمان رفتند و رودلف دوم امپراتور آلمان آنان را به گرمی پذیرفت، ولی در سفر به ایتالیا بین سر آنتونی شرلی و حسنعلی بیگ اختلاف افتاد و پاپ کلمان هشتم ناچار آنها را جداگانه به‌حضور پذیرفت. سر آنتونی شرلی در ژوئیه سال ۱۶۰۱ از رم به ونیز رفت و از مراجعت به ایران خودداری نمود. دربارهٔ علت خودداری

او از مراجعت به ایران دو روایت نقل شده است: بعضی‌ها می‌گویند او قسمتی از هدایای گرانبهای شاه عباس را به سلاطین اروپا فروخته و ثروت هنگفتی به‌دست آورده بود و برخی دیگر نوشته‌اند که یکی از همراهان او نامه‌های شاه عباس را به سلاطین اروپایی ربوده و در اختیار عثمانیها گذاشته بود و سر آنتونی شرلی پس از این واقعه از ترس جان به ایران مراجعت نکرد.

با وجود این رابرت شرلی که در جنگهای شاه عباس با عثمانیها شجاعت زیادی به خرج داده و به سپهسالاری ارتش ایران رسیده بود، همچنان مورد توجه و محبت شاه عباس بود، به‌طوری که در اوایل سال ۱۶۰۸ شاه عباس او را به‌عنوان سفیر و نمایندهٔ مخصوص خود روانهٔ اروپا کرد. رابرت شرلی با لباس ایرانی و تاج قزلباش از طریق دریای خزر عازم روسیه و سپس لهستان شد و در هر دو کشور به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. رابرت شرلی و همراهانش در بهار سال ۱۶۰۹ عازم آلمان شدند و رودلف دوم امپراتور آلمان به‌واسطهٔ خدماتی که رابرت شرلی در جنگ با عثمانیها کرده بود او را به لقب کتب و مقام شوالیه مفتخر ساخت و نامه‌ای به‌عنوان جیمز اول پادشاه انگلستان نوشت که در آن از خدمات رابرت شرلی به مسیحیت تجلیل شده بود.

رابرت شرلی از آلمان به ایتالیا رفته و در ملاقات با پاپ پل پنجم علاوه بر نامهٔ شاه عباس نامه‌ای از رودلف دوم پادشاه آلمان هم به وی تسلیم کرد. در نامهٔ شاه عباس به پاپ از وی دعوت شده بود که پادشاهان مسیحی را به‌جنگ با عثمانیها ترغیب نماید و موجبات اتحاد آنها را با ایران در این جنگ فراهم سازد. پاپ پل پنجم نیز از رابرت شرلی استقبال گرمی به‌عمل آورد، ولی مأموریت بعدی رابرت شرلی در اسپانیا با مشکلاتی مواجه شد و رابرت شرلی بیش از مدت پیش‌بینی

شده در آن کشور ماند.

رابرت شرلی در آخرین مرحلهٔ مأموریت اروپایی خود در اکتبر سال ۱۶۱۱ وارد انگلستان شد و به‌حضور جیمز اول پادشاه انگلستان بار یافت. رابرت شرلی که پانزده ماه پس از آن تاریخ در لندن اقامت داشت، در واقع اولین سفر سیاسی ایران در انگلستان خود یک نفر انگلیسی و تبعهٔ انگلیس بود، و در تاریخ روابط دیپلماسی شاید چنین موضوعی سابقه و نظیر نداشته باشد!. رابرت شرلی به‌واسطهٔ خدماتی که به انگلستان کرده بود از طرف جیمز اول پادشاه انگلیس به لقب شوالیه مفتخر گردید و از آن به‌بعد سر رابرت شرلی نامیده شد.

## شروان

شروان در آن سوی رود کر (کورا) در ساحل دریای خزر جایی که سلسله جبال قفقاز به دریا فرو می‌رود واقع است. مؤلفان قدیم دو شهر دیگر را در ایالت شروان نام برده‌اند یکی «شابران» در بیست فرسنگی دربند قرار داشته و دیگری شروان که در جلگه‌ای واقع بوده است که از جاده دربند سه روز راه تاشماخی کرسی ایالت شروان فاصله داشته است. شاوران یا شابران در کنار رودی به همین نام که به دریای خزر میریخته واقع بوده است؛ از پادشاهان قدیم این ایالت به قول ابن خرداذبه شیریان شاه است که از طرف اردشیر اول ساسانی بر این ولایت گمارده شد.

## شروانشاه

لقب عام ملوک شروان، لقب پادشاهان شروان که آنان را لیزان‌شاه و خرسان‌شاه نیز می‌خوانده‌اند.

## شروانشاهان = شیروانشاهان

عنوان سلسله‌های پادشاهانی که بر شروان و گاهی در بعضی نواحی مجاور سلطنت کرده‌اند، و آخرین آنها در زمان شاه طهماسب اول صفوی، که شروان

جـزء خـاک ایـران شـد (۹۴۵ ه. ق.) منقرض شدند. عنوان شروانشاه ظاهراً از پـیش از اسـلام سـابقه دارد، ولی در دورهٔ فـتوحات اسـلامی از فـرمانروای شروان به‌عنوان ملک شروان یا صاحب شـروان یـاد شـده است. قـدیمیترین سلسله ظاهراً سلسله‌ای بـوده است از خاندان ساسانی، که در عهد ساسانیان

## امیران و پادشاهان شروانشاهان

| ردیف | نام امیر یا پادشاه | آغاز شاهی به سال هجری شمسی | آغاز شاهی به سال میلادی |
|---|---|---|---|
| ۱ | یزیدبن مزیدبن زائده شیبانی | ۱۸۳ | ۸۰۵ |
| ۲ | اسدبن یزید (فرمانروای ارمنستان) | ۱۸۵ | ۸۰۷ |
| ۳ | عیسا پسر محمد پسر ابی خالد | ۲۰۵ | ۸۲۷ |
| ۴ | علی‌بن صدقه معروف به زریق | ۲۰۹ | ۸۳۱ |
| ۵ | خالدبن یزیدبن مزید | ۲۰۹ | ۸۳۱ |
| ۶ | محمدبن خالدبن یزیدبن مزید شیبانی | – | – |
| ۷ | هیثم‌بن خالد | – | – |
| ۸ | هیثم‌بن محمد | – | – |
| ۹ | محمدبن هیثم | – | – |
| ۱۰ | علی‌بن هیثم | ۳۰۰ | ۹۲۲ |
| ۱۱ | ابوطاهربن فلان‌بن محمد | ۳۰۵ | ۹۲۷ |
| ۱۲ | محمدبن ابوطاهر | ۳۳۷ | ۹۵۹ |
| ۱۳ | احمدبن محمد | ۳۴۵ | ۹۶۷ |
| ۱۴ | محمدبن احمد | ۳۷۰ | ۹۹۲ |
| ۱۵ | یزیدبن احمد | ۳۸۱ | ۱۰۰۳ |

## شروانشاهان (شماخی)

| ردیف | نام امیر یا پادشاه | آغاز شاهی به سال هجری شمسی | آغاز شاهی به سال میلادی |
|---|---|---|---|
| ۱۶ | منوچهربن یزید | ۴۱۸ | ۱۰۴۰ |
| ۱۷ | ابومنصور علی‌بن یزید | ۴۲۵ | ۱۰۴۷ |
| ۱۸ | قبادبن یزید | ۴۳۵ | ۱۰۵۷ |
| ۱۹ | بخت‌نصر علی‌بن فلان‌بن یزید | ۴۴۱ | ۱۰۶۳ |
| ۲۰ | سالاربن یزید | – | – |
| ۲۱ | فریبرزبن سالار | ۴۵۵ | ۱۰۷۷ |
| ۲۲ | فریدون‌بن فریبرز | – | – |

بر شروان امارت داشته است، و از شاهان این سلسله اطاعت می‌کرده. شروانشاهان بعد از اسلام عبارتند از، اولاً سلسلهٔ عربی‌الاصل شیبانی، که حکومتشان بر این ناحیه از اواخر قرن ۲ هـ. ق. سابقه و تا اواخر قرن ۵ هـ. ق. دوام داشته است؛ و دیگر سلسلهٔ خاقانها.

**شروکین:** ← سارگن دوم

**شروین**

نام انوشیروان شروین بوده و شهر شروان را به نام خود بنا نموده و طایفهٔ سلاطین شروان نیز از اولاد او بوده‌اند. شروین مخفف انوشیروان نیز است.

**شروین**

از سرداران معاصر شاپور بن شاپور ذوالاکتاف ساسانی، که مدتی حکومت روم را داشت.

**شروین**

نام یکی از سپهبدان و حکام طبرستان بوده که آن طایفه را ملک‌الجبال می‌گفته‌اند و بعد از او پسرش شهریار که پدر ملوک باوندیه بوده به پادشاهی مازندران رسید.

**شریعتی:** ← **علی شریعتی**

**شریف امامی**

جعفر شریف امامی فرزند حاج ملاحسن معروف به شریف‌العلما در سال ۱۲۸۹ هـ. ش. در تهران متولد شد. در سال ۱۳۰۶ هـ. ش. به‌همراه ۱۲۰ نفر دیگر از طرف وزارت فرهنگ به اروپا عزیمت کرد و در بلژیک به‌تحصیل پرداخت. وی در آنجا در رشته مهندسی مکانیک لکوموتیو فارغ‌الحصیل شد و سپس به ایران مراجعت کرد و در راه‌آهن استخدام شد. مناصب شریف امامی تا قبل از رسیدن به مقام صدارت، عبارت بودند از: ریاست راه‌آهن تهران، وزیر راه در کابینه رزم‌آرا، عضویت در شورای عالی سازمان برنامه از طرف دکتر مصدق، انتصاب به سناتوری تهران و وزیر صنایع و معادن در کابینهٔ اقبال.

شریف امامی برای اولین‌بار در ۹ شهریور ۱۳۳۹ مأمور تشکیل کابینه شد، اما نخست‌وزیری وی بیشتر از هشت ماه نپایید. شریف امامی در دوران نخست‌وزیری خود کوشید تا روابط بحرانی دو کشور ایران و شوروی را به‌حالت عادی برگرداند. وی به منظور حل اختلافات مرزی ایران و افغانستان به کابل عزیمت کرد و برای حل اختلاف ایران و عراق به سر کشتیرانی در اروند رود از عبدالکریم قاسم، نخست‌وزیر عراق، دعوت نمود که هیئتی به ایران اعزام دارد.

شریف امامی یک بار دیگر در شهریور ۱۳۵۷ به‌عنوان نخست‌وزیر به قدرت رسید. وی در این زمان در واقع به‌عنوان تنها ذخیره ملی شاه محسوب



جعفر شریف‌امامی

می‌شد که به‌نظر او می‌توانست اوضاع متشنج آن زمان را تا حدودی سر و سامان دهد.

وی پس از به قدرت رسیدن به‌منظور کاستن از تشنجات سطح جامعه، نام دولت خود را «دولت آشتی ملی» نهاد و دست به اقداماتی، از جمله: تغییر تاریخ شاهنشاهی به تاریخ هجری شمسی، تعطیل کازینوها و قمارخانه‌ها، آزادی فعالیت احزاب سیاسی در کشور، انحلال حزب دولتی رستاخیز، اجازه فعالیت به جراید تعطیل شده و آزادی زندانیان سیاسی نمود.

اما این اقدامات در برابر خشم مردم به‌جان آمده از ستم خاندان پهلوی نتیجه‌ای نداد و شریف امامی مجبور به اعلام حکومت نظامی در تهران و یازده شهر دیگر شد که اولین نتیجه آن واقعه خونین جمعه سیاه در ۱۷ شهریور بود که هزاران انسان بی‌گناه در خاک و خون غلتیدند. سرانجام شریف امامی در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ در برابر مقاومت دلیرانه ملت ایران مجبور به استعفا شد.

وی در سال ۱۳۷۸ ه‍. ش. در خارج از کشور درگذشت.

**کابینهٔ اول جعفر شریف امامی**

۱. وزیر دادگستری: دکتر محمدعلی هدایتی ـ محمدعلی ممتاز.
۲. وزیر امور خارجه: یدالله عضدی ـ حسین قدس نخعی.
۳. وزیر کشور: سپهبد مهدیقلی علوی

مقدم ــ سپهبد صادق امیر عزیزی.

۴. وزیر دارایی: سرتیپ علی‌اکبر ضرغام ــ عبدالباقی شعاعی.

۵. وزیر فرهنگ: دکترمحمود مهران ــ دکتر عیسی صدیق ــ دکتر جهانشاه صالح.

۶. وزیر راه: سرلشکر ولی انصاری ــ مهندس ابوالحسن بهنیا.

۷. وزیر بهداری: دکتر جهانشاه صالح ــ دکتر جواد آشتیانی.

۸. وزیر پست و تلگراف و تلفن: دکتر عبدالحسین اعتبار.

۹. وزیر بازرگانی: دکتر علی‌اصغر پور همایون.

۱۰. وزیر کشاورزی: ابراهیم مهدوی.

۱۱. وزیر کار: دکتر احمدعلی بهرامی.

۱۲. وزیر صنایع و معادن: دکتر طاهر ضیایی.

۱۳. وزیر گمرکات و انحصارات: محمدرضی ویشکایی.

۱۴. نایب نخست‌وزیر و وزیر مشاور و سرپرست وزارت بازرگانی: دکتر محمد سجادی.

۱۵. وزیر مشاور و قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه: مهندس خسرو هدایت ــ احمد آرامش.

۱۶. وزیر مشاور: اشرف احمدی.

* وزیر جنگ: سپهبد علی‌اصغر نقدی.

* وزیر مشاور و معاون نخست‌وزیر: حسن نبوی.

**کابینهٔ شریف امامی در دوران پهلوی با تغییرات**

۱. وزیر دادگستری: دکتر محمد باهری، دکتر حسین نجفی.

۲. وزیر اطلاعات و جهانگردی: دکتر محمدرضا عاملی تهرانی.

۳. وزیر بهداری: دکتر نصرالله مقتدر مژدهی، دکتر حسین مرشد.

۴. وزیر امور خارجه: امیرخسرو افشار قاسملو.

۵. وزیر مشاور در امور اجرایی: دکتر منوچهر آزمون، دکتر مصطفی پایدار.

۶. وزیر جنگ: ارتشبد عظیمی.

۷. وزیر آموزش و پرورش: دکتر منوچهر گنجی.

۸. وزیر صنایع و معادن: دکتر محمدرضا امین.

۹. وزیر امور اقتصادی و دارایی: دکتر محمد یگانه.

۱۰. وزیر راه: مهندس حسن شالچیان.

۱۱. وزیر مشاور و سرپرست اوقاف: دکتر علینقی کنی، محسن شریعتمداری.

۱۲. وزیر کشاورزی: امیرحسین امیر پرویز.

۱۳. وزیر کشور: ارتشبد عباس قره‌باغی.

۱۴. وزیر علوم و آموزش عالی: دکتر هوشنگ نهاوندی، دکتر ابوالفضل قاضی.

۱۵. وزیر پست و تلگراف و تلفن: کریم معتمدی.

۱۶. وزیر مسکن و شهرسازی: مهندس پرویزآوینی.

۱۷. وزیر فرهنگ و هنر: محسن فروغی.

۱۸. وزیر بازرگانی: محمدرضی ویشکایی.

۱۹. وزیر مشاور در امور پارلمانی: عزت‌الله یزدان‌پناه.

۲۰. وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه: حسن‌علی مهران.

۲۱. وزیر کار و امور اجتماعی: کاظم ودیعی.

۲۲. وزیر نیرو: مهندس جهانگیر مهد مینا.

## شَزی

خدای رودخانه که در محاکمات به منزلهٔ قاضی آزمایشهای وَر مورد توسل قرار می‌گرفت.

## شط‌العرب

نام شط‌العرب در جغرافیای قدیم قرون وسطی و دوران اسلامی نیامده و حتی در کتاب معجم‌البلدان یاقوت حموی «متوفی ۶۲۶ ه.ق.» یاد نشده است ظاهراً نخستین دانشمند ایرانی مسلمان که کلمه شط‌العرب را در کتاب

خود آورده، ناصرخسرو است که آن را در سال ۴۴۳ هـ. دیده و در سفرنامه خویش در ذکر بصره از آن یاد کرده است.

بنابراین اصطلاح شط‌العرب قدیم نیست و در حدود قرن چهارم هجری پیدا شده و تا آن تاریخ نام آن در کتب جغرافیایی اسلامی به عربی دجلة‌العوراء و به پارسی دجلهٔ کور بوده است. زیرا مسلمانان دجله و فرات را بمثابهٔ دو چشم آدمی تصور می‌کردند و چون آن دو به یکدیگر می‌پیوست آن را دجلة‌العوراء یعنی دجله یک چشم می‌گفتند که ایرانیان آن اصطلاح را به دجلهٔ کور ترجمه کرده بودند.

دربارهٔ تغییر بستر دجله باید بگوییم که در اواخر دوره ساسانی در نتیجه شکستن یکی از سدهای آن رود تغییرات مهمی در وضع جغرافیایی ایالت آسورستان (سورستان یا عراق) پدید آمد. تا زمان قباد ساسانی دجله از زیر شهر بصره کنونی که در آن زمان «ابله» نام داشت می‌گذشت و از میان دو بندی که از دو سوی آن ساخته بودند یک راست وارد خلیج می‌شد؛ در این زمان بر اثر شکستن بندی که در جنوب «کسکر» قرار داشت سیلاب فراوانی کشتزارهای اطراف را فرا گرفت و مرداب‌هایی پدید آمد. خسرو انوشیروان فرمان به ساختن آن بند داد. در زمان خسروپرویز رود فرات و دجله سخت طغیان کردند و بندهای هر دو در هم شکست. خسرو به فرمود تا آنها را دیگر بار بر بندند و مال بسیاری در این کار صرف کرد اما این کوششها به جایی نرسید.

## شعاع‌السلطنه

ملک منصور (میرزا) بن مظفرالدین شاه، از رجال دورهٔ قاجاریه. وی در زمان سلطنت پدر، والی فارس بود و در نهضت مشروطه ابتدا با آزادیخواهان همراهی کرد.

## شعوبیه، نهضت

بزرگترین نهضت ایرانیان که دولت و سیادت عرب را به‌کلی منقرض و ریشه‌کن ساخت. این نهضت از اوایل قرن دوم هجری بلکه پیش از آن هم شروع و دنبالهٔ آن تا سدهٔ پنجم هجری بلکه بعد از آن هم کشیده شد. پیدایش مسلک شعوبیه جنبشی در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تمام شئون اجتماعی و سیاسی و فکری و ادبی عرب و اسلام را تغییر داد. قائدین این نهضت بزرگ ایرانیان بودند و در اثر تبلیغات آنها جمع کثیری از هر طبقه و هر ملتی حتی از جنس عرب داخل این فرقه شدند.

**شقانی:** ← علاءالدین علی شقانی

**شکربانو:** ← قلعه مریم

**شکندگمانیک ویچار** ← شکندگُمانیگ وِزار

## شکندگُمانیگ وِزار

شْکَندگُمانیگ وِزار تألیف مردانْ فرّخ پسر اورمزدْ داد است و این نام را که به معنی «گُزارِش گُمان شکَن» یا «شرح از میان برندهٔ شک و تردید» است، خود بر آن نهاده است. نویسنده از دینکرد تألیف آذر فرنبغ فرّخزادان به عنوان یکی از منابع خود یاد می‌کند، به این سبب احتمال دارد که در اواخر قرن سوّم هجری می‌زیسته است. وی در مقدمهٔ کتاب پس از ستایش دین مزدیسنی و توصیفی کوتاه از جهان اکبر و جهان اصغر و اهمیت اعتدال (= پیمان) در این دین، سبب تألیف کتاب را چنین ذکر کرده است که در زمان وی ادیان و فرقه‌های گوناگونی پیدا شده بودند و وی که از همان کودکی همواره مشتاقانه در جستجوی حقیقت بوده، بدین منظور به سرزمین‌ها و دریاها و نواحی گوناگونی سفر کرده و سرانجام مطالب کتاب خود را گردآورده و مدوّن ساخته

است تا در رفع شبههٔ نوآموزان در برابر معارضان به کارآید. مردان فرّخ از آثار دانشمندان زردشتیِ هم عصر خود مانند آذرباد یاوَندان و روشن پسر آذرفرنبغ فرّخزادان و خصوصاً از دینکرد بسیار استفاده کرده است، تا آنجا که فصل ۲۳۹ (الف) کتاب سوم دینکرد عیناً فصل نهم شکَند گُمانیگ وِزار را تشکیل می‌دهد. در نسخهٔ خطی دینکرد، یعنی نسخهٔ بمبئی (B) ، فقط عنوان این فصل ذکر شده و تمام فصل در شکَندگُمانیگ وِزار نقل شده است. از این رو، می‌توان حدس زد که مؤلّف این فصل را عیناً از نسخهٔ خطّی کتاب جدا کرده و در کتاب خود آورده است و تنها عنوان آن در دینکرد باقی مانده است. در جای دیگر کتاب، نویسنده باز به علاقهٔ خود به تحقیق در ادیان دیگر و سفر خود به جاهای گوناگون، از جمله هندوستان، اشاره کرده است و می‌نویسد که نمی‌خواسته است دین زردشتی را به گونه‌ای موروثی بپذیرد، بلکه بر آن بوده است که با استدلال و منطق بدان بگرود و در این راه به آثار نویسندگان مذکور دست یافته و از فریب فرقه‌های دیگر، خصوصاً مانویان، رها گشته است.

متن پهلوی شکَندگُمانیگ وِزار از میان رفته است و امروز تحریر پازند و ترجمهٔ سنسکریت آن در دست است.

## شکنوان

نام یکی از سه قلعه بوده که به امر جمشید در شهر اصطخر ساخته شده بود.

## شکوه‌السلطنه

۱۳۰۵ ق. از زنان خیِّر و نیکوکار. وی دختر فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه، پسر فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ ق.) و شهربانوخانم، دختر محمد ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و از طایفه قرانلو بود. شکوه‌السلطنه از زنان عقدی ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲٦٦ ــ ۱۳۱۳ ق.) و مادر مظفرالدین‌شاه قاجار

(۱۳۱۳ــــ ۱۳۲۴ ق.) بـــود. بـه‌نوشته اعـتمادالسـلطنه وی در بـذل خـیرات و مـبرات و دسـتگیری مسـتمندان و فـقرا اهتمام می‌ورزید و در انـجام فـرایض و نوافل غفلت نداشت و از همین‌رو مورد توجه و تقرب ناصرالدین شاه بود.

## شلمنصر = سلمنصر

نام چـندین نـفر از شـاهان آشـور. شلمنصر اول متوفی ۱۲۹۰ ق. م. مـعبد آشور را تجدید بنا کرد، کاخی در نـینوا ساخت، و پایتخت را از آسور بـه کـالح منتقل ساخت.

شلمنصر سوم در (۸۵۹ ـ ۸۲۴ ق. م.) سلطنت کرد. وی پسر آسورنصیرپال بود، و بـه قـول خـودش «بـنهدد» (شـاه دمشـــق) و «اخـــاب» را شکست داد. مجسمهٔ سیاه او، که در کالح کشف شد و اکنون در موزهٔ بریتانیایی موجود است، نـقشی از «یـهو» دارد کـه پـیش پـای شلمنصر به خاک افتاده است. همچنین، زیگورات عظیمی در کـالح بـرپا کـرد. و سرانجام در ارمنستان مغلوب کـلدانـیان شد. شلمنصر پنجم متوفی ۷۲۲ ق. م. در ۷۲۲ ـــ ۷۲۸ ق. م. سـلطنت کـرد. وی جانشین تیگلت پیلسر چهارم بود.

## شلیمر

دکتر شلیمر هلندی که امـیرکبیر او را به‌عنوان پـزشک بـه گـیلان فـرستاد و بعدها در دارالفنون معلم شد.

## شمخال سلطان

شـــمخال ســـلطان از وزیـران شـاه اسماعیل دوم صفوی بود. وی در سـال ۹۸۴ هجری عهده‌دار منصب مهرداری دربار شاه اسماعیل دوم گردید.

## شمس‌الدوله دیلمی

متوفی ۴۱۲ هـ. ق. پـادشاه آل‌بـویه در ســالهای ۳۸۷ ـــ ۴۱۲ هـ. ق.؛ پســر فخرالدولهٔ دیلمی.

## شمس‌الدین ابوالنجیب درگزینی

شــــمس‌الدیـــن از وزرای دولت

سلجوقی بود که با وجود عدم فضیلت مدتی مدید در زمان سلطان مسعود به شغل وزارت مشغول بود.

## شمس‌الدین ایلدگز

مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان. شمس‌الدین ایلدگز، از غلامان ترک قبچاقی کمال‌الملک سمیرمی وزیر سلطان محمود بن سلجوقی بود. ایلدگز اتابیک و شوهر مادر ارسلان‌شاه بن طغرل ثانی است. در دستگاه سلطان مسعود اهمیت و اعتباری کسب کرد، تا جایی که فرمان امارت آذربایجان و اران را از مسعود گرفت، سال ۵۴۱ ه. در حقیقت با این فرمان، مأموریت مقابله و جهاد با گرجیان عیسوی را یافت و ایلدگز در این مأموریت با لیاقت و صمیمیت کامل خدمت کرد.

ایلدگز از سال ۵۴۱ تا ۵۵۶ ه، یعنی تا تاریخ جلوس ارسلان‌شاه به تخت سلطنت، در محل حکومتی خود بود و در این مدت به حضور هیچ یک از سلاطین نیامد. بعد از به سلطنت رسیدن ارسلان، ایلدگز در همدان مقیم شد، و مقام سابق خود را به پسرش نصرةالدین محمد جهان‌پهلوان واگذاشت.

جهان‌پهلوان بعد از مرگ ایلدگز، مانند پدر در خدمت سلاطین سلجوقی بود. او اتابک اعظم طغرل بن ارسلان بود و تا سال ۵۸۲ ه، یعنی تا سال وفاتش زمام امور سلطنت را که در هفت سالگی به پادشاهی رسیده بود در دست داشت.

بعد از فوت جهان‌پهلوان، برادرش قزل ارسلان جانشین وی شد. ولی به زودی میان او و طغرل به‌هم خورد. قزل ارسلان طغرل را محبوس کرد و در پی مقدمات تشریفات سلطنت خود بود که شبی او را کشته یافتند.

## شمس‌الدین ایلدگز: ← ایلدگز

## شمس‌الدین زکریا

امیر شمس‌الدین زکریا از وزیران

نامی ایران قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است. وی سالها وزیر اوزون حسن فرمانروای دولت آق‌قویونلو بود.

## شمس‌الدین عثمان

فرزند نظام‌الملک که در زمان سلطان محمود پسر محمد پسر ملکشاه به‌مرتبهٔ وزارت رسید.

## شمس‌الدین، علی چشمی

شمس‌الدین فضل‌الله زمام امور و امارت سربداران را تسلیم خواجه شمس‌الدین علی، که پس از قتل امیرمسعود رئیس واقعی سربداران محسوب می‌شد، نمود. این خواجه که از مردم قریهٔ چشم بود به فراست و دانایی و کفایت اشتهار داشت، و بار دیگر سبب رونق حکومت سربداران شد. وی با طغاتیمورخان صلح کرد و ولایاتی را که امیرمسعود از او گرفته بود به طغاتیمور مسترد داشت. در سبزوار به آبادی و رفع فساد مشغول گردید، عامهٔ مردم را مرفه کرد و مملکت را به تصرف آورد. او عاملی داشت به‌نام «حیدر قصاب» که محکوم به پرداخت مبلغی شد، و چون خواجه شمس‌الدین در مطالبهٔ این مبلغ به او به درشتی سخن گفت و او را دشنام داد، حیدر به مصلحت دید، یکی از مقربان امیرمسعود، که خواجه یحیی نام داشت، به‌جای او به امارت بنشیند، او خواجه شمس‌الدین را در سال ۷۵۳ بعد از چهار سال و نه ماه حکومت، به قتل رسانید و خواجه یحیی را به‌جای او نشانید.

## شمس‌الدین کرت

متوفی ۶۷۶ هـ. ق.، اولین پادشاه سلسلهٔ آل‌کرت (۶۴۳ ـ ۶۷۶ هـ. ق.).

## شمس‌الدین محمد بالیچه سمنانی

خواجه شمس‌الدین محمد بالیچه سمنانی فرزند خواجه محمود از وزیران شاهرخ تیموری.

### شمس‌الدین محمد جوینی

وزیر و صاحب دیوان رشیدالدین و نیز وزیر آباقا (۶۶۱ ـ ۶۸۳ ه. ق.).

### شمس‌الدین محمد شیرازی

خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی پسر خواجه سیدی احمد وزیر میرزا سلطان ابوسعید تیموری بوده است. وی از وزیران با استعداد و فاضل و نویسندهٔ دورهٔ تیموری به‌شمار می‌رود.

### شمس‌الدین محمد مروارید

خواجه شمس‌الدین محمد مروارید کرمانی از وزیران نامی دوره تیموری.

### شمس‌العماره

از بناهای دوره ناصرالدین‌شاه قاجار که در خیابان ناصرخسرو کنونی در تهران است.

### شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر

فرزند وشمگیر (۳۶۶ ـ ۴۰۳ ه. ق.) که پس از برادر (ابومنصور بیستون) پادشاه شد.

بیشتر دوران سلطنت قابوس در جنگ با مؤیدالدوله گذشت و این امر او را هجده سال از ۳۷۱ تا ۳۸۹ از کشور خود خارج نگاه داشت و در آن مدت قابوس در خراسان آواره و متواری بود و مقر سلطنت او گرگان در دست عمال آل‌بویه افتاد. قابوس پس از ضعف آل‌بویه به مقر سلطنت خود بازگشت.

پس از قابوس پسرش منوچهر به‌جای پدر بر تخت نشست و از طرف القادربالله خلیفه عباسی فلک‌المعالی لقب یافت.

### شمس‌الملوک

محمدبن شهریار (جلوس ۳۲۷ ه.ق.).

## شمس پهلوی

وی در سال ۱۲۹۶ شمسی به‌دنیا آمد. او با عزت‌الله مین باشیان ازدواج کرد که وی نام خود را به مهرداد پهلبد تغییر داد و ریاست اداره کل هنری زیبای کشور را عهده‌دار شد و پس از آن این اداره به وزارت فرهنگ و هنر مبدل گردید.

شمس پهلوی ریاست جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران را عهده‌دار بود. او در سال ۱۳۵۲ تغییر دین داد و یک کلیسای اختصاصی در ملک شخصی خود در کرج ساخت.

## شمش = شمس (Shamash)

خدای خورشید، که اصلاً از خدایان سامیها بود و در بابل و آشور او را می‌پرستیدند. فرزند سین (خدای ماه) بود، و با توسعهٔ کشاورزی اهمیتش تدریجاً افزون شد تا آنکه او با سین و عشتر (خدای زمین) خدایان سه‌گانه یکی از طبقات خدایان به حساب آمدند. شمش از معروفترین خدایان نواحی شرقی نزدیک، و خدای قانون و نظم و عدالت بوده و مرکز پرستش وی در سیپار بود.

## شمشوایلوانا

پسر حمورابی. (به معنی شمس خدای ماست). وی پادشاه عیلام موسوم به کودورمابوک را شکست داد، ولی باز عیلام استقلال خود را به دست آورد. و توسط شاهی موسوم به «خون بان نومی نا» دوباره دولتی در عیلام تشکیل شد. ولی در ناحیه جنوبی بابل بسر دودمانی «ایلومااِیلو» سومری که معاصر «شمشوایلونا» بود سلطنتی تشکیل گردید که موسوم به کشور دریایی بود.

**شَمی:** ← آتشکدهٔ درهٔ شامی

**شنسبیان:** ← آل شنسب

**شوانکاره:** ← **شبانکاره**

**شوتروک ــ ناخونته**

۱ ــ نام دو تن از حکمرانان عالیقدر در عهد طلایی عیلام. (۱۰۲۷ ــ ۱۱۷۱ ق. م.)

۲ ــ شوترک ناخونتهٔ اول در قرن ۱۲ق.م. سلطنت کرد. بابل را گرفت، و مجسمهٔ فراوان از آنجا به غنیمت برد، که بعدها در شوش کشف شد و اینک در موزهٔ لوور است.

۳ ــ شوترک ناخونتهٔ دوم در ۷۱۷ ــ ۷۰۰ ق. م. سلطنت کرد. به‌جای هوبان نوگانش که از وابستگان نزدیکش بود به سلطنت نشست. بابل را بر ضد سارگن دوم یاری کرد و سلطنتش در اثر انقلابی سرنگون و وی به زندان افتاد.

**شوتروکی، سلسله ـ (۱۲۰۵ ــ ۱۱۰۵ ق. م.)**

به دنبال انقراض سلسلهٔ ایگِ هلکی و پس از یک دورهٔ پنجسالهٔ هرج و مرج در ایلام، سرانجام هلّوتوش ـ اینشوشینک سلسلهٔ جدیدی را تشکیل داد.

شاه بعد از او شوتروک ـ نهّونتِ اول (۱۱۸۵ـ۱۱۵۵ ق.م.) بابل را تسخیر کرد و در سال ۱۱۵۷ ق.م. سلسلهٔ کاسی بابل را منقرض ساخت. پس از آن در زمان او ایلامیها به جنگهای متعددی با سلسلهٔ چهارم بابل معروف به سلسلهٔ دوم ایسین پرداختند. شوتروک ـ نهونتِ اول سنگ لوحه‌ها و مجسمه‌های متعددی را که اغلب به‌عنوان غنیمت جنگی به دست می‌آورد جمع‌آوری می‌کرد.

شیلهک ـ اینشوشینک اول (۱۱۵۰ ـ ۱۱۲۰ق.م.) از شاهان دیگر این سلسله، دو بار برضد آشور و شش بار بر ضد بِابل لشکرکشی کرد و در هر لشکرکشی به فتوحاتی نایل شد. بر لوحه‌ای سنگی شرح این لشکرکشیها و نام ۲۵۰ مکان فتح شده به دست او نوشته شده است. وی در سال

۱۱۳۳ ق. م. آشور ـ دَن اول، شاه آشوری را از اریکهٔ قدرت به زیر کشید و در سال ۱۱۲۵ ق.م. نینورتَ ـ نادین ـ شومی شاه بابل را اسیر کرد. او کتیبه‌های شاهان قبلی ایلام را جمع‌آوری و حفظ کرده، آن کتیبه‌ها را عیناً رونویسی و همراه کتیبه‌های اصلی نگهداری می‌کرد.

هوتلوتوش ـ اینشوشینک (۱۱۲۰ - ۱۱۱۰ ق. م.) شاه بعدی، به جنگهایی با نبو ـ کودوری ـ اوصور اول، شاه سلسلهٔ چهارم بابل، پرداخت که سرانجام از شاه بابل شکست خورد و بخش قابل ملاحظه‌ای از ایلام به‌دست بابلیها ویران شد و ایلام تحت سلطهٔ آنان درآمد.

آخرین شاه این سلسله، شیلهینَ – همرو ـ لگمر (۱۱۱۰-۱۱۰۵ ق.م.) نام داشت که تابع نبو ـ کودوری ـ اوصور اول، شاه بابل بود و سرانجام در ۱۱۰۵ ق.م. به وسیلهٔ شاه بابل برافتاد و سلسلهٔ شوتروکی منقرض شد.

پس از انقراض سلسلهٔ شُوتروکی، سرزمین ایلام حدود سه قرن و نیم وارد دوره‌ای تاریک و نامعلوم گردید. در طول این دوره فقط دوبار نام ایلام به میان آمده است: بار اول مربوط به قرن دهم پیش از میلاد است که تنها شاه سلسلهٔ هفتم بابل، مار ـ بیتی ـ اپلَ ـ اوصور ایلامی شش سال زمام امور بابل را در اختیار داشت؛ اما از خود سرزمین ایلام در این زمان اطلاعی نداریم. بار دوم مربوط به جنگ بین شاهان آشور و بابل در سال ۸۲۱ق.م. است که شاه بابل عده‌ای از سربازان ایلامی را اجیر کرده بود. این جنگ با پیروزی آشور بر بابل به پایان رسید. احتمالاً در این تاریخ شاه بابل بر ایلام نیز حاکم بود.

**شورش آمیرته:** ← آمیرته

## شورش پکتی‌یس

در عصر هخامنشیان وقتی لیدیایی‌ها کورش را سرگرم کارهای یونانیان دیدند، سر به شورش برداشتند. «ژوستن» اشاره به شورشی می‌کند که

پکتی‌یس لیدیایی که کورش او را مأمور بسیج عشایر کرده بود برانگیخت. پکتی‌یس «لیدیایی‌ها را بر ضد تَبَلوس و کورش به عصیان وادار کرد. به سوی دریا رفت و با طلاهایی که از سارد با خود آورده بود همکارانی را گرد آورد و ساکنان کناره را متقاعد کرد تا به اتفاق وارد جنگ شوند. آنگاه به تسخیر سارد شتافت و تبلوس را که در قلعه بود، محاصره کرد» بنابراین اتحادی بسیار خطرناک بین لیدیایی‌ها که شکست وطن خود را نپذیرفته بودند و شهرهای یونانی که اطاعت از کورش را رد کرده بودند، پدیدار شد.

کورش، وقتی در راه اکباتان از وقوع شورش آگاه شد، مزرس مادی را به عقب فرستاد و بخشی از سپاهیان خود را به فرماندهی او سپرد و به او امر کرد «تمام آنهایی را که به اتفاق لیدیایی‌ها به تسخیر سارد پرداخته‌اند به بردگی درآورد و پکتی‌یس را به هر قیمت ممکن است، زنده به نزد او بفرستد» سپاه مزارس که برای تحویل دادن پکتی‌یس تحت فشار قرار گرفته بودند برای تعیین تکلیف به سراغ غیب‌گوی معبد برانخید در نزدیکی مطلیه رفتند. غیب‌گو دوبار به آنان پاسخ داد که تسلیم فرمان مرد پارسی شوند. کیمه‌ای‌ها برای رهایی از انتقام‌جویی بعدی، پکتی‌یس را به شهر می‌تیلن در جزیره لسبوس فرستادند و چون متوجه شدند که اهالی می‌تیلن برای گروگان خود مطالبه غرامت می‌کنند او را به خیوس روانه کردند؛ و خیوسی‌ها در برابر مالکیت بر سرزمینی در آترنه بر روی قاره [روبروی جزیره لسبوس] واقع بود، او را به پارسی‌ها دادند.

## شورش مصر

در زمان پادشاهی داریوش دوم مصریها شوریدند و دربار ایران نتوانست آنان را مطیع کند. ظنّ قوی این است که این شورش در (۴۱۵-۴۰۲ ق.م.) روی داده است. باری امیرته خود را پادشاه

مصر خواند. و مانه‌تن Maneton مورّخ مصری پادشاهی او را شش سال دانسته و جزء فراعنهٔ سلسلهٔ ۲۸ به شمار آورده است؛ از اینکه در میان سپاهیانی که در جنگ کوناکسا جزء لشکر ایران بوده‌اند، اسامی مصریان بسیار دیده می‌شود می‌توان استنباط کرد، که آمیرته فقط به یک قسمت یعنی همان دلتای نیل تسلط یافته است. پس از آمیرته شخصی به نام نفرود Nephorud (به یونانی نفریت Nephrite) به جای او نشست، و به قول مانه‌تن سلسلهٔ ۲۹ پادشاهان مندسیان Mendessian را تأسیس کرد. وی با دشمنان ایران ساخت و با اسپارت و قبرس و دیگران متحد شد، و تب و منفیس را به‌دست آورد. پس از او اخریس Oxoris فرعون شد. این شخص با او اگراس پادشاه قبرس متحد شد. در زمان او اردشیر سه سردار را مأمور گشودن مصر کرد ولی آنان کامیاب نشدند.

پس از این سلسله نام نکنانب Necnanebe اول را ذکر کرده‌اند. مانه‌تن او را نخستین فرعون سلسلهٔ سی‌ام نوشته است.

در این موقع اوضاع مصر روز به‌روز بهبود می‌یافت ولی معاهده آنتالسیداس ناگهان وضع را منقلب کرد. اردشیر پس از تصفیهٔ کار قبرس به کار مصر پرداخت و در ۳۷۴ ق.م. اردشیر دویست هزار یونانی و سیصد فروند ناو به سرداری فرناباذ روانهٔ مصر کرد. نفوذ شاه چنان بود که یونانیان، خابریاس سردار معروف یونانی را که در پیش پادشاه مصر خدمت می‌کرد، فراخواندند؛ و ایفیکرات Iphicrate معروفترین سردار آتن را به خدمت ایران درآوردند و او را فرمانده قشون مزدور یونانی ساختند. قلاع پلوزیوم بسیار مستحکم بوده و طغیان آب نیل هم مانع عملیات بود. بنابراین پارسیان از حمله به آن صرف‌نظر کردند و بنابه تدبیر ایفیکرات قشونی به پنهانی در دهانهٔ شعبه‌ای از نیل پیاده کردند. مصریان از قلعهٔ خود به

خارج حمله نمودند؛ و چون مراجعت نمودند، سپاهیان ایرانی با ایشان داخل قلعه شدند. و به‌واسطهٔ این تدبیر اولین خط دفاعی مصر شکسته شد. ایرانیان اگر به حرف ایفیکرات گوش داده و به منفیس که خالی از پادگان بود حمله برده بودند، احتمال کلی داشت که مصر را مسخر می‌ساختند. لیکن فرناباذ که در آن وقت سردار پیری بود رای ایفیکرات را نپسندید و به این واسطه مصریان دوباره قوی شدند و تعرض کردند. در نتیجه ایفیکرات رنجیده‌خاطر شده و به یونان بازگشت و چون رود نیل شروع به طغیان کرد پارسیها عقب نشستند و مصر مستخلص شد. در همین اوان تاخس Taxos پادشاه مصر خواست که با اردشیر جنگ کند و لشکر بسیاری که ده هزار تن آنها مزدوران یونانی بودند، گردآورد. دولت اسپارت اگه زیلاوس را برای سرداری این قوم فرستاد و خابریاس امیرالبحر آتنی نیز شخصاً به خدمت مصر استخدام شد و چون

تاخس با این قشون به نزدیکی فنیقیه رسید از مصر خبر آمد که در آنجا شورشی رخ داده است و پسر پادشاه نکتانب به شورشیان پیوسته است و دعوی پادشاهی می‌کند. پادشاه مصر چاره را در این دیدکه از کویر عربستان گذشته به دربار ایران پناه برد و عذر تقصیر بخواهد (۳۶۱ ق.م.) اردشیر نه تنها از تقصیر او درگذشت بلکه فرماندهی اردویی را که بنا بود به قصد مصر حرکت کند به وی داد ولی در این اثنا اردشیر فوت کرد و اخس به‌جای او نشست. اخس بعد به‌کمک اگه زیلاوس قشون نکتانب را شکست داده مجدداً به پادشاهی مصر نشست. مطابق نوشته‌های مانه‌تن مصریها شاهان ایران را از کمبوجیه تا داریوش دوم بیست و هفتمین سلسلهٔ فراعنه خود می‌دانستند و پس از شورش مصر در سلطنت داریوش دوم این اشخاص را فراعنهٔ خود محسوب می‌داشتند. سلسلهٔ ۲۸ امیرته ـ سلسله ۲۹ نفریت. اخریس و

فسمتیخ، سلسلهٔ ۳۰ نکتانب Nektanebe اول تاخس. نکتانب دوم. در زمان وی بود و مصر از نو جزو کشور ایران گردید.

**شورش یونیه (ایونی) ۵۰۰ ــ ۴۹۳**

در حدود سالهای ۵۰۰ ــ ۴۹۹، جبارمیله (ملطیه)، اریستاگوراس، برادرزاده هی‌ستیه که از سال ۵۱۱ ــ ۵۱۰ در دربار داریوش اقامت داشت به اَرتَفرنس پیشنهاد یک اقدام مشترک کرد.

اشراف و نجبای ناکسوس که به وسیلهٔ مردم از جزیرهٔ خود رانده با استدلال بر روابط دوستانه و مهمان نوازانه‌ای که با هی‌ستیه داشته‌اند، اینک برای تقاضای کمک به نزد اریستاگوراس آمده بودند. اریستاگوراس که خود وسیلهٔ کافی در اختیار نداشت به ارتَفرنس متوسل شد و منافع و ارتش‌های این لشکرکشی را یادآور شد و به او گفت: «در پی این لشکرکشی تو موفق خواهی شد جزیره ناکسوس و تمام جزایری را که به آن وابسته‌اند مانند پَروس، اندروس و بقیه را که مجموعاً جزایر سیکلاد، (کیکلادس) می‌نامند، به مستملکات پادشاه بیفزایی... و آنگاه از آنجا به اوبه حمله خواهی کرد» ارتَفرنس به اجازه داریوش، نیروی عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به مگابَتِس «پسر عم خود و پسر عم داریوش سپرد» میان مگابتس و اریستاگوراس، به سرعت اختلاف روی داد و تنها عملی که انجام شد این بود که تبعیدشدگان ناکسوسی را در یک قلعه سکونت دادند و «و با حال و روزی ترحم‌آمیز به قاره بازگشتند».

اریستاگوراس در ترس و وحشت از خلع مقام و در پی پیامی از جانب هی‌ستیه و به رغم مخالفت هکاته مورخ میله‌ای، مصمم شد به شورش علنی دست بزند؛ و بعد از دستگیری جبارانی که در لشکرکشی به ناکسوس شرکت جسته بودند «رسماً سر به شورش بلند کرد و برای زیان رساندن به داریوش از

هیچ اقدامی فروگذار نکرد» یکی از نخستین تدابیر او این بود «که در حرف از استقرار رژیم جباری انصراف جست و در عمل در میله و در بقیه سرزمین ایونی نظام تک نفری مستقر ساخت» و از آنجا که بر ناتوانی قوای نظامی خویش آگاه بود عازم یونان شد؛ و در اسپارت، با وجود وعده‌های فریبنده‌ای که دربارهٔ دریافت غنیمت بسیار از «بَربَرهای فاقد نیروی نظامی» می‌داد پادشاه اسپارت کلئومن او را محترمانه بازگرداند؛ «اریستاگوراس که از اسپارت رانده شده بود به سوی آتن روی کرد» و «آتنی‌ها که به سخنان او اعتماد پیدا کرده بودند، به اعزام بیست کشتی برای کمک به ایونی‌ها رأی دادند و در پی آن پنج کشتی دیگر را نیز که از اِرِتری فرا رسیده بودند، ضمیمه نیروی اعزامی کردند».

مخاصمات از حمله یونیه‌ای‌ها بر ضد شهر سارد آغاز شد (۴۹۹؟) و چون نتوانستند قلعهٔ مرتفع شهر را که شخصاً به وسیله ارتَفرنس که از آن به سختی ـ ن سی‌شد به تصرف درآورند، بخش سفلای شهر سارد را آتش زدند و بعد به عقب‌نشینی پرداختند. در پی این عقب‌نشینی سپاهیان پارسی به تعقیب آنها رفتند و در نزدیکی افز (اِفِسوس) شکست سنگینی بر آنها وارد آوردند؛ و در این وقت بود که شورش از بیزانس به مناطق شمالی و از آنجا تا سرزمین کاریّه گسترش یافت (۴۹۸-۴۹۷) و بعد به شهر پادشاهی‌های قبرس (به استثنای آماتونت) رسید. ارتش‌های پارسی به جزیره پیاده شدند و با وجود یک پیروزی که در جنگ دریای نصیب ایونی‌ها شد، در زمین پارسیان فاتح شدند، و ظرف چند ماه، سپاهیان پارس آخرین شهرهایی را که همچنان پایداری می‌کردند به تصرف درآوردند. بر روی قاره نیز فرماندهان پارسی حمله‌های خود را ادامه دادند تا وقتی که نیروهای کاریه‌ای هم آماده جنگ شدند و بخشی از سپاهیان پارس عازم دفع حملات آنها گشتند. لیکن بعد از یک پیروزی، به دام

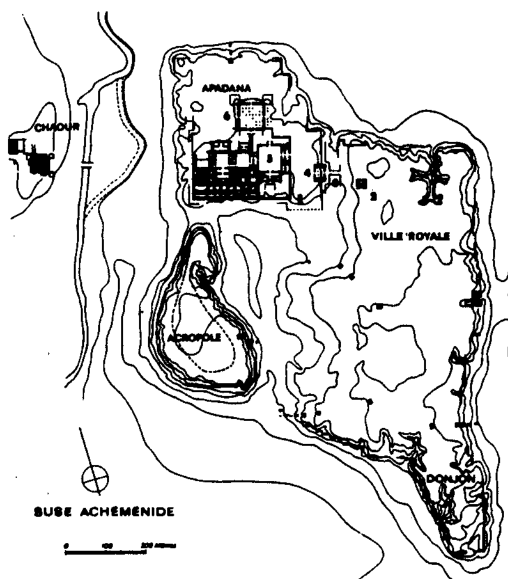
افتادند و فرماندهان پارسی تلف شدند اما سایر سرداران جنگی پارسی تسخیر مجدد شهرهای هلسپوت (داردانل) و ایونی (یونیه) را ادامه می‌دادند (۴۹۷) اریستاگوراس که متوجه شد پیروزی بر ارتش‌های پارسی غیر ممکن است قدرت را به پیتاگوراس سپرد و بعد برای عزیمت به میرکنیوس که قبلاً از طرف داریوش به هیس‌تیه واگذار شده بود، به کشتی نشست؛ و در آنجا در جنگ نامعلومی که بر ضد تراکیه‌ای‌ها روی داد، ناپدید شد. براساس نوشتهٔ هرودوت در این شرایط و احوال بود که هیس‌تیه به سارد بازگشت (۴۹۶؟)؛ و در آنجا به فرمان ارتَفِرنس از میان برده شد. ناوگان ایونی‌ها آن‌گاه در لَیه متمرکز شد لیکن بخشی از ناوگان به پارسیان پیوست و موجب ضعف آن شد. سپاهیان پارس در اینجا به پیروزی رسیدند و در همان احوال میله نیز که در زمین محاصره شده بود ناگزیر به تسلیم گشت و پیروزی پارسی با استقرار مجدد و بی‌چون و چرای امپراتوری بر این سرزمین‌ها، قطعی و مسلم شد.

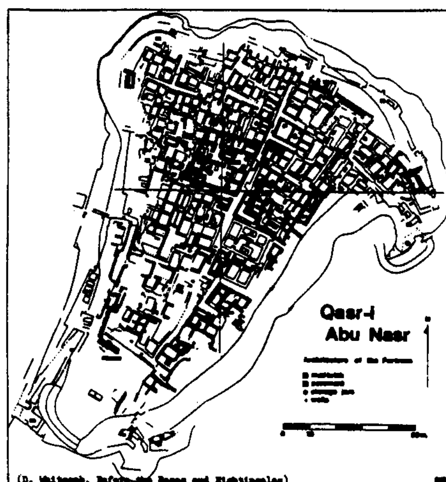
**شوستر:** ← **مورگان شوستر**

## شوش

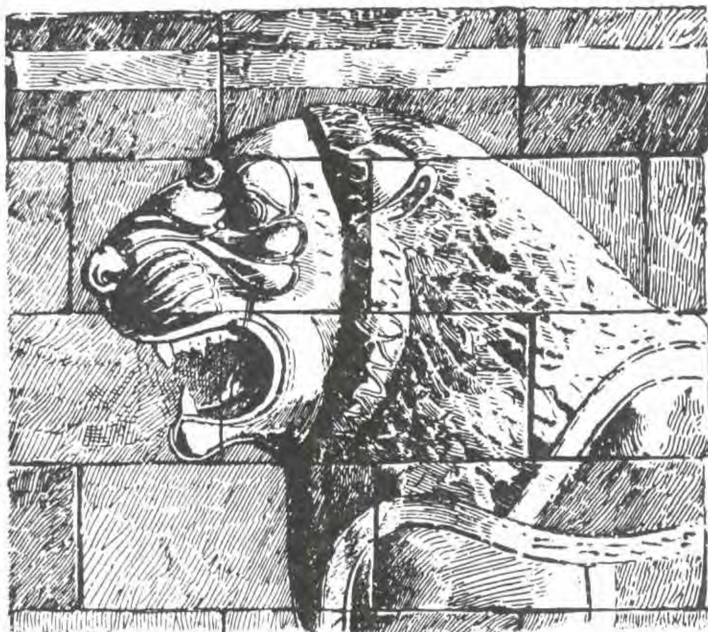
پایتخت عیلامیها بود؛ آبادی این ناحیه بسیار مهم تاریخی تا اوایل اسلام ادامه داشته است. در نتیجه کاوشهای علمی که توسط هیئت فرانسوی از سال ۱۸۹۱م. شده است آثار و بقایای تمدن ماقبل تاریخ از زیر خاک بیرون آمد. چنانکه در طبقه اول اراضی شوش آلات و ادوات مسی کشف شده است.

در نتیجه تاریخ، اراضی این طبقه را به دورهٔ مس نسبت داده‌اند. پیدایش ظروف سفالی زردرنگ پایه‌دار که در روی آنها حیوانات و اشکال هندسی ترسیم گردیده معرف صنعت سفال‌سازی ایران در حدود سه تا دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح می‌باشد. در طبقه دوم اراضی این شهر عیلامی ادوات زیادی از سنگ و مس و




شوش: مجموعه بنای دورهٔ هخامنشی



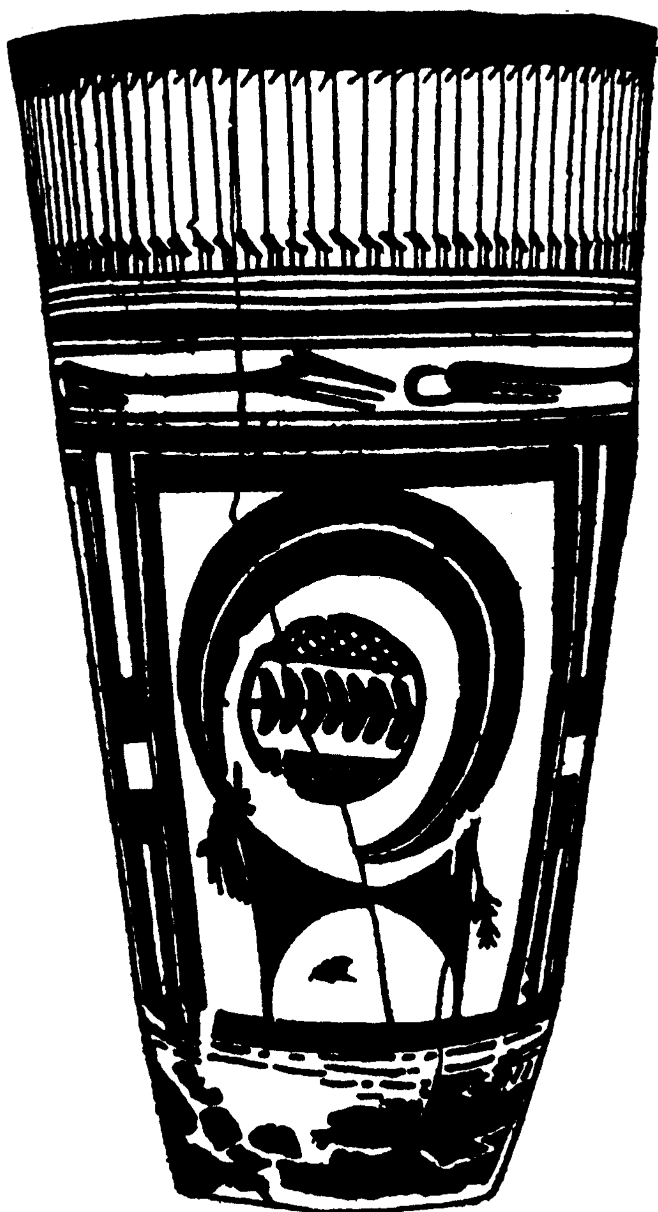
تصویری از نگاره‌ها در شوش



شوش: سر مرد از سنگ آهک



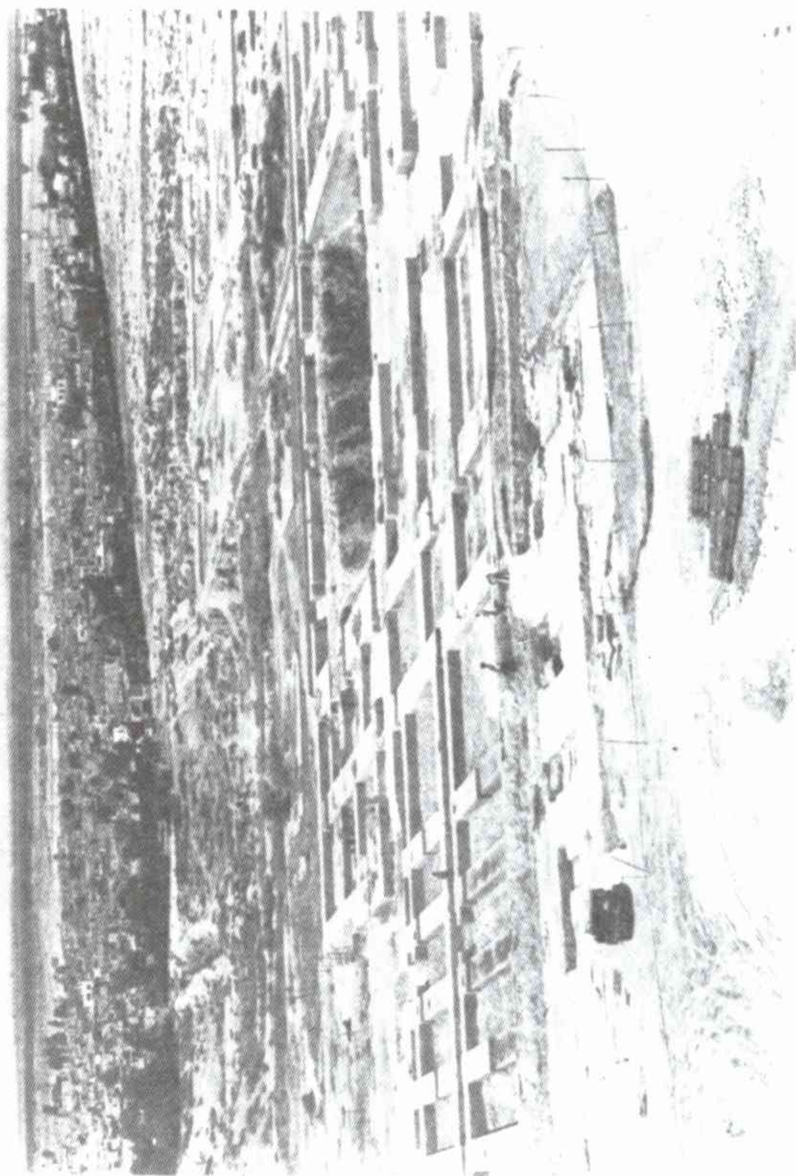
نمونه چند مهر که از شوش به دست آمده



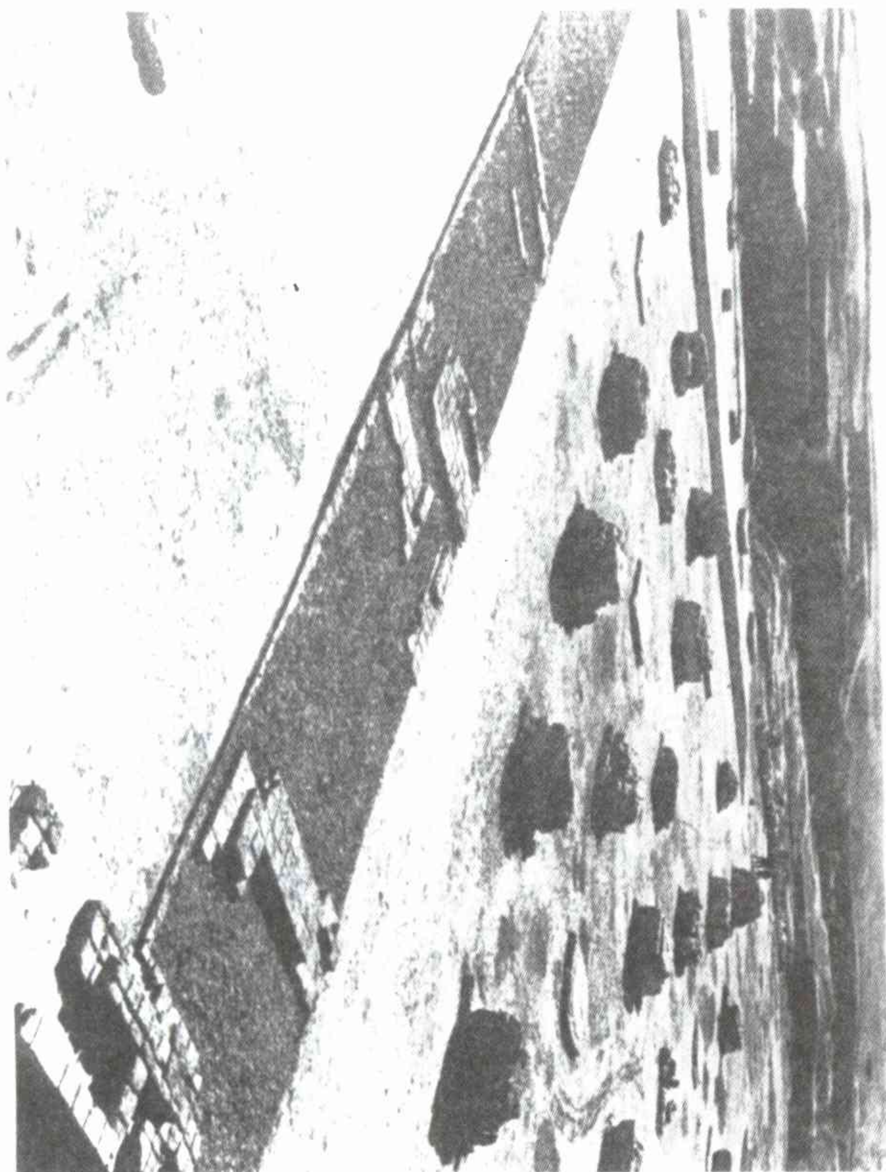
شوش: جام از سبک طراز اول



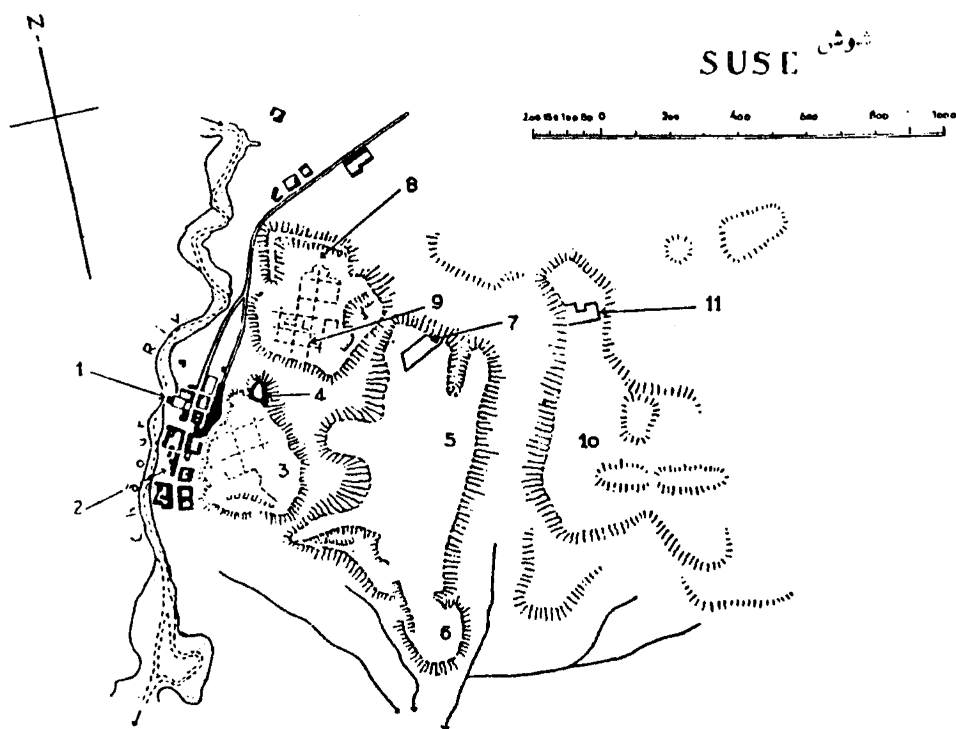
نقش دو کماندار متعلق به سده پنجم پیش از میلاد از شوش



شوش، تپهٔ آپادانا، نمای عمومی کاخ داریوش



شوش، تپهٔ آپادانا، خرابه‌های کاخ آپادانای داریوش اول

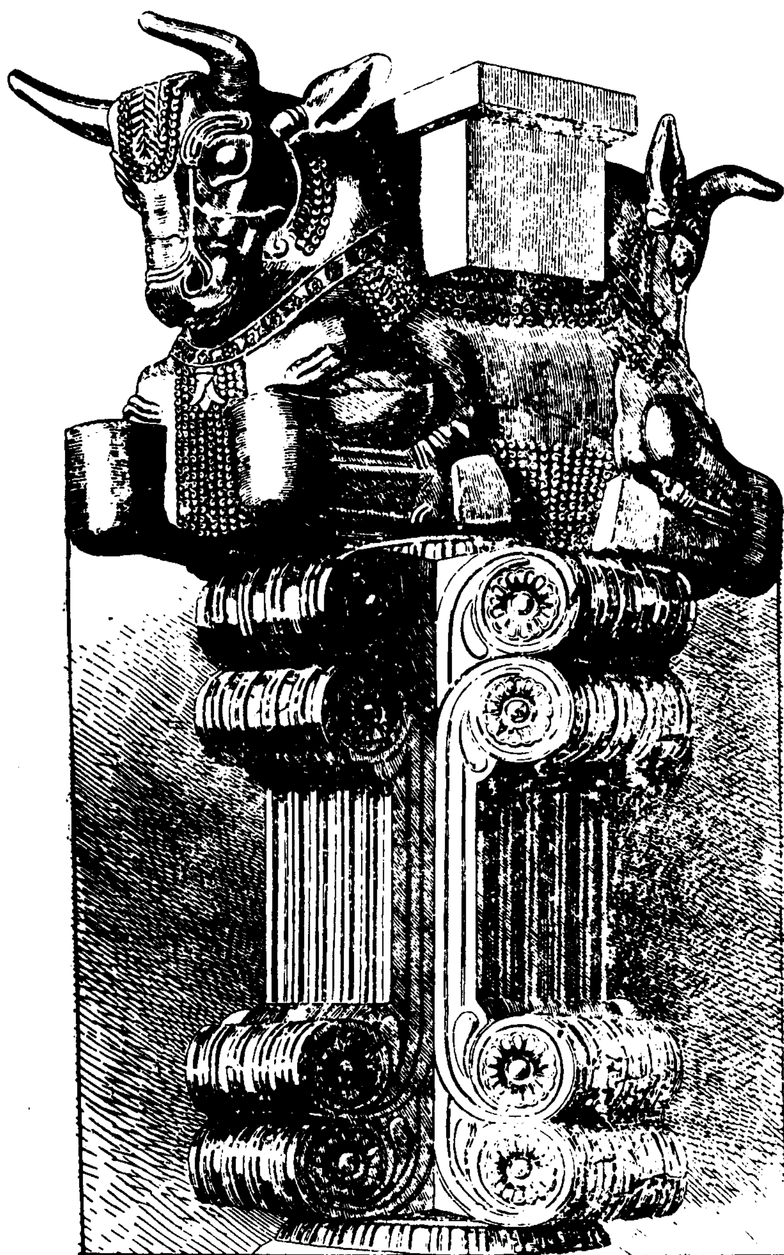



۱) آرامگاه دانیال پیغمبر ۲) دهکدهٔ شوش ۳) تپهٔ قدیمی ۴) ساختمان هیئت علمی ۵) شهرشاهی ۶) برج ۷) کارگاه حفاری علمی ۸) تالار اپدانه ۹) ویرانه‌های کاخهای داریوش و اردشیر درازدست ۱۰) شهر پیشه‌وران ۱۱) کارگاه حفاری گورستان

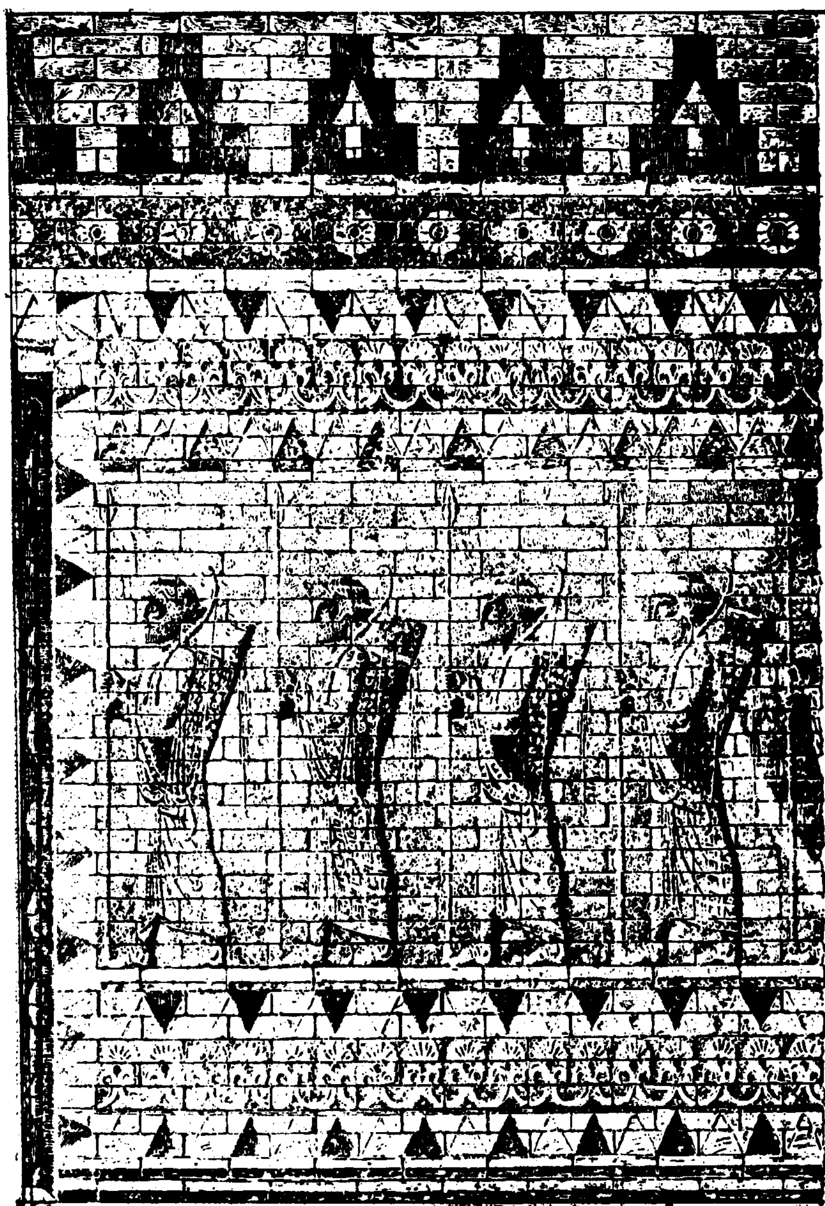
سایر فلزات و مهره‌های استخوانی به دست آمده است. همچنین در سایر طبقات زمینهای شوش سفالهای پخته شدهٔ مصور، رنگین و سلاح و مهره‌های فلزی، سنجاق مسی، تصاویر انسان و حیوانات کشف شده است. ناحیهٔ قدیمی شوش را از نظر قدمت و اهمیت آثار به چهار بخش متمایز تقسیم نموده‌اند. ۱) آکروپل، ۲) شهر شاهی، ۳) آپادانا، ۴) بخش پیشه‌وران.



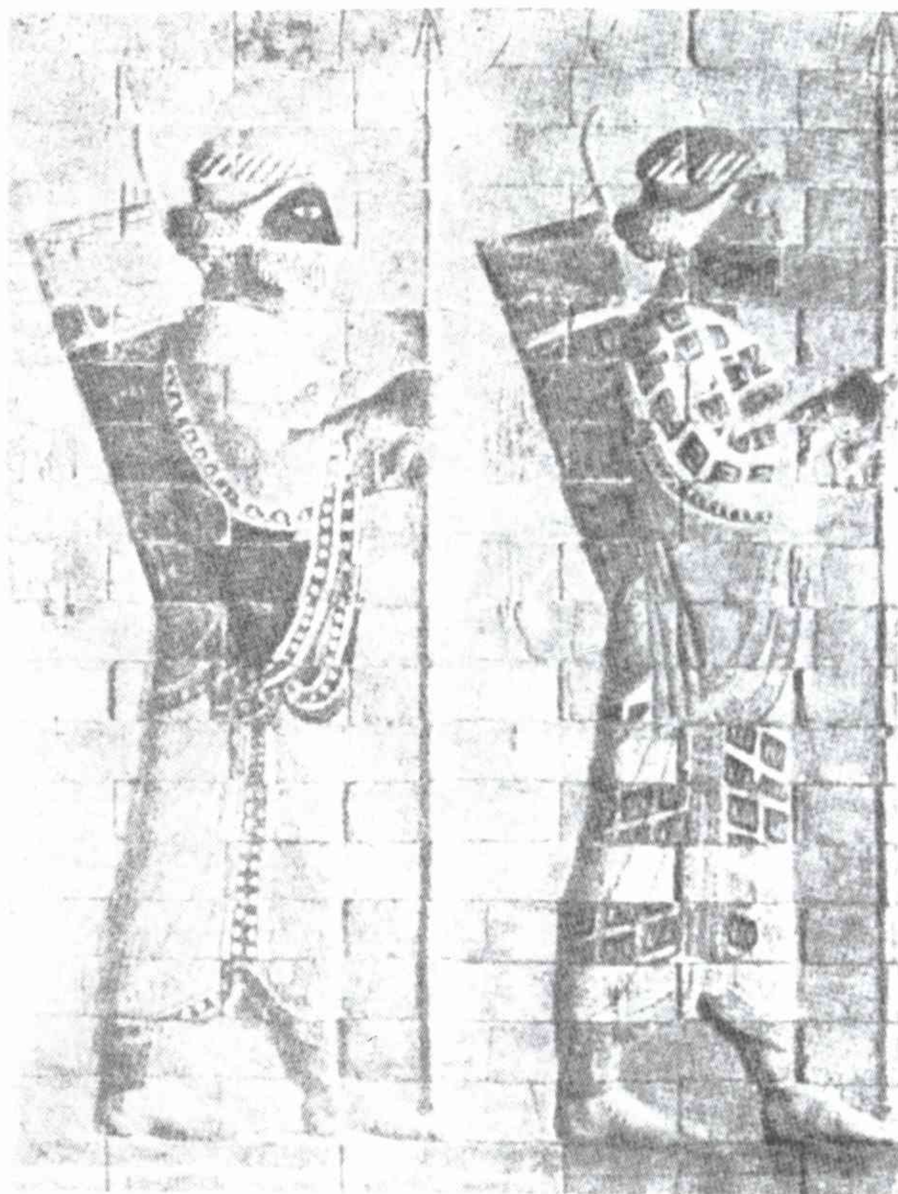
شوش: ظرف سفالین، از طراز دوم



سرستون قصر شوش



شوش، فریز تیراندازان (نقاشی برکلی)



سرباز ــ آجر مینایی رنگین در کاخ داریوش (شوش)

در زمان هخامنشیان داریوش شهر تاریخی شوش را به پایتختی زمستانی خویش انتخاب نمود و کاخ مجللی با تزیینات فراوان در آن بر پا کرد. پس از وی خشایار شاه، و اردشیر دوم و اردشیر سوم در تکمیل این پایتخت زمستانی اقدام نمودند. در خلال کاوشهای علمی شوش آثار فراوانی از دوران پایتختی شوش در عهد هخامنشیان همراه با کتیبه‌هایی بر روی سنگ و نبشته‌هایی بر روی الواح گلی و ستون و سرستون و پایه ستون کشف شده است. به‌طورکلی از بررسی تاریخ آثار کشف شده در شوش و مقایسه آن با کشفیات باستان‌شناسی ناحیه بین‌النهرین تاریخ تقریبی آغاز تمدن در سرزمین شوش و نواحی مورد کاوش را به چهارهزار سال پیش از میلاد مشخص ساخته‌اند. دِمُرگان خرابه‌های شوش را به چهار قسمت تقسیم کرده است:

۱ ــ ارک یا قلعهٔ شوش که از ادوار قدیم تا زمان اسکندر مسکون بود.

۲ ــ قصرهای شاهان هخامنشی. (در این قسمت خرابه‌های قصر داریوش و اردشیر دوم و تالار معروف که موسوم به «آَبدان» بود کشف شده است).

۳ ــ محله تجارتی.

۴ ــ محله‌ای در طرف راست رود کرخه.

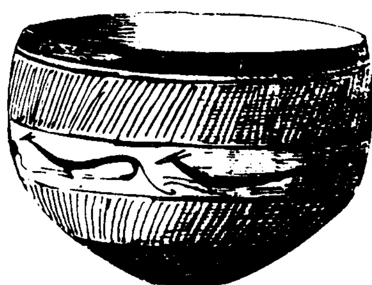
**شوشتری ــ سید نورالله:** ← سیدنورالله شوشتری

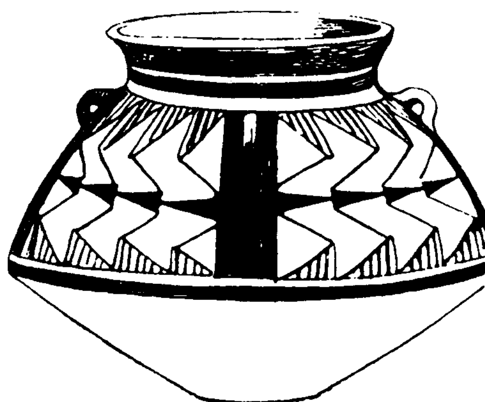
**شوکامون**

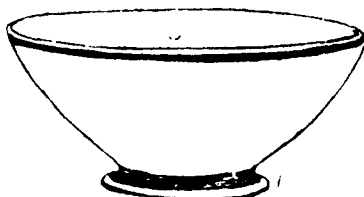
ربالنوع کاسیان، خدای آتش زیرزمینی، که نام دیگر آن «شُومُو» بود.

**شول ژی**

پسر اور نامو مؤسس سلسلهٔ سوم اور موسوم به شول‌ژی (این اسم را عده‌ای دونگی یا دون ژی خوانده‌اند) که تقریباً چهل و هفت سال سلطنت کرد (۲۲۶۳ـ۲۳۱۰) و به جای پادشاه سومر و آکاد بر خود عنوان پادشاه چهار ناحیه





نمونه ظروف سفالی «شوش اول» که قدمت آن بالغ بر ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌شود

گذاشت؛ او نیز مانند پدر به ترمیم و تجدید بناها پرداخت و خدایان سومر و آکاد راکه از معابد آنها ربوده شده بود به آنها باز گرداند. شول‌ژی پس از مدت بیست سال سلطنت، برای دفع خطر مهاجمین شمال، و تصرف اراضی آنها یعنی دامنهٔ غربی زاگرس به جنگ با اقوام این حدود پرداخت و اراضی آنها از قبیل سیمورو لولوبو، هارشی، کیماش، و اوربیلوم را ضمیمه متصرفات خویش کرد منتهی این کار هیچ‌گاه جنبه قطعی به خود نگرفت و شول‌ژی مجبور بود مرتباً به آن حدود اردوکشی کند و فقط دو ناحیه از این اراضی موسوم به کازالو و کیماش که در مشرق دجله و شمال ایلام قرار داشتند رسماً ضمیمهٔ امپراتوری سلاطین اور شد و برای ادارهٔ هر یک از آنها یک ایشاگ اعزام گردید.

ایشاگ انزان که خود را مطیع پادشاه اور می‌دانست یکی از دختران وی را به زنی گرفت (سال سی‌ام سلطنت شول‌ژی) ولی چون چهار سال بعد نافرمانی کرد به‌دست قوای اور مغلوب و مملکت او ویران شد.

در فهرست اسامی سالها، که منبع عمده اطلاعات دربارهٔ حوادث آن زمان می‌باشد نام شوش به‌نظر نرسیده و فقط در حوادث سال سوم، نام حاکم آن ناحیه موسوم به اورکیوم، ضبط شده است. نفوذ سومر دراین سرزمین حکمفرما بود و پادشاه در آنجا معابدی بر پا کرد و مجسمه‌هایی برای خدایان در آن معابد قرار داد. چنانکه از کتیبه‌های این معابد برمی‌آید بزرگان ایلام هدایایی برای سلامت و طول عمر پادشاه تقدیم می‌کرده‌اند.

هنگامی که پسر و جانشین شول‌ژی موسوم به بورسین (۲۲۵۴-۲۲۶۲) به سلطنت رسید قبایل زاگرس هنوز دست از زد و خورد برنداشته بودند و پادشاه جدید ناچار به جنگ با آنها مشغول شد، در این زمان ایلام هنوز اظهار اطاعت می‌کرد و حاکم جدید آن، زاریکوم بود. بورسین به کارهای خیر پرداخت و در

معبدی که بافتخار او بر پا شد مراسم مخصوص خدایان برای او انجام می‌دادند. سرزمین آشور نیز که تا این موقع نامی از آن برده نمی شد، خود را تابع پادشاه اور خواند و حاکم آنهم که زاریکوم نام داشت برای سلامت پادشاه معبدی تقدیم به اِلت اکالیم ربة‌النوع آشور کرد.

در زمان زمامداری جمیل سین (۲۲۴۵-۲۲۵۳) پسر بورسین، دو موضوع مهم جلب نظر می‌کند یکی آنکه یک نفر با عنوان نمایندهٔ مختار (سوکالماء) اختیار اداره چند شهرستان را بعهده می‌گیرد و دیگر آنکه برای دفاع و جلوگیری از حملات آموریها خط دفاعی میان دجله و فرات، در ناحیه سیپار ایجاد می‌گردد.

نافرمانی ملل مختلف و هجوم اقوام مجاور، سقوط دولت اور را ایجاب می‌کرد و غلبهٔ سومریها بر بین‌النهرین و نواحی مجاور بر اثر نیرومندی و پیشرفهایی بود که در اردو کشی‌ها بسبب آنها می‌شد منتهی این نفوذ نمی‌توانست همیشه بیک صورت باقی بماند و از طرف دیگر سرزمین سومر از مدتها پیش گرفتار عوامل نژادی مختلف که از سرزمین‌های مجاور به آن روی می‌آوردند بود و توانگری و حاصلخیزی مملکت و حوائج بازرگانی، اقوام گوناگون و بیگانگان را باین سرزمین جلب می‌کرد.

اغلب این مهاجرین هنگام زمامداری پادشاهان اول اور، به کارهای نظامی و نگهبانی در شهرهای سومر اشتغال داشتند و عده زیادی از آنها از «سرزمین مغرب» یعنی آمور و (سوریه علیا)، و سوبارتو باین حدود آمده بودند. در این زمان اسامی سامی در فهرستها زیاد دیده می‌شود و در فهرست حکام، که از طرف پادشاه تعیین می‌شدند اکثریت باسامیها می‌باشد. نفوذ بیگانگان در مملکت بحدی بود که مذهب سومری تحت‌الشعاع نفوذ سامیها قرار گرفت و در اسناد رسمی آن

زمان نام خدایان سامی نیز بر خدایان سومری افزوده شد. در این شرایط، ناتوانی سومر در برخورد با مخالفتهای جدید مایهٔ تعجب نبود چون همهٔ مهاجمین، همدستانی برای خود در داخلهٔ مملکت داشتند.

انحطاط دولت اور بعد از زمامداری شولژی بخوبی محسوس بود و به زودی روبه شدت گذاشت. جلوگیری از یورش‌های آنها به دشواری صورت می‌گرفت و جمیل سین برای این کار، دیوار بزرگی معروف به «دیوار مملکت آمورو» در مقابل آموریها کشید. در طرف مشرق، عقب‌نشینی سریعتر بود و جمیل سین در این حدود باستثنای شوش حاکمی از طرف خود نداشت.

**شومابغان**

عنوانی بود به معنی (مقام الوهیت شما) که به شاهان ساسانی خطاب می‌کردند.

**شهاب‌الدین اسفراینی**

وزیر ایرانی الراشدبالله.

**شهاب‌الدین ثقة‌الحامدی**

شهاب‌الدین فرزند ظهیرالدین عبدالعزیز خراسانی وزیر سلطان سلیمان پسر محمد پسر ملکشاه سلجوقی بود. در عهد سلطنت کوتاه سلطان سلیمان سلجوقی شش ماه به‌کار وزارت اشتغال داشت و در زمان سلطنت ارسلان شاه سلجوقی نیز همچنان در این مقام باقی بود. مدت وزارت او را پانزده سال نوشته‌اند.

**شهاب‌الدین (شمس‌الدین) مشرف**

خواجه شهاب‌الدین یا شمس‌الدین مشرف از وزیران بابر میرزا (دورهٔ تیموریان).

**شهاب‌الدین عبدالرزاق طوسی**

شهاب‌الدین عبدالرزاق طوسی

برادرزادهٔ نظام‌الملک طوسی از عالمان عصر سلجوقی بود که سلطان سنجر وی را از مدرسه و محراب و منبر به مسند وزارت برد و امور مملکت را به او سپرد. وی در دورهٔ وزارت خود از زهُد و تقوی دست کشید و به هرزگی و میخوارگی پرداخت.

## شهر

از اصطلاحات جغرافیایی عهد ساسانی؛ در واژه‌های مربوط به تقسیمات ارضی ایران، شهر مقام عمده‌ای دارد که همطراز با کشور نیز هست. واژه شهر و شهرستان در آثار باقی مانده از سده‌های سوم و چهارم میلادی، از جمله در اسناد رسمی و کتیبه‌های شاهان نیز موجود است. در سطر ۲۱ کتیبه شاهنشاه نرسه واژهٔ Shatrastan آمده است که در مفهوم آن به سختی می‌توان مرتکب خطا شد. زیرا واژهٔ مذکور از نظر معنا و مفهوم همپایه شهرستان است. افسوس که متن پارتی (پهلویک) این کتیبه محفوظ نمانده است.

در متن پهلوی اثر معروف شهرستانهای ایران واژه شهرستان اغلب در مواردی آمده که معرف شهرهای عمدهٔ استان‌ها چون خوارزم، گرگان و غیره است. پسوند «استان» نشانه‌ای از ارائه نامهای جغرافیایی است. چون سکستان، سورستان و شهریا «خشتر» که به موازات هم معنای وسیع دارد و معرف کشور و دولت است، در محدوده‌ای کوچکتر نیز به کار گرفته شده و به مفهوم استان و شهرستان هم آمده است. در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت که متعلق به سال ۲٦۰ میلادی است نام کاپادوکیه به همین صورت آمده است. در اینجا شهر به مفهوم استانی از امپراتوری روم است و در مورد استان کاپادوکیه به کار رفته است ولی در همین کتیبه عنوان Shtrdstan شهرستان در مورد شهرهای بزرگتر و کوچکتر نیز عنوان شده است. در زبان

سریانی و آرامی واژهٔ مدینتا Medinta همپایه شهرستان است. پژوهشهای متعدد موجب پذیرش این نکته گردیده که واژه شهر در روزگار باستان مفهوم وسیع‌تر داشت و به معنای کشور، استان و ایالت و دولت به کار می‌رفت. این واژه بعدها با گذشت زمان مفهوم کوچکتری یافت و همپایه شهر به معنای کنونی گردید؛ نولدکه، هر تسفلد و دیگر محققان چنین نظری ابراز داشته‌اند. به موازات مطالب گفته شده باید افزود که در زبانهای اهالی شرق ایران واژهٔ Kantha-Kanta «کند» به معنای «حصار وبارو» است، چون سمرکند (سمرقند) که نامش در روزگار باستان «ماراکند» بود و در استانهای شرق ایران واژهٔ Kantha-Kanta به معنی شهر محفوظ مانده است. گمان می‌رود این واژه در روزگار باستان به معنای حصار، دیوار و بارو بوده که به صورتی دیگر عنوان Ked-Kad به مفهوم خانه را نیز داشته است. آ.ز. روزنفلد A.Rozenfeld موضوع «قلعه ـ kala» را که از نواحی مسکونی و مستحکم ایران به شمار می‌رفت به صورتی شایسته مورد تشریح و بررسی قرار داده است.

در کتیبهٔ شاپور اول بر کعبه زرتشت واژه شهر به معنی ایالت و استان آمده است. در متن پهلوی کتیبه، استان رومی کاپادوکیه مورد نظر بوده است. در همان کتیبه واژه شهرستان به مفهوم شهر نیز به عنوان مکمل ذکر شده که جالب دقت و حایز اهمیت است. در سطر ۱۹ متن پهلوی کتیبهٔ مذکور چنین جمله‌ای را مکرر می‌توان یافت: «شهرستانان من پرگواری» که به معنای «شهرهای دارای حوالی و پیرامون» است. اهمیت واژه «شهرستان» به معنا و مفهوم «شهر» جای تردیدی باقی نمی‌گذارد، زیرا در آوانویسی و هزوارش نیز واژه مذکور به صورت «مدینتا ـ مدینة» آمده است. در کارنامک واژه «Pargvar ـ پرگوار» به معنای حصار خارجی محافظ شهر و یا نواحی مسکونی پیرامون آن است. این

واژه fargvar یا Pargvara به معنای بخشی از استحکامات محافظ سراهای بزرگ است که با واژهٔ یونانی Perivolos قرابت و نزدیکی دارد. «پرگوار ـ Pargvar » به مفهوم دیگر ممکن است «استان»، «حوالی»، «بازار»، «پیرامون» و «حومهٔ شهر» باشد. برای روشن کردن مفهوم «پرگوار» باید آن را با واژه‌های معادل خویش در دیگر زبانها برابر نهاد و مقابله کرد. در مزامیر پهلوی واژه معادل آن، واژه سریانی Saharta است.

واژه مذکور در زبان سریانی به معنای «دورزدن»، «طواف کردن»، و «سؤال کردن» مسائل آمده است. واژه «سؤال کردن» و «گدایی کردن» از همین ریشه است. در ضمن واژه مذکور به معنای دورزدن حصار، برج، ساختمان و دیوار نیز آمده است. از این‌رو مفهوم واژهٔ مذکور به معنای حومه، پیرامون، سرزمین پیرامون شهر و استان قابل درک است.

در متن یونانی کتیبهٔ نقش رستم در کعبه زرتشت ضمن ذکر اسامی شهرهایی که به تصرف ایرانیان درآمده، یک فورمول معین بارها تکرار شده است و آن اصطلاح «شهر و حومه» است مفهوم واژهٔ «Pargvar» به واژهٔ یونانی Perichvros استان، حومه و پیرامون نزدیک است. نام استانها و سرزمینهای وابسته به شهرها همراه نام شهرها آمده است.

در همان کتیبه کلمات یونانی «Ksthgi chai prechvroi » به معنای مردم و اراضی و بدیگر سخن اراضی متعلق به مردم یا اقوام و یا اهالی آن سرزمین است. واژه Ksthvos را به سهولت می‌توان «قوم» یا اتحادی از اقوام و یا اقوام متحد ترجمه کرد. زیرا یونانیان سران قبایل تازی را شیخ می‌نامیدند. واژه Pargvar در مفهوم اراضی و یا حومه، با واژه یونانی Perichvros ـ پریخوروس نزدیک است. چنان که در فوق اشاره شد واژه Ksthvos را می‌توان نه تنها به‌عنوان مردم، قوم و قبیله، بلکه

به مفهوم سرزمین نیز ترجمه کرد. بعضی محققان واژه مذکور را به همین مفهوم ارائه نموده‌اند.

## شهر آمار دبیر

از دبیران دولتی و به معنی «دبیر عواید دولت شاهنشاهی» دولت ساسانی.

لقب حکمرانان طالقان (دورهٔ ساسانی).

## شهربانو

نیمه نخست قرن اول هجری. دختر یزدگرد سوم ساسانی (۶۳۲ ـ ۶۵۱ م.) و همسر امام حسین (ع). راجع به‌نام و زندگی و وفات او روایات متفاوتی وجود دارد که به‌طور اجمال خواهد آمد. اما به اتفاق منابع تاریخی، وی یکی از سه دختر یزدگرد سوم بود که پس از شکست سپاه ساسانی از سپاه اسلام و فرار و قتل یزدگرد سوم به اسارت سپاه اسلام درآمد. پیرامون اسارت این بانو که به‌قول اعتمادالسلطنه «از هزاران آزادگی برتر و افضل است» و ازدواج وی با امام، سه دسته روایت نقل شده است.

روایت اول، مستند به روایت کلینی (ـ ۳۲۹ ق.) در کافی و قطب‌الدین راوندی ( ـ ۵۷۳ ق.) در الخراج والجرایح است که از امام باقر (ع) روایت کرده‌اند بعد از آنکه در زمان عمربن خطاب (۱۳ ـ ۲۳ ق.) سپاه یزدگرد از سپاه اسلام شکست خورد و ایران توسط مسلمانان فتح شد شهربانو و دو خواهرش به اسارت مسلمانان درآمدند و آنان را به مدینه آوردند. عمر خواست که آنها را به‌عنوان کنیز به معرض فروش گذارد اما امیرالمؤمنین علی (ع) (۳۵ ـ ۴۰ ق.) علیه‌السلام مانع شد و فرمود که آنان را به‌حال خود واگذارید تا هر که را می‌خواهند به همسری انتخاب کنند و شهربانو امام حسین (ع) را برگزید و از این ازدواج علی‌بن حسین، امام زین‌العابدین (ع) به‌دنیا آمد.

روایت دوم از شیخ صدوق (ـ ۳۸۱

ق.) در عیون اخبارالرضا است که از سهل‌بن قاسم بوشنجانی روایت می‌کند که امام رضا (ع) به من فرمود: بین من و شما نسبتی است و آن این است که چون عبدالله‌بن عامر در زمان عثمان بن عفان (۲۳ ـ ۳۵ ق.) خراسان را فتح کرد، دو دختر یزدگرد را اسیر کرد و آنان را به مدینه فرستاد. عثمان، یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) بخشید و هر دو پس از زایمان از دنیا رفتند.

روایت سوم از شیخ مفید ( ـ ۴۱۳ ق.) در ارشاد و طبرسی در اعلام‌الوری است که می‌نویسد حریث‌بن جابر حنفی، حاکم برخی ولایات مشرق ایران در زمان امیرالمؤمنین علی (ع)، دو دختر یزدگرد را در آن نواحی اسیر کرد و به‌نزد ایشان در کوفه فرستاد؛ آن حضرت شهربانو را به‌پسرش حضرت حسین (ع) بخشید که بعداً علی (ع) ملقب به زین‌العابدین و سجاد از او متولد شد و دیگری را به محمدبن ابوبکر داد که فرزندی به‌نام قاسم به‌دنیا آورد.

تحقیق و ترجیح میان این همه روایات مختلف مشکل است، اما قطع نظر از جزئیات نمی‌توان روایت شیخ صدوق در عیون اخبارالرضا را چنانکه علامه مجلسی هم در بحارالانوار گفته است ترجیح داد، زیرا فرار و قتل یزدگرد در زمان عثمان بوده است (۳۱ ق.) نه عمر و اگر گفته شود که ممکن است اسارت دختر یا دختران یزدگرد پس از جنگ قادسیه (۱۶ ق.) یا نهاوند در زمان عمر صورت گرفته است باز میان تولد امام زین‌العابدین (در سال ۳۶ یا ۳۷ یا ۳۸ ق.) و واقعه قادسیه یا نهاوند بیش از بیست سال فاصله می‌افتد، یعنی در این مدت طولانی فرزندی برای امام حسین (ع) از دختر یزدگرد به‌دنیا نیامده است. به‌هر روی گویند که چون دختران یزدگرد را وارد مدینه می‌کردند زنان و دختران شهر بر بامهای خانه‌های خود رفتند تا چهرهٔ آنها را ببینند. همچنین گویند وقتی که قرار شد به‌دستور عمر

آنها را قیمت‌گذاری کرده و به خواستگاران بفروشند، شهربانو ناراحت شد و به‌زبان پهلوی به خسروپرویز ناسزا گفت که اگر به‌نامهٔ پیامبر (ع) توهین نمی‌کرد چنین سرنوشتی در پیش روی آنان نبود. عمر پنداشت که شهربانو به وی دشنام می‌دهد و در صدد تأدیب او برآمد اما امیرالمؤمنین (ع) فرمود که وی از حکم تو آزرده شد و به جدّ خود خسروپرویز نفرین کرد. حکم خداوند در حق این‌گونه اسرا که از خاندان بزرگ باشند جز این است که صادر شد و گفته شد و گفته پیامبر (ص) را شاهد سخن آوردند که: عزیز هر قومی را عزیز بدارید. عمر راه چاره از امیرالمؤمنین (ع) خواست و ایشان فرمودند که آنان را آزاد بگذارید تا هر کدام از مسلمانان را بخواهند به‌همسری برگزینند تا سهم آنها از غنیمت محسوب شود و پس از این گفتگو بود که شهربانو امام حسین (ع) را برگزید. گویند که سلمان فارسی در این ماجرا مترجم بود. به‌نوشته برخی منابع تاریخی، گفتگوی امیرالمؤمنین علی (ع) و شهربانو بر روی لوحی در مزار بی‌بی شهربانو (مدفن شهربانو) در شهر ری ثبت شده است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

از زندگی شهربانو و امام حسین (ع) بیش از این اطلاعی در دست نیست اما منابع مذکور او را مادر امام زین‌العابدین (ع) دانسته‌اند. اغلب مورخان چنانکه شیخ صدوق و قطب‌الدین راوندی نوشته‌اند ـ شهربانو بلافاصله پس از تولد امام زین‌العابدین (ع) درگذشت اما ابن شهر آشوب در مناقب آل‌ابیطالب می‌نویسد: وقتی پس از شهادت امام حسین (ع) زنان و دختران اسیر را می‌آوردند شهربانو خود را در رودخانه فرات انداخت و از بین رفت. اما کتاب مقتل‌الحسین ابومخنف داستان به رود انداختن شهربانو را بسیار بعید دانسته و رد می‌کند و می‌نویسد که او در واقعه کربلا حضور نداشته است و

هیچ مقتلی از حضور او در کربلا خبری نمی‌دهد.

نام او را شهربانویه، شاه زنان، غزاله، سلافه، سلامه... نیز نوشته‌اند.

## شهربانو خانم

۱۳۰۵ ق. از زنان دانشمند خیّر. وی دختر امیر معظم محمدابراهیم‌خان ظهیرالدوله قاجار ( ــ ۱۲۴۰ ق.)، حاکم کرمان و مادر شکوه‌السلطنه، همسر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ ــ ۱۳۱۳ ق.) بود.

اعتمادالسلطنه او را از زمره زنان «مجلله مفخمه دانشمند» می‌داند که «به مزایای زهد و قدس و تقوا و رغبت به اعمال خیریّه» معروف بوده است.

## شهربراز

که او را شهروراز و گراز کشور هم گفته‌اند از جمله سرداران ناموری است که خسروپرویز به یاری پسر موریس امپراتور روم که فوکاس پدرش را در ۶۰۲ م. کشته و خود به تخت نشسته بود فرستاد. این سردار، فرخان هم خوانده شده است. و او در زمان فوکاس و جانشینش هراکلیوس پیروزیهای درخشانی در مقابل رومیان به دست آورد. اورشلیم را در ۶۱۴ م. گشود و چلیپا را به تیسفون انتقال داد که بعداً پس فرستاده شد. این سردار چون می‌دانست از خسروپرویز پسری نمانده پنهانی با همدستی هراکلیوس امپراتور روم خیال پادشاهی داشت که جان در این راه داد.

## شهر داذور

دادوردادوران. قاضی اعظم در دورهٔ ساسانی.

## شهرِ داذور: ← داذور داذوران

## شهرستانهای ایران

شهرستانهای ایران رسالهٔ کوچک چند صفحه‌ای است به زبان پهلوی و

تنها اثری است به این زبان که موضوع آن منحصراً جغرافیای تاریخی شهرهاست. البته در متنهای دیگر پهلوی همچون بندهشن و دینکرد و گزیده‌های زادسپرم نیز جای جای از جغرافیای باستانی ایران و خصوصیّت نواحی و شهرها سخن رفته است. در بندهشن از اَیادگار شهرها نام برده شده است. تدوین نهایی این رساله مانند اغلب آثار پهلوی که امروز در دست است، احتمالاً در قرن سوم هجری (نهم میلادی) صورت گرفته است. آخرین شخصیت تاریخی که نامش در متن آمده ابوجعفر منصور دوانیقی دومین خلیفهٔ عباسی است (۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ.). امّا تدوین اولیّهٔ آن احتمالاً به اواخر دورهٔ ساسانی باز می‌گردد، گرچه هستهٔ اساطیری بسیاری از مطالب آن به دورانهای بسیار قدیم‌تر تعلق دارد. مؤلف این رساله ذکر نشده است و یکی از منابع او احتمالاً خدای نامه پهلوی بوده است که از مطالب آن جغرافیانویسان دوران اسلامی نیز استفاده کرده‌اند.

در این رساله ایران شهر، بر حسب جهات چهارگانه، به چهار ناحیهٔ شرق و غرب و جنوب و شمال تقسیم شده است. چنین تقسیم‌بندی از زمان خسرو انوشیروان رواج یافته است. زیرا به گفتهٔ تاریخ‌نویسان دوران اسلامی، این شاه برای هر یک از نواحی چهارگانه سپاهبدی معین کرد. در این رساله نخست نام شهرهایی می‌آید که در ناحیهٔ شرق (خراسان) قرار داشته‌اند (بند ۲ تا ۲۰) و با سمرقند شروع می‌شود و به «شادفَرُّخ خسرو (گرد)»، که جای آن معلوم نیست، خاتمه می‌پذیرد. پس از آن، شهرهای غرب (بند ۲۱ تا ۳۳) ذکر می‌شود که اوّلین آنها تیسفون و آخرین آنها مدینه (یثرب) است. در این بخش، از شهرهایی مانند مکّه و مدینه یا شهرهای افریقیّه (افریقا) نیز نام برده شده است که ایرانیان قدیم با آنها ارتباط چندانی نداشته‌اند و تدوین کنندهٔ نهایی، رساله آنها را به متن اصلی افزوده است.

سپس، سخن از شهرهای ناحیهٔ جنوب در میان است (بند ۳۴ تا ۵۵) که با کابُل شروع می‌شود و با اَشکَر (که جای آن به درستی معلوم نیست) پایان می‌پذیرد و سپس ذکر شهرهای شمال می‌آید (بند ۵۶ تا ۶۰) که با شهرستان آذربایجان (احتمالاً اردبیل مرکز قدیمی این ناحیه) شروع می‌شود و به آمل ختم می‌گردد و در پایان (بند ۶۱) سخن از بنیان شهر بغداد است. نکتهٔ قابل توجّه این است که در مورد جهات شرق و غرب و جنوب، اصطلاحات خاص پهلوی این کلمات به کار رفته، اما برای شمال کلمهٔ اَباخْتَر (=باختر)، که لغت خاص شمال در زبان پهلوی است، استعمال نشده است. دلیل آن را در این نکته باید جست که شمال (اَباخْتَر)، برطبق عقاید زردشتی، جایگاه دیوان است و مؤلّف یا تدوین‌کننده برای پرهیز از ذکر شمال، نام آذربایجان، مهم‌ترین استان را در این ناحیه، برگزیده است.

در این رساله، همانند اغلب آثار پهلوی، اسطوره‌ها و واقعیتهای تاریخی در هم می‌آمیزند. انتساب بنیان بعضی از شهرها به شاهان اساطیری، مانند جمشید و ضحاک و فریدون و افراسیاب، فقط به حوزهٔ اسطوره تعلّق دارد. اما از سوی دیگر، انتساب بنیان بعضی از شهرهای دیگر مانند گور (اردشیر خُرّه) و بیل‌آباد (جُندی شاپور) و غیره به شاهان ساسانی حاکی از حقایق تاریخی است و از منابع دیگر تأیید می‌شود. شاهان ساسانی این رسم را داشته‌اند که هرگاه شهری را بنیان می‌نهادند یا شهر کوچک یا دهی را توسعه می‌دادند و بارو و دژ و استحکاماتی برای آن می‌ساختند، نام خویش را بر آن می‌نهادند و شهر نام رسمی جدیدی می‌یافت. این رسم نامطلوب موجب شده است که بعضی شهرها چندین بار نام عوض کنند (گور، اردشیر خرّه، فیروزآباد) و در مواردی نام اصلی آنها فراموش شود. در مواردی انتساب بنیان شهری به شخصیّتی فقط

بر اثر شباهت لفظی و اشتقاق عامیانه بوده است، مانند انتساب شهر بُست به بَستور یا رُخَد (رُخَج) به رُهام یا شوش و شوشتر به شیشین دخت (شوشین دخت).

رسالهٔ شهرهای ایران با جغرافیای موسی خوَرَنی شباهتهای فراوانی دارد. هر دو رساله، به اضافهٔ کتیبه‌ها و مُهرهای ساسانی و منابع سریانی و عربی و فارسی، منابع اصلی ما در شناخت شهرهای ایران دوران ساسانی به شمار می‌روند.

متن این رساله در متون پهلوی به چاپ رسیده است. مارکوارت نیز بار دیگر این متن را همراه با آوانویسی و ترجمهٔ انگلیسی و یادداشت‌ها به چاپ رسانیده است. این رساله به فارسی نیز ترجمه شده است.

## شهرستانی

«ابوالفتح همدّبن ابوالقاسم عبدالکریم شهرستانی»، در نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری تولد یافت. علوم بحث و مناظره و فصول را نزد استادانی چون ابوالمظفر خوافی قاضی طوس، ابونصر قشیری، ابوالقاسم سلمان‌بن ناصر انصاری و ابوالحسن علی‌بن احمد مدینی محدث بزرگ آموخت و در این علوم استاد شد و در زمرهٔ مشاهیر درآمد. مدتی در خوارزم به‌سر برد و سه سال در بغداد زندگی کرد و پس از بازگشت از بغداد باقی عمر را در خراسان گذراند و مدتی ملازم مجدالدین ابوالقاسم علی نقیب از سادات ترمذ بود و دو کتاب خود الملل والنحل والمصارعه را به‌نام او تألیف کرد و سپس به‌خدمت سلطان سنجر پیوست و آنگاه به شارستان رفت و در همانجا بود تا در سال ۵۴۸ درگذشت.

## شهر سوخته

تپه‌های متعددی به مساحت قریب ۲ کیلومتری نزدیک جادهٔ زاهدان به زابل. بین آبادی «تاسوکی» و دوراهی

زاهدان به مشهد، مشتمل بر آثار ابنیهٔ مدفون و سفالهای ادوار ماقبل تاریخ. طبق بررسیهای به عمل آمده سیستان در حدود ۵۰۰۰ سال قبل یکی از آبادترین مناطق خاورمیانه بوده و معلوم نیست بر اثر چه حادثه‌ای سوخته و به صورت ویرانه‌ای درآمده است.

ضمن حفاریهایی که در این ناحیه به عمل آمده مقدار زیادی قطعات شکسته سفال و اجناس مختلف از قبیل حصیر و شیشه وآثار دیگری از زندگی انسانها در این ناحیه به دست آمده است. این شهر در فاصله ۱۹۰۰ تا ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد محل سکونت بوده و مردم این ناحیه به صنعت کوزه‌گری، حصیربافی و سنگ‌تراشی و تهیه زینت‌آلات از سنگ لاجورد و فیروزه آشنا بوده‌اند.

## شهر وراز

شهربراز. فرخان. یکی از سرداران اواخر دورهٔ ساسانی که او را «رومیزان» می‌گفتند و لقب او شهر وراز بود.

## شهریار

۱ ــ در شاهنامه، یکی از چهار پسر خسروپرویز (پادشاه ساسانی) و شیرین، و پدر یزدگرد سوم.

۲ ــ در تاریخ ایران، از عناوین فرمانروایان، خاصه فرمانروایان محلی. استعمال آن در دورهٔ اسلامی به معنی کلانتر و بزرگ شهر بوده است. لفظ شهریار به صورت نام خاص هم در ایران متداول بوده است. مانند: شهریار پدر یزدگرد سوم.

## شهریار اول

پسر پادوسبان دوم (جلوس ۱۴۵ هـ. ق.).

## شهریار دوم

پسر پادوسبان.

## شهریار سوم

پسر جمشید پسر ونداد. (جلوس ۲۸۶ ه. ق.).

## شهریاری، عباسعلی

عباسعلی شهریاری معروف به «مرد هزار چهره» از کارگران صنعت نفت آبادان و از عوامل نفوذی «ساواک» در تشکیلات تهران بود که پس از کشف این ماجرا، ناگزیر «رضا رادمنش» در پلنوم سیزدهم کمیتهٔ مرکزی حزب توده، در سال ۱۳۴۸ از مقام دبیر اولی حزب برکنار می‌شود.

## شهریک

شهریک به عربی رئیس الکوره کسی بوده است که شهری تحت نظر فرماندهی او بوده و او را از میان طبقهٔ دهقانان اختیار می‌نمودند.

حاکم شهر، یکی از اصناف حکام ایالات در دوره ساسانی.

## شهریل

لقب یزدجرد ابن شهریار.

## شهریور (خشَثْرَه وَئیریه)

به معنی شهریاری و سلطنت مطلوب است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت آفریدگار است. در جهان مینوی، او نماد فرمانروایی بهشتی و در زمین نماد سلطنتی است که مطابق میل و آرزو باشد، ارادهٔ آفریدگار را مستقر کند، بیچارگان و درماندگان را در نظر داشته باشد و بر بدیها چیره شود. او پشتیبان فلزات است و فلزات نماد زمینی او هستند. اوست که در پایان جهان همهٔ مردمان را با جاری کردن فلز گداخته‌ای خواهد آزمود. این امشاسپند مذکر است.

## شهریورگان

شهریور یا خشتروئیری (Khshatravairy) در اوستا به معنی کشور

منتخب یا پادشاهی برگزیده است و در اوستا یعنی بهشت یا کشور آسمانی دیده شده است و نام امشاسپندی است که نگهبانی ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه بدو سپرده شده و در جهان برین نماینده پادشاهی ایزدی و فرواقتدار خداوندی است و در جهان مادی پاسبان فلزات می‌باشد ایرانیان کهن در این روز که نام ماه و روز مطابق گردیده است جشن سازند و علت اعتبار بیشتر این جشن تولد داراب در این روز می‌باشد.

## شهید اول

محمد، ملقب به شمس‌الدین و معروف به «شهید اول» از بزرگان علمای امامیه و فقها و مجتهدین اثنی‌عشری و نخستین کسی است ــ از علمای امامیه ــ که به لقب شهید ملقب شده است. او در سال ۷۳۴ ه. ق. بعد از یک سال حبس در قلعه شام، در دمشق با شمشیر به قتل رسید و به‌دار آویخته شد.

## شهید ثانی

شیخ زین‌العابدین علی، از مفاخر علمای امامیه و متبحرین فقهای اثنی‌عشری و نخستین کسی است از امامیه که در علم درایه تألیف کتاب کرده است. تولد وی بین سالهای ۹۱۰ تا ۹۱۲ ه. ق. اتفاق افتاده است. تألیفات شهید ثانی متجاوز از هشتاد کتاب و رساله است که از میان آنها می‌توان کتاب معروف «شرح لمعه» را نام برد.

## شیبانیان

خاندان شیبانیان طبق گفتهٔ اسدی از قبیلهٔ شیبان عرب است و معروفترین امیر این خاندان ابودلف است. نام پدر ابودلف و چگونگی احوال وی معلوم نیست. اولین خبر از ابودلف جنگ او با ابوالهیجاء نوهٔ سالار و دیگر خبر لشکرکشی او بر واسپورگان است که هر دو جنگ به نفع ابودلف تمام شد.

ابودلف با این پیروزیها دوین و

نـواحـی اطـراف را مـتصرف و نـیرومند گردید و بنیاد حکومت خود را مستحکم گردانید.

ابودلف برای پیشبرد مقاصد خـود با سنباد پادشاه ارمنستان پیمان دوسـتی بست. از این به بـعد اطـلاع درسـتی در دست نیست تا نوبت به نوهٔ وی ابودلف شـاه نـخجوان مـی‌رسد. او بـزرگترین فـرمانروای ایـن خـاندان است. مـردی علم‌دوست و ادب‌پـرور و از مـمدوحان قطران بـود و قـطران قـصاید زیـادی در مدح وی گفته است.

گرشاسب‌نامه یکی از شاهکارهای شـعر پـارسی بـه فـرمان او و بـه‌نام وی توسط اسدی طـوسی بـه سـال ۴۵۸ ه سروده شـده است کـه خـود نـام وی را جاویدان کرده است.

با وجود شهرت ابـودلف در عـالم ادبیات فـارسی در تـاریخها نـامی از او نتوان یافت و اندک اطلاعات تاریخی ما از اشعار قطران و اسدی طوسی است.

قطران همان‌طوری که از اشـعارش پیداست مدتها در دربار ابودلف بود.

اسـدی، پـدر ابـودلف را صـفر، برادرش را ابراهیم و پسـرش را مـحمود می‌نویسد. طبق اشعار قطران ابـودلف و امیر و هسودان بـا هـم هـمدم و دوست بودند.

مدت حکمرانـی ابـودلف طـولانی بود و وزیرش محمدبن اسماعیل حصنی نام داشته است.

امرای شیبانیان

ابودلف امیر گولتن

۳۷۷ ـ ۳۷۳

|

صفر (صقر ؟)

|

ابراهیم — ابودلف ۴۵۸

ابودلف ۴۵۸

|

شاه محمود

**شیبانی = مزیدی = یزیدی**

سلسله‌ای از اعقاب یزیدابن مـزید

شیبانی بوده‌اند که در ۱۸۳ ه‍. ق. از جانب هارون‌الرشید ولایت ارمنستان و آذربایجان و شروان و دربند را داشتند. از اعقاب وی چندین تن تا اواخر قرن ۵ ه‍. ق. در شروان و گاهی در اران و آذربایجان فرمان راندند.

## شیبک‌خان

شهرت محمدشاه بخت‌خان شیبانی [پادشاه ماوراءالنهر (۹۰۶ ـ ۹۱۵ ه‍. ق.] در ۹۰۰ ه‍. ق. به ماوراءالنهر آمد، و به تسخیر این سرزمین پرداخت، و در ۹۰۶ ه‍. ق. فتوحات خود را به انجام رسانید، و سمرقند را نیز گرفت. بابر به کمک مردم، سمرقند را باز ستاند، ولی چند ماه بعد شیبک‌خان شکست فاحشی بر او وارد کرد، و سمرقند را دگربار گرفت. در ۹۰۸ ه‍. ق. شاهرخیه و تاشکند را تاراج کرد ولی پیش از رسیدن بابر این نواحی را ترک گفت. چند سال بعد هرات را فتح کرد، و سپس شاه اسماعیل اول صفوی را به تسنن دعوت نمود. شاه اسماعیل لشکر به‌دفع او برد، و عاقبت در ۹۱۶ ه‍. ق. نزدیک مرو او را مغلوب کرد، و وی از جراحاتی که برداشته بود درگذشت.

## شیخ‌الاسلام

از روحانیون عصر زندیه که ادارهٔ محاکم شرع به‌عهدهٔ وی بود و مسائل شرعی (مخصوصاً طلاق) توسط «شیخ‌الاسلام» رسیدگی می‌شد. وی با وجود عهده‌دار بودن بسیاری از امور دینی و مذهبی «فاقد قدرت سیاسی» در این عصر بوده است.

شیخ‌الاسلام بالاترین مقام مذهبی و قضایی را دارا بود. به علت مقام والای مذهبی که شیخ‌الاسلام دارا بود، منزل وی محل تحصن و پناهندگی مردم می‌گردید.

**شیخان:** ← جناح شیخان

## شیخ بهایی

از دانشمندان و فقهای صفویه. شیخ بهاءالدین حسین عاملی معروف به شیخ بهایی، چون از شیعیان جبل عامل بود به عاملی شهرت یافت. پدر وی از شاگردان شیخ زین‌الدین شهید ثانی بود و هنگامی که استادش به‌جرم تشیع توسط ترکان به‌قتل رسید، به اتفاق بهاءالدین به اصفهان آمد. بهاءالدین نزد استادانی چون ملا عبدالله یزدی و ملاعلی و ملافضل قائنی به فرا گرفتن الهیات و ریاضیات و طب مشغول شد و در زمرهٔ فقها درآمد و به مقام شیخ‌الاسلامی رسید. وی سفری به زیارت مکه رفت و پس از بازگشت به لباس اهل طریقت ملبس گردید. آنگاه به حجاز و مصر و شام و عراق سفر کرد و با علما و عرفای بزرگ آشنا شد. تولد او در ۹۵۳ ه. ق. و وفاتش در ۱۰۳۱ اتفاق افتاد. از تألیفات مهم او جامع عباسی مشتمل بر فتاوی شرعیه، مفتاح‌الفلاح، تشریح‌الافلاک و خلاصة الحساب، کشکول، مثنوی نان و حلوا و مثنوی شیر و شکر را می‌توان ذکر کرد.

## شیخ حسن جوری

شاگرد شیخ خلیفه آغازگر قیام سربداران.

وی از قریه جور از توابع نیشابور بود که از همان اوان جوانی مرید اهل حق و دوستدار ائمهٔ اطهار گردید و در پی تقوی رفت؛ وی در این اوضاع و احوال توسط یکی از شاگردانش به محضر شیخ خلیفه راه یافت و شنید آنچه را به دنبالش بود و شیفتهٔ وی گردید و وقتی شیخ خلیفه به قتل رسید وی به عنوان جانشین او به تبلیغ برخاست و در این راه مرارتها کشید.

## شیخ حسن چوپانی

پسر تیمورتاش پسر امیر چوپان سلدوز؛ پس از مرگ پدر مدتی متواری بود و در سال ۷۳۸ ه. ق. شخصی به‌نام

قراجری را که به پدرش شباهت داشت انتخاب کرد و مادرش را به عقد او درآورد و اعلام کرد که او نمرده است و با این حیله سپاهی گرد آورد و به آذربایجان تاخت و متصرفات شیخ حسن ایلکانی را به‌دست آورد، ولی قراجری شیخ حسن را مضروب کرده به تبریز گریخت. او شیخ ساتی‌بیگ را به ایلخانی برداشت، و به فرمان او قراجری را دستگیر و اعدام کرد. سال بعد دستگاه او را نیز غارت کرده از ایلخانی برداشت و دیگری را به جایش گماشت. این آشوبها خلاصه گریبان او را گرفت و یکی از زنانش او را کشت (۷۴۴ هـ. ق.).

## شیخ خزعل: ← خزعل‌خان

## شیخ خسروشاهی

شیخ خسروشاهی در سلک عمال ماوراءالنهر بود. در آن هنگام که میان میرزا ابابکر و میرزا عمر از ابنای میرانشاه تیموری در آذربایجان و عراق اختلاف افتاد میرزا ابابکر خزانهٔ میرزا عمر را که در سلطانیه بود غارت کرد. شیخ خسروشاهی از سمرقند به آذربایجان رسید و به میرزا عمر پیوست و منصب وزارت یافت.

## شیخ خلیفه (سربداران)

شیخ خلیفه مردی پاکیزهٔ روزگار بود از اهالی مازندران که از همان اوان جوانی به تحصیل علوم دینی و تلمذ نزد شیوخ بزرگ پرداخت. وی قرآن را خوش می‌خواند و در تجوید سرآمد روزگار بود. وی چندی را در نزد شیخ بالوی زاهد که از اقطاب مازندران به‌شمار می‌رفت، تلمذ و شاگردی کرد. زنجیره مریدی و مرادی شیخ بالوی زاهد به امام جعفر صادق (ع) می‌رسید.

شیخ خلیفه آنچه را که به‌دنبالش بود، در محضر شیخ بالوی زاهد آملی نیافت و لذا تصمیم گرفت تا به محضر شیوخ و عرفای دیگر بشتابد. در این ایام شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی جزو

شیوخ بزرگ زمان خود بود. شیخ خلیفه به محضرش شتافت تا گمشدهٔ خود را در کنار او بیابد. لیکن آنچه را که می‌جست در محضر او نیافت. چنانکه روزی شیخ علاءالدوله سمنانی از وی پرسید: «به کدام مذهب از مذاهب اربعه معتقدی؟» و شیخ خلیفه جواب داد: «ای شیخ آنچه من می‌طلبم از این مذهبها بالاتر است».

و همین جواب کافی بود تا از محضر شیخ علاءالدوله سمنانی نیز خارج شود و به دامن شیخی دیگر از شیوخ زمان ــ یعنی خواجه غیاث‌الدین هبةالله حموی ــ در بحرآباد بشتابد. لیکن در بحرآباد نیز به خواستهٔ خود نرسید و لذا رخت سفر بربست و در سبزوار اقامت گزید. سبزوار در این ایام مأمن شیعیان اثنی‌عشری بود.

او روزی در مسجد جامع شهر سبزوار به وعظ پرداخت. سخنانش خلق کثیری را به‌سوی او کشاند؛ و بسیاری از افراد مرید و پیرو او شدند. بدین ترتیب آوازهٔ شهرتش در اطراف و اکناف پیچید و صاحبان قدرت را به وحشت انداخت. از این‌رو صاحبان قدرت در دو بعد سیاسی و عقیدتی به مبارزه با او برخاستند، لیکن شیخ خلیفه همچنان به کار خود مشغول بود و به تعلیم تعالیم خود می‌پرداخت.

بالاخره علمای درباری که دست در دست حکام داشتند فتوایی صادر کردند با این مضمون که:

«شخصی در مسجد ساکن است و حدیث دنیا می‌گوید و چون منعش می‌کنند، منزجر نمی‌شود و اصرار می‌نماید. این چنین کس واجب‌القتل باشد یا نی؟» و اکثر فقهای رسمی زمان جواب دادند که: «باشد».

صورت فتوی را به‌نزد سلطان ابوسعید فرستادند تا بر آن صحه بگذارد؛ لیکن ایلخان از این کار سر باز زد و جواب داد: «من دست به خون درویشان نمی‌آلایم. حکام خراسان به موجب شرع شریف عمل نمایند».

حکام و عمال آنها در کار خود شدت عمل به‌خرج دادند و در صدد قتل شیخ برآمدند، ولی مریدان وی مانع از این کار شدند. از سوی دیگر آوازهٔ تعالیم شیخ مردم را به‌سوی او کشانده بود و هر روز بر تعداد پیروان او افزوده می‌شد. ارادت شیخ حسن جوری ــ که به‌هر حال خود وزنه‌ای در منطقه محسوب می‌شد ــ به شیخ خلیفه، بر تعداد پیروان او افزود.

اما صاحبان قدرت زمانه دست از او برنداشتند و هر لحظه برای از بین بردن وی به طرح نقشه‌ای پرداختند. بالاخره در خفا دسیسه کردند و یک روز:

... و در این اثنا ناگاه بامدادی به مسجدی که شیخ خلیفه می‌بود درآمدند. ریسمانی بر ستون دیدند و شیخ خلیفه از آن به حلق آویخته و خشتی چند در پای ستون بر یکدیگر نهاده، چنانکه پای بر آن خشتها نهند و گردن بدان ریسمان رسد. بعضی را ظن آن شد که شیخ قصد خود کرده و اتباع او می‌گفتند: منازعان او را قصد کرده‌اند. فی‌الجمله کیفیت آن معلوم نشد.

لیکن کیفیت معلوم بود. کار، کار معاندان و دشمنان سیاسی و عقیدتی شیخ خلیفه بود که بالاخره پس از کوششهای زیادی به هدف خود رسیدند.

شیخ خلیفه با توجه به یکی از اعتقادات شیعیان اثنی‌عشری ــ یعنی مسئله مهدویت و اعتقاد به ظهور امام زمان (عج) ــ و نیز با به میان کشیدن این بعد اعتقادی، مردم را برای مبارزه با ظلم و جور حکام بسیج می‌کرد. بر همین اساس موضع مخالفان وی نیز بر پایهٔ دو بعد عقیدتی و سیاسی ــ اجتماعی قرار گرفته بود. تعالیم عقیدتی شیخ خلیفه با اعتِقاد رسمی حکام، یعنی تسنن، نمی‌خواند و از سوی دیگر تعالیم وی موقعیت اجتماعی ــ سیاسی آنها را می‌لرزاند. همچنین از نظر اقتصادی آنها را در مضیقه قرار می‌داد چون منبع

اصلی مالی و اقتصادی حکام از طبقه پایین و رعایا ــ که همه دل در گرو تعالیم شیخ خلیفه از اصول تشیع اثنی‌عشری ــ که وی به تبلیغ آن در بین طبقات ضعیف و ناچار جامعه می‌پرداخت ــ جدا نبوده است. که البته پس از وی شیخ حسن جوری ادامه دهندهٔ او شد؛ ← سربداران.

## شیخ علی حزین

شیخ علی حزین از دانشمندان عصر خویش است که در فارسی‌نویسی شیوهٔ ساده و شیرینی داشته. نسب او به شیخ زاهد گیلانی می‌رسد و در سال ۱۱۰۳ در اصفهان متولد گردید. هنگام فتنهٔ افغان و قیام نادر به مسافرت پرداخته و پریشانی اهالی ایران در آن ایام او را متأثر ساخته چنانکه در «تذکرةالاحوال» شمه‌ای از آن اوضاع را شرح داده است. در آخر در هند رخت اقامت گسترد و هم در آنجا وفات کرد. حزین دارای چند دیوان شعر است و مهمترین آثار او یکی تذکرةالاحوال است که به آن اشاره شد و دارای نکات ادبی است و دیگر تذکرةالمعاصرین است.

## شیخ علی‌خان ایلکانی: ← علی ایلکانی

## شیخعلیخان زند

فرزند مهرعلیخان عموزاده و بزرگترین سردار کریمخان وکیل بوده است. در سال ۱۱۶۸ هـ. ق. که محمدحسن‌خان قاجار از گیلان و قزوین به‌حدود عراق آمده بود، کریمخان وکیل در این هنگام در اصفهان بود و ابتدا شیخ علیخان و سپس محمدخان زند را برای دفع او به‌حدود اراک فرستاد.

موقعی که محمدحسن‌خان قاجار در سال ۱۱۷۱ هـ. ق. شهر شیراز را محاصره کرده بود، شیخ علیخان با او جنگ کرد و پس از شکست خان قاجار شیخ علیخان او را تا نزدیک اصفهان

تعقیب کرده، و نفرات ارتش او را خلع سلاح نمود. شیخ علیخان به واسطهٔ دلاوریها و خدماتی که نسبت به کریمخان وکیل انجام داده بود، غروری بر او مستولی گردیده و چندان اعتنایی به وکیل نداشت و کریمخان هم از او ترس داشت و از وی احتیاط می‌نمود و این علل سبب شد که کریمخان دستور داد تا چشمهای او را میل کشیده و کور نمایند و پس از این عمل چندی بعد او را مورد لطف و محبت خود قرار داد.

## شیخعلیخان زنگنه

متوفی ۱۱۰۱ هـ. ق.، از امرا و رجال عهد صفویه و وزیر معروف شاه سلیمان اول صفوی. پدرش علی‌بیگ زنگنه، از جانب شاه صفی منصب میرآخوری داشت. شیخعلی‌خان، بعد از پدر، منصب میرآخوری یافت، و چون شاه سلیمان را از شر وزیری که در آغاز جلوسش به او اعتنایی نمی‌کرد خلاص نمود، منصب وزارت و عنوان اعتمادالدوله یافت.

## شیخ فضل‌الله (نعیمی)

شیخ فضل‌الله بنیانگذار مکتب حروفی است. بعضی زادگاه او را استرآباد گرگان و عده‌ای تبریز آذربایجان و برخی چون صاحب تذکره ریاض‌العارفین، مشهد و برخی استرآبادی بودن او را محرز می‌دانند، زیرا در نوشته‌های وی لهجه گرگانی به‌وضوح آشکار است.

وی به سال ۷۴۰ به‌دنیا آمده و در سال ۷۹۶ در پنجاه و شش سالگی کشته شد و بنا به‌قول ابن حجر جسد او را به سال ۸۰۴ به‌فرمان تیمور سوزانده‌اند و نیز ← حروفیه.

## شیخ فضل‌الله نوری

شیخ فضل‌الله کجوری معروف به نوری فرزند ملاعباس نوری طبری که از افاضل علمای دین و پیشوایان مورد اعتماد و وثوق مردمان در منطقهٔ نور

مازندران شمرده‌اند به تاریخ دوم ذیحجهٔ ۱۲۵۹ هـ. ق. در کجور چشم به جهان گشود. در آغاز جوانی به تحصیل مقدمات علوم متداول عصر خود پرداخت و برای تکمیل تحصیلات، همراه مرحوم حاج میرزا حسین نوری به نجف اشرف مهاجرت نمود و در حوزهٔ درس «شیخ راضی آل خضر» و میرزا حبیب‌الله رشتی ــ از شاگردان شیخ مرتضی انصاری ـــ به درس سید محمدحسن میرزای شیرازی راه یافت و پس از گرفتن علوم حوزهٔ علمیه و پس از نیل به مرتبهٔ اجتهاد و تألیف رساله‌های فقهی و اصولی به اشارهٔ میرزای شیرازی برای ارشاد و هدایت مردم تهران آمد و رفته رفته طراز اول و زمامدار روحانیت شد و طبق سنت عالمان بزرگ همهٔ اعصار بر مسند تدریس نشست و بسیاری از فضلا و علما از حوزه‌های درس او بهره می‌بردند. شیخ فعالیتهایی را علیه سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیگانگان که آنرا نوعی تسلط کفار بر کشور اسلامی تلقی می‌کرد آغاز کرده بود. از جمله در جریان جنبش تنباکو با میرزای شیرازی و در تهران در آغاز نهضت مشروطه در ایجاد فکر و رهبری تأسیس عدالتخانه و جنبش روحانیت و سپس تدوین قانون اساسی، نقش عمده‌ای داشت. البته بی‌تردید، شیخ که در این راه رواج شریعت را می‌طلبید، با امید و آرزوی بسیاری پیش آمد و چنین می‌خواست که احکام شرع را به رویهٔ قانون آورد و روی هم رفته برای به شکل در آوردن یک حکومت شرعی می‌کوشید. و همین باور در اندیشهٔ مذهبی ماندن جنبش، شیخ را واداشت در اولین تغییر جهت و نمود تعارض میان عدالتخواهی و مشروطیت که توسط روشنفکران تازه‌وارد از فرنگ عنوان شد، ناخرسندی خود را ابراز کند و اعلام دارد: «این مشروطیت هنگامی رسمیت خواهد یافت که مشروعه تابع احکام اسلام باشد». و نیز از سخنان اوست که می‌گفت! «آیا چه افتاده است

که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخهٔ شورای ما از انگلیس بیاید؟!!» به‌طور کلی شیخ فضل‌الله نوری رهبری نهضتی مذهبی را بر عهده داشت و تلاش می‌کرد ارکان و بنیاد یک انقلاب سیاسی را بر باورهای دینی برای تشکیل حکومت شرعی و یا حداقل حکومتی که به مقررات شریعت ارج گذارد، برقرار سازد. بعد از فتح تهران، مخالفین شیخ فرصت را مغتنم شمرده نزد مجاهدین و یپرم‌خان ارمنی که دو روز بود به ریاست کل شهربانی منصوب شده بود رفته و اظهار داشتند که هرگاه شیخ نوری زنده بماند، امکان دارد در سراسر کشور مردم را وادار به مخالفت با فاتحان کند و بدین ترتیب روز ۱۱ رجب ۱۳۲۷ هـ. ق. عده‌ای قریب هفتاد، هشتاد نفر از مجاهدین مسلح ارمنی به فرماندهی یوسف‌خان ارمنی به‌خانهٔ مجتهد بزرگ یورش بردند و شیخ را گرفته و محاکمه را شروع و شیخ را محکوم به اعدام نمودند و عصر روز سیزدهم رجب شیخ را از زندان نظمیه برای آخرین بازجویی به دادگاه برده و همان روز در میدان توپخانه به‌دست یوسف‌خان ارمنی اعدام گردید و جسدش پس از دو ماه با مشکلاتی به قم انتقال داده شد و در مقبره‌ای از صحن حضرت معصومه (س) که پیش از شهادت برای خود تهیه کرده بود به خاک سپرده شد.

**شیخیه**

پیروان احمد احسائی که وی در ۱۲۴۳ هـ. ق. درگذشت.

**شیدسب**

در شاهنامه، پسر گشتاسب که با اردشیر و شیرو، دیگر برادران خود، در جنگ گشتاسب با ارجاسب تورانی کشته شد.

**شیدوش**

در شاهنامه، پهلوان ایرانی، پسر

گودرز و از سران سپاه ایران در پادشاهی فریدون و نوذر و کیکاوس و کیخسرو و جنگهای آنان با تورانیان است.

**شیر سنگی**

مجسمهٔ معروف دورهٔ مادها در دروازهٔ همدان.

**شیرسنگی:** ← مجسمهٔ شیرسنگی

**شیروان**

شیروان یا سیروان شهری ویران در نزدیک صیمره است، و رودی به همان نام شیروان در آنجا جاریست. ابن خرداذبه می‌نویسد که پایتخت ماسبذان (در پشتکوه) شیروان بود. ابن الفقیه گوید قباد ساسانی حکماء و اطباء را به این شهر آورد و گوید مردم ماسبذان از همه جا وحشی‌ترند (یعنی لرها) که ساکن آن شهر بودند و گوید مردم ماسبذان و مهرگان کذک (صمیره) هر دو یک حکومت داشتند.

**شیروانات:** ← آلبانی

**شیروانشاهان:** ← شروانشاهان

**شیرویه**

قباد دوم. پهلوی، کواذ. فرزند خسروپرویز که پدر را به قتل رساند. بعضی از مورخین برآنند که شیرویه رضایت به قتل پدر نداشت و در تحت فشار مجمع اعیان به آن تعمل تن داد. وی در اولین سال سلطنت خود اقداماتی برای رضایت ایرانیان به عمل آورد؛ از قبیل آزاد ساختن محبوسین و بخشیدن مالیات برای سه سال، ولی از طرف دیگر بدون هیچ دلیلی برادران خویش را به قتل رسانید و با این اقدام نسل ساسانی را منقرض کرد. مدت سلطنت وی را شش ماه نوشته‌اند.

## شیز

مرکز عظیم دینی ماد آذربایگان (تخت سلیمان امروزه) و معبد عمدهٔ شمال ایران، متعلق به ناهید که در این معبد جامعه‌ای بسیار قدیمی از مغان می‌زیستند.

ظاهراً شهر قدیم «گنزک» یا «گنجک» ــ که چون محل خزائن سلاطین ساسانی بوده و به این نام خوانده می‌شده است ــ از شهر شیز، که آتشکدهٔ آذرگشنسب در آن واقع بوده قدیمیتر است. گفته‌اند خسروانوشیروان آتشکده و خزاین را از شیز اصلی به محلی که در کتب جغرافیایی اسلامی «البرکه» خوانده شده است منتقل کرد و این محل به شیز معروف شد که مطابق تخت سلیمان کنونی است.

## شیزیکان

شیزیکان شهری بوده است در نزدیکی دریاچه ارومیه در آذربایجان جنوبی که آتشکده‌ای به‌نام گنزک یا گنجک در آنجا وجود داشته. چون محل نگهداری خزاین ساسانی بوده از این رو به‌نام گنجک خوانده شده است و آن همان آتشکدهٔ آذرگشسب است که آن آتشکده را شیز نیز می‌خواندند. محل شیز احتمالاً لیلان کنونی در گاودول در چهارده کیلومتری جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه بوده است.

## شیشیندخت

شیشیندخت، زن یزدگرد پسر شاپور که بنای شوش در کتاب پهلوی شهرستانهای ایران به او نسبت داده شده و گفته شده که او دختر ریش گلوتک پادشاه یهودیان بوده است.

## شیعه

کلمهٔ شیعه با توجه به سیر تاریخی آن به معنی لغویش یعنی پیروان، حزب،

گروه، یاران، هواداران و یا در مفهوم وسیعتر آن «حامیان» در نظر گرفته می‌شود. مفاهیم این کلمه چندین بار در قرآن کریم تکرار شده است. کاربرد علمی این کلمه نامی ویژه پیروان علی (ع) و خاندان او می‌باشد.

جانشینی علی (ع) بعد از پیامبر و اثبات امامت حضرت علی (ع) و خاندان او از ویژگیهای شیعی می‌باشد که به احادیث و آیات استناد می‌کند. فضایل و سجایای شخصی، مقامی یکتا و ممتاز بر دیگر اعضای خانواده و اصحاب پیامبر، برای علی (ع) به‌وجود آورد و گروهی از دوستان را برایش فراهم ساخت که با کمال اشتیاق و توجه بخصوص حتی در طول زندگی پیامبر بر او تبعیّت کردند. و به‌خاطر این دلیل است که شیعه مدعی وجود تشیع حتی در زمان زندگی پیامبر است. به‌هر حال شیعه یعنی پیرو ولایت علی‌بن ابیطالب (ع) و ائمه اطهار (ع).

**شیلانچی**

داروغه یا روچیخانه.

**شیلخاک ــ اینشوشیناک**

پسر دوم «شوتروک ناخونته» (۱۱۶۵ ــ ۱۱۵۱ ق. م.) از پادشاهان عیلامی.

**شیمالی**

رب‌النوع کاسیان، الههٔ قلل کوهستان، که نام دیگر آن «شیبارو» بود.

**شیموت**

قاصد خدایان، ملقب به «خدای ایلامیها» که در سراسر کشور مورد احترام بود.

**شینک**

وزارتخانه، دیوان بزرگ در ولایت خنای.

# ص

## صاحب اختیار

لقبی بوده است در زمان سلاطین قاجار.

## صاحب‌الحسبه

در حکومت عباسیان جهت جلوگیری از مفاسد اخلاقی گماشته می‌شد و به آن محتسب نیز می‌گفتند.

## صاحب‌الزمام

در دورهٔ ساسانی وجود مراکز بایگانی متعدد، از جمله «کعبهٔ زرتشت» که یکی از «بن خانه»ها و مراکز اصلی بایگانی بوده است، نمودار وجود دبیرخانهٔ شاهی است. در نوشته‌های عربی، عنوان دبیری که فرامین شاهی را می‌نوشت به‌صورت «صاحب‌التوقیع» ترجمه شده است. زیردست این شخص دبیری بود که متن یا خلاصهٔ فرمان را در دفتر ماهیانه ثبت می‌کرد. پس آن‌گاه، شاهنشاه مهر بر آن می‌نهاد. فرمان توقیع یافته را به شخصی می‌دادند که متصدی مهرگذاری نیز بود و در نوشته‌های عربی او را «صاحب‌الزمام» می‌نامیدند. وی فرمان را به «کاردار» یا «صاحب‌العمل»

مـی‌داد و از روی مـتن فـرمان، نـامه‌ها می‌نوشت و به «صاحب‌الزمام» می‌سپرد تا به عرض شاهنشاه برساند. پس آنگاه متن فرمان با نامه‌ها مقابله می‌شد و شاه یا شخص مورد اعتمادی زیـر نـامه‌ها را مهر می‌کرد. در دربار شاهنشاه ساسانی مهرداران متعددی چون «خاتم‌الاسرار»، «خاتم الرسائل»، «خاتم‌التخلید» (مأمور مهر کردن آمـارها و قـوانین مـربوط بـه اقـطاعات) و «خـاتم‌الخـراج» وجـود داشتند. در مواردی مقام «خـاتم‌اسـرار» بـه شـخصی از خـاصان شاه سپرده می‌شد. «خاتم‌الخراج» همه ساله مـقدار درآمد و هزینه و موجودی خزانـه را بـر پوستهایی به هم پیوسته می‌نوشت و به شاهنشاه عرضه می‌کرد. سپس شاهنشاه مهر بر آن می‌نهاد و فرمان اجرا می‌داد.

## صاحب‌الزنج

علی‌بن محمدبن احمدبن عیسی‌بن زیـدبن عـلی‌بن حسین‌بن عـلی‌بن ابی‌طالب (ع) که در سال ۲۵۵ ه‍. ق. به ماه شوال در فرات بصره خـروج کـرد و مردم را به اطاعت خود دعوت نـمود و قیام زنگیان را رهبری فرمود.

## صاحب‌الشرطه

در حکــومت عـباسیان در واقـع به‌جای رئیس شـهربانی امـروزی انـجام وظیفه می‌نمود.

## صاحب برید

در دورهٔ اســلامی، مـتصدی ادارهٔ اطلاعات و ارتباطات. در عهد امویان و عـباسیان، صـاحب بـرید در هـر ولایت به‌منزلهٔ جاسوس خلیفه و مأمور ارسـال اخبار و احوال عمال حکومت به او بود.

## صاحب‌بن عباد

وزیر دانشمند سلاطین آل‌بویه کـه به روایتی در ۳۲۵ و یا ۳۲۶ ه‍. ق. تولد یافت.

## صاحب جمع

در عهد صفویه، عنوان هـر یک از

رؤسای بیوتات مختلف سلطنتی. در رأس هر یک از بیوتات، صاحب جمعی قرار داشته است، و یک نفر مشرف زیر نظر او کار می‌کرده است.

### صاحب جیش

سپهسالار لشکر.

### صاحب دعوه: ← ابومسلم خراسانی

### صاحب دیوان

سرکار و ناظر خزانه و مالیهٔ دولت؛ شغلی بوده است تقریباً معادل با وظیفه مستوفی یا مستوفی‌الممالک.

### صاحب دیوان رسالت

آنکه دیوان رسالت پادشاه دارد و نامه‌های او را نویسد. دبیر. رئیس دفتر.

### صاحب عادل

وزیر ابوکالیجار مرزبان پسر سلطان‌الدوله دیلمی که بعد از مرگ ابوکالیجار پسرش ابومنصور فولادستون به اغوای مادر خود صاحب عادل را به‌قتل رسانید.

### صاحب عباد

نام وی اسماعیل، کنیه او ابوالقاسم و ملقب به صاحب و کافی‌الکفاة. او نخستین کسی بود که از وزیران آل‌بویه لقب صاحب گرفت. بدین جهت که از کودکی همنشین مؤیدالدوله دیلمی بود. اما لقب کافی‌الکفاة را گویا مؤیدالدوله به‌سبب لیاقتی که در روزگار کتابت از وی مشاهده کرد بدو داد.

صاحب از خاندان ایرانی و مورخان او را دیلمی و از طالقان دانسته‌اند. صاحب عباد درسال ۳۲۶ ه‍. ق. در طالقان تولد یافت، ولی انتقال وی به ری توسط رکن‌الدوله در سال ۳۳۵ ه‍. ق. بوده است. صاحب در اوایل جوانی در ری به سلک خدمت دیوان ابوالفضل ابن عمید درآمد، ولی بعدها به‌همراه

مؤیدالدوله ابتدا به بغداد و از آنجا به اصفهان بازگشت و در آن شهر به وزارت و کتابت مؤیدالدوله پرداخت. صاحب مدت نوزده سال که در اصفهان کار کتابت مؤیدالدوله را برعهده داشت سفری به شیراز و بغداد و ری کرد. در سال ۳۵۹ هـ. ق. ابوالفضل ابن عمید پس از سی و یک سال وزارت، جهان را بدرود گفت و رکن‌الدوله فرزند وی یعنی ابوالفتح را به وزارت برگزید تا اینکه پس از چندی صاحب بن عباد به‌جای وی به وزارت برگزیده شد و از این تاریخ به بعد ری مرکز ادیبان و شاعران گشت. از صاحب عباد کتابخانه‌ها و تألیفات بسیاری بجا ماند تا اینکه در سال ۳۸۵ هـ. ق. درگذشت و جسد وی را از ری به اصفهان بردند و در قبه‌ای که به «باب دریه» یا ذریةالمحله معروف است دفن کردند.

## صاحبقران

لقب ناصرالدین‌شاه قاجار از سال سی‌ام سلطنت، این لفظ پیش از عهد تیموریان معنی وصفی داشته و به‌جای اسم خاص استعمال نمی‌شده است.

## صاحب مظالم

رئیس دیوانخانه، رئیس دیوان مظالم.

## صاحب نسق

در عهد صفویه، عنوان مأموری که از جانب محتسب‌الممالک به قیمت اجناس رسیدگی می‌کرد. صاحب نسق غالباً در هر ماه با ریش‌سفیدان هر صنف دربارهٔ تعیین قیمتها تبادل‌نظر می‌نمود و از آنها تعهد و التزام می‌گرفت که اجناس را به نرخ تعیین شده بفروشند.

## صادق‌خان

برادر کوچک کریمخان زند که کریمخان وی را با سی هزار سوار و پیاده مأمور فتح بصره کرد و وی با یاری علی‌محمدخان و ولدمحمدخان زند

بصره را فتح کرد.

## صادق‌خان شقاقی

متوفی ۱۲۱۴ هـ. ق. از امرای مشهور آذربایجان، و رئیس ایل شقاقی در اواخر عهد زندیه و اوایل قاجاریه. بعد از وفات کریمخان زند، وی بر تبریز استیلا یافت، و در آذربایجان به استقلال حکومت راند. آقامحمدخان قاجار او را مغلوب کرد. او ناچار نزد ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر، حاکم قراباغ رفت و عاقبت در ۱۲۰۵ هـ. ق. به آقامحمدخان پیوست. وی در فتح شوشی، که منجر به قتل آقا محمدخان شد، حاضر بود. بعد از قتل شاه به دعوی سلطنت برخاست، اما فتحعلیشاه او را مغلوب کرد و سرانجام او را کشت.

## صبح ازل

میرزا یحیی فرزند میرزا عباس از مردم نور مازندران و مؤسس فرقهٔ ازلیان.

## صدارت

منصبی در عهد صفویه.

## صد دروازه

قوم پارت که در اصل پارث است و برای دوری از اشتباه با پارس «پارت» خوانده شده، در منطقه‌ای که شامل خراسان شمالی و غربی و قسمتی از گرگان و دامغان امروزی می‌شده ساکن بودند. بعضی از مورخین پارتها را از آرین‌های سکایی می‌دانند، ولی اکثریت آنان را از آرین‌های ایرانی می‌شمردند و قول این دسته معتبرتر است، زیرا می‌دانیم سکاها در آن سوی سیحون می‌زیستند و اگر پارتها سکایی بودند و از سیحون گذشته باشند با وجود اقوام بسیاری که سر راه آنان بوده و با در نظر گرفتن کوچکی قوم پارت نمی‌توانستند فاصله بین سیحون و سرزمینی را که در بالا گفتیم طی کنند، منتهی می‌توانستند در کنارهٔ جنوبی سیحون بمانند. پس از

قیام «ارشک» علیه «فرک‌لس» حکمران شهر دامغان یا به قول یونانیان «هکاتوم پلیس» یعنی شهر صد دروازه پایَتخت شد (حدود سال ۲۵۰ ق.م.) ولی مدتی طولانی پایتخت نماند و تیرداد اول برادر ارشک که جانشین او شد شهر «دارا» را ساخت. محل این شهر به تحقیق معلوم نیست ولی از توضیحاتی که مورخین دادند باید گفت دارا در ناحیه گرگان فعلی بوده است.

**صدر**

جزء مقامات دربار صفوی که از زمان اسماعیل یکم وجود داشت و آن مقام، روحانی عالی‌مقام و رئیس دیوان روحانی بود که در آغاز بدان (صدر موقوفات) گفته می‌شد. تعیین حاکم شرع و مباشرین اوقاف و قضاوت درباره جمیع سادات، علما، شیخ‌الاسلامها، وزراء مستوفیان و... از وظایف وی بود. دادگاههای چهارگانه (دیوان اربعه) بدون حضور صدر، حکمی صادر نمی‌کردند.

**صدرالدین محمد اناری**

خواجه صدرالدین محمد اناری وزیر شاه محمود مظفری (وزیر دورهٔ آل‌مظفر).

**صدرالدین محمد پسر فخرالملک**

وزیر سلطان سنجر سلجوقی که بعد از کشته شدن فخرالملک سلطان سنجر وزارت خود را به پسرش صدرالدین محمد داد.

**صدرالممالک**

از مقامات روحانی عصر زندیه که وظایف ملاباشی را انجام می‌داد.

**صدر ـ محسن: ← محسن صدر**

**صدر موقوفات: ← مقام صدر**

**صد ستون**

دومین قصر تخت جمشید که به

مناسبت اینکه این قصر دارای صد ستون بوده قصر «صد ستون» نامیده شده. قصر مذکور با دو سردر بزرگ، هم‌سطح بنا شده و بنابراین پایین‌تر از آپادانا واقع است. با وجود زیادی تعداد ستونها، سطح مجموع این بنا از سطح تمام بنای آپادانا کمتر است.

## صراف‌باشی

عنوانی در عصر صفویه که آنچه پول زرد و سفید به‌خزانه می‌رسید صراف‌باشی آنها را صرافی کرده و در کیسه‌ها می‌ریخت و مُهر می‌کرد.

## صرف جیب

در اصطلاح عهد قاجاریه وجهی که برای بخشش، شاه با دست خود منظور کند.

## صریح‌المِلک

این اصطلاح در تاریخ غازانی در ردیف قباله (چک) آمده است و مقصود
.ر آن روشن نیست.

## صعلوک

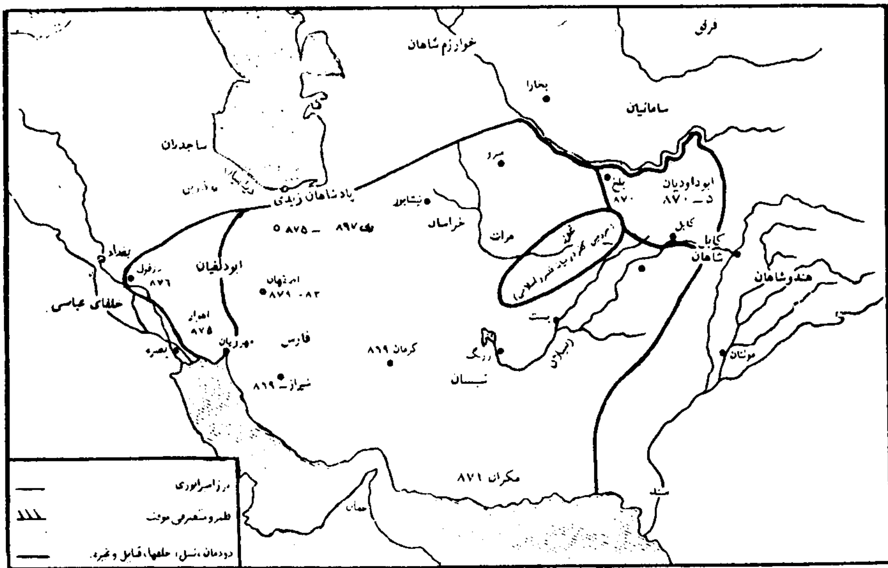
محمدبن علی، محمدبن ابراهیم، امیرزادهٔ سامانی و فرمانروای ری و طبرستان از جانب سامانیان (متوفی ۳۱۰ هـ. ق.).

## صفاری

خلف‌ابن احمدابن علی‌ابن لیث صفار. وی به سال ۳۵۰ هـ. ق. از ضعف کار سامانیان ولایت سیستان یافت و از عهدهٔ ادارهٔ آن نیک برآمد و کرمان را از آل‌بویه بگرفت و ضمیمهٔ ولایت خود کرد، و آل‌بویه دیگر بار ولایت را از وی باز ستاند. خلف تا سال ۳۹۰ در امارت بود، سپس کار را به پسر خود طاهر واگذار و در حدود سال ۳۹۲ هـ. ق. درگذشت.

## صفاریان

در تاریخ ایران بعد از اسلام، اولین




امپراتوری صفاریان

سلسلهٔ ایرانی که، از طریق خروج بر خلیفهٔ عباسی و خلع طاعت او، دولتی نسبتاً مستقل و بادوام تأسیس نمود (۲۴۷ هـ. ق.). مؤسس این سلسله یعقوب لیث بود که در آغاز حال مانند پدرش لیث صفار یک چند صفار «= رویگر، مسگر» بود، و به همین جهت این سلسله به نام صفاریان موسوم شد. بعد از یعقوب لیث، برادرش عمرولیث به امارت رسید، و او عاقبت مقهور سامانیان گشت، و تا آخر عمر (۲۸۹ هـ. ق.) در زندان خلیفهٔ بغداد به‌سر برد. پس از عمرو، طاهر ابن محمد علی امارت یافت، و با بر افتادن محمدابن علی در ۲۹۸ هـ. ق.، دورهٔ اول فرمانروایی صفاریان خاتمه یافت. از

۲۹۸ تا ۳۱۱ ه. ق. سیستان تحت استیلای سامانیان بود، و حکومت کوتاه‌مدت عمروابن یعقوب را ــ که بر اثر شورش مردمان سیستان بر منصور ابن اسحق سامانی، حکمران سامانی آنجا، روی کار آمد ــ جزء دورهٔ اول فرمانروایی مستقل صفاریان به‌حساب نباید آورد. دورهٔ دوم امارت صفاریان از ۳۱۱ ه. ق. آغاز می‌شود. امرای این دولت دوم، که حوزهٔ فرمانروایی آنان فقط به سیستان محدود بود، عبارتند از ابوجعفر احمد در ۳۱۱ ــ ۳۵۲ ه. ق.، و خلف ابن احمد در ۳۵۲ ــ ۳۹۳ ه. ق.، و این دورهٔ دوم به‌دست غزنویان برافتاد. معهذا، اخلاف صفاریان تا اواخر عهد صفویه در سیستان قدرت و اعتباری داشتند، و ملک محمود سیستانی نیز نسب به صفاریان می‌رسانید. دولت اول صفاریان اولین دولت نسبتاً مستقل و معتبر ایرانی است که، بعد از حملهٔ عرب به ایران و سقوط دولت ساسانی، از طریق منازعه و جنگ با خلفا و اعراب در ایران تشکیل شد. در تاریخ سیستان برای یعقوب و عمرولیث نسب‌نامه‌ای آمده است، که به موجب آن، نژاد این رویگرزادگان سیستانی به کسری انوشیروان می‌رسد، و البته محققین در صحت آن نسب‌نامه تردید کرده‌اند. سلسلهٔ صفاری مایهٔ تجدید حیات سیاسی ایران گردید و مخصوصاً کوششهای یعقوب ــ و پس از او تا حدی برادرش عمرولیث ــ در جنگ با خلیفهٔ عباسی راه مخالفت با خلفا و حکومت عرب و بالمآل استقلال ایران و خروج آن را از زیر نفوذ بغداد باز کرد. علاوه بر این، یعقوب ــ برخلاف طاهریان که به آثار ایرانی و زبان فارسی روی خوشی نشان نمی‌دادند ــ نخستین فرمانروایی است که در روی کار آوردن زبان فارسی به‌عنوان زبان شعر اهتمام ورزیده است و داستان پرخاش او به شعرایی که پس از فتح هرات او را به عربی مدح گفته بودند معروف است. در تاریخ سیستان آمده: «... گفت چیزی که من اندر نیابم

چرا باید گفت. و محمد ابن وصیف سیستانی پس شعر پارسی گفتن گرفت، و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود.».

**اُمرای صفاری و زمان امارت هر یک از آنها (تواریخ براساس هجری قمری است)**

۱ ـ ابویوسف یعقوب‌بن لیث. (۲۴۷ ـ ۲۶۵) ۱۸ سال

۲ ـ عمروبن لیث برادر او. (۲۶۵ ـ ۲۸۷) ۲۲ سال

۳ ـ ابوالحسن طاهربن محمدبن عمروبن لیث. (۲۸۷ ـ ۲۹۶) ۹ سال

۴ ـ لیث‌بن علی‌بن لیث. (۲۹۶ ـ محرم ۲۹۸) ۳ سال

۵ ـ ابوعلی محمدبن علی‌بن لیث. (از محرم تا ذی‌الحجه ۲۹۸) ۱ سال (حکام سامانی از ذی‌الحجه ۲۹۸ تا محرم ۳۱۱) ۱۲ سال

۶ ـ ابوجعفر احمدبن محمدبن خلف. (۳۱۱ ـ ۳۵۲) ۴۱ سال

۷ ـ ابواحمدخلف‌بن احمد. (۳۵۲ ـ ۳۹۳) ۴۱ سال

## صفویه

سلسله‌ای معروف از پادشاهان ایران، که از حدود ۹۰۵ تا ۱۱۳۵ هـ. ق. به‌طور مستمر و پس از آن (مخصوصاً بعد از تسلط کوتاه افاغنه) تا ۱۱۴۸ هـ. ق. (سال جلوس نادرشاه) به‌طور اسمی در ایران سلطنت کرده‌اند، و حتی بعد از نادرشاه نیز چند تنی از منسوبان این سلسله در خراسان و اصفهان یک چند سلطنت اسمی داشته‌اند، و آلت دست امرایی مانند ابوالفتح‌خان بختیاری ، کریمخان زند، و محمدحسن‌خان قاجار بوده‌اند.

صفویه مؤسس و موجد دولت ملی و وحدت و استقلال قومی ایران به‌شمار می‌روند، و این وحدت و استقلال را براساس مذهب شیعه نهاده‌اند. سلسلهٔ صفویه در موقعی در ایران برآمد که دولت عثمانی در اوج قدرت بود، و

توسعهٔ روزافزون قلمرو عثمانیها در مغرب ایران. تجاوز ازبکان به خراسان، ایران را با خطر تجزیه و تقسیم آن بین ترکان عثمانی و ازبکان مواجه ساخته بود. صفویه، تحت لوای مذهب شیعه، این خطر را از بین بردند، و استقلال و وحدت ایران را واقعیت بخشیدند. عکس‌العمل اصرار و اهتمام شدید نخستین شاهان صفوی در تحمیل مذهب شیعه بر ایرانیان دشمنی شدید اهل تسنن با دولت صفوی بود، که بارزترین اثر آن جنگهای ایران و عثمانی است، که تقریباً در سراسر دورهٔ سلطنت صفویه ادامه داشت. این ادعا را که ایرانیان از دورهٔ صفویه به‌صورت ملت واحد درآمده‌اند بعضی منکرند. در هر حال، این مطلب را می‌توان قبول کرد که اساس وحدتی که در ایران مدت ۴ قرن است از آن برخوردار است از دورهٔ صفویه است، و شاه عباس اول صفوی از بزرگترین بنیانگذاران آن می‌باشد. می‌توان گفت که در گذشته دنیای اسلام، مذهب با جنبه‌های مختلف خود، جایگزین ملیت بود. البته، پیش از صفویه سلسله‌های شیعی مذهب دیگری نیز در ایران وجود داشته است، اما سیاست قاطعی که صفویه در قبولاندن مذهب تشیع به رعایای خود به‌کار بردند، ایرانیان را به‌صورت ملت واحد شیعی مذهب درآورد. قوهٔ محرکهٔ سلسلهٔ صفوی بیشتر ناشی از برخورد مذاهب بود تا ناشی از وطن‌دوستی و جنبهٔ ایرانیت. مذهب تسنن عثمانیها بیش از تشیعی بود که اسماعیل بر مردم تحمیل کرد. حتی زبان دربار اسماعیل بیشتر زبان ترکی بود تا فارسی. از لحاظ نژادی نیز وحدت «آریایی» ایران، از مدتها پیش از آن، در اثر مهاجرت سیل‌آسای اقوام ترکمن و تورانیان دیگر محو و نابود شده بود. در میان این عناصر خارجی، قوام ملت ایران را باید تا حدی منوط به تشخص تدریجی شیعه با صبغهٔ ایرانی آن دانست، و تا حدی مربوط به فشار مداومی که اقوام خارجی

در شـــرق و غـرب وارد مـی‌کردند و عکس‌العملی که اتباع پادشاهان ایران از خود نشـان مـی‌دادنـد. در قـوام ملیت، احـیای اصـول پـادشاهی بـه تـوسط اسـماعیل، و اسـتظهار ایـن اصـول بـه جوازات مذهبی، سهم بسزایی داشت. پـادشاهان صـفوی مـالک‌الرقـاب دل و جان اتباع خود بودند، و از این‌رو، هرگز از داخـل کشـور مـورد تـهدید نـبودند. مذهب تشیع بـه‌عنوان مـذهب رسـمی کشور در اذهان مردم دو اثر مهم داشت: از یک طـرف ایـرانیان را بـا هـم مـتحد می‌ساخت، و از طرف دیگـر آنـان را از ملل همسایهٔ خـویش کـه سـنی مـذهب بودند دور می‌کرد و در پناه این اتحاد و این محیط جدایی، عواملی که مـلیت را تشکیل می‌دهند به‌تدریج نضج گـرفت. عناصر بیگانه که در طی وقایع تـاریخی یکی بعد از دیگـری در سـرزمین ایـران رسوخ پـیدا کـرده بـودند بیش از پیش به‌هم درآمیختند. زبان تـرکی، کـه زبـان خـاندان صـفویه و قـبایل قـزلباش بـود، احتمالاً در زمان شاه عـباس کـبیر زبـان رایج دربار بود، اما بعدها رواج این زبان نسبت به زبان فـارسی کـاهش یـافت، و انتقال پایتخت به اصفهان به ایرانی شدن عناصر بیگانه کمک کرد.

صـفویه بـه‌نام جـد بـزرگ خـویش شـیخ صـفی‌الدیـن اردبـیلی مـنسوبند (۶۵۰ـ ۷۳۵)، کـه از مشـایخ و عـرفای بسیار مشهور ایران بـه‌شمار مـی‌رود. از اعـقاب مشهور وی شـیخ صـدرالدیـن صفوی، سلطان جنید، و سـلطان حـیدر هسـتند، و سـلطان حـیدر پـدر شـاه اسماعیل اول صفوی، مـؤسس سـلسلهٔ صـفویه بـوده است. دربـارهٔ نسب ایـن سلسله، مشهور آن است که نژاد و تـبار آنها به امام موسی کاظم، هـفتمین امـام شیعهٔ اثنی‌عشری، می‌رسد. اما محققین در صـحت ایـن نسب تـردید دارنـد، و گویند سـلاطین صـفویه ایـن نسب‌نـامهٔ مـجعول را وسـیلهٔ تـرویج مـذهب اثـنی‌عشری بـرای پـیشرفت مـقاصد سیاسی خـود قـرار داده بـودند. بـعضی

معتقدند که خاندان صفوی در آغاز امر، به‌سبب انتساب به شیخ صدرالدین صفوی، خود را موسوی و به جهت انتساب به پسر صدرالدین، که خواجه علی سیاهپوش نام داشته است، علوی می‌خوانده‌اند، و اصلاً کرد بوده‌اند، و جد هفتم شیخ صفی‌الدین، به‌نام فیروز شاه زرین کلاه، در حدود ۵۶۹ هـ. ق. از بلادکرد به آذربایجان آمده است. در هر حال این نکته محقق است که سلاطین صفویه از همان دوران شاه اسماعیل اول صفوی نسب خود را به امام موسی کاظم می‌رسانیده‌اند، و طوایف قزلباش و جماعت مریدان نیز همواره آنها را سادات موسوی و مروج مذهب جعفری و اثنی‌عشری می‌شمرده‌اند، هر چند خود شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تا حدی که از مآخذ موجود برمی‌آید، ظاهراً مذهب تسنن داشته و شافعی بوده است. بنابر بعضی مآخذ، خواجه علی سیاهپوش اولین کسی از این خاندان است که به مذهب شیعه اظهار اعتقاد نموده است، و پس از او، رؤسای خاندان صفویه مرشد و پیر طریقت عدهٔ کثیری از صوفیهٔ شیعه بوده‌اند، که نه‌تنها در آذربایجان و گیلان، بلکه در نواحی ترک‌نشین آسیای صغیر نیز تعداد آنها فراوان بود، و در راه مرشد کامل جانسپاری می‌کردند، و به کمک همین صوفیان قزلباش بود که دولت صفویه به‌دست شاه اسماعیل اول صفوی تأسیس شد.

پس از کشته شدن سلطان حیدر (۸۹۳ هـ. ق.) در جنگ با شروانشاه، پسرانش، سلطان علی، ابراهیم و اسماعیل، به امر امیر یعقوب‌بیگ ترکمان، که از یاران شروانشاه بود در قلعهٔ اصطخر فارس محبوس شدند، و در آنجا بودند تا امیر رستم‌بیگ ترکمان آنان را احضار نمود. سلطان علی در حوالی اردبیل به قتل رسید، و ابراهیم و اسماعیل به گیلان مهاجرت کردند. ابراهیم نیز در همین ایام کشته شد، و اسماعیل قریب ۶ سال نزد سادات

قوامی در گیلان ماند. پس از آن به همراهی جمعی از مریدان و مخلصان پدرش، در صدد خونخواهی پدر برآمد، و در ۹۰۵ هـ. ق. شروان را گرفت. این تاریخ معمولاً تاریخ تأسیس سلسلهٔ صفویه و آغاز سلطنت اسماعیل شمرده می‌شود، ولی جلوس رسمی وی به سلطنت پس از فتح تبریز و آذربایجان ۹۰۷ هـ. ق. صورت گرفت. شاه اسماعیل پس از نشستن به تخت سلطنت، تبریز را پایتخت و مذهب شیعهٔ اثنی‌عشری را مذهب رسمی قرار داد. پس از آن سلسلهٔ آق‌قویونلو را برانداخت، و عراق عجم، فارس، و کرمان را ضمیمهٔ قلمرو خود کرد. سپس عراق عرب و بعد خوزستان را گرفت، و بعد از بازگشت به آذربایجان، به قفقاز تاخت. پس از آن، متوجه خراسان شد، شیبک‌خان ازبک را مغلوب و مقتول کرد، و حدود قلمرو خود را به جیحون رسانید. اصرار و اهتمام شاه اسماعیل اول و جانشینش شاه طهماسب اول صفوی در ترویج مذهب شیعه در ایران و تحمیل آن بر مردم این کشور ــ که در آن زمان غالباً سنی بودند ــ همراه با تهدید و فشار و مقرون با تجهیز دسته‌های تبراییان و تولاییان در بلاد بود، و سبب قتل بسیاری از مردم بی‌گناه گردید. این امر موجب خشم ممالک سنی و مخصوصاً دولت عثمانی در غرب و ازبکان در شمال شرقی ایران گردید. از این دو، خطر عثمانیها به مراتب بیشتر بود، زیرا دولت عثمانی در قرن شانزدهم در اوج قدرت خود بود. شورش شاه قلی‌بابای تکلو در ربیع‌الاول ۹۱۷ هـ. ق. در ولایات تکلوی عثمانی، سلطان سلیم اول را ــ که داعیهٔ خلافت و ایجاد «وحدت اسلامی» داشت ــ متوجه خطری ساخت که از جانب ایران و دولت صفویه او را تهدید می‌کرد. این امر سبب بروز جنگهای ممتد بین دولتین ایران و عثمانی گردید. عثمانیها غالباً ازبکان و ترکمانان و سایر طوایف سنی ایران را دعوت و تحریک می‌کردند که

در موقع هجوم لشکر عثمانی به ایران، آنها نیز در سایر حدود و ثغور به ایران هجوم آورند. از طرف دیگر، پاپ و سلاطین اروپا نیز، به منظور استفاده از خصومت علنی و مستمر بین دولتین ایران و عثمانی جهت دفع خطری که از جانب عثمانیها متوجه آنان بود، سعی می‌کردند با ایجاد روابط با سلاطین صفوی آنان را تقویت و بر ضد دولت عثمانی تحریک کنند، و سلاطین صفوی نیز، برای جلب کمک آنان، به تشدید این‌گونه روابط و مناسبات پرداختند. اولین جنگ از جنگهای ایران و عثمانی در سلطنت شاه اسماعیل اول در ایران و سلطنت سلطان سلیم اول در عثمانی اتفاق افتاد؛ در این جنگ شاه اسماعیل در چالدران مغلوب شد (رجب ۹۲۰ ه. ق.) و این شکست به سبب مجهز بودن عثمانیها با سلاحهای آتشین و توپخانه بود که ایرانیان فاقد آن بودند. شاه اسماعیل اول در ۹۳۰ ه. ق. درگذشت، و از وی چهار پسر ماند: طهماسب، القاص میرزا، سام میرزا، و بهرام میرزا. امرا و بزرگان، طهماسب را به سلطنت برداشتند (شاه طهماسب اول صفوی). در زمان وی، جنگ با عبیدالله‌خان ازبک در خراسان روی داد، و جنگ با عثمانیها ادامه یافت، اما عاقبت در ۹۲۶ ه. ق. دولتین صلح کردند. در عهد طهماسب اول از خاک ایران چیزی کاسته نشد. روابط ایران با دول اروپایی که در عهد شاه اسماعیل اول با آمدن پرتغالیها به خلیج فارس آغاز شده بود ادامه یافت، و هم در عهد شاه طهماسب، ا. جنکینسن به دربار ایران آمد. شاه طهماسب اول در ۹۸۴ ه. ق. درگذشت. بعد از سلطنت کوتاه اسماعیل دوم صفوی، برادرش سلطان محمد میرزا، که در شیراز بود، در همانجا به سلطنت نشست (۹۸۵ ه. ق.)، و در همان سال به قزوین وارد شد. وی ملقب به خدابنده است. در سلطنت وی جنگهای ایران و عثمانی تجدید شد. از پسران وی، حمزه میرزای صفوی در ۹۴۴ ه. ق. به قتل رسید. پسر دیگرش

عباس میرزا در ۹۹۶ هـ. ق. هنگامی که سلطان محمد در قزوین نبود، بدانجا وارد شد، و مرشدقلی استاجلو او را به‌عنوان شاه عباس به سلطنت برداشت، و سلطان محمد هم سلطنت پسر را تصدیق کرد. شاه عباس (عباس اول صفوی) معاصر با فرمانروایان بزرگی مانند الیزابت اول انگلستان، فیلیپ دوم اسپانیا، و اکبر (امپراتور مغول در هند) بود. در عهد وی دولت صفوی به اوج قدرت سیاسی خود رسید، و نیز زمان وی مقارن اوج فرهنگ و تمدن صفوی است که بعضی از مظاهر آن از بناهای زیبای شهر اصفهان پدیدار است. در آخر عهد سلطان محمد، در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در شرق و غرب انقلابات و شورشهایی روی داده بود. دو دشمن همسایه ایران ــ ازبکان و دولت عثمانی ــ از این وضع استفاده کردند، و به خاک ایران دست‌اندازی نمودند. شاه عباس ازبکان را دفع کرد و عثمانیها را از آذربایجان بیرون راند و قدرت ایران را در قفقاز شرقی و خلیج فارس استوار کرد. در عهد وی استیلای پرتغالیها بر سواحل خلیج فارس پایان یافت و بین ایران و اروپا روابط سیاسی برقرار شد، و روابط تجارتی و فرهنگی افزایش یافت. از خارجیان معروف در ایران کاتن و برادران شرلی را می‌توان نام برد. اتکای صفویه در جنگ با عثمانیها و با ازبکان بر قوای قزلباش بود، که شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول را به منزلهٔ مرشد خود می‌دانستند، و از آنان اطاعت می‌کردند. به‌تدریج قوای قزلباش در امور مملکت نفوذ یافتند و به خیره‌سری و ستیزه‌جویی پرداختند. شاه عباس برای خنثی کردن نفوذ آنان، به تشکیل دادن قوای تازه‌ای به‌نام شاهسون پرداخت. همچنین، در ۱۵۹۸، با ورود برادران شرلی و ۲۶ تن ملازمان ایشان (از جمله یک تن توپ‌ریز) به دربار ایران، اصلاحاتی در سازمان جنگی ایران به‌عمل آمد. با کمک آنان، ایرانیان جباخانه‌ای تأسیس کردند که

قشـون شـاه عـباس را بـه ۵۰۰ تـوپ و ۶۰۰۰۰ تـفنگ مسـلح کـرد. هـمچنین قشون ایران به کمک آنان تجدید سازمان یافت. شاه عباس اول پایتخت ایران را از قزوین به اصفهان منتقل کرد (۱۰۰۰ ه. ق.)، و این شهر را با ابنیهٔ مجللی مانند مسجد امام، کاخ چهلستون، سی و سه پل، پل خواجو، مدرسهٔ چهارباغ، و غیره بـیاراست. جـلال و شکـوه اصـفهان، و استقبالی که در آنجا از خارجیان به‌عمل می‌آمد، و تساهلی که نسبت به مسیحیان معمول مـی‌گردید، بـازرگانان و مـبلغین اروپایی را به دربار شاه عباس جلب کرد. شـاه عـباس نسـبت بـه هـنرمندان، دانشمندان، و ادبا نیز عنایت مخصوص داشت. متأسفانه، شاه عباس بـه نـهایت قسـی‌القـلب بـود. عـلاوه بـر قـتل عـام گرجیان، پسر ارشد خود صفی میرزا و دو پسر ارشد صفی میرزا و نیز دو پسـر دیگـر خـود را کـور کـرد. افـراط وی در کشـتن شـاهزادگـان و بـزرگان عـاقبت موجب انحطاط سلسلهٔ صفویه گردید.

بـعد از وفـات شـاه عـباس اول (۱۰۳۸ ه. ق.) سلسلهٔ صـفوی مـتزلزل گردید. رقابت و تسلط امرای شاهسون و قـزلباش از یک طـرف و طـمع و فسـاد صاحبان مناصب و مقامات دولتی (مانند اعـتمادالدوله، قـوللرآقـاسی، ایشـیک آقـاسی‌باشی، قـورچـی‌باشی، مـعیرالمـمالک، مـحتسب‌المـمالک، مـلاباشی، و غـیره)، از طـرف دیگـر و بالاخره افراطی که شاه عباس اول و شاه صفی در قتل شاهزادگان و امرا و بزرگان کردند موجب انحطاط و تزلزل دستگاه سلطنت صفویه گشت. بعد از شاه عباس دوم، سـلطنت بـه سـلیمان اول صـفوی رسید. از مسافرین مشهوری که در عهد وی بـه ایـران آمـدند شـاردن و تـاورنیه بودند. بعد از شاه سلیمان، شاه سـلطان حسین صفوی به سلطنت رسید (۱۱۰۵ ه. ق.). شـاه سـلطان حسـین مـردی ضعیف‌النفس و بسیار بی‌کفایت، و مانند پدرش، مـغلوب فکـر زنـان حـرمسرا و خـواجـه‌سرایـان بـود، و بـرای حـل

مشکلات به دعا و سحر و جادو متوسل می‌شد. در دورهٔ وی، رواج بازار خرافات به منتها درجه رسید. پس از جلوس به سلطنت، شاهنوازخان گرجی را که به گرگین خان معروف بود به حکومت قندهار فرستاد. تعدیات گرگین‌خان سبب شورش طوایف غلجایی به رهبری میرویس گردید. در ۱۱۳۴ ه. ق. محمود افغان، پسر میرویس، به ایران لشکر کشید و در گلون‌آباد (شمال اصفهان) بر سپاهیان ایران پیروز شد و عاقبت در محرم ۱۱۳۵ ه. ق. شاه سلطان حسین تاج شاهی را به او تسلیم کرد، و استیلای افاغنه بر ایران آغاز شد. سلسلهٔ صفویه در اثر تهاجم ناگهانی قبایل افغان و بی‌کفایتی شاه سلطان حسین به‌کلی از پای درآمد. اما ایران خطری عظیمتر از این در مقابل داشت، که در آن زمان، کسی بدان توجهی نمی‌نمود. امپراتوری روس در مغرب دریای خزر خانات آستراخان را در اواخر قرن دهم ه. ق. ضمیمهٔ قلمرو خود کرده بود. شاه عباس دوم در ۱۰۷۵ ه. ق. (۱۶۶۴ م.) اولین سفیر روس را در اصفهان به حضور پذیرفت، و بعدها قزاقهای مهاجم را از سواحل شرقی مازندران بیرون راند. آنچه ایران را از طرف مرزهای شمال پیوسته تهدید می‌کرد توسعه‌طلبی و جاه‌طلبی پطرکبیر بود، که در سلطنت شاه سلطان حسین دوبار سفرایی به دربار وی فرستاده بود. پس از استیلای افاغنه، پطرکبیر موقع را مغتنم شمرد و به‌عنوان کمک به طهماسب دوم صفوی (پسر شاه سلطان حسین، که پس از تسلیم شدن پدر به محمود، در قزوین به سلطنت نشست) سواحل بحر خزر را تحت استیلای خود در آورد و عاقبت دولتین روس و عثمانی قسمتهایی از شمال و مغرب ایران را بین خود تقسیم کردند.

در سال ۱۱۴۲ ه. ق. اشرف افغان در مهماندوست از طهماسب قلی‌خان

(بعداً نادرشاه)، از سرداران طهماسب دوم شکست خورد، و چندی بعد اشرف به قتل رسید و فتنهٔ افاغنه پایان یافت. در ۱۱۴۵ هـ. ق.، طهماسب قلی‌خان شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد، و طفل شیرخوارش عباس میرزا (عباس سوم صفوی) را به سلطنت نشاند، و عاقبت اسباب عزل او را نیز فراهم آورد، و خود تاج سلطنت بر سر نهاد (۱۱۴۸ هـ. ق.)، و دوران پادشاهی افشاریه آغاز گردید.

**پادشاهان صفوی و ایام هر یک از آنها (تواریخ براساس هجری قمری است)**

۱ ــ شاه اسماعیل اول (۹۰۵ ــ ۹۳۰).

۲ ــ شاه طهماسب اول، پسر شاه اسماعیل اول (۹۳۰ ــ ۹۸۴).

۳ ــ شاه اسماعیل دوم، پسر شاه طهماسب اول (۹۸۴ ــ ۹۸۵).

۴ ــ سلطان محمد خدابنده پسر شاه اسماعیل دوم (۹۸۵ ــ ۹۸۶).

۵ ــ شاه عباس اول پسر سلطان محمد خدابنده (۹۸۶ ــ ۱۰۳۸).

۶ ــ شاه صفی، پسر صفی‌میرزا پسر شاه عباس بزرگ (۱۰۳۸ ــ ۱۰۵۲)

۷ ــ شاه عباس دوم، پسر شاه صفی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷).

۸ ــ شاه سلیمان‌بن شاه عباس دوم (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵).

۹ ــ شاه سلطان حسین، پسر شاه سلیمان (۱۱۰۵ ــ ۱۱۳۵).

۱۰ ــ شاه طهماسب دوم، پسر شاه سلطان حسین (۱۱۳۵ ــ ۱۱۴۴).

۱۱ ــ شاه عباس سوم، پسر شاه طهماسب دوم (۱۱۴۴ ــ ۱۱۴۸).

## صفی

سِام‌میرزا فرزند صفی میرزا، ششمین پادشاه از خاندان صفوی. وی پس از مرگ شاه عباس بنا بر وصیت وی با آنکه ۱۷ سال بیش نداشت در ۱۰۳۸ هـ. ق. به پادشاهی نشست.

## شجره نامهٔ سلسلهٔ صفویه

برگرفته از: انقراض سلسله صفویه، لارنس لاکهارت.

عبدالمطلب بن هاشم
- ابوطالب (عبدمناف)
- عبدالله
  - محمد نبی
    - فاطمه = علی، خلیفهٔ چهارم و امام اول
      - حسن، امام دوم
      - حسین، امام سوم
        - زین‌العابدین، امام چهارم
          - محمدباقر، امام پنجم
            - جعفر صادق، امام ششم
              - اسمعیل، امام هفتم (طبق عقیدهٔ فرقهٔ اسمعیلیه)
              - موسی کاظم، امام هفتم
                - ابوالقاسم حمزه
                  - نسل بیستم
                    - شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۷۳۵ ــ ۶۵۰)
                      - صدرالدین (۷۹۴ ــ ۷۳۵)
                        - سلطان خواجه علی (۸۴۰ ــ ۷۹۴)
                          - ابراهیم
                            - شیخ جنید = خدیجه

علی بیگ
- شیخ جنید = خدیجه
- اوزون حسن آق‌قویونلو = دسپینه خاتون (دختر کالو ژوان، آخرین امپراطور روم شرقی)

شیخ حیدر = مارتا (معروف به حلیمه یا بگی آغا یا عالم شاه بیگم)
- ابراهیم
- شاه اسمعیل (۹۰۷)
  - شاه طهماسب (۹۳۰)
    - محمد خدابنده (۹۸۵)
      - شاه عباس کبیر (۹۸۹)
        - صفی میرزا
          - شاه صفی یا سام میرزا (۱۰۳۸)
            - مریم بیگم
            - شاه عباس دوم (۱۰۵۲)
              - شاه سلیمان (۱۰۷۷)
    - شاه اسماعیل دوم (۹۸۴)
- سلطان علی

فرزندان شاه سلیمان:
- شهربانو بیگم
- میرزا داوود متولی آستان قدس رضوی
- سلطان احمد میرزا
- سلطان ابراهیم میرزا ●
- سلطان حمزه میرزا ●
- مصطفی میرزا ●
- مرتضی میرزا ●
- عباس میرزا ●
- شاه سلطان حسین (۱۱۰۵)

فرزندان شاه سلطان حسین:
- فاطمه بیگم = سلطان رضاقلی میرزا
- خان آغا بیگم
- راضیه بیگم = نادرشاه
- مریم بیگم
- سلطان جعفر میرزا ●
- محمدباقر میرزا ●
- سلطان خلیل میرزا ●
- سلطان محمد میرزا ●
- سلطان اسمعیل میرزا
- سلطان سلیمان میرزا ●
- سلطان سلیم میرزا ●
- سلطان حیدر میرزا ●
- سلطان مهر میرزا ●
- شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵)
  - ابراهیم میرزا
  - شاه عباس سوم (۱۱۴۴)
- صفی میرزا ●
- سلطان محمود میرزا ●

شاه اسمعیل سوم
(فرزند سید مرتضی و یکی از دختران شاه
سلطان حسین که شاید مریم بیگم یا خان آغا بیگم نام داشت.)

شاهرخ
- امام قلی میرزا
- نصرالله میرزا
- عباس میرزا
- نادر میرزا

سید محمد، متولی آستان قدس رضوی
با لقب شاه سلیمان دوم سلطنت کرد.
- ابوالقاسم
  - سید احمد (در کرمان بر تخت نشست ولی به فرمان اشرف کشته شد)
- سلطان داود
  - محمد خلیل (مؤلف مجمع ...)
- سلطان علی

این شجره‌نامه از چند مأخذ گرفته شده است که مهمترین آنها عبارتند از: سلسلة الانساب صفویه از شیخ حسین بن شیخ ابدال زاهدی؛ زبدة التواریخ، از محمد محسن؛ تذکرهٔ نادری از میرزا مهدی؛ عالم آرای نادری، از محمد کاظم؛ مجمع التواریخ، از محمد خلیل؛ همچنین کتاب ذیل از رومر (Roemer):

Die Safawiden: Ein Orientalischer Bundesgenosse Des Abendlandes in Türkenkamp.

سنوات مذکور در شجره نامهٔ سلسلهٔ صفویه به هجری قمری است.

● این اشخاص در سال ۱۱۳۷ به قتل رسیدند.

## صفی‌الدین اردبیلی

از مشایخ صوفیهٔ ایران در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم که نسب سلسلهٔ صفوی به وی می‌رسد (۶۵۰ ـ ۷۳۵). شیخ صفی‌الدین در آغاز حال از مریدان شیخ تاج‌الدین زاهد گیلانی بود و دختر او را به زنی گرفت و سپس در اردبیل بر مسند ارشاد نشست. شیخ صفی‌الدین در آذربایجان و آسیای صغیر مریدان فراوان داشت و در میان این فرقه عدهٔ کثیری به‌نام اخوان که یکدیگر را اخی می‌خواندند وجود داشتند. شیخ صفی و پسرش شیخ صدرالدین شافعی مذهب و معتقد به کیش سنت و جماعت بودند ولی خواجه علی نوهٔ شیخ صفی تمایل بسیاری به مذهب شیعه اظهار نمود ولی تعصبی در این مذهب نداشت. از این تاریخ است که خانوادهٔ صفوی از مراشد صفوی شیعه به‌شمار می‌روند.

## صلح کالیاس: ← کالیاس

## صمصام‌السلطنه بختیاری

نجفقلی‌خان فرزند حسینقلی‌خان ایلخانی در سال ۱۲۷۰ ه. ق. در چهارمحال و بختیاری متولد شد. در کودکی مدتی به تحصیل پرداخت و بعد از آن مطابق تربیت ایلی به اسب‌سواری و تیراندازی روی آورد. در سال ۱۲۹۹ ه. ق. که پدرش به‌دستور ظل‌السلطان به‌قتل رسید و برادرانش به زندان افتادند، به ریاست ایل رسید و توانست شأن و موقعیت ایل بختیاری را حفظ کند و تا زمان آزادی برادر بزرگترش، اسفندیارخان از زندان، رهبری ایل را برعهده داشت.

نجفقلی‌خان در زمان مظفرالدین شاه به صمصام‌السلطنه ملقب گردید و مأمور حکومت چهارمحال شد، ولی در دوره استبداد صغیر از حکومت معزول گردید و همین امر اسباب دشمنی و نفرت صمصام‌السلطنه را از محمدعلی شاه فراهم کرد و باعث شد که او بیش از

پیش به مشروطه‌خواهان نزدیک شود چنانکه بعد از مدتی به حمایت مشروطه‌خواهان موفق به تسخیر اصفهان شد.

صمصام‌السلطنه پس از تصرف اصفهان فرماندهی قوای بختیاری را به برادر خود علیقلی‌خان سردار اسعد سپرد و او را راهی تهران کرد و خود در اصفهان ماند، ولی پس از مدتی که تهران به‌دست مشروطه‌خواهان افتاد و محمدعلی شاه بالاجبار از ایران خارج گردید، با شکوه بسیار به تهران عزیمت نمود و مورد استقبال قرار گرفت.

بختیاریها در آن هنگام در تهران فعال مایشاء بودند، زیرا به‌علت خدمات خود در شکست قوای استبداد و شرکت در فتح تهران، خود را صاحب مشروطه می‌شمردند و صمصام‌السلطنه نیز که رهبر آنان بود داعیه ریاست داشت. نجفقلی‌خان در صفر ۱۳۲۹ در کابینه سپهدار تنکابنی به وزارت جنگ رسید. وزارت جنگ او بیش از دو هفته نپایید، زیرا که سپهدار کنار رفت و کابینه منحل گردید. ولی این بار صمصام‌السلطنه خود از طرف ابوالقاسم‌خان ناصرالملک، نایب‌السلطنه مأمور تشکیل کابینه شد و در تاریخ ۲ مرداد ۱۲۹۰ کابینهٔ خود را معرفی کرد. در همین کابینه بود که قضایای بازگشت محمدعلی شاه و شکست وی و اولتیماتوم روس بر ضد شوستر آمریکایی پیش آمد و سرانجام به تعطیل مجلس انجامید. از آن پس صمصام‌السلطنه کابینه‌های دیگری در ۷ آذر ۱۲۹۰، ۱۹ آذر ۱۲۹۰، اردیبهشت ۱۲۹۷ و ۲۹ خرداد ۱۲۹۷ تشکیل داد. وی همچنین چند بار در کابینه‌هایی که تشکیل داد سمت وزیر جنگ و وزیر داخله را خود بر عهده داشت.

پس از این مشاغل حساس، صمصام‌السلطنه مدتی در تهران بیکار بود تا اینکه درسال ۱۳۰۰ هـ. ش. در قضایای قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان مأموریت حکومت خراسان را یافت، اما به این مأموریت نرفت. درسال ۱۳۰۸ هـ.

ش. با اختیارات تام مأمور دفع شورش بختیاریها در چهارمحال شد و به آن منطقه عزیمت نمود و این آخرین مأموریت وی بود. نجفقلی‌خان سرانجام در سال ۱۳۰۹ هـ. ش. درگذشت و در اصفهان به‌خاک سپرده شد.

## صندوق‌دارباشی

در دولت قاجاریه مسئول نگهداری لباسها و هدایایی بود که به‌شاه تقدیم می‌شده است.

## صنیع‌الدوله

اولین رئیس مجلس شورای ملی.

## صنیع‌الدوله: ← اعتمادالسلطنه

## صنیع‌الملک

میرزا ابواحسن‌خان غفاری، نقاش ایرانی در عهد سلطنت محمدشاه قاجار و نیمه اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، مؤسس اولین هنرستان نقاشی در ...یران، از خاندان غفاری و عموی کمال‌الملک.

## صور

زمانی که صور مانند سایر نواحی فنیقیه تحت تسلط ایران هخامنشی بود، سلاطین متعددی داشت که متأسفانه تاریخ مرتب و صحیحی دربارهٔ آنها در دست نیست.

در جنگ ایران و یونان، هرودت ضمن شرح قوای بحری و برّی ایران و توصیف سازمان هر دسته، از ماپن شاه صور پسرسی روموس نام می‌برد، که در سال ۴۸۲ ق.م در قشون خشایارشا رئیس قوای بحری صور بوده است.

در حدود سال ۳۸۹ ق.م اواگوراس اول پادشاه سالامین که مدتی پیش، از اطاعت دولت ایران سرباز زده و خود را مستقل می‌دانست، صور و چند شهر ساحلی فنیقیه را به تصرف درآورد، ولی مدت فرمانروایی وی در این ناحیه طولانی نشد و دوباره صور تحت

حمایت ایران درآمد.

پس از مرگ نکتانب اول پادشاه مصر در سال ۳۶۴ و سلطنت تاخس قسمتی از فنیقیه و سوریه تحت اشغال قوای مصری درآمد، و قطعاً صور نیز جزو قسمت اشغالی گردید، ولی نکتانب دوم جانشین تاخس وقتی به سلطنت رسید، قوای مصری را موظف کرد تا شهرهای متصرفی را ترک کرده، به مصر برگردند، ولی چندی بعد در سال ۳۵۱ ق.م در شورش صیدا و قبرس، پادشاه مصر به شورشی‌ها کمک کرد. اردشیر سوم که مسئلهٔ اغتشاش را ابتدا امری کوچک می‌شمرد و فقط به فرستادن سردارانی اکتفا نموده بود، وقتی دخالت مصری‌ها را دید، خود با سپاهی مجهز حرکت کرد و مقاومت شورشیان را در هم شکست و کلیهٔ این نواحی از جمله صور مجدداً به تصرف ایران درآمد. در نتیجهٔ وضع خاصی که صور در این دوران داشته است، سکه‌هایش بسیار جالب توجه و نفوذ هنر و مذهب ممالک دیگر بر نقوش سکه منعکس است. مثلاً بر روی استاتریور اغلب نقش جغد که مظهر شهر آتن است و بر روی بال او چنگک خرمن‌کوبی و عصای اوزیریس خدای مصری قرار دارد.

نوع دیگر از سکه‌های صور با نقش ملکار سوار بر اسب‌های بالدار بر روی امواج آب می‌باشد و در پشت سکه نقش جغد و علائم مصری نقر است.

در دورهٔ اسکندر، پادشاه صور آزمیلکوس بود، ولی نمی‌توان به طور یقین سکه‌های صور را در این دوره منتسب به او دانست.

پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ق.م صور تحت تسلط چند تن از سرداران او درآمد و در سال ۳۲۱ پردیکاس قلعهٔ معروف مستحکم صور را محل خزانهٔ کل قوای خود قرار داد. در زد و خوردهای بطلمیوس و آنتی‌گون این شهر چند نوبت مورد تجاوز قرار گرفت تا اینکه در سال ۲۸۷ ق.م صور و

سایر نواحی فنیقیه به تصرف سلوکوس درآمد.

قدیمترین سکهٔ شاهان صور، سکه‌هایی است با نقش ماهی و جغد که قطعاً مربوط به دورهٔ هخامنشی می‌باشد که نفوذ یونان و مصر در این منطقه به واسطهٔ کشمکشها و بروز حوادث و انقلابها و جنگها مشهود است و بنابر مطالعهٔ دقیق از روی سبک نقش، خط و تاریخ سال شاهی که سلطنت نموده است، می‌توان تعداد شاهان را در این دوره چهار نفر دانست.

سپس دورهٔ فترت که دورهٔ حملهٔ اسکندر و ویرانی این منطقه می‌باشد، شروع می‌شود؛ از دورهٔ فرمانروایی سرداران اسکندر سکه‌هایی به دست آمده است که سال یک تا چهار که با سالهای ۳۰۸ تا ۳۱۲ ق.م تطبیق می‌کند، بر روی سکه قرار دارد و بعد مدت قریب ۱۹ سال به واسطهٔ کشمکشهایی که بین جانشینهای اسکندر درگرفت، ضرب سکه در صور نیز متوقف گردید تا در زمان سلوکوس، نوع جدیدی سکه ضرب گردید و ترتیب وضع قدیم به کلی از میان رفت.

## صوراسرافیل، روزنامه

از روزنامه‌های معروف آغاز مشروطیت ایران، که در سال ۱۳۲۵ ه. ق. در تهران منتشر گردید، و مدیران و مؤسسان آن میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزاقاسم‌خان تبریزی بودند. شمارهٔ اول آن در هشت صفحه به‌قطع وزیری با چاپ سربی در چاپخانهٔ پارسیان، روز پنجشنبهٔ ۱۷ ماه ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ ه. ق. منتشر شد. در سرلوحهٔ آن تصویر فرشته‌ای بود که در صور می‌دمد، و گروهی او را به یکدیگر نشان می‌دهند. در داخل سرلوحه آن اسم روزنامه «صوراسرافیل» به خط نسخ درشت نوشته شده و با خط ریز، کلمات «حریت، مساوات، اخوت» درج گردیده بود. قیمت تک شماره آن در تهران ۴ شاهی بود.

## صوفی

پیروان مکتب تصوف را گویند. در باب وجه تسمیه «صوفی» آن است که چون زُهاد قدیم جامه‌ای از صوف (پشم) بر تن می‌پوشیدند از این‌رو به این دسته صوفی نام نهادند. دیگر، چون این جماعت از دنیا گذشته صحیفه دل را از لوث علایق دنیوی صفا دادند از این جهت به صوفی ملقب گشته‌اند.

## صوفیه

تصوفی که از آن به طریقت یا مذهب هم یاد می‌کنند، نام مکتبی است با روش خاص در تربیت روحانی نفس که به‌وسیله آن می‌توان به مطلوب اصلی که آن حقیقت می‌باشد رسید؛ به پیروان این مکتب «صوفی» می‌گویند. تصوف در دیانت اسلام از همان آغاز به ظهور رسید و در دو قرن هفتم و هشتم میلادی در سراسر ممالک اسلامی از جمله در ایران رواج یافت. آغاز تصوف را باید قرن اول و دوم هجری دانست که بذر اولیه تصوف در قلوب صاحبدلان کاشته شد و در قرن سوم و چهارم نهال آن بارور گردید.

از صوفیان بنام ایران می‌توان از حسین‌بن منصور حلاج که از بیضای فارس بود نام برد و گذشته از مشایخ معروف و قدیمی در بلاد اسلامی، مشایخ چندی از قرن سوم هجری همزمان با صوفیان عربی زبان در ایران به‌ظهور رسیدند که به زبان فارسی خواه به‌صورت نظم یا به‌صورت نثر مردم را به طریقت صوفیان ارشاد کردند و متعاقب آن خانقاهها یا مراکز تجمع درویشان در سراسر شهرهای ایران خاوری چون خراسان و ماوراءالنهر تأسیس گشت.

فرق صوفیه:

الف ــ ادهمیه (منسوب به ابراهیم ادهم).

ب ــ اویسیه (منتسب به اویس قرنی).

ج ــ طیفوریه (منتسب به ابویزید عیسی‌بن طیفور بسطامی).

د ـ کبراویه (منسوب به شیخ نجم‌الدین).

هـ ـ معروفیه (منسوب به شیخ معروف کرخی).

از معروفیه چهارده سلسله منشعب شدند که از اعقاب بعضی از آنها در ایران و دیگر بلاد اسلامی هنوز باقی هستند.

ازجمله:

۱ ـ انصاریه.

۲ ـ بکتاشیه.

۳ ـ جمالیه.

۴ ـ خلوتیه.

۵ ـ ذهبیه: از پیروان «خواجه اسحاق ختلانی» متوفی در قرن نهم می‌باشند.

۶ ـ رفاعیه.

۷ ـ سهروردیه.

۸ ـ صفویه.

۹ ـ قادریه: منتسب به «شیخ عبدالقادر محی‌الدین‌بن ابی صالح» از اهالی کرمانشاهان (متوفی ۵۶۰ هـ. ق.)

۱۰ ـ قونیویه.

۱۱ ـ مولویه.

۱۲ ـ نقشبندیه: منسوب به «خواجه بهاءالدین عمر نقشبندی بخارایی (متوفی ۷۹۱ هـ. ق.) معروف به خواجگان. اعقاب این سلسله هنوز در کردستان ایران باقی هستند.

۱۳ ـ نوربخشیه: منسوب به محمد نوربخشی (سید سیاهپوش) متوفی در ۸۶۹ هـ. ق.

۱۴ ـ «نعمة‌اللهیه»: مؤسس این سلسله «سید نورالدین نعمت‌الله» ملقب به «شاه» و معروف به «ولی» فرزند «عبدالله» از احفاد امام محمد باقر (ع) امام پنجم شیعیان می‌باشد.

## صیدا

صیدا یکی از شهرهای مهم فنیقیه بود که در دریانوردی شهرت فراوانی داشت و تقریباً واسطهٔ تجارت شرق و غرب بود. در قرن ۸ ق.م تحت تسلط

آشوری‌ها درآمد و در قرن ۶ ق.م تابع بابل شد. وقتی که کوروش بابل را مسخر کرد، فنیقیه نیز جزو ممالک ایران گردید و ایران با در دست داشتن این منطقه صاحب بحریهٔ بسیار قوی شد و صیدا که در زمان بخت‌النصر پادشاه بابل آسیب زیادی دیده بود، آباد و دارای پادشاهی از خود شد. اهالی صیدا در سال ۳۵۳ق.م شورش کرده با مصری‌ها بر ضد اردشیر سوم همدست شدند و چون احساس کردند که نمی‌توانند در مقابل ارتش ایران مقاومت کنند، در سال ۳۵۱ تن (Tenes) پادشاه صیدا تسلیم شد و اردشیر او را به قصاص جنایتش کشت.

در دورهٔ هخامنشی صیدا به‌واسطهٔ موقعیت خاصی که از لحاظ بحریه داشت، بسیار مورد توجه شاهنشاهان بود، چنانکه در دورهٔ خشایارشا پادشاه صیدا اولین مقام را احراز کرده بود و بسیار طرف اعتماد واحترام بود. کشتی‌های صیدا مجهزترین و با قدرت‌ترین کشتی‌های آن زمان بوده و قسمت مهمی از بحریهٔ ایران را تشکیل می‌دادند، به این مناسبت اغلب شاهان صیدا ریاست بحریهٔ ایران را داشتند که فرمانروایان فقط به آنان نظارت می‌کردند.

بر روی سکه‌های صیدا بیشتر نقش کشتی جنگی، که مظهر تفوق دریایی است، نقر است و مطالعهٔ انواع سکه‌های صیدا تا قبل از حملهٔ اسکندر و انتساب هر ردیف به یکی از شاهان محلی مبحث بسیار جالبی می‌باشد، زیرا روی اغلب سکه‌ها علامت شهر یا نام شاه به خط آرامی نقر می‌باشد و تا به حال چند سکه که سال ضرب بر روی آن قرار دارد، به‌دست آمده است.

سکه‌های صیدا به اوزان مختلف: دواستاتر، استاتر، نیم استاتر و سکه‌های کوچک (ابول) می‌باشند و جنس فلز از نقره است.

## صیمره

شهر صیمره در دره‌ای از کبیر کوه

قرار داشت. خرابه‌های این شهر حکایت از بناهای دورهٔ ساسانی می‌کند. این شهر از دزفول بزرگتر بود. در سمت راست این شهر برای جلوگیری از سیل خندقی بود. جغرافیون عرب عموماً ماسبذان پیشکوه و صیمره را مهرجان قذق (مهرگان گذک) نامیده‌اند و آن ولایتی بسیار آباد بوده که در ۲۵۸ هجری بر اثر زلزله خراب شده است. دکتر اشمیت در نزدیکی این خرابه‌ها حفاری و اکتشافات باستانشناسی کرده است.



# ض

## ضحاک

نام او در اوستا اژیدهاکا آمده است که به معنی اژدهای ده عیب است. در اوستا اژیدهاک از مردم باوری Bauri است که همان بابل باشد و او دارای سه پوزه و سه سرو شش چشم و دارندهٔ هزارگونه چالاکی بود و نیز از شکست دهندهٔ او فریدون یاد شده و نیز آمده که اژدهاک در کوی‌رینتا Kavirinta (کرند) برای وایو فرشتهٔ هوا قربانی کرد و از وی درخواست نمودتا او را یاری دهد تا هر هفت کشور را از آدمی تهی سازد. ولی وایوخواهش او را برنیاورد. در بندهش و کتب مذهبی زرتشت نام پدر ضحاک ارونداسب یا خروتاسب و نام مادرش اذاک Odhág آمده است و لقب ضحاک بیوراسب است یعنی صاحب ده هزار اسب و نسب او به عرب می‌رسد.

به روایت فردوسی به روزگار جمشید در دشت سوران نیزه گزار (عربستان) نیکمردی به‌نام مرداس بود که پسری زشت سیرت و ناپاک اما دلیر و جهانجوی به‌نام ضحاک داشت که او را بیوراسب می‌گفتند. به فریب ابلیس در سر راه پدر چاه کند و او را بکشت و به

شاهی نشست. آنگاه اهریمن به صورت جوانی خوبروی ظاهر شد و خوالیگر او شد و روزی کتف او را ببوسید و دراثر آن دو مار از دوشهای وی بروییدند. چون آن مارها باعث رنجوری او شدند اهریمن به صورت پزشکی درآمد و ضحاک را گفت چارهٔ آن دو مار سیر داشتن آنهاست با مغز سر آدمی و باید دو تن از آدمیان را هر روز کشت و از مغز ایشان خورش به این دو مار داد و به این حیله اهریمن می‌خواست نسل آدمیان را براندازد. ضحاک پس از کشتن جمشید هزار سال و یک روز کم پادشاهی کرد و بر مردم ستم می‌نمود و هر روز دو تن از جوانان را می‌کشت و مغز آنان را به ماران می‌داد.

دو مرد گرانمایه و پارسا که از گهر پادشاهان و به‌نام آرمائیل و کرمائیل بودند بر آن شدند که بخوالیگری (طباخی) به خدمت ضحاک روند تا مگر از این راه هر روز یک تن را از مرگ برهانند. به‌جای آنکه هر روز دو تن را برای خورش ماران بکشند یک تن را بکشتند چنانکه هر ماه سی تن به همت ایشان از مرگ نجات می‌یافتند و آن سی نفر را به صحرا به شبانی می‌فرستادند و نژاد کرد از ایشان پدید آمده است. تا روزی کاوهٔ آهنگر که ضحاک یازده پسر او را کشته بود و خیال کشتن پسر دوازدهم وی را داشت پیش‌بند چرمی آهنگری خود را بر سر نیزه کرد و مردم را بر ضحاک بشورانید. این پیش‌بند بعدها به اسم درفش کاویان نامیده گردید. کاوه فریدون را به شاهی برگزید. به قول بندهش فریدون بر ضحاک دست یافت و خواست او را بکشد، هرمزد او را گفت که اگر تو ضحاک را بکشی زمین پر از مخلوقات موذی و زیان‌آور خواهد شد. پس او را بر بسته به دماوند کوه برد و در غاری بیاویخت. در سنت زرتشتی است که در هزارهٔ هوشیدر ماه دومین موعد مزدیسنی، ضحاک در دماوند زنجیر خود را گشوده و یک ثلث از مردان و ستوران را نابود خواهد کرد

آنگاه هرمزد گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت.

داستان ضحاک ظاهراً خاطرهٔ تسلط سامی‌ها را بر ایران در روزگاران قدیم به یاد می‌آورد. از مجموعه این روایات برمی‌آید که اژیدهاک از مردم ممالک غربی ایران، بابل یا آشور بوده وعلی‌الظاهر از آشور یا کلده بر ایران تاخته است. چنانکه می‌دانیم پیش از تشکیل دولتهای ماد و هخامنشی، ایران چند بار دچار مهاجمین و سفاکی لشکر آشور شد و از این مهاجمات خاطراتی در ذهن ایرانیان باقی ماند و این خاطرات سینه به سینه نقل می‌شد و باعث پدید آمدن داستان ضحاک گشت و در روزگارانی که ایرانیان، تاریخ کلده و آشور را فراموش کرده بودند ضحاک را به نژاد عرب که از قبایل سامی و با آشوریان و بابلیان از یک نژاد بودند نسبت دادند.

## ضیاءالملک احمد پسر نظام‌الملک

سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی، بعد از عزل فخرالملک، برادرش ضیاءالملک احمد پسر دیگر نظام‌الملک را به وزارت خود منصوب کرد ولی او با اینکه مردی نیکونفس بود در حل امور سیاست و استقلال قوت و قدرت نداشت و به همین علت مدت وزارت ضیاءالملک احمد زیاد ادامه نیافت و سرانجام در اثر اختلاف با سید ابوهاشم همدانی که از ثروتمندان بزرگ آن زمان بود از وزارت معزول گردید.

# ط

## طاس عدل

کاسهٔ پر از آبی که در دیوان قضا و محاکم بر کرسی قاضی می‌نهادند و پس از پایان دعواها و خرید و فروش املاک، و قباله‌های کهنه مکرر آن را می‌شستند. این روش از ابتکارات غازان‌خان بود.

## طاق اشکانی

در زیر کتیبهٔ بیستون تصویری از گودرز پادشاه اشکانی که بر روی صخرهٔ کوه حجاری شده باقی مانده است. لیکن در اثر سنگتراشیهای بعدی، این نقش تاریخی محو شده. این حجاری تصویر تیرداد یا مهرداد دوم را که چهار نفر از سرکردگان اشکانی در مقابل وی ایستاده‌اند نشان می‌دهد. کتیبه‌ای که نام و نشان این چهار نفر را ذکر می‌کند به زبان یونانی نوشته شده است. حجاری دیگری منسوب به گودرز دوم پادشاه اشکانی که تاجی بر سر دارد و نیزهٔ خود را بَر بدن رقیبش فرو برده است دیده می‌شود؛ تصویر سه نفر سوار، در این نقش می‌باشد. عده‌ای این نقش را تصویری از جنگ تن به تن گودرز دوم با مهرداد می‌دانند (۱۲۴-۸۷ ق.م.).

## طاق بستان

در فاصلهٔ پنج کیلومتری شمال شرقی کرمانشاهان طاق بستان قرار دارد. در این محل نزدیک چشمه‌ای نقش اردشیر دوم کنده شده. پادشاه در میان است و در دو طرف او اهورامزدا و میترا ایستاده‌اند و اردشیر از اهورامزدا که در سمت راست اوست حلقهٔ نوارداری دریافت می‌کند. میترا روی گل نیلوفر ایستاده و برسمی در دست دارد، و زیر پای پادشاه دشمنی برزمین افتاده است.

کمی دورتر در بالای جادهٔ سربالایی که به طرف کرمانشاهان می‌رود در محلی موسوم به طاق‌گرا بنای کوچکی از دورهٔ ساسانی دیده می‌شود و آن ایوانی است که با تخته سنگهایی به شکل مکعب مستطیل ساخته شده و آن تخته سنگها بدون ملاط روی هم قرار داده شده‌اند. در بالای آن قوس هلالی شکلی است احتمالاً استراحتگاهی برای رفع خستگی در میان راه بوده است.

در فاصلهٔ پنج کیلومتری شمال شرقی کرمانشاهان، طاق بستان در همان دامنه کوه در طرف چپ دوغار (با ایوان) دیده می‌شود که یکی کوچکتر از دیگری است و شاهپور سوم (۳۸۸-۳۸۳م.) در طرف چپ به صورت برجسته دیده می‌شود و پدرش شاهپور دوم در طرف راست قرار دارد.

این هر دو پادشاه دستهایشان را روی دسته شمشیر بلندشان قرار داده‌اند. نزدیک آنها سنگ‌نبشته‌ای به خط پهلوی است. در کنار ایوان یا غار شاهپور سوم، غار یا ایوان دیگری است که از ایوان اولی بزرگتر است. بنا به گفتهٔ اردمان این ایوان به امر فیروز (۴۸۳ ـ ۴۵۷ م.) ساخته شده و هرتسفلد آن را منسوب به خسرو دوم (۶۲۸ ـ ۵۹۰ م.) می‌داند. در بالای قوس در دو گوشهٔ دو طرف، دو فرشتهٔ بالدار هر کدام تاج افتخاری را که مزین به نوارهاست در دست گرفته‌اند و در میان آنها یک هلال



طاق‌بستان: نقش برجسته معرف شکارشاه

ماه نقش شده است. در انتهای غار دو مجلس به صورت نقش برجسته نشان داده شده.

مجلس بالا مربوط به تاج‌گذاری یکی از پادشاهان ساسانی است و پادشاه در میان مجلس ایستاده است و تاجی را که اهورامزدا به او می‌دهد دریافت می‌دارد.

در طرف دیگر ایزد آناهیتا به او تاج دیگری را می‌دهد. در مجلس پایین خسرو سواره نشان داده شده و اسب او برگستوانی دارد. در کنار ایوان مناظر شکار نقش شده است. در طرف چپ او مردابی که به صورت نیزاری است و ماهی و اردک فراوان دارد و پادشاه خوک وحشی یعنی گرازها را شکار می‌کند.

در طرف چپ ایوان پنج ردیف فیل روی هم قرار گرفته و بر هر کدام دو مرد سوارند و گرازها را شکار کرده با خود می‌برند. در طرف بالا چند زن بر قایقی که با پارو حرکت می‌کنند، سوارند. زنان آواز می‌خوانند و دست می‌زنند قایقهای دیگر در میان مجلس دیده می‌شود که بر آنها نیز زنان نشسته‌اند. در یکی از آنها پادشاه بزرگتر از اندازهٔ طبیعی نشان داده شده در حالی که کمان بر دست دارد و در حال کشیدن زه آن است و در دست چپ، زنی در حال تقدیم کردن تیری به او است.

زن دیگری در طرف راست چنگ می‌نوازد. بر روی قایق دیگری که در عقب قایق اول قرار دارد تعدادی از زنها چنگ می‌نوازند. بر اثر تیرهای شاه دو گراز بر زمین افتاده‌اند. در طرف راست این مجلس دو قایق دیگر نمایان است. در یکی از آنها پادشاه تاجی بر سردارد و با دست چپ کمانی را گرفته است.

در مجلس پایین شکار پایان یافته و فیلها با خرطومهایشان لاشهٔ گرازها را جمع می‌کنند و روی پشتشان قرار می‌دهند. لباسها با پارچه فاخر دوخته شده و دست کم سی نوع نقش روی آنها دیده می‌شود. در دیوارهٔ طرف راست

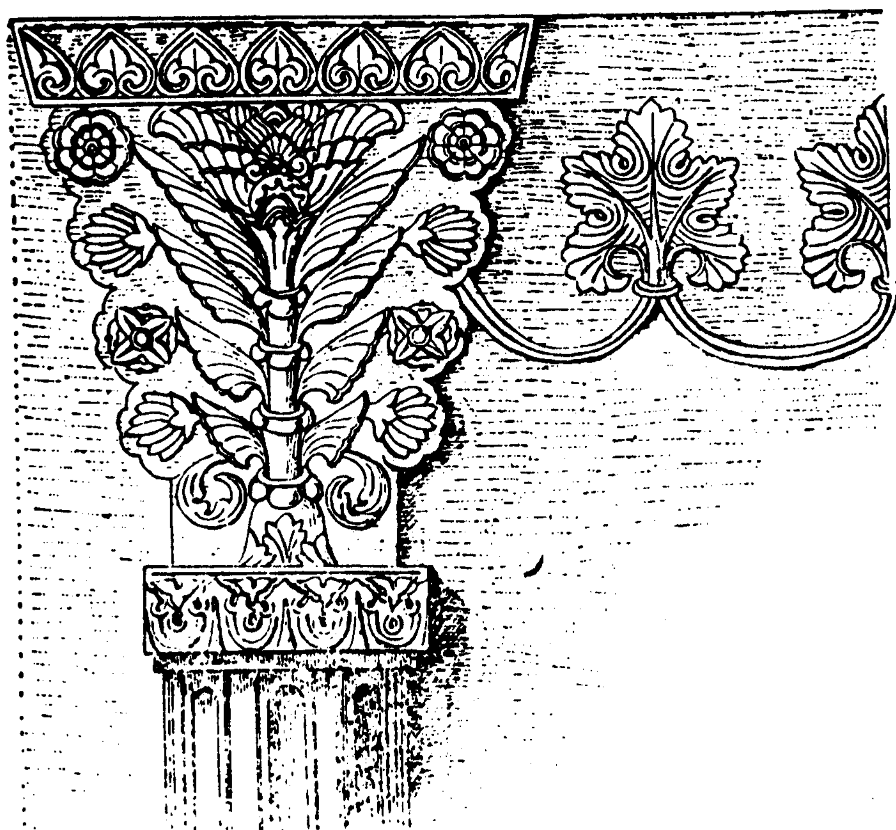
ایوان شکار گوزنها نشان داده شده است. و در یک مربع مستطیل نقش شاه سوار بر اسب نشان داده شده است.

نوازندگان دیگری روی سکویی نشسته‌اند، بعضی چنگ می‌نوازند و برخی دست می‌زنند و پادشاه چهار نعل در حال تعقیب گوزن‌هاست. مقابل ایوان و نزدیک چشمه‌ای که از کنار آن بیرون می‌آید سابقاً یک تندیس از خسرو دوم بر پا بوده، ولی اکنون در دریاچهٔ کوچکی که در دامنهٔ کوه است افتاده است. در کنار آن دو ستون دیده می‌شود. روی یکی از ستونها صورت خسرو دوم نقش شده است و بر روی دیگری نقش ایزدی که تاج گل در دست راست و نیلوفری در دست چپ دارد دیده می‌شود.

در جنوب کرمانشاه در محلی موسوم به سکاوند یا ده نو حفره‌ای در کوه تراشیده‌اند و آن استودان مردگان است و استخوانهای مردگان را در آن می‌ریختند. در بالای این استودان نقش ربدی را با جامه ایرانی در حالی که در مقابل دو آتشدان نشسته نشان می‌دهد.

طاق بزرگ بستان مربوط به روزگار خسرو پرویز دوم است (۷۲۸ـ۵۴۰م.). در بالای مدخل طاق هلالی دیده می‌شود که با نوارهایی زینت یافته و در طرفین آن دو ایزد بالدار که علامت پیروزی بوده است دیده می‌شود. پایه‌های طاق بر دو ستون قرار گرفته و شکل ظریفی از شاخ و برگ درختی بر آن دیده می‌شود که به قول هرتسفلد نموداری از درخت زندگانی است. بر دو جانب نقش زیرین که سوار اسب معروف «شبدیز» می‌باشد نمودار خسروپرویز و اسب معروف او شبدیز است. شاهنشاه بر اسبی کوه پیکر نشسته و کلاه‌خودی بر سر نهاده که تاج بالدار با هلال و قرص خورشید بر آن قرار گرفته است. زره‌ای با حلقه‌های ریز اندام شاه را تا کلاه خود پوشانیده است.

شاه نیزه‌ای به دست راست گرفته و آن را بر دوش تکیه داده است. در دست



طاق‌بستان: جزئیات یک سرستون به شکل برجسته

چپ شاه سپری مدور دیده می‌شود و کمربندش مزین و ترکش پرتیر، اسلحه شاه را تکمیل کرده است. قبضه شمشیر شاه در پشت او سمت چپ است.

**تندیسه خسروپرویز:** در برابر طاق مجسمه‌ای از خسروپرویز قرار داشته که در قرن چهارم مسعر بن مهلهل سیاح معروف عرب آن را دیده است.

در آن ایام مجسمهٔ خسرو در استخر نزدیک کوه افتاده و در قرن نوزدهم آن را در حالی که پایش شکسته از آب بیرون کشیده و در بالای سد نصب کرده بودند و آن پیکر شاه را طوری نشان می‌داده که دست چپ خود را بر شمشیر گذاشته است ولی بر اثر بی‌توجهی و گذشت روزگار این تندیسه خراب شده و دیگر شناخته نمی‌شود.

**دیوار خسرو:** در نزدیکی دهکدهٔ طاق بستان بقایای دو دیوار عظیم با خشت‌خام که در روزگار آبادانی ۱۰۰۰×۷۰۰ متر بنیانگذاری شده به چشم می‌خورد. از این آثار می‌توان حدس زد که این دو دیوار بقایای عمارتی بوده به شکل مربع مستطیل. آثار این عمارت در ضلع دیوار غربی هنوز باقی است که به دهکده «مراد حاصل» می‌پیوندد.

در کتب مورخان اسلامی مذکور است که خسرو انوشیروان در نزدیکی کرمانشاهان باغ و قصری طرح‌ریزی کرد و در آن از خاقان، قیصر روم ورای هند پذیرایی نمود. ضخامت این دیوار در حدود ۶۱۴ متر بوده از خشت خام. خشت‌هایی که در اینجا به کار رفته دو نوع می‌باشد: نوعی به رنگ نخودی نزدیک به قرمز و نوع دیگر به رنگ خاکستری. به عقیدهٔ بعضی از باستان‌شناسان این دیوارها بقایای شهر کامبادن قدیم است. ارتفاع کنونی دیوار ۴/۳ متر است که با توجه به خاکهای ریخته شده در اطراف می‌توان حدس زد که ارتفاع آن در اصل بیش از ده متر بوده است.

**کاروانسرا:** کاروانسرا بنایی است که

اکنون ۸۵ متر طول و ۸۰ متر عرض دارد. دور تا دور آن ۶۳ اطاق داشته و جبهه شرقی آن در کنار کوه معروف بیستون قرار گرفته است. این بنا مکعب شکل بوده و بناهایی و اطاقهایی در کنار هم داشته است.

## طاقدیس

تخت معروف خسروپرویز، که بزرگترین نفیسهٔ دربار وی محسوب است، گویند به شکل طاق، و سقف آن از طلا و سنگ لاجورد بود، و ستاره‌ها، هفت اقلیم، صور پادشاهان، و غیره بر آن نقش شده بود، و چهار قالی از دیبای زربفت مرصع به مروارید و یاقوت در آن گسترده بودند.

## طاق کسری

بقایای تالار بزرگ عهد ساسانی در محل تیسفون (عراق)، که جزء کاخ سلطنتی بزرگ معروف به ایوان کسری بوده است، که طول و عرضش را در حدود ۳۶۵ متر و حدود ۲۷۵ متر تخمین زده‌اند. ایوان کسری در محلهٔ جنوبی تیسفون ـ موسوم به اسفانبر یا اسبانبر واقع بود، و بانی آن را شاپور اول ساسانی شمرده‌اند، و پس از وی ظاهراً خسرو انوشیروان به ترمیم و تجدید بنای آن اقدام کرد.

طاق کسری در وسط ویرانه‌هایی قرار دارد که از جنوب آبادی سلمان پاک (تیسفون) شروع می‌شود. در مجاورت طاق چهار دسته ویرانه مشاهده می‌شود که جالبترین آنها تلی است معروف به حرم کسری و این ویرانه‌ها جزء ایوان کسری بوده است.

طاق کسری، که عظیمترین یادبود عظمت گذشتهٔ تیسفون است، در وسط ویرانه‌های مداین قرار دارد. آنچه از آن باقی است نمایی است عظیم، به طول حدود ۹۳ متر، که اصلاً بیش از ۳۰ متر ارتفاع داشته، و طاقنمایی به عرض حدود ۲۴ متر که آن را به دو قسمت نامساوی تقسیم می‌کند. تالاری به طول

ـیش از ۴۵ متر و دارای ۱۰ ردیف اتاقهای جانبی می‌باشد. در عقب تالار دری پهناور است، که به حیاطی وسیع باز می‌شود.

## طالقانی

آیت‌الله سیدمحمود طالقانی معروف به ابوذر زمان در ۱۲۸۲ ش. در



آیت‌الله سیدمحمود طالقانی

طالقان به‌دنیا آمد. از رهبران مخالف رژیم محمدرضا پهلوی بود و طی سالها مبارزه، بارها به زندان رفت و تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت. در پیروزی انقلاب اسلامی سهم عمده داشت و پس از پیروزی انقلاب، به ریاست شورای انقلاب برگزیده شد و به‌فرمان امام خمینی (ره) اولین نماز جمعه را در ۵ مرداد ۱۳۵۸ شمسی در دانشگاه تهران برگزار کرد و سرانجام روز دوشنبه ۱۹ شهریور همان سال به‌دنبال حملهٔ قلبی درگذشت.

## طاهرابن خلف‌طاهر صفاری

امیر و شاهزادهٔ معروف سلسلهٔ صفاریان در سیستان، پسر خلف‌ابن احمد صفاری. در حدود ۳۸۷ ه. ق. قهستان را از بغراجق گرفت. در ۳۹۲ ه. ق. پدرش او را به ولیعهدی خویش برگزیده خزائن خویش بدو سپرد، و خود عزلت گزیده و به عبادت پرداخت. اما به زودی از این کردهٔ خویش نادم گشته با پسر مخالفت آغاز کرد، و عاقبت او را به حیله گرفته و به قتل رساند.

## طاهرابن عبدالله

(ابوالطیب طاهرابن عبدالله) یا طاهر ثانی، رجب ۲۴۸ ه. ق. امیر سلسله طاهریان (۲۳۰ ــ ۲۴۸ ه. ق.)، پسر و جانشین عبدالله ابن طاهر. واثق خلیفهٔ عباسی بعد از وفات (۲۳۰ ه. ق.) عبدالله‌ابن طاهر، امارت خراسان را به وی داد. طاهر ثانی، که در این هنگام در طبرستان بود، به نیشابور آمد. بعد از واثق نیز خلفای عباسی امارت خراسان را همچنان به وی دادند. طاهر در زمان خلافت مستعین وفات یافت. بعد از او پسرش محمدابن طاهر طاهری به امارت نشست.

## طاهرابن محمد صفاری

سومین امیر از سلسلهٔ طاهریان (۲۸۷ ــ ۲۹۶ ه. ق.)، پسر محمدابن

عمرو. بعد از گرفتار شدن جدش عمرولیث، در سیستان به امارت نشست (۲۸۷ هـ. ق.)، و در صدد تسخیر فارس برآمد، اما کاری از پیش نبرد، و به سیستان بازگشت. چندی بعد از لیث‌ابن علی به فارس گریخت، ولی سبکری او را با برادرش یعقوب‌ابن محمد فرو گرفت و به بغداد فرستاد (۲۹۶ هـ. ق.).

## طاهرابن هلال

متوفی ۴۰۶ هـ. ق.، امیر کرد از خاندان بنی حسنویه. بعد از کشته شدن جد خویش، بدرابن حسنویه، به حکومت نشست (۴۰۵ هـ. ق.)، اما حکومت او دوام نیافت، و شمس‌الدولهٔ دیلمی او را از ملک خود بیرون راند، و طاهر به زودی کشته شد.

## طاهر ذوالیمینین

شهرت طاهربن حسین (۱۵۹ ـ ۲۰۷ هـ. ق.)، از سرداران بزرگ بنی‌عباس، مؤسس سلطنت طاهریان و اولین امیر آن سلسله. طاهربن حسین اصلاً از مردم پوشنگ یا فوشنج یعنی غوریان امروز در نزدیکی هرات بود. پدرش حسین پسر مصعب و او پسر رزیق بود و چون رزیق در دورهٔ فتح عرب در تحت ولایت قبیلهٔ خزاعه آمده



سکه طاهر ذوالیمینین، ضرب محمدیه، ۱۹۵ هـ.

بود، از این رو نسبت طاهریان را خزاعی نیز نوشته‌اند.

مصعب پسر رزیق در هنگام دعوت بنی‌عباس فرمانروایی پوشنگ را داشت. پسرش حسین از سرداران هارون‌الرشید به‌شمار می‌رفت و در سال ۱۹۲ ه. ق. درگذشت. پس از او فرمانروایی پوشنگ از طرف علی‌ابن عیسی‌بن ماهان والی خراسان به پسرش طاهر داده شد.

در وجه تسمیهٔ لقب طاهر که به ذوالیمینین مشهور بود بعضی گفته‌اند: چون او به هر دو دست شمشیر می‌زد او را ذوالیمینین یعنی صاحب دو دست راست خوانده‌اند. و به قولی دیگر پس از فتح بغداد چون خواست با امام رضا (ع) به‌عنوان ولیعهدی بیعت کند با دست چپ با او بیعت کرد وگفت: دست راست من در خراسان در گرو بیعت مأمون است. چون این قضیه را حضرت رضا (ع) برای مأمون نقل فرمود، مأمون گفت که من دست چپ طاهر را نیز راست (یمین) می‌نامم تا نقصی در بیعت او با امام نباشد، از این رو او را ذوالیمینین خواندند. طاهر چون به حکومت خراسان رسید، پس از چندی نام مأمون را در مسجد جامع مرو در ۲۰۷ ه. ق. از خطبه بینداخت ولی ناگهان روز بعد او را مرده یافتند و گویا به‌دست عمال خلیفه مسموم شده باشد. (جمادی الاولی سال ۲۰۷ ه. ق.) پایتخت طاهر شهر مرو و پایتخت دیگر طاهریان شهر نیشابور بود.

## طاهر مستوفی

از وزیران دورهٔ غزنوی، وزیر سلطان مودود غزنوی که پس از احمد عبدالصمد شیرازی به وزارت رسید.

## طاهریان = آل طاهر = بنوطاهر

سلسله‌ای از امرای معروف ایران در عهد حکومت عباسیان و منسوب به طاهر ذوالیمینین، سردار معروف مأمون عباسی، که از ۲۰۶ تا ۲۵۹ ه. ق. در خراسان حکومت کردند. چون جد

بزرگ ذوالیمینین، موسوم به رزیق ابن اسعد، نسبت به قبیلهٔ خزاعه موالات یافت، این سلسله را بعضی از اعراب خزاعی شمرده‌اند. اما امرای این سلسله نسب خود را به منوچهر می‌رسانیده‌اند، و اگرچه این نسب‌نامه مجعول می‌نماید، اما به‌هر حال طاهریان عرب اصیل نبوده‌اند.

طاهریان از زمان مأمون خلیفهٔ عباسی، در خراسان حکومت مستقلی تشکیل دادند، و بعضی از آنها، علاوه بر حکومت و امارت خراسان، در بغداد و در دستگاه خلافت نیز مناصب مهم از قبیل حکمرانی شهر بغداد و فرماندهی بعضی لشکرکشیها را بر عهده داشته‌اند. حکومت طاهریان در خراسان قریب نیم قرن بیش طول نکشید، و در این مدت، آنها در واقع تابع و مطیع خلفای وقت بودند. معهذا، جلوس طاهر ذوالیمینین را به مسند امارت خراسان و اقدام جسارت‌آمیز او را در حذف نام مأمون از خطبه (۲۰۶ هـ. ق.)، می‌توان مبدأ استقلال ایران، و به‌مثابه قدم اول در طریق کسب استقلال شمرد. حکومت طاهریان به‌دست یعقوب لیث صفاری منقرض گشت.

**اُمرای طاهری و زمان امارت هر یک (تواریخ هجری قمری است)**

۱ ــ طاهربن حسین‌بن مصعب. (۲۰۶ ــ ۲۰۷)
۲ ــ طلحةبن طاهر. (۲۰۷ ــ ۲۱۳)
۳ ــ عبداللّه‌بن طاهر. (۲۱۳ ــ ۲۳۰)
۴ ــ طاهربن عبداللّه. (۲۳۰ ــ ۲۴۸)
۵ ــ محمدبن طاهر. (۲۴۸ ــ ۲۵۹)

## طایجو

پسر جغتای‌خان بن‌چنگیزخان که پسر دوم چنگیزخان بود و پس از مرگ چنگیزخان بر ماوراءالنهر و بعضی از حدود خوارزم، کاشمر، بدخشان و بلخ و غزنین حکومت می‌کرد.

## طباطبایی (۱۲۵۸ ـ ه. ق.)

میرزا سید محمد معروف به میرزا سید محمد (سنگلجی) از رهبران بزرگ مشروطه فرزند سید صادق طباطبایی از روحانیان بزرگ و با نفوذ دوره ناصرالدین‌شاه و سید صادق پسر سید مهدی طباطبایی بود. سید مهدی در همدان از مجتهدان و روحانیان معتبر بود.

سید محمد در کربلا تولد یافت. در دو سالگی به همدان و در هشت سالگی به تهران انتقال یافته و زیرنظر پدر خود تعلیم و تربیت یافت.

پس از تحصیلات مقدماتی در علوم و ادبیات عرب، فقه و اصول را از پدر خود و حکمت را از میرزا ابوالحسن جلوه فرا گرفت. چندی نیز از محضر شیخ هادی نجم‌آبادی استفاده کرد.

در ۱۲۹۹ به قصد حج رفت اما چون بموقع نرسید، پس از انجام مراسم حج عمره به عتبات رفت و در سامراء در محضر میرزا محمدحسن شیرازی بهره‌مند و در همین شهر مقیم گشت، و به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. پس از مرگ پدر عائله خود و پدرش را به سامراء خواست و مدت ده سال در شهر سامراء ماندگار گردید و به درجه اجتهاد نایل گشت و از نزدیکان میرزای شیرازی شد و در امور سیاسی مورد مشورت قرار می‌گرفت.

سید محمد طباطبایی بنا به پیشنهاد میرزای شیرازی به تهران بازگشت و چون مردی وارسته بود از دولتیان کناره گرفت ولی برای آزادیخواهی سخن به میان می‌آورد و می‌خواست مردم را آگاه و از ستم و اجحافی که در حق آنان اعمال می‌شد بکاهد تا جایی که در ایران موضوع حکومت جمهوری را مطرح کرد (حتی مظفرالدین شاه صریحاً می‌گفت سید محمد خواستار حکومت جمهوری است.) عده‌ای از وی رمیدند و برعکس عده‌ای شیفته استفاده از محضر و بیاناتش شدند و چون خیلی

زاهد و پرهیزگار بود مخالفان نتوانستند به وی تهمتی بزنند. وی خواهان حکومت ملی و اجرای قانون و عدالت بود و به ثمر رساندن این اندیشه را وظیفه شرعی خود می‌دانست.

طباطبایی مدرسه اسلامیه را که به شیوه جدید تدریس می‌گردید، تأسیس کرد و برادرش سید اسدالله طباطبایی را به ریاست آن مدرسه گماشت و در جشن مدرسه در ۲۹ شعبان ۱۳۲۳ شرکت کرد و بیانات سودمندی در فواید دانش و لزوم توسعه مدارس جدید ایراد کرد.

پس از بازگشت مظفرالدین‌شاه از سفر سوم اروپا، شعبان ۱۳۲۳ با بهبهانی در ۲۵ رمضان همین سال هم‌پیمان شد و علناً به مبارزه سیاسی پرداخت تا اینکه عده‌ای بازاری از مسیو نوز به‌وی شکایت بردند. طباطبایی مردم را تشجیع کرد که زیر بار ستم نروند. با تنبیه چند نفر تاجر قند به‌وسیله علاءالدوله، طباطبایی، بهبهانی، افجه‌ای و شیخ محمدرضا قمی و دسته‌ای از بازاریان و طلاب به حضرت عبدالعظیم ری رفته بست نشستند و ضمن پیشنهادهای بازاریان طباطبایی تأسیس عدالتخانه را نیز عنوان کرد.

با بروز حادثه مسجد جمعه و قتل و جرح عده‌ای طلبه و بازاری، عده‌ای از علما از جمله سید محمد طباطبایی با فرزندان خود به قم مهاجرت کرد. عده‌ای نیز در سفارت انگلیس با دستور بهبهانی و موافقت سفارت متحصن شدند.

با مهاجرت علما به قم موجی از نگرانی در سراسر ایران پدید آمد، سرانجام عین‌الدوله عزل و عضدالملک به تهران احضار و مأمور بازگردانیدن علما با سلام و صلوات از قم گردید.

چون کار صدور و امضای نظامنامه انتخابات از طرف شاه به تأخیر افتاد بهبهانی به قصر صاحبقرانیه رفت و آن را از مظفرالدین‌شاه گرفته آورد و تغییراتی در آن دادند و نظامنامه اصلاح شده به

امضای شاه رسید و به همه ولایات فرستاده و در تهران در ۲۲ رجب ۱۳۲۴ چراغانی برپا گردید.

در دوره اول انتخابات، یهودیان وکالت خود را به سید عبدالله بهبهانی و اقلیت ارمنی وکالت خود را به سید محمد طباطبایی تفویض کردند.

پس از چندی محمد علیشاه به سید محمد طباطبایی گفت از تهران خارج شود. سیدمحمد چند ماه در شمیران ماند و آنگاه با خانواده خود به مشهد رفت. در این شهر مورد استقبال کم نظیری قرار گرفت و طباطبایی در آنجا با کمک آقازاده خراسانی انجمن ایالتی را تشکیل داد و کمیته با انجمن سعادت مشهد شروع به همکاری کرد. والی مشهد رکن‌الدوله کارهای سید را گزارش کرد و مشیرالسلطنه ضمن تلگرافی طباطبایی را تهدید کرد، اما سید توجهی به تلگراف مشیرالسلطنه نکرد و با متانت به ارشاد و بیدار ساختن ذهن مردم می‌کوشید. چون تهران را مجاهدان قفقازی، گیلانی و نیروهای بختیاری فتح و محمدعلیشاه را عزل کردند (۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه. ق.) طباطبایی پس از شرکت در جشنهای شادمانی مردم مشهد به این مناسبت به تهران بازگشت و مورد استقبال مردم قرار گرفت.

در آغاز جنگ جهانی اول (۱۳۳۴ ه. ق.) روسها و انگلیسیها به‌سوی ایران روانه شدند. از طرفی آلمانیها و عثمانیها میان مردم طرفدارانی داشتند، طباطبایی و گروه کثیری تهران را ترک گفته به بغداد رفتند، پس از سقوط بغداد، طباطبایی و عده‌ای از همراهان از آنجا به استانبول رفتند و در اواخر سال ۱۳۲۶ به تهران بازگشتند و سید محمد طباطبایی تا پایان عمر در تهران به‌سر برد و در حضرت عبدالعظیم به‌خاک سپرده شد.

فداکاریها و تلاشهای سید محمد طباطبایی در شکست حکومت استبداد و برقراری مشروطه سخت مؤثر بود.

**طباطبایی:** ← **آیت‌الله سید محمد طباطبایی**

**طباطبایی ـ سید ضیاءالدین:** ← **سید ضیاءالدین طباطبایی**

**طبرستان**

نام سرزمین مازندران در مآخذ اسلامی. طبرستان از شمال به دریای خزر، از جنوب به سلسله جبال البرز، از شرق به جرجان، و از غرب به گیلان محدود بود. نام پهلوی آن طپورستان یا تپورستان بوده است. به‌قول بعضی از جغرافیانویسان دورهٔ اسلامی، نامش از طبر (تبر) گرفته شده است، که بستگی به جنگلهای انبوه این ناحیه و حرفهٔ عمدهٔ مردم این سرزمین (هیزم‌شکن) دارد، ولی تحقیق این است که طپورستان و طبرستان به معنی سرزمین طپورها و منسوب به این قوم بسیار قدیمی است. طبرستان را با پشتخوارگر که جزء قلمرو اردوان پنجم اشکانی بود کمابیش منطبق شمرده‌اند.

در تواریخ از سلسله‌های چندی نام برده شده است که مقارن فتوحات اسلام در طبرستان یا قسمتهایی از آن امارت داشتند (پادوسبانان و آل باوند)، یا مرکز امارت آنها جای دیگر بوده و گاه استیلای خود را بر قسمتی از طبرستان بسط داده بودند (مانند بعضی از امرای سلسلهٔ بنی دابویه). عناوین این سلسله‌ها یا فرمانروایان آنها (مانند پاذگوسپان و اصفهبد) یا سلسلهٔ نسب آنها حاکی از این است که به ساسانیان انتساب داشته‌اند، یا از خاندانهایی بوده‌اند که در عهد ساسانی منصب اسپهبدی یا پاذگوسپانی داشته‌اند.

نخستین فردی که در طبرستان خروج کرد (۲۵۰ هـ. ق.) حسن‌ابن زید علوی حسنی معروف به داعی کبیر بود، که مؤسس سلسلهٔ علویان طبرستان است. حکومت این سلسله با فراز و نشیبها تا سال ۳۱۶ هـ. ق. دوام یافت، و با




سکه طلای تبرستانی؟










سکه اسپهبدان تبرستان؛ ۱ ــ ۲ فرخان؛ ۳ دادبرزمهر؛ ۴ خورشید

کشته شدن آخرین آنها داعی صغیر، در جنگ با اسفار ابن شیرویه، سلسلهٔ سادات طبرستان منقرض شد. اسفار خود به‌دست مرداویج، مؤسس سلسلهٔ آل زیار، به قتل رسید. منوچهر ابن قابوس، از امرای این سلسله، به اطاعت

غـــــزنویان درآمـــد. در ۴۳۳ هـ. ق.، طغرل‌بیگ سلجوقی طبرستان را گرفت، و این ناحیه جزء قلمرو سلاجقه گَردید، اما اصفهبدان آل باوند مدتها کمابیش به استقلال در نواحی کوهستانی طبرستان فرمانروایی کردند.

## طبرسی

ابوعلی فـضل‌بن حسـن مـلقب بـه امین‌الدین طبرسی از مشاهیر و محدثین و فقهای معروف ایران که کتاب مشـهور خود را بـه‌نام «مـجمع‌البـیان فـی تـفسیر قـرآن» را در دو جـلد در سـال ۵۳۴ بـه اتمام رساند.

## طبرک = تبرک [طبرک اصفهان]

قلعهٔ قدیم در شمال شهر اصفهان، بیرون دروازهٔ دردشت، که ویرانه‌های آن هنوز مـوجود است. امـیرتیمور در فـتح اصفهان در اواخر قرن هشتم هـ. ق. قلعهٔ طبرک را اشـغال کـرد. در عـهد صـفویه جباخانهٔ اصفهان در طبرک بود. شاردن، که در عهد شاه سلیمان اول صـفوی در اصفهان بوده است، این قلعه را مشاهده کرده و تفصیل آن را آورده است. نیز ← تبرک

## طبرک [طبرک ری]

قلعهٔ قدیم بر بالای کوه کوچکی به همین نام در شمال شهر ری قـدیم، بـر جـانب راست جـادهٔ ری بـه خـراسـان (جبال ری در طرف چپ این جاده بود)، کـه در ۵۸۸ هـ. ق. بـه‌دست طـغرل‌ابـن ارسلان آخرین سلطان سلجوقی عراق، ویران شد. به‌قول بعضی از مورخین، این قلعه را منوچهر ابـن قـابوس زیـاری در اوایل قرن پنجم هـ. ق. بنا نـهاد. یـاقوت شرح مفصلی از محاصره و خرابی ایـن قلعهٔ مشـهور آورده است. بـه گـفتهٔ وی خوارزمشاه علاءالدین تکش‌ابن ارسلان بر ری مستولی شد، و این قلعه را مسخر کرد، و چون آهنگ بازگشت به خوارزم کرد، امیری بـه‌نام طـمغاج بـا «۲۰۰۰» سوار خوارزمی در آنجا گذاشت، و آن را

مستحکم گردانید. اما سرانجام طغرل‌ابن ارسلان، که در این قلعه محبوس بود، رهایی یافت، و به ری فرود آمد، و آنجا را گرفت، و سپس به محاصرهٔ طبرک پرداخت. در همین احوال طمغاج درگذشت و طغرل طبرک را مالک شد. طغرل معتقد بود که قلعهٔ طبرک شبیه مار دو سری است که یک سر آن در عراق است و سر دیگرش در خراسان، و به همین جهت، به امر وی، هر چه سلاح و ساز جنگ در آن بود بیرون آوردند و ذخایر آن به‌دست مردم ری تاراج شد، و بعد آن را با خاک یکسان کرد.

## طبری

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزیدبن خالد الطبری آملی متولد در آمل مازندران متوفی به بغداد در ۳۱۰ هجری. کتاب او در تاریخ موسوم به تاریخ الامم والملوک و یا تاریخ الرسل و الملوک است که راجع به ایران پیش از اسلام اطلاعات بسیار مفید دارد. نولد‌ـه مستشرق معروف آلمانی قسمت راجع به ساسانیان آن را به آلمانی ترجمه و با تحقیقات و تتبعات سودمندی منتشر کرده است. کتاب تاریخ طبری را ابوعلی بلعمی وزیر سامانیان به فارسی شیرینی ترجمه کرده است.

## طبری، احسان

تئوری‌پرداز صاحب نام مارکسیسم و مسئول شعبه ایدئولوژیک و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران.

## طبقات ناصری

کتاب تاریخی مشهوری است که توسط ابوعمر منهاج‌الدین عثمان‌بن محمد سراج‌الدین جورجانی و به‌نام ناصرالدین محمودشاه تألیف یافته است. این کتاب شامل تاریخ عمومی عالم خاصه تاریخ غزنویان و شاهان غوریه و جانشینان آنها در غزنه و هند است. در پایان فصل اخبار سودمندی دربارهٔ حملهٔ مغول به ایران و خانان

مغول تا عهد هلاکو دارد و اگر همه دربارهٔ حملهٔ مغول به‌تفصیل نمی‌پردازد ولی چون خود معاصر این طایفه بوده و حوادث را به‌چشم خود دیده است اخبارش مقرون به‌صحت می‌باشد. مؤلف در این کتاب از تاریخ بیهقی استفادهٔ بسیار کرده و آن را مأخذ تاریخ محمود غزنوی قرار داده و حتی در سبک نوشتن هم از آن تقلید کرده است. اشعار و قصایدی نیز از خود مؤلف نقل شده است. در طبقات ناصری لغات مغولی برای نخستین‌بار در زبان فارسی وارد شده است.

## طپورها = تپورها

قومی بسیار قدیم که قبل از هجوم آریاییها به ایران در نواحی شمالی ایران از باکتریا (بلخ) تا آتروپاتنه (آذربایجان) پراکنده بودند. اقوام مهاجم آریایی طپورها را از اغلب نواحی به تدریج راندند و به نواحی کوهستانی دریای خزر انداختند، و بعدها به تدریج کیش و آیین آریایی در میان آنها رایج شد. طپورها و آماردها (که نام آمل مازندران را بعضی مأخوذ از نام آنها دانسته‌اند) از اقوام باستانی تاریخی مازندران بوده‌اند. شعبه‌ای از قوم طپور که طبرستان از آنها نام گرفته، وبر طبق مآخذ یونانی، اسکندر مقدونی آنها را مغلوب کرد در کوهستانهای شمالی سمنان مأوی داشتند. فرهاد اول اشکانی آماردها را به ناحیهٔ خوار ورامین منتقل ساخت، و طپورها مواضع آنان را نیز اشغال کردند، و سرزمین مازندران به نام آنها به طپورستان (طبرستان) معروف شد.

## طخارها

قومی از سکاها بودند که در آن طرف سند که اکنون آن صفحه را فرغانه گویند زندگی می‌کردند. و در قرون اول اسلامی اعراب از این قوم نام می‌برند. بطلمیوس جغرافی‌دان قدیم از قوم تاگُورا Tehagouroi نام می‌برد. و اسناد چینی از این قوم به نام توگارا Togara نام

مـی‌برند. یکـنفر مسـافر چـینی بـه نـام چانک‌کی ین که در حدود ۱۲۰ ق.م. به ایـن نـواحـی از طـرف فـغفور چـین مأمـوریتی یـافته بـوده است، اطـلاعات مفیدی از این قـوم و پـارتها و بـاختریها می‌دهد.

یوئه‌چی‌ها طـخاریها را بـه حـرکت آورده‌اند، و طـخاریها بـر سـر بـاختریها ریختـه‌اند. و چـنین بـه نـظر مـی‌رسد کـه جنگ ایران و توران که در داستانهای ما به زمان کیانیان نسبت داده شـده هـمین جنگها بوده است، که پارتها و باختریها با اقوام سکاها یا به قول ایرانیان بـا اقـوام تورانی کرده‌اند. و یک چیز هم نظری را که اظهار کردیم تأیید می‌کند آن است که مردان و دلیران ایـن داسـتانها را پـهلوان می‌نامند. و حالا برای ما روشن است که پهلوان یعنی منسوب به پارت، زیرا کلمهٔ پارت، همان، پرتووپلهواوپهلو بـاشد. و الف و نـون عـلامت نسـبت است نـه عـلامت صیغهٔ جمع، بـنابرایـن مـعنی پهلوان یعنی کسی که منسوب به پارتهاو پهلوها باشد.

باری چون ایرانیها بیشتر با طخاریها سروکار داشتند و آنان آریانهای سکایی بوده‌اند، پس می‌توان گفت که ایرانیها با تـورانـیان غـیر آلتـایی در زد و خـورد بوده‌اند، و آنها به باختر ریـخته‌انـد. امـا طخاریها از نـژاد زردپـوست نـبوده‌انـد، زیرا اولا از زبـان آنـان ایـن نکـته مسـلم است و دیگر چند سال قبل در تورفان که از بلاد غربی چـین است آثـاری خـطی به‌دست آمد و سـه زبـان در ایـن کـتابها یافتند. یکی از آنها طخاری است و این زبـان هـم بـه زبـان‌های ایـران شـمالی نزدیک است. باری اراضی حوزهٔ علیای رود جیحون به نام قوم طخار معروف به طخارستان (تخارستان) شد.

برخـی مـعتقدند کـه طـخاری‌ها از اخـتـلاط یـوئه‌چی و سکـها هسـتند و سکایی‌ها کـه در سـیستان یـا سکسـتان ساکن شدند، به علت این که نام سکایی را حفظ کرده‌اند، از سکایی‌های خالص می‌باشند. تا چندی پیش دو زبانی را که

در شمال ترکستان چین در کاراچار و کوتچه گفتگو می‌شد به‌نام طخاری یاد کرده، و آن را با الف و ب از هم جدا می‌کردند، ولی امروز این زبان‌ها را طخاری نمی‌گویند، بلکه به‌نامهای سرزمینی که در آنها صحبت می‌شود، یاد می‌کنند، و طخاری یا طخری که در اسناد آسیای مرکزی از آن اسم برده شده زبان سکایی‌ها یا کوشانی‌های طخارستان بوده است.

## طراقای

پنجمین پسر از پسران هلاکوخان، مادر وی یورقچین و قما بود.

## طرخان

لقب شاهان (حکمرانان) سمرقند (دورهٔ ساسانی).

## طسوج

در اصطلاح جغرافیانویسان اسلامی بخشی از یک سرزمین، کوچکتر از استان و کوره و رستاق، این لفظ بیشتر در مورد تقسیمات عراق عرب به‌کار می‌رفته و احتمالاً تقسیم به طسوج براساس آبیاری بوده است.

## طشت‌خانه

در عهد سلاجقه، عنوان دستگاه و محل مخصوصی که امر ترتیب آلات و وسایل غسل و وضو و لوازم حمام سلطان و اهل حرم او در آن تهیه می‌شده است. نظارت در تهیه و جمع لوازم حمام ـ از قطیفه و جامه‌های سفید گرفته تا وسایل و اسباب گرم کردن حمام دربار سلطان ـ جملگی به وظایف این دستگاه تعلق داشته است. در عهد سلطان سنجر سلجوقی، مالی که از ولایت خوارزم می‌رسیده است به مخارج طشت‌خانهٔ سلطان اختصاص داشته است. و به همین جهت شحنگی خوارزم به متصدی طشت‌خانه، که او را طشت‌دار می‌گفته‌اند، تفویض می‌شده است.

## طعام

یکی از دروازه‌های شهر زرنج بوده است.

## طغا

از امـــرای دورهٔ مــغول مـعاصر گیخاتوخان‌بن اباقاخان‌بن هلاکو کـه در قرن هفتم می‌زیسته است.

## طغاتیمور

۱ ــ چهاردهمین پسر هلاکوخان.
۲ ــ از امرای غازان بوده که در جنگ با مصر و شام منهزم شد.

## طغاتیمورخان = تغاتیمورخان

مـتوفی بـه سـال ۷۵۴ هـ. ق.، از شـاهزادگـان و امـرای مـغول در دورهٔ سلطنت ایلخانیان، نبیرهٔ یکی از برادران چنگیزخان. در عهد ابوسعید بهادرخان، وی در مازندران و استرآبـاد حکـومت داشت، و در دورهٔ فـــترت بــعد از ابوسعید، به دعوی سلطنت برخـاست. در ۷۳۷ هـ. ق. از جانب امرای خراسـان نامزد ایلخانی شد، ولی در مقابله با امیر شیخ حسن ایلکانی و محمدخان مـغول منهزم شـد و بـه بسـطام رفت. دو سـال بـعد، حسـن ایـلکانی او را بـه سـلطانیه خواند، و در ساوه به ایلخانی برداشت. اما امیر شیخ حسن چوپانی او را اغـفال کرده و به وعدهٔ تزویج ساتی‌بیک، وی را به مخالفت با حسن ایلکانی واداشت، و چــون حــقیقت حــال مکشـوف شـد، طغاتیمور، از ترس و شرم، اردوی حسن ایلکانی را گذاشته بـه صـوب خـراسـان فرار کرد. طغاتیمور در خراسـان مسـتقر گشت و بـــه‌دست یـحیی تـرابـی از سربداران سبزوار به قتل رسید.

## طغاتیموریه

طایفهٔ‌طغاتیموریه‌یعنی‌طغاتیمورخان نوادهٔ برادری چنگیزخـان و فـرزندان او پس از آنکـه طـغاتیمورخــان بـه‌دست خواجه یحیی سربداری در ۷۵۴ کشته

شد، با این‌حال تا سال ۸۱۲ در جرجان و حوالی آن حکومت داشتند. چه امیرولی که بعد از طغاتیمور سربداران را از جرجان راند در سال ۷۶۱ پسر طغاتیمور «لقمان» را عنوان سلطنت جرجان داد ولی کمی بعد چون او را لایق ندید از این مقام معزولش ساخت. امیرتیمور در سال ۷۸۶ جرجان را از امیرولی گرفت و امیرولی به تبریز و خلخال گریخته در آنجا به امر تیمور کشته شد و امیرتیمور حکومت جرجان را به لقمان داد و او تا سال ۷۹۰ در این مقام باقی بود. پس از مرگ او تا سال ۸۱۲ پسر و نوادهٔ او نیز تحت حمایت تیموریان مدتی قلیل حکومت جرجان و استرآباد را داشتند.

اسامی امرای طغاتیموری و ایام هر یک از آنها

(تواریخ برحسب هجری قمری است)

۱ ــ طغاتیمورخان‌بن... جوجی قسار، برادر چنگیز. (از ۷۳۷ تا ۷۵۴)

۲ ــ لقمان پادشاه‌بن طغاتیمور. (از ۷۶۱ تا ۷۹۰)

۳ ــ پیرک پادشاه‌بن لقمان پادشاه. (از ۷۹۰ تا ۸۱۰)

۴ ــ سلطان علی‌بن پیرک پادشاه. (از ۸۱۰ تا ۸۱۲)

## طغاث

از نیاکان سامانیان.

## طغاجار نوریان

متوفی به سال ۶۹۵ هـ. ق. از امرای بزرگ مغول در عهد ایلخانیان. وی در آخر عهد سلطنت (۶۸۳ ــ ۶۹۰ هـ. ق.) ارغون‌خان به مخالفان او پیوست، و در دفع سعدالدولهٔ یهودی اهتمام کرد. پس از وفات ارغون، هواخواه سلطنت بایدوخان شد، به همین جهت، گیخاتوخان پس از جلوس به سلطنت، او را تنبیه کرد، اما پس از آن او را دلجویی نمود. در آخر عهد گیخاتو، که بایدوخان به دعوی سلطنت برخاست، طغاجار نویان بدو پیوست، و بایدو پس از رسیدن به سلطنت (۶۹۴ هـ. ق.)، او را

منصب امیرالامرایی داد و سپس به حکومت روم فرستاد. طغاجار در نهان در صدد برچیدن بساط سلطنت بایدو و رسانیدن غازان‌خان به سلطنت نشست (۶۹۴ ه. ق.) و طغارخان را برای جلوگیری از دخالتهای احتمالی وی به امارت و محافظت روم فرستاد. اما چون وجود وی مایهٔ فساد بود، مأموری به‌دنبال او فرستاد و او به امر غازان، طغاجار را به قتل رسانید.

## طغاخان

پادشاه ماوراءالنهر از سلسلهٔ ایلک خانیان، برادر و جانشین ایلک‌خان. گویند در زمان او لشکری از ترکستان چین به جنگ وی و به قصد ممالک اسلامی درآمد، ولی طغاخان به یاری مسلمانان ممالک همسایه، آن لشکر را مغلوب کرد. پس از او، برادرش ارسلان‌خان‌ابن علی سلطنت یافت.

## طغانشاه

ابوالفوارس شمس‌الدوله طغانشاه ابن آلب‌ارسلان، متوفی ۴۶۵ ه. ق.، شاهزادهٔ سلجوقی، پسر آلب‌ارسلان. وی در زمان حیات پدر حکومت خراسان داشت، و در هرات می‌زیست. بعد از وفات آلب‌ارسلان نیز ملکشاه سلجوقی حکومت خراسان را همچنان به طغانشاه بازگذاشت، ولی طغانشاه چندی بعد طریق عصیان پیش گرفت، و ملکشاه او را معزول کرده به قلعهٔ اصفهان فرستاد.

## طغانشاه‌ابن مؤید

حاکم نیشابور در عهد سلاجقه به سالهای (۵۶۹ ـ ۵۸۱ ه. ق.)، از امرای سلسلهٔ آل مؤید و پسر مؤید آی به. بعد از پدر در نیشابور به حکومت نشست. بعد از وی پسرش سنجرشاه به امارت نشست. در ۵۸۳ ه. ق.، تکش خوارزمشاه شادیاخ را بگشود، و حکومت آل مؤید به پایان رسید.

## طغای بوقاشیخ

یکی از امرای عصر مغول.

## طغای‌خان

از قوم قراختای و یکی از سرَداران امیر تیمور و مادر شاهرخ میرزا که بعد از امیرتیمور به سلطنت رسید.

## طغتکین

طغتکین اتابک پسر تاج‌الدین تتش مؤسس سلسلهٔ اتابکان دمشق. (۴۹۷ ــ ۵۴۸ هـ. ق.).

## طغرا = طغری

نشان و علامت فرمانروایان غز، که سپس پادشاهان سلجوقی و سلاطین و فرمانروایان عثمانی نیز آن را اقتباس کردند و به‌تدریج نشان دولت و مملکت گردید، و نه فقط فرمانها، بلکه قباله‌ها، سکه‌ها و کشتیهای جنگی، و در ایام متأخر شناسنامه، تمبر پست، تذکره و غیره را با آن نشان می‌گذاشتند.

طغرا از القاب سلطان، که آن را بر یک خط می‌نوشتند تشکیل می‌یافت. مأمور مخصوص، طغراها را بر ورقه‌ای از کاغذ به‌شکل مستطیل تهیه می‌کرد و کاتبان آن را در قسمتی که در طرف چپ و بالای منشورهای سفید می‌گذاشتند درج می‌کردند. علاوه بر طغرای رسمی، بعضی اشخاص نیز به‌نام خود طغرا می‌ساختند. و نیز گاه طغرا را به‌عنوان علامت تجارتی به‌کار می‌بردند.

## طغرل

از سلاطین غزنوی که در سال ۴۴۴ هـ. ق. پس از اینکه در جنگ با «غزها» رشادتی به‌خرج داد، طمع در تخت و تاج غزنه کرده عبدالرشید (سلطان قبلی) را بکشت و طولی نکشید که طغرل سزای خیانت خود را یافته و به قتل رسید و فرخزاد ابن مسعود حکمفرمای غزنه شد.

## طغرل سلجوقی

فرزند میکائیل که در سال ۴۲۹ هـ. ق. به نیشابور درآمد و بر تخت نشست و

به‌نام خویش خطبه خواند. وی مؤسس سلسلهٔ سلجوقی است. وی ممالک خود را بدین ترتیب تقسیم کرد: ۱ ــ نیشابور تا ساحل جیحون و ماوراءالنهر. ۲ ــ قهستان و جرجان ۳ ــ هرات و پوشنگ و سیستان و غور.

وی پس از استقرار سلطنت خود گرگان و طبرستان را فتح کرد، سپس خوارزم را در سال ۴۳۴ از شاه ملک‌بن علی که از ترکان غز طرفدار غزنویان بود بگرفت و پس از آن ری و همدان را از دست علاءالدین کاکویه بیرون آورد و پس از آن اصفهان را تسخیر کرد و مدتی در آنجا ماند. وی به‌سوی بغداد آمد و به‌فرمان خلیفه قائم بامرالله به نام طغرل خطبه خوانده شد. طغرل ملک رحیم دیلمی را که از پادشاهان آل‌بویه بود دستگیر و به دولت آل‌بویه پایان داد. خلیفه در سال ۴۴۸ ه. ق. با برادرزادهٔ طغرل «خدیجه ارسلان خاتون» ازدواج کرد و بین دو خاندان عباسی و سلجوقی خویشاوندی سببی برقرار شد و خلیفه، طغرل را به لقب سلطان‌الدوله و یمین امیرالمؤمنین و نیز الملک‌المغرب و المشرق خواند. طغرل در سال ۴۵۵ در ری درگذشت و جسد او را در مقبره‌ای که معروف به برج طغرل است به خاک سپردند.

## طغرل سوم

آخرین سلطان سلجوقی عراق طغرل سوم (۵۷۱) پسر ارسلانشاه طغرل است که مانند جد خود طغرل اول پادشاهی شجاع بود و سراسر عمر او به نبرد در راه تاج و تخت خود گذشت و سرانجام در جنگی که در ری با علاءالدین تکش خوارزمشاه کرد به‌دست قتلغ اینانج پسر اتابک محمد جهان پهلوان در ۲۴ ربیع‌الاول سال ۵۹۰ ه. ق. کشته شد.

## طغرلشاه

هفت یا هشتمین پادشاه از سلسلهٔ سلاجقهٔ کرمان (۵۵۱ ــ ۵۳۲ ه. ق.) پسر

محمدابن ارسلانشاه. وی بعد از وفات پدر به سلطنت نشست.

## طغرل کافر نعمت

متوفی ۴۴۴ ه. ق.، از حاجبان دربار غزنویان که مدت کوتاهی در غزنین سلطنت کرد. وی از غلامان سلطان مسعود اول غزنوی بود، و بعد از او، منصب حاجبی یافت، و سلطان مودود غزنوی خواهر او را به زنی گرفت. طغرل یک چند در خراسان با سلاجقه سر و کار داشت، و رموز جنگ با آنها را می‌دانست و از این رو، در روزگار سلطان عبدالرشید غزنوی، در دفع سلاجقه در سیستان توفیقی یافت. سپس به خیال سلطنت افتاد و به جانب غزنین باز آمد و عبدالرشید را بگرفت و با او چند تن از شاهزادگان غزنوی را بکشت و دختر مسعود را به اجبار در نکاح آورد و مدتی طول نکشید که نوشتکین سلاحدار، با ترکی دیگر همدست شد و او را در قصر سلطنت بکشت. سرش را بر چوبی کردند و گرد شهر گردانیدند، و فرخزاد غزنوی را به سلطنت برداشتند.

## طغری: ← طغرا

## طغیان اُرواتس

فقط یک ساتراپ یاری خویش را از داریوش دریغ داشت، و او اُرواتس بود که از زمان کورش در مقام ساتراپ سارد (لیدی) حکمرانی می‌کرد. این شخص، پیش از آن، در پایان سلطنت کمبوجیه، با نابود کردن پولیکرات جبار ساموس از طریق توسل به خیانت، نامی به‌هم رسانده بود. در مورد پی‌آمدهای جلوس داریوش در ممالک غربی امپراتوری آگاهی‌های ما فقط از ناحیه هرودوت است:

بعد از مرگ کمبوجیه و حکمرانی مغان، اُرواتس در شهر سارد مانده بود و هیچ خدمتی در حق پارسیان، که به وسیلهٔ مادها از حکومت رانده شده

بودند، نمی‌کرد؛ و برعکس، او در این دوران، میتروبَتس حکمران ایالت دسکیلیون... و [همچنین] کِرَسنَسِپس پسر متیروبَتس را که در میان پارسیان از نجبای بزرگ و اصیل به‌شمار می‌رفتند نابود کرد و به جنایت‌های زشت دیگر دست آلود.

آنگاه هرودوت تصریح می‌کند که اُرواتس در راه بازگشت، یک قاصد داریوش را نیز اعدام کرد، زیرا «شایسته مأموریتی که به او سپرده بودند نبود».

این واقعه، بالاخص از این نظر، اهمیتی بیشتر به خود می‌گرفت که این نخستین نافرمانی آشکار یک ساتراپ امپراتوری به‌شمار می‌آمد.

هرودوت، تاریخ وقوع این رویدادها را به دقت داده است. می‌نویسد: «جوشش و ناآرامی هنوز ادامه داشت» و «داریوش به تازگی قدرت را به‌دست گرفته بود» بنابراین، زمانی است که اغتشاش، در همه جا به اوج رسیده است؛ و می‌توان حدس زد که داریوش که در این وقت (آغاز ۵۲۱) در اکباتان به سر می‌برده است ـ به اُرواتس فرمان داده است تا با سپاهیان موجود خود از رودخانه هَلیس بگذرد و به ارتش‌های شاهی که در برابر شورش‌های مادی و ارمنی، وضعی دشوار داشته‌اند، کمک برساند. اُرواتس به دلگرمی گارد ساتراپی خود (هزار جنگجوی پارسی) ترجیح داد فرمان‌های داریوش را نادیده بگیرد و در برابر اقتدار تازهٔ داریوش، سر به ایستادگی بلند کند. داریوش که مایل نبود واحدهایی از سپاهیان پارسی را در جبههٔ تازه‌ای سرگرم کند، به پارسیان اطراف خود روی آورد و چنانکه هرودوت می‌نویسد سی تن از پارسیان به خدمت شتاب کردند و «هر یک از آنها می‌خواست آنچه را که داریوش طلب می‌کند، انجام دهد» قرعه به‌نام بغاپوخشه افتاد؛ و او چون به سارد رسید، برای سنجش وفاداری افراد گارد، حیله‌ای به کار زد. وقتی دریافت که

این افراد در برابر مکتوب‌های شاهانه که یکی بعد از دیگری به‌وسیلهٔ منشی او گشوده می‌شدند، احترام و ستایشی عظیم از خویش ظاهر می‌سازند، شخصاً آخرین نامه را گشود و خواند: «داریوش شاه به پارسیان سارد فرمان می‌دهد، اُرواتس را به قتل آورند» و این همان کاری بود که گاردها بلافاصله انجام دادند؛ و تمام اموال ساتراپ، مصادره شد.

## طفقاج‌خان

شهرت عمادالدوله ابوالمظفر ابراهیم‌خان ابن نصر، قرن ۵ هـ. ق.، سلطان ماوراءالنهر و از امرای ایلک‌خانیان یا آل‌خاقان در ماوراءالنهر. وی ظاهراً حدود ۴۳۳ هـ. ق. به امارت رسید و تا ۴۶۰ هـ. ق. امارت داشت.

## طلحةبن طاهر

طلحه پسر طاهر ذوالیمینین؛ در ایام پدر به حکومت سیستان منصوب بود و تا سال فوت پدر در آنجا زیست. چون خبر وفات طاهر رسید، طلحه به خراسان رفت و از آنجا از جانب خود «الیاس‌بن اسد سامانی» را به سیستان فرستاد.

واقعهٔ مهم امارت طلحه جنگهای او با خوارج سیستان و غلبهٔ کلی او بر حمزهٔ خارجی است. اندکی بعد از این پیروزی طلحه وفات یافت و مأمون جانشینی او را به‌برادرش عبدالله که در کرمانشاه بود و برای جنگ با بابک خرم دین تهیهٔ سپاه می‌دید سپرد. عبدالله هم برادر دیگر علی را از جانب خود به خراسان فرستاد. حکومت طلحه‌در سالهای ۲۰۷ـ۲۱۳ هـ. ق. بوده است.

## طمغاجی

این کلمه صورتی از «تمغاچی» است که زنندهٔ «تمغا» بر فرمانها یا بارها و عدلها باشد.

## طوبی آزموده

۱۲۵۷ ــ مهر ۱۳۱۵ ش. از نخستین

بنیانگذاران مدارس دخترانه در ایران.

وی دختر میرزا حسین‌خان سرتیپ و همسر عبدالحسین میرپنج بود. او زیر نظر پدر و سپس همسرش، زبان و ادبیات فارسی، عربی و فرانسه را نزد معلمان وقت فرا گرفت. در سال ۱۲۸۶ ش. و در فضای نسبتاً آزاد پس از مشروطه «دبستان دخترانه ناموس» را در تهران دایر کرد. چون مردم، مدارس دخترانه را کانون تجددخواهی و بی‌حجابی در میان زنان و دختران می‌دانستند با آن مخالفت می‌کردند و وی از این‌روی که احتمال مخالفت از سوی مردم را می‌داد سعی در برگزاری شعائر اسلامی نمود.

هر سال در ایام سوگواری چند روز مجلس روضه‌خوانی در سالنهای مدرسه ترتیب می‌داد و از اولیای دانش‌آموزان جهت شرکت در مجلس دعوت می‌کرد، آیاتی از قرآن مجید و نیز کلمات قصار امیر مؤمنان علی (ع) را در تشویق به فراگیری دانش انتخاب می‌نمود و بر دیوارهای مدرسه نصب می‌کرد و... بدین‌ترتیب بدون مزاحمت و مخالفت مردم به‌مدت سه سال به کار خود ادامه داد. وی از درآمد شهریه دانش‌آموزان ثروتمند به دانش‌آموزان بی‌بضاعت کمک می‌کرد. این بانو بنیانگذار دومین دبیرستان دخترانه در ایران بود که در سال ۱۳۰۷ ش. دختران دیپلمه از آن فارغ‌التحصیل شدند.

مدت ازدواجش کوتاه بود و فرزندی هم نداشت و در سن پنجاه و هشت سالگی در تهران درگذشت.

## طوطیانوش

نام دبیر اسکندر بود و او را در لشکر پادشاه زنگ به قتل رسانیده و خون او را خوردند.

## طوطی‌نامه

طوطی‌نامه ترجمه و اقتباس کتاب سوکه سَپْتتی (هفتاد داستان طوطی) سنسکریت است. این کتاب احتمالاً در

دورهٔ ساسانیان به پهلوی ترجمه شده است. اکنون چهار تحریر از آن به فارسی در دست است: (جواهرالاسمار از عماد بن محمد ثغری (۷۱۳ تا ۷۱۵ هـ.)، طوطی‌نامه از ضیاء نخشبی (د ۷۵۱ هـ.). چهل طوطی و طوطی‌نامهٔ دیگری که در قرن سیزدهم هجری (هجدهم میلادی) به قلم شخصی به نام محمد قادری تلخیص و در ۳۵ داستان تحریر شده است.

## طوغان

۱ ــ از سران لشکری الجایتو سلطان و ظاهراً پسر امیر دانشمند بهادر سردار الجایتو.

۲ ــ شحنهٔ قهستان و از امرای سخن‌سنج و زیرک مغول و از مقربین درگاه ارغون.

## طهماسب دوم

از پادشاهان صفوی که در زمان حملهٔ محمود افغان به آذربایجان رفت (۱۱۳۵ ــ ۱۱۴۵ هـ. ق.). وی برای نجات ایران به هر کوششی دست می‌زد و برای جلب مساعدت پطرکبیر حاضر شد که ایالات شمالی ایران را به او واگذارد به شرط آنکه پطرکبیر هم سپاهی به یاری او در مقابل افغانها بفرستد. چون دولت عثمانی در تجاوز به ایران بیکار ننشسته بود طبق قراردادی ایالات ساحلی دریای خزر سهم روسیه و آذربایجان و کرمانشاهان و همدان از آن عثمانی باشد. در نتیجه عثمانیها به محاصرهٔ تبریز پرداختند ولی از عهدهٔ آن برنیامدند. عثمانیها سرانجام تبریز را فتح کردند و حتی به نزدیک اصفهان رسیدند و به ترتیب قزوین و مراغه را تصرف نمودند، لکن در نزدیکی کرمانشاهان از اشرف شکست خوردند. شاه طهماسب نیز نیروهای خود را بسیج کرده و علیه اشرف وارد جنگ شد ولی در نزدیکی تهران شکست خورد و به مازندران و از آنجا به استرآباد گریخت. شاه طهماسب دوم در استرآباد به نزد ایل قاجار قرانلو

رفت و از فتحعلی‌خان رئیس آن ایل کمک خواست و او را به‌عنوان نیابت سلطنت و امیرالامرایی انتخاب نمود.

## طهماسب‌قلی

لقب نادرشاه افشار.

## طهماسب‌قلی‌خان جلایر

از سرداران بزرگ و سرکردگان معروف سپاه نادرشاه که در سال ۱۱۴۵ ه. ق. طهماسب‌خان افشار پس از عزل شاه طهماسب از سلطنت، طهماسب قلی‌خان جلایر را به حکومت اصفهان تعیین نمود.

## طهمورث

نام او در اوستا تخمواوروپه Taxamóurupa آمده که جزء اول آن به معنی نیرو و قوت است چنانکه کلمه تهمتن لقب رستم به معنی قوی تن است. در کتب تاریخ دو صفت به طهمورث داده‌اند یکی دیو بند که معنی آن معلوم است و دیگری زین آوند که معنی آن دارندهٔ زین و سلاح است. در اوستا آمده که طهمورث زین آوند ازوایو ایزدهوا درخواست کرد که وی را به همه دیوان و پریان و مردمان چیره سازد و اهریمن را به شکل اسبی درآورد تا بر او سوار شود. باری اهریمن به پیکراسبی درآمد و مدت سی سال طهمورث بر او سوار شد و به دو کرانهٔ زمین همی تاخت. در بندهش آمده که طهمورث برادر جمشید اهریمن راسی سال در بند داشت و بر اوزین نهاد و هر روز سه بار گرد گیتی می‌گشت و بر سر وی گرز پولادین می‌کوفت و چون از گردش گرد جهان باز می‌گشت او را در بند می‌نمود و او جز زخم گرز گران خواب و خوراکی نداشت. زن طهمورث واقعهٔ اسب بی‌خواب و خوراک را از شوهرش پرسید. طهمورث گفت اهریمن می‌گوید که خوراک من از گناه است، هر چه از مردم بیشتر گناه سر زند من خوشنودترم. اهریمن روزی به زن

طهمورث وعدهٔ آوردن انگبین و ابریشم را داد، به شرطی که او از شوهرش بپرسد که در هنگام تاخت و تاز بر فراز و نشیب البرز در کجا از سرعت سیروی طهمورث را ترس فرا می‌گیرد. زن چون این پرسش را از شوهر کرد طهمورث گفت هنگامی که او از البرز به تندی روی سوی نشیب می‌نهد بیم مرا فرا می‌گیرد و گرز پیاپی به سرش می‌کوبم تا از گزند او برهم. زن طهمورث آنچه از شوهر شنیده بود به اهریمن باز گفت و عسل و ابریشم بگرفت. روز دیگر تهمورث بر اهریمن اسب پیکر بر نشست و گردگیتی می‌تاخت تا بر فراز البرز برآمد و از آنجا روی به نشیب نهاد. آنگاه اهریمن سرکشی آغاز کرد و تهمورث گرز می‌نواخت و بر مرکب نهیب می‌زد ولی سودی نبخشید. اهریمن او را به زمین افکند دم در کشید و وی را فرو برد و روی به گریز نهاد. سروش جمشید را از مرگ تهمورث آگاه ساخت و جمشید با تدبیری لاشهٔ او را از شکم وی بیرون آورد و به استودان نهاد. دردینکرد نام پدر تهمورث ویونگهان آمده و تواریخ اسلامی آن را نونجهان و ویونجهان ضبط کرده‌اند.

در شاهنامهٔ فردوسی آمده که تهمورث پسر هوشنگ بود و پس از پدر به تخت نشست و موبدان و دلیران را گفت که جهان را از دیوان پاک کنند. وی پشم ریسیدن را به مردم آموخت و یوزوقوش شکاری وخروس را برای خبردادن وقت بامداداں او اهلی کرد.

وی را وزیری به نام شیداسپ بود. طهمورث را فرایزدی بود از این رو بر اهریمن سوار شد روزی دیوان از غیبت شاه استفاده کرده بشوریدند شاه با گرز گران بسیاری از آنان را بکشت و دیگران پوزش خواستند و وعده کردند که نوشتن و خواندن را به او بیاموزند. سی خط به او آموختند و زبانهای رومی و هندی و چینی و تازی و پهلوی و پارسی را به او یاد دادند. نویسندگان دورهٔ اسلامی چون طبری و خوارزمی

می‌نوشته‌اند که در زمان تهمورث بوداسپ نام هندوستان پدید آمد و کیش صابئین آورد. به قول بعضی طوفان معروف در زمان او روی داد و تهمورث دژی درجی اصفهان بساخت و کتابها را در آنجا گرد آورد تا از بین نرود. بنای مرو و بلخ را به او نسبت دادند. کریستنسن تهمورث را همان ارپوک زائیس سکایی Arpoxais دانسته و پسر تارگیاتس نامبرده در پیش می‌داند و گفته است اریوک زائیس در داستان سکایی نام نخستین پادشاه ملتی به‌نام ارپا بوده است که در اوستا ارپا Arpa شده است.

**طیارات**

حقی که سلطان در تصاحب اموال بی‌صاحب، فراریان، غایبان و مالهای گمشده داشت. درآمد تصرفی.

**طیب شاه**

۱ ـــ نهمین پادشاه از ملوک شبانکاره که از سال ۶۶۴ تا ۶۸۱ هـ. ق. در فارس فرمانروایی داشته است.

۲ ـ از امرای عصر امیرپیرحسن چوپانی.

**طیِّبه**

۱۳۰۵ ق. از زنان شاعر. وی سومین دختر فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ـــ ۱۲۵۰ ق.) و خواهر تنی حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا والی خراسان و همسر امیرمحمد قاسم متخلص به شوکت بود.

# ظ

## ظاهریه

پیروان داود اصفهانی که در نواحی جنوبی ایران سکونت داشتند.

## ظفرنامه

۱ ــ رساله‌ای از پند و اندرز و کشورداری به فارسی، منسوب به ابن‌سینا. اصل این رساله به زبان پهلوی و مشتمل بر سؤالهای انوشیروان و پاسخهای بزرگمهر بوده که انوشیروان آنها را تدوین نموده، و ابن‌سینا به امر نوح‌ابن منصور سامانی آن را به فارسی ترجمه کرده است.

۲ ــ کتابی به فارسی، در شرح حال امیرتیمور و فتوحات او و وقایع چند سال پس از مرگ تیمور، تألیف شرف‌الدین علی یزدی متوفی ۸۵۸ ه. ق.

۳ ــ کتابی به فارسی در تاریخ سلطنت امیرتیمور. تألیف نظام‌الدین شَامی.

## ظل‌السلطان

مسعود میرزا یا سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان متولد ۱۲۶۶ ه. ق.

پسر ارشد و از جهتی پسر چهارم ناصرالدین بود. و چون چند تن از فرزندان ناصرالدین شاه به‌نامهای ملک قاسم میرزا، معین‌الدین میرزا و محمود



ظل‌السلطان

میرزا و... به‌تدریج فوت کرده بودند، از این جهت مسعود میرزا را در زمان خودش می‌توان پسر ارشد ناصرالدین‌شاه به‌شمار آورد. وی در ۱۲۷۷ هـ. ق. در سن ۱۱ سالگی به‌جای حاج کیومرث میرزا به ایلخانی مازندران و استرآباد منصوب شد و در ۱۲۷۹ به حکومت فارس و در ۱۷ سالگی حکومت اصفهان را از آن خود کرد. با وجود اینکه سه سال از مظفرالدین‌شاه بزرگتر بود ولی چون مادرش عقدی نبود به ولایتعهدی انتخاب نگردید. وی بعد از ترور ناصرالدین‌شاه به مظفرالدین‌شاه تلگراف نموده و خود را از غلامان وی خواند که هر چه بگوید انجام دهد. ظل‌السلطان در سال ۱۳۳۶ هـ. ق. در سن ۷۰ سالگی درگذشت.

## ظهیرالدین ابراهیم صواب

امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب که در آغاز از یاران امیر پیرحسین چوپانی بود، پس از تسخیر شیراز به‌دست امیرشیخ ابواسحاق به شیراز شتافت و جزء یاران شیخ ابواسحاق شد. در این موقع امیرشیخ ابواسحاق مولانا شمس‌الدین صاین قاضی و سید غیاث‌الدین علی یزدی را از وزارت معزول کرد و ظهیرالدین ابراهیم را به

استقلال وزیر گردانید.

## ظهیرالدین فرامرزبن علاءالدوله

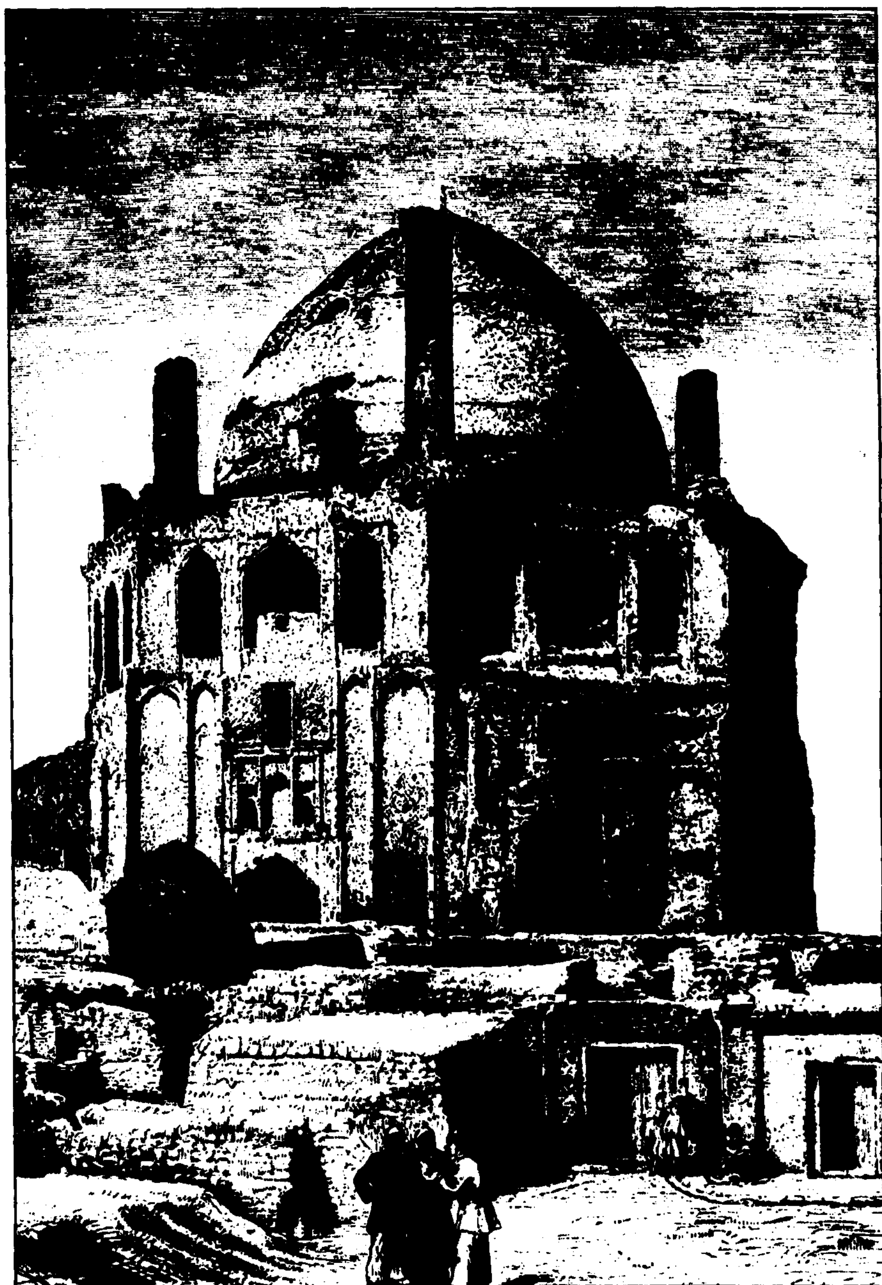
از امرای کاکویه (دیالمه) که پس از مرگ پدر به‌جای پدر به حکومت اصفهان، همدان و ری و قسمتی از بلاد غربی ایران نشست ولی برادران به اطاعت وی در نیامدند (فوت ۴۴۳ ه. ق.) وگرشاسب از طرفی و ابوحرب از طرف دیگر، دم از استقلال زدند. در همان سال جلوس سردار، سلطان سلجوقی از او خواست تا بر حکومت آنها گردن نهد و او فوراً پیش برادر رفت و با او متحد شد، سلجوقیان پس از تصرف ری به تعصب آنها به بروجرد آمدند و آن شهر را نیز تسخیر کردند و از طرفی دیگر طغرل سلجوقی پس از فتوحاتی به ری و قزوین آمد و آنها ناچار به تسلیم شدند. طغرل اصفهان را به ظهیرالدین واگذاشت. در سال ۱۴۲۵ ابومنصور کاکویه برای بیرون آوردن کرمان از دست ابوکالیجار به آنجا لشکر کشید و موفق نشد، وی از طغرل کمک خواست ولی طغرل نپذیرفت و او با ابوکالیجار همدست شد و خطبه به‌نام او خواند.

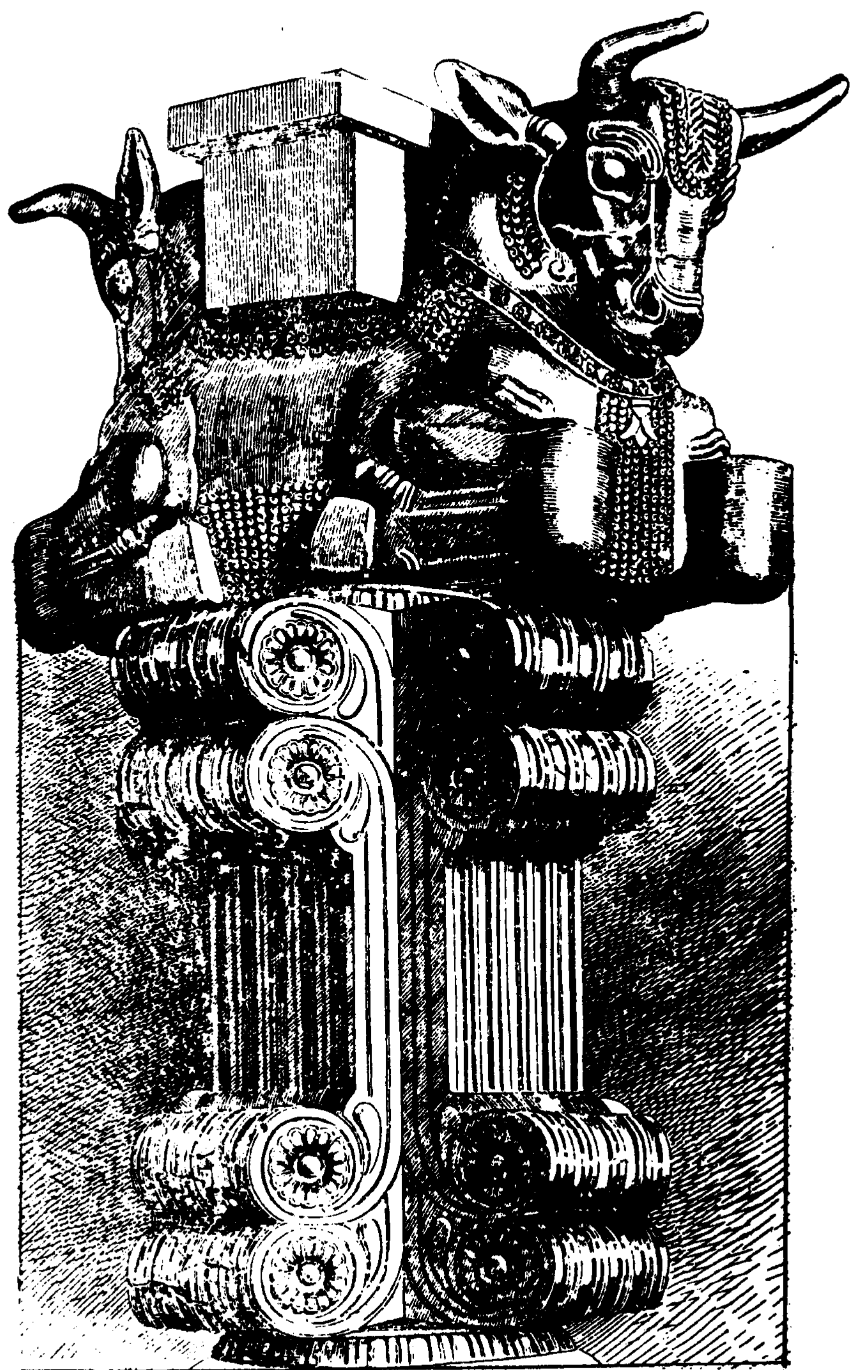
طغرل به اصفهان لشکر کشید و به فتح آن موفق نگردید و بالاخره او در سال ۴۴۳ هجری قمری دوباره آن شهر را محاصره و تسخیر کرد و ابومنصور را به حکومت یزد و ابرقو فرستاد و او در آنجا اتابکان یزد را تشکیل داد.

## ظهیرالدین مرعشی

سید ظهیرالدین فرزند سید نصرالدین‌بن سید کمال‌الدین‌بن سید قوام‌الدین مرعشی است. سید قوام‌الدین در سال ۷۵۰ ه. ق. به کمک فرزندان و مریدان خود قیام کرد، و قسمت عمده‌ای از سرزمین مازندران را تحت تصرف خود درآورد و سلسلهٔ حکمرانان مرعشی را تشکیل داد، تا اینکه در سال ۷۷۱ ه. ق. درگذشت. کمال‌الدین در

زمان حیات سید قوام‌الدین حکومت ساری را به‌عهده داشت و بعد از درگذشت پدر جانشین او گردید، تا در سال ۷۹۵ هـ. ق. مغلوب امیر تیمور گورکانی شد. او به‌فرمان امیر تیمور رهسپار ماوراءالنهر گردید و در سال ۸۰۱ هـ. ق. در کاشغر درگذشت. و نیز ← مرعشیان.








# A DESCRIPTIVE DICTIONARY OF PERSIAN HISTORY

BY
ABBAS GHADIYANI



